بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آن‌ها و پاسخ به آن‌ها

(جلد دوّم)

**نویسنده:**

**عماد سید شربینی**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آن‌ها و پاسخ به آن‌ها (جلد دوّم) | | | | | |
| **تألیف:** | عماد سید شربینی | | | | | |
| **موضوع:** | حجیت و جایگاه حدیث و سنت | | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | | | |
| **منبع:** |  | | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  | |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | | | |
|  | |  | | | | |
|  | | | | | | |
| [contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com) | | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[فصل دوم: تشکیک در حجیت خبر آحاد 11](#_Toc340270827)

[مقدمه 11](#_Toc340270828)

[مبحث اول: تعریف متواتر و بیان تعداد احادیث متواتر و مقدار یقین‌آور بودن و حکم عمل به آن و همچنین حکم منکران آن 12](#_Toc340270829)

[نخست: تعریف لغوی و اصطلاحی متواتر 12](#_Toc340270830)

[ثانیاً: اختلاف نظر علما در مورد وجود حدیث متواتر 12](#_Toc340270831)

[مبحث دوّم: تعریف حدیث آحاد، و بیان اندازه‌ای که افاده علم می‌کند، و حجّیت آن و واجب بودن عمل به آن 19](#_Toc340270832)

[نخست: تعریف حدیث آحاد از نظر لغوی و اصطلاحی 19](#_Toc340270833)

[افاده خبر آحاد نزد جمهور 21](#_Toc340270834)

[دوم: حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن 28](#_Toc340270835)

[مبحث سوم: منکرین جدید و قدیم حجیت خبر واحد و بیان شبهات آن‌ها و رد آن 33](#_Toc340270836)

[مقدمه 33](#_Toc340270837)

[بیان شبهات منکرین حجیت خبر واحد در گذشته و حال و رد آن‌ها 37](#_Toc340270838)

[استدلال معتزله در نپذیرفتن خبر واحد 39](#_Toc340270839)

[پاسخ به شبهات منکرین حجیت خبر واحد 42](#_Toc340270840)

[تعریف لغوی و اصطلاحی ظن 45](#_Toc340270841)

[دلایل حجیت خبر آحاد 53](#_Toc340270842)

[مبحث چهارم: شروط حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن از دیدگاه اهل حدیث و پاسخ به شروط معتزله و هم نظران قدیم و جدید آن‌ها 58](#_Toc340270843)

[شرایط حجیت خبر واحد نزد اهل حدیث 58](#_Toc340270844)

[شرایط معتزله برای صحت خبر واحد 62](#_Toc340270845)

[پاسخ به شرط‌های قبل و پیروان قدیم و جدید آن 71](#_Toc340270846)

[فصل سوم: ابزار آن‌ها برای طعنه به راویان سنت مطهر 97](#_Toc340270847)

[مبحث اوّل: ایراد به عدالت اصحابش 97](#_Toc340270848)

[مقدمه 97](#_Toc340270849)

[اوّل هدف دشمنان اسلام از طعنه و عیب نسبت به اصحاب پیامبر 97](#_Toc340270850)

[دوم: حکم ائمه مسلمانان در مورد کسانی که به اصحاب رسول خدا ایراد وارد می‌کنند 98](#_Toc340270851)

[مطلب اوّل: تعریف لغوی و اصطلاحی اصحاب 102](#_Toc340270852)

[تعریف اصطلاحی اصحاب 102](#_Toc340270853)

[راز تعمیم دادن در تعریف اصحاب 105](#_Toc340270854)

[راه شناخت مصاحبت 106](#_Toc340270855)

[مطلب دوّم: تعریف لغوی و اصطلاحی عدالت 107](#_Toc340270856)

[مطلب سوم: دلایل عادل بودن اصحاب 111](#_Toc340270857)

[اوّل: دلایل قرآن بر عدالت اصحاب 111](#_Toc340270858)

[دوم: دلالت سنت مطهر بر عدالت اصحاب 116](#_Toc340270859)

[سوم: دلالت اجماع امت بر عدالت صحابه 120](#_Toc340270860)

[مطلب چهارم: شبهاتی در مورد عدالت اصحاب و رد آن‌ها 123](#_Toc340270861)

[از جمله ایرادهایی که به عدالت اصحاب وارد کرده‌اند این آیه است که به آن استدلال کرده‌اند: 123](#_Toc340270862)

[پاسخ به شبهات گذشته در مورد عدالت اصحاب 129](#_Toc340270863)

[مطلب پنجم: سنت اصحاب حجت شرعی است 149](#_Toc340270864)

[سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی است 153](#_Toc340270865)

[مطلب ششم: با وجود تهمت کینه‌توزان، ابو‌هریره راوی اسلام است 154](#_Toc340270866)

[ابو‌هریره، اسلام آوردن و مصاحبت او با پیامبر 157](#_Toc340270867)

[اخلاق و تقوای ابوهریره 158](#_Toc340270868)

[قدرت حافظه و روایاتش 161](#_Toc340270869)

[علل فراوانی روایات ابوهریره 163](#_Toc340270870)

[مبحث دوم: انتقاد و ایراد به عدالت اهل سنت 175](#_Toc340270871)

[مقدمه 175](#_Toc340270872)

[مطلب اول: منظور از اهل سنت چه کسانی هستند؟ 182](#_Toc340270873)

[مطلب دوم: درستی روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و چگونگی رستگاری آن‌ها 183](#_Toc340270874)

[مطلب سوم: بزرگواری و افتخار اهل حدیث 188](#_Toc340270875)

[مطلب چهارم: پاسخ به ادعای کوتاهی اهل حدیث در نقد متن حدیث 191](#_Toc340270876)

[فصل چهارم: نحوه ایراد گرفتن به سندها و علوم حدیث 201](#_Toc340270877)

[مقدمه 201](#_Toc340270878)

[مبحث اول: شبهه طعنه زنندگان به اسناد حدیث و پاسخ به آن 204](#_Toc340270879)

[مبحث دوم: اهمیت اسناد در دین، و برتری مسلمانان در علم اسناد، بر سایر ملت‌ها 214](#_Toc340270880)

[فصل پنجم: چگونگی ایراد گرفتن و مشکوک جلوه دادن کتاب‌های حدیثی 219](#_Toc340270881)

[مبحث اول: روش‌های دشمنان اهل سنت، در ایراد به منابع حدیثی 219](#_Toc340270882)

[مبحث دوم: پاسخ به تصور دشمنان حدیث مبنی بر استدراک (برطرف ساختن توهم و خطا از گفتار پیشین) ائمه بر صحیحین، دلیل نادرستی آن می‌باشد 223](#_Toc340270883)

[پاسخ به کسانی که بعضی از رجال صحیحین را مورد نقد قرار داده‌اند 227](#_Toc340270884)

[فصل ششم: ابزار آن‌ها در اعتماد به منابع غیر معتبر در تاریخ حدیث و راویان آن 233](#_Toc340270885)

[باب سوم: نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که به آن‌ها ایراد وارد کرده‌اند و پاسخ به آن‌ها 247](#_Toc340270886)

[مقدمه 249](#_Toc340270887)

[الف: ویژگی نقد احادیث صحیح نزد دشمنان حدیث 250](#_Toc340270888)

[ب: ویژگی احادیث درستی که به آن ایراد گرفته شده 250](#_Toc340270889)

[فصل اول: حدیث «إنما الأعمال بالنیات» 253](#_Toc340270890)

[مبحث اول: شبهه طعنه‌زنندگان به حدیث «إنما الأعمال بالنیات» و پاسخ به آنان 253](#_Toc340270891)

[مبحث دوم: جایگاه حدیث «إنما الأعمال بالنیات» 262](#_Toc340270892)

[فصل دوم: درباره حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرفٍ» 267](#_Toc340270893)

[مبحث اول: شبهات طاعنین به حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف و پاسخ آن‌ها 267](#_Toc340270894)

[قرائت‌های ربانی (خدایی) 275](#_Toc340270895)

[مبحث دوم: معنای نازل شدن قرآن بر هفت حرف 278](#_Toc340270896)

[مبحث سوم: حروف هفتگانه اعم از قرائات هفتگانه می‌باشد 285](#_Toc340270897)

[مبحث چهارم: باقی ماندن حروف هفتگانه در مصحف‌ها 288](#_Toc340270898)

[فصل سوم: احادیث مربوط به رؤیت خداوند (أ) حجت آوردن آدم و موسی (علیهما السلام) و شفاعت 295](#_Toc340270899)

[مبحث اول: نظر بدعتگران جدید و قدیم درباره احادیث مربوط به صفات الهی و پاسخ آن‌ها 295](#_Toc340270900)

[دیدگاه معتزله در مورد آیات صفات 297](#_Toc340270901)

[دیدگاه معتزله در مورد احادیث صفات 297](#_Toc340270902)

[حکم معتزله در مورد کسانی که در اصل توحید با آن‌ها مخالف بودند 299](#_Toc340270903)

[عقیده سلف صالح درباره احادیث صفات و پاسخ به بدعتگذاران قدیم و جدید 300](#_Toc340270904)

[مبحث دوم: شبهه طعنه‏زنندگان درباره‌ی حدیث دیدن خداوند و پاسخ آن‌ها 310](#_Toc340270905)

[پاسخ به شبهات معتزله و پیروان آن‌ها در مورد انکار دیدن خداوند 312](#_Toc340270906)

[الف – قرآن کریم 316](#_Toc340270907)

[ب- دلایل حدیثی 321](#_Toc340270908)

[ج- دلایل عقلی 322](#_Toc340270909)

[د- آثار سلف صالح 324](#_Toc340270910)

[مبحث سوم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث قَدَر و پاسخ آن‌ها 329](#_Toc340270911)

[واجب شدن ایمان به قدر خداوند و پاسخ به شبهه معتزله و پیروان آن‌ها 331](#_Toc340270912)

[مبحث چهارم: شبه طعنه‌ زنندگان به حدیث احتجاج آدم و موسی و پاسخ آن‌ها 339](#_Toc340270913)

[مبحث پنجم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث مغفرت و (بخشودگی) مرتکبان گناه کبیره و پاسخ به آن‌ها 344](#_Toc340270914)

[مبحث ششم: شبهه طعنه زنندگان به حدیث شفاعت و پاسخ به آن‌ها 355](#_Toc340270915)

[پاسخ به شبهات معتزله 357](#_Toc340270916)

[فصل چهارم: احادیثی درباره ظهور «مهدی» و آمدن «دجال» و «فرود آمدن مسیح» 367](#_Toc340270917)

[مبحث اول: شبهات طعنه زنندگان به احادیث مربوط به امور غیبی، آینده‌نگری و آخرت و پاسخ به آن‌ها 367](#_Toc340270918)

[پاسخ به شبهه دشمنان اسلام 368](#_Toc340270919)

[مبحث دوم: شبهات منکران ظهور مهدی، آمدن دجال، و فرود آمدن مسیح و پاسخ آن‌ها 375](#_Toc340270920)

[اول: ظهور مهدی 375](#_Toc340270921)

[دوم: خروج دجال 382](#_Toc340270922)

[سوم: نزول مسیح 386](#_Toc340270923)

[فصل پنجم: حدیث عذاب قبر و نعمت‌های آن 401](#_Toc340270924)

[مبحث اول: شبهه طعنه زنندگان به احادیث مربوط به امور غیبی «آخرت» و چگونگی عالم برزخ و حالات روز قیامت و پاسخ به آن‌ها 401](#_Toc340270925)

[مبحث دوم: شبهات انکار کنندگان عذاب قبر و نعمت‌های آن و پاسخ به آن 405](#_Toc340270926)

[دلایل عذاب قبر و نعمت‌های آن 421](#_Toc340270927)

[فصل ششم: خلوت پیامبر با زنی از انصار خوابیدن پیامبر نزد ام سلیم و ام حرام حدیث جادو کردن پیامبر 427](#_Toc340270928)

[مبحث اوّل: شبهه مخالفت سیره آن حضرت در حدیث، با سیره آن حضرت در قرآن کریم و پاسخ به آن 427](#_Toc340270929)

[سیره پیامبر اکرم در میان حقایق قرآنی و روایات امام بخاری 427](#_Toc340270930)

[مبحث دوم: شُبهه طعنه‌زنندگان به حدیث انس بن مالک، درباره خلوت پیامبر با زنی از انصار و پاسخ آن 430](#_Toc340270931)

[مبحث سوم: شُبهه طعنه‌زنندگان در حدیث خوابیدن پیامبر نزد ام سلیم و ام حرام و پاسخ به آن‌ها 436](#_Toc340270932)

[نخست: حدیث ام سلیم: 436](#_Toc340270933)

[دوم: حدیث ام حرام: 437](#_Toc340270934)

[مبحث چهارم: شُبهه طعنه‌زنندگان به حدیث جادو شدن پیامبر و پاسخ به آن 446](#_Toc340270935)

[فصل هفتم: شیر دادن کودک بزرگ سال و شبهات منتقدان به آن و پاسخ آن‌ها 461](#_Toc340270936)

[فصل هشتم: درباره «افتادن مگس در ظرف» 479](#_Toc340270937)

[مبحث اول: شبهات منتقدان به احادیث طب نبوی و پاسخ آن‌ها 479](#_Toc340270938)

[مبحث دوم: شبهات منتقدان درباره افتادن مگس در ظرف و پاسخ آن‌ها 489](#_Toc340270939)

[پس ایمان به صدق نبوت رسول خدا و وحی الهی چه می‌شود؟ 499](#_Toc340270940)

[فصل نهم: ثمرات و نتایج حدیث صحیح 509](#_Toc340270941)

[فصل دهم: زیان‌های نپذیرفتن احادیث صحیح 513](#_Toc340270942)

[خاتمه 515](#_Toc340270943)

[درباره نتایج این بحث‌ها و پیشنهادها و توصیه‌هایی در این زمینه 515](#_Toc340270944)

[فهرست‌ها 523](#_Toc340270945)

[اول: فهرست آیات قرآن 523](#_Toc340270946)

[دوم: فهرست أحادیث، آثار، و أقوال 546](#_Toc340270947)

[سوم: فهرست أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده 570](#_Toc340270948)

[چهارم: فهرست أشعار 588](#_Toc340270949)

[پنجم: فهرست شهرها، قبايل و فرق 589](#_Toc340270950)

[ششم: فهرست منابع و مآخذ 594](#_Toc340270951)

[اول: تفسیر و علوم قرآن 594](#_Toc340270952)

[دوم: حدیث النبوی و علوم آن 597](#_Toc340270953)

[سوم: فقه و أصول فقه 614](#_Toc340270954)

[چهارم: توحید، فرق و مذاهب 619](#_Toc340270955)

[پنجم: تاریخ و تراجم 628](#_Toc340270956)

[ششمً: معاجم، دايره المعارف و تعریفات 638](#_Toc340270957)

[هفتم: دفاع از سنت وروات آن 640](#_Toc340270958)

[هشتم: مراجع عمومي 648](#_Toc340270959)

[نهم: مجله‌ها و روزنامه‌ها 665](#_Toc340270960)

فصل دوم:  
تشکیک در حجیت خبر آحاد

مقدمه

وقتی کسانی که حجیت حدیث را بصورت کلی انکار می‌کنند، عده اندکی هستند که با اجماع مسلمانان به مخالفت برخواسته‌اند، و ضروریات و بدیهیات دینی را انکار کرده‌اند، این خطر آن‌ها بزرگ نیست، و مانند خطر انکارکنندگان خبر آحاد نمی‌باشد، انکار کنندگان خبر آحاد، از لحاظ کمی، تعداد بیشتری هستند، و شبهات مخصوص خود را دارند، که با آن حجیت حدیث را بصورت عمومی، مورد تشکیک قرار داده‌اند، ممکن است که شبهات آن‌ها بر تعداد زیادی از مردم اثر بگذارد، اگر آن‌ها را به حال خود بگذاریم. قبل از اینکه به نادرستی شبهات آن‌ها بپردازیم، نخست اصطلاحاتی را که جمهور علما برای تقسیم حدیث، از جهت سند، و تعداد راویان در هر طبقه تا حد تواتر[[1]](#footnote-1)، و آحاد[[2]](#footnote-2)، یادآور شده‌اند، می‌آوریم، سپس هر قسمت را از نظر لغوی و اصطلاحی تعریف می‌کنیم، و سپس، اندازه‌ای که افاده علم می‌کند و حجیت و وجوب عمل به آن را شرح می‌دهیم.

و در مباحث بعدی به آن‌ها می‌پردازیم.

مبحث اول: تعریف متواتر و بیان تعداد احادیث متواتر و مقدار یقین‌آور بودن و حکم عمل به آن و همچنین حکم منکران آن

نخست: تعریف لغوی و اصطلاحی متواتر

متواتر از نظر لغوی به معنای آمدن یکی به دنبال دیگری با اندکی فاصله است، مانند فرموده خداوند:

﴿ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ﴾ [المؤمنون: 44].

«پیاپی رسولی بعد از رسول با فاصله فرو فرستادیم.»

پس مواتره همان متابعه و دنبال هم آمدن است و تنها زمانی بین اشیاء ایجاد می‏شود که با فاصله باشد و در غیر این صورت مدارکه و مواصله[[3]](#footnote-3) می‌باشد. خلاصه اینکه معنای تواتر دنبال هم آمدن با مکث و فاصله و بدون مکث و فاصله است و نظر اوّل که همان با مکث و فاصله آمدن می‌باشد، صحیح‌تر است.

**تواتر از نظر اصطلاح:** دانشمندان قدیم و جدید تعریف‌های متعددی برای آن ارائه کرده‌اند. شاید جامع‌ و مانع‌ترین آن‌ها تعریفی باشد که دکتر مصطفی امین تازی: بیان کرده است: متواتر روایتی است که جمع زیادی آن را روایت کرده باشند به طوری که عقل احتمال کذب عمد یا اتفاقی آن‌ها را از امثال آن‌ها در هر یک از طبقات، غیرممکن بداند و اینکه آخرین سند آن‌ها احساس باشد، و همچنین حدیث روایت شده خودش شنونده‌اش را به یقین برساند.[[4]](#footnote-4)

ثانیاً: اختلاف نظر علما در مورد وجود حدیث متواتر

در این باره دکتر مصطفی تازی: می‌گوید: «در این مورد که خبرهای متواتر زیادی در زندگی روزمره مردم اتفاق می‌افتد، اختلافی نیست، روزانه اخباری را در مورد حوادثی می‌شنویم که اتفاق افتاده، و یا خبری را از یک مسئول از یک شهر می‌شنویم که خبرگزاریها آن را به تمام دنیا مخابره می‌کنند، و در میان مردم منتشر می‌شود، کسانی که به آن حادثه نزدیک و یا دورند، به یک اندازه از آن مطلع می‌شوند، و کسی هم آن را تکذیب نمی‌کند، البته به نسبت گوینده خبر، به صحت آن خبر یقین پیدا می‌کنند، بی‌گمان اینگونه خبرهای متواتر، که دارای شروط تواتر هستند، شکی در آن نیست، اما اختلاف میان دانشمندان در مورد وجود خبر متواتر در حدیث نبوی است که علماء در این باره به سه دسته تقسیم می‌شوند.

1. **گروه اوّل:** که ابن حبان وحازمی و دیگران برآنند، معتقدند که حتی یک حدیث متواتر که دارای شروط تواتر باشد، وجود ندارد، و آنچه که هست همان حدیث آحاد می‌باشد که اعتبار آن در حد حدیث مستفیض و مشهور می‌باشد.[[5]](#footnote-5)
2. **گروه دوّم:** که حافظ ابوعمرو معروف به ابن صلاح، از جمله آن‌هاست، معتقدند که حدیث متواتر در سنت کمیاب و اندک است (و آنچه که هست) بسیار با ارزش است، ابن صلاح در مقدمه کتابش (علوم الحدیث) می‌گوید: «اگر از کسی بخواهند برای آن مثالی بیاورد نمی‌تواند حدیثی روایت کند.[[6]](#footnote-6)
3. **گروه سوم:** که جمهور علما می‌باشند معتقدند که حدیث متواتر در سنت فراوان می‌باشد، وجود احادیث متواتر فراوان در کتب حدیثی مشهور، مانند صحاح سته و مسندها و سایر کتب، مؤید این نظر است. این کتاب‌های حدیثی چاپ و منتشر و در میان علما مشهور گشته‌‌اند، و با قطعیت آن‌ها را به مؤلفان و مصنفان آن کتاب‌ها نسبت داده‌اند. خیلی از این کتاب‌ها متفق القول احادیثی را آورده‌اند، که راویان آن در هر طبقه آن قدر زیادند که عقل، اتفاق آن‌ها بر کذب عمدی یا اتفاقی آن حدیث را گفته باشند، محال می‌داند. و به گفتاری از گفتارهای پیامبر، یا عملی از اعمال پیامبر، یا بیان حالاتی از حالات آن حضرت منتهی می‌شود.

اجتماع آن‌ها بر این احادیث، صحت سند احادیث را به گوینده‌اش می‌رساند، و بدون شک، آن همان حدیث متواتری است که شروط آن را قبلاً بیان کردیم.

حافظ ابن حجر در شرحی که بر نخبه الفکر نوشته، گفته است: «بهترین دلیل مبنی وجود حدیث متواتر، فراوانی احادیث، در کتاب‌های مشهور و متداول است، که در دست علمای شرق و غرب می‌باشد. هر گاه علمای شرق و غرب برای آوردن حدیثی، در کتاب‌های مشهور و متداول گردهم آیند، یقین دارند که نسبت دادن آن کتاب‌ها به مصنفانش نسبت درستی است و راه‌های گوناگونی هست که اتفاق آن‌ها بر کذب را محال می‌گرداند و با شروطی که قایل شده‌اند در مورد صحت آن حدیث به گوینده‌اش، افاده علم یقین می‌کند و این چنین مواردی در کتب مشهور زیاد است.[[7]](#footnote-7)

جمهور علماء پاسخ گروه‌های اول و دوم را که قائل به عدم وجود حدیث متواتر یا انتساب وجودی آن بودند، با دلایل زیر داده‌اند، چرا که عقیده آن‌ها از یکی از این امور ناشی می‏شود:

عدم شناخت راه‌های احادیث، و آگاهی نداشتن بر حالات و صفات راویان.

و یا به علت عدم اطلاع از آن حدیث است.

و یا بدنبال ایراد نگشتن و احاطه نداشتن و کوتاهی کردن در آن بوده است.

اگر این مسایل را می‌شناختند، می‌دانستند که احادیث فراوانی وجود دارد که منطبق با شرایط حدیث متواتر هستند.[[8]](#footnote-8)

با امور زیر می‏توان میان این سه گروه به اتفاق‌نظر ‌رسید:

**اولاً:** معتقدان به عدم وجود حدیث متواتر، می‏خواهند در مورد کمی و قلت وجود آن، مبالغه کنند و به همین دلیل پیروان گروه اول به گروه دوّم برگشتند.

**دوم:** اینگونه میان گروه دوّم که معتقد به وجود اندکی حدیث متواتر هستند، و گروه سوم یعنی جمهور علما، که معتقد به فراوانی حدیث متواتر هستند، جمع می‌کنیم که منظور گروه دوم از حدیث متواتر، تواتر لفظی بوده، و معتقدان به کثرت حدیث متواتر یعنی گروه سوم، تواتر معنوی بوده، و این درست است. چون حدیثی که متواتر لفظی باشد اندک است، و اهل حدیث هم بر تعداد اندکی حدیث متواترِ لفظی هم نظرند، در حالیکه حدیث متواترِ معنوی، فراوان است.[[9]](#footnote-9)

**سوماً: احادیث متواتری که افاده علم می‌کنند:**

بر این رأی که خبر متواتر افاده یقین و علم می‌کند، اجماع وجود دارد و آن اعتقاد راسخ و مطابق واقعیت است نه اعتقاد معتقد، گروه‌هایی از این اجماع استثنا شده‌اند، مانند: براهمه[[10]](#footnote-10)، و سُمَنیه[[11]](#footnote-11)، و نظام از میان معتزله، آن گونه که بغدادی در کتابش (اصول الدین[[12]](#footnote-12)) از او آورده است.

پس این‌ها اینگونه پنداشتند که اخبار (حدیث) راهی برای افاده علم نیستند، در حالی که راه علم یا حس است و یا از ضروریات است، که این پنداری باطل و اندیشه‏ای فاسد است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد، و دلایل رد آن ارائه شده است.

امام آمدی در کتابش بنام «الاحکام فی اصول الاحکام» جواب آن‌ها را داده، و می‏گوید: برخلاف براهمه و سُمَینه که معتقدند علم به اشیاء غیر ضروری با حواس قابل دستیابی است، نه با اخبار، اتفاق‌نظر کلی این است که خبر متواتر افاده علم می‌کند. و دلیل آن هم، دانشی است که هر فرد عاقلی در نزد خود می‌یابد، در مورد، کشورهای در حال رشد و ملت‌های گذشته، و اعصار گذشته، و پیامبران و امامان، و دانشمندان مشهور، و حوادث جریان یافته بر گذشتگان و بر حسب وجدان ما، اخبار را برایمان بازگو می‌کنند، همچون علم به محسوسات، نزد ادراک ما، که با حواس انجام می‌گیرد. و هر کسی منکر این موضوع شود، سخنانش ساقط است و جنونش آشکار می‌شود[[13]](#footnote-13).

امام شوکانی می‌گوید: «بدان که هیچ مسلمانی و هیچ عاقلی مخالف این نیست که خبر متواتر افاده علم ضروری می‌کند، و آنچه که از سُمینه و براهمه در این مورد ذکر شده، نادرست و باطل است، و گوینده آن حتی ارزش جواب دادن هم ندارد.[[14]](#footnote-14)

این چیزی است که به ملحدان و منکران وجود حدیث متواتر لفظی[[15]](#footnote-15) و حجیت آن می‌گوئیم: که در ادعای دروغین و منافقانه خود نسبت به ایمان به سنت عملی متواتر کوتاهی کردند.[[16]](#footnote-16)

به آن‌ها می‌گوئیم: هم صحبت شدن با شما ارزش ندارد و دیوانگی و کینه‌توزی شما معلوم گردید، و استحقاق پاسخ دادن را هم ندارید.

چهارم: حکم عمل به حدیث متواتر:

خبر متواتر از پیامبر چه قولی، چه فعلی و چه تقریری، افاده علم یقینی و قطعی[[17]](#footnote-17) می‌کند، و بدون اختلاف عمل به آن واجب است، زیرا حدیث متواتر با ثابت شدنِ نسبتِ آن به پیامبر افاده قطعیت می‌کند و نیازی به تحقیق در مورد راویان آن ندارد، و به همین دلیل اهل حدیث در مورد راویان اخبار متواتر، در بحثهای علم درایه الحدیث چیزی نیاورده‌اند، بجز تعداد اندکی همچون حاکم، و خطیب در اوایل الکفایه[[18]](#footnote-18) و همچنین ابن عبدالبر[[19]](#footnote-19) و ابن حزم[[20]](#footnote-20).

ابن صلاح می‌گوید: اهل حدیث آن‌ها را با اسم خاصی که معنایش خاص آن باشد یاد نمی‌کنند، هر چند خطیب آن را ذکر کرده، ولی در کلام او احساس نمی‌شود که از اهل حدیث تبعیت نکرده باشد، و شاید شامل حرفه و تخصص آن‌ها نشود.[[21]](#footnote-21)

استاد دکتر مصطفی تازی می‌گوید: «این علم «درایه الحدیث» تنها از احوال راوی و مروی بحث می‌کند، تا احادیث مورد قبول شناخته شوند و به آن‌ها عمل شود، و همچنین احادیث مردود معلوم شود و به آن‌ها عمل نشود. در حالی که حدیث متواتر حدیثی است کاملاً مورد قبول است و افاده علم می‏کند و تبعیت از آن واجب است[[22]](#footnote-22). و آنجا که در مورد درایه و علم الحدیث سخن گفته پاسخ داده که درایه و علم الحدیث به خودی خود هدف نیستند، بلکه برای بیان حکم آن و عمل کردن به آن می‌باشند[[23]](#footnote-23)، بدون شک یکی از اهداف علم الدرایه حکم قبول یا رد احادیث می‌باشد، زیرا شناخت حدیث آحاد، بستگی به حدیث متواتر دارد؛ و هر کدام از یکدیگر متمایز هستند و حکم آن‌ها شناخته شده است.

**پنجم: حکم انکارکنندگان حدیث متواتر:**

بدان که هر کس حدیث متواتری را انکار کند، بگونه‌ای که اجماع علما بر متواتر بودن آن حدیث ‌باشد، از گروه مسلمانان خارج گشته است[[24]](#footnote-24) ولی اگر اجماع بر تواتر آن نباشد و علما در مورد آن حدیث اختلاف داشته باشند، در این صورت منکر آن حدیث از جمله فاسقان بحساب می‌آید.[[25]](#footnote-25)

حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: «پایه و اصول علم عبارت است از کتاب (قرآن) و سنت (حدیث). و سنت به دو نوع تقسیم می‌شود: اوّل: اجماعی که همه از هم روایت می‌کنند، که این نوع از حجت‌های قاطع می‌باشد و اختلافی در این مورد نیست، و هر کس منکر چنین اجماعی باشد انگار آیه‌ای از قرآن را انکار کرده است، که توبه بر او لازم است، و در صورتی که توبه نکند، ریختن خون او جایز می‌باشد زیرا از دین خارج گشته و مرتد شده، و روش او برخلاف روش عامه است.[[26]](#footnote-26)

مبحث دوّم: تعریف حدیث آحاد، و بیان اندازه‌ای که افاده علم می‌کند، و حجّیت آن و واجب بودن عمل به آن

نخست: تعریف حدیث آحاد از نظر لغوی و اصطلاحی

**آحاد از نظر لغوی:** آحاد جمع احد به معنای یک می‌باشد،[[27]](#footnote-27) و معنای لغوی خبر واحد بر حقیقت اسمی آن منطبق است، و آن عبارت از خبری است که یک نفر آن را روایت کرده است.

**آحاد از نظر اصطلاحی:** از نظر اصطلاحی آحاد خبری است که دارای شروط تواتر نباشد،[[28]](#footnote-28) و یا از خبری نباشد که به حد تواتر برسد،[[29]](#footnote-29) این دو تعریف به یک معنا می‌باشند، دکتر مصطفی تازی نیز چنین تعریفی ارائه کرده و گفته: «خبر واحد خبری است که یک نفر و یا بیشتر از یک نفر آن را روایت کرده باشد، بگونه‌ای که از لحاظ کثرت روات به حد تواتر نرسیده باشد، یا اینکه به حد تواتر هم رسیده، ولی یکی از شروط حدیث متواتر را از دست داده باشد.[[30]](#footnote-30)

و حدیث آحاد به اعتبار تعداد راویانش در هر طبقه به سه دسته تقسیم می‌شود: 1- حدیث مشهور 2- حدیث عزیز 3- حدیث غریب.[[31]](#footnote-31)

بجز حنفیه، اهل حدیث و فقها و اصولیین همگی بر این سه نوع از حدیث آحاد معتقدند، ولی حنفی‌ها حدیث مشهور را جدا از احادیث آحاد[[32]](#footnote-32) می‌دانند نه بخشی از آن.

سنت و حدیث نزد حنفی‌ها ازجهت سند آن به سه دسته تقسیم می‌شود:

1- متواتر 2- مشهور[[33]](#footnote-33) 3- آحاد.[[34]](#footnote-34)

حدیث مشهور نزد حنفی‌ها افاده اطمینان می‌کند ولی یقین‌آور نیست[[35]](#footnote-35) و این مقام برای حدیث مشهور پایین‌تر از حدیث متواتر[[36]](#footnote-36) و بالاتر از حدیث آحاد می‌باشد.

حدیث مشهور نزد حنفی‌ها از جهت صلاحیت تبیین و تفسیر قرآن، هم رتبه حدیث متواتر است، و احکامی را که افزون بر احکام قرآن هستند، به اتفاق قبول می‏کنند، اما حنفی‌ها این اضافات را ناسخ نص قرآن تلقی می‏کنند،[[37]](#footnote-37) در حالی که حدیث آحاد را نسبت به قرآن کریم تا این اندازه، بالا نمی‏برند.

افاده خبر آحاد نزد جمهور

در مباحث قبلی متوجه شدیم که خبر واحد افاده یقین و قطعیت می‌کند، و صحت انتسابش به پیامبر قطعی است، در عین حال مضمون خبر در خود علم ضروری است، و بعد از آن دیگر نیازی به استدلال و نظر نیست.

این نظر مورد اتفاق همه علما است، بجز آن کسانی که اختلاف نظرشان بهایی ندارد. ولی اختلاف میان علما در مورد حدیث قابل قبول از میان احادیث آحاد سه‏گانه: مشهور، عزیز، و غریب، است و محل اختلاف عبارت است از: آیا حدیث آحاد، افاده یقین می‌کند یا ظن؟ و اگر افاده یقین می‌کند، میزان یقین آن چه مقدار است؟ و آیا افاده علم قطعی می‌کند و یا نظری؟

**علما در این مورد نظرات مختلفی دارند که خلاصه آن‌ها را بیان می‌کنیم:**

1. اکثر علما و جمهور فقهای حنفی، شافعی، مالکی، معتزلی و خوارج معتقدند که حدیث آحاد چه با قرینه، و چه بدون قرینه[[38]](#footnote-38) بصورت مطلق افاده علم نمی‌کند، امام نووی این نظر را برگزیده و به دنبال گفته ابن صلاح و پیروانش که معتقدند وقتی خبر آحاد با قرینه‌ای همراه شود، افاده علم می‌کند، می‏گوید: «محققان و جمهور با این نظر مخالفت کرده‌اند» سپس می‏گویند: آحاد اگر به حد تواتر[[39]](#footnote-39) نرسد افاده ظن[[40]](#footnote-40) می‌کند.

حافظ ابن حجر تعقیبی بر نظر امام نووی آورده و گفته است: «آنچه امام نووی آورده، از جهت اکثریت علما مسلّم است، ولی از نظر اهل تحقیق این طور نیست. ابن صلاح با نظر سوم موافق است در حالی که محقق هم هست.[[41]](#footnote-41)

1. گروهی از اهل حدیث معتقدند که خبر آحاد خودش، هروقت که شروط صحت و قبول – از جمله اتصال سند و عادل بودن راوی، و حافظه راوی، و اینکه جز احادیث شاذ و علیل نباشد- را داشته باشد، افاده علم نظری می‌کند، چه قرینه‌ای داشته باشد و چه قرینه‌ای نداشته باشد. ابن صباغ این را از گروهی از محدثین[[42]](#footnote-42) آورده، و ابن حزم هم در کتابش الاحکام چنین آورده و می‏گوید: این نظر حارث ابن اسد محاسبی، حسین بن علی کرابیسی و ابوولید سلیمان بن خلف مالکی معروف به باجی می‌باشد، و نیز آن را به یکی از دو روایتی که از احمد بن حنبل آورده نسبت داده است[[43]](#footnote-43)، ابن خویزمنداد از مالک بن انس[[44]](#footnote-44) هم روایت کرده هر چند که مازری با ابن حزم به منازعه برخواسته که در این مورد نصی وجود ندارد. ابن حزم هم آن را از داود ظاهری روایت کرده است.[[45]](#footnote-45) و ابن قیم جوزیه هم آن را در کتابش الصواعق المرسله از امام شافعی: روایت کرده است.[[46]](#footnote-46)
2. گروهی از محدثان، از جمله بعضی از اصولیین و فقها معتقدند که خبر واحد اگر قرینه‌ای خارجی آن را تأیید کند که بر صحت ثبوت خبر از مخبر دلالت ‌کند، افاده علم نظری یقینی می‌کند.[[47]](#footnote-47)

ابن صلاح هم بر این نظر است و در مقدمه‌اش شدیداً از این نظر دفاع کرده است گروهی از اصولیون و فقها نیز چنین نظری دارند، از جمله: آمدی،[[48]](#footnote-48) سبکی[[49]](#footnote-49) و ابن حاجب.[[50]](#footnote-50) همچنین محققین اهل حدیث نیز چنین نظری دارند افرادی مثل: ابن حجر[[51]](#footnote-51) ابن قیم جوزیه[[52]](#footnote-52) و ابن کثیر که می‏گوید: «من با ابن صلاح هم عقیده می‌باشم در آنچه ایشان اعتماد کرده و به سوی آن هدایت شده است. و خدا آگاه‌ترین است.» سپس به سخنی از شیخ ما علامه ابن تیمیه رسیدیم، که مفهوم آن چنین است: قطعیت حدیثی را که مردم از امامان حدیث گرفته‌ و قبول کرده‏اند، نقل کرده است، امامانی مانند: قاضی عبدالوهاب ملکی، شیخ ابوحامد اسفراینی، قاضی ابوطیب طبری، شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی، ابن حامد، ابویعلی بن فراء، ابوالخطاب، ابن زاغونی و امثال این‌ها از حنبلیها، و همچنین شمس الائمه سرخسی از حنفیان که گفته است: این نظر متکلمان اشعری و دیگران می‌باشد، مانند: ابی‌اسحاق اسفراینی، و ابن فورک.

می‏گوید: این عقیده همه محدثان و عامه سلف می‌باشد.[[53]](#footnote-53) و این معنی چیزی است که ابن صلاح استنباط کرده است و آن امامان پذیرفته‏اند.[[54]](#footnote-54)

بلقینی هم از ابن صلاح پیروی کرده و گفته: «آنچه که ابن عبدالسلام و نووی و پیروانشان گفته‌اند، ممنوع می‌باشد. بعضی از حافظان متأخر همچون قول ابن صلاح را روایت کرده‌اند،[[55]](#footnote-55) سپس آنچه را که ابن کثیر از شیخش ابن تیمیه روایت کرده را بیان می‏کند.

با آنچه که حافظ ابن حجر در کتابش نزهه النظر آورده، امکان جمع کردن میان این سه نظر وجود دارد: «در حقیقت اختلاف آن‌ها لفظی می‌باشد، زیرا کسی که مطلق بودن علم را جایز دانسته است، آن را با نظری بودن مقید کرده است، که آن هم با استدلال به قرینه‌ها حاصل گشته است، و هر کس آن اطلاق را نپذیرد، لفظ علم را به متواتر تخصیص داده است، و هر چه غیر از آن هم در رابطه با معنای علم باشد همه‌اش ظنی است. همان طور که در آیه شریفه آمده: ﴿فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ﴾ [الممتحنة: 10].

که علمتموهن بمعنای ظننتموهن می‌باشد. گاهی لفظ علم مطلق است و منظور از آن گمان و حدس می‌باشد.[[56]](#footnote-56) در حالی که آن‌ها هم آنچه را که با قراین همراه شده، و از غیر آن ارجح‌تر می‌باشد،[[57]](#footnote-57) انکار نمی‌کنند.

در اینجا بعضی از قراینی را که باعث می‌شوند تا خبر آحاد افاده علم نظری کند، می‏آوریم:

1. اینکه شیخین، بخاری و مسلم، آن حدیث را در کتاب‌های صحیح خود آورده باشند، یا یکی از آن دو آن را آورده باشد، و بر صحت آن اجماع باشد و هیچکدام از حافظان حدیث متعرض آن نشده باشند، این بدلیل بزرگ مرتبگی شیخین می‌باشد و استوار بودن نظر آن‌ها در این زمینه، و برتری آن‌ها بر دیگران در شناخت حدیث صحیح و مشخص کردن آن.

که این‌ها باعث شده مردم صحیحین را عملاً و اعتقاداً بپذیرند، این پذیرش به تنهایی قویتر از افاده علم است، از راه‌های فراوان که به تواتر نرسیده باشند، از جمله کسانی که تأکید دارند قرینه‌ها، باعث می‌شوند که خبر آحاد افاده علم نظری پیدا کند، افرادی هستند که ذکر آن‌ها گذشت که ابن کثیر به نقل از شیخش ابن تیمیه روایت[[58]](#footnote-58) کرده است. حافظ ابن حجر در نزهه النظر[[59]](#footnote-59) به چنین قرینه‌ای اعتقاد داشته، از ابن صلاح و کسانی که از آن‌ها نقل کرده‏اند، قرینه‌های زیادتری آورده‌اند.

1. شهرت حدیث نزد علمای حدیث به این دلیل است که آن حدیث از طرق متعدد و روشن آمده و از ضعف راویان و علتهای عیب‌ساز مبرا است. از جمله کسانی که تأکید می‌کنند که این قراین باعث می‌شود خبر آحاد افاده علم نظری کند، ابوبکر بن فورک، و ابو منصور بغدادی و سایرین می‌باشند.
2. اینکه سلسله سند حدیث به امامان مورد اعتماد حدیث و حافظان حدیث برسد، همانند حدیثی که امام احمد و سایرین از امام شافعی و امام شافعی و دیگران از مالک و... روایت می‌کنند.

پس این قرینه باعث می‌شود که خبر آحاد نزد شنونده‌اش افاده علم نظری کند، بخاطر بزرگمنشی راوایان حدیث، از جمله امامان بزرگوار، و فقهای عظام که راوی آن حدیث آحاد می‌باشند. چون در هر یک از آن ائمه حدیث، صفات بارزی هست که در سایرین نیست، و این صفات بارز باعث می‌شود که هر کدام از آن‌ها به تنهایی مانند یک امت باشند، که در جایگاه تعدادی زیاد و جمعیتی فراوان قرار می‌گیرند[[60]](#footnote-60).

آنچه که از میان تمام این‌ها ترجیح دارد، نظر ابن حجر و ابن صلاح و ابن حزم و دیگران، می‌‌باشد - مبنی بر اینکه هر آنچه را که شیخین یا یکی از آن‌ها روایت کند یا با قرینه‌ها‌ی دیگر همراه باشد- همانگونه که ابن حجر آورده، و یا اینکه شروط پنجگانه‌ای که مورد نظر علماست و باعث قطعیت صحت خبر می‏شود و افاده علم نظری می‌کند، را داشته باشد.

احمد محمود شاکر: چنین عقیده‌ای دارد، بعد از اینکه آرای علمای دیگر را در این زمینه بررسی کرده، چنین می‏گوید: «حقیقتاً آنچه را که دلایل درست ترجیح می‏دهند، عقیده ابن حزم و پیروانش است مبنی بر اینکه حدیث صحیح، درستی آن قطعی است و افاده علم یقینی نظری می‌کند، چه در صحیحین باشد و چه در غیر آن‌ها آمده باشد. این علم یقینی نظری برهانی، جز برای عالم آگاه حاصل نمی‏شود عالمی که در علم الحدیث مهارت داشته باشد و به احوال راویان و عیب‌های حدیث،[[61]](#footnote-61) آشنا باشد و حدیث صحیح و غیر صحیح، با ارزش و بی‌ارزش و حدیث اصلی و حدیث وارد شده و جعلی را از هم تشخیص بدهد. هر کس چنین دانشی نداشته باشد، هر چقدر این قراین افزایش یابند، به او سودی نمی‌رسانند، این چنین افرادی مورد اعتماد نمی‌باشند، و در اینجا و در این مبحث مبنای احکام قرار نمی‌گیرند.[[62]](#footnote-62)

استاد احمد محمد شاکر می‌گوید: «نزدیک است که یقین کنم این نظر، نظر کسانی باشد که ذکر آن‌ها گذشت و بلقینی هم از آن‌ها روایت کرده است. آن‌ها منظورشان از این سخن تایید نظر ابن صلاح در مورد تخصیص احادیث صحیحین به آن نبود، که اگر اینگونه بود، مردم سنن مسانید و مصنفات دیگری را می‌پذیرفتند. با تصریح به اینکه امام بخاری و مسلم، همه احادیث صحیح را در کتاب‌های صحیح خود نیاورده‌اند.

این علم یقینی نظری، برای همه کسانی که در علمی مهارت دارند، و به آن اطمینان دارند، کاملا آشکار است. و کاری هم به اختلافات متکلمین در مورد اصطلاحات علم و ظن نداشته باش، زیرا معنایی که آن‌ها بدنبال آن هستند، با معنایی که ما بدنبالش هستیم، متفاوت است.[[63]](#footnote-63)

و اما: کلام آخر، اینکه، صاحبان هر علمی در مورد مسأله‌ای که به آن علم مربوط باشد صاحب نظرند، که این ضرب المثل تو را آگاه‌تر می‌سازد: همانا اسب از سوارِ خود داناتر است.

پس سخن نهایی در مساله لغوی برای لغت‌دانهاست و اگر مسأله فقهی باشد، مربوط به فقها است، و اگر مربوط به صحت حدیث باشد، متعلق به اهل حدیث می‌باشد. و این از مسلمات است که اختلافی در آن نیست.

پس شناخت اینکه دلیلی قطعی یا ظنی است از احکام اهل حدیث است، چرا که اهل حدیث با راه‌ها و روشهای حدیثی آشنا هستند و در این مورد به سخن متکلمین و اصولیون نمی‏توان اعتماد کرد. همانگونه که ابن قیم جوزیه در الصواعق المرسله بیان کرده است.[[64]](#footnote-64) و خدا آگاهترین است.

دوم: حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن

در گذشته و حال علمای اسلامی به بحث واجب بودن عمل به مفاد خبر واحد و حجت بودن آن اهمیت خاص قایل بوده‌اند. در مورد خبر واحد زیاد بحث کرده‌اند، و پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته است تنها گوشه‏ای از این پژوهش‌ها این است که در این زمینه اهل حدیث و فقها و اصولیون کتاب‌های فراوانی را در ابواب و فصول طولانی نوشته‌اند.

در حالیکه بیشتر از هزار مورد را امام شافعی: بیان کرده، بگونه‌ای که در کتاب «الام[[65]](#footnote-65)» و الرساله[[66]](#footnote-66) بابی طولانی قرار داده که در آن به نیکی سخن گفته و پاسخ مناسبی داده به سؤال‌ کننده‌ای که در مورد عمل کردن به خبر واحد سؤال کرده است. همانطور که امام نووی در این زمینه و در شرحی که بر صحیح مسلم[[67]](#footnote-67) نوشته به آن پرداخته است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری که شرح بر صحیح بخاری[[68]](#footnote-68) می‌باشد به این موضوع پرداخته و همچنین دیگر علما هم، مخصوصا اهل اصول[[69]](#footnote-69) در کتاب‌های خود به این موضوع اشاره‌ای داشته‌اند.

علت و حکمت این همه اهمیت قرار دادن به این مسأله این است که آن، از جمله مهمترین و محکمترین قواعد دین نزد علما می‌باشد، زیرا بیشتر احکام شرعی مبتنی بر خبر واحد است، ثابت کردن این موضوع باعث شناخت بسیاری از حلالها و حرامها می‌شود، همچنانکه بسیاری از اوامر و نواهی حدیثی جز با خبر واحد به اثبات نرسیده است.[[70]](#footnote-70)

اگر اختلافی در میان علما وجود دارد در مورد درجه افاده خبر واحد که آیا علمی است یا ظنی، این اختلاف در میان کسانی که اعتنایی به حجیت خبر آحاد و وجوب عمل به آن ندارند، دیده نمی‏شود، حتی نسبت به کسی که معتقد است، خبر واحد افاده ظن می‌کند.

پس آنچه که سلف صالح از اصحاب و تابعین و محدثان و فقها و اصولیین برآنند، این است که خبر واحد حجتی از حجت‌های شرع است که به آن استناد می‌کنند و عمل به آن هم واجب است اگرچه دارای قرینه‌های خارجی نباشد که بر عمل کردن به آن تأکید می‌کند. اگر این حدیث نزد اهل حدیث پذیرفتنی باشد، یعنی دارای هر پنج شرط متفق علیه صحت حدیث باشد؛ از جمله: اتصال سند، عدالت راوی، ضبط راوی، شاذ نبودن و علیل نبودن.[[71]](#footnote-71)

در اینجا نظرات چند تن از علما را در مورد حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن، در صورت صحیح بودنش می‏آوریم:

شمس الائمه سرخسی گفته است: «خبر واحد به اعتبار اینکه کلام پیامبر خداست، حجت است و کلام آن حضرت حجت می‌باشد و باید به آن عمل کرد، ولی اگر ثابت شد که از لحاظ روایت شبهه‌ای دارد، مانع عمل به آن می‏شود.[[72]](#footnote-72)

همچنین گفته: «فقهای سایر شهرها گفته‌ا‌ند: که در مورد امور دین عمل به خبر واحد حجت می‌باشد، ولی با آن علم یقینی حاصل نمی‌شود» کسانی دیگری که گفتارشان قابل اعتماد نمی‌باشد، گفته‌اند: خبر واحد در دین اصلاً حجت نیست.» [[73]](#footnote-73)

ابن حزم گفته: «بخش دوم از اخبار آن چیزی است که یک نفر از یک نفر روایت کرده باشد، اگر سند آن از طریق راویان عادل به پیامبر برسد عمل به آن واجب، و همچنین صحیح دانستن آن واجب می‌باشد.»[[74]](#footnote-74)

ابوالحسین محمد ابن علی الطیب معتزلی گفته است: «اکثر معتقدانِ به خبر واحد، معتقد به پذیرفتن خبر آحاد می‌باشند. هر چند که فقط یک نفر راوی آن باشد.»[[75]](#footnote-75)

امام نووی گفته: «آنچه که جمهور علمای مسلمانان، از صحابه و تابعین و بعد از آن‌ها از محدثان و فقها و اصولیین، به آن معتقدند، این است که خبر واحدِ مورد اطمینان، حجتی شرعی است که عمل به آن لازم و افاده گمان و ظن می‌کند، وافاده علم نمی‌کند، و وجوب عمل را از طریق شرع بدست آورده‌ایم نه عقل.[[76]](#footnote-76)»

امام ابن دحیه گفته:[[77]](#footnote-77) صحابه و تابعین و فقهای اسلام و اهل سنت و جماعت، به خبر واحد ایمان دارند و در امور اعتقادی آن را بکار می‌برند.[[78]](#footnote-78)

حافظ ابن عبدالبر گفته: «نوع دوم از حدیث، خبر آحاد مورد اعتماد و ثابت شده و متصل السند می‌باشد.» این اتصال سندها باعث می‌شود که در نزد جماعتی از علمای امت و پیشوایان دین، عمل کردن به آن واجب گردد. کسانی هم گفته‌اند: که با این وسیله هم علم به آن و هم عمل به آن واجب می‌گردد.»[[79]](#footnote-79)

شیخ محمد خضری می‌گوید:[[80]](#footnote-80) در وقایع بیشماری به صورت متواتر آمده که صحابه به خبر واحد عمل کرده‏اند و مجموعه این حوادث، این را می‌رساند، که عمل کردن به خبر واحد واجب است، و بسیار اتفاق می‌افتاد که نظرات خود را که به اجتهاد به آن رسیده بودند در مقابل روایتی از رسول خدا رها می‌کردند.[[81]](#footnote-81)

اما: این نظرات بعضی از علمای قدیم و جدید در مورد حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن بود. دلایل قرآنی و حدیثی فراوانی برای اثبات آن وجود دارد، اگر خدا بخواهد، در رد کسانی که حجیت خبر واحد را انکار کردند، بعضی از آن‌ها را یادآور می‌شویم.

وقتی افراد معتبری بر کافر بودن کسی که حدیث متواتری را نپذیرد، اجماع دارند پس بر متواتر بودن آن حدیث اجماع وجود دارد، ولی معتقد نیستند که اگر کسی حدیث آحادی را که در اثبات آن شک دارد، نپذیرد، کافر می‌شود. آنچه که در آن شکی نیست این است که اگر کسی به همه احادیث آحاد مشکوک باشد و آن‌ها را نپذیرد، منکر سنت پیامبر و کافر است.[[82]](#footnote-82)

مبحث سوم: منکرین جدید و قدیم حجیت خبر واحد و بیان شبهات آن‌ها و رد آن

مقدمه

علمای امت از محدثین و فقها و اصولیون، سنت را به اعتبار تعداد راویان در هر طبقه به متواتر و آحاد تقسیم کردند و یا مانند حنفی‌ها آن را به متواتر و مشهور و آحاد تقسیم کردند، این تقسیمات در عصر صحابه و تابعین نبود، بلکه بروز فتنه‌ها و آغاز بررسی سنت و تعیین مراتب آن باعث گردید که این تقسیمات انجام گیرد، این تقسیمات اثرات خود را در میان جمهور فقها، در تخصیص عموم کتاب و مقید کردن اطلاقهای آن و توضیح دادن مشکلات آن بوسیله خبر واحد گذاشت، برخلاف حنفی‌ها که مشهور بودن خبر واحد را شرط دانستند. و در تعریف خبر آحاد به صورت مفصل درباره آن صحبت کردیم.

مهمترین تأثیر تقسیم احادیث به متواتر و آحاد در مورد رد حدیث است؛ کسانی که به اصطلاح حدیث متواتر و آحاد معتقد می‌باشند، که غالب فقها هستند، معتقدند که کسی که احادیث آحاد را رد کند، کافر نیست، چرا که ظنی الثبوت هستند در حالی که کسی که احادیث متواتر را رد کند، کافر می‏دانند.

بعضی نیز گفته‌اند: حدیث متواتر و آحاد هر دو قطعی الثبوت هستند و منکران هر کدام از آن‌ها کافر بحساب می‌آیند.[[83]](#footnote-83)

قبل از آنکه این تقسیمات مصطلح شوند، تمام مسلمانان خبر واحدِ موثق و از پیامبر می‌دانستند و قبول داشتند و هر کدام از فرقه‌ها، همچون اهل سنت، خوارج و شیعه و قدریه،[[84]](#footnote-84) آن را بکار می‌بردند. تا اینکه فتنه شک در مورد خبر آحاد توسط متکلمان معتزلی بعد از قرن دوم هجری پدیدار گشت، و خبر آحاد را اینگونه تعریف کردند که، آن خبری است که صدق و کذبش معلوم نیست.[[85]](#footnote-85) همچنین تعداد را برای راویان مانند شهادت دادن شرط قرار دادند. در این مورد هم با نظر اجماع مخالفت کردند.

هدف آن‌ها (معتزلی‌ها) این بود که احادیث را مردود اعلام کنند و احکام شریعت را تعطیل نمایند، بعضی از فقها که در علم ثابت قدم نبودند، از آن‌ها پیروی کردند، در حالی که آن دسته از فقها، از منظور معتزلی‌ها در این گفتار واقف نبودند. ابن قیم جوزیه در کتابش مختصر الصواعق المرسله اشاراتی در این زمینه داشته است.[[86]](#footnote-86)

آنچه که ابن حزم در الاحکام نوشته، بر این امر دلالت می‏کند: «همه مسلمانان خبر واحدی را که مطمئنا از پیامبر روایت شده باشد، می‌پذیرند و همه فرق هم آن را قبول داشتند مانند اهل سنت، خوارج و شیعه و قدریه. تا اینکه متکلمان معتزلی در قرن دوم با اجماع مسلمانان به مخالفت برخواستند، عمرو بن عبید (ت144ه‍‌) به آنچه که از حسن روایت می‌کرد ایمان داشت و فتوی می‌داد و به آن عمل می‌کرد، این امر برای کسی که کمترین دانش را هم دارد، قابل درک است.[[87]](#footnote-87)

حافظ ابوبکر حازمی می‌گوید: «بجز معتزلی‌های متأخر، هیچ فرقه‏ای از مسلمانانی که قائل به قبول خبر آحاد هستند، تعداد افراد را در روایت حدیث معتبر نمی‏دانند، آن‌ها روایت را بر شهادت دادن قیاس کردند، و آنچه را که در شهادت معتبر است در روایت هم معتبر فرض کردند. هدف آن‌ها همانطور که ابوحاتم ابن حبان گفته[[88]](#footnote-88) تعطیل کردن احکام شریعت است.

گروهی از شیعیان هم بر خبر واحد ایراد گرفته و معتقدند که خبر واحد اصلاً در دین حجت نیست، و علم و عمل به آن واجب نیست، این نظر را به شریف مرتضی (ت 436 ه‍‌) شیعی نسبت میدهند، که می‌گوید: «احکام شرعی بایستی به گونه‌ای به علم برسند.... بنابراین عمل به خبر واحد را باطل کردیم چرا که نه از لحاظ علمی و نه از لحاظ عملی واجب نیست. و لازم است که عمل تابع علم باشد، زیرا راوی خبر واحد، اگر عادل باشد، نهایت آنچه که اقتضا می‌کند، این است که صداقت او ظنی است و کسی که صداقتش ظنی باشد جایز است که دروغگو هم باشد.[[89]](#footnote-89)

امام غزالی هم این نظر را در المستصفی از گروهی از قدریه و پیروان اهل ظاهری آن‌ها، مانند قاسانی آورده است، که معتقد به حرام بودن عمل کردن به خبر واحد شنیداری می‌باشد.[[90]](#footnote-90) آمدی[[91]](#footnote-91) از کاشانی[[92]](#footnote-92) (قاسانی) و رافضی‌ها و ابن داود[[93]](#footnote-93) آن را نقل کرده است.

به طور کلی منبع بدعت‌ گزاران در استدلال، نفی تمامی اخبار آحاد و بسنده کردن به فهم و برداشت خودشان از قرآن است.[[94]](#footnote-94)

گروهی از اهل هوی و هوس و بیماردلان هم عصر ما هم از این گروه گمراه و طعنه‌زن پیروی کرده‌اند.

گروهی از آنان معتقدند که: «توجه نکردن به حدیث آحاد واجب است زیرا اصل در آن، دروغ است و آنچه که صادق و درست است، استثناء است.[[95]](#footnote-95)

و عده‌ای دیگر از آن‌ها می‌گویند: نوع دوم از افعال و گفتارهای پیامبر وقتی که با تواتر مستفیض به دست مردم نرسد، هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند آن را در دایره وحی ثابت به حساب بیاورد وحیی که شکی در آن نباشد، در این صورت این نوع از احادیث هم برای اقامه و برپایی دین ضرورت ندارد.[[96]](#footnote-96)

و بعضی دیگر گفته‌اند: چه چیزی به شما اطمینان می‌دهد که خبر واحد از یک یهودی مثل ابن سبأ نرسیده باشد؟ ممکن است روایت واحد اموری بسیار بدتر را در دین ایجاد کند؛ از جمله:

**اولاً:** تعارض در معنا باعث می‌شود که مردم از شناخت حق سردرگم شوند.

**دوم:** احادیث آحاد باعث تفرقه و اختلاف در میان مسلمانان گشته‌اند چرا که باعث تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گشته، بگونه‌ای که هر دو زدن گردن همدیگر را جایز می‌دانند، حدیث آحاد است که مسلمانان را به سلف و خلف تقسیم کرده، پس ای سلفیان: این نتیجه وجود احادیث آحاد در جوامع اسلامی است، در حالی که خدای تبارک و تعالی به ما دستور داده که در دین محتاط عمل کنیم و یک امت واحد باقی بمانیم، بشنویم و تعقل کنیم، پس از احادیث آحاد دوری گزینید.[[97]](#footnote-97)

بیان شبهات منکرین حجیت خبر واحد در گذشته و حال و رد آن‌ها

گستاخیِ بزرگتر منکران خبر آحاد این است که به آیه قرآن استناد کرده‌اند، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ [الإسراء: 36].

(«از چيزي دنباله‌روي مكن كه از آن ناآگاهي.»

گفته‌اند، عمل به خبر واحد دخالت در اموری است که به آن علم نداریم، و گواهی دادن و گفتن به امری است که از آن بی‌خبر هستیم، زیرا عمل کردن به خبر آحاد براساس ظن می‌باشد. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

«ايشان در اين باب چيزي نمي‌دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان كاملاً بي‌خبرند) و جز از ظن و گمان پيروي نمي‌كنند، و ظن و گمان هم (در بخش اعتقادات، به كسي سودي نمي‌رساند، و انسان را) بي‌نياز از حق نمي‌گرداند.»

گفته‌اند که خداوند پیروی از روی ظن را تقبیح کرده، و روشن کرده که ظن بازگو کننده حق نمی‌باشد،[[98]](#footnote-98) این‌ها مطالبی است که بصورت عمومی بیان شده است.

بدعت‌ گذاران قدیم[[99]](#footnote-99) و حال و مفسدان، و بیماردلان، و از دین برگشتگان، برای اثبات ادعای خود، مبنی بر عدم حجیت خبر واحد به چنین آیاتی استدلال و استناد کرده‌اند. تا در حجیت حدیث مطهر نبوی[[100]](#footnote-100) شک ایجاد کنند.

استدلال معتزله در نپذیرفتن خبر واحد

داستان کسی که دارای دو دست[[101]](#footnote-101) است: پیامبر در مورد خبر او، مکث کرد، تا اینکه عده دیگری نظر او را تأیید کردند.

از ابوهریره روایت شده که فرمود پیامبر یکی از نمازها را با ما می‌خواند یا نماز ظهر بود یا نماز عصر، در رکعت دوم سلام داد.

ذوالیدین بلند شد و گفت: ای رسول خدا، آیا نماز را قصر کردی یا فراموش کردی، پیامبر خدا اطرافش را نگریست. فرمود ذوالیدین چه می‌گوید؟ گفتند: راست می‌گوید ای رسول خدا، فقط دو رکعت نماز خواندی، پیامبر دو رکعت دیگر نماز خواند و سلام داده سپس تکبیر گفت و به سجده رفت، باز هم تکبیر گفت و بلند شد و باز تکبیر گفت و به سجده رفت، و باز تکبیر گفت و بلند شد و سلام داد.[[102]](#footnote-102) (سجده سهو برد)

2- داستان توقف و مکث ابی‌بکر بهنگام دریافت خبری از مغیره بن شعبه، تا اینکه محمد بن سلمه خبر او را تأیید کرد.

از قبیصه بن ذؤیب[[103]](#footnote-103) روایت شده که گفت: «مادر بزرگی نزد ابوبکر صدیق آمد و میراث خود را درخواست کرد، ابوبکر فرمود در کتاب و سنت پیامبر خدا در این باره چیزی نیامده است. برگرد تا تحقیق کنم. در میان مردم پرس و جو کرد، مغیره بن شعبه گفت که پیامبر به چنین موردی یک ششم از ارث را می‌داد. ابوبکر گفت، آیا کسی دیگر حرف تو را تأیید می‌کند؟ که محمد بن سلمه[[104]](#footnote-104) آمد و عین همان مطالب مغیره را بیان کرد، سپس ابوبکر حکم را در مورد آن مادر بزرگ اجرا کرد. سپس مادر بزرگ دیگری نزد عمر بن خطاب آمد، که میراث خود را درخواست می‌کرد. حضرت عمر فرمود: در کتاب خدا، در این باره چیزی نیامده است، ولی قضاوتی که قبلاً در چنین مسأله‌ای شده، ما هم بر شما حکم می‌کنیم و من نمی‌توانم به واجبات بیفزایم، آنچه که هست یک ششم می‌باشد، اگر به توافق رسیدید. در میان خود تقسیم کنید، و هر کدام از شما که با آن ارث تنها مانده، از آن اوست.[[105]](#footnote-105)

داستان عمر و مکث او درباره، خبر ابوموسی اشعری در مورد اجازه خواستن، و تأیید شدن حرف‌های او توسط ابوسعید خدری.

از ابوسعید روایت است که گفت: ما در مجلسی پیش ابی بن کعب بودیم که ابوموسی اشعری با عصبانیت آمد و گفت: شما را به خدا قسم می‏دهم آیا کسی از شما از رسول‎الله شنیده که فرموده باشد: برای وارد شدن سه بار اجازه لازم است، اگر اجازه داد که وارد شوید و گرنه برگردید. ابی بن کعب گفت: جریان چیست؟ ابوموسی گفت: دیروز به نزد عمر رفتم سه بار اجازه ورود خواستم ولی او اجازه نداد و من برگشتم. سپس امروز نزد او رفتم و گفتم که دیروز آمدم و سه بار سلام کردم ولی جوابی نشنیدم و رفتم. گفت: شنیدم ولی در آن موقع مشغول کاری بودم. چرا اصرار نکردی تا به تو اجازه ورود داده شود؟ گفت: همان طور که از رسول‎اللهع شنیدم اجازه گرفتم. گفت: قسم به خدا یا خودت را نابود کرده‏ای یا اگر شاهدی داری بیاور؟ ابی بن کعب گفت: قسم بخدا به خاطر اینکه سنتی ایجاد نشود با تو می‏آیم برخیز، ای ابوسعید. برخاستم تا اینکه به عمر رسیدیم، گفتم: از رسول‎اللهع شنیدم که چنین فرمود.[[106]](#footnote-106)

گفته‌اند طبق آنچه که گذشت معلوم گردید که اصحاب خبر واحد را نمی‌پذیرفتند، و برای اطمینان دل خود تعداد شاهدان را معتبر می‌دانستند، همانطور که صفت عدالت را برای آن راوی در نظر می‌گرفتند، و کسانی هم که خیلی احتیاط می‌کردند، حداکثر شاهد یعنی چهار نفر را در نظر می‌گرفتند زیرا معتقد بودند که شهادت کمتر از چهار نفر افاده علم می‏کند.[[107]](#footnote-107)

همانطور که بعضی از دشمنان سنت این امر را شاهد آورده‌اند که عمر خبر فاطمه بنت قیس را در مورد سه طلاقه نپذیرفت زیرا نفقه و مسکن هم به او تعلق نمی‌گیرد، زیرا با این آیه مخالف است:

﴿لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ﴾ [الطلاق: 1].

«زنان را (بعد از طلاق، در مدّت عدّه) از خانه‌هايشان بيرون نكنيد، و زنان هم (تا پايان عدّه، از منازل شوهرانشان) بيرون نروند. مگر اين كه زنان كار زشت و پلشت آشكاري (همچون زنا و فحّاشي و ناسازگاري طاقت فرسا با شوهران يا اهل خانواده) انجام دهند»

عائشهل خبری را که عمر و عبدالله ابن عمرش درباره عذاب مرده بوسیله گریه کردن اقوام مرده بر روی آن آورده بودند، رد کرده و گفته که با این فرموده خداوند مخالف است:

﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨﴾ [النجم: 38].

و موارد دیگری که دشمنان سنت به آن استشهاد کرده‌اند، که آن‌ها را در مبحث شروط صحت خبر واحد خواهیم آورد و پاسخ را خواهیم داد.

پاسخ به شبهات منکرین حجیت خبر واحد

آنچه را که فاسدان و بدعت‌ گذاران قدیمی و به پیروی از آن‌ها هوس‌بازان و بدعت گذاران جدید در مورد عدم حجیت خبر واحد بیان کرده‌اند، و به آیاتی استناد کرده‌اند، که آن آیات، در حقیقت، حجتی برای صحت گفته ما هستند، نه گفته‏های آن‌ها. گمان می‏کنند که عمل به خبر واحد مصداق «ما لیس لنا به علم» است و به آیه استناد می‏کنند:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ [الإسراء: 36].

این آیه حجتی برای ما و علیه آن‌هاست، اینگونه نیست که دانشی در آن باره نداشته باشیم، بلکه به انعقاد اجماع کسانی که بر حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن علم داریم. و اجماع قاطع است، پس پیروی کردن از آن در حقیقت پیروی از روی بی‌دانشی و از روی ظن و گمان نمی‌باشد.[[108]](#footnote-108)

شوکانی گفته: اختلافی در این نیست که اگر بر عمل به مقتضای خبر واحد اجماع باشد، افاده علم می‌کند، و اجماع بر آن نشانه درستی آن است، وقتی که خبر واحد در میان مردم پذیرفته شده باشد، نیز اینگونه است. احادیث صحیحین بخاری و مسلم[[109]](#footnote-109) (رحمهما الله) از این نوع هستند، در نتیجه اعتراضی که به این آیه داشته‌اند از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

گمراهی دیگر اهل فساد و هوس ربط دادن میان ظنی بودن خبر آحاد، با ظنی است که در این آیه آمده است:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ﴾ [النجم: 23].

و آیه

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

و حدیث «ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث» است.**[[110]](#footnote-110)**

این کلی‏گویی و ربط دادن‌ها افترا است، زیرا ظنی که در آیات و حدیث گذشته آمده، در مقابل حق ثابت و یقینی قرار دارد و پیروی از آن، پیروی از هوی و هوس می‌باشد. ولی ظنی که در مورد حدیث آحاد هست، اینگونه نمی‌باشد. پس اطلاق کردن، کلمه ظن، بر همه احادیث آحاد، که در حقیقت، بیشترِ حدیث نبوی را شامل می‌شود، و مرتبط دانستن آن با آیات و حدیث گذشته و همچنین گفتار عده‌ای که فایده خبر آحاد را در حد ظن خلاصه کرده‌اند، این نتیجه گرفته می‌شود، که خبر آحاد از نادرست‌ترین احادیث می‌باشد و هیچ بهره‌ای از راستی نبرده است، و نتیجه آن گمراه شدن آشکار است.

مستشار سالم بهنساوی می‌گوید: «مهمتر از این تلقینی است که بیشتر مدرسان فقه اسلامی در دانشگاه‌های اسلامی، این گمان و ظن را به دانشجویان القا می‌کنند، بدون اینکه منظور اصلی از آن را روشن کنند، بصورتی که بعد از آن دانشجویان، ذهنیتی که در مورد ظنی که در حدیث آحاد می‌باشد، دارند و به آسانی در دام گروه‌های بی‌دین و منحرف که در حجیت حدیث نبوی شک ایجاد می‏کند، گرفتار می‌شوند، و یا بعضی از احادیث صحیح را که در باب عقیده و یا معامله و سایر امور است مورد تردید قرار می‌دهند به این عذر که آن‌ها حدیث آحاد می‌باشند و حدیث آحاد ظنی است، و ظن هم حقیقت ندارد، و بعد از آن است که این نظرات جنایتی می‌شوند بر ضد سنت نبوی، زیرا ظنی نمی‏تواند مقصود را برساند و تاثیری در حجیت سنت و وجوب عمل به آن معاملات و حدود، و عبادات، ندارد.[[111]](#footnote-111)

ظنی که در این آیات است با ظنی که مورد نظر متکلمان است، فرق دارد، و جدا از ظنی است که مورد نظر ائمه حدیث و فقها و اصولیها می‌باشد. دوم این خطای واضح است که معنای ظن را به آنچه که به آن استدلال کرده‌اند، منحصر کنیم.

حقیقت معنای این کلمه نزد علمای امت اینگونه است:

تعریف لغوی و اصطلاحی ظن

فیروزآبادی می‌گوید: «ظن عبارت است از تردید نظر ارجح میان دو طرف، که عقیده راسخی[[112]](#footnote-112) ندارد». استاد محمد رشید رضا گفته است: این تعریفی است که از عقلگرایان، همچون منطقیان و فیلسوفان گرفته شده است،[[113]](#footnote-113) جرجانی هم چنین نظری را بیان کرده و گفته است: «ظن عبارت است از رجحان دادن رأی برتر، با وجود احتمال نادرستی آن، همچنین گفته شده که ظن یکی از دو طرف شک است که برتری می‌یابد. و در مورد یقین و شک هر دو بکار می‌رود،[[114]](#footnote-114) این بود تعریفی که اصولیین در مورد شک و ظن ارائه کرده‌اند.[[115]](#footnote-115)

جاهایی که ظن بمعنای یقین بکار رفته در قرآن چنین آمده است:

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: 249].

«آنان كه يقين داشتند كه با خداي خويش ملاقات خواهند كرد (و در روز رستاخيز پاداش خود را دريافت خواهند نمود) گفتند: چه بسيارند گروه‌هاي اندكي كه به فرمان خدا (توفيق نصيبشان شده است و) بر گروه‌هاي فراواني چيره شده‌اند.»

و همچنین آیه

﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ﴾ [ص: 24].

«داود گمان برد كه ما او را آزموده‌ايم»

که در هر دو آیه ظن به معنای یقین بکار رفته است. ولی گاهی هم یقین آورده می‌شود که مراد از آن ظن می‌باشد مانند فرموده خدای متعال:

﴿فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ﴾ [الممتحنة: 10].

«هرگاه ايشان را مؤمن يافتيد.»

به این معنا نیست که هر یقینی، ظن می‌باشد، بلکه به این معنی است که ظن دارای مراتبی است، بعضی همردیف با یقین، و برخی دیگر پایینتر از آن هستند، و میان یقین و ظن رابطه عموم و خصوم مطلق برقرار است. [[116]](#footnote-116)

خبر آحاد هر چند که ظنی باشد، بدین معناست که احتمال اشتباه و توهم و دروغ بر راوی آن باشد، این احتمال اشتباه بعد از اثبات و اطمینان از عدالت راوی، و همچنین مقایسه کردن روایت او با سایرین، از بین می‌رود، و احتمال ما نسبت به دروغ و توهم راوی ضعیف می‌گردد آن وقت افاده علم یقینی می‌کند، بویژه هنگامی که قرینه‌ای از قرینه‌هایی که قبلاً گفتیم آن را همراهی کند.

حتی اگر بگوئیم که خبر واحد افاده ظن راجح به درستی خبر می‏کند، این ظن به یک اصل قطعی استناد می‌کند که همان قرآن کریم می‌باشد.

شاطبی می‌گوید: و این از ظنهای رایجی است که هرگاه واقع شده، در شرع به آن عمل می‏شود، زیرا به یک اصل معلوم استناد کرده که قرآن می‌باشد، و جنس آن برای همه معلوم می‌باشد. به هرحال، خبر واحدی که سند آن صحیح باشد و به یک اصل شرعی و قطعی، استناد داده می‏شود، بایستی آن را پذیرفت، و ما از اینجا آن را بصورت مطلق می‌پذیریم همچنانکه به ظن کفار استناد نمی‌شود و باید آن را نپذیرفت.[[117]](#footnote-117)

دکتر سباعی می‌گوید: شریعت پاک گاهی اقدام به تخصیص قطعی با ظن کرده است، همانطور که در قتل و امور مالی شهادت دو شاهد لازم است با وجود اینکه حرمت خون و مال قطعی است، شهادت دو نفر در آن‌ها هر چند ظنی هم باشند پذیرفتنی است.[[118]](#footnote-118) مقایسه کردن روایت با شهادت، به اعتبار تعداد نفرات است، با این حجت که روایت، شریعت عام، و شهادت، شریعت خاص می‌باشد، و روایت یک نفر در آن قابل قبول نمی‌باشد پس به طریق اولی نسبت به حق تمام امت پذیرفته نمی‌شود.

این سخن با امور دیگری که در شهادت معتبر هستند ولی در روایت معتبر نیستند، نقض شده است، همانند آزادی، مذکر بودن، آگاهی داشتن و قوم و خویش نبودن.[[119]](#footnote-119) حافظ سیوطی در «التدریب» تفاوت میان شهادت و روایت را ذکر کرده است که حدود بیست و یک تفاوت است، پس به آن با مرجعه کن چون خیلی با اهمیت هستند.[[120]](#footnote-120)

سپس اعتقاد به ظنی بودن حدیث آحاد، به همه احادیث مطابقت و سرایت نمی‌کند، بلکه در مورد احادیثی درست است که ضعیف باشند و یا احادیثی که در مورد صحت آن‌ها بحث وجود دارد، بویژه آنکه، اهل تحقیق از محدثان و فقها و اصولیین، معتقدند که وقتی امت خبری را پذیرفته باشند، آن خبر افاده علم می‏کند و مانند احادیث صحیحین است یا وقتی که با قرینه‌ای خارجی از قراین سابق همراه باشد.

پس حکم طبق قطعی یا ظنی بودن دلیل آن، از امور نسبی است، ابن قیم می‌گوید: حکم چه قطعی و چه ظنی باشد از امور نسبی است، که بوسیله مدرک مستدل تفاوت پیدا می‌کند، که آن حکم صفتی در درون خود برای دلیل نمی‌باشد، و این امری است که هیچ عاقلی در آن نزاع نمی‌کند، پس ممکن است حکمی نزد زید قطعی ولی نزد عمرو ظنی باشد. و این اعتقاد که احادیث صحیح گرفته شده از پیامبر که مورد قبول امت می‌باشد، افاده علم نمی‌کند، بلکه ظنی هستند چرا که از راه‌هایی که اهل سنت آن را مفید علم می‏دانند، حاصل نگشته است.[[121]](#footnote-121) با شناخت آن‌ها از این امر ختم کلام این سخن با آن‌هاست و سرزنشی بر غیر آن‌ها مثل متکلمین نیست.

دکتر صالح احمد رضا می‌گوید: چه دلیلی وجود دارد که خدای تبارک و تعالی، ما را از عمل کردن به امور ظنی بازداشته باشد و در مقابل ما را همیشه به عمل به امور یقین‌آور مکلف کرده باشد؟

پس خداوند ما را جز به عمل به ظنی که درستی آن غلبه داشته باشد، امر نفرموده است. اما رسیدن به یقین قطعی که هیچ احتمالی را نداشته باشد از مسلمانان خواسته نشده است. چون در توان آن‌ها نیست که به چنین یقینی برسند، بنابراین زمانی که علما در مورد قرآن صحبت می‌کنند، می‌گویند: بعضی از آن قطعی الثبوت و قطعی الدلاله است. و بعضی دیگر قطعی الثبوت و ظنی الدلاله است، خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧﴾ [آل عمران: 7].

«او است كه كتاب (قرآن) را بر تو نازل كرده است. بخشي از آن، آيه‌هاي «مُحْكَمَات‌» است (و معاني مشخّص و اهداف روشني دارند و) آن‌ها اصل و اساس اين كتاب هستند، و بخشي از آن آيه‌هاي «مُتَشَابِهَات‌» است، (و معاني دقيقي دارند و احتمالات مختلفي در آن‌ها مي‌رود). و امّا كساني كه در دل‌هايشان كژي است (و گريز از حق، زواياي وجودشان را فرا گرفته است) براي فتنه‌انگيزي و تأويل (نادرست) به دنبال متشابهات مي‌افتند. در حالي كه تأويل (درست) آن‌ها را جز خدا و كساني نمي‌دانند كه راسخان (و ثابت‌قدمان) در دانش هستند. (اين چنين وارستگان و فرزانگاني) مي‌گويند: ما به همه آن‌ها ايمان داريم (و در پرتو دانش مي‌دانيم كه محكمات و متشابهات) همه از سوي خداي ما است. و (اين را) جز صاحبان عقل (سليمي كه از هوي و هوس فرمان نمي‌برند، نمي‌دانند و) متذكّر نمي‌شوند.»

پس راسخان در علم کسانی هستند که از متشابه به محکم برمی‌گردند و آن را به همه مردم می‌فهمانند، و هر کسی که بر عمل به اصول آگاهی داشته باشد، تفاوت میان عموم و خصوص، و دلالت الفاظ بر معانی و میزان آن دلالت را می‏داند، که باعث اختلاف میان علما در هر دوره‌ای گشته است، و درک آن‌ها از قرآن این است که دلالت می کند ما عبادت کنندگان از روی یقین نیستیم.

خداوند بر ما واجب گردانده شهادت دو شاهد را بپذیریم و به مفاد شهادت آن‌ها در اثبات حقوق و قصاص، عمل شود بدون شک که خبر دو نفر شاهد همان خبر واحد می‌باشد ولی با وجود این خبرشان از لحاظ شرعی دارای اعتبار است.[[122]](#footnote-122)

آنچه را که (دشمنان اسلام) به عدم حجیت خبر واحد به آن استدلال می‏کنند از اخبار و احادیث مرفوع و موقوف، درحقیقت حجتی علیه خود آن‌هاست.

چون کسانی که در اخبار و احادیث گذشته توقف کردند، با موافقت راوی دیگری آن را قبول کردند و با این امر به رتبه تواتر نمی‏رسد و از خبر آحاد هم خارج نمی‌شود. همانطور که ابوبکر و عمر و دیگران در مورد مسأله ذی‌الیدین متفق شدند و به خبر آحاد عمل کردند.

در داستان ابوبکر و عمر هم وضعیت چنین است، محمد بن مسلمه در روایت آن حدیث به مغیره اضافه شد، ولی باعث خارج شدن حدیث جده (مادر بزرگ) از آحاد به متواتر نشده است.

همچنین پیوستن ابی‌السعید خدری به ابوموسی اشعری باعث تبدیل شدن حدیث به متواتر نگشته است.

امام آمدی گفت: «از این امر استنباط می‏شود که احادیثی را که رد کردند و یا در آن توقف کردند، بخاطر عدم حجیت خبر واحد از دیدگاه آن‌ها نبوده، بلکه بخاطر اموری بوده که بدلیل وجود معارضی و یا نداشتن یکی از شروط، اقتضای آن حالت را داشته، نه به خاطر عدم استدلال به جنس آن. در حالی که در مورد عمل به آن احادیث متفق القول می‌باشند، بنابراین اجماع کردیم که همانا ظواهر کتاب و سنت هم حجت می‌باشند، هرچند که ترک آن و توقف در آن بخاطر اموری که خارج از حدیث می‌باشند، جایز است.[[123]](#footnote-123)

1. در مورد حدیث ذی‌الیدین پیامبر پنداشت که ذی‌الیدین که به تنهایی آن سؤال را کرده بود دچار اشتباه شده، در حالیکه نمازخوان‌ها زیاد بودند، وقتی که سایرین نظر ذی‌الیدین را تأیید کردند، به سؤال و خبری که او داده بود عمل کردند، و خبر واحد را بطور مطلق و کامل پذیرفتند.[[124]](#footnote-124)

کتاب‌های حدیثی فراوانی هستند که با مثال‌های فراوان اعتبار و توجه پیامبر اسلام را به خبر واحد تأیید می‌نماید. پیامبر یکی یکی نمایندگان خود را به سوی پادشاهان می‌فرستاد، و از قبایل یکی یکی به حضور آن حضرت می‌رسیدند، سپس آن‌ها را به سوی قبایل خود می‌فرستاد، و اخبار آن‌ها برای قبایلشان حجت بود، بدون اینکه شرط تعداد را در نظر بگیرند.[[125]](#footnote-125)

پیامبر می‌فرماید: «خداوند پیروز می‌گرداند کسی را که از ما حدیثی بشنود، و آنگونه که شنیده، به دیگری برساند، و چه بسا که دریافت کننده زیرکتر و هوشیارتر از شنونده باشد.»[[126]](#footnote-126)

1. در مورد داستان ابوبکر و عمرب هم، چنین گفته شده است، ابوبکر در مورد حدیثی که مغیره بن شعبه در مورد میراث مادر بزرگ آورده بود، توقف کرد، که این مکث کردن به معنای راندن حدیث نبود، بلکه می‌خواست احتیاط بیشتری بخرج دهد و نمی‌خواست به این دلیل که مغیره در روایت حدیث تنها می‌باشد او را متهم کند، و به حجیت خبر واحد ایراد بگیرد.

به دلیل اینکه خبر عائشه را به تنهایی پذیرقته است که گفته بود، پیامبر روز دوشنبه فوت فرمودند. و همچنین خبر ایشان را در مورد میزان کفن پیامبر پذیرفتند، عایشه(ل) می‌فرماید: بر ابوبکر وارد شدم فرمود: چقدر کفن را به پیامبر اختصاص دادید؟ گفت: در سه تکه پارچه سفید، که پیراهن و عمامه نداشت، ابوبکر به عایشه می‌گوید: در چه روزی پیامبر رحلت فرمودند؟ عایشه گفت: در روز دوشنبه، ابوبکر گفت: الان چند شنبه است؟ عایشه گفته دوشنبه. ابوبکر گفته میان خود و شب رجا می‌کنم.... تا پایان حدیث.[[127]](#footnote-127)

1. اما داستان عمر و توقف او در مورد خبر ابوموسی اشعری درباره اجازه خواستن، هر چند که ابوموسی بعد از انکار کردن و بعد از سه بار با مرجعه کردن، او را در جریان آن گذاشت، خواسته آن را ثابت کند و بوسیله آن از خود دفاع کند.[[128]](#footnote-128) این دلالت می‌کند بر آنچه که ابی‌ بن کعب آورده و به عمر ارائه کرده که گفت: شنیدم که پیامبر خدا می‌فرمود: ای ابن خطاب! عذابی برای یاران من نشوید، عمر گفت سبحان الله! من چیزی شنیده بودم، دوست داشتم که ثابت شود.[[129]](#footnote-129)

و در روایتی آمده است که عمر فرمود: بخدا قسم، که من، امین و نگهدار حدیث رسول خدا می‌باشم، ولی دوست داشتم که ثابت گردانم،[[130]](#footnote-130) در روایتی دیگر چنین آمده: من تو را متهم نمی‌کنم. ولی ترسیدم که مردم از زبان رسول خدا سخن دروغ بگویند[[131]](#footnote-131).

عمر احادیث آحاد زیادی را بدون توقف پذیرفته بود.

1. در مورد گرفتن جزیه از آتش‌پرستان (مجوس) خبر واحد عبدالرحمن ابن عوف را پذیرفته بود. عمر در مورد مجوسی‌ها گفته بود که: نمی‌دانم در مورد آن‌ها چه کار کنم؟ عبدالرحمن گفت: شهادت می‌دهم که پیامبر فرمود: در مورد مجوسی‌ها همانند اهل کتاب برخورد کنید.»[[132]](#footnote-132)
2. خبری که ضحاک ابن سفیان در مورد ارث بردن زنی که از دیه شوهرش خبردار شده بود، پذیرفته شد.[[133]](#footnote-133)
3. و همچنین درباره حدیث او که به نوبت با همسایه‌اش که از انصار بود، سماع وحی می‌کردند.[[134]](#footnote-134) و خدا آگاه‌تر می‌باشد.

دلایل حجیت خبر آحاد

همچنانکه قبلا ذکر کردیم علمای - جدید و قدیم - حدیث و فقه و اصول برای حجیت خبر آحاد اهمیت زیادی قایل بودند و درباره آن ابواب و فصل‌های طولانی نگاشتند، و درباره حجیت خبر آحاد و واجب بودن عمل به آن به دلایلی از قرآن، سنت، عمل اصحاب و تابعین کمک گرفتند.

خلاصه اینکه در این باره دو نظر وجود دارد، طبق آنچه که قاضی بیضاوی و پیروانش مانند امام الحرمین، غزالی و سبکی و فرزندش، و فخرالدین رازی و سایرین، آن‌ها را برگزیده‌اند.

1. **نظر اوّل:** استناد کردن به امر متواتری است که جز منکرین و معاندین به آن ایرادی نمی‌گیرد. ما عقلاً می‌دانیم که پیامبر نمایندگان خود را بعنوان مبلغِ احکام و بیان کنندگان حلال و حرام به جاهای مختلف می‌فرستاد، چه بسا که نامه‏هایی را به آن‌ها می‏داد، زمانی که نمایندگان، اقوال پیامبر را روایت می‌کردند، روایت آن‌ها بر سبیل آحاد بود، شرط عصمت برای آن‌ها لازم نبود، خبر آن‌ها در جایگاه ظن و شک قرار داشت، ولی خبر آن‌ها بصورت مقطوع بود و قابل رد کردن نبود مگر اینکه با حدیث متواتر رد شود و حدیث متواتر را جز فخرفروشی[[135]](#footnote-135) رد نمی‌کند.

مخالفان حجیت خبر واحد، شبهه‌هایی در مورد این نظر وارد کرده‌اند که: از جمله منظور از ارسال نمایندگان برای گرفتن وجوه زکات، و بیان احکام بوده است.[[136]](#footnote-136)

حافظ ابن حجر به این شبهه، پاسخ گفته و آورده که، این اعتراض از روی (خود بزرگ‌بینی) است، چون علم داریم به اینکه ارسال سران و نمایندگان عامتر از گرفتن زکات و بیان کردن احکام و سایر امور بود، پیامبر در فرمانی مشهور به معاذ ابن جبل چنین امر کرد: شما بر مردمی وارد می‌شوی که اهل کتاب می‌باشند، اولین چیزی که آن‌ها را به آن دعوت می‌کنی، عبادت خدا می‌باشد، آنگاه که خدا را شناختند، آن‌ها را آگاه کن که به دستور همان خدایی که شناختید پنج بار در شبانه روز نماز بر شما واجب شده است. اگر آن را هم انجام دادند، به آن‌ها بگو که خداوند زکات را بر آن‌ها واجب کرده است، که از ثروتمندان گرفته می‌شود، و به مستمندان داده می‌شود، اگر از آن هم اطاعت کردند، پس در تمنای بخشش اموالشان باش.[[137]](#footnote-137) اگر چیزی غیر از این حدیث بود نیازی به آن پیدا نمی‏شد.

در حالی که می‏دانیم که اخبار شامل تمام سکنه یک محل می‏شد و اهالی هر شهری از دستورات حاکمان خود اطاعت می‌کردند و اخبار آن‌ها را می‌پذیرفتند، و بدون توجه به قراین دیگر به آن اعتماد می‌کردند.[[138]](#footnote-138)

امام شافعی در الرساله به این نظر استدلال کرده است و فرمود: پیامبر، لشکریانش را می‌فرستاد، و در رأس هر سریه‌ای یک نفر قرار می‌داد و نمایندگان خود را به سوی پادشاهان می‌فرستاد و نزد هر پادشاه یک نفر می‌فرستاد، و نامه‌های او مبنی بر امر و نهی به امیران تحت امرش فرستاده می‌شد، و فرمانده‌ای نبود که دستورات و اوامر و نواهی آن حضرت را اجرا نکند و خلفای بعد از پیامبر نیز چنین عمل می‌کردند.[[139]](#footnote-139) امام بخاری نیز در صحیح خود و در بخش اخبار آحاد، در باب، پیامبر نمایندگان خود را یکی بعد از دیگری به سوی حاکمان می‌فرستاد.[[140]](#footnote-140) ابن عباس هم گفته: پیامبر دحیه کلبی[[141]](#footnote-141) را با نامه‌ای به سوی یزرگ بصره فرستاد، تا آن را به قیصر برساند.[[142]](#footnote-142)

در کتب سیره و تاریخ، و کتاب‌های حدیثی، مثال‌های فراوانی در مورد، فرماندهان لشکرها، و نمایندگان و والیان وجود دارد. [[143]](#footnote-143)

1. **نظر دوم:** اجماع اصحاب بر قبول حجیت خبر واحد که در مختلف و زیادی روی داده است و آحاد آن‌ها اگر متواتر نباشد مجموع آن‌ها متواتر است، اگر بخواهیم از آن ایراد بگیریم، بحث به درازا می‌کشد و کاغذها تمام می‌شوند، هیچ راهی برای مشخص کردن تعداد آن‌ها نیست و ما به قدر مشترک و حد وسط آن یقین داریم و آن این است که اصحاب بهنگام بروز مشکلی و یا بهنگام روشن نمودن حدیث پیامبر در زمان اتفاق حادثه‌ای به حدیث آحاد استناد می‌کردند. و هنگامی که سرعت عمل و شتاب آن‌ها در انجام آن روایت شده[[144]](#footnote-144) راهی برای انکار آن ویا منحصر کردن آن نیست.[[145]](#footnote-145)

آنچه که اصحاب بر آن اجماع کردند، مسلمانان در گذشته و حال حاضر نیز به آن اجماع دارند، که خبر واحد دارای حجیت می‌باشد و در نهایت اینکه عمل کردن به آن واجب است.[[146]](#footnote-146)

در قرآن دلایل بیشماری وجود دارند که بر صحت و درستی این دو نظر قبل دلالت می‌کنند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ﴾ [النوح: 1].

«ما نوح را به سوي قومش فرستاديم.»

و نیز فرموده:

﴿۞وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ﴾ [الأعراف: 65].

«هود را هم به سوي قوم عاد كه خودش از آنان بود روانه كرديم.»

و فرموده:

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ﴾ [الأعراف: 73].

«صالح را به سوي قوم ثمود كه خودش از آنان بود فرستاديم.»

خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ﴾ [النساء: 163].

«ما به تو (اي پيغمبر، قرآن و شريعت را) وحي كرديم، همان گونه كه پيش از تو به نوح وحي كرديم.»

و باز فرموده:

﴿وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٢٠﴾ [یس: 20].

«مردي از دورترين نقطه شهر با شتاب بيامد، گفت: اي قوم من! از فرستادگان (خدا) پيروي كنيد (كه سعادت هر دو جهان شما در آن است).»

اگر خبر واحد پذیرفته نباشد، ضرورتا رساندن شریعت به همه سخت می‏شود و خطاب همه مردم از لحاظ شفاهی به سختی می‌افتد، و همچنین فرستادن تعداد متواتر بسوی آن‌ها نیز سخت خواهد شد، که این نظر خوبی است،[[147]](#footnote-147) که به دو نظر قبل ملحق می‏شود و امام شافعی در الرساله هم بر این عقیده می‌باشد. [[148]](#footnote-148)

امام شافعی بعد از آوردن این آیه‌ها، فرمود:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ١٣ إِذۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱثۡنَيۡنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزۡنَا بِثَالِثٖ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ ١٤﴾ [یس: 13-14].

«(اي پيغمبر! از آنجا كه داستان قريشيان همچون داستان ساكنان انطاكيه در روزگاران گذشته است) براي ايشان سرگذشت ساكنان شهر (انطاكيه) را مثال بزن، بدان گاه كه فرستادگان (خدا) به سوي آنان آمدند. ‏‏ وقتي (از اوقات) دو نفر (از فرستادگان خود) را به سوي ايشان روانه كرديم و آنان آن دو را تكذيب كردند. سپس آنان را (با ارسال فرد) سومي تقويت نموديم. آنان (سه نفري بديشان) گفتند: ما فرستادگاني هستيم كه به سوي شما روانه شده‌ايم.»

ظاهر آیات به حجیت دو نفر در ابتدا و سپس سه نفر دلالت می‌کنند و همچنین حجت برای ملت‌ها، با یک نفر، اقامه شده است، و اگر افراد بیشتری جهت تاکید آورده شوند، مانع حجیت خبر واحد نمی‌شود چون خداوند آنچه را که لازم بوده، غیر از پیامبران، به سایر مردم نیز بخشیده است.[[149]](#footnote-149)

پس به طور کلی هر خبر واحدی که در قرآن و سنت نبوی آمده است، به حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن حکم می‌کند.[[150]](#footnote-150)

خداوند تبارک و تعالی داناتر و آگاه‌تر می‌باشد.

مبحث چهارم: شروط حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن از دیدگاه اهل حدیث و پاسخ به شروط معتزله و هم نظران قدیم و جدید آن‌ها

شرایط حجیت خبر واحد نزد اهل حدیث

اهل حدیث متفق القول اجماع دارند: که برای صحت حدیث و حجیت آن، و واجب بودن عمل به آن رعایت این پنج شرط ضروری می‌باشد. 1- سلسله سند متصل باشد 2- راوی آن عادل باشد 3- راوی آن دارای حافظه قوی باشد 4- خبر جزء احادیث شاذ نباشد 5- حدیث علیل و بیمار نباشد.

ابن صلاح می‌گوید: حدیث صحیح آن است که مسند باشد و سلسله اسناد آن از راوی عادل و دارای حافظه قوی روایت شده باشد که او هم از مثل خود روایت کرده باشد، تا به آخر، و بایستی که شاذ و علیل نباشد.[[151]](#footnote-151)

دو شرط دیگر (شاذ و علیل نبودن) نزد محدثین از شروط معتبر در صحت متن می‌باشند، ولی ائمه فقه و اصول این دو شرط را تأکید نکرده‌اند، زیرا بیشتر علتهایی که اهل حدیث به آن استناد می‌کنند، بنابر اصول فقها نمی‌باشد پس می‏بینیم که از آن حدیث تبعیت می‏کنند هر چند اهل حدیث طبق اصول و قواعد خود در مورد آن بحث داشته باشند.[[152]](#footnote-152)

حافظ سیوطی در التدریب آورده که عراقی[[153]](#footnote-153) گفت: در مورد سالم بودن از شذوذ و علت، ابن دقیق العید در نقدی گفته است: همانا محدثان آن را تا حد حدیث صحیح افزایش دادند، و گفته طبق نظر فقها در آن بحث است، چون بسیاری از علتهایی که محدثین به آن استناد می‌کنند، طبق اصول فقها نمی‌باشد.

حافظ عراقی گفته: پاسخ این است، کسانی که در علم الحدیث تالیفاتی دارند، همانا حدیث را برای اهالی آن علم ذکر می‌کنند نه برای متخصصان علوم دیگر. و اصولی و یا فقیه بودن از شروط صحت این دو شرط نمی‌باشد.[[154]](#footnote-154) و حکم آن حدیث نزد کسانی که اصولی و فقیه بودن را شرط می‌دانند[[155]](#footnote-155) تغییر نمی‌کند.

بنابراین ابن صلاح بعد از بیان تعریف حدیث صحیح در پنج شرط گذشته، می‏گوید: این همان حدیثی است که میان اهل حدیث بدون هیچ اختلافی، به صحت آن حکم[[156]](#footnote-156) می‌شود.

این شروط برای تأکید و ثابت شدن حدیث به گوینده‌اش، کافی و مطمئن هستند فرقی هم نمی‌کند آن حدیث مرفوع، موقوف و یا مقطوع باشد.

دکتر محمد ابوشهبه(:) می‌گوید: نباید از ذهن خواننده زیرک پوشیده شود که روایت در اسلام بوسیله شروطی که دارد، از اتصال سند، عادل بودن روات، حافظه قوی داشتن و روایت از امثال خود تا آخر سند و نگهداری و بیداری و بی‌خبر نبودن، ضمانتهای کافی برای ترجیح دادن راستی و درستی حدیث هستند، ترجیح بر احادیث دروغین و اشتباه و ترجیح نگهداری و حافظه قوی بر بی‌خبری، و فراموشی می‌باشد.[[157]](#footnote-157) شروط دیگری هستند که در آن‌ها اختلاف هست، که علما در مورد بعضی از آن شروط، جواب داده‌اند که داخل در شرایط پنجگانه قبلی می‌باشند، از جمله آن‌ها این شرط است که راوی به جوینده حدیث مشهور باشد و شرط است که راوی به درک و شناخت و مذاکره و بحث و مناظره و شنیدن احادیث زیاد مشهور باشد.

حافظ ابن حجر پاسخ آن را چنین داده است: که شرط ضبط، شرط جوینده حدیث بودن را از بین می‌برد و شرط علیل نبودن، ما را از شرط معروف بودن در درک و شناخت و فهم حدیث، بی‌نیاز می‌کند، زیرا حدیث معلول جز با فهم شناخت و بحث و مذاکره و سایر امور شناخته نمی‌شود.[[158]](#footnote-158)

شروط دیگری هستند که بعضی از ائمه آن‌ها را قرار داده‌اند و جمهور اصولیین و محدثان و فقها موافق آن نیستند، از جمله آن‌ها شرط فقیه بودن راوی است.

رازی در المحصول به آن پاسخ داده و گفته است: فقیه بودن راوی شرط نیست چه راوی روایتش موافق قیاس باشد یا مخالف آن. برخلاف ابوحنیفه(:) که با قیاس مخالف است و ما برای آن هم از قرآن (کتاب) و سنت و عقل دلیل داریم.

اما دلیل کتاب خداوند متعال می‏فرماید:

﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ﴾ [الحجرات: 6].

«اگر شخص فاسقي خبري را به شما رسانيد درباره آن تحقيق كنيد.»

پس لازم شده که در مورد خبر غیر فاسق تفکر و تأمل نکنیم، چه عالم باشد و چه جاهل.

اما دلیل از حدیث و سنت این قول پیامبرع است: خداوند فردی را که حدیثی را از ما شنیده و آن را حفظ کرده تا به دیگران برساند، یاری می‏کند و چه بسا که حامل یک امرِ فقهی، از او فقیه‏تر باشد، و چه بسا کسی که حامل فقه باشد، ولی فقیه نباشد.[[159]](#footnote-159)

در مورد عقل: خبر عادل افاده ظن درست می‌کند و چنانچه که گذشت عمل به آن واجب است.[[160]](#footnote-160)

شرط‌های دیگری هستند که بعضی از فقهای حنفی و مالکی برای حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن ارائه کرده‌اند.

اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد، شروط مشترکی است که میان معتزله و حنفی‌ها وجود دارد، که بعضی از آن‌ها به تاثیر از معتزله به آن عقیده دارند.

این شروط در دست فاسدان و اهل هوی و هوس دست‌آویزی برای طعنه زدن به حجیت حدیث نبوی بطور عموم و حجیت خبر واحد بصورت خاص بوده است.

در اینجا لازم است که این امر روشن شود و مشهورترین شرط‌هایی که در آن‌ها اختلاف هست، آورده شوند، آن‌هایی که معتزله و پیروانشان و جمهور علمای امت از فقها و اهل حدیث و اصولیون، با آن مخالفت کرده‌اند، بلکه خود برخلاف شروط خود عمل نمودند و آن‌ها را نقض کردند!.

شرایط معتزله برای صحت خبر واحد

1. از جمله این شرطها، شرطی است که علمای متأخر معتزلی برای عدد، در روایت ذکر کرده‌اند، همانگونه که در شهادت این شرط را قرار داده‌اند. و از اولین کسانی بودند که آن شرطها را قرار دادند. و با آن شرطها با اهل سنت و شیعه و خوارج و قدریه مخالفت کردند. همانطور که ابن حزم و ابوبکر حازمی و سایرین گفته‌اند. هدف آن‌ها از این کار نپذیرفتن حدیث و تعطیل کردنِ عمل به خبر آحاد بود، ابن قیم و حازمی و عبدالقادر بغدادی، این مطلب را تأیید کرده‌اند و بعضی از فقها در این شرط از آن‌ها تقلید کردند.[[161]](#footnote-161) و همانطور که در سخنان ابن قیم گشت این عده فقیه از هدف و مقصود آن‌ها آگاهی نیافتند.
2. یکی دیگر از شروط معتزله برای صحت خبر واحد، مخالفت نکردن با ظاهر آیات می‌باشد، پس هر گاه خبری خلاف ظاهر آیه‌ای پیدا شد، دلیل عدم صحت و نادرستی آن خبر واحد می‌باشد. آنطور که سرخسی تعبیر کرده است.[[162]](#footnote-162)
3. شرط کرده‌اند که خبر واحد زائد بر نص قرآنی نباشد، و اگر زائد بود نسخ شده است و امرِ نسخ شده، باعث ایجاد علم یقینی نمی‌شود، ولی در مورد آنچه که علم یقیینی می‌آورد مانند: متواتر و مشهور، درست می‌باشد ولی در مورد خبر آحاد، درست نیست.[[163]](#footnote-163)
4. شرط کرده‌اند که خبر واحد در مورد حدود نباشد، زیرا با شبهه ساقط می‌شود و برای خبر واحد این احتمال هست که راوی آن دروغگو، فراموش کار، و یا اشتباه کند. و این شبهه‌ای برای اسقاط حد می‌باشد. این نظر کرخی[[164]](#footnote-164) از حنفیه و ابی عبدالله بصری معتزلی[[165]](#footnote-165) در یکی از دو نظرش می‌باشد.[[166]](#footnote-166)
5. شرط کرده‌اند که خبر واحد در مورد عقاید نباشد، زیرا خبر واحد ظنی است، در حالیکه عقیده قطعی است، این سخن و نظر سرخسی حنفی و ابن الحسین بصری معتزلی، و نیز عده‌ای از متکلمان می‌باشد.[[167]](#footnote-167)
6. شرط کرده‌اند که یک حکم شرعی به وسیله آن ثابت نشود (چون هیچ واجبی و هیچ حرامی به وسیله خبر واحد ثابت نمی‌‌شود) این هم نظر سرخسی حنفی و ابی‌الحسین بصری معتزلی می‌باشد.[[168]](#footnote-168)

این‌ها از مهمترین شرط‌هایی است که معتزلیان در نظر گرفته‌اند، بعضی از فقهای حنفی هم متأثر از معتزله این شرط‌ها را بیان کرده‌اند، راز این تأثر طبیعی می‌نماید زیرا بغداد محل پیدایش معتزله و محیط آن‌ها بود و سایر گروه‌هایی که منبع فتنه و آشوب و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام بودند، از آن‌ها متأثر شدند.

امام زرکشی[[169]](#footnote-169) اسرار شرط‌های حنفیان و دیگران را در شروط قبل چنین برای ما توضیح می دهد: ابومنصور عبدالقادر بغدادی می‌گوید: این اصولی است که آن را به این خاطر اخباری طرح کردند که وقتی اصحاب و یاران ما به این اخبار استناد می‏کردند، آنگاه که از پاسخ دادن ناتوان گشتند، به این شکلی که می‌بینیم آن‌ها را برگرداندند، و از مایه ضعف و ناتوانی امثال آن را، با وجود مخالفت با قرآن بیان داشتند.[[170]](#footnote-170)

گفتم: این همان راز قرار دادن شرط‌های گذشته از طرف معتزلیان است که خواستند تا با دشمنان خود یعنی اهل سنت احتحاج کنند، در غیر این صورت (اگر فرقه‏های امت انصاف داشته باشند به حجیت خبر واحد و عمل به آن اقرار می‌کردند)، در حالی که آن‌ها را می‌بینی که هر کدام با جود اختلاف در روش و عقایدشان، برای صحه گذاشتن درستی مذهب خود به حدیث آحاد استناد می‌کنند.

می‌بینی که – قدریها – به حدیث پیامبر استناد می‌کنند که فرمود: هر بچه‏ای که به دنیا می‏آید براساس فطرت متولد می‌شود، سپس والدینش او را – یهودی، مسیحی و یا مشرک می‌کنند.[[171]](#footnote-171)

همچنین به این حدیث قدسی استناد کرده‌اند که فرمود: من همه بندگان خود را حنیف و پاک آفریدم، شیطان‌ها نزد آن‌ها آمدند، آن‌ها را از دینی که داشتند برگرداند، و آنچه را که من حلال کرده بودم حرام گرداندند. و به آن‌ها دستور داد برای من شریک قایل شوید، تا زمانی که نیرو و قدرتی بر آن‌ها نازل نشده است.[[172]](#footnote-172)

گروه ارجاء هم به این حدیث استناد می‌کنند که می‌فرماید: هیچ بنده‌ای نیست، که لااله الا الله را گفته، سپس بر آن مرده باشد مگر اینکه وارد بهشت می‌شود. گفته شده، اگر زنا و سرقت هم مرتکب شده باشد؟ فرمود: حتی اگر زنا و سرقت هم کرده باشد.[[173]](#footnote-173) شیعیان به این حدیث پیامبر استناد کرده‌اند که می‏فرماید: «بر سر حوض کوثر عده‌ای از یاران خود را می‌بینم که بخاطر من از جای خود بلند می‌شوند پس می‌گویم: یارانم، یارانم چه شدند: به من می‌گویند: شما نمی‌دانید که چه چیزهای بعد از شما بوجود آوردند.»[[174]](#footnote-174)

خوارج به این حدیث پیامبر استدلال می‌کنند که فرمود: ناسزا گفتن به مسلمان باعث فسق گوینده آن می‌شود و کشتن مسلمان، کفر می‌باشد.[[175]](#footnote-175) همچنین خوارج به این حدیث استناد می‌کنند که پیامبر فرمود: «زنا کننده در حالی که مؤمن است، زنا نمی‏کند.»[[176]](#footnote-176) (یعنی بهنگام ارتکاب آن معصیت از ایمان خارج می‌شود) و سایر احادیثی که فرقه‌ها به آن استناد می‌کنند و همه آن‌ها خبر آحاد می‌باشند.[[177]](#footnote-177)

شروطی را که بعضی از فقهای حنفی و مالکی برای پذیرفتن خبر آحاد قرار داده‌اند، خصوصاً شرط‌هایی که معتزله قرار داده‌اند، و گروهی از حنفی‌ها از آن متأثر شدند، برای اهل فساد و هوی و هوس دست‌آویزی شد تا حجیت سنت نبوی را بصورت عام و اخبار آحاد را بصورت خاص مورد شک و تردید قرار دهند.[[178]](#footnote-178)

بعضی از آن‌ها را هم در دوران معاصر می‌بینیم، که شرط‌های گذشته را با تعبیرات و برداشتهای تندتر و معانی گسترده‌تری تکرار می‌کنند.

1. عده‌ای از آن‌ها با قطعیت می‌گویند: احادیث آحادی که درباره عقاید باشد هر چند دارای سند محکم باشد و از طرق مختلف روایت شده باشد حجت نیست.[[179]](#footnote-179)
2. عده‌ای دیگر می‌گویند: هر مسلمانی که بنیان عقیدتی خود را بر دلایل ظنی گذاشته باشد، مرتکب جرم و گناه شده است.
3. عده‌ای هم می‌گویند: احادیث آحاد در مورد عقوبات صلاحیت ندارند چون عقوبات امر مهم و خطیری است.
4. عده‌ای معتقدند که: خبر آحاد صلاحیت دخالت در امور قانونی و سیاسی را ندارند چون آن‌ها دارای اهمیت هستند.[[180]](#footnote-180)
5. عده‌ای هم می‌گویند: همانا در مسایل عقیدتی به احادیث آحاد عمل نمی‌شود، و آنچه که در آن به عنوان یک فرض دینی و یا واجب دینی آمده است، اعتبار ندارد، بلکه از خبر آحاد، در امور دیگر، مانند: طلب راهنمایی و آرامش گرفتن استفاده می‌شود.[[181]](#footnote-181)

اما لازم به ذکر است که امام شافعی شرط‌های حنفیان و مالکیان را به طور کامل بررسی نمود، و در دو کتاب خود الام و الرساله، آن‌ها را تکذیب نمود.

بعلت توانایی امام در دفاع و تقبیح کردن دلایل حنفی‌ها و مالکیها، درباره شروطی که اضافه بر شرط‌های اهل حدیث، برای صحت خبر واحد قرار داده بودند دشمنان اسلام به دفاعیه امام شافعی ایراد و رخنه گرفتند و او را سرزنش کردند.

از پیروان این عقیده جوزف شاخت می‌باشد، که در سه فصل اول کتاب خود «اصول الفقه المحدی»[[182]](#footnote-182) به آن پرداخته و نصر ابوزید در کتاب خود «الامام الشافعی و تأسیس الایدیولوجیه الوسطیه»[[183]](#footnote-183) و جمال البنا در دو کتاب خود «الاصلان»[[184]](#footnote-184) و «السنه و دورها فی الفقه الجدید»[[185]](#footnote-185) و اسماعیل منصور در کتاب خود، «تعبیر الامه بحقیقه السنه»[[186]](#footnote-186) و محمود شمرور در «الدوله و المجتمع»[[187]](#footnote-187) و دیگران از او پیروی کرده‌اند.

در حقیقت امام شافعی در میدان دفاع از رأی و نظر جمهور علما بر ضد شروطی که حنفی‌ها و مالکیها قرار داده بودند، تنها نبود. و آن طور که امام ابن ابی‌حاتم رازی در کتاب خود بنام «الآداب شافعی»[[188]](#footnote-188) آورده، بیشتر از دیگران به دفاع از رأی جمهور پرداخته، بگونه‌ای که علمای اسلام بعد از ایشان، دفاعیات او را ستودند و آن را درست پنداشتند و از او دفاع کردند.[[189]](#footnote-189)

استاد عبدالحلیم جندی در دفاع از شافعی و بر ضد دشمنان اسلام و بر ضد آنچه که امام شافعی را با آن متهم کرده بودند، که ایشان اصول تازه‌ای آورده که مخالف رأی گذشتگان است می‏گوید: شما می‌بینید اصولی که در الرساله ارائه شده است، اصولی مسلم و قطعی است، که شبهه‌ای در آن‌ها وجود ندارد. و با مسلمات علمی کشف شده‌اند، آن‌ها قبل از اینکه اصولی فلسفی و نظری باشند قواعدی عملی می‌باشند، به همین دلیل است که امام شافعی بعد از گذشت اعصار همچنان بعنوان تکیه‌گاه علما در حوزه فکری باقی مانده‌اند، و بصورت کامل متولد شده‌اند، که زائیده استقراء تام می‌باشند. از زمانی که یافت شدند، بعنوان مسلمانی شناخته شدند که علما در علوم مختلف به او مراجعه می‌کنند، حتی کسانی به او مراجعه می‌کردند که قیاس را نپذیرفته بودند، و فقط به نصوص صریح اعتماد و ایمان داشتند.[[190]](#footnote-190)

پاسخ به شرط‌های قبل و پیروان قدیم و جدید آن

نخست: شرط عددی، که برای صحت و پذیرش خبر واحد قرار داده‌اند:

در فصل قبل پاسخ دلایلی که در اشتراط عدد در داستان توقف پیامبر در مورد خبر ذی یدین و خبر ابوموسی اشعری و توقف عمر در آن خبر و سایر اخبار آورده شد.

در حقیقت اشتراط عدد برای صحت پذیرش خبر آحاد [بدعتی است گمراه کننده و انکار کننده، که واقعیت اصحاب و رسول از آن ابا دارند و منطق و عقل سلیم که فارغ از هوی و هوس و فساد باشد، آن را رد می‌کنند.] در واقع غیر ممکن است که رسول‎خدا در همه وقت، با گروهی از یاران باشند که به حد تواتر برسند، او را نه در خواب و نه در بیداری، نه در مسافرت، تنها نگذارند تا تصدیق کننده خبر آحاد برای اصحاب باشند. در عرف عقل و منطق غیر ممکن است، که مسلمانان از دعوت دست بکشند و از ملزومات زندگی مانند تجارت، کشاورزی و امثال آن دست بکشند و از مدینه خارج نشوند و از کنار رسول خدا دور نشوند تا همگی با آسودگی احادیث پیامبر را روایت کنند و بشنوند و سایر اصحاب هم آن را تصدیق کنند، در حقیقت عقل و منطق آن را نمی‌پذیرند و برای معتقدان به این شرط افسوس می‌خورند، آن‌ها به عقل و منطق خود ظلم می‌کنند، واقعیت اشیاء را درک نمی‌کنند. بعضی از اصحاب مشغول تجارت در بازار و بعضی مشغول جهاد در راه خدا و بعضی دیگر هم در مصاحبت پیامبر بودند، آن هم در حد توان خود، زمانی که کسی آنجا نبود، آن‌ها حضور داشتند، و حفظ می‌کردند آنچه که دیگران حفظ نمی‌کردند، به این دلیل است که یک نفر یا دو نفر و یا سه نفر و بیشتر از آن حضرت روایت می‌کردند. گاهی یکی از همسران آن حضرت، اتفاقاتی را که در خانه میان زن و شوهر می‌افتاد، روایت می‌کرده است و اصحاب پیامبر هم نبودند،[[191]](#footnote-191) این بیانگر آن است که آن حضرت عدد را شرط ندانسته است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: این نظر که عدد شرط می‌باشد رأی و نظر باطل و مخالف جمهور است، هرگاه خبر واحدی که شرایط صحت را داشته باشد، باید آن را پذیرفت.[[192]](#footnote-192)

دکتر ابوشهبه می‌گوید: این بدعت و نوآوری قبیح چیست؟ بدعتی که اگر خبر به حد تواتر نرسد، پذیرفته نمی‌شود و از آن استفاده نمی‏شود!؟ اگر برای همه مسایل علمی و شناختی، تواتر را در نظر بگیریم، جز مقدار اندکی از این علوم باقی نمی‌ماند، بلکه اگر این قاعده را براساس تاریخ و ادبیات طبقه‌بندی کنیم، جز مقدار خیلی اندک چیزی باقی نمی‌ماند.[[193]](#footnote-193)

با همه این وجود، اهل حدیث به تعداد و عدد در روایت، کم توجهی نکردند، بلکه آن را در تقسیمات خود از حدیث آحاد و غریب و عزیز و مشهور، به کار بردند.

بهنگام تعارض در یک حدیث، اولویت با حدیثی است که راویان بیشتری دارد. شما آنچه را که محدثان گفته‌اند در صفحات قبل شنیده‌اید که گفته‌اند: همانا حدیث متواتر در کتب حدیثی مشهور، مانند صحاح سته و مسانید به وفور یافت می‌شود.[[194]](#footnote-194)

دوم: شرط‌هایی که برای صحت خبر واحد قرار داده‌اند:

1. اینکه مخالف ظاهر کتاب خدا نباشد، برای آن شرط، به روایتی از رسول خدا استدلال کرده‌اند که فرمود: «بعد از من احادیث من افزایش می‌یابد، اگر حدیثی از من برای شما روایت کردند، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، هر کدام موافق قرآن بود را بگیرید و آنچه مخالف قرآن بود را پس دهید، و مطمئن باشید که من از آن بی‌خبر و بیزارم.»[[195]](#footnote-195)
2. همچنین به روایت‌هایی از ابوبکر و عمر و عایشه، و سایر اصحاب استناد کرده‌اند، برای پاسخ به خبر فاطمه بنت قیس[[196]](#footnote-196) در مورد روایتی که از پیامبر درباره سه طلاقه آورده که فرمود: حق مسکن و نفقه ندارد. عمر با سخنان خود به آن پاسخ داده و فرمود: ما نمی‌توانیم کتاب و سنت خدا را به خاطر سخنان زنی که نمی‌دانیم دارای حافظه است و یا فراموشکار می‌باشد، کنار بگذاریم. بلکه دارای مسکن می‌باشد و نفقه هم دارد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ﴾ [الطلاق: 1].

«آن‌ها را از خانه‌های خود بیرون نکنید و آن‌ها خارج نشوند مگر اینکه فاحشه‌ای آشکار اتفاق افتاده باشد.»[[197]](#footnote-197)

3- همچنین استدلال کرده‌اند به پاسخ عایشه و نپذیرفتن حدیث عمر و پسرش (عبدالله بن عمر) در مورد شکنجه شدن مرده، بدلیل گریه و زاری اقوامش، عایشه آن را چنین رد کرد و گفت: خداوند به عمر رحم کند به خدا که پیامبر چنین نفرموده است که مؤمن بدلیل گریه و زاری خانواده‌اش عذاب ببیند، ولی فرمود: «خداوند عذاب کافر را با گریه و زاری اقوامش بر وی افزایش می‌دهد.» این آیه از قرآن شما را بس است.

﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨﴾ [النجم: 38].

«(در صحف ايشان آمده است) كه هيچكس بار گناهان ديگري را بر دوش نمي‌كشد.»[[198]](#footnote-198)

همچنین به پاسخ علی بن ابیطالب به خبر معقل بن سفیان، استدلال کردند در مورد روایتی که از ابن مسعود در مورد مردی که ازدواج کرده بود، ولی مهر زنش را تعیین نکرده بود و با او نزدیکی انجام نداده تا از دنیا رفته بود، سوال شد. ابن مسعود گفت: شکی نیست که مهریه آن زن مثل سایر زنان دیگر است و عده و ارث هم دارد. مقام بن سنان اشجعی[[199]](#footnote-199) گفت: رسول خدا در مورد بروع دختر واشق، که زنی از قبیله ما می‌باشد، چنین حکم نمود. ابن مسعود خوشحال گردید.[[200]](#footnote-200) علی ابن ابیطالب پاسخ داد که: «قرآنِ خدای خود را با سخنان یک مرد بادیه‌نشین عوض نمی‌کنیم.»[[201]](#footnote-201)

محمود ابوریه در «اضواء علی السنه»[[202]](#footnote-202) و احمد امین در «فجر الاسلام»[[203]](#footnote-203) و احمد حجازی السقا در کتابش «دفع الشبهات عن شيخ الغزالی»[[204]](#footnote-204) و جمال بنّا در «السنه و دورها فی الفقه الجدید»[[205]](#footnote-205) و اسماعیل منصور در «تبصیر الامه بحقیقه السنه»[[206]](#footnote-206) و نیازی عزالدین در «دین السلطان»[[207]](#footnote-207) و سایرین، به احادیث گذشته و یا قسمتی از آن استناد کرده‌اند.

شیخ محمد غزالی در کتابش «السنه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث» از این شرط و روش، متأثر گشته است. به دنبال سخنان عایشه که فرمود: «قرآن شما را بس است» شیخ گفت: به نظر من روشی که ام المؤمنین در نظر گرفته اساس محاکمه و عرضه احادیث صحیح بر نصوص و آیات قرآنی است.[[208]](#footnote-208)

**پاسخ:** آنچه که برای رد خبر آحادی که افزون بر آیه قرآن باشد، به آن استناد کرده‌اند، برای آن‌ها حجتی نیست چرا که قبلاً تخریج و جعلی بودن حدیث «عرضه سنت بر قرآن» را بیان کردیم.[[209]](#footnote-209)

سایر احادیثی که بعضی از اصحاب آن را به دلیل تعارض با ظاهر قرآن رد کرده‏اند، حجتی برای آن‌ها نمی‌باشد، پس حق با اخبار آحادی است که با کتاب خداوند موافق ‌باشد.

ابن قیم جوزیه در زاد المعاد[[210]](#footnote-210) از خبر فاطمه دفاع کرده است.

شوکانی گفته آنچه در مورد این خبر گفته شده که مخالف قرآن است، توهم است.[[211]](#footnote-211)

لازم به ذکر است که ابوحنیفه نعمان: خبر فاطمه را آورده است.[[212]](#footnote-212)

وضعیت حدیث تعذیب مردگان با گریه اقوامش بر او نیز همینطور می‌باشد که این خبر حقیقت دارد و هیچ مخالفتی با قرآن ندارد. همانطور که در شرح حال امام بخاری درباره حدیث «مرده با گریه خانواده‌اش بر او، دچار عذاب می‌شود، اگر نوحه و گریه و زاری جزء سنت آن‌ها باشد»[[213]](#footnote-213) پیداست.

آنچه که علی ابن ابی‎طالب در رد خبر معقل بن سنان گفت، قبلاً ذکر شد که شوکانی و سایرین گفتند که این خبر از معقل صحیح نمی‌باشد و اگر صحت آن درست باشد، معقل آن را به تنهایی بیان نکرده است، نظر جمهور علما هم با این خبر است، که آن هم درست، و با کتاب خدا موافق می‌باشد.[[214]](#footnote-214)

جمهور علما معتقدند که مکث و توقف بعضی از اصحاب پیامبر در مورد اخباری که با قرآن کریم تعارض ظاهری دارند، از روی احتیاط و ثبات بوده است و این روشی برای راندن حدیث توسط آنان نبوده است. چون، هم به خبر واحد استناد می‌کردند، و هم به آن عمل می‌کردند.

آنچه که لازم به ذکر است، این است که حنفی‌هایی که این شرط را قرار دادند با آن مخالفت کردند و خبرهایی را با سندهای ضعیف قبول کردند که با قرآن کریم مخالفت داشتند، ابن قیم در این زمینه توضیح بیشتری داده است.[[215]](#footnote-215)

**سوماً:** گمان آن‌ها مبنی بر اینکه احکام زیاده خبر واحد بر نص قرآن، نسخ محسوب می‌شود، ابن قیم جوزیه آن را به روشنی رد کرده است و منظور از نسخ در حدیث زائد بر قرآن کریم را بیان کرده و می‏گوید: منظور شما از نسخی که متضمن زیادتی است، چیست؟ آیا منظورتان این است که حکمهای وجوب، تحریم و اباحه، که در قرآن نیامده ولی در سنت آمده است، بطور کلی باطل است؟ یا معتقدید که اضافه شدن چیزی بر آن مانند شرط، قید یا مانع، یا تخصیص آن، و یا تعمیم آن، صفت آن را تغییر می‏دهد؟

اگر به بند اول این مطلب توجه کرده باشید، شکی نیست که حکم زیادی خبر واحد متضمن آن نمی‌باشد، پس ناسخ نیست، اگر به مطلب دوم توجه کنید که آن درست و حق است. ولی با آن نمی‌توان بطلان حکم مزید علیه (حکمی که بر حکم اولی اضافه شده) را صادر کرد و یا آن را رفع کرد و یا در تعارض دانست، بلکه هدف نهایی زیاده خبر واحد، همچون شرطها، و مانعها، و قیدها، و تخصیص ‌دادن‌ها، و امثال این‌ها نسخی نیست که موجب بطلان حکم اول گردد و خود جایگزین آن شود.

اگر نسخ به معنای عامی که سلف آن را نسخ می‌نامند و آن عبارت است از اینکه حکم ظاهری قرآن با تخصیص و یا مقید شدن و یا توضیحی بر آن برداشته شود. اینگونه نسخها از سلف زیاد آورده شده است، حتی موارد استثنا شده را هم نسخ نامیده‌اند، اگر مراد شما این معنا باشد، در مورد اسم، مشاجره‌ای نیست، ولی با این معنا نمی‌توان رد سنت‌های ناسخ قرآن را جایز دانست. کسی منکر چنین امری یعنی «نسخ قرآن به سنت» با معنایی که گفتیم، نیست، بلکه همه مردم بر آن متفق هستند. ولی آن‌ها در جایز بودن نسخ قرآن با سنت اختلاف داشتند. منظور نسخی است که اصل حکم به طور کلی برداشته می‌شود و حکم جدید جایگزین آن می‏شود به طوری که گویی اصلا تشریع نشده است.[[216]](#footnote-216)

لازم به ذکر است که حنفی‌ها با وجود مخالفت با پذیرش حدیث آحادی که زائد بر قرآن باشد، احکام زائد فراوانی را پذیرفتند، که در قرآن نیامده است که بعضی از آن‌ها جزو احادیث مشهور هستند؛ مانند: حَدِ رجم و حرام بودن ازدواج همزمان با زن و عمه‌اش، و با زن و خاله‌اش، و از اینگونه احکام زائدی که در قرآن نیستند در حالیکه آن را پذیرفتند زیرا بوسیله حدیث مشهوری ثابت شده که از نظر آن‌ها افاده علم و اطمینان قلبی می‏کند.[[217]](#footnote-217)

این در حالی است که وقتی اهل فساد و هوی و هوس به مذهب حنفی‌ها و شرایط آن‌ها استدلال می‌کنند، از این امر که آن‌ها حدیث مشهور را در افاده علم، زیر مجموعه حدیث متواتر قرار می‏دهند و آنچه را که ثابت شده زائد بر نص قرآن است، قبول می‏کنند، عمداً برای گمراهی و یا به علت عدم شناخت شرط‌های آن‌ها، خود را به نادانی می‏زنند.

این چیزی است که دشمنان سنت، در حدیث رجم و حدیث ازدواج زن و عمه‏اش و زن و خاله‏اش بصورت همزمان، و غیره با وجود استشهاد کردن به شرط حنفی‌ها در مورد نپذیرفتن خبر واحد، آنگاه که بر قرآن زائد باشد، رد کرده‌اند.

پس تأمل کن چگونه از آن شرط برای تشکیک حجیت خبر واحد و ضربه زدن به احکامی که سنت مستقلاً به تشریع و استنباط آن‌ها پرداخته، استفاده کردند!!

بدان که: هرکس این شرطها را قرار داده، آن‌ها را براساس هوای نفس خود آورده است، هر جا که لازم باشد آن را می‌پذیرد و هر جا که لازم باشد و بخواهد آن را رد می‌کند، غالب ائمه بعد از آوردن مثال‌های زیادی در مورد مخالفت آن‌ها با این شروط و قبول احکام زائد بر قرآن بر آن تاکید کرده‏اند.

ابن حزم می‌گوید: تبعیت از احکام زائد سنت بر قرآن را از کجا گرفتید؟ همانطور که گفتیم، هرگاه اشتها کنید، آن را می‌پذیرند و هرگاه اشتها کنید آن را رد می‌کنید، این گمراهی کاملاً واضح و روشن است، پس هر آنچه که عمل کردن به آن در شریعت واجب باشد، همیشه و در همه حال واجب است.[[218]](#footnote-218)

**چهارم:** یکی دیگر از شرط‌های آنان این است که خبر واحد در مورد حدود نباشد، اصولیین آن را رد کرده‌اند. امام آمدی می‏گوید: شافعیها، حنبلیها، ابویوسف[[219]](#footnote-219) و ابوبکر رازی[[220]](#footnote-220) از یاران ابوحنیفه و هم چنین بیشتر مردم، برخلاف ابوعبدالله بصری و کرخی، بر قبول خبر واحدی که حدی را واجب می‏کند یا هر آنچه که شبهه‏ای را ساقط می‏کند، اتفاق نظر دارند.

دلیل آن این است که اگر ظن غالب باشد، قبول آن واجب است چون پیامبر می‌فرماید: «شما شکایت خود را نزد من می‌آورید و شاید دلایل گروهی از شما از دیگری زیباتر و رساتر باشد، و من بنا بر چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‏کنم، هر کس از حق برادر خود چیزی بردارد، همانا قطعه‌ای از آتش برای او قطعی شده است.[[221]](#footnote-221)

چون حکمی که به دلیل اثبات آن با شهادت و ظاهر قرآن، اثباتش با ظن جایز باشد، اثبات آن بوسیله خبر واحد همچون سایر حکمهای ظنی جایز است، و این مسأله ظنی است پس ظن در آن کافی می‌باشد. و با یک شبهه می‌توان آن را از حجیت انداخت، اگر آن شبهه مانع عمل به آن باشد. ولی اصل خلاف آن است و بیان آن بر مدعی است.

اگر گفته شود: خبر واحد آن است که احتمال دروغ بودن آن ممکن باشد، این شبهه‏ای برای اجرا نکردن آن حد می‌باشد. چون پیامبر فرمود: «حدود را به وسیله شبهات دفع کنید»[[222]](#footnote-222) پس اگر آن خبر واحد با شهادت ثابت شود، باطل می‌باشد چون احتمال کذب آن هست. در حالی که با آن ثابت می‏شود.[[223]](#footnote-223)

**پنجم:** **برای صحت خبر واحد شرط قرار داده‌اند که آن خبر در مورد عقیده نباشد**. قبلا یادآور شدیم که اصول عقاید مانند: توحید، صفات الهی، نبوت، معاد، پاداش و کیفر اعمال، در قرآن کریم آمده است و حدیث صحیح فقط این اصول را تأیید می‌کند و آن‌ها را توضیح می‌دهد، هر چه احادیث صحیح درباره عقیده داریم، همانند مفهوم آن در قرآن پیدا می‌شود، آنچه در حدیث صحیح جریان دارد، در قرآن هم جریان دارد، مانند تفویض و تأویل، و چیزی در حدیث صحیح نمی‌یابی که با عقاید قرآن مخالف باشد یا بر آن زائد باشد، بگونه‌ای که اصلی در قرآن نداشته باشد.[[224]](#footnote-224)

حتی اگر با جدل بپذیریم که احادیث عقیده زائد بر قرآن هستند و این اعتقاد به اینکه خبر واحد ظنی است و عقیده قطعی است جز از منبع و ادله قطعی گرفته نمی‌شود. این اعتقاد صحیح نمی‌باشد، به فرض که خبر آحاد درباره عقیده ظنی باشد، این خبر ظنی به اصلی باز می‌گردد که قطعی است و آن قرآن کریم می‌باشد، پس عمل به آن واجب می‌باشد.

امام شاطبی می‌گوید: «خبر ظنی‏ای که به اصلی قطعی باز می‌گردد اعمال و اجرای آن بدیهی است و تمام احادیث آحاد بر این اصل استوارند چرا که آن‌ها مبین کتاب خداوند می‌باشند. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«ما قرآن را بر تو ای محمد فرو فرستادیم، تا برای مردم بیان کنی آنچه بر ایشان نازل شده است.»[[225]](#footnote-225)

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «کسانی که می‌گویند در مورد عقاید توحیدی و صفات الهی و معاد، به اخبار آحاد استناد نمی‌شود، می‌گویند: اخبار دو نوع می‌باشند: یا متواتر است یا آحاد، حدیث متواتر هر چند از لحاظ سلسله سند قطعی باشد، ولی قطعی الدلاله نیست. پس دلالت لفظی یقین نمی‌آورد، بنابراین بر دلالت قرآن بر آن صفات خرده گرفتند و گفتند: احادیث آحاد افاده علم نمی‏کنند و نه از جهت سند و نه از جهت متن قابل استناد نیستند. پس شناخت خدا و اسماء و صفات و افعال او را از طریق پیامبر در قلب‌ها مسدود کردند، و مردم را در میان مسایل توهم آمیز و مقدمه‌های خیالی قرار دادند، که آن‌ها را قطعیات عقلی و برهان‌های روایی نامیدند. در حالی که این امر در حقیقت همان است که خداوند می‌فرماید:

﴿كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٣٩﴾ [النور: 39].

«همچون سرابی در کویر است که آدم تشنه آن را آب می‌پندارد تا به نزدیک آن می‌رود، چیزی نمی‌یابد، خدا را در آن می‌یابد، که حساب او را بررسی می‌کند و خداوند چه سریع حساب‌ کننده‌یست.»[[226]](#footnote-226)

این اختلاف در عقیده و احکام، در مورد عمل کردن به خبر واحد را در میان اصحاب و تابعین و تابع تابعین و امامان مسلمان‌ها نمی‌یابیم، بلکه این اختلاف توسط رؤسای بدعتگذاران، و پیروان آن‌ها پدیدار گشته است.[[227]](#footnote-227)

لازم به ذکر است که بعضی از حنفی‌های معتقد به این شرط، با قبول آثار روایت شده در مورد عذاب قبر و امثال آن، خود، آن را نقض کردند، زیرا بعضی از این آثار مشهور و بعضی آحاد می‏باشند، همانطور که سرخسی می‏گوید: بعضی از این آثار و احادیث مربوط به عذاب قبر، مشهور و بعضی دیگر آحاد می‌باشند، که باعث پیوند قلبی با آن می‌شود.[[228]](#footnote-228)

همین اتفاق برای معتزله افتاده است قاضی عبدالجبار می‌گوید: «اگر گفته شود: آیا احادیثی که درباره عذاب قبر، منکر و نکیر، سؤال و جواب، محاسبه، ترازو و میزان، پل صراط، و سایر امور آمده است را جایز می‌دانند؟ گفته می‌شود: بله، به همه آنچه که خود جایز می‌دانیم ایمان داریم، نه آنطور که حشویه می‌پندارند آدمهایی که مرده و در قبرهای خود می‌باشند، عذاب داده می‌شوند. و نه آنطور که (مجبره) می‌گویند که عذاب قبری وجود ندارد، احادیث هم آن را بیان می‌کنند. و مانعی نیست کسانی عهده‌دار این امر باشند که ملقب، به فرشته، نکیر و منکر باشند، تا عذاب آن‌ها بزرگ جلوه کند، در مورد سؤال و جواب و حساب و کتاب و سایر امور هم همینطور می‌باشد، به احادیثی که در این باره وجود دارد، ایمان داریم، و امت در این باره اختلافی ندارند.[[229]](#footnote-229)

پس آیا اهل فساد و هوی و هوس به شروطی که به آن استناد می‏کنند، ایمان دارند؟![[230]](#footnote-230)

یا اینکه شرط‌های آن‌ها برایشان کفایت می‏کند تا ابزاری برای ایجاد شک در حجیت خبر آحاد در باب عقیده شود؟

**ششم:** اما این شرط آن‌ها برای صحت قبول خبر واحد که نباید حکم شرعی از حلال و حرام با آن ثابت شود. امام ابن قیم آن را رد کرده و چنین می‏گوید: «اگر خبر واحد افاده علم نمی‏کرد، اصحاب پیامبر احکام حلال، حرام، مباح و واجبات را با آن ثابت نمی‌نمودند. این امر عقیده‏ای است که مردم تا آخر زمان بر آن هستند. این ابوبکر صدیق است که به سهام وراث که در قرآن بود فرض مادر بزرگ را افزود و آن را تا روز قیامت شریعت بردوامی قرار داد، آن هم به وسیله حدیثی که از محمد ابن مسلمه، و مغیره ابن شعبه، روایت شده بود. و حکم آن حدیث را در اثبات این سهم مانند حکم نص قرآن در مورد اثبات سهم مادر قرار داد سپس اصحاب و مسلمانان بعد از او، در اثبات آن با این خبر واحد، متفق شدند، و عمر ابن خطاب میراث زن از دیه شوهرش را با خبری که ضحاک ابن سفیان کلابی به تنهایی آورده بود، اثبات نمود و به عنوان یک حکم شرعی دائم تا روز قیامت در آمد و از خبر عبدالرحمن ابن عوف[[231]](#footnote-231) به تنهایی شریعت عامی را در حق زرتشتیان ثابت گردانید.

این‌ها بیشتر از آن هستند که ذکر شوند و از آن‌ها اجماع مشخصی در دست است. و در این باره گفته نمی‏شود که همانا این اخبار به عمل کردن به خبر واحد در امور ظنی دلالت می‌کنند. و ما منکر آن نیستیم، زیرا یادآور شدیم که آن‌ها بر حجیت و وجوب عمل به خبر واحد اجماع دارند. اگر خود خبر واحد دروغ یا اشتباه باشد، تمام امت در قبول اشتباه و عمل به آن متفق هستند و این به دین و امت طعنه می‏زند.[[232]](#footnote-232)

**هفتم:** عده‌ای معتقدند که خبر آحاد در زمینه سیاسی و قانونی از درجه اعتبار ساقط می‌شود: مستشار دکتر علی جریشه آن را رد کرده و می‏گوید: عده‌ای حدیث آحاد را در زمینه قانونی از درجه اعتبار انداخته‌اند و گفته‌اند که حدیث آحاد صلاحیت صدور چنان احکامی را ندارد[[233]](#footnote-233)، معتزله و خوارج از این قبیل گروه‌ها هستند که عمل کردن به آن را رد کرده‌اند، دلیل آن گروه مهم بودن احکام قانونی از یک طرف و یقین‌آور نبودن احادیث آحاد، و مشهور نبودن آن‌ها از طرف دیگر، است که بدین وسیله بر عدم صحت خبر واحد استدلال نمودند، از سوی دیگر روش و مذهب بعضی از اصحاب است که در مورد حدیث آحاد شرط روایت آن از یک راوی دیگر و یا قسم خوردن راوی آن را، لحاظ کردند. (مؤیدی برای گروه‌های معارض فوق گردید.)

به یاری خداوند، و به سادگی در رد آن‌ها می‌گوئیم: احکام قانونی بخشی از بخشهای قانون عام می‌باشند، که در کنار آن بخشهای دیگری از این نوع در قانون وجود دارد، سپس نوع دیگری با بخشهایش وجود دارد که به آن قانون خاص می‌گویند ما اهمیت قوانین را زیر سؤال نمی‌بریم، ولی در عین حال قوانین را بر احادیث آحاد برتری نمی‌دهیم.

احکام قانونی، بخشی از احکام عملی می‌باشند، که فقهای چهار مذهب، به عمل به احادیث آحاد در آن اتفاق نظر دارند.

اگر احکام قانونی در مبحث امامت با اصطلاحات فقهی ما، در تقابل هستند، به این دلیل است، که مبحث امامت نزد فقهای اهل سنت چیزی جدا از احکام فروع نمی‌باشد که به رتبه اصول دین نمی‌رسد. آنانکه بحث امامت را جزء اصول دین می‌دانند همانا غالیان شیعه می‌باشند.

هیچکدام از فقها، یقین را شرط احکام فروع قرار نداده‌اند. هر چند اکثریت علما آن را در زمینه عقیده، شرط قرار داده‌اند، چون مبنی بر یقین می‌باشد.

این نظر که مشهور نبودن حدیث آحاد، دلیلی بر عدم صحت آن است، ارتباطی میان شهرت و صحت نیست، همانطور که ارتباطی میان حق و واقعیت نیست، حق ممکن است واقع شده باشد و ممکن است واقع نشده باشد، همانطور که ممکن است آن امر واقع شده حق باشد، و یا حق نباشد. همینطور، ممکن است امر مشهوری صحیح باشد، یا صحیح نباشد، آن امر صحیح هم ممکن است مشهور یا غیر مشهور باشد.

رای و نظر بعضی از اصحاب را در این مورد بیان کردیم و اعلام نمودیم که هیچکدام از آن‌ها حدیث آحادی را که صحیح باشد، رد نکرده‌اند، و آنچه که شرط قرار داده‌اند مانند: قسم خوردن، یا آوردن راوی دیگر، باعث خارج شدن حدیث از مقام آحاد نمی‌شود.[[234]](#footnote-234)

دشمنان سنّت پاک، در این دوره هم از حرکت نایستاده‌اند، و بر شروطی که معتزله و کسانی که از آن‌ها متأثر شده بودند از جمله «حنفیها»، پافشاری کردند.

آن‌ها برای قبول خبر واحد به شروط خود به عرضه آن بر قرآن و عقل اکتفا نکردند، بلکه شرط دیگری برای قبول صحت خبر واحد قرار داده‌اند، که آن را بایستی به علوم تجربی عرضه کرد، اگر موافق آن بود قابل قبول و در غیر این صورت مردود می‌باشد.[[235]](#footnote-235)

عرضه کردن خبر آحاد را بر تورات و انجیل و فلسفه‏های جدید، شرط قرار دادند، پس اگر مخالف آن‌ها نبود قبول می‏کردند و گرنه آن را نمی‏پذیرفتند و چنین پنداشتند که اخبار آحاد جزء اسرائیلیات است.[[236]](#footnote-236)

عرضه حدیث نبوی را بر متون عهد قدیم و جدید شرط قرار داده‌اند، که اگر موافق با آن شرط نباشد نشانه اسرائیلی بودن آن حدیث است.

محمد ابوشهبه در رد آن می‌گوید: این انصاف نیست که بگوییم: احکام دین اسلام را به دین یهودی و مسیحیت نسبت دهیم، چرا که ممکن است بعضی از دستورات و امور اخلاقی و داستانهای تورات و انجیل، موافق قرآنی باشد که در تواتر و دور بودن آن از تحریف، شکی نیست، آیا این به این معناست که قرآن از آن‌ها گرفته شده است؟ به نظر من پاسخ منفی است.

آنچه که باید فهمیده شود، این است که منبع تمام شریعت‌های آسمانی، خداوند می‌باشد. و عقاید و فضیلت‌های ثابت و ضروریاتی که با گذشت زمانها و آمدن پیامبران تفاوتی پیدا نمی‌کنند، از امور ثابت در هر دینی می‌باشند.

خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ﴾ [الشوری: 13].

«خداوند آئيني را براي شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن را به نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم (به همه آنان سفارش كرده‌ايم كه اصول) دين را پابرجا داريد و در آن تفرّقه نكنيد و اختلاف نورزيد.»

اما این اصول و فضایل و اخلاقیات که در اسلام آمده از ادیان دیگر، کاملتر، اصلحتر و برای هر زمان و مکانی مناسبتر می‌باشند. وقتی که اینگونه باشد مانعی برای عقل و شریعت وجود ندارد که با بعضی از شریعت‌ها و اخلاقیات و چیزهای تحریف شده از کتاب‌های آسمانی قبل که همه آن تحریف نشده است، موافق باشد. در حالی که قرآن کریم به حکم اینکه از تبدیل و تحریف مصون مانده و عوامل و انگیزه‌های فراوان برای رساندن آن -به همان ترتیبی که خداوند نازل کرده است- به دست مردم نقش داشته‌اند، خداوند قرآن را بعنوان شاهدی بر کتاب‌های آسمانی قبل، فرو فرستاد، پس هر چه از آن کتاب‌ها، با قرآن موافق باشد حق، و هر چه با آن مخالف باشد، باطل است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ﴾ [المائدة: 48].

«همانا ما کتاب (قرآن) را برای شما به حق نازل کردیم که تصدیق کننده، سایر کتب آسمانی و شاهدی بر آن‌هاست.»[[237]](#footnote-237)

از جمله احادیثی که دشمنان سنت آن‌ها را بخاطر موافقت با آنچه نزد اهل کتاب بود از جمله اسرائیلیات پنداشتند، حدیث «رودهای نیل و سیحان و جیحان و فرات از جمله رودهای بهشت می‌باشند» است.

محمود ابوریه می‌گوید: این حدیث را ابوهریره، از کعب الاحبار روایت کرده است که گفته: چهار رود در بهشت هستند که خداوند آن‌ها را در دنیا وصف کرده است، نیل رود عسل و فرات رود شراب و سیحان رود آب و جیحان هم رود شیر در بهشت می‌باشند.[[238]](#footnote-238)

نیازی عزالدین به آنچه که محمود ابوریه استدلال کرده، استدلال نموده است. نیازی می‏گوید: به تورات گوش فرا می‏دهیم که در «سِفر تکوین» تصحیح شده دوم بندهای 10 تا 14 چه می‌گوید: رودی از عدن خارج می‌شود و بهشت را سیراب می‌کند، آنجا تقسیم می‌شود، چهار سَرَه می‌شود که نام یکی از آن‌ها (فیشون) می‌باشد، که به سرزمین جویله، می‌ریزد و بر آن احاطه دارد و باعث رونق آن شده است.

نیازی عزالدین درباره حدیث «نیل و سیحان و جیحان و فرات از رودهای بهشت می‌باشند»، می‌گوید: شیوه این حدیث چنانکه قابل مشاهده است، تواتری می‌باشد، و این چیزی است که منظور من است پس شناخت و آگاهی داشتن از کتاب‌های اهل کتاب برای نقد احادیث ضروری است، همانطور که در حدیث فوق ملاحظه فرمودید.[[239]](#footnote-239)

پاسخ:

حدیثی که ابوهریره روایت کرده است، در نهایت صحت و درستی می‌باشد و مسلم در صحیح خود آن را با لفظ «سیحان و جیحان و فرات و نیل، همگی از رودهای بهشت می‌باشند»، آورده است.[[240]](#footnote-240) همچنین در حدیث صحیح آمده که پیامبر در شب معراج در کنار، سدره المنتهی چهار رود دید، که دو رود ظاهری و دو رود در باطن بیرون می‌آیند رسول خدا از جبریل در مورد آن‌ها پرسید؟ جبرئیل فرمود: این دو رودی که باطنی، و در خفا هستند از رودهای بهشت می‌باشند، و آن دو رودی که ظاهری هستند، نیل و فرات می‌باشند.[[241]](#footnote-241) در روایتی دیگر آمده است، هنگامیکه رسول خدا در آسمان دنیا بود، در کنار دو – رود که رانده می‌شدند، عبور کرد، فرمود: ای جبرئیل این‌ها چه هستند؟ فرمود: این عنصرِ رودهای نیل و فرات می‌باشد.[[242]](#footnote-242)

این حدیث همانطور که بعضی از علما نیز برآنند، حقیقت ندارد، بلکه سخن در این مورد، از روی تشبیه می‌باشد، یعنی این رودها از نظر صفات و لذت بخشی و ثمرات فراوان و سودی که به مردم می‌رسانند با رودهای بهشتی شباهت دارند و این تأویلی است که از نظر زبان و شریعت، پذیرفتنی و شنیدنی می‏باشد هر کس سخنان عرب در جاهلیت و صدر اسلام را پیگیری کرده باشد، از این نوع مثال‌ها مطالب زیادی می‌یابد.[[243]](#footnote-243)

گفته شده: در این حدیث حذفی صورت گرفته است، و «رودهای اهل بهشت» در آن تقدیری است در این حدیث بشارتی به پیامبر هست به این معنی که خداوند وعده خود را محقق خواهد ساخت و او را پیروز خواهد گرداند و دین او را بر تمام ادیان برتری می‌بخشد، تا جایی که مرزهای کشور اسلامی به حدودات این رودها می‌رسد، - پیامبر این رودها را برای تمثیل بیان فرموده نه برای محصور کردن- که این وعده محقق شد و هنوز یک قرن از ظهور اسلام نگذشته بود، که قدرت اسلام از اقیانوس اطلس تا سرزمین هند گسترش یافت.[[244]](#footnote-244)

بعضی از علما معتقدند که ظاهر این حدیث را باید پذیرفت. حافظ ابن دحیه می‌گوید: در تفسیر این آیه خواندم:

﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18].

«ما از آسمان آب ارزشمندي را به اندازه لازم و معيّن فرو فرستاده‌ايم و آن را در زمين ماندگار نموده‌ايم، و ما كاملاً مي‌توانيم به گونه‌هاي مختلف آن را از بين ببريم.»

که منظور نیل و فرات می‌باشد، که از بهشت و از آخرین درجات آن، بوسیله دست‌های جبرئیل به دل کوه‌هایی برده شدند، سپس خداوند، آن‌ها را هنگام برداشتن قرآن و رفتن ایمان برمی‌دارد و بعد از آن خیر و نیکی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18].

«ما از آسمان آب ارزشمندي را به اندازه لازم و معيّن فرو فرستاده‌ايم و آن را در زمين ماندگار نموده‌ايم، و ما كاملاً مي‌توانيم به گونه‌هاي مختلف آن را از بين ببريم.»

نحاس آن را در (معانی القرآن العزیز) بشکل کاملتر و مستند آورده است و من آن را به طور خلاصه‌ بیان کردم.[[245]](#footnote-245)

حافظ ابن دحیه می‌گوید: اگر گفته شود که این روایت که نیل و فرات در سدره المنتهی هستند که اصل آن‌ها در آسمان هفتم می‌باشد و این روایت که آن‌ها در آسمان دنیا وجود دارند در حقیقت عنصر آن‌ها می‌باشد، چگونه با هم جمع می‏شوند.

می‏گوییم راه جمع کردن میان این دو حدیث اینگونه می‌باشد، که رسول خدا در اصلِ سدره المنتهی، چهار رود مشاهده کردند، دو نهر باطنی و دو نهر ظاهری، درباره آن‌ها از جبرئیل سؤال کرد، جبرئیل فرمود: «آن دو نهر باطنی در بهشت می‌باشند و آن دو نهر ظاهر همان دجله و فرات می‌باشند.

در حدیث شریک از انس بن مالک از پیامبر روایت شده که: دو رود در آسمان دنیا در حال جریان بودند، که از جبرئیل در مورد آن می‌پرسد؟ جبرئیل می‌فرماید: این‌ها عنصر نیل و فرات می‌باشد.

**در مورد تأویل آن دو نظر محکم داریم:**

**نخست:** اینکه بر ظاهر آن حمل شود، و معنای آن به گونه‌ای باشد که هر وقت آن دو رود را همراه دو نهر بهشتی در سدره المنتهی ببیند، که در آسمان هفتم می‌باشند و این دو رود را در آسمان دنیا هم بدون نهرهای بهشت، ببیند، چون اختصاص یافتن آن‌ها به آسمان دنیا از لحاظ معنا می‌باشد، و این اختصاص دادن عنصر نامیده شده است. اینکه این چهار رود یک اصل در سدره المنتهی دارند، غیر ممکن نیست، سپس برای اختصاص یافتن این دو رود به آسمان دنیا اصلی از جهت اختصاص، که آن امتیازی برای رودهای زمین است و رودهای بهشت از آن محروم هستند، این امتیاز و اختصاص، عنصر نامیده شده و عنصر، امتیاز و مختص آن‌هاست. و این نظر، محکم و استوار است.

**دوم:** اینکه عنصر مبتدا باشد که متعلق به خبر سابق باشد و از لحاظ لفظی ذکری از آن نشده باشد بلکه از لحاظ عهدی از آن یاد شده باشد و معنای آن اینگونه است: این نیل و فرات است سپس سخن تمام می‏شود، عنصر آن‌ها همان بود که در سدره المنتهی دیدی ای محمد، و به عهد قبلی اکتفا کرده و از تکرار سخن خودداری کرده است. و این نیز نظر محکمی است.

میان دو حدیث به درستی جمع کرده‌اند، که نه معارض هم نه منافی هم و نه متناقض هم بودند.

اما اینکه پیامبر در صحیح مسلم می‌فرماید: «سیحان و جیحان و فرات و نیل، همگی از رودهای بهشت هستند» امام احمد در مسند خود آن را به ابوهریره اسناد داده که پیامبر فرمود: «چهار رود از بهشت فوران می‏کنند: فرات، نیل، سیحان، و جیحان»[[246]](#footnote-246) حافظ ابن دحیه می‌گوید: درستی سلسله سند احمد، همچون آفتاب روشن است[[247]](#footnote-247) لفظ «فُجِّرَت» در آن اضافی می‌باشد که مفید هم هست.

سخن از معنای این حدیث جانب دیگری را روشن می‏سازد و آن اینکه این رودها بر تمام رودهایی که در زمین قرار دارند، برتری دارند، و آن به دلیل بهشتی بودن آن‌هاست، به این معنی که از بهشت سرچشمه گرفته‌اند همچنانکه احمد در مسند خود بر آن نص آورده سپس سخن به اینجا می‏رسد که در زمین جاری گشته‌اند و این امر بعید نیست چون اگر منبع و سرچشمه این رودها در بهشت باشد، و همانطور که خداوند می‏فرماید بهشت در آسمان است:

﴿عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ ١٥﴾ [النجم: 15].

«‏بهشت كه منزل (و مأواي متقيان) است در كنار آن است».

و ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ [آل عمران: 133].

«براي پرهيزگاران تهيّه ديده شده است.»

بر اساس نظر حقیقی نتیجه می‌گیریم که بهشت مخلوق می‌باشد و از سایر مخلوقات جدا نمی‏شوند.

این نظر همه علما در مورد بهشت و جهنم است، و آن دو از هم جدا نمی‌شوند، در این باره میان مسلمانان بجز گروهی از فاسدان از بدعتگزاران و اشرار اختلافی وجود ندارد.

پس رودهای یاد شده از بهشت منفجر شده‌اند یعنی اصل و منبع آن‌ها جریان پیدا کرد، انفجار هم به این معنا می‌آید. وقتی می‌گویند «فجر» بخاطر پخش شدن نور درخشان می‌باشد. این رودها هم بدلیل پخش شدن و جریان داشتن بود که لفظ تفجیر را برای آن بکار بردیم، خداوند می‌فرماید: (از بهشت) یعنی اصل این انفجار در بهشت صورت گرفته و در زمین جریان پیدا کرده است، این معنایی است که بر آن حمل می‌شود و چنانکه گذشت هیچ مخالفتی با آن نیست.[[248]](#footnote-248)

آنچه که محمود ابوریه از کعب الاحبار آورده و آن را به نهایه الارب نسبت داده است. در حالیکه در اثبات احادیث به کعب الاحبار نمی‏توان اعتماد کرد و اگر سخنش ثابت هم باشد، آن را بر تشبیه حمل می‌کنیم، با اندکی تأمل و تفکر ادعای متأثر شدن ابی‌هریره از روایت‌های کعب الاحبار بعید می‌نماید، و اگر آن روایت ظنی و تخمینی باشد، محسوب نمی‏شود. پس آن دو حدیث مغایر هم هستند و احتمال دارد که سخنان کعب را تفسیری برای سخنان ابوهریره در سایه برداشت از این ایه قرآن قرار دهیم:

﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗىۖ وَلَهُمۡ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡۖ﴾ [محمد: 15].

«وصف بهشتي كه به پرهيزگاران وعده داده شده است (چنين است كه) در آن رودبارهائي از آبي (زلال و خالص) است كه گنديده و بدبو نگشته است، و رودبارهائي از شيري است كه طعم و مزه آن متغير نشده است، و رودبارهائي از شرابي است كه سراپا لذت براي نوشندگان است، و رودبارهائي از عسلي است كه خالص و پالوده است، و در آنجا آنان هرگونه ميوه‌اي دارند، و (از همه بالاتر) از آمرزش پروردگارشان برخوردارند.»[[249]](#footnote-249)

آنچه نیازی عزالدین آورده و تصور کرده است که آن حدیث در تورات و در سفر تکوین آمده است، چنانکه قبلاً بیان کردیم شرعاً و عقلاً مانعی برای موافقت بعضی از احکام شرع وجود ندارد و کتاب‌های آسمانی قبل به کلی تحریف نشده‏اند و قرآن کریم به حکم اینکه بری از تحریف و تبدیل می‌باشد، خود پشتیبانی برای سایر کتب آسمانی است، آنچه با آن موافق باشد، درست است و آنچه که با آن مخالف باشد باطل است. ولی عکسش صادق نیست، آنطور که دشمنان سنت شریف پنداشتند.

دکتر ابوشهبه می‌گوید: تأویل هر چه باشد، آن حدیث از لحاظ لغوی و شرعی جایز است، اصحاب با زیرکی و پاکی درون و احاطه و تسلطی که بر شرایط و موقعیتهای نقل این حدیث و امثال آن، داشتند، منظور پیامبر از چنین احادیثی را درک می‌کردند که برای بعضیها ظاهرا مشکل بود و به همین دلیل سختی این حدیث بر آزادی نظر و صراحت در گفتار هیچکدام از آن‌ها تأثیر نگذاشته است.[[250]](#footnote-250)

پس هرگاه خبر آحاد طبق شروط محدثین ثابت شود، اصلی از اصول دین می‌شود و احتیاج ندارد آن را به اصل دیگری عرضه کنیم، چون اگر با آن موافق باشد پس هر دو یکی هستند و اگر مخالف آن باشد رد هیچ یک از آن‌ها جایز نیست و سایر اصول در پذیرفتن، از آن اولیتر نیستند، و اصول دین همدیگر را نفی نمی‏کنند، خداوند از این امر به دور است.[[251]](#footnote-251)

خداوند بلند مرتبه، آگاه و داناتر می‌باشد.

فصل سوم:  
ابزار آن‌ها برای طعنه به راویان سنت مطهر

مبحث اوّل: ایراد به عدالت اصحابش

مقدمه

این مقدمه، شامل هدف دشمنان اسلام از ایراد و طعنه به اصحاب و حکم ائمه مسلمانان در مورد کسی که به اصحاب پیامبر عیب و ایراد بگیرد، است.

اوّل هدف دشمنان اسلام از طعنه و عیب نسبت به اصحاب پیامبر

عیب و ایراد گرفتن از عدالت راویان سنت، از اصحاب و تابعین تا ائمه و نویسندگان کتاب‌های حدیثی، از ابزارهای دشمنان اسلام -ازجمله: غالیان بدعتگر رافضی (شیعه)، خوارج، معتزله و بی‌دینان[[252]](#footnote-252)- برای طعنه به سنت صحیح می‌باشند.

هدف آن‌ها از این کار از بین بردن ابزاری است که به وسیله آن حدیث نبوی به ما رسیده است، آنگاه که وسیله رسیدن آن به ما از بین رفت، دیگر اصلی نیست که به آن اعتماد شود و اصل نیز از بین می‌رود.

خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابوداود سجستانی روایت می‏کند که در گذشته یکی از زنادقه بر آن تصریح کرده است خطیب می‏گوید: هنگامی که شاکر -رئیس زنادقه- را نزد هارون الرشید، آوردند تا گردنش را بزنند، از او پرسید: برای من بگو، چرا اولین چیزی که به شاگردانتان می‏آموزید، رفض (یعنی طعنه به صحابه) است؟ گفت:‌ ما می‌خواهیم راوی را زیر سؤال ببریم، اگر راوی زیر سؤال برود، آنچه روایت می‌شود خود به خود باطل می‌شود.[[253]](#footnote-253)

محمود ابوریه در کتاب خود «اضواء علی السنه» زیر کلمه شاکر، گفته است: عدالت اصحاب ضروری است و شکی در اطمینان کردن به روایت آن‌ها نمی‌باشد و آنچه که روایت کرده‌اند، گاهی در کتب حدیث بر سستی و بی‏ارزشی حمل شده‌اند که این بی‏ارزشی همان منبع ضرر و درد اصلی است.[[254]](#footnote-254)

دوم: حکم ائمه مسلمانان در مورد کسانی که به اصحاب رسول خدا ایراد وارد می‌کنند

امام حافظ ابی زرعه[[255]](#footnote-255): چه درست فرموده‌اند: هرگاه کسی را دیدید که به اصحاب رسول ایراد می‌گیرد و ناسزا می‌گوید، بدان که او یک زندیق و کافر می‌باشد، چون رسول خدا نزد ما حق است، و قرآن حق است و آورنده آن هم حق است، همانا این قرآن و حدیث توسط اصحاب رسول خدا به دست ما رسیده است، آن‌ها می‌خواهند شاهدان ما را که (اصحاب) می‌باشند مورد جرح و ایراد قرار دهند تا قرآن و سنت را باطل کنند، درست اینست که خودِ آنِ زندیقان بی‌دین را مورد سرزنش و ناسزا قرار دهیم.[[256]](#footnote-256)

از عبدالله بن مصعب[[257]](#footnote-257) روایت شده که مهدی گفت: مصعب نظر شما در مورد کسانیکه به اصحاب عیب و ایرادی می‌گیرند و ناسزا می‏گویند، چیست؟ گفتم آن‌ها زندیق و بی‌دین هستند، چون نتوانستند از پیامبر عیب و ایراد بگیرند، به سراغ اصحاب ایشان رفتند و مثل این است که گفته باشند پیامبر افراد بدی را همراهی می‌کرد، و یاران پیامبر افراد نالایقی بودند.[[258]](#footnote-258)

شمس الائمه سرخسی درست گفته آنگاه که گفت: ما شریعت خود را براساس روایات اصحاب گرفته‌ایم، هر کس از آن‌ها ایراد بگیرد، بی‌دین و مخالف اسلام است، و اگر توبه نکند، درمان درد او شمشیر می‌باشد.[[259]](#footnote-259)

بله همانا اصحاب، سنگ زیرین بنای امت اسلامی هستند. امت اسلامی توسط آن‌ها کتاب و سنت را دریافت کرده‌اند، هرگونه تحقیر و اسائه ادب نسبت به آن‌ها و بی‌اعتبار به آن‌ها نگاه کردن خلاف دین و نشانه کفر می‌باشد که با هدف بزرگ زنادقه و تفکرات آن‌ها، که دلیل قیام کردن آن‌ها بود مطابقت می‌کند.

همچنانکه هر گونه ایراد و زیر سؤال بردن اصحاب باعث لرزیدن پایه‌های اسلام می‌شود و شریعت را مخدوش و درستی قرآن را مورد شک قرار می‌دهد و همچنین اطمینان به حدیث پیامبر را از بین می‌برد، به همین دلیل علمای اسلامی در گذشته و حال به دفاع از عدالت اصحاب برخواسته‌اند زیرا دفاع از اصحاب در حقیقت دفاع از اسلام می‌باشد، این دفاع کردن از روی هوا و هوس و تعقیب نبوده بلکه نتیجه پژوهش‌های تحلیلی، بحثهای تاریخی و تحقیقات گسترده بوده، که تعداد اصحاب را مشخص، و یک به یک آن‌ها را مورد نقد قرار داده‌اند، و آن‌ها را تحت دقیقترین معیارهای سنجش انسان قرار دادند، بگونه‌ای که تمام ملت‌ها، و نسل‌ها، به چنین پژوهشی مباهات می‌کنند.

بعد از این تحقیق و جستجو، اصحاب در نتیجه آن بیرون آمدند و بعنوان بهترین امت انتخاب شدند، نامدارترین گروهی هستند که تاریخ به خود دیده است، شریفترین یاران پیامبر بر روی زمین می‌باشند. نگهدارترین و پرحافظه‌ترین گروهی هستند که کتاب خدا را نگهداری کردند، رسول خدا آن‌ها را هدایت فرمود، اهل سنت و جماعت نظر خود را به عنوان یک عقیده اعلام کردند که همه اصحاب عادلند، و جز بدعت‌گذاران و زنادقه (بی‌دینان) از این امر استثناء نشده‌اند، که خداوند آن‌ها را زشت گرداند.[[260]](#footnote-260)

طعنه‏ها و ایرادهایی که اهل بدعت و زنادقه قدیم و جدید به اصحاب رسول خدا می‌گرفتند، بسیار بود که بعضی از این ایرادها که در مورد ایراد در اجتهاد آنها[[261]](#footnote-261) و ایراد در صدق آن‌ها و متهم کردن آن‌ها به دروغ بوده است، که قبلا گفته شد.[[262]](#footnote-262)

در اینجا، اگر خدا بخواهد، نمونه‌هایی از ایرادات و شبهاتی را که در مورد عدالت اصحاب گفته‌اند، می‌آوریم که فاسدان و ملحدان در گذشته و حال، آن را وسیله مشکوک جلوه دادن حجیت حدیث و جایگاه تشریعی آن، قرار دادند.

شرح حالی از اولین راوی اسلام، «ابوهریره» را می‌آوریم، تا هم با جایگاه او در اسلام آشنا شوید و هم ملاحظه فرمائید تا چه اندازه دشمنان اسلام پست شده‌اند که به ابوهریره، ایراد می‌گیرند تا از این طریق به حدیث نبوی ایراد بگیرند. بعد از تعریف لغوی و اصطلاحی صحابه، عدالت، و اثبات عدالت آن‌ها بوسیله کتاب خدا و سنت پیامبرش، و اجماع امت بر آن، به موضوع ابوهریره می‌پردازیم.

مطلب اوّل: تعریف لغوی و اصطلاحی اصحاب

**تعریف اصحاب از نظر لغوی:** یعنی با او همراهی کرد، یعنی او را به همراهی دعوت کرد و او هم همراهی نمود، هر چیزی که با یک چیز دیگر همراه شود، با او اصحاب شده است.[[263]](#footnote-263)

ابوبکر باقلانی گفته: «در میان لغویون (زبان شناسان) اختلافی نیست در اینکه صحابی از صحبه، مشتق شده است و این اشتقاق به مقدار خاصی محدود نشده است، بلکه هر کس که کم یا زیاد با دیگری همراه شده باشد، صاحب گفته می‏شود. گفته شده: سالی یا زمانی یا مدتی یا ماهی یا روزی و یا ساعتی، با فلانی همراه(صاحب) بودم، که اسم مصاحبت به آن تعلق می‌گیرد چه زمان همراهی کم باشد یا زیاد.

بنابراین از لحاظ لغوی اطلاق این کلمه بر هر کس که حتی یک لحظه از روز[[264]](#footnote-264) با پیامبر مصاحبت نموده باشد، واجب می‏شود.

امام ابن تیمیه گفته: اصحاب جمع صاحب، و صاحب اسم فاعل از صحب، یصحب می‌باشد، که به مصاحبت کم و یا زیاد تعلق می‌گیرد.[[265]](#footnote-265) بنا بر این تعریفِ لغوی محدثان در معنای اصطلاحی اصحاب، لفظ اصحاب را برای تمام کسانی که حتی یک لحظه از روز و یا بیشتر را در خدمت پیامبر بوده‌‏اند، بکار برده‌اند.

تعریف اصطلاحی اصحاب

امام بدرالدین زرکشی می‏گوید: «اکثرا معتقدند که اصحاب به کسی می‌گویند که در حال ایمان، نزد محمد و اصحابش -حتی یک ساعت- گردهم آمده باشند. فرقی نمی‌کند از پیامبر حدیث روایت کرده باشد یا نه. زیرا اقتضای لغوی آن این است، هر چند اقتضای عرف مصاحبت طولانی و تکرار آن را داشته باشد. جمهور علمای اصول، بر این نظرند، اما محدثان، بدلیل بزرگواری جایگاه پیامبر تعریف خود را گسترش داده‌اند.[[266]](#footnote-266)

ابن حزم می‌گوید: صحابه هر کسی که با پیامبر مجالست داشته باشد حتی اگر یک لحظه باشد و حتی یک کلمه و یا بیشتر از او شنیده باشد، یا شاهد امری بوده که آن حضرت به آن پرداخته است.[[267]](#footnote-267)

تعریفهایی که علما برای اصحاب (از نظر اصطلاحی) قرار داده‌اند، فراوان هستند. اما درست‌ترین و مطمئن‌ترین آن تعریف‌ها، مربوط به حافظ ابن حجر می‌باشد که گفته است: درست‌ترین تعریفی که یافته‌ام، این است: صحابی کسی است که در حالی که ایمان داشته و مؤمن بوده پیامبر را دیده باشد، و در حالی که مسلمان بوده از دنیا رفته باشد، و از گروه مرتدان نبوده باشد.

سپس تعریف خود را توضیح داده و می‏گوید: کسانی که او را ملاقات کرده‏اند شامل هر کسیکه مدت طولانی یا مدت کم همراه پیامبر بوده است، کسیکه از آن حضرت روایت کرده یا نکرده، کسیکه با آن حضرت به جهاد در راه خدا رفته و کسیکه نرفته، کسیکه او را دیده هر چند با آن حضرت مجالست نداشته باشد، و کسیکه او را به دلایلی مانند کوری ندیده باشد، می‏شود (جز اصحاب پیامبر به حساب می‌آیند).

بنابراین تعبیر ملاقات پیامبر از امثال این تعابیر که «صحابی کسی است که پیامبر را دیده باشد» صحیح‌تر است، که با این تعریف ابن ام مکتوم و مانند ایشان، که کور بودند و بدون شک از اصحاب می‌باشند، از تعریف فوق خارج می‌شوند.

آوردن قید ایمان کافرانی را که آن حضرت را در زمان کفر دیده‌اند، از دایره تعریف خارج می‌کند، هر چند بعداً مسلمان گشته ولی موفق به دیدار پیامبر نگشته‌اند.

آوردن قید «به» (یعنی مؤمن به او)، کسانی را که به دیگری ایمان دارند مانند مؤمنان اهل کتاب قبل از بعثت، از دایره تعریف خارج می‏کند.

تمام مکلفین جن و انس داخل در عبارت «مؤمن به آن حضرت»، می‏باشند.

قید «به مسلمانی از دنیا رفته باشد» کسانی را که در حالت ایمان، آن حضرت را دیده، سپس مرتد گشته‌اند و بر ارتداد خود از دنیا رفته باشند، از این تعریف خارج می‌شوند، مانند عبیدالله بن جحش، و ابن خطل. و کسی که مرتد شود، سپس قبل از اینکه از دنیا برود، دوباره به اسلام برگردد شامل تعریف می‌شود فرقی هم نمی‌کند، یکبار دیگر آن حضرت را دیده باشد یا نه، مانند: اشعث بن قیس، او از جمله مرتدان می‌باشد که اسیر گشت، و نزد ابوبکر صدیق آوردند، دوباره اسلام آورد، و از او پذیرفته شد، خواهر ابوبکر را هم به همسری برگزید، و همه او را اصحاب خوانده‌اند، و کسی از آوردن احادیث ایشان در مسندها ابایی نداشته است.

این نظر، درست و مورد اعتماد می‌باشد، غیر از این آرای شاذ دیگری هستند مانند این نظر که «اصحاب کسی است که به یکی از این چهار صفت متصف باشد:

همراهی طولانی با پیامبر کرده باشد، روایات آن حضرت راحفظ کرده باشد، یا ثابت شود با آن حضرت به جهاد رفته باشد، یا در کنار پیامبر به شهادت رسیده باشد. همچنین عده‌ای چنین شرط کرده‌اند که اصحاب کسی است که به حد بلوغ رسیده باشد، یا همنشین آن حضرت بوده باشد، هر چند برای مدت کوتاهی.[[268]](#footnote-268)

حافظ سیوطی در تأیید ابن حجر گفته «آن رأی معتبر است.»[[269]](#footnote-269)

جمهور اصولیون نیز بر این عقیده می‌باشند؛ ازجمله: آمدی در الاحکام[[270]](#footnote-270)، و ابن عبدالکشور در فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت[[271]](#footnote-271)، و زرکشی در البحر المحیط[[272]](#footnote-272)، و شوکانی در ارشاد الفحول[[273]](#footnote-273)و غیره.

حافظ سخاوی نیز نظر شیخ خود ابن حجر را، تأیید و اهل حدیث و اصولیان بر اساس آن عمل می‌کنند. [[274]](#footnote-274)

راز تعمیم دادن در تعریف اصحاب

تعمیم دادن به تعریف صحابی با توجه به فضل و برتری همنشینی با آن حضرت، و بخاطر بزرگواری پیامبر، می‌باشد چون دیدن نور نبوت، باعث جریان یافتن آن نور در قلب مؤمن می‌شود، در نتیجه آثار آن در اعضای بیننده، در اطاعت و استقامت در طول زندگی، به برکت آن حضرت، ظاهر می‌شود، این حدیث، شاهد فرموده آن حضرت می‌باشد: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده و خوشا به حال کسی که کسی را دیده که مرا دیده و خوشا بحال کسی که کسی را دیده که او کسی را دیده که او مرا دیده باشد و به من ایمان داشته باشد.[[275]](#footnote-275)

اما سبکی در این باره می‌گوید: صحابی کسی است که در حال اسلام پیامبر را دیده باشد. و گفته شده: هر کس مجالستش با پیامبر طولانی گردد، صحابی است. قول اول درست‌تر می‌باشد، بدلیل افتخار هم‌نشینی و بزرگی دیدار پیامبر، است زیرا دیدن صالحان دارای اثر عظیمی است، پس دیدن رسول اکرم چگونه است؟! اگر مسلمان حتی لحظه‌ای ایشان را ببیند، قلبش پر از استقامت می‌شود، زیرا با اسلام آوردن خود، آماده پذیرفتن آن نور می‌باشد، و هرگاه آن نور را قبول کند بر او می‌تابد و اثر آن در قلب و در اعضایش باقی می‌ماند.[[276]](#footnote-276)

استاد عبدالفتاح ابوغده: می‌گوید: تعمیم دادن در تعریف صحابی، با توجه به اصل همراهی و مصاحبت می‌باشد، اما تفاوت آن‌هایی که این لقب شامل حال آن‌ها می‌شود در فضل و برتری و سایر ویژگی‌های نیکو، امری غیر از آن است.[[277]](#footnote-277)

راه شناخت مصاحبت

مصاحبت با پیامبر با امور متعدد ثابت می‌شود؛ از جمله:

1. **با تواتر،** همچون ابوبکر صدیق که آیه:

﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40].

«در اين هنگام پيغمبر خطاب به رفيقش گفت: غم مخور كه خدا با ما است.»

در مورد ایشان نازل شده است، و همچنین عشره مبشره و سایر افرادی که ذکر آن‌ها در قرآن آمده است..

1. **یا با شهرت** کمتر از تواتر، که همان استفاضه می‌باشد، همچون عکاشه بن محصن و ضمام بن ثعلبه و دیگران، یا با تواتر به آن.
2. **یا با سخن صحابه دیگری که صحابی بودن او مشخص گشته باشد،** یا با تصریح به آن یا مانند آن؛ مثل: من و فلانی با پیامبر، بودیم یا من و فلانی به حضور پیامبر رسیدیم، بشرطی که مسلمان بودن او در آن زمان شناخته شود.
3. همچنین اصحاب، با سخنان آحاد تابعین مورد اعتماد شناخته می‌شود، بنا بر این قول راجح که قبول تزکیه از یک نفر عادل درست است.[[278]](#footnote-278)

مطلب دوّم: تعریف لغوی و اصطلاحی عدالت

عدالت از نظر لغوی: عدالت ضد ظلم می‌باشد، می‌گویند با فلانی به عدالت برخورد کرد پس او عادل است، حاکم عدل و معدله خود را گسترش داد، فلانی اهل معدله است، یعنی اهل عدالت است، فرد عادل یعنی: کافی و قانع کننده برای شهادت دادن.

عدالت توصیف مصدری است به معنای عادل، خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ [الطلاق: 2].

«دو مرد عادل از ميان خودتان گواه كنيد»

گفته می‌شود: مرد عادل، و دو مرد عادل، و مردان عادل و زن عادل، و زنان عادل، همه به معنای مردان عادل و زنان عادل می‌باشد لفظ عادل، مثنی و جمع و مؤنث، نمی‌شود، اگر آن را در حالت جمع، مثنی و یا مؤنث مشاهده کردی، بدان که بجای وصفی نشسته است که مصدر نیست. و تعدیل یک چیز یعنی اندازه‏گیری و مناسب کردن آن. گفته می‏شود: عدلته فاعتدل یعنی قومته فاستقام.[[279]](#footnote-279)

از این تعریف‌های لغوی روشن می‌شود، که معنای عدالت در لغت، استقامت و استواری در دین است. عدالت میانه‏روی در کارها است، به دور از افراط در کمی و زیادی. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143].

«و بي‌گمان شما را ملّت ميانه‌روي كرده‌ايم.»

منظور از میانه، عدالت است، پس وسط و عدالت به یک معناست.[[280]](#footnote-280)

**عدالت از نظر اصطلاحی:** اهل حدیث و فقها و اصولیین، عبارات زیادی را در این زمینه آورده‌اند که همه آن‌ها به یک معنا برمی‌گردند و آن هم عبارت است از: ملکه‌ای (یعنی صفت) استوار در نفس آدمی، که صاحب آن را به تقوا و مروت (مردانگی) وامی‏دارد.

**ضابطه تقوا این است:** انجام واجبات، دوری از گناهان کبیره ظاهری و باطنی مثل: شرک و فساد و بدعت.

**ضابطه مروت این است:** آدابی درونی است که صاحب خود را به فضایل بیاراید، و او را از پستیها، دور گرداند، و شناخت مروت عرفی است.

منظور از عرف در اینجا روش مردم به طور مطلق نیست، بلکه سیره و روش کسانی است که به آن‌ها اقتدا می‌کنیم، و مواردی که باید از آن دور باشند را برشمرده‌ایم.[[281]](#footnote-281) و به طور اجمال این است که از تمام آنچه که از لحاظ عرفی به عدالت خدشه وارد می‏کند، بپرهیزد.

عدالت راوی جز با این پنج صفت محقق نمی‌شود: اسلام، بلوغ، عقل و از ابزارهای فسق و فساد و از بین برنده مروت سالم باشد.[[282]](#footnote-282)

منظور از عدالت این نیست که از تمام گناهان به دور باشد، بلکه منظور این است که جنبه دینداری در او بارز باشد و در انجام عبادات کوشا باشد.

امام شافعی در این باره می‌فرماید: اگر عادل کسی باشد که مرتکب گناه نشده باشد، عادلی را نمی‌یابیم، و اگر هر گناهکاری را عادل بدانیم، فرد قابل جرحی را نمی‌یابیم، ولی عادل کسی است که از انجام کبائر دوری گزیند و نیکیهای او از بدی‌هایش بیشتر باشد.[[283]](#footnote-283)

ابویوسف، این تعریف را اینگونه تفسیر می‌کند: کسی که از انجام گناهان کبیره‌ای که خداوند کیفر آن را آتش جهنم قرار داده، دوری گزیند، و اعمال نیک او از بدی‌ها بیشتر باشد، عادل است[[284]](#footnote-284).

مطالب گذشته را در آنچه که مربوط به عدالت اصحاب است، اینگونه خلاصه می‌کنیم: منافقین کسانی هستند که خدا و رسولش راز آن‌ها را فاش کردند و مسلمانان هم، چهره واقعی آن‌ها را شناختند. و مرتدین کسانی هستند که در زمان پیامبر و بعد از رحلت آن حضرت از دین خارج شدند و توبه نکردند و دوباره مسلمان نشدند، و بر ارتداد خود از دنیا رفتند، آن‌ها شرف و افتخار این مصاحبت را از دست دادند و در نتیجه از تعریف جمهور علما و ائمه، که معتقد به عدالت همه اصحاب می‌باشند خارج شدند و تعربف علما از صحابه منافی آن نیست.

**معنای عادل بودن اصحاب:** آن‌ها به زبان پیامبر دروغ نمی‌بندند، زیرا اصحاب به قدرت ایمان و التزام عملی به تقوی و مروت و اخلاق عالی و دوری از کارهای پست متصف هستند.

عدالت آن‌ها به این معنی نیست که معصوم از گناه، خطا و فراموشی می‌باشند و هیچکدام از علما چنین عقیده‌ای نسبت به اصحاب رسول خدا ندارند.

لازم به ذکر است که اصحابی که مرتکب گناهی شدند و مجازات شدند این مجازات کفاره آن گناه بوده است، و بهترین توبه را انجام دادند، که اگر بر هفتاد نفر از اهل مدینه تقسیم می‏شد، آن‌ها را در بر می‏گرفت، با وجود آنکه این اصحاب که مرتکب جرم ‌شدند، نسبت به سایر اصحاب، بسیار اندک بودند، به طوری که شان و منزلت آن‌ها نسبت به هزاران نفر از اصحاب رسول خدا، که بر راه راست بودند و از گناهان بزرگ و کوچک، در ظاهر و در باطن، اجتناب می‌کردند، اصلا قابل ذکر نیست، که تاریخ بزرگترین شاهد آن می‌باشد.[[285]](#footnote-285)

امام ابیاری[[286]](#footnote-286) می‌گوید: «مراد از عادل بودن اصحاب، اثبات عصمت و غیرممکن بودن گناه از آن‌ها نیست، بلکه منظور: این است که روایات آن‌ها، بدون سختی و گشتن به دنبال علتهای عادل بودن و تزکیه، پذیرفته شود، مگر اینکه جرم مشخصی برایشان ثابت شود، که چنین جرمی ثابت نشده است، و خدا را از این نظر شاکریم، که ما بر آنچه که اصحاب زمان رسول خدا بر آن بودند، هستیم، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود، و توجهی به آنچه که سیره‏نویسان می‌گویند، نداریم، که گفته آن‌ها درست نیست، و اگر درست باشد حتماً تأویلی برای آن وجود دارد.[[287]](#footnote-287)

مطلب سوم: دلایل عادل بودن اصحاب

عدالتی که برای اصحاب رسول خدا اثبات می‌کنیم – هدیه‌ای از طرف ما نیست که به آن‌ها بخشیده باشیم - و چنین کاری در شأن ما، که حقیرتر از آن هستیم، نیست، زیرا چنین صلاحیتی را نداریم. بلکه عدالت برای همه اصحاب بوسیله نص قرآن و حدیث نبوی ثابت شده است. و فرقی نمی‌کند که کسی زود مسلمان شده باشد یا دیر یا در راه خدا هجرت کرده باشد یا نه، در غزوه‌ها شرکت کرده باشد، یا نه، به فتنه دچار شده باشد یا نه.[[288]](#footnote-288) این عدالت برای همه آن‌هاست و دلایل فراوانی از کتاب و سنت، این موضوع را اثبات کرده است.

اوّل: دلایل قرآن بر عدالت اصحاب

خداوند، اصحاب رسول خدا را به عدالت توصیف کرده است و در آیه‌های طولانی آن‌ها را ستوده است که تعدادی از آن‌ها را در زیر می‌آوریم:

1. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: 143].

«و بي‌گمان شما را ملّت ميانه‌روي كرده‌ايم (نه در دين افراط و غلوي مي‌ورزيد، و نه در آن تفريط و تعطيلي مي‌شناسيد. حق روح و حق جسم را مراعات مي‌داريد و آميزه‌اي از حيوان و فرشته‌ايد) تا گواهاني بر مردم باشيد (و بر تفريط ماديگرايانِ لذائذ جسماني طلب و روحانيّت باخته، و بر افراط تاركانِ دنيا و تركِ لذائذ جسماني كرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائيد) و پيغمبر (نيز) بر شما گواه باشد.»

دلیل استدلال به این آیه بر عدالت صحابه، این است که «وسطاً» به معنای عادلان برگزیده است.[[289]](#footnote-289) و چون اصحاب مخاطب مستقیم این آیه می‌باشند.[[290]](#footnote-290) بعضی از علما گفته‌اند که هر چند لفظ عام است، ولی منظور از آن خاص می‌باشد، و گفته شده که در مورد اصحاب می‌باشد نه دیگران.[[291]](#footnote-291)

1. خداوند می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾

[آل عمران:110].

«شما (اي پيروان محمّد) بهترين امّتي هستيد كه به سود انسان‌ها آفريده شده‌ايد (مادام كه) امر به معروف و نهي از منكر مي‌نمائيد.»

وجه دلالت این آیه بر عدالت اصحاب این است که این آیه بهتر بودن این امت (اصحاب) را به طور مطلق بر سایر ملت‌ها ثابت کرده است، و اولین کسانی که مستقیماً مخاطب این آیه قرار می‌گیرند، اصحاب گرامی رسول خدا می‌باشند. و به همین دلیل در هر حال بایستی آن‌ها را گرامی بداریم. و با دیدی مثبت به آن‌ها بنگریم، بعید است که خداوند متعال آن‌ها را بهترین امت بخواند، در حالیکه آن‌ها اهل عدالت و استواری در دین نباشند و آیا بهترین بودن و خیر بودن غیر از این است؟

همانطور که جایز نیست در حالی که خداوند آن‌ها را عادل بخواند و آن‌ها عادل نباشند، پس درست است که بصورت مطلق همه اصحاب را بهترین امت و امتی وسط و عادل خواند.[[292]](#footnote-292)

در آیات دیگر آن‌ها را مدح فرمود، آنجا که می‏فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: 8-9].

«همچنين غنائم از آنِ فقراي مهاجريني است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شده‌اند. آن كساني كه فضل خدا و خوشنودي او را مي‌خواهند، و خدا و پيغمبرش را ياري مي‌دهند. اينان راستانند. ‏‏ آناني كه پيش از آمدن مهاجران خانه و كاشانه (آئين اسلام) را آماده كردند و ايمان را (در دل خود استوار داشتند) كساني را دوست مي‌دارند كه به پيش ايشان مهاجرت كرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نيازي نمي‌كنند به چيزهائي كه به مهاجران داده شده است، و ايشان را بر خود ترجيح مي‌دهند، هرچند كه خود سخت نيازمند باشند. كساني كه از بخل نفس خود، نگاهداري و مصون و محفوظ گردند، ايشان قطعاً رستگارند.» راستگویان همان مهاجرین و رستگارشدگان همان انصار می‌باشند. ابوبکر صدیق این دو کلمه را در جریان خطبه سقیفه، در حالی که انصار را خطاب قرار می‏داد، اینگونه تفسیر کرده است: خداوند ما را صادقین نامید و شما را مفلحین (رستگارشدگان) و به شما امر کرده که هر کجا که هستید با ما باشید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119].

«اي مؤمنان! از خدا بترسيد و همگام با راستان باشيد.»[[293]](#footnote-293)

مهاجرین و انصار اصحاب رسول‎الله (ص) این صفات پسندیده‌ای که در این دو آیه وجود داشت، تحقق بخشیدند، و با آن صفات، متصف شدند بنابراین خداوند حکم فرموده که مهاجرین راستگو هستند و کسانی که مهاجرین را یاری نمودند و پیروز گرداندند، و در کنار خود سکنی گزیدند، رستگار شدگان خوانده است.

این صفات را جز افراد عادل نمی‌توانند تحقق داشته باشند.[[294]](#footnote-294)

حتی آیاتی که شامل سرزنش آن‌ها یا بعضی از آن‌ها است، گواه عدالتِ اصحاب است، چرا که خداوند آنچه را که بخاطر آن سرزنش شدند، بخشیده و توبه آن‌ها را پذیرفته است. خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٦٨ فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٦٩﴾[الأنفال:67-69].

«هيچ پيغمبري حق ندارد كه اسيران جنگي داشته باشد. مگر آن گاه كه كاملاً بر دشمن پيروز گردد و بر منطقه سيطره و قدرت يابد (در غير اين صورت بايد با ضربات قاطع و كوبنده و پياپي، نيروي دشمن را از كار بيندازد. امّا به محض حصول اطمينان از پيروزي خود و شكست دشمن دست از كشتار بردارد و به اسيركردن قناعت كند. اي مؤمنان!) شما (تنها به فكر جنبه‌هاي مادي هستيد و) متاع ناپايدار دنيا را مي‌خواهيد، در صورتي كه خداوند سراي (جاويدان) آخرت (و سعادت هميشگي) را (براي شما) مي‌خواهد، و خداوند عزيز و حكيم است (و اين است كه كارهايش سراسر از روي حكمت و تدبير، و متوجّه عزّت و پيروزي است). ‏‏ اگر حكم سابق خدا نبود (كه بدون ابلاغ امّتي را كيفر ندهد، و مخطّيِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگي در مقابل چيزي كه (به عنوان فديه اسيران گرفته‌ايد و شتابي كه ورزيده‌ايد) به شما مي‌رسيد. ‏ اكنون از آن چيزي كه (از فديه اسيران) فراچنگ آورده‌ايد حلال و پاكيزه بخوريد و (دغدغه‌اي به خود راه ندهيد، و در همه كارهايتان) از خدا بترسيد. بيگمان يزدان (سبحان نسبت به بندگاني كه به درگاه او برگردند) بسيار آمرزنده و مهربان است.‏»

به آخر این سرزنش تأمل کن که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ «همانا خداوند بخشنده و مهربان است.» آیا بعد از بخشش خداوند، چیز دیگری هست.؟!

خداوند متعال می‏فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: 118].

«خداوند توبه آن سه نفري را هم مي‌پذيرد كه (بي‌هيچ حكمي به آينده) واگذار شدند (و پيغمبر و مؤمنان و خانواده خودشان با ايشان سخن نگفتند و از آنان دوري جستند) تا بدانجا كه (ناراحتي ايشان به حدي رسيد كه) زمين با همه فراخي، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسيد. هم مردم از آنان بيزار و هم خودشان از خود بيزار شدند. بالاخره) دانستند كه هيچ پناهگاهي از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه‌بردن بدو) وجود ندارد (چرا كه پناه بي‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ايشان نگريست و) بديشان پيغام توبه داد تا توبه كنند (و آنان هم توبه كردند و خدا هم توبه ايشان را پذيرفت). بيگمان خدا بسيار توبه‌پذير و مهربان است.»

به آیه تامل کن که می‏فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾.

آیات دیگری هستند، که گواه بر مغفرت خداوند می‌باشند زمانیکه بعضی از اصحاب که بعضی از گناهان را مرتکب شده بودند، خداوند آن‌ها را مورد بخشش قرار داد. که بعضی از این آیات در مبحث رد شبهات دشمنان در مورد عدالت اصحاب خواهد آمد. آیاتی که در مورد سرزنش اصحاب و یا بعضی از آن‌ها نازل شده، بخاطر ارتکاب بعضی از گناهان، بهترین دلیل بر گفته ما می‌باشد. از آنجا که منظور از عدالت همه اصحاب، عصمت آن‌ها از دروغ بستن در مورد حدیث پیامبر می‌باشد و به معنای عصمت اصحاب از گناه و سهو و خطا نمی‌باشد، و کسی چنین نظری ارائه نکرده است. حتی با وجود ارتکاب گناه از جانب بعضی از آن‌ها، خداوند با پذیرش توبه و بخشش گناهانشان بر آن‌ها منت گذاشته است.

این منت خداوند چیزی جز این نیست که خداوند خواسته عظمت جایگاه کسانی را نشان دهد که بعنوان اصحاب پیامبر انتخاب کرده‌ است. هر گونه عیب و ایراد و خدشه به چنین جایگاهی، خدشه به کسی است که این جایگاه را به آن‌ها بخشیده، و آن‌ها را بعنوان بهترین امت توصیف نموده است، از این خوار شدن به خدا پناه می‌بریم.[[295]](#footnote-295)

دوم: دلالت سنت مطهر بر عدالت اصحاب

پیامبر خدا اصحاب خود را به عدالت وصف کرده است، و آن‌ها را در احادیث زیادی ستوده است از جمله:

1. پیامبر (ص) می‏فرماید: «آگاه باشید که حاضرین شما (این مطلب) را به غایبین برساند»[[296]](#footnote-296) در این حدیث بزرگترین دلیل برای عدالت اصحاب وجود دارد، وکسی که مورد جرح باشد در میان اصحاب نیست. نه غیر عادلی وجود دارد و نه ضعیفی، چون اگر غیرعالی در میان آن‌ها وجود داشت، استثنا می‌آورد و می‏فرمود: «فلانی (این مطلب) را به غایبین شما برساند.» وقتی همه آن‌ها را به رساندن پیامش به افراد بعد از خود امر کرده، پس این امر دلالت می‌کند که همه آن‌ها عادل هستند، همین افتخار برای او بس است که پیامبر او را عادل بخواند.[[297]](#footnote-297)
2. آن حضرت فرموده است: بهترینِ مردمان، مردم عصر من هستند، سپس تابعین و سپس تابع تابعین، پس از آن‌ها گروهی می‌آیند، که شهادت دادن آن‌ها، از قسم خوردنشان پیشی می‌گیرد و قسم خوردنشان از شهادت دادن پیشی می‌گیرد[[298]](#footnote-298). این شهادت دادن به بهتر بودن آن‌ها، تأکید کننده این شهادت خداوند است که می‏فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110].

«شما (اي پيروان محمّد) بهترين امّتي هستيد كه به سود انسان‌ها آفريده شده‌ايد.»

1. آن حضرت فرموده است: ستارگان امینان آسمان می‌باشند، آنگاه که ستارگان بروند، آسمان به وعده‌ای که داده عمل می‌کند، من هم امین اصحابم هستم، آنگاه که من بروم، اصحاب به وعده‌ای که داده‌اند، می‌آیند، اصحاب من امین امتم هستند، هر گاه اصحابم بروند، امتم به وعده‌ای که داده‌اند، می‌آیند.[[299]](#footnote-299)
2. آن حضرت فرموده: خداوند اصحاب مرا بر جهانیان، جز پیامبران و فرستادگان، برگزید و در میان اصحابم چهار نفر را برایم برگزید که عبارتند از: ابوبکر و عمر و عثمان و علی، و آن‌ها را یاران من قرار داد، در مورد اصحابم فرمود که همه آن‌ها نیکو می‌باشند و امتم را بر سایر امت‌ها برگزید، در میان امتم چهار قرن را برگزید، قرن‌های اول، دوم، سوم و چهارم.[[300]](#footnote-300)

این حدیث مؤید این آیه قرآن می‌باشد:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خدا است، و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت، و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود مي‌بيني. آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانه ايشان بر اثر سجده در پيشانيهايشان نمايان است. اين، توصيف آنان در تورات است، و اما توصيف ايشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاري هستند كه جوانه‌هاي (خوشه‌هاي) خود را بيرون زده، و آن‌ها را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌هاي خويش راست ايستاده باشد، بگونه‌اي كه برزگران را به شگفت مي‌آورد. (مؤمنان نيز همين گونه‌اند. آني از حركت بازنمي‌ايستند، و همواره جوانه مي‌زنند، و جوانه‌ها پرورش مي‌يابند و بارور مي‌شوند، و باغبانانِ بشريت را بشگفت مي‌آورند. اين پيشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصيب مؤمنان مي‌كند) تا كافران را به سبب آنان خشمگين كند. خداوند به كساني از ايشان كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته بكنند آمرزش و پاداش بزرگي را وعده مي‌دهد.»

ابن مسعود بر این آیه و حدیثی که گذشت تأکید می‌ورزد و می‌گوید: «خداوند به قلب بندگان نگاه کرد، پس قلب محمد را بهترین قلب بندگان یافت، آن را برای خود برگزید و با رسالتش مبعوث گرداند، سپس به قلب بندگان نگریست و قلب اصحاب را بهترین قلب بندگان یافت و آن‌ها را وزیران پیامبرش قرار داد، آن‌ها از دین آن حضرت، دفاع می‌کردند و می‌جنگیدند[[301]](#footnote-301).

امام آمدی می‌گوید: «کسی را که خداوند برگزیده است نمی‏تواندعادل نباشد.»[[302]](#footnote-302)

1. پیامبر فرموده است: «به اصحاب من ناسزا نگوئید، قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه یک مد () و حتی نصف آنچه که اصحاب بخشیده‏اند، نمی‌رسد.»[[303]](#footnote-303)

سعید بن زید بن عمرو از اصحاب گرانقدر[[304]](#footnote-304) و یکی از عشره مبشره، آنگاه که شنید یک مرد کوفی، یکی از اصحاب پیامبر را ناسزا می‌گوید، گفت: بخدا قسم مردی که منظره‌ای دیده باشد و بخاطر آن صورت خود را با رسول خدا غبارآلود کند بهتر از عمل یکی از شماست هر چند که عمر نوح کرده باشد[[305]](#footnote-305).

شیخ محمد زرقانی می‌گوید: شما از این گواهیها و شهادتهای عالی در کتاب و سنت می‌بینید، که مقام اصحاب را به اوج می برد، و برای طعنه زنندگان به آن‌ها راهی و دلیلی باقی نمی‌گذارند.

در حقیقت عقل مجرد از هوی و هوس و تعصب، از رحمت و حکمت خداوند بعید می‌داند، که برای گرفتن شریعت پایانی، مردمی چشم بسته و گروهی معیوب‌ را انتخاب کند، خداوند بمراتب از این بالاتر است.

به همین دلیل دفاع از این گروه گرانقدر اصحاب، در حقیقت از یک طرف دفاع از دین، سنت، و اصول اسلامی، محسوب می‏شود و از طرف دیگر، آن انصاف ادبی است، برای کسی که مستحق آن به حساب می‌آید و بعنوان تقدیر و قدردانی از حکمت بالغه خداوند، که این افراد را برای این مأموریت مهم برگزید.

همچنانکه اهانت کردن به اصحاب و دشنام دادن آن‌ها، تمسخر به این انتخاب حکیمانه خداوند بحساب می‌‌آید که فراتر از این باعث نابودی کتاب و سنت و دین می‏شود.[[306]](#footnote-306)

سوم: دلالت اجماع امت بر عدالت صحابه

تمام امت (بجز عده‌ای که به قول و سخن آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد) [[307]](#footnote-307) بر اساس آنچه که گذشت بر تعدیل اصحاب توسط خداوند و پیامبر اجماع دارند. علمای امت از فقها و اصولیین و محدثین بارها از این اجماع نقل کرده‏اند.

خطیب بغدادی می‌گوید: «اگر آیات و احادیثی را که قبلا بیان کردیم از طرف خدا و رسولش در مورد اصحاب هم نمی‌آمد، باز به عدالت آن‌ها حکم می‌کردیم، بخاطر خدماتی که در راه خدا انجام دادند؛ مانند: هجرت، جهاد، پیروزی، تلاش فراوان در بخشش جان و مال، کشتن پدران و فرزندان خود در میدان جهاد، نصیحت کردن در دین، و داشتن نیروی ایمان و یقین، که بطور قطع بر عدالت آن‌ها دلالت می‌کند، و پاکی آن‌ها را نشان می‌دهد، بدون شک که اصحاب از تمام عادلان و تزکیه کنندگان برترند. و از تمام کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند تا ابد الدهر برترند. این است عقیده همه علما و فقهایی که به نظر آن‌ها می‌توان اعتماد کرد[[308]](#footnote-308).

ابن صلاح می‌گوید: همه اصحاب در یک ویژگی مشترکند و آن اینکه: در مورد عدالت آن‌ها نباید سؤال کرد، زیرا این امر توسط نصوص قرآنی و حدیث و اجماع علما برای ما ثابت شده است[[309]](#footnote-309).

عراقی گفته است: همه علمای امت بر عدالت اصحابی که دچار فتنه‌ای نشده باشند اجماع دارند، اما کسانیکه دچار فتنه گشته‌اند، بهنگام کشته شدن عثمان، اجماع بر این است که آن‌ها عادلند، بخاطر حسن ظنی که به آن‌ها دادیم، و شرایط و عملکرد آن‌ها را بر اجتهادشان حمل می‌کنیم.[[310]](#footnote-310)

امام غزالی می‌گوید: آنچه سلف امت و همه مردم بر آن هستند، این است که عدالت آن‌ها با تعدیل آن‌ها توسط خداوند و ستایش آن‌ها در قرآن معلوم و مشخص است. اعتقاد ما در این باره این است، مگر اینکه فسق و گناه یکی از آن‌ها با وجود داشتن علم به آن گناه، برای ما ثابت شود، و اگر ثابت نشود، دلیلی برای عادل‌بودنشان نمی‌آوریم چون احتیاجی به آن نیست. سپس چند آیه و حدیث که بر عدالت اصحاب دلالت می‌کند را آورده و می‏گوید: چه تعدیلی بهتر از تعدیل خداوند متعال و رسولش است، چگونه اینگونه است در حالی که حتی اگر آنان را ستایش نمی‌کرد، از مشهورات و تواتری که درباره هجرت، جهاد، و بخشش جان و مال، و کشتن پدران و فرزندان به عشق و دوستی رسول خدا و یاری ایشان وجود دارد، کافی است تا با قاطعیت، به عدالت آن‌ها ایمان بیاوریم.[[311]](#footnote-311)

چنین روایات مبارکی که امامان بر عدالت اصحاب اجماع کرده‏اند، فراوان است. همه یک چیز و یک بیان واضح دارند و آنهم اثبات عدالت عموم اصحاب بدون استثناء می‌باشد، که امری قطعی و مسلم است.

بعد از عادل خواندن اصحاب توسط خداوند و پیامبر و اجماع امت بر آن، برای هیچ کس شک و تردید باقی نمی‏ماند.[[312]](#footnote-312)

پس وقتی که عدالت تمام کسانی که مصاحبت و همنشینی آن‌ها با پیامبر ثابت گردید، مشخص شد، اگر یک راوی حدیثی از اصحاب بیاورد، هر چند اسم او را هم نیاورد، همان حجت است و علم‌آور می‌باشد. چون عدالت برای عموم آن‌ها ثابت شده است.[[313]](#footnote-313) امام جوینی می‏گوید: شاید، اینکه بدون بررسی از احوال اصحاب، حدیث آن‌ها را می‌پذیریم، و علتی که خداوند اجماع در مورد آن‌ها را عطا فرموده، این است که اصحاب ناقلان شریعت می‌باشند، اگر روایات آن‌ها را نپذیریم، همانا شریعت به زمان رسول خدا محدود می‌شد، و به سایر عصرها نمی‌رسید[[314]](#footnote-314).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أولئك آبائى فجئنى بمثلهم |  | إذا جمعتنا يا جرير المجامع |

آن‌ها پدران من هستند مثل آن‌ها را بیاور اگر جمع کردی ما را ای جریر جمع کننده.

خداوند آن‌ها را با رحمت و رضای خود ببخشاید. آمین.

مطلب چهارم: شبهاتی در مورد عدالت اصحاب و رد آن‌ها

همانا که ملحدان و فاسدان در گذشته و حال، شبهات فراوانی در مورد عدالت اصحاب وارد کرده‌اند. پایه و اساس آن شبهات رافضی‌ها بودند، کسانیکه از یهود، و نصاری، در دو خصلت سبقت گرفته‌اند. همانطور که شعبی گفته، در روایتی که از ابن جوزی آورده است: رافضی‌ها در دو خصلت بر یهودی‌ها و مسیحی‌ها برتری جستند، از یهود پرسیده شد، بهترین امت شما کیست؟ گفتند: یاران موسی. و از مسیحیان پرسیده شد، بهترین ملت شما کیست؟ گفتند: یاران عیسی. از رافضی‌ها پرسیده شد: بدترین امت شما کیست؟ گفتند: یاران محمد، آن‌ها را به استغفار دعوت کردند، در حالیکه به آن‌ها ناسزا گفتند.[[315]](#footnote-315)

از جمله ایرادهایی که به عدالت اصحاب وارد کرده‌اند این آیه است که به آن استدلال کرده‌اند:

1. فرموده خداوند:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ [الجمعة: 11].

«(برخي از اصحاب، در يكي از جمعه‌ها) هنگامي كه تجارت و يا سرگرميي را ديدند از پيرامون تو پراكنده شدند، و تو را ايستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها كردند.»

گفته‌اند که این آیه در مورد اکثر اصحاب نازل شده که در نماز جمعه پیامبر را ترک کردند، و به محلی که کاروانیان شام در آن بودند، رفتند، و آن حضرت را در خطبه نماز جمعه تنها گذاشتند، و به تجارت و امور بیهوده مشغول گشتند. که این نشانه عدم دینداری است.[[316]](#footnote-316)

1. به آیاتی که در مورد نفاق و منافقین است، استدلال کرده‌اند و آن را بر باتقواترین بندگان خدا و پاکترین آن‌ها یعنی اصحاب رسول حمل کرده‌اند. مانند این آیه که می‏فرماید:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 101].

«در ميان عرب‌هاي باديه‌نشين اطراف (شهر) شما، و در ميان خود اهل مدينه، منافقاني هستند كه تمرين نفاق كرده‌اند و در آن مهارت پيدا نموده‌اند. تو ايشان را نمي‌شناسي و بلكه ما آنان را مي‌شناسيم. ايشان را (در همين دنيا) دو بار شكنجه مي‌دهيم (: يك‌بار با پيروزي شما بر دشمنانتان كه مايه درد و حسرت و خشم و كين آنان مي‌گردد، و بار دوم با رسواكردن ايشان به وسيله پرده‌برداري از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگي مي‌گردند (و به دوزخ گرفتار مي‌آيند.)»

در تایید این آیه به احادیثی استدلال کرده‌اند که لفظ اصحاب در آن‌ها بر منافق اطلاق شده است.

مانند حدیث جابر بن عبدالله که فرمود: در جعرانه، مردی نزد رسول خدا آمد که از جنگ حنین منصرف شده بود. در پیراهن بلال نقره‌ای بود، رسول خدا آن را گرفت و به مردم داد. گفت ای رسول خدا! با عدالت رفتار کن. آن حضرت فرمود: وای برتو، اگر من عدالت نورزم، پس چه کسی عدالت می‌ورزد؟ که اگر عدالت نورزم از زیانکارانم، عمر بن خطاب گفت: اجازه بدهید تا این منافق را بکشم، فرمود: خدا نکند! مردم بگویند من اصحاب خود را می‌کشم. این شخص و یارانش، هنگامیکه قرآن می‌خوانند از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند، و آن را همانطور که تیر از کمان پرتاب می‌شود، پرتاب می‌کنند.[[317]](#footnote-317)

1. همچنین به این آیه استدلال کرده‌اند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ﴾ [آل عمران: 155].

«آنان كه در روز روياروئي دو گروه (مسلمانان و كافران در جنگ احد) فرار كردند، بيگمان اهريمن به سبب پاره‌اي از آنچه كرده بودند (كه سركشي از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت.»

همچنین به این آیه استدلال کردند.

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥﴾ [التوبة: 25].

«خداوند شما را در مواقع زيادي ياري كرد و (به سبب نيروي ايمان بر دشمنان پيروز گرداند، و از جمله) در جنگ حُنَين (كه در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجري، ميان شما كه 12000 نفر بوديد، و ميان قبائل ثقيف و هوازنِ مشرك كه 4000 نفر بودند درگرفت، و شما به كثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شديد و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها كرد و دشمنان بر شما چيره شدند) بدان گاه كه فزوني خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فريفته و مغرورِ انبوه لشكر شديد) ولي آن لشكريانِ فراوان اصلاً به كار شما نيامدند (و گره از كارتان نگشادند) و زمين با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس‌پشت كرديد و پاي به فرار نهاديد.»

فرار از جنگ از بزرگترین گناهان کبیره است.[[318]](#footnote-318)

1. از احادیث نبوی به این حدیث استناد کرده‌اند: که پیامبر فرمودند: مردانی از امتم آورده می‌شوند، که از جمله جهنمیان هستند، می‌گویم: پروردگارا! این‌ها اصحاب من هستند. گفته می‏شود: «شما نمی‌دانید بعد از شما چه کارهایی مرتکب شدند، من هم مانند بنده صالح می‌گویم:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ﴾

[المائدة: 117].

«من تا آن زمان كه در ميان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصيان) ايشان اطّلاع داشتم، و هنگامي كه مرا ميراندي، تنها تو مراقب و ناظر ايشان بوده‌اي.»

گفته می‌شود بعد از شما آن‌ها مرتد و بر دین اجداد خود برگشته‌اند.[[319]](#footnote-319)

1. به این فرموده پیامبر استناد کرده‌اند که فرمود: «بعد از من، به کفر برنگردید، که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنید»[[320]](#footnote-320) گفته‌اند: اشاره است به جنگیدن اصحاب در صفین و جمل، که مسلمانان با هم جنگیدند.[[321]](#footnote-321)

سایرین با ایراد گرفتن به عدالت اصحاب، از روی میل و براساس عقل‌های گمراه خود، و با کج فهمی نسبت به سیره اصحاب و تاریخ استوارشان، استدلال نمودند. همانگونه که مفتی مارکسیستها خلیل عبدالکریم[[322]](#footnote-322) در کتاب خود بنام «مجتمع یثرب رابطه میان زن و مرد، در زمان پیامبر و زمان خلفا»، تصویری بسیار زشت از مدینه به فرماندهی حضرت رسول و خلفای راشدین و اصحاب پاک و منزهش ارائه داده، و آن را به جامعه حیوانات تشبیه کرده، که هیچ فکری جز ارضای غریزه جنسی خود ندارند به هر شکل که باشد، و به دین و اخلاقیات توجهی ندارند، و به نصوص قرآنی که آن‌ها را از این کار منع کند، توجهی ننموده‌اند.[[323]](#footnote-323)

کتاب دیگری نوشته بنام «شدوالربابه بأحوال مجتمع الصحابه» که دارای سه بخش می‌باشد. اوّل تحت عنوان «محمد و یارانش» و دومی بنام «اصحاب و اصحاب» سوم «اصحاب و اجتماع» که در آن مؤلف به بررسی تاریخ اصحاب و سیره آن‌ها پرداخته، البته با روشی زشت و قبیح، که از نادانی و کینه پوشیده‌اش بر ضد اصحاب خبر می‌دهد و سعید عشماوی[[324]](#footnote-324) و سایرین هم چنین عقیده‌ای دارند.[[325]](#footnote-325)

پاسخ به شبهات گذشته در مورد عدالت اصحاب

آنچه که رافضی‌ها و پیروانشان در مورد عیب و ایراد به اصحاب، به آن استدلال کرده‌اند، استدلال و حجتی برای آن‌ها نیست. زیرا:

اوّل: داستان پراکنده شدن اصحاب از رسول خدا به طرف کاروان شام و رها کردن آن حضرت بهنگام خطبه جمعه، در آغاز دوران هجرت بوده، و اصحاب در آن هنگام بر شرایط و نحوه درست شریعت آنگونه که شایسته است، آشنا نبودند. ولی بزرگان اصحاب، همچون ابوبکر، و عمر، نزد پیامبر، نشسته بودند، و آن حضرت را تنها نگذاشتند، و این مطلب با احادیث صحیح ثابت شده است.

از جابر ابن عبدالله روایت شده که گفت: در حالی که رسول‎الله در روز جمعه خطبه می‏گفت کاروان وارد شهر شد، اصحاب همگی به سوی آن شتافتند[[326]](#footnote-326) تا جایی که فقط 12 نفر باقی ماندند، که از جمله آن دوازده نفر، ابوبکر و عمر می‌باشند. و این آیه نازل شد:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ [الجمعة: 11].

«(برخي از اصحاب، در يكي از جمعه‌ها) هنگامي كه تجارت و يا سرگرميي را ديدند از پيرامون تو پراكنده شدند، و تو را ايستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها كردند»[[327]](#footnote-327)

و پیامبر برای آن‌ها شفاعت نکرد و خداوند هم آن‌ها را به عذاب وعده نداد و پیامبر نیز آن‌ها را سرزنش نکرد.[[328]](#footnote-328)

پاسخ دیگر به این داستان: در بعضی از روایات چنین آمده که این اتفاق زمانی روی داد که پیامبر نماز را بر خطبه مقدم می‌داشت، پراکندگی اصحاب در میان خطبه اتفاق افتاد، نه در نماز، آنطور که بعضی از روایت‌ها منعکس کرده‌اند. و این چیزی است که رافضی‌هایی مانند محمود ابوریه[[329]](#footnote-329) و مروان خلیفات[[330]](#footnote-330) و دیگران بر آن تمرکز کرده‌اند.

پس پراکندگی اصحاب در میان خطبه بوده نه در نماز طبق آنچه که در روایت مسلم آمده است: «در حالی که رسول‎الله در روز جمعه ایستاده خطبه می‏گفت...»

حافظ ابن حجر می‌گوید: اینکه پراکندگی اصحاب به سوی کاروان را در داخل خطبه بدانیم، برای اصحاب شایسته‌تر است، بخاطر حسن نیتی که به آن‌ها داریم، بر فرض اگر هم در نماز اتفاق افتاده باشد، آن را حمل بر این امر می‌کنیم که قبل از نهی واقع در این آیه بوده است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٣﴾

[محمد:33].

«اي مؤمنان! از خدا و پيغمبر اطاعت كنيد، و كارهاي خود را (با انجام معاصي) باطل مگردانيد.»

و قبل از نهی از حرکت زیاد در نماز و نزول این آیه بوده است:

﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢﴾ [المؤمنون: 2].

«کسانیکه در نمازهایشان فروتن هستند.» می‌باشد.[[331]](#footnote-331)

حدیثی که ابوداود در المراسیل روایت کرده آن را تأیید می‌کند: «هنگامیکه پیامبر نماز جمعه را همانند نماز عید فطر و عید قربان، قبل از خطبه خواند، مردم خارج شدند، و در ترک کردن جمعه ایرادی به خود وارد نمی‌دیدند، پس این آیه نازل گشت:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ [الجمعة: 11].

«(برخي از اصحاب، در يكي از جمعه‌ها) هنگامي كه تجارت و يا سرگرميي را ديدند از پيرامون تو پراكنده شدند، و تو را ايستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها كردند.»

پس پیامبر خطبه را مقدم نمود و نماز را در پایان خطبه خواند.»[[332]](#footnote-332)

نَوَوی هم در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته، این نظر را تأیید کرده است.[[333]](#footnote-333)

بهر حال، اگر در نماز هم اتفاق افتاده باشد، قبل از آن از چنین کاری نهی شده بود، پس وقتی آیه جمعه نازل شد و سرزنش واقع در آن را فهمیدند، از انجام چنین عملی خودداری نمودند.[[334]](#footnote-334)

آلوسی می‌گوید: «روایتی که بیان می‌کند این امر بارها اتفاق افتاده است، را بیهقی از مقاتل بن حیان[[335]](#footnote-335) در شعب الایمان[[336]](#footnote-336) آورده، که گفت: چنین به من رسیده است و خداوند داناتر است، و آن‌ها سه بار این کار را تکرار کرده‏اند و به چنین مثالی توجهی نمی‌شود، و اهل حدیث به آن التفات نمی‌کنند، و اگر کسی به آن اعتقاد داشته باشد باید صحت آن را ثابت کند. آیا چنین امری درست است؟

به طور کلی ایراد گرفتن به اصحاب در این داستان، که در اوایل اسلام از عده‌ای از اصحاب سرزده بود و بعد از آن عبادتهای بی‏شماری انجام دادند، نادانی آشکار و حماقت فراوان است.[[337]](#footnote-337)

**دوم:** اما نسبت دادن نفاق به مردم مدینه، با این ادعا که در مدینه منافقانی وجود داشته‌اند، و پیامبر از لفظ اصحاب برای آن‌ها استفاده کرده است. پناه به خدا! که مردم بگویند: من اصحاب خودم را می‌کشم.

چنین شبهه‌ای از خانه عنکبوت سستر است، و این شبهه داستان ساختگیِ روشنی است، و حتی یک گام از آن ثابت نمی‌شود. به این دلایل:

اولاً: اطلاق لفظ اصحاب بر منافق همانطور که در حدیث آمده است، اطلاق لغوی است، نه اصطلاحی، مانند این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿أَوَلَمۡ يَتَفَكَّرُواْۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍۚ﴾ [الأعراف: 184].

«آيا آنان (تا به حال درباره چيزي كه پيغمبر ايشان را به سوي آن دعوت مي‌نمايد) نينديشيده‌اند (تا آشكارا بدانند) همنشين ايشان (كه از سوي خدا مبعوث شده است) ديوانه نيست.‏»

و فرموده خداوند:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 2] [[338]](#footnote-338).

اضافه شدن اصحاب پیامبر به مشرکین و کافرین از لحاظ زمانی و مکانی است نه ایمانی، این هم فرموده خداوند در مورد حضرت یوسف:

﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩﴾ [یوسف: 39].

«اي دوستان زنداني من! آيا خدايان پراكنده (و گوناگوني كه انسان بايد پيرو هر يك از آن‌ها شود) بهترند يا خداي يگانه چيره (بر همه چيز و كس‌؟)»

پس لفظ «صحبت» در حدیث شریف، همان معنای لغوی آن می‌باشد همانطور در آیات گذشته بود، و منظور از آن معنای اصطلاحی نیست. و طبق تعریف قبل مرتدین و کافرین از تعریف خارج می‌شوند.

چگونه، منافقان جزء معنای اصطلاحی اصحاب قرار می‌گیرند در حالیکه خداوند تبارک و تعالی از آنان بیزاری جسته است، می‌فرماید:

﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ ٥٦﴾ [التوبة: 56].

«به خدا سوگند مي‌خورند كه آنان از شمايند (و مؤمن و مسلمانند) در حالي كه از شما نيستند (و مؤمن و مسلمان نمي‌باشند) و مردمان ترسوئي هستند (و چون از شما وحشت دارند، دروغ مي‌گويند و نفاق مي‌ورزند.)»

همانا منافقان در جامعه مسلمانان و میان اصحاب کرام ناشناخته نبودند. و اکثریت را تشکیل نمی‌دادند، بلکه گروهی مشخص بودند که کار آن‌ها جز فتنه‌انگیزی و رسوایی چیز دیگری نبود. خداوند در قرآن اوصاف منافقان را بیان کرده است، بویژه در سوره توبه، گروهی از آن‌ها را معرفی کرده، که شناخت آن‌ها برای کسی پوشیده نباشد، همانطور که حالات و شرایط آن‌ها هم اکنون هم برای ما پوشیده نیست.

پس این گروه منافق کجا، و اصحابی که خداوند عکس صفات منافقین را برای آن‌ها ثابت کرده، کجا؟ به طوری که از خشنودی خودش از آن‌ها خبر داده و آن‌ها را بهترین مردمانی قرار داده که ظهور کرده‌اند.[[339]](#footnote-339)

آنچه گذشت دلالت بر قلت و کمی منافقها در جامعه اسلامی، دارد آن‌ها گروهی مشخص بودند که خداوند رسوایی در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت را برای آن‌ها وعده داده‌ است.

حذیفه بن الیمان[[340]](#footnote-340) رازدار پیامبر در مورد منافقان، روایت کرده که پیامبر فرمود: در میان اصحاب من دوازده منافق هستند، چهار نفر از آنان وارد بهشت نمی‌شوند، بوی آن را هم حس نمی‌کنند، تا اینکه طناب را از سوراخ سوزن عبور دهند (و به عبارتی تا اینکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند) هشت نفر دیگر از آنان، چراغهایی آتشین به گردن دارند که در شانه‌هایشان ظاهر می شود و در سینه‌هایشان آشکار گردد.[[341]](#footnote-341)

ابن عباس از پیامبر روایت کرده، پیامبر در داخل خانه مشغول استراحت بود و زیر سایه قرار داشتند، فرمود: مردی بر شما وارد خواهد شد که با چشمان شیطان به شما می‌نگرد، با ایشان صحبت نکنید، مردی چشم آبی وارد شد، پیامبر فرمود: بر چه اساسی شما، و فلان، و فلانی به من ناسزا می‌گویید. که اسامی آن‌ها را برد، آن‌ها سوگند خوردند و عذرخواهی کردند، خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا فَيَحۡلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍۚ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٨﴾ [المجادلة: 18].

«روزي خداوند همه آنان را زنده مي‌گرداند. آن روز براي خدا (به دروغ) سوگند مي‌خورند همان گونه كه (امروز به دروغ) براي شما سوگند مي‌خورند و گمان مي‌برند كه ايشان داراي چيزي (از هوش و زرنگي) هستند! (و با اين سوگندهاي دروغ، خويشتن را مي‌رهانند و به جائي مي‌رسانند). هان! ايشان دروغگويانند (و گرفتار خشم و عذاب يزدانند.)»[[342]](#footnote-342)

آنچه محمود ابوریه به آن استدلال کرده سخن اُسَیْدُ بن حضیر از سعد بن عباده بود که گفت: تو منافقی و درباره مناقان مجادله می‌کنی. در میان اهل بدر، کسانی بودند، که همدیگر را منافق خطاب می‌کردند، در حالیکه پیامبر هیچکدام را کافر ندانسته است.[[343]](#footnote-343) این چیزی است که محمود ابوریه از فرط نادانی و گمراهی تصور کرده است، همانطور که در صحیحین، در داستان افک آمده، آنگاه که پیامبر در حالیکه بر منبر بود فرمود: ای جماعت مسلمانان چه کسی عذر مرا می‌خواهد در مورد مردی که اذیت او به اهل بیتم رسیده است، قسم به خدا جز خیر برای اهل بیتم چیزی نمی‌شناختم، از مردی یاد کردند که من جز به نیکی از او نمی‌شناسم، نزد اهل بیت من نمی‌رفت مگر همراه خودم» سعد بن معاذ انصاری بلند شد و گفت: من به شما کمک می‌کنم ای رسول خدا، اگر از طایفه اوس باشد، گردن او را می‌زنیم، و اگر از برادران خزرجی باشد، هر دستوری بفرمائید اجرا می‌کنیم، عائشه(ل) فرمود: سعد بن عباده[[344]](#footnote-344) بلند شد، که رئیس خزرج بود و مرد صالحی بود، تعصب او را گرفت و به سعد بن معاذ گفت: دروغ گفتی: نه او را می‌کشی و نه می‌توانی بکشی، اسید بن خُضَیر[[345]](#footnote-345) که پسر عموی سعد بن معاذ بود، بلند شد و گفت: تو دروغ گفتی: او را خواهیم کشت، تو منافق هستی و در حال مجادله و دفاع از منافقین هستی.[[346]](#footnote-346)

هر چند واضح است که سخن اسید به سعد بن عباده (تو منافق هستی) به جهت مبالغه است و خواسته او را ناراحت کند و از روی تعصب به خزرج سخن گفته و به دفاع از ابن اُبَیْ و دیگران پرداخته است.

اُسید نخواسته و قصد کافر کردن او را نداشته، بلکه خواسته مودت و دوستی را به اوس نشان دهد، ولی خلاف آن گفته شد، که ظاهراً او را به حالت یک منافق شبیه گرداند. زیرا حقیقت منافق اینست که چیزی بگوید، و منظور اصلی ایشان چیز دیگری باشد.

شاید این علت اصلی انکار نکردن[[347]](#footnote-347) رسول خدا بوده باشد، که ایشان قویترین دلیل برای دشمنان هستند.

با این وجود عدالت به معنای عصمت از گناه و فراموشی و خطا نیست، و کسانی هم که خداوند وعده بخشش به آن‌ها داده، بخصوص اهل بدر، نشانه فضل و بخشش خداوند است. از ابن عباس روایت شده که گفت: عمر فرمود: حاطب بن ابی بلتعه نامه‌ای به اهل مدینه نوشت که خداوند رسولش را از آن آگاه کرده بود، علی و زبیر به دنبال نامه فرستاده شدند. زنی که همراه گوسفندان بود را دیدند و نامه در میان یکی از شاخهای حیوان بود، آن را درآوردند، و نزد پیامبر بردند، بر آن حضرت خوانده شد، دنبال حاطب فرستاد. سپس فرمود: ای حاطب تو این نامه را نوشته‌ای؟ گفت: بله، ای رسول خدا. پیامبر فرمود: از نوشتن این نامه چه منظوری داشته‌ای؟ حاطب گفت: ای رسول خدا، بخدا قسم که من یاریگر خدا و رسولش هستم. در میان اهل مدینه غریب بودم، و خانواده‌ام در میان آن‌ها بودند، از آن‌ها ترسیدم، نامه‌ای نوشتم، که به خدا و رسول او آسیبی نمی‌رساند، شاید برای خانواده‌ام منفعتی داشته باشد، عمر گفت: شمشیر را درآوردم و گفتم: ای رسول خدا اجازه دهید تا گردن او را به خاطر کفرش بزنم، رسول خدا فرمود: ای ابن خطاب شما از کجا می‌دانید، شاید خداوند بر خانواده این شخص اطلاع داشته و از هالی بدر باشند، سپس فرمود: هر کاری دوست داشتید انجام دهید چون من شما را بخشیده‌ام.[[348]](#footnote-348)

سوماً: آنچه که از فرار بعضی اصحاب در روز جنگ بدر و حنین استدلال کرده‌اند، در حقیقت دلیلی علیه خود آن‌ها می‌باشد. خداوند در مورد کیفر فرار در روز احد فرموده:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ﴾ [آل عمران: 155].

«آنان كه در روز روياروئي دو گروه (مسلمانان و كافران در جنگ احد) فرار كردند، بيگمان اهريمن به سبب پاره‌اي از آنچه كرده بودند (كه سركشي از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت.»

سپس عقاب را پایان داده و فرموده:

﴿وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾.

«خداوند آن‌ها را بخشید، همانا خداوند بخشنده و مهربان است.»

و چون خداوند آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار داد بعد از آن کسی بر آن‌ها عیب نمی‌گیرد[[349]](#footnote-349).

در مورد سرزنش کسانیکه در جنگ حنین فرار کردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥﴾ [التوبة: 25].

«در جنگ حُنَين بدان گاه كه فزوني خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فريفته و مغرورِ انبوه لشكر شديد) ولي آن لشكريانِ فراوان اصلاً به كار شما نيامدند (و گره از كارتان نگشادند) و زمين با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس‌پشت كرديد و پاي به فرار نهاديد.»

سپس خداوند بر آن‌ها منت نهاده و فرمود:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦﴾ [التوبة: 26].

«سپس (عنايت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصيب پيغمبرش و مؤمنان گرداند و لشكرهائي را (از فرشتگان براي تقويت قلب مسلمانان) فرو فرستاد كه شما ايشان را نمي‌ديديد، و (پيروز شديد و دشمنان شكست خوردند، و بدين وسيله) كافران را مجازات كرد، و اين است كيفر كافران (در اين جهان، و عذاب آخرت هم به جاي خود باقي است.)»

آیا آرامش روحی جز برای غیر مؤمنان فرود آمده است؟!

بله. آرامش و سکون بر گروهی مؤمن فرود آمد، تا بوسیله آن ایمان خود را افزایش دهند. خداوند راست فرموده:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٤﴾ [الفتح: 4].

«خدا است كه به دل‌هاي مؤمنان آرامش و اطمينان خاطر داده است تا ايماني بر ايمان خود بيفزايند (و يقين و باور خويش را تقويت نمايند). لشكرهاي آسمان و زمين از آن خدا است و خداوند بس آگاه و فرزانه است.»

خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٢٦﴾ [الفتح: 26].

«‏آنگاه كه كافران تعصب و نخوت جاهليت را در دل‌هايشان جاي دادند (و تصميم گرفتند كه مؤمنان را به مكه راه ندهند)، خدا اطمينان خاطري بهره پيغمبرش و بهره مؤمنان كرد (و آرامشي خوش به دل‌هايشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتي خويش را فرو نشانند، و راضي به قضاي خدا، و گوش به فرمان پيشواي خود باشند، و سر به شورش برندارند). همچنين خدا ايشان را بر روح ايمان ماندگار كرد و (به حقيقت از هر كس ديگري) سزاوارتر براي روح ايمان و برازنده آن بودند و خدا از هر چيزي آگاه و بر هر كاري توانا است.»

آیا بعد از این شهادت عالی بر ایمان و تقوای آن‌ها باز هم سرزنشی بر آن‌ها باقی می‌ماند؟!

چهارم: استدلال آن‌ها به حدیث حوض و آنچه در آن آمده که اصحاب را به ارتداد وصف کرده است از جانب بی‌دینان رافضی و از تلبیس و گمراهی آن‌هاست.

در اینجا معنایی که از اصحاب مدنظر است، در حقیقت معنای، اصطلاحی آن نیست، بلکه منظور همه مؤمنانِ به پیامبر و پیروان شریعت ایشان می‌باشد. همانطور که به مقلدان ابو حنیفه می‌گویند یاران ابی‌حنیفه، و به مقلدان شافعی، اصحاب شافعی می‌گویند. هر چند همدیگر را ندیده باشند یا با هم جمع نشده باشند مثلا فردی در مورد پیروان موافق نظر خودش می‏گوید: اصحابنا (یارن ما)، هر چند میان آن دو نفر سال‌های زیادی فاصله باشد، شناخت آن‌ها توسط پیامبر هر چند آن‌ها را ندیده‌ بود بخاطر نشانه‏هایی بود که پیامبر از آن خبر داشت.

حذیفه گفته: پیامبر فرمود: حوض من به اندازه شهر «ایله» از شهر عدن[[350]](#footnote-350) فاصله دارد. قسم به آنکه جان من در دست اوست، من آدمها را از آن دور می‌کنم، همانطور که آدمی شتر بیگانه را از حوض خود دور می‌گرداند، گفتند: ای رسول خدا: آیا ما را می‌شناسی؟ فرمود: بلی، به سوی من می‌آیید در حالیکه سربلند و نورانی هستید که از علایم وضو است، و این صفت مختص شما است، و برای کسی غیر از شما نیست[[351]](#footnote-351)» اگر فرض کنیم منظور از اصحاب در حدیث، یاران زمان پیامبر بوده است. پس منظور از آن کسانی است که با وجود نفاق آن‌ها با پیامبر همزمان بوده‌اند آن‌ها، همانطور که در فرموده خداوند آمده:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 2].

«يار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئيده است و به كژراهه نرفته است.»

پس منظور از اصحابی که مرتد شدند عرب‌هایی است که در زمان ابوبکر صدیق از دین خارج شدند. می‌دانیم که تعریف اصطلاحی اصحاب، کسانی را که مرتد شدند و در حالت ارتداد از دنیا رفتند، از تعریف خارج می‌کند. (پناه به خدا)

این حدیث معنا و مفهوم قبل را تأیید می‏کند، مانند: فرموده آن حضرت «اصیحابی» که آن را با تصغیر آورده و در بعضی روایت‌ها خطابی چنین گفته: آوردن اصحاب با علامت تصغیر نشانه اندک بودن کسانی است که آن اتفاق برایشان افتاده است، که این امر برای عده‌ای از ظالمین عرب اتفاق افتاده است و برای هیچ کدام از اصحاب مشهور چنین[[352]](#footnote-352) اتفاقی نیفتاده است. و در فرموده پیامبر آمده که گفته «آیا احساس کردی بعد از شما چکار کردند» اشاره است به اینکه خود شخصیت‌ها را نمی‌شناخته هر چند فهمیده که آن‌ها از این امت می‌باشند.[[353]](#footnote-353)

اما حمل کردن حدیث بر معنای اصطلاحی و بر یاران پیامبر چیزی است که مسلمان به آن اعتقاد ندارند، و آنچه که قبلاً آوردیم مبنی بر عادل خواندن اصحاب توسط خداوند متعال، رسول خدا، و اجماع امت، از این مقوله نیست.

پنجم: آنچه که به حدیث (بعد از من به کفر برنگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنید) به آن استناد کرده‌اند به تصور اینکه در صفین و جمل بعضی از آن‌ها ریختن خونهای همدیگر را حلال می‌شمردند.

در حقیقت این شبهه از خطرناکترین شبهاتی است که رافضی‌های بی‌دین و پیروان آن‌ها به آن استناد کردند، کسانی که از آن فتنه‌ها ماده‌ای خطرناک آوردند و با آن عدالت اصحاب را مورد سرزنش قرار دادند، عامه مردم و مردم بی‌سواد از مسلمان را به آشوب کشاندند، و نقطه حساسی را مورد بحث قرار می‌دادند. که ظلم اصحاب به آل پیامبر بوده است.

این کاری است که طه حسین در کتاب خود «الفتنه الکبری- عثمان بن عفان»[[354]](#footnote-354) به آن پرداخته و محمود ابوریه[[355]](#footnote-355) از قول ایشان آورده که خود یکی از دعوت کنندگان به سوی رافضیان و لادینی می‌باشد.[[356]](#footnote-356)

تا جایی که یکی از رافضیان آشکارا می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان کافر و فرزند کافر می‌باشد و بر آن حضرت لعنت می‌فرستند، زیرا معتقدند حق را نپذیرفت، و از اطاعت امام علی خارج گشت، باعث پراکندگی و اختلاف کلمه در میان مسلمانان گشت، اختلاف اصلی مسلمانان از همین جا منشأ می‌گیرد که معاویه از اطاعت علی ابن ابی طالب سرباز زد.[[357]](#footnote-357)

پاسخ، این تهمت به درازا می‌کشد[[358]](#footnote-358) و به تحقیق دقیق نیاز دارد[[359]](#footnote-359) در اینجا به این خلاصه اکتفا می‌کنیم:

در این حدیث و فتنه‌ای که میان گذشتگان صالح ما روی داده، حجتی برای آن‌ها و خوارج و رافضیان و ملحدانی که آن را شعله‏ور کردند، نیست.

فرموده پیامبر «ولا ترجعوا بعدی» با صیغه نهی است و به معنای پرهیز از کشتن ایمان داران است.

اطلاق کفر برای جنگیدن با مؤمنان، مبالغه در تحذیر است تا شنونده را از اقدام علیه آن ناراحت کند، و مقصود از آن ظاهر لفظ نیست و از روی تشبیه است زیرا کشتن مسلمان عمل کافر است.[[360]](#footnote-360)

و معنای آن چنین است: همچون کفار عمل نکنید زیرا در کشتن همدیگر به آن‌ها شباهت پیدا می‌کنید.[[361]](#footnote-361)

گفته شده: معنای کفار از لحاظ حرام بودن ریختن خون همدیگر و احترام به مسلمانان و حقوق دین می‏باشد و گفته شده: به معنای کفران نعمت‌های خداوند است و باز گفته‌اند: منظور پوشاندن حق است. و کفر از لحاظ لغوی به معنای پوشاندن است، زیرا مسلمان باید مسلمان دیگر را یاری دهد و پشتیبانی نماید. پس اگر با او بجنگد، مثل این است که حق مسلم او را پوشانده است و باز گفته‌اند: جنگیدن مسلمانان با هم به کفر منجر می‌شود، زیرا کسی که حمله را آغاز می‌کند، بدیهای آن جنگ او را به سوی گناهان بیشتر سوق می‌دهد و آرزو می‌کند به مسلمانی از دنیا نرود. گفته‌اند: ظاهر لفظ برای حلال نشان دادن جنگ دو برادر با هم می‌باشد اقوال دیگری در این زمینه وجود دارد.[[362]](#footnote-362)

جنگهایی که میان اصحاب روی داد، از روی حلال دانستن آن نبوده تا حدیث را بر ظاهر آن حمل کنیم. هر چند با کفر بجنگند، همانطور که خوارج و پیروان آن‌ها استدلال کرده‌اند، به فرموده پیامبر ناسزا گفتن به مسلمانان فسق و جنگیدن با آن‌ها هم کفر است»[[363]](#footnote-363).

پس چگونه خداوند آن‌ها را با این درک سطحی که دارند تکذیب نمی‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9-10].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در ميان آنان صلح برقرار سازيد. اگر يكي از آنان در حق ديگري ستم كند و تعدي ورزد (و صلح را پذيرا نشود)، با آن دست‌هاي كه ستم مي‌كند و تعدي مي‌ورزد بجنگيد تا زماني كه به سوي اطاعت از فرمان خدا برمي‌گردد و حكم او را پذيرا مي‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذيرا شد، در ميان ايشان دادگرانه صلح برقرار سازيد و (در اجراي مواد و انجام شرائط آن) عدالت بكار بريد، چرا كه خدا عادلان را دوست دارد. ‏‏ فقط مؤمنان برادران همديگرند، پس ميان برادران خود صلح و صفا برقرار كنيد، و از خدا ترس و پروا داشته باشيد، تا به شما رحم شود.»

خداوند با وجود درگیری که مؤمنان با هم داشتند آن‌ها را برادر نامید و مؤمن وصف نمود.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: بخاری و دیگران هم به این آیه استدلال کرده‌اند[[364]](#footnote-364)، که مؤمن با ارتکاب گناه هر چند کبیره هم باشد از ایمان خارج نمی‌شود، نه مثل عقیده خوارج، و معتزله، و امثال آن‌ها. بخاری در حدیث حسن[[365]](#footnote-365) از ابوبکر[[366]](#footnote-366) روایت کرده که: رسول خدا را بر منبر دیدم و حسن بن علی در کنارش بود حسن را می‌بوسید و می‌گفت: این پسرم سید است و شاید خداوند توسط او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح را برقرار سازد.[[367]](#footnote-367) همانطور که پیامبر فرموده بود میان مردم عراق و شام صلح را برقرار ساخت، آنهم بعد از جنگ‌های طولانی و اتفاقات وحشتناک.[[368]](#footnote-368)

امام ابن تیمیه می‌گوید: کسانی که با امام علی جنگیدند از امور زیر مستثنی نیستند: یا نافرمانی کردند، یا مجتهدهایی بودند که یا اجتهادشان اشتباه بود و یا درست عمل کردند، بهر حال در ایمان آن‌ها و عدالتشان خللی ایجاد نمی‌کند و مانع از بهشت رفتن آن‌ها نمی‌شود چون قرآن آن‌ها را برادر خوانده است، و آن‌ها را مؤمن وصف کرده است، و تأکید پیامبر بر این مطلب در حدیث حسن بن علی از ابوبکر معلوم است.

به همین دلیل اهل سنت معتقدند که هیچ کدام از آن دو گروه فاسق به حساب نمی‌آیند، هر چند به یک گروه از آنان باغی[[369]](#footnote-369) (نافرمان) باشند، اگر بغی را تأویل کنیم صاحب آن مجتهد است که اجتهاد نادرست کرده و کافر نمی‌شود و فاسق نمی‌گردد، اگر نافرمانی عمدی باشد، گناهی از گناهان است، و کیفر گناه با عوامل متعددی همچون توبه، حسنات، سختی‌های پنهان، شفاعت پیامبر، دعای مؤمنان و... از بین می‌رود.[[370]](#footnote-370) اجماع علمای امت بر این نظر است.

امام آمدی می‌گوید: باید هر فتنه‌ای که میان آن‌ها اتفاق افتاده بر بهترین وجه حمل کنیم. هر چند اجتهاد هر گروه بر درستی اعتقاد خود باشد، و این موافق دین است و برای مسلمانان صلاح می‌باشد.

اکثر اصحاب و بزرگان آن‌ها در آن فتنه‌ها وارد نشدند. همانطور که ابن سیرین گفته است: فتنه برپا شد در حالی که اصحاب پیامبر ده هزار نفر بودند، که فقط صد نفر و کمتر، شاید سی نفر هم نمی‌رسیدند که در فتنه درگیر شدند. اسناد این روایت همانطور که ابن تیمیه گفته از درست‌ترین اسناد روی زمین است.[[371]](#footnote-371)

بنابراین هر کس از اصحاب که وارد در آن فتنه شد، یا همه آن‌ها مجتهدی بوده‏اند که درست اجتهاد کرده‏اند، یا اینکه یک نفر درست اجتهاد کرده است و سایرین اشتباه کرده‌اند و اجر آن را می‌گیرند.

بر اساس هر دو فرض شهادت و روایت از دو گروه مردود نیست خواه با فرض درست بودن آن که آشکار است و یا بر فرض اشتباه بودن آن که طبق اجماع درست است.[[372]](#footnote-372)

امام جوینی می‌گوید: اگر در مورد هر یک از اصحابی که در آن فتنه‌ها بودند، و در این سختی‌ها وجود داشتند، از او حدیث روایت نکنیم، این در دین امت و اجماع علما باطل است، بخاطر حسن ظنی که به آن‌ها داریم، و پاسخ معاندان را قبلاً داده‌ایم و این بهترین سخن است.[[373]](#footnote-373)

در پایان ای برادر مسلمان شبهاتی را که اهل بدعت در مورد عدالت همه اصحاب آورده‌اند، از خود دور کن، آن‌ها عدالت بعضی از اصحاب را از روی هوی و هوس و پیروی از شیطان نفی می‌کنند. پست‌تر از این نیست که عده‌ای در زمان ما، هنگامی که از اصحاب صحبت می‌کنند، با روشی ناپسند از آن‌ها یاد می‌کند، و در مورد اختلافی که در میان آن‌ها روی داده قضاوت و حکم می‌کنند روایتی یکی را می‌پذیرند و دیگری را رد می‌کنند، حتی یک دلیل برای آن، و اثبات نظرات خود در دست ندارند.[[374]](#footnote-374)

آگاه باش که چنین آدمهایی دارای امیال بد، و در دین خود متهم می‌باشند، دلالت می‌کند بر آنچه که از امام احمد بن حنبل روایت شده، که از او پرسیده شد، اگر مردی به معاویه و عمرو ابن عاص عیب جویی کند، آیا به او رافضی اطلاق می‌شود؟ فرمود: کسی به آن‌ها جسارت نمی‌کند مگر اینکه سوء نیت داشته باشد، کسی اصحاب را ناسزا نمی‌گوید، مگر اینکه درونی بد و فاسد داشته باشد، در روایت دیگری فرمود: اگر فردی را دیدی که از اصحاب به بدی یاد می‌کند، پس اسلام او را زیر سؤال ببر، یعنی مسلمان نیست.[[375]](#footnote-375)

از امام نسائی در مورد معاویه ابن ابی سفیان سؤال شد، گفت: اسلام همچون خانه‌ای است که دارای دری می‌باشد در اسلام، اصحاب می‌باشند، هر کس به اصحاب آزاری برساند، هدف او آزار رساندن به اسلام بوده است، مانند کسی که درب را بزند یا به جستجوی درب بگردد، می‌خواهد که وارد آن شود، پس هر کس معاویه را هدف قرار دهد اصحاب را مورد هدف قرار داده است[[376]](#footnote-376).

عمر بن عبدالعزیز راست گفت، آنگاه که فرمود: آن خون‌هایی بود که خداوند شمشیرهای ما را از آن پاک گرداند، بوسیله آن زبانهایمان رنگین نمی‌شوند.[[377]](#footnote-377)

(خداوند تبارک و تعالی آگاه‌تر و بلند مرتبه‌تر است).

مطلب پنجم: سنت اصحاب حجت شرعی است

وقتی که دشمنان از عدالت اصحاب مشکوک هستند، به سنت آن‌ها و سنت خلفای راشدین هم مشکوک هستند.

محمد شحرور می‌گوید: اگر کسی از من بپرسد آیا آنچه از فهم قرآن که صحابه به آن دست یافته بودند، شما دست یافته‌ای؟ با تمام جرأت جواب می‌دهم نه، زیرا زمینه‌های علمی من با زمینه‌های علمی آن‌ها تفاوت دارد. و روش‌های علمی من با آن‌ها متفاوت است، در دوره‌ای زندگی می‌کنم که تماماً با آن دوران تفاوت دارد، مبارزه طلبی‌های الان با مبارزه طلبی‌های آن زمان فرق دارد[[378]](#footnote-378).

در حقیقت این سخن کسی است که شریعت و قرآن و سنت را برای همه زمان‌ها و مکان‌ها کافی و ضروری نمی‌داند، این سخن او و سایر دشمنان سنت مطهر در مورد سنت اصحاب هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد.

زیرا سنت اصحاب چیزی است که از قول و فعل و تقریر آن‌ها آمده است، اگر از قبیل رأی و آنچه که قابل اجتهاد نیست، باشد، دارای حکم سند مرفوع می‌باشد، بخاطر حسن ظنی که به آن‌ها داریم. رازی در المحصول خود آن را تأیید کرده، و همه علمای اصول و حدیث چنین نظری دارند.[[379]](#footnote-379)

اگر سنت آن‌ها (اصحاب) غیر از این بود، علما درباره آن اختلاف نظر پیدا می‌کردند.

قول راجح در این[[380]](#footnote-380) اختلاف، آن است که به قول و گفتار آن‌ها همچون سنت رسول خدا عمل می‌شود، و به آن رجوع می‏شود، همه علما این رأی را تایید کردند از جمله شاطبی که بعد از ذکر آیات و احادیثی که بر عدالت آن‌ها دلالت می‌کند، می‏گوید: اطلاق بهترین امت و میانه روترین یعنی عادلترین امت بر اصحاب به طور کلی صحیح است پس وقتی که اینگونه باشد سخن آن‌ها معتبر و کارشان قابل تبعیت است.

سپس شاطبی برای آنچه که ترجیح داده به دلایلی از حمله دلایل زیر استدلال می‏کند:

در حدیث به تبعیت از آن‌ها امر شده است و سنت آن‌ها به نیت تبعیت از پیامبر مانند سنت او است. چرا که پیامبر می‏فرماید: از سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت یافته بعد از من تبعیت کنید و به آن تمسک بجویید و بدان چنگ بزنید.[[381]](#footnote-381)

جمهور علما هنگام ترجیح سخنانشان نظر اصحاب را مقدم می‏کنند. گروهی فقط نظر ابوبکر و عمر را حجت و دلیل می‏دانند و عده‏ای نظر خلفای چهارگانه را دلیل محسوب می‏کنند و بعضی دیگر نظر اصحاب را به طور کلی حجت می‏دانند. هر یک از این نظرات مستندی از سنت دارند و این نظریه‏ها – هرچند که خلاف آن نزد علما رجحان داشته باشد – تقویت کننده‏ای هستند که به یک امر کلی مورد اعتماد در این مساله اضافه می‏شوند و آن این است که پیشینیان و تابعین و پیروان آن‌ها از مخالفت با اصحاب هراس داشتند و اغلب با آن‌ها موافقت می‏کردند و آنچه که این مفهوم را در میان علوم آشکار می‏کند اختلافی است که میان امامان معتبر دایر است پس می‏بینیم وقتی که می‏خواهند نظرشان را معلوم کنند آن را با نظر صحابه تقویت می‏کنند و این جز به خاطر اعتقاد درونی آن‌ها و جایگاه بزرگ آن‌ها در شریعت نبوده است و اینکه جدای از نظرشان تبعیت و پیروی از آن‌ها واجب است.

تزکیه آن‌ها توسط سلف صالح و تشویق به تبعیت از آن‌ها موید این امر است.

از ابن مسعود نقل شده که گفت: هر کس که می‏خواهد از کسی تبعیت کند پس از اصحاب محمد تبعیت کند زیرا آن‌ها نیکوکارترین این امت و عالمترین آن‌ها و کم تکلف‏ترین آن‌ها و هدایت شده‌ترین آن‌ها هستند که دارای حالتی نیکو هستند که از طرف خداوند برای همنشینی پیامبر و اقامه دین او، برگزیده شده‌اند، بزرگمنشی آن‌ها را دریابید، و از روش‌ها و سنت‌های آنان پیروی کنید، زیرا آن‌ها به راه راست می‌باشند.[[382]](#footnote-382)

عمر ابن عبدالعزیز گفته: پیامبر و امرای بعد او سنت‌هایی را ایجاد کردند، پیروی از آن‌ها تصدیق کتاب خدا و کامل کردن عبادت او و تقویتی برای دین خداوند است، هر کس به آن سنت‌ها عمل کند، هدایت شده، و هر کس آن‌ها را یاری کند پیروز و هر کس با آن سنت‌ها مخالفت کند، به راه مؤمنان نرفته، خداوند برای او جهنم را قرار می‌دهد و چه بد راهی است مسیر جهنم.

در روایت دیگری بعد از عبارت «تقویتی برای دین خداوند است» گفته است: کسی حق تغییر و تبدیل آن را ندارد، و کسی حق ندارد خلاف آن نظر دهد، هر کس به آن عمل کند، هدایت شده است....[[383]](#footnote-383) مالک می‌گوید اراده و عزم عمر در این زمینه مرا به شگفتی واداشت،[[384]](#footnote-384) حدیث‌ها در این مورد بسیار زیادند، که آوردن آن‌ها در اینجا بحث را به درازا می‌کشاند، ابن قیم جوزیه به بسیاری از آن‌ها در کتاب خود «اعلام الموقعین عن رب العالمین»[[385]](#footnote-385) اشاره کرده است.

امام شاطبی در جای دیگری از کتاب خود آورده که، بیان اصحاب حجت است و گفته است: اگر اصحاب در بیان خود به اجماع برسند، در درستی آن شکی نیست، همانگونه که در مورد غسل برای التقای محل ختنه با هم اجماع دارند، مبین این فرموده خداوند می‌باشند:

﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ﴾ [المائدة: 6].

«و اگر جنب بوديد (و خواستيد نماز بخوانيد، همه بدن) خود را بشوئيد.»

این اجماع حجت است، و موجب علم می‌شود. و خلاف آن‌ها درست نیست، همانگونه که سرخسی[[386]](#footnote-386) از ابی حازم القاضی[[387]](#footnote-387)، روایت کرده است.

اگر اجماع هم نداشته باشند آیا بیان و گفتار آن‌ها حجت است یا نه؟ این جای تحقیق و بررسی دارد. ولی قول راجح اعتماد به بیان آن‌هاست به دو دلیل:

اولاً: آشنایی آن‌ها با زبان عربی است، آن‌ها اعراب فصیح بودند که زبانشان تغییر نکرده بود. و میزان و درجه فصاحت آن‌ها تنزل نکرده بود، پس آن‌ها در فهم قرآن و سنت پیامبر از دیگران آگاه‌تر بوده‌اند، پس اگر کاری یا سخنی بهنگام نزول آیه‌ای از آن‌ها سر زده باشد، به خاطر این حضور، اعتماد کردن به آن‌ها از این جهت صحیح است.

دوم: حضور آن‌ها در هنگام وقایع و حوادث و هنگام نزول وحی و سنت باعث می‏شد که آن‌ها در فهم قرائن عمیقتر باشند و به اسباب و شان نزول آیات آگاه باشند و به همین سبب چیزهایی را درک ‌کنند که دیگران درک نکنند، چون ناظر یک قضیه، چیزهای را در آن می‌بیند که غایب از آن نمی‌بیند – پس هر گاه بعضی امور مطلق را مقید کردند یا بعضی معلومات را تخصیص دادند، عمل به نظر آن‌ها درست است، اگر نظر مخالفی از اصحاب در آن مورد نباشد. که اگر اختلافی پیش آمده پس آن اجتهادی است.[[388]](#footnote-388)

ابی حازم در کتاب خود «الاعتصام» می‌گوید: «اصحاب همان مقلدان کلام پیامبر می‌باشند که بوسیله شریعت هدایت شده‌اند کسانی که این را از پیامبر خدا، به صورت شفاهی و براساس علم با آگاهی از جایگاه شریعت، و قرینه‌های آن حالات، بر خلاف سایرین دریافت کردند، در این مورد برای اهل اجتهاد فرصتی است تا در مورد پذیرفتن یا رد کردن آن مسأله اظهار نظر کنند.[[389]](#footnote-389)

سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی است

مستشار علی جریشه بعد از پاسخ به منکرین حجیت خبر اصحاب می‌گوید:[[390]](#footnote-390) ممکن است سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی باشد. نظام خلافت نتیجه اجتهاد صحابه بود پس ضرورتا بیعت – که نماد رضایت مسلمانان بود – بر آن نیز سنت صحابه بود و هیچ یک از آن‌ها بدون بیعت ولایت نیافت و کسانی که بعنوان خلیفه انتخاب می‌شدند کاندیدای این سمت می‌شدند و برای تمام طول عمر به عنوان خلیفه انتخاب می‌شدند، که سنتی از اصحاب بود و نظام‌های جمهوری و پادشاهی از آن محروم می‌باشند ثباتی که سازمان‌های (دولتی) جمهوری را نقص می‌کرد فراوان گشت، و تعصبات نژادی که مایه شرمساری سازمان‌های سلطنتی می‌شود را نفی کرد.

این طور روشن می‌شود که سنت خلفا برای احکام قانونی امت، مبنا است به غیر از روشی که مجتهدین به آن می‌رسند.[[391]](#footnote-391)

(خداوند تبارک و تعالی اعلم و آگاه‌تر است)

مطلب ششم: با وجود تهمت کینه‌توزان، ابو‌هریره راوی اسلام است

دشمنان قدیم و جدید سنت و اسلام بر کار خود حرص ورزیدند و در طعنه به ابوهریره و اسلام و صداقت و روایت او مبالغه کردند که با این کار می‏خواستند به نخستین راوی سنت و حافظ‏ترین فرد زمان خودش شک ایجاد کنند. ابوهریره در راس هفت نفری بود که بسیار روایت دارند. همان کسانی که در موورد آن‌ها سروده شده:

هفت نفر از اصحاب بالاتر از هزار حدیث از پیامبر برگزیده روایت کرده‏اند.ابوهریره، سعد، جابر، انس، عایشه، ابن عباس و ابن عمر.

ابوهریره بیشتر از همه آن‌ها حدیث روایت کرده است او 5374 حدیث روایت کرده است سپس عبدالله ابن عمر 2630 حدیث روایت کرده است سپس انس بن مالک 2286 حدیث روایت کرده است و عایشه ام المؤمنینل 2210 حدیث روایت کرده است و ابن عباس 1660حدیث و جابر بن عبدالله 1540 حدیث و ابو‌سعید خدری (سعد بن مالک 1170 حدیث روایت کرده‌اند.[[392]](#footnote-392)

دروغ‌ها و تهمت‌هایی که ابو‌هریره از طرف هوی و هوس‌پرستان گذشته و حال به آن متهم شد، یا به دلیل این است که روایت آن‌ها ضعیف یا دروغ است یا متکی بر احادیث صحیحی است که آن را تأویل باطل کرده‌اند تا با امیال پست خود مطابقت کند.

عده‌ زیادی از علما بر آن دروغ‌ها و ایرادها پاسخ داده‌اند. که در راس آن علما، خود ابو‌هریره می‌باشد بزرگان صحابه به درستی از او دفاع کرده‌اند، و تابعین، ائمه مسلمانان، از جمله حاکم در «المستدرک»، و ابن عساکر در تاریخ خود و ابن کثیر در «البدایه و النهایه» و ابن قتیبه در «تاویل مختلف الحدیث» و عبدالمنعم صالح العلی در کتابش «دفاع عن ابی هریره» و دکتر محمد سماعی در دو کتاب خود «ابو‌هریره فی المیزان»، و «المنهج الحدیث فی علوم الحدیث» و دکتر سباعی در کتابش «السنه و مکانتها فی التشریع»، و دکتر حجاج الخطیب در دو کتاب خود بنام‌های «السنه قبل التدوین»، و «ابو‌هریره راویه الاسلام»، و شیخ عبدالرحمن معلمی در کتاب خود «الانوار الکاشفه» و دکتر ابوز هو در «الحدیث و المحدثون»، و دکتر ابو‌شبهه در «دفاع عن السنه»، و دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در کتاب، «المختصر فی علم رجال الاثر» و در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقه» از ابن حجر هیتمی و دیگران، از ابی هریره دفاع کرده‌اند.

اینجا شرح حالی از زندگی آن صحابی گرانقدر آورده می‌شود تا با جایگاه او در اسلام آشنا شویم و از دروغ‌هایی که به او نسبت داده‌اند تبرئه شود، بعد از اینکه با تهمت‌زنندگان به ایشان آشنا شدیم، کسانی که امام ابن خزیمه[[393]](#footnote-393) آن‌ها را آورده است و می‌فرماید: «کسانی در مورد ابو‌هریره صحبت می‌کنند خداوند چشمانشان را کور کرده است و معنای اخبار را نمی‌فهمند.»

1. یا جزو معطله جهمیه هستند که اخباری را که خلاف مذهب خود می‌دیدند، کفر می‌خواندند، به ابو‌هریره ناسزا می‌گفتند و اتهام‌هایی به او می‌زدند که خداوند او را از آن تهمت‌ها پاک کرده بود، و از روی نادانی حدیث او را حجت نمی‌دانستند.
2. یا خوارجی که بر امت محمد شمشیر می‌کشد، و از خلیفه و امام اطاعت نمی‏کند، هنگامی که حدیث ابو‌هریره از پیامبر را بر خلاف مذهب خود که همان مذهب گمراهی است می‌شنود، در دفع اخبار ایشان چاره‌ای ندیده و نتوانسته آن را با دلیل و برهان رد کنند، ناچارا دروغ‌های ناروا به او نسبت می‌دهند.
3. یا قدریهایی که از اسلام و مسلمانان کناره گرفته، و مسلمانانی را که به قدر‌هایی در گذشته که خداوند مقدر کرده ایمان دارند، کافر به حساب آورده، آنگاه که به اخبار ابی هریره که از پیامبر روایت کرده، در مورد اثبات قدر نگاه می‌کند، برای اثبات گفته کفر آمیز خود دلیلی نمی‌یابند، دلیل آن‌ها این بوده که اخبار ابو‌هریره صلاحیت استناد ندارد.
4. یا نادانی که فقه و مسایل دیگر را بدون هیچ گمانی می‌پذیرد، آنگاه که حدیثی از ابو‌هریره می‌شنود که با مذهبش مخالفت کند، آن را زیر سؤال برده، و اخباری را بدون هیچ دلیل و برهانی می‌پذیرد، درباره ابو‌هریره صحبت می‌کند، و احادیثی را که با مذهبش مخالفت می‌کند، نمی‌پذیرد، و بوسیله اخبار نادرست نسبت به اخبار ابو‌هریره، احتجاج می‌کند، اگر آن خبر موافق مذهب خود باشد. بعضی از این گروه‌ها اخباری را که نفهمیده‌اند، منکر شده‌اند.[[394]](#footnote-394)

گفتم: قسم به خدا هر کس که در عصر ما درباره ابو‌هریره صحبت می‌کند با مواردی که ابن خزیمه ذکر کرده، باعث خروج او از عقیده و دین نمی‌شود.

ابو‌هریره، اسلام آوردن و مصاحبت او با پیامبر

ابوهریره در سال هفتم هجری، ایام فتح خیبر، در ماه محرم، از یمن به سوی مدینه هجرت نمودند، نزد الطفیل بن عمر[[395]](#footnote-395) در یمن مسلمان شد، در غزوه خیبر با پیامبر شرکت کرد، تا آخر عمر آن حضرت همراه او و خدمتگزار آن حضرت بودند، و نزد او درس می‌آموخت، خودش در مورد سؤالی که مروان بن حکم از او پرسیده بود، صحبت می‌کرد، مروان از ابوهریره پرسیده بود «مردم می‌گویند که شما احادیث زیادی از رسول خدا روایت کرده‌ای؟ در حالی که مدت کمی قبل از رحلت پیامبر به مدینه آمده‌ای؟ ابوهریره گفت: بلی! زمانی که من به مدینه آمدم سال هفتم هجری بود و پیامبر در خیبر بود، آن موقع بیش از سی سال سن داشتم و تا زمان وفاتش، با آن حضرت بودم در خانه زن‌های پیامبر با او بودم، و خدمت می‌کردم. در آن ایام فقیر بودم، پشت سر آن حضرت نماز می‌خواندم، با ایشان حج و جهاد می‌کردم، و بخدا قسم که من نسبت به حدیث آن حضرت داناترینم، در همراهی و هجرت با آن حضرت گروهی از قریش و انصار از من سبقت گرفتند، آن‌ها از ملازمت و همراهی همیشگی من با آن حضرت آگاهی داشتند.

اصحابی مانند، عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر، درباره حدیث آن حضرت از من سؤال می‌کردند. بخدا قسم از کل احادیث مدینه آگاهی دارم. گفت: بخدا مروان همچنان از ابوهریره می‌ترسید و از او پرهیز می‌کرد و از پاسخ‌های ایشان وحشت داشت[[396]](#footnote-396).

آنچه که گذشت پاسخی است به ادعای رافضی‌ها، و هم‏عقیده‌های آن‌ها، که گفته‌اند: ابوهریره جز یک سال و نه ماه با پیامبر نبوده است.[[397]](#footnote-397) آنچه مشهور است این است که ابوهریره سال فتح خیبر مسلمان شد و جنگ خیبر هم در جمادی الاول سال هفتم هجری[[398]](#footnote-398) بوده است - و از فتح خیبر تا وفات پیامبر حدوداً چهار سال دو ماه کم فاصله بوده است، زیرا وفات آن حضرت در ربیع الاول سال 11 ه‍ بوده است.[[399]](#footnote-399)

اخلاق و تقوای ابوهریره

راست گفتار و دارای روحیه پاکی بود، اصحاب او را دوست داشتند، بسیار متقی، اهل ورع، و بسیار عبادت‌کننده و بسیار خدا ترس بود، می‌گفت: قسم به خداوند اگر این آیه از قرآن نازل نشده بود چیزی را برای شما نمی‏گفتم. سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ [البقرة: 159].

«بي‌گمان كساني كه پنهان مي‌دارند آنچه را كه از دلائل روشن و هدايت فرو فرستاده‌ايم، بعد از آن كه آن را براي مردم در كتاب (تورات و انجيل) بيان و روشن نموده‌ايم، خدا و نفرين‌كنندگان (چه از ميان فرشتگان و چه از ميان مؤمنان انس و جان)، ايشان را نفرين مي‌كنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد.)»

او و زنش و خدمتکارش اهل روزه و شب زنده‌داری بودند. ابوعثمان نهدی[[400]](#footnote-400) از او آورده و گفت: هفت بار ابوهریره را مهمان کردم که او و همسرش و خدمتکارش شب را تقسیم می‌کردند: یکی نماز می‌خواند، بعد از خود دیگری را بیدار می‌کرد، آن هم نماز می‌خواند سپس سومی را هم بیدار می‌کردند، تا نماز بخواند.[[401]](#footnote-401)

پیامبر او را به همراه علا بن[[402]](#footnote-402) حضرمی به سوی بحرین فرستاد، تا اسلام را انتشار دهند، و فقه را به مردم بیاموزند.[[403]](#footnote-403)

همین طور عمر او را در بحرین برای مدتی بکار گرفت سپس او را عزل کرد، بعداً عمر او را برای فرمان‌روایی بحرین انتخاب، ولی ایشان نپذیرفتند، و گفتند، می‌ترسم بدون آگاهی صحبت کنم، و بدون بردباری حکم کنم[[404]](#footnote-404) و خداوند پشتم را بشکند مالم را ببرد، و آبرویم را بریزد.

امام جوینی می‏گوید: عمر با آن همه دوری از نفاق و دورویی و چاپلوسی به ابوهریره اعتماد کرد و در زمان خود کارهای بزرگ و عظیمی را به او سپرد زمانی او را حاکم کوفه کرد در حالی که روایت کردن او از پیامبر به گوش او رسیده بود و اگر اهل روایت حدیث نبود مطمئناً عمر روایت‌های او را با وجود کثرتشان تایید نمی‌کرد.[[405]](#footnote-405)

ابوهریره در فتنه‌هایی که بعد از شهادت خلیفه سوم، عثمان بن عفان، اتفاق افتاد، دخالت نکرد و کناره گرفت و بعد از این که عمر او را در بحرین بکار گرفت و سپس عزل نمود، حجاز را ترک نکرد، در مدینه ماندگار شد و همانجا وفات نمود.

این مطلب پاسخ‌ رافضی‌ها و بی‌دین‌ها و هم نظران آن‌ها است که گفته بودند ابوهریره در فتنه‌ها و آشوب‌ها میان علی و معاویه شرکت داشته است. او به همراه معاویه غذا می‌خورد و موقع نماز پشت سر علی نماز می‌خواند، هر گاه در این مورد از او می‌پرسیدند[[406]](#footnote-406) می‌گفت: معاویه چرب‌تر است، و نماز خواندن پشت سر علی بهتر است.[[407]](#footnote-407)

این داستانی است که محمود ابوریه رافضی در کتاب خود به نام (شیخ مضیره ابوهریره) آورده است. این داستان را هیچ عاقلی باور نمی‌کند، و حوادث تاریخی آن را تکذیب می‌کنند.

محمد ابوشبهه می‌گوید: این در عقل نمی‌گنجد که علی در عراق باشد، و معاویه در شام، و ابوهریره در حجاز، در حالی که ثابت شده بعد از عزل ایشان از امارت بحرین، او حجاز را ترک نکرده است.[[408]](#footnote-408)

امام ابن عبدالبر می‌گوید: «عمر او را والی بحرین کرد سپس عزل نمود، پس او را به کار فرا خواند ولی او نپذیرفت و تا زمان وفاتش در مدینه ساکن بود.[[409]](#footnote-409)

بدین ترتیب ادعاهای دروغین آن‌ها روشن می‌شود. و کینه‌توزی آن‌ها آشکار می‏شود، آیا اگر شیعه‌ها می‌دیدند که ابوهریره سوار بر قالی سلیمان و زمین را می‌پیماید[[410]](#footnote-410) او را تکذیب نمی‌کردند؟

به بحث درباره اخلاق و تقوای ابوهریره بر می‌گردیم: او به تواضع و فروتنی مشهور بود با بچه‌ها بازی می‌کرد، با مردم شوخی می‌کرد، با مهربانی با آن‌ها برخورد می‌کرد، هنگامی که در بازار راه می‌رفت، پشته هیزم را به دوش می‌کشید، در حالی که آن هنگام حاکم مروان در مدینه بود می‌گفت: راه را برای حاکم باز کنید.[[411]](#footnote-411)

معاویه در دوران خود او را در مدینه امیر کرد، سپس او را عزل نمود و مروان را جایگزین ایشان گرداند، و هنگامی که مروان به حج رفت، ابوهریره را به جای خود نشاند.[[412]](#footnote-412)

قدرت حافظه و روایاتش

ابوهریره از زمانی که هجرت کرد همراه پیامبر بود و از علم آن حضرت خود را سیراب می‌کرد، احادیث را از پیامبر می‌گرفت و به حافظه می‌سپرد، آنقدر تلاش کرد تا پرحافظه‌ترین اصحاب و راوی بیشترین احادیث شد، از ایشان (5374) حدیث روایت شده است، همانطور که در مسند «بقی ابن ملخد» آمده: شیخین (بخاری و مسلم) در مورد 325 حدیث از ایشان اتفاق نظر دارند، بخاری به تنهایی 93 حدیث و مسلم 187 حدیث را به تنهایی آورده‌اند.[[413]](#footnote-413)

که با تکرار، تعداد این روایات به پنج هزار (5000) حدیث می‌رسد.

دکتر اعظمی در کتاب خود تحت عنوان «ابوهریره فی ضوء مرویاته»[[414]](#footnote-414) آورده که احادیث ایشان که در مسند و کتب حدیثی آمده 1336 حدیث می‌باشد، البته بعد از حذف احادیث تکراری، این تعداد است. این مقدار حدیث را یک طلبه عادی می‌تواند ظرف مدت یک سال حفظ کند، پس چرا به حافظه ایشان می‌بالید و آن را از معجزات نبوت می‌پندارید.[[415]](#footnote-415)

دکتر ابوشهبه می‌گوید: دوست دارم فراموش نکنیم که این 5374 حدیث، بیشتر آن‌ها از دو یا سه سطر تجاوز نمی‌کند، اگر همه آن‌ها را جمع کنی به یک جزء از قرآن نمی‌رسد، پس چه تعجبی در روایات فراوانش با وجود تازگی اسلام او و کمی همراهی ایشان با پیامبر وجود دارد. هر چند که زمان چهار سال در عمر اصحاب[[416]](#footnote-416) زمان کوتاهی نیست. بویژه که برای ایشان در سایه اصحاب در اموری که علت برتری ایشان و فراوانی روایات او شده است، برتری هست.

علل فراوانی روایات ابوهریره

اولاً: ملازمت و همراهی فراوان با پیامبر بگونه‌ای که از هنگام ورود به مدینه در سال هفتم هجری، در کنار آن حضرت بود، در خانه‌های همسران پیامبر همراه آن حضرت بود، و خدمتگذاری می‌کرد، پشت سر آن حضرت نماز می‌خواند، با آن حضرت به جهاد و حج می‌رفت، بهنگام فراغت اعانه و کمک جمع می‌کرد، چون فقیر بود آن زمان نه همسری داشت و نه بچه‌ای. برای بدست آوردن حدیث پیامبر حرص و طمع شدیدی داشت، از نشانه‌های این حرص و دلالت‌کننده بر آن، حدیثی است، که در کتب صحیح از او روایت شده است که فرمود: می‌گویند، ابو‌هریره احادیث زیادی روایت کرده است، و چرا انصار و مهاجر همانند احادیث او را نمی‌آورند؟ من شما را از علت آن باخبر می‌کنم، برادران انصار من مشغول زراعت بودند، و برادران مهاجر من، مشغول تجارت در بازارها بودند، ولی من در هر حال با آن حضرت بودم، زمانی که آن‌ها نبودند من حاضر بودم، اگر آن‌ها فراموش می‌کردند من به حافظه می‌سپردم. روزی پیامبر خدا فرمود کدامیک از شما دامن خود را پهن می‌کند و این حدیث را از من می‌گیرد، آن را در سینه جمع می‌کند، بگونه‌ای آنچه را می‌شنود فراموش نکند، ردای خود را پهن کردم تا آن حضرت از حدیث فارغ گشت و سپس در سینه‌ام جمع کردم، بعد از آن هر حدیثی که پیامبر فرمود را در حفظ دارم و فراموش نکرده‌ام، اگر بخاطر این دو آیه قرآن نبود، هرگز در این مورد چیزی نمی‌گفتم:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].

«بي‌گمان كساني كه پنهان مي‌دارند آنچه را كه از دلائل روشن و هدايت فرو فرستاده‌ايم، بعد از آن كه آن را براي مردم در كتاب (تورات و انجيل) بيان و روشن نموده‌ايم، خدا و نفرين‌كنندگان (چه از ميان فرشتگان و چه از ميان مؤمنان انس و جان)، ايشان را نفرين مي‌كنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد). ‏‏ مگر كساني كه توبه كنند (از كتمان حق) و به اصلاح (حال خود و جبران مافات) بپردازند و (آنچه را كه از اوصاف پيغمبر و اسلام و ديگر حقائق مي‌دانستند و پنهان مي‌كردند) آشكار سازند. چه توبه چنين كساني را مي‌پذيرم و من بسي توبه‌پذير و مهربانم.»[[417]](#footnote-417)

دوم: دعای پیامبر برای ایشان که هرگز فراموش نکند، روایت گذشته‌ دال بر آن می‌باشد، و آنچه که حاکم در مستدرک از زید بن ثابت آورده که، مردی نزد ایشان آمد و در مورد مسأله‌ای از او پرسید زید به او گفت: از ابوهریره سؤال کن، زیرا زمانی که من و ابوهریره در مسجد بودیم و فلانی هم در مسجد بود که دعا می‌خواندیم و یاد خدا می‌کردیم، رسول خدا نزد ما آمد، و نشست، آن حضرت نشست و ما ساکت ماندیم، و فرمود «به سوی امری که در آن بودید برگردید» (مشغول دعا و نیایش خود باشید) زید گفت، من و دوستم قبل از ابوهریره دعا خواندیم، رسول خدا هم به دعاهای ما ایمان داشت، سپس ابوهریره را فراخواند، و فرمود: خدایا من از شما همان چیزی را می‌خواهم که آن دو تا دوستم خواستند، از شما دانشی می‌خواهم که فراموش نشود، رسول خدا فرمود آمین. اصحاب گفتند رسول خدا ما هم علمی می‌خواهیم که فراموش نشود رسول خدا فرمود: «دوسی (ابوهریره) در این مورد از شما سبقت گرفت.»

سوم: ابوهریره با داشتن حافظه قوی و یادآوری نیکو از دیگران متمایز بود. بویژه، بعد از اینکه پیامبر دعا نمود، که قدرت حافظه او افزایش یابد و دچار فراموشی نشود، همانطور که گفته شد، او یک حافظ اهل تقوی، و نگهدارنده روایات بود.

داستان مروان که خواسته او را امتحان کند، بر آن دلالت می‏کند. در روایتی که حاکم از ابی زعیزعه[[418]](#footnote-418) کاتب مروان بن حکم آورده که می‌گوید: مروان ابوهریره را دعوت کرد، و من را هم پشت متکانشاند، از ابوهریره سؤال فراوان می‌کرد، و من هم می‌نوشتم تا شب، او را پشت پرده‌ای قرار داد، و باز از او سؤال می‌کرد، که بی‌کم و زیاد و بدون تقدم و تاخر، جواب می‌داد.[[419]](#footnote-419) ذهبی این داستان را در «سیر اعلام النبلاء» آورده است. سپس ابی زعیزعه می‌گوید: بعد از آن گفتم: حافظ باید این گونه باشد.[[420]](#footnote-420)

ابن حجر در الاصابه[[421]](#footnote-421) و ابن کثیر در البدایه[[422]](#footnote-422) هم آن را نقل کرده‌اند. که دلالت می‌کند که بر قدرت حافظه و تقوای او دلالت می‏کند. همانطور که صحابه و تابعین و پیشوایان ما این مطلب را برای او تأیید کرده‌اند.

ابوهریره آنچه را که از پیامبر شنیده بود، برای مطمئن شدن از حفظ آن، بارها تکرار می‌کرد، از او روایت شده، که گفت: شب را به سه قسمت تقسیم کرده‌ام، یک سوم آن در حال نماز و یک سوم در حال خواب، و یک سوم آن مشغول یادآوری و تکرار احادیث رسول خدا می‌باشم.[[423]](#footnote-423)

چهارم: ابوهریره با بزرگان اصحاب نشست و برخاست داشته است و احادیث زیادی را از آن‌ها روایت کرده است و علمش را در این زمینه کامل کرده و دارای افق دید وسیعی شده است.

پنجم: دراز بودن عمر ابوهریره بعد از پیامبر که حدود چهل و هفت سال بعد از پیامبر زندگی کرد و نیاز مردم به او، که به آن حضرت مراجعه می‌کردند، ایشان هم برای مردم حدیث روایت می‌کرد. که پرداختن به این امور باعث دوری او از فتنه‌ها و دیگر مشغله‌ها شد، مردم در مسجد نبی در مدینه به دور او جمع می‌شدند و احادیث نبوی را برای آن‌ها روایت می‌کرد، و این به انتشار احادیث پیامبر که از او روایت شده بود و متداول شدن حدیث و افزایش پیروان و شاگردان او کمک کرد، بگونه‌ای که تعداد اصحاب و تابعین که به او اعتماد می‌کردند و او را گرامی می‌داشتند، و می‌ستودند، بعد از مدتی اندک به هشتصد نفر رسید.

بخاری می‌گوید: حدوداً هشتصد نفر یا بیشتر از اصحابه و تابعین از ایشان حدیث روایت کرده‌اند.[[424]](#footnote-424) از مشهورترین اصحابی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عایشه و ابوایوب انصاری می‌باشند. از مشهورترین تابعین که از ابوهریره حدیث روایت می‌کرده‌اند: مروان بن حکم، حسن بصری، سعید بن مسیب، عامر شعبی، عروه ابن زبیر و همام بن منبه - که صحیفه مشهوری از او نوشته‌است- می‌باشند.[[425]](#footnote-425)

**شهادت رسول خدا و اصحاب و عالمان بعد از آن‌ها، بر قدرت حافظه و پرهیزگاری، و فراوان شنیدن حدیث و علاقه شدید ابوهریره که برای شنیدن حدیث داشت.**

1. از ابوهریره روایت شده که روزی از پیامبر خدا پرسیدم: ای رسول خدا سعادتمندترین مردم، که در روز قیامت، شفاعت شما شامل حالشان شود چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: بعد از دیدن حرص و علاقه تو در مورد حدیث گمان می‌کردم که کسی قبل از تو این سؤال را از من نخواهد پرسید، شفاعت من روز قیامت، شامل حال کسانی می‌شود که خالصانه و قلباً بگویند: لا اله الا الله به حق هیچ معبودی جز الله نیست.[[426]](#footnote-426)
2. از ابن عمر روایت شده که گفت: بر ابوهریره گذشتم، در حالی که این حدیث را روایت می‌کرد: هر کس در تشییع جنازه‏ای شرکت کند یک قیراط ثواب دارد و اگر بر دفن کردن او حاضر باشد دو قیراط ثواب دارد. ابن عمر می‌گوید: ای ابوهریره، به گفته‌هایت توجه کن و بدان چه می‌گویی. ابوهریره بلند شد، و به سوی عایشه رفت، و گفت: ای ام المؤمنین خدا اجرت دهد، آیا شنیده‌ای که رسول خدا می‌فرمود: هر کس بر جنازه‏ای نماز بخواند یک قیراط ثواب دارد و اگر دفن آن میت را مشاهده کند دو قیراط ثواب دارد؟ عایشه در پاسخ گفت، بخدا قسم درست می‌گویی و من هم‌چنین شنیده‌ام. ابوهریره گفت: هیچ کاری، از عروسی گرفته، تا خرید و فروش در بازار، من را از رسول خدا دور نمی‌کرد در هر حال از رسول خدا می‌خواستم کلمه‌ای به من بیاموزد، یا خوراکی معنوی به من بخوراند.

ابن عمر گفت: ای ابوهریره تو بیشتر از ما همراه پیامبر بوده‏ای و داناترین ما به حدیث آن حضرت می‌باشی.[[427]](#footnote-427)

ابن عمر در هنگام دفن ابوهریره، برای او ناراحت بود و می‌گفت: «حدیث رسول خدا را برای مردم حفظ می‌کرد.»[[428]](#footnote-428)

از حذیفه بن یمان آمده که گفت: مردی به ابن عمر گفت: ابوهریره زیاد حدیث از پیامبر روایت کرده است؟! ابن عمر گفت: شما باید در آنچه که می‌گوئید به خدا پناه ببرید او در مورد سؤال کردن از پیامبر از همه ما با شهامت‌تر و پر جرأت‌تر بود.[[429]](#footnote-429) آنچه را که حاکم آورده مؤید مطلب فوق است گفته: ابوهریره بسیار جسارت داشت و سؤال‌هایی از پیامبر می‌پرسید که ما نمی‌پرسیدیم.[[430]](#footnote-430)

انس بن مالک گفته: بر خود روا نمی‌داشتیم که از پیامبر سؤال کنیم. برای ما جای تعجب داشت که یک نفر بدوی عاقلی بیاید، و از رسول خدا سؤال بپرسد[[431]](#footnote-431) و ما شنونده حدیث او باشیم.

1. مالک بن ابی عامر می‏گوید: نزد طلحه بن عبیدالله بودم، مردی بر ایشان وارد شد، و گفت: ای ابومحمد، بخدا قسم نمی‌دانیم این مرد یمنی (ابوهریره) به حدیث رسول خدا آگاه‌تر است یا شما، چیزهایی از پیامبر خدا می‌گوید که کسی نگفته است، طلحه گفت: «بخدا شکی ندارم در مورد حدیثی که او شنیده و ما نشنیده‌ایم، و از چیزی آگاه باشد و ما نباشیم، ما مردمانی ثروتمند بودیم، که دارای خانه و خانواده بودیم، موقع ظهر نزد رسول خدا می‌آمدیم و بر می‌گشتیم، ولی ابوهریره، مرد فقیری بود که نه زن داشت و نه بچه، دستش در دستان پیامبر بود، و هر جا که پیامبر می‌رفت، او هم می‌رفت، به همین دلیل به علم او شک نداریم، و هیچ کدام از ما او را متهم نمی‌کنیم به اینکه به رسول خدا دروغ می‌بندد.»[[432]](#footnote-432)

ابن حجر این خبر را در «الاصابه» آورده و در مورد سخن طلحه این جمله را افزوده است: که طلحه گفت: ما هم مثل او می‌شنیدیم ولی ما فراموش کردیم و او حفظ می‌نمود.»[[433]](#footnote-433)

1. ابن خزیمه می‏گوید: ابوایوب انصاری با آن مقام والایی که داشت و اینکه پیامبر نزد ایشان سکنی گزید، از ابوهریره روایت کرده است. ابن خزیمه به او می‌گوید: از ابوهریره صحبت می‌کنی و حدیث او را روایت می‌کنی، در حالی که تو با رسول خدا هم اتاق بودی؟ گفت ابوهریره چیزهایی را شنیده که ما نشنیده‌ایم، و من اگر از ابوهریره حدیث روایت کنم، برایم خوشتر است تا اینکه از رسول خدا روایت کنم یعنی حدیثی را روایت کنم که از پیغمبر نشنیده‌ام.[[434]](#footnote-434)
2. از محمد عمرو بن حزم الانصاری[[435]](#footnote-435) روایت شده که در مجلسی که ابوهریره و بزرگان اصحاب رسول خدا آنجا بودند، نشستم، ابوهریره از پیامبر برای آن‌ها حدیث روایت می‌کرد، عده‌ای او را نمی‌شناختند، و درباره او از همدیگر سؤال می‌کردند تا به همه معرفی و آشنا شد. محمد ابن عمر می‌گوید: آن روز فهمیدم که او بیشترین حدیث رسول خدا را از حفظ دارد.[[436]](#footnote-436)
3. ابوهریره فقط دارای حافظه قوی نبود، بلکه فقیه هم بود، و در مورد فقاهت ایشان ابن عباس شهادت داده است.

حافظ سخاوی می‌گوید: بعضی از حنفی‌ها که روایات سرور ما ابوهریره را نمی‌پذیرند، دلیل می‌آورند که او فقیه نبوده است، در حالی که به نظر او در مورد غسل‌های سه گانه درباره کسی که در تماس با سگ، نجس شود و دیگر نظرات او عمل کرده‌اند و عمر هم او را حاکم ولایت‌های مهم کرده است.

همانطور که در مسند شافعی آمده است، ابن عباس درباره او گفته است:[[437]](#footnote-437) درباره مسأله‌ای از او سؤال شد: ای ابوهریره در این باره فتوا بده، که در این باره مشکلی پیش آمده است. فتوایی داد و همه فتوای او را پذیرفتند.[[438]](#footnote-438)

1. ابی صالح سمان[[439]](#footnote-439) گفت: ابوهریره از باحافظه‌ترین اصحاب رسول خدا بود ولی بهترین اصحاب آن حضرت نبود.[[440]](#footnote-440)

این امر ردی است برای کسانی که تلاش می‌کنند، میان جایگاه دین و فراوانی روایات، ارتباط برقرار سازند، در حالی که چنین ارتباطی هیچ بهره‌ای از یک تحقیق علمی نبرده است.[[441]](#footnote-441)

1. امام شافعی گفته: ابوهریره حافظترین راویان عصر خود می‌باشد.[[442]](#footnote-442)

امام ذهبی می‏گوید: ابوهریره در حفظ آنچه که از رسول‎الله شنیده بود و در ادای حروف آن نهایت دقت را داشت.

1. همچنین گفته: از نظر علمی پرظرفیت، از بزرگان فتوا، اجتهاد، عبادت، و تقوا، بوده است.
2. شمس الائمه سرخسی گفته است: «ابوهریره از جمله اصحابی است که هیچ کس در مورد عدالت او و همچنین در مورد مصاحبت طولانی او با پیامبر شکی ندارد.» این نقل قول‌ها آنقدر زیادند که ضعف ایمان مستشرقان و تهمت‌های رافضیان را در مورد دروغ و خیانت‌هایی که به روایت‌های زیاد ابوهریره با وجود کم بودن دوره مصاحبتش با پیامبر، نسبت داده‌اند روشن می‌کند.

معتقدم که با این تهمت‌های دروغین نمی‌توان به ابوهریره ادعای دروغین بست، در حالی که دلایل پیشین امکان برتری او را فراهم کرده بود و پیامبر و بزرگان اصحاب و امامان اسلام بر آن شهادت داده‏اند.[[443]](#footnote-443)

تعجبی در حفظ پنج هزار و پانصد حدیث نیست، در حالی که عرب‌ها به قدرت حافظه مشهور بوده‌اند، در میان اصحاب و تابعین کسانی بوده‌اند که دارای حافظه‌ای قوی و بسیار سریع بوده‌اند، مانند ابن عباس، ابی‌هریره، قتاده، احمد بن حنبل، بخاری و ابوزرعه و امثال آن‌ها، که هر یک از این‌ها حافظ ده‌ها هزار حدیث با سندهایش بودند.[[444]](#footnote-444)

دکتر سباعی در دفاع از ابوهریره می‌گوید: «ابوهریره صحابی است که همچنان بعد از چهل و هفت سال از وفات پیامبر حدیث روایت می‌کند، و از نزدیکترین مردم به پیامبر بوده در این مدت جز بزرگداشت و عزت و احترام چیزی نمی‌بیند، در شناخت احادیث تابعین، از هر سو به او روی می‌آورند، و کسانی که از او حدیث گرفته‌اند به هشتصد نفر عالم می‌رسد، همگی در مورد بزرگی و اطمینان به ایشان اجماع دارند، این همه سال می‌گذرد، و همه به راستی و صدق احادیث و اخبار او شهادت داده‌اند، ‌اما امروز کسانی می‌آیند و می‌پندارند که مسلمانان او را آنچنان که حقیقت او است، نشناخته‌اند، که در حقیقت دروغ و افترا می‌گویند، کسانی که چنین نظری در مورد این صحابی گرانقدر را دارند، بایستی خوار شمرد، و به علم آن‌ها و عقل‌هایشان با دیده تحقیر نگریست و شک کرد.[[445]](#footnote-445)

دوست داشتن این صحابی گرانقدر نشانه ایمان، و کینه نسبت به ایشان، نشانه نفاق می‌باشد. این نظر، تصدیقِ فرموده پیامبر است که ابوهریره از آن حضرت خواست تا برای دوست داشتن او و مادرش دعا کند، تا مسلمانان او و مادرش را دوست داشته باشند، پیامبر فرمود: «خدایا این بنده‏ات (یعنی ابوهریره) و مادرش را محبوب گردان و مؤمنان را در نظر آن‌ها محبوب گردان». ابوهریره می‌گوید: خداوند هر بنده‌ای را که آفریده هر گاه اسم مرا بشنود در حالی که مرا ندیده است، دوستم می‌دارد.[[446]](#footnote-446)

حافظ ابن کثیر می‌گوید: این حدیث از نشانه‌های نبوت می‌باشد، ابوهریره نزد همه مردم محبوب بود، و بخاطر روایاتش خداوند او را در میان همه ملت‌ها و جوامع متعدد مشهور گردانده است و اسم او را در روزهای جمعه و در حالی که امام بر منبر است می‌آورند. محبت مردم به او از تقدیر خداوند می‌باشد.[[447]](#footnote-447)

دکتر علی احمد سالوس می‌گوید: «این ابوهریره ظرف علم است، پس چگونه است، که در این دوره، کسانی را می‌یابیم که خود را مسلمان می‌دانند، در حالی که از گفتار پیامبر و اصحاب، و تابعین، و ائمه هدایت و بزرگواری، روی بر می‌گردانند و اقوال و سخنان گمراهانِ گمراه شده را می‌پذیرند.»[[448]](#footnote-448)

علامه احمد شاکر این نظر را تفسیر می‌کند و می‌گوید: دشمنان اسلام و اهل سنت در این دوره لب‌ به انتقاد گشوده‌اند و به ابوهریره انتقاد کرده‌اند تا مردم را در مورد راستی و درستی او مشکوک کنند. این هدف نهایی آن‌ها نبوده بلکه به پیروی از بزرگان خود می‌خواستند با این وسیله اسلام را نزد مردم مشکوک کنند، و در مورد عمل به قرآن و احادیث صحیح، به ظاهر امر و آنچه که موافق امیال و هواهای خودشان است، عمل کنند، و از قوانین و شعارهای اروپایی پیروی نمایند. هیچ کدام از آن‌ها از تأویل قرآن مبرا نیستند و معنایی که بر آن نازل شده را به معنایی که خود مد نظر دارند تأویل می‌کنند. آن‌ها اولین کسانی نیستند که با این روش با اسلام جنگیده‌اند، در گذشته هم چنین گروه‌های هوا پرستی بوده‌اند، ولی اسلام با گام‌های استوار راه خود را می‌پیماید. هر چقدر که دوست دارند داد بزنند، اسلام صدای آن‌ها را نمی‌شنود، چون اسلام یا آن‌ها را در اشتباه می‌بیند و آن‌ها را احساس نمی‌کند و یا اینکه آن‌ها را منهدم می‌کند و از بین می‌برد.

عجیب اینجاست آنچه را که معاصران ما می‌گویند، خیلی نزدیک است به اصول و معنایی که گذشتگان می‌گفته‌اند. فقط یک تفاوت با هم دارند، آن گذشتگان یا منحرف بوده‌اند و یا بی‌دین، ولی عالمانی آگاه بوده‌اند، که خداوند با وجود علمشان آن‌ها را گمراه نموده است، و معاصران ما، نادان‌هایی هستند که به خود جرأت جسارت داده‌اند، الفاظ را درست بکار نمی‌برند، در کفرشان تقلید می‌کنند، و خود را نسبت به کسانی که می‌خواهند آن‌ها را به راه راست هدایت کنند، برتر می‌شمارند.[[449]](#footnote-449)

اصحاب رسول خدا و در رأس آن‌ها خلفای راشدین بهترین نسلی هستند که بشریت به خود دیده است. از بارزترین صورت‌های تمدن ما، و منورترین و جاودانه‌ترین یادها و با اخلاق‌ترین افراد بشریت می‌باشند، در حالی که انسان می‌باشند، از نظر دینی و اخلاقی به رغم کینه کینه‌توزان در نوک قله بشریت قرار دارند.

خداوند از اصحاب رسول خدا و از نگهدارنده شریعت برای ما، ابوهریره، راضی باد، و ما را از دوستداران او قرار دهد، و ما را با او در بهشت گسترده خود بهم رساند[[450]](#footnote-450). (آمین)

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه و آگاه‌تر است)

مبحث دوم: انتقاد و ایراد به عدالت اهل سنت

مقدمه

شامل دیدگاه‌های گروه‌های منحرف و هوا و هوس‌پرستان، در گذشته و حال در مورد اهل سنت و ائمه مسلمین، و روش‌های عیب‌جویی آن‌ها می‌باشد.

در دنیا هیچ بدعتگزار و ملحدی وجود ندارد، که به اهل سنت و اهل حدیث، فقها و مفسرین اهل سنت انتقاد نکرده باشد و با حقارت به آن‌ها ننگرد، و آن‌ها را به نام‌هایی که در شأن آن‌ها نیست خطاب نکند. جهمی‌ها، اهل سنت را «مشبهه و نورس» می‌نامند. قدری‌ها اهل سنت را «مجبره» و زنادقه، «حشویه» می‌نامند. معتزله آن‌ها را زوامل اسفار و رافضیان آن‌ها را نواصب می نامند.... تمام این‌ها تعصب و کینه نسبت به اهل سنت است و مسلمانان واقعی اسمی ندارند، مگر یک نام، و آنهم اصحاب سنت می‌باشد.

این القاب به اهل سنت نمی‌چسبد، همانطور که القاب مشرکین مکه به پیامبر نمی‌چسبید، القابی مانند ساحر، شاعر، دیوانه، در حالی که اسم آن حضرت نزد خدا و ملائک و جن و انسان و سایر مخلوقات، چیزی نبود جز «رسول و نبی» که از همه این القاب دروغین به دور بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٤٨﴾ [الإسراء: 48].

«‏بنگر چگونه براي تو مثل‌ها مي‌زنند و (گاه كاهن، گاه مجنون، وقتي شاعر، و زماني ساحرت مي‌گويند.) از اين رو آنان گمراه گشته و نمي‌توانند راهي (به سوي حق) پيدا كنند.»[[451]](#footnote-451)

تهمت زدن به اهل سنت از نشانه‌های اهل بدعت و انحراف و گناه در گذشته و حال بوده است.

شیعیان رافضی، و خوارج، اهل سنت را کافر دانستند، زیرا آن‌ها احادیث اصحاب را ضبط می‌کردند، و فتواهای خود را با فتواهای اصحاب مقایسه می‌کردند،[[452]](#footnote-452) هر کس به اصحابی که آن‌ها کافر شمرده‌اند باور داشته باشد، و حدیث آن‌ها را بگیرد او هم کافر است.

معتزله فتواهای اهل سنت را رد و آن را در اذهان عمومی زشت جلوه دادند، تا امت اسلامی را از سنت و اهل آن (اهل سنت) متنفر کنند.[[453]](#footnote-453)

ابن قتیبه از عمرو بن نضر آورده که گفته: به عمرو بن عبید رسیدم، که کنارش نشستم، چیزی گفت، من هم گفتم: اصحاب ما چنین نمی‌گویند: گفت اصحاب شما چه کسانی هستند؟ گفتم: ایوب، ابن عون، یونس، تیمی، او گفت که آن‌ها نجس‌ و مرده هستند.[[454]](#footnote-454) ابن قتیبه در تعلیقی بر گفته عمرو بن عبید می‏گوید: آن چهار نفری که به آن‌ها ناسزا گفته و توهین کرده‌اند، از برترین عالمان دوران خود در فقه و اجتهاد و عبادت بوده‌اند. و به پایه اصحاب و تابعین قبل از خود رسیده‌اند.

این دلالت می‌کند که خود آن‌ها ناپاکهای نجس می‌باشند.

شاطبی از عمرو بن عبید آورده که گفت: «سخنان حسن بصری و ابن سیرین کهنه پارچه ناپاکی است که دور انداخته می‏شود.[[455]](#footnote-455)

ابن کثیر و ذهبی از عمرو بن عبید آورده‌اند که حدیث ابن مسعود را به صورت مرفوع روایت کرده‌است: «خلقت هر یک شما بمدت چهل روز در شکم مادر جمع می‌شود پس بصورت خون بسته و پس از آن بصورت یک تکه گوشت در می‌آید، سپس فرشته‌ای فرستاده می‌شود و روح را در آن می‌دمد، و به چهار کلمه امر می‌شود، رزق او، و اجل او و عمل او، بدبخت و یا خوشبخت بودن او را می‌نویسند و مشخص می‌کنند.»[[456]](#footnote-456)

گفت: «اگر می‌شنیدم که اعمش این را می‌گوید باور نمی‌کردم. اگر می‌شنیدم که این سخن را رسول خدا می‌فرمود در آن تردید می‌کردم، اگر می‌شنیدم خداوند این مطلب را می‌گوید، می‌گفتم که پیمان ما بر این بسته نشده است.»[[457]](#footnote-457)

حاکم از امام احمد بن حنبل: روایت کرده که احمد ابن حسن[[458]](#footnote-458) به او گفت: ای ابوعبدالله اهل حدیث در مکه برای ابن ابی فتیله یادآوری کن. گفت: اهل حدیث گروهی بد هستند. عبدالله بلند شد در حالی که او پیراهنش را می‌کشید – گفت: بی‌دین، بی‌دین، بی‌دین و وارد منزل شد.[[459]](#footnote-459)

احمد ابن سنان قطان می‌گوید[[460]](#footnote-460): «در دنیا هیچ بدعت‌گذاری نیست که اهل حدیث را دوست داشته باشد، چون وقتی بدعتی آورد، شیرینی حدیث در قلبش پایین می‌آید.»[[461]](#footnote-461) ابوعبدالله حاکم می‌گوید: ما در ولایت و سرزمین‌های خود چنین پیمان بسته‌ایم، هر کسی که به نوعی بی‌دینی و بدعت معتقد باشد، ملت پیروز (اهل سنت) را با حقارت می‌نگرد، و آن‌ها را حشویه می‌نامد.»[[462]](#footnote-462)

گفتم: آنچه را که امام حاکم در این باره گفته بود، که ما در دوران خود به آن پیمان بسته‌ایم، در مورد کسانی که به بدعت و بی‌دینی معتقدند، این است که همانند گذشتگان خود، نسبت به اهل حدیث کینه در دل دارند، آن‌ها را تحقیر می‌کنند، و آن‌ها را به اسامی که گذشتگان بی‌دین و منحرف خود خوانده‌اند، مثل حشویه و زوامل اسفار، می‌خوانند و در مورد عدالت آن‌ها ایراد می‌گیرند.

آنچه را که ابن ابی فتیله در گذشته، در مورد اهل حدیث گفته بود، که آن‌ها مردمان بدی می‌باشند، در زمان ما نیازی عز الدین آن‌ها را در کتاب‌های خود «دین السلطان»[[463]](#footnote-463) و «انذار من السماء» آورده و می‏گوید: یا به راه اجداد و پدران و مشایخ گذشته خود برویم، که اندکی قبل با برهان و دلیل قاطع دریافتیم که ما با تبعیت از آن‌ها گمراه می‏شویم، ‌آنگاه که منهج و روش قرآنی را کنار گذاشتیم، تا عنکبوت بر آن تار بستند.[[464]](#footnote-464) می‌گوید: «کار اهل حدیث و راویان آن، روایت حدیث و نوشتن آن می‌باشد، از آنچه که روایت می‏کنند و می‌نویسند، امرار معاش می‌کنند. و گفته‌اند: آنچه را که با دستان خود نوشتند، وحی دیگری است، از طرف خداوند، همانند قرآن. و گفته‌اند: کتاب خدا همان قرآن است، و آنچه از روایات و گفتارها که به همراه دارد، کتاب حکمت (دانش) است که از روی ظن و ستم نوشته‌اند. اهل حدیث به دروغ گفته‌اند که از طرف خداست، همانطور که اهل کتاب قبل از آن‌ها چنین تحریفاتی را در مورد کتاب‌های آسمانی خود مرتکب شده بودند آن‌ها هم معتقدند که خداوند در این آیه:

﴿فَوَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١١﴾ [الطور: 11].

«آن روز، واي به حال كساني كه (حق را) تكذيب كرده‌اند!»

منظورش کسان دیگری بوده است، در حالی که آیه کاملاً با آن‌ها مطابقت می‌کند.»[[465]](#footnote-465)

به عدالت و جهاد، مؤمنانی که در ایام سختی به کمک دین خدا آمده‌اند، طعنه زده و گفت: به همین دلیل امام احمد بن حنبل را می‌یابیم، که نسبت به سران گروه مخفی و زیرزمینی آن دوره راستگو و مهربان بود، و راضی نشد که به خلقت قرآن اعتراف کند. مأمون به همین دلیل او را شلاق زد، چون امام احمد تازیانه خوردن را، بهتر از کشته شدن توسط دوستانش می‌دانست، اگر بر خلاف آموزش‌های آن گروه حرف می‌زد[[466]](#footnote-466).

همین تهمت را نیز به ابوحنیفه بن نعمان نسبت داده‌ و می‏گوید: ایشان با عالمی یهود دوست بود، کسانی که، ادعا می‌کردند، که از علمای اسلامی می‌باشند؛ مانند: یعقوب بن ابراهیم ابویوسف القاضی، که از بزرگترین اصحاب و یاران ابوحنیفه بود.[[467]](#footnote-467)

به گفته‌های اسماعیل منصور توجه کن، که در طعنه زدن به علمای اسلامی که قائلبه حجیت سنت بودند از سلف خود ابن ابی فتیله، پیشی گرفته است.

می‌گوید: ما برای ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد و بخاری، نزد خداوند طلب بخشش می‌کنیم، چون اگر خداوند طبق گفته‌هایشان آن‌ها را محاسبه کند، شدیداً آن‌ها را مؤاخذه می‌کند، چون با کلام خدا به مخالفت آشکار برخواستند، بخاطر حسن نیتی که نسبت به آن‌ها بود آهسته دچار فریب‌های شیطانی شدند، و احادیث و داستان‌ها را تغییر دادند، کتاب خدا را ترک کردند، در حالی که خود احساس نمی‌کردند، تا جائی که کلام خدا را رها و به کلام بشر متمسک شدند، و به مردم آموختند که ظاهر قرآن را رها کنند، و به گفته‌های زید و عبید توجه کنند، که این از نقشه‌های شیطان رانده شده بود، و این کاملاً روشن است.[[468]](#footnote-468)

همچنین اهل سنت را به خرافات توصیف کرده‌اند، و اینکه پیروی از اهل سنت باعث نابودی دنیا و آخرت پیروان آن می‌شود، و گفته‌اند: ای مردمی که همچون خفاش در سایه قرار گرفته‌اید، به سوی نور قرآن خارج شوید، و زندانیان تاریکی باقی نمایند، تاریکی گفتارها و داستان‌های رویایی خود به وجود آورده‌اند. ای پیروان حکومت اوهام، و ای قربانیان تألیف در دین، و ای صرع گرفتگان روایات داستان‌ها و ظن‌ها و اوهام، پرده‌ای که شما را پوشانده کنار بزنید، و از خواب طولانی بیدار شوید، عقیده و جان خود را پاک نمایید و کلام خدا و بشر را مساوی ندانید.»[[469]](#footnote-469)

ای اهل خرافات، و ای اهل روایت‌ها و داستان‌ها و قصه‌های مزخرف، چه می‌گوئید؟؟

بدون شک هر کس از شما پیروی نماید، دنیا و آخرتش را از دست می‌دهد، دنیا را از دست می‌دهد زیرا در راه کمک و یاری رساندن به دین خدا نیست همانطور که اکنون اکثر مسلمان‌ها زندگی می‌کنند، آخرت را از دست می‌دهد، زیرا او بر این گمراهی آشکار از دنیا می‌رود. (یعنی ایمان داشتن به حجیت حدیث) و در آخرت راه گریزی برای شما نیست.[[470]](#footnote-470)

این که این هیاهو و این مطالب را بیان کردم برای این بود که روش‌های انتقادجویی از حدیث پیامبر توسط منحرفان در گذشته و حال و بخاطر کینه‌ای که به اهل سنت در دل داشتند، آگاهی یابید، انتقاد و تهمت به عدالت و دانش اصحاب برای متنفر کردن مردم، از پیروی از سنت و اهل آن می‌باشد.

با اندکی تأمل در می یابیم که چگونه منحرفان دوران ما منحرفان گذشته را در مورد انتقاد به اهل سنت همراهی و پشتیبانی کرده‌اند.

همانا انتقادها و ایرادهای مستشرقان کینه‌توز و اهل فساد، در مورد اهل سنت فراوان است، که بعضی از ایرادها آورده شد، و به آن‌ها پاسخ داده شد، پنداشته‌اند که محدثین و فقها احادیثی را که خوب و مرغوب می‌یافتند، وضع می‌کردند، آن را مرفوعاً به پیامبر نسبت می‌دادند.[[471]](#footnote-471)

می‌پنداشتند که فقها و اهل حدیث دوران اموی و عباسی، درباری بوده‌اند.[[472]](#footnote-472) در اینجا به ادعایی که به محدثین در مورد کوتاهی در نقد متن احادیث کرده‌اند پاسخ داده می‌شود، البته بعد از بیان کردن عدالت اهل سنت. و اهل سنت عبارتند از: جماعت، جمهور، و اکثریت مسلمان جامعه اسلامی. چون آن‌ها از پیروان راستین پیامبر و اصحاب آن حضرت می‌باشند و منحرفان و فاسقانی که در گذشته و حال با آن‌ها مخالفت کرده‌اند، ارزشی ندارد، آن‌ها از روش و سنت پیامبر خارج شده‌اند اصحاب را تکفیر، و به عدالت آن‌ها ایراد می‌گیرند،[[473]](#footnote-473) که همه این مطالب در چهار مطلب زیر آورده می‌شود:

مطلب اول: منظور از اهل سنت چه کسانی هستند؟

هنگامی که از عدالت اهل سنت صحبت می‌کنیم به این معنی نیست که آن‌ها فقط اهل حدیث می‌باشند، بلکه منظور ما آن هشت گروهی هستند که امام عبدالقادر بغدادی آن‌ها را کتاب خود بنام الفرق بین الفرق، آورده است. که عبارتند از گروه‌های زیر: 1- علمای توحید 2- علمای فقه 3- علمای حدیث 4- علمای نحو 5- علمای قرائت‌ها و تفسیر 6- صوفیان زاهد. که هیچ کدام از آن‌ها علم و مال خود را با بدعت‌های اهل هوا و هوس که گمراه و منحرف‌کننده است، آمیخته نکردند، و برای سخنان آنان حجتی قایل نشدند. 7- گروه هفتم: مجاهدان در راه خدا هستند، که حمایت از مسلمان‌ها را بعهده دارند و از حریم و سرزمین مسلمانان محافظت می‌نمایند، و در مرزهای خود از مذهب اهل سنت و جماعت پشتیبانی می‌کنند. 8- گروه هشتم از آن‌ها: تمام سرزمین‌ها و شهرهایی هستند که به عقاید اهل سنت، معتقد می‌باشند، و در مسائل دینی به آن‌ها مراجعه می‌کنند، در فروع از آن‌ها تقلید می‌نمایند، و به هیچ یک از بدعت‌های گروه گمراه شده، اعتقاد ندارند.

امام عبدالقادر بغدادی می گوید: این‌ها گروه‌های اهل سنت و جماعت می‌باشند، که با هم یاران استوار دین می‌باشند، و بر راه راست قرار دارند.[[474]](#footnote-474)

دکتر ناصر شیخ یک نص جامع را به آن‌ها معرفی می‌کند و می‌گوید: «اهل سنت پیروان قرآن و سنت می‌باشند، در گفتار و در عمل التزام خود را به آن نشان داده‌اند، اعتقاد اهل سنت موافق قرآن و حدیث می‌باشد و با عقاید سلف صالح از اصحاب و تابعین موافق است، از ائمه دین، که بزرگواری آن‌ها در دین ثابت شده بود و مردم از قدیم تا کنون از سخن آن‌ها پیروی می‌کردند، که هیچ کدام از آن‌ها متهم به بدعت یا به القاب ناسالم نبودند مانند خوارج، رافضی‌ها، قدریه، مرجئه جبریه، معتزله، کرامیه و مانند آن‌ها.[[475]](#footnote-475)

مطلب دوم: درستی روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و چگونگی رستگاری آن‌ها

از ابوهریره آمده که پیامبر فرمود: یهودیان به هفتاد و یک و یا هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، مسیحیان هم همین طور، و امت من هم به هفتاد و سه گروه تقسیم گردیدند.

این حدیث را گروهی از ائمه اسلام، از جمله ابو داود[[476]](#footnote-476) و ترمذی[[477]](#footnote-477) آورده‌اند و آن را تصحیح نمودند، ابن ماجه[[478]](#footnote-478) و حاکم هم آن را آورده و تصحیح نمودند.[[479]](#footnote-479) شاهدانی هم از گروهی از اصحاب مانند انس بن مالک، و جابر بن عبدالله، و ابی بن کعب، و ابی درداء، و عبدالله بن عمرو بن العاص، و معاویه بن ابی سفیان و دیگران دارد.[[480]](#footnote-480)

در این باره شواهدی تفسیری، از گروه ناجیه (نجات یافته) با سند‌های آن آمده، که در مورد صحت این حدیث با آن حجت اقامه می‌شود.[[481]](#footnote-481) همانطور که حاکم در المستدرک گفته، و ذهبی هم با او موافقت کرده است.[[482]](#footnote-482)

از جمله این شواهد حدیث معاویه و انس بصورت مرفوع می‌باشد که: اهل کتاب در دین خود به هفتاد و دو ملت و گروه تقسیم شدند، در حالی که این امت (مسلمانان) به هفتاد و سه گروه تقسیم شدند، همه آن‌ها در آتشند مگر یک گروه که آن هم اهل سنت و جماعت می‌باشند.[[483]](#footnote-483)

در حدیث عبدالله بن عمر مرفوعاً آمده: «بنی اسرائیل به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و ملت من هم به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند، بجز یک گروه همه در آتشند، گفتند: آن گروه کدام است ای رسول خدا فرمود: گروهی که پیرو آنچه که من و اصحابم بر آنیم هستند.[[484]](#footnote-484)

امام شاطبی می‌گوید: لفظ جماعت در حدیث شریف همان اصحاب بصورت خاص می‌باشند، چون آن‌ها هستند که ستون‌های دین را بر افراشتند. و آن را محکم نمودند و آن‌ها هستند که هیچگاه بر گمراهی جمع نمی‌شوند ولی ممکن است غیر آن‌ها جمع شوند. لفظ جماعت و تفسیر آن در اینجا مطابق روایت دیگری از رسول خدا می‌باشد که آن حضرت فرمود: «ما انا علیه و اصحابی»[[485]](#footnote-485) (آنچه من و اصحابم بر آن هستیم.) امام عبدالقادر بغدادی صحت روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و محقق شدن رستگاری برای آن‌ها به وسیله متن همان حدیث استناد کرده و گفته: هنگامی که رسول خدا در مورد تقسیم شدن امتش به هفتاد و سه گروه یاد کرد و خبر داد، که یک گروه از آن‌ها نجات می‌یابد، در مورد آن گروه از آن حضرت سؤال کردند و وصف آن‌ها را پرسیدند و او به همان‌هایی اشاره کرد که تابع او و اصحابش بودند.

در حالی که در زمان معاصر بجز اهل سنت و جماعت هیچ یک از فرق دیگر را نمی‌یابیم که موافق اصحاب رسول خدا باشند. از میان مجتهدان و علمای عامل به شریعت قطعاً گروه‌های رافضی، معتزله، خوارج، جهمیه، و همه بدعت‌گذاران، وارد در معنای لفظ جماعت نمی‌شوند، زیرا از روش و سنت پیامبر و اصحاب آن حضرت خارج گشته‌اند.

چگونه این رافضیان و خوارج و قدریه و سایر فرقه‏های دیگر موافق اصحاب هستند، در حالی که هیچ کدام از روایت‌های آن‌ها را در احکام شرعی، بدلیل قبول نداشتن روایات حدیث و سیره و مغازی نمی‌پذیرند، بخاطر کافر دانستن اصحاب و اهل حدیث، کسانی که روایان اخبار و احادیث و بیان‌کنندگان تاریخ و سیره‌ها می‌باشند و همچنین بخاطر تکفیر فقهای امت، همان‌هایی که آثار اصحاب را ثبت کردند، و فروع آن را با فتواهای اصحاب مقایسه کردند.

به لطف و حمد خداوند متعال در میان خوارج و رافضی‌ها، قدری‌ها، و دیگر گروه‌های منحرف، و گمراه امامی در فقه و روایت حدیث و وعظ و خطابه و تذکیر و علم نحو و لغت وجود ندارد و نه کسی را دارند، که در نقل مغازی (غزوات پیامبر) علما و سیر‌ه نبوی، و تاریخ‌ها، و تفسیر و تأویل مورد اطمینان باشد، عالمان و امامان این علوم بصورت خاص و عام از اهل سنت و جماعت بوده‌اند.[[486]](#footnote-486)

چون این منحرفان و گمراهان در احکام و سیره‌ خود روایات اصحاب را رد می‏کنند، اقتدا کردن به آن‌ها هم صحیح نیست.

از این جمله چنین نتیجه می‌گیریم کسانی که در احکام و سیر‌ه خود به روایات اصحاب مراجعه می‌کنند، اهل سنت می‌باشند، نه بدعتگران، که با آن روش (استناد به قول اصحاب) راه درست و سالمی را برای فهم شریعت اسلامی انتخاب کرده‌اند. و باعث نجات و رستگاری آن‌ها می‌شود، زیرا طبق حکم حدیث نبوی از اقتداکنندگان به اصحاب می‌باشند[[487]](#footnote-487) و از آن جهت خدا را شاکریم.[[488]](#footnote-488)

امام شاطبی می‌گوید: «طبق این نظر هر کس از جماعت اهل سنت خارج شود، از جمله استثنائات و نوادگان شیطان می‌باشد که اهل بدعت‌ها هم بعلت مخالفت با روش پیامبر و اصحاب ایشان، داخل در این گروه می‌شوند.

و هر کس از جماعت ائمه و علمای مجتهد اهل سنت خارج شود، بر جاهلیت مرده است، زیرا جماعت خداوند علما هستند و خداوند علما را حجت خود بر روی زمین قرار داده است، این قول پیامبر شامل آن‌ها می‌شود: «لن یجمع امتی علی ضلالة» (امت من در یک امر گمراه‌کننده و باطل اجماع نمی‌کنند[[489]](#footnote-489)) که آن‌ها اهل سنت و اکثریت می‌باشند، هر گاه در امری اجماع کنند، بر سایر ملل واجب است که از آن‌ها پیروی کنند. و هر کس استثنا شود، و تنها بماند، بسوی آتش می‌رود.[[490]](#footnote-490) اگر گفته شود، اهل گفتارهای گوناگون، و عقاید مختف هم چنین عقیده دارند، که حق در عقیده آن‌هاست و مخالفین آن گمراه شده‌اند – اهل حدیث هم در آنچه که حلال دانستند، همین طور بودند، از کجا علم یقینی پیدا کردند که آن‌ها بر حق می‌باشند؟

در پاسخ آمده: مخالفان از گروه‌های مختلف اگر معتقد باشند که حق آنست که، آن‌ها بر آنند، به سوی آن می‌خوانند، پس مجموعه‌ای هستند که اختلافی ندارند. کسی که به کتاب خدا چنگ بزند، و سنت رسول خدا را بگیرد، با نور حق روشن شده، و درِ هدایت برایش باز خواهد شد. و حق را در گمان خود جستجو کرده است، اهل سنت بجز ستمگران کسی را از این مذهب نمی‌رانند زیرا آن‌ها پاسخ هیچ دستور دینی را از روی استحسان و قیاس و نظر و مراجعه به کتاب‌های فیلسوفان متقدم و متکلمان متأخر نمی‌دهند.[[491]](#footnote-491)

اگر بگویند: لازم است معتقد باشید که راویان اخبار شرعی که پیامبر آن‌ها را معصوم خوانده، معصوم به حساب آیند، هر چند که به عمد هم دروغ گفته باشند. پاسخ می‌دهیم بله، چنین عقیده‌ای داریم، هر کس را که پیامبر عادل خوانده، و از آن حضرت روایت کرده است، در نظر ما هم عادل است، هر چند به عمد هم دروغ گفته باشد، و گفته او را با قاطعیت می‌پذیریم، زیرا خداوند پیمان بسته است که خود حافظ کتاب و شریعت می‌باشد[[492]](#footnote-492).

این مطلب پاسخ منحرفان و گمراهانی است که می‏پندارند رد سنت مطهر و حدیث صحیح قول پیامبر را رد نمی‏کند بلکه قول راویان سنت از اصحاب و تابعین و بعد از آن‌ها و صاحبان تالیفات جدید را رد می‏کند.

مطلب سوم: بزرگواری و افتخار اهل حدیث

وقتی که حدیث بعد از قرآن منبع عمده و اصلی اصناف اهل سنت، باشد، و هنگامی که کتاب‌های حدیثی، بعد از قرآن از منابعی می‌باشند که بسیاری از مسایل اسلامی بوسیله آن‌ها بیان گردیده است. این‌ها دلالت می‌کند بر جایگاه عظیم اهل حدیث در میان اهل سنت، که گفتار سفیان ثوری در مورد آن‌ها صدق پیدا می‌کند که گفت: فرشتگان نگهبان‌های آسمان می‌باشند و اهل حدیث هم نگهبان‌های زمین.[[493]](#footnote-493)

یزید بن زُریع[[494]](#footnote-494) می‌گوید: برای هر دینی سوارکاری است، و سوارکاران این دین صاحبان سندها می‌باشند.[[495]](#footnote-495)

ابو حاتم رازی می‌گوید: از زمانی که آدم خلق شده، در میان هیچ امتی آدم‌های امینی پیدا نشدند که احادیث رسول خود را نگهداری کنند، بجز در امت محمد. مردی به اوگفت: ای ابن حاتم شاید حدیثی روایت کرده‌اند که اصلی ندارد و درست نباشد. گفت: علمای آن‌ها درست را از نادرست می‌شناختند و روایت آن‌ها برای شناختن بوده است، تا برای کسانی که بعد از آن‌ها هستند بیان کنند، که احادیث را مشخص کنند و حفظ نمودند.[[496]](#footnote-496)

وقتی مشخص شد که اسلام بدون حدیث نبوی اقمه نمی‏شود، آنچه را امام ابوداود طیالسی[[497]](#footnote-497) در آن باره گفته صدق پیدا می‌کند، که گفت: «اگر این گروه نبودند ما اسلام را تدریس نمی‏کردیم.» منظور از این گروه همان اهل حدیث و کسانی می‌باشند که حدیث را می‌نوشتند.[[498]](#footnote-498)

امام خطیب بغدادی می‌گوید: «خداوند اركان شریعت را به اهل خود سپرده، و به وسيله آن‌ها تمام بدعتهاي زشت را از بین بردند، آن‌ها امین خلقت و واسطه میان پیامبر و امت می‌باشند، برای نگهداری امت اجتهاد می‌کنند. شریعت الهی را عملاً و زباناً پذیرفته‌اند. سنت آن حضرت را نگهداری و بیان کرده‌اند، تا اینکه اصل آن را ثابت نمودند آن‌ها مستحق آن و اهل آن بودند، چه بسیار بی‌دین‌هایی که قصد آمیختگی با شریعت را داشتند، در حالی که اهل شریعت نبودند، خداوند بوسیله اصحاب حدیث شر آن‌ها را از امت دور می‌گرداند، زیرا اهل حدیث همانطور که در بالا اشاره کردیم حافظان ارکان دین می‌باشند.

هر گروهی به سوی هواهای نفسانی خود می‌رود، یا نظری را خوب و نیک می‌داند که خود بر آن است بجز یاران حدیث که آن‌ها گفتارشان کتاب خدا و سنت رسول خدا حجت آن‌ها، و رسول خدا گروهشان و منسوب به آن حضرت می‌باشند. به سوی هواهای نفسانی متمایل نمی‏شوند، به دیگر نظرات توجه نمی‌کنند، آنچه که از رسول خدا روایت شده، می‏پذیرند، اگر در حدیثی اختلافی پیش بیاید به آن حضرت رجوع می‌کنند، هر حکمی که بکنند، قابل قبول و پذیرفتنی است.

از جمله این‌ها هر عالم فقیهی، و امام بلند پایه‌ای، و زاهدی در قبیله‌ای، و شناخته شده به فضیلتی، و قاری با تقوایی، و خطیب نیکویی که راه آن‌ها راه مستقیم و اکثریت عظیم جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهند، هستند. هر بدعتگذاری نسبت به عقیده آن‌ها تظاهر کند. و غیر از مذهب آن‌ها، جرأت آشکارسازی، مذهب دیگری را بنماید و با آن‌ها دشمنی کند خداوند او را خوار می‌گرداند. و کسی را که خوار گرداند، ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و کسی را که گرفتار کند، رستگار نمی‌شود، کسی که در دین احتیاط کند به آن‌ها نیازمند است، کسی که با چشم بد به آن‌ها نگاه کند، درمانده است، و خداوند در موفقیت آن‌ها قادر و تواناست.[[499]](#footnote-499)

خداوند هارون الرشید را ببخشاید که گفت: «چهار چیز را طلب کردم آن را نزد چهار گروه یافتم: دروغ را خواستم نزد رافضیان یافتم، حق را جستجو کردم، آن را نزد اصحاب حدیث (اهل سنت) یافتم، کفر را طلب کردم، آن را در میان جهمیان دیدم، کلام و انحراف را جستجو کردم، که در میان معتزله بود.[[500]](#footnote-500)

خداوند آن نفس‌هایی که برای حفظ دین بپا خواستند، و خداوند، کسانی را که از علمای جدید آثار آن‌ها را زنده نگه داشته‌اند، ببخشاید. «آمین»

مطلب چهارم: پاسخ به ادعای کوتاهی اهل حدیث در نقد متن حدیث

ادعای کوتاهیِ محدیثن در نقد متن حدیث و اعتماد کردن به سند آن در میان اهل حدیث را[[501]](#footnote-501) مستشرقان کینه‌توز، برای طعنه به دین ما و این علم شریف که خداوند به این امت اختصاص داده است، مطرح کرده‌اند. این ادعای دروغینی است که توسط بی‌دین‌های[[502]](#footnote-502) کافر، طرح شده و بعضی از مسلمانان از آن متأثر شده‌اند.[[503]](#footnote-503)

استاد صدیق بشیر می‌گوید: «اگر حسن ظن به گویندگان مستشرق داشته باشیم علت بطلان این پندار و تصور این است که روش انتقادی نسبت به اخبار در میان غربی‌ها، تنها منصوب به متن می‌باشد، و چون به سند حدیث تسلط کامل ندارند، به بخش عظیمی از آن دست نیافته‌اند. اگر از سند صحبت کنند، بعضی مفاهیم نظری، که در واقعیات انتقادی آن‌ها جایی ندارد به حساب نمی‌آیند. که این روش با روش انتقادی مسلمانان مخالف است، روش انتقادی نزد مسلمانان عملاً و به شکل بسیار گسترده و بی‌نظیری طبقه‌بندی شده است که این، گامی بلند و جهشی عظیم است که هنوز اروپائیان به آن نرسیده‌اند، چگونه به چنین علمی دست یابند، در حالی که اخبار آن‌ها منقطع السند می‌باشد، و از رسیدن به اسناد مأیوس شده‌اند.[[504]](#footnote-504)

خداوند ابن حزم را ببخشاید که می‌گوید: روایت ثقه از ثقه با اتصال سند به پیامبر مخصوص مسلمانان می‌باشد و سایر ملل از آن محرومند، اما در میان یهودیان[[505]](#footnote-505) و مسیحیان و بدعتگذاران و اهل هوا و هوس، احادیثی که مرسل، معضل یا استناد به دروغگو، یا مجهول الحال و ناشناس باشد، فراوان است.

بنظر می‌رسد که ادعای بیهوده کوتاهی اهل حدیث در مورد نقد متن حدیث، با آن شرایطی که برای صحت خبر و شناسه‌هایی که برای تعیین وضعیت خبر قرار داده بودند، ادعای باطلی است.

چگونه در مورد نگهداری متن حدیث کوتاهی می‌کنند در حالی که علم درایه الحدیث برای خدمت به روایت حدیث تشکیل شده بود. به عبارتی دیگر، تمام علوم حدیث فقط برای ضمانت نگهداری متن حدیث و مطمئن شدن به اینکه آن حدیث حقیقتاً از پیامبر می‌باشد، تشکیل شده‌اند.

مبالغه نکرده‏ایم اگر بگوییم آن پنج شرطی که علمای حدیث برای صحت خبر واحد ارائه کرده‌اند، همگی برای ضبط متن حدیث بوده‌اند. آنچه که بصورت ظاهری به شروط ضبط سند تعلق می‌گیرد، در حقیقت به باطن و ظاهر متن متعلق است.

سه شرط اول که عبارتند از اتصال سند، عدالت راوی و ضبط راوی، در ظاهر ویژه ضبط سند می‌باشند در حقیقت فقدان هر کدام از آن شرط‌ها در ضبط متن خلل ایجاد می‌کند.

1. چون از متصل نبودن سند، حدیث ضعیف بدست می‌آید: که انواع ضعیف عبارتند از: منقطع، معضل، معلق، مدلس، مرسل، که همگی در صحت متن خلل وارد می‏کنند.
2. اگر راوی عادل نباشد، حدیث ضعیفی که ضبط متن آن دچار اشکال است، بدست می‌آید: مانند موضوع، متروک و منکر.
3. اگر راوی حافظه نداشته باشد، انواع حدیث ضعیف، که در ضبط متن مشکل ایجاد می‏کند، بدست می‌آیند، که عبارتند از: مدرج، مقلوب، مضطرب، مصحف، محرف و دیگر احادیث از این قبیل.

پس جز شرط (عدم شذود، و عدم علت) شرطی باقی نمی‌ماند، و از دست دادن این دو شرط، احادیث زیر را نتیجه می‌دهد: شاذ، معلل، که در ضبط متن مشکل ایجاد می‏کنند. پس از این همه دقت، چگونه باید بگوئیم که اهل حدیث به نقد متن حدیث توجه نکرده‌اند.

علمای ما به هنگام نقد سند حدیث و متن آن، این اختلاف‌های ظاهری را قایل نشدند، با این جملات نمی‌خواهم بگویم که میان صحت سند و صحت متن ملازمت و همراهی وجود دارد.

از صحت سند، صحت متن بدست نمی‌آید که ممکن است شاذ یا معلل یا جعلی باشد که باطل است همچنانکه از ضعف سند ضعف متنی که با سند دیگری آورده شده حاصل نمی‏شود.

از اینجا بود که حکم صحیح و حسن و ضعیف بودن حدیث را به اسناد مقید کرده‌اند، نه متن حدیث. و گفته‌اند: ممکن است سندهای حدیث صحیح باشد، در حالی که حدیث صحیح نیست، و یا اسناد حدیث حسن باشد، ولی حدیث حسن نیست، و یا اسناد ضعیف باشد، در حالی که حدیث ضعیف نیست.

نتیجه این می‌شود که میان اسناد و متن ملازمت وجود ندارد، که ممکن است سندی بخاطر داشتن شرایط صحیح یا حسن باشد، ولی متن آن بخاطر شذود، علت، و ناسالمی درست نباشد. ممکن است سند درست نباشد، ولی متن از طرق دیگر درست باشد.[[506]](#footnote-506) دکتر صبحی صالح به عدم اختلاف اهل حدیث درباره سند و متن حدیث در مورد حکم آن‌ها بر حدیث، تأکید می‌کند، و می‏گوید: بر ماست که دچار اشتباه و حماقتی که مستشرقان و شاگردان فریب خورده آن‌ها شده‌اند، نشویم، آن‌ها میان سند و متن فاصله می‌اندازند. گو اینکه میان دو دشمن فاصله می‌اندازند، که به هم نمی‌رسند، یا دو دره‌ای که بهم نمی‌رسند. پس مقیاس‌های اهل حدیث در سند از مقیاس‌های آن‌ها در متن جدا نیست، مگر برای توضیح بیشتر، یا بابگذاری، و یا تقسیم‌بندی.

والا بایستی هر سند صحیحی به متن صحیح ختم شود و متن عقلانی و منطقی هم که با حواس اختلاف ندارد، باید از طریق سند صحیح آمده باشد.[[507]](#footnote-507)

محدثان در مباحث خود میان سند و متن حدیث، اختلاف ظاهری با هم نداشته‌اند، سخنان آن‌ها در مورد سند، و متن، همانند هم می باشد، چند مثال در این زمینه می‌آوریم:

1. همانطور که پوشیده نیست، فراوانی راویان موثق، به متن مربوط است. زیرا این زیاده‏ای است که از یک راوی موثق، آورده شده است. ابن حجر می‌گوید: زیاده‏ای که راوی - چه در حدیث صحیح و چه حسن – آورده، قابل قبول است، اگر منافی روایتی که از آن موثق‌تر است، نباشد. چون اگر میان آن زیاده و حدیثی که آن زیاده را ندارد منافاتی نباشد، مطلقا پذیرفته می‏شود، چون در حکم حدیث مستقلی می‌باشد که یک نفر ثقه، آن را آورده و از شیخ خود روایت نکرده است.

اگر منافات داشته باشد، به طوری که با قبول آن، روایت دیگر رد می‏شود، این باعث برتری یکی از آن دو روایت می‌شود. قول برتر را می‌پذیریم، و دیگری را رد می‌کنیم.[[508]](#footnote-508) برای مثال حدیث ابن مسعود را ذکر می‏کنیم که گفت: از پیامبر خدا سؤال شد، چه عملی بهتر است؟ فرمود: نماز در وقت خود.[[509]](#footnote-509) حسن بن مکرم و بندار بن بشار در روایتی گفته‌اند: نماز اول وقت. و حاکم آن را تصحیح نموده است.[[510]](#footnote-510) و پذیرفته شده است. پس آیا اینجا سخن درباره سند می‌باشد یا برای ضبط کردن متن.

از جمله آن مثال‌ها حدیث مصحف می‌باشد که در آن تصحیف روی داده است، که هم در اسناد و هم در متن می‌باشد. دوم حدیث «احتجر النبی فی المسجد»[[511]](#footnote-511) یعنی در مسجد حجره‌ای برای خود برگزید. بعضی آن را اینگونه تصحیف کرده‌اند احتجم، که آن تصحیف لفظی می‌باشد. در معنا هم تصحیف اتفاق می‌افتد، مثلاً کسی خطبه می‌خواند، و این حدیث را روایت می‌کرد «لایدخل الجنة قتات»[[512]](#footnote-512) گریست و سپس گفت، چه کاری است که من انجام می‌دهم، کاری جز فروش گیاه ندارم، یعنی کسی که به حیوانات علف می‌دهد.[[513]](#footnote-513)

استاد صدیق بشیر می‌گوید: نقد متن از گسترده‌ترین مباحث می‌باشد، که علم الحدیث در آن بر روش انتقادی غربی‌ها برتری جسته هم از نظر مفهوم، و هم از نظر متن، و هم از نظر مبحث بررسی نص، و آوردن لفظ. همانطور که اسد رستم می‌گوید: نشانه‌ای دیگر از نشانه‌های امانتداری عالمان علم حدیث در نقد حدیث می‌باشد، و بررسی نص را بخاطر وقوف بر لفظ اصلی فرضی دانسته‌اند، بعضی از آن محدثان نه لحن را عوض کردند، و نه خطا را اصلاح نمودند، بلکه آرای خود را در حاشیه کتاب‌ها نوشتند.[[514]](#footnote-514)

اسد رستم در این مطالب به شروطی اشاره می‌کند که عالمان این علم، در عدم جواز روایت حدیث بر طبق معنا را آورده‌اند که اگر راوی به الفاظ و دلالت‌های آن و مقصدهایش آگاهی نداشته باشد، و در معنا کردن آگاه نباشد و در مقدار اختلافی که میان آن‌هاست بصیر نباشد، روایت کردن درست نیست.

در این حالت برای راوی، روایتی را با آن لفظی که شنیده است مشخص می‌شود. و روایت کردن با معنا برای او جایز نیست.[[515]](#footnote-515)

آیا همه این کارها و اقدامات برای حفظ، و سلامتی متن نیست؟

در این مطلب بر عنایت و توجه محدثین به نقد متن‌ها، از جعل احادیث موضوع که مخالف عقل و مشاهده و حواس می‌باشند، استدلال نمی‌کنم. با وجود اینکه امکان تأویل آن هم نیست. تأویلی که احتمالِ نزدیک به درستی باشد. آن‌ها خیلی از احادیث را به دلیل مخالف بودن با قرآن و سنت مشهورِ صحیح، و تاریخ معروفی رد کرده‌اند.[[516]](#footnote-516)

از نمونه‌های بررسی و آزمایش متن حدیث و انتقاد از آن، توسط محدثین، حدیث قرار دادن جزیه بر یهودیان خیبر می‌باشد که این داستان را چندین علما مانند حافظ سبکی[[517]](#footnote-517) و ابن کثیر[[518]](#footnote-518) و سخاوی[[519]](#footnote-519) روایت کرده‌اند. عده‌ای از یهودیان نامه‌ای آشکار ساختند، و مدعی شدند، که نامه رسول خدا می‌باشد که گرفتن جزیه را از آن‌ها رفع کرده است، و در آن به شهادت چند تن از اصحاب اشاره شده بود. و متذکر شدند که آن نامه به خط علی ابن ابی طالب می‌باشد. این نامه را به رئیس وزیران ابی القاسم علی بن حسن، وزیر قائم بأمر الله از خلفای عباسی ارائه کردند و او آن را به خطیب بغدادی نشان داد، بعد از تأمل در آن، گفت که این نامه جعلی می‌باشد. گفتند: از کجا فهمیدی. گفت: در آن شهادت معاویه است، در حالی که او در سال فتح مکه در سال هشتم هجری مسلمان شد، ولی فتح خیبر در سال هفتم هجری بود، آن هنگام معاویه مسلمان نشده بود، و در ماجرای خیبر حاضر نبود، در آن شهادت سعد ابن معاذ می‌باشد، در حالی که ایشان سال پنجم هجری در جنگ بنی قریظه از دنیا رفتند، دو سال قبل از فتح خیبر، رئیس الوزراء او را تحسین کرد، به او اعتماد کرد، و آن را تأیید نمود. و بخاطر محتویات نامه دادن جزیه را از آن‌ها رفع نکرد، چون جعلی و باطل بود.

قبل از حافظ خطیب بغدادی، امام ابن جریر طبری دروغ و جعلی بودن این نامه را ذکر کرده است، همانطور که در البدایه و النهایه ابن کثیر این مطلب آمده است.[[520]](#footnote-520)

ابن قیم جوزیه نیز در دو کتاب خود، «احکام اهل الذمه»[[521]](#footnote-521) و «المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف»[[522]](#footnote-522) به جعلی بودن این نامه توسط یهود پرداخته است، و دروغ و جعلی بودن آن را به ده دلیل بیان کرده است. سپس آورده که، یهود این نامه را نزد ابن تیمیه آوردند، آن را بسیار با احترام و عزت، حمل می‌کردند، که با پارچه‌ای از حریر و ابریشم پوشانده شده بود، وقتی ابن تیمیه آن را باز کرد و در آن تأمل نمود. بر آن آب دهان انداخت و گفت: این نامه به چند دلیل باطل و دروغ است، و آن‌ها را برای یهود بر شمرد، بعد از آن یهود با حقارت و خواری آنجا را ترک کردند.[[523]](#footnote-523)

با همه این مطالبی که در این فصل گفته شده ادعای کوتاهی اهل حدیث در مورد متن حدیث از درجه اعتبار ساقط می‌شود. و خداوند در این زمینه و همه زمینه‌ها از همه ما عالمتر و آگاه‌تر است.

فصل چهارم:  
نحوه ایراد گرفتن به سندها و علوم حدیث

مقدمه

شامل: بیان اینکه اسناد دلیل و برهان ما برای صحت کتاب و سنت است و هدف دشمنان اسلام در طعنه زدن به اسناد.

طعنه زدن و ایجاد شک در اسناد پیوسته یکی از اهداف دشمنان قدیم و جدید اسلام بوده تا بدین وسیله در وحی الهی - قرآن و سنت پیامبر - شک ایجاد کنند.

اسناد دلیل ما برای صحت کتاب خدا، و سنت رسول خدا می‌باشد، پس برای صحتِ هر قرائتی از قرآن، بایستی سه شرط زیر وجود داشته باشد:

1. صحت اسناد آن.
2. موافقت آن با زبان عربی، هر چند با یک وجه.
3. موافق رسم الخط عثمانی باشد، هر چند که احتمالی باشد.

اگر هر یک از این سه شروط را نداشته باشد، آن قرائت، شاذ می‌باشد، و قرآن به حساب نمی‌آید، هر چند جز، قرائت‌های هفتگانه باشد، در این باره صاحب الطیبه چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكـل مـا وافـق وجـه النحـو |  | وكان للرسم احتمـالاً يحـوى |
| وصـح إسنـاداً، هـو القــرآن |  | فهـذه الثلاثــة الأركــان |
| وحيثمــا يختـل ركـن أثبـت |  | شذوذه لو أنه فـى السبعـة |

هر چه که با نحو موافق باشد احتمالاً رسم الخط عثمانی باشد. اسناد آن صحیح باشد قرآن است، این سه شرط ارکان می‌باشند. هر گاه رکنی از بین برود، هر چند از قرائت‌های هفتگانه باشد، شاذ است.[[524]](#footnote-524)

آیا این‌ها دلیل این نیست که قرآن هم مانند حدیث با اسناد، نقل و روایت شده است؟

ولی در میان قرآن و حدیث از نظر تعداد راوی فرق هست، قرآن با تواتر نقل شده است، ولی حدیث با روایت تعدادی مشخص و کم روایت شده است، ولی این تعداد کم، آدم‌های ناشناس نبوده‌اند، بلکه مردان مشهوری بوده‌اند که احوال آن‌ها معلوم و سندهایشان محفوظ می‌باشد.

این تفاوتها مقتضی تفاوت در درجات یقین و اطمینان می‏باشد، نه در مورد قبول کردن و معتبر بودن آن.[[525]](#footnote-525)

اگر قرآن با روایت نقل شده است، عیب و ایراد گرفتن به اسناد، در حقیقت، ایراد گرفتن به دین و باطل نمودن کتاب و سنت می‌باشد. همان مطلبی که رئیس بی‌دین‌های عصر ما (شاکر) بر آن تأکید کرده است، وقتی در مورد این نکته از آن‌ها سوال شد که چرا نخستین چیزی که به طلبه‌های خود می‌آموزند، عیب و ایراد گرفتن به اصحاب می‌باشد، در حالی که آن‌ها اولین نفرات سندها می‌باشند؟ گفت: «ما می‌خواهیم راوی را زیر سؤال ببریم، اگر آن راوی را باطل کردیم به باطل کردن منقول آن‌ها نزدیک‌تر شده‌ایم.

امام ابوزرعه رازی راست فرمود که: آن‌ها می‌خواهند شاهدان ما را مورد جرح قرار دهند تا بوسیله آن، قرآن و سنت را باطل اعلام کنند، در حقیقت خودشان سزاوار جرح و انتقاد می‌باشند و آن‌ها زندیق هستند.[[526]](#footnote-526)

ملحدان گذشته و حال، در مورد طعنه و ایراد گرفتن به اسناد، که ویژگی برتر این امت محمدی می‌باشد، و چیزی مهمتر از شنیدن حدیث و روایت با اسناد، برای آن‌ها نبوده، و با حرص زیاد، در صدد این کار بر آمده‌اند.

آنچه را که حاکم در مورد شناخت علم الحدیث آورده دلالت می‌کند و گفته: شنیدم که شیخ ابوبکر احمد ابن اسحاق[[527]](#footnote-527) فقیه با یک نفر در حال مناظره بوده، شیخ گفت: فلانی برای من حدیث آورده که: آن مرد حرف او را قطع کرد و گفت: فلانی گفته، فلانی گفته، تا کی فلانی گفته، و به حدیث توهین نمود، شیخ به او گفت: ای کافر بلند شو، دیگر حق نداری وارد منزل من بشوی، آن گاه شیخ به ما رو کرد، و گفت: من هرگز به کسی نگفته‌ام وارد خانه‌ام نشوی، مگر به این مرد.[[528]](#footnote-528)

حاکم هم از احمد بن سلام فقیه، روایت کرده و گفته: هیچ چیز برای ملحدان سنگین‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از شنیدن و روایت حدیث با اسناد نمی‌باشد.[[529]](#footnote-529)

مبلغان بی‌دینی و مستشرقان به پیروی از گذشتگان خود، اسناد و محدثین را، بخاطر اهمیت دادن به حدیث تقبیح و مورد مذمت قرار داده‌اند. و بکارگیری اسناد را در ابتدا در مورد احادیث مورد طعنه و جرح قرار داده‌اند. و چنین پنداشتند که اسناد محدثان با هم مختلفند، و دیگر ایرادهایی که گرفته‌اند. آن‌ها را می‌آوریم و بحث در مورد آن‌ها را به مبحث دوم می‌گذاریم.

مبحث اول: شبهه طعنه زنندگان به اسناد حدیث و پاسخ به آن

عده‌ای از دشمنان اسلام از جمله مستشرقان، در مورد آغاز بکارگیری و استفاده از اسناد در احادیث نبوی شک کرده‌اند.

«شاخت» معتقد است که فتنه مذکور در سخنان ابن سیرین که گفت: «مردم در مورد اسناد حدیث سؤال نمی‌کردند تا اینکه فتنه روی داد»[[530]](#footnote-530) همان فتنه خلیفه اموی، ولید بن یزید، در سال 126 ه‍ بود.

شاخت می‌گوید: از ابن سیرین تابعی روایت می‌شود که مردم درباره اسناد سؤال نمی‌کردند، تا اینکه آن فتنه روی داد، بعداً خواهیم دید، فتنه‌ای که با کشته شدن خلیفه اموی ولید بن یزید در سال (126) روی داد، بر افروخته شد، که قبل از پایان حکومت اموی‌ها بود، با پایان بهترین قرن‌ها، قرنی که در طول آن حدیث نبوی سیادت و خودنمایی می‌کرد، مطابقت می‌کند. ابن سیرین هم در سال 110 ه‍ از دنیا رفته است نتیجه می‌گیریم که این عبارات موضوع و جعلی می‌باشند، بهر حال هیچ ادعایی وجود ندارد که ثابت کند بکار گرفتن اسناد به شکل منظم قبل از قرن دوم هجری اتفاق افتاده باشد.[[531]](#footnote-531)

مستشرق دیگری بنام «روبسون» معتقد است که، منظور از فتنه‌ای که در سخن ابن سیرین بوده، همان فتنه عبدالله بن زبیر در سال 72 ه‍ بوده است، آنگاه که خود را خلیفه خواند. به این دلیل که، تاریخ این فتنه با تولد ابن سیرین موافقت می‌کند و همچنین وجود کلمه فتنه، در الموطأ مالک، به فتنه ابن زبیر اشاره می‌کند.[[532]](#footnote-532)

همانطور که شاخت آورده، هدف از این کار، مشکوک کردن قسمت بزرگی از سندهای موجود در حدیث می‌باشد، که اهل حدیث آن سندها را در قرن دوم هجری، بلکه در قرن سوم هجری‍ بوجود آوردند.

در نتیجه متون آن اسناد گوناگون می‌باشد، هدف آن‌ها از این ایراد و عیب، همین بوده است.

گلدزیهر، معتقد است که سندهای احادیث توسط خود اهل حدیث اختراع شده‌اند و می‌گوید: «گروهی از مردم هستند که هیچ تردیدی در مورد آوردن اسم‌های جدید، بعنوان اسناد ندارند، شنوندگان ساده هم آن را می‌شنوند و می‌پذیرند، در قرنی که ابن عدی کتاب خود، یعنی «الکامل فی معرفة الرجال» را تألیف کرد، ابوعمر و لاحق بن الحسین زندگی می‌کردند، که اسمائی را بوجود می‌آورد، و در میان سندها قرار می‌داد، مانند طغرال، طربال و کرکدن، و حدیث‌هایی را به آن‌ها نسبت می‌داد.[[533]](#footnote-533)

این گفته‌ گلدزیهر را مستشرقان و داعیان بی‌دینی اورده‏اند.[[534]](#footnote-534)

عبدالجواد یاسین می‌گوید: به اعتراف علمای حدیث، برای کسی که متن را بوجود آورده است مشکل نبوده که اسناد را هم بوجود بیاورد، چه مقدار احادیثی که، آن‌ها را براساس اسناد مورد قبول بوجود آوردند! آنگاه که سندهای مورد قبول جواز رسمی برای صحت حدیث گردیدند.[[535]](#footnote-535)

احمد حجازی سقا می‌گوید: «دوران طلایی حدیث، که بالاترین سلسله در سند می‌باشد به احادیث ضعیف‌ و متروک‌، همانند احادیث صحیح عمل نمودند، و نسبت به سندهای صحیح مانند احادیث ضعیف عمل کردند.[[536]](#footnote-536)

در تقبیح نمودن اسناد و محدثین از مبلغان بی‌دینی پیروی نموده‌اند.

بعضی، اهل حدیث را به «بندگان سندها»[[537]](#footnote-537) و «اسیران سندها»[[538]](#footnote-538) توصیف می‌کنند.

عده‌ای اسناد را نوعی از هماهنگی وصف کرده‌اند.[[539]](#footnote-539)

اسماعیل منصور می‌گوید: «این وابستگی به سند، و مبالغه در بحساب آوردن آن، و مربوط کردن احکام شرعی به آن، و آن را در درجه نخست قرار دادن، غیر طبیعی است و همه این‌ها روی هم باعث اختلاف و جدایی عظیمی میان مسلمان‌ها گشته است. آن‌ها را به دسته‌ها و و گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم کرده، که با هم به مخالفت و نبرد و فریب و نیرنگ در سالیان متمادی برخواسته‌اند.[[540]](#footnote-540)

در طعنه به علوم حدیث می‏گویند: آنچه را که عده‌ای از اهل حدیث نوشته‌اند و حدیث نامیده می‌شود، همان بی‌میلی مطلق، و وهمی ثابت نشدنی، و گمانی است که اقامه نمی‌شود.[[541]](#footnote-541)

به این شبهه این چنین پاسخ داده می‌شود:

و در آغاز امر دوست داریم به ایراد گیرندگان به اسناد، سخن مهمی را که آقای سلیمان ندوی گفته، برای آن‌ها بگوئیم. در حالی که ایشان در مورد محقق شدن معنای سنت و نیاز به آن زیر عنوان «روایت یک امر ضروری است» صحبت می‌کرد، گفت: «برای هر دانشی، و یا برای هر کاری از کارهای دنیا، از روایت و نقل استفاده می‌کنند زیرا امکان ندارد که انسان در هر حادثه‌ای حاضر و آماده باشد، پس برای کسانی که آنجا حاضر نبوده‌اند علم و آگاهی حاصل نمی‌شود مگر از راه روایت شفاهی یا کتبی، و یا برای کسانی که بعد از آن حادثه به دنیا آمده‌اند جز از طریق روایت و بازگو کردن از ما قبل خود از آن حوادث به آگاهی و علم نمی‌رسند، این تاریخ ملت‌های نابود شده و حاضر و مذاهب و ادیان، و نظرات حکما و فلاسفه و تجربه‌های علما و اختراعات آن‌ها می‌باشد، آیا جز از راه نقل و روایت به ما رسیده است؟

آیا دین اسلام حادثه تازه‏ای بود که احکام و اخبار آن جز به این روش منتقل نشود؟ یا اینکه ناگزیر باید راه دیگری برای نقل اخبار رسول برگزینیم؟ اخبار ایشان غیر از روایت است؟

فرض کنیم آن‌هایی که چنین نظری دارند، در مورد روایت حدیث با اسناد، رئیس گروه خود شوند، آیا روشی غیر از روایت برای تبلیغ کردن استنباط، و تحقیقات خود، برای (پیروان) گروه خود، که از حلقات درس آن‌ها به دور می‌باشند، یا کسانی که بعد از آن‌ها متولد می‌شوند، در نظر می‌گیرند؟!![[542]](#footnote-542)

پس بر شکاکان لازم است که در اسناد و علوم حدیث تحقیق کنند تا از لغو گفتن پرهیز کنند.

وگرنه چگونه اسناد آن‌ها به ملت‌های نابودشان می‏رسید؟

بلکه اخبار صحیح آن‌ها از انبیا و بزرگانشان از کجا رسیده است؟

ضوابطی را که صحت و درستی اخبارشان را تایید کند، کجاست؟

اما آنچه که شاخت پنداشته است که فتنه مذکور در کلام محمد بن سیرین را بر کشته شدن ولید بن یزید (216هـ) حمل کرده است با وجود اینکه می‏دانست که ابن سیرین در سال 110هـ درگذشت.

دکتر همام عبدالرحیم در رد آن می‏گوید: اگر شاخت منصفانه و با تامل در گفته ابن سیرین دقت می‏کرد در می‏یافت که آن فتنه شش سال بعد از وفات او بوده است.[[543]](#footnote-543)

این گمان او که آن خبر از جانب ابن سیرین دروغ است دلیلی برای او محسوب نمی‏شود و آوردن این حدیث در مقدمه صحیح مسلم[[544]](#footnote-544) و ترمذی[[545]](#footnote-545) و دارمی[[546]](#footnote-546) آن را تکیب می‏کند.

اما آنچه که روبسون گمان کرده و فتنه مذکور در کلام ابن سیرین را بر فتنه ابن زبیر حمل کرده است، گمانی دور از ذهن می‏باشد. چون عبارت ابن سیرین می‏گوید: از اسناد سوال نمی‏کنند و نگفته که ما از اسناد سوال نمی‏کردیم و این عبارتی که به کار برده می‏رساند که او از بزرگان صحابه سخن گفته است.[[547]](#footnote-547)

دکتر اکرم ضیاء عمری می‏گوید: آنچه که روبسون به آن استناد کرده صحیح نیست زیرا فرض کردن عمر در کلام محمد بن سیرین برای تفسیر کلام او کافی است و قابل اعتماد نیست. ابن سیرین از حوادثی صحبت می‌کند که از دوران خود، دور می‌باشند. بخاطر آگاهی و آشنایی که با تاریخ حدیث و توجهی که به آن داشته است.[[548]](#footnote-548)

سخن عبدالله بن عباس که از اصحاب کم سن[[549]](#footnote-549) می‌باشد، مؤید این نظر می‌باشد، گفت: آن گاه که بشیر بن کعب العدوی نزد او آمد، و برای ایشان حدیث ‌آورد و ‌گفت: پیامبر فرموده: ابن عباس اجازه ادامه حدیث را به او نداد، و به او هم نگاه نکرد: گفت: ای ابن عباس چرا به حدیث من گوش فرا نمی‌دهید؟ برای شما از رسول خدا صحبت می‌کنم ولی تو گوش نمی‌گیرید! ابن عباس جواب داد: اگر یک بار بشنویم که مردی از رسول خدا روایت می‌کند و گفت: رسول خدا فرموده: با چشمانی باز و گوش‌هایی شنوا به حدیث او گوش می‌دهیم. ولی آن گاه که مردم به کارهای سخت و خسته‌کننده سوار شوند، جز آنچه که می‌دانیم از مردم چیزی نمی‌گیریم.»[[550]](#footnote-550)

انگار خواست بگوید: وقتی کسانی که اهل حدیث نبودند وارد این کار شدند مردم از شنیدن اخبار آن‌ها خودداری کردند، و به این دلیل بود که از قبول هر حدیثی که فاقد اسناد باشد، خودداری کردند.[[551]](#footnote-551)

وقتی به صورت مطلق از فتنه حرف می‌زند، منظور فتنه بزرگی است که در دوران خلفای راشدین وزیدن گرفت، و اگر «الفتنه»، با الف و لام تعریف آورده شود، برای عهد و پیمان می‌باشد و آن عبارت از فتنه مشهوری است که همه آن را می‌شناسند. حقیقت این است و شکی در آن نیست، که شرط اسناد و جستجو به دنبال سندها، در زمان نبوت مبارک آن حضرت شروع شده است.

حاکم در این باره می‌گوید: به دنبال سندهای عالی رفتن، خود یک سنت صحیح می‌باشد. سپس حدیث انس بن مالک در مورد، آمدن اعرابی[[552]](#footnote-552) را آورده و می‏گوید: یا محمد فرستاده شما نزد ما آمد....[[553]](#footnote-553) حاکم از این حدیث اصل طلب سند را استنباط کرده است، زیرا او ارکان اسلام را از آن حضرت شنیده است که به آن ایمان آورده و تصدیق نمود، ولی او خواسته آن را بصورت شفاهی از رسول خدا بشنود.[[554]](#footnote-554)

اگر سند عالی خواستن مستحب نبود رسول خدا ناپسند می‌دانست از او درباره آنچه که، فرستاده پیامبر از آن خبر داده بود سؤال کند و او را به کوتاه کردن آن خبر امر می‌کرد.[[555]](#footnote-555)

سند خواستن و جستجو به دنبال اسناد، در دوران اصحاب ادامه یافت دلیل آن هم سؤال عمر بن خطاب از ابو موسی اشعری و دیگران می‌باشد.[[556]](#footnote-556) که در حقیقت طلب کردنِ نسبت دادنِ آن سخن به پیامبر می‌باشد. سخن ابن سیرین هم دلیلِ تقدم سند خواستن می‌باشد.[[557]](#footnote-557)

اگر پیدایش اسناد در زمان پیامبر و در زمان اصحاب ما، برای دوری از دروغ وضع شده باشد، تا زمان فتنه، که آن موقع و بعد از بروز فتنه استناد به اسناد بسیار فراوان شد. تا نزدیک‌های پایان قرن اول، و تا آنجا علمی که به اسناد می‌پرداخت، بسیار بزرگ شد.[[558]](#footnote-558) آنچه که داعیان فتنه و داعیان مستشرق و هم عقیده‌های آن‌ها، پنداشته‌اند که اسناد توسط آدم‌های ضعیف و دروغگویان ایجاد شده است و با متون گوناگون آمیخته شده است، و گمان می‏کنند که این موضوع بر اهل حدیث مشتبه شده است.

می‌گوئیم بله: اهل حدیث سند‌ها را کشف کردند و با آن متون گوناگونی را ترکیب و آمیختند، ولی این مطلب بر اهل حدیث و اهل جرح و تعدیل پوشیده نماند، و بیش از هزار سال قبل از اینکه این مدعیان چنین ادعایی را مطرح کنند به آن توجه نموده‌اند، و بر آن‌ها پوشیده نمانده است همچنانکه فتنه جویان و هواپرستان سعی در القای آن دارند.

به همین دلیل علمای حدیث همانطور که قبلاً گفتیم، قایل به ملازمت و همراهی میان صحت سند، و صحت متن، نیستند. و دروغگویان و کسانی که سند سازی می‌کنند را آگاه و بیدار می‌کنند.

ابن جوزی (ت597هـ) در این باره و بهنگام وصف این وضع‌کنندگان چنین می‌گوید: (گروه چهارم) گروهی هستند که سندها را برای هر سخنی که نیکو باشد وضع کرده‌اند. از جمله آن‌ها محمد ابن سعید است[[559]](#footnote-559) که می‌گوید: برای هر سخنی که نیکو باشد اگر سند قرار دهیم مشکلی نیست.[[560]](#footnote-560)

ابن عراق در کتاب خود[[561]](#footnote-561) (تنزیه الشریعه) در این باره و در حالی که وضع‌کنندگان را بر می‌شمارد، می‌گوید: گروه ششم: گروهی هستند که حرص و علاقه زیادی که به مشهور شدن داشتند باعث شد که اسناد حدیث وضع کنند. و به جای اسناد ضعیف، سندهای صحیح و مشهور قرار دهند. بعضی دیگر هم اسناد مشهور و صحیح آن را با سندهای ضعیف عوض کردند.

حاکم ابوعبدالله می‏گوید: از جمله این افراد ابراهیم بن یسع که پسر ابن ابی دحیه‌ای است که از جعفر صادق و هشام بن عروه، حدیث روایت می‌کرد، او احادیث این دو نفر را با هم ترکیب می‌کرد، تا آن حدیث‌ها را بوسیله سندها فریب جلوه دهد، گفت: از جمله این‌ها حماد بن عمرو نصیبی، و بهلول بن عبیده و اصرم بن حوشب، می‌باشند.

حافظ ابن حجر گفته: این نوع احادیث جزء احادیث مقلوب می‌باشند، استاد اسفراینی می‌گوید: همانا کسی که اسناد حدیثی را بر گرداند و آن کار را از روی رغبت و میل انجام دهد، شیطان دروغگویی است، و همه احادیث او از درجه اعتبار ساقط شود، هر چند آن احادیث را به سندهای اصلی خود روایت کرده باشد.[[562]](#footnote-562)

درباره این حدیث که خداوند برای همه مردم بصورت عام تجلی می‌کند، ولی بصورت ویژه برای شما ای ابوبکر تجلی می‌کند. حافظ ابن حجر می‌گوید که این حدیث جعلی است و سند و متن آن را محمد بن عبد، وضع کرده است.[[563]](#footnote-563)

عالمان نیز بین اهل حدیث، به سندهای خانوادگی توجه نموده و آن را زیاد مورد انتقاد قرار داده‌اند. و از آن غفلت ننموده‌اند، آن طور که روبسون و دیگران پنداشته‌اند، آنچه را که پذیرفتنی بود، قبول کردند و آنچه را که تشخیص دادند و مستحق ترک و رها کردن دانستن رها نمودند، آن‌ها در احکام خود با انصاف عمل نمودند، درباره هر کس حق او را ادا کردند. در این زمینه به علمی دست یافتند که به روایت پدران از پسران و بر عکس، شناخته شده است.[[564]](#footnote-564)

از جمله سندهای خانوادگی که مورد قبول واقع شده، بعنوان مثال: سند عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش، و بهر بن حکیم از پدرش از جدش می‌باشد.[[565]](#footnote-565)

مثال اسنادی که مورد قبول واقع نشده است، مانند: سند کثیر بن عبدالله بن عمرو، از پدرش، از جدش[[566]](#footnote-566) و سند موسی بن مطیر[[567]](#footnote-567)، از پدرش، و دیگرانی که ذکر آن‌ها در کتاب‌های مربوط به جرح و تعدیل آمده است، آنچه که واضح است این است که علمای حدیث از این نظر غافل نبوده‌اند، آن طور که مدعیان فتنه‌گری و مدعیان علم و دانش تصور کرده‌اند.

مبحث دوم: اهمیت اسناد در دین، و برتری مسلمانان در علم اسناد، بر سایر ملت‌ها

آوردن سند از ویژگی‌های برتر امت اسلامی است. که هیچ کدام از ملت‌های قبل از اسلام چنین اسنادی نداشته‌اند، بوسیله این اسناد، دین را از امور بیهوده و گفته‌های بی‌ثمر، یاوه‌گویان حفظ کرده‌اند. اسناد ابزاری بودند که با آن این (هم قرآن و حدیث) را حفظ نمودند. به همین دلیلی خود اسناد قسمتی از دین شدند، و با این روش‌ها، اخبار و احادیث صحیح را که هیچ شبهه‌ای در آن‌ها نیست به ما رسانده‌اند.

در مورد اهمیت و برتری اسناد، توسط علمای فراوانی، اقوال گوناگونی را در بزرگی آن آورده‌اند.

از بهترین و دقیق‌ترین این نظرات، جایگاهی است که عبدالله بن مبارک برای اسناد قایل شده و گفته: اسناد جزء دین می‌باشند، بگونه‌ای که اگر اسناد نباشند، هر کس هر چه دوست دارد می‌گوید، اگر به یک راوی بگویند: چه کسی برای شما حدیث گفت؟ مات و گیج[[568]](#footnote-568) می‌ماند. و باز گفته: اسناد باعث جدایی و حد فاصل میان ما و بدعت‌گذاران دروغگوست.[[569]](#footnote-569)

سفیان ثوری می گوید: اسناد اسلحه مؤمن می‌باشد، اگر اسلحه همراه نداشته باشد، با چه وسیله‌ای با دشمن می‌جنگد؟[[570]](#footnote-570)

امام شافعی هم گفته است: مَثَل کسی که حدیث بدون سند طلب می‌کند، همانند کسی است که هیزم می‌فروشد ولی شبانگاهان به دنبال هیزم می‌گردد.[[571]](#footnote-571) سخن ابن حزم را که قبلا بیان کردیم که گفت: روایت یک ثقه از ثقه که به پیامبر می‌رسد، خصوصیتی است که خداوند برای مسلمان‌ها قرار داده است، بسیاری از اقوال و احادیث یهودیان و مسیحیان معضل و یا مرسل می‌باشند، و روایت سند به دروغگویان و کسانی که مجهول الحال هستند، از ویژگی یهود و مسیحیان می باشد.[[572]](#footnote-572)

ولی از آنچه گذشت معلوم گردید که مسلمان‌ها به اسناد بسیار اهمیت می‌دادند.

بخاطر اهمیت دادن به اسناد و روشن بودن آن اهمیت در گرفتن روایت بود که برای سایر علوم همچون تفسیر، فقه، و تاریخ، و علم رجال، و انساب، (نسب‌شناسی) و لغت، و نحو، و ادبیات، و شعر، و داستان‌ها، وجود اسناد را شرط قرار دادند. بگونه‌ای که برای مفهوم یک کلمه از اخبار احمق‌ها و، کودن‌ها و آدم‌های مسخره، سندی طولانی ذکر می‌کردند، همانطور در تفسیر هم برای یک کلمه، سندهای طولانی ذکر می‌کردند، این موارد در تفسیرهای ابن جریر طبری و خطیب بغدادی مشاهده می‌شود که برای داستان‌های، دو طفیلی (مهمان ناخوانده) و حریصان - بخیلان سندهای طولانی برای آن‌ها ذکر کرده‌اند. همچنین در کتاب ابن جوزی برای داستان‌های «اخبار احمق‌ها و ناآگاهان» و «اخبار زیرک‌ها» و تقبیح هوا پرستان و «لحظه‌هایی از داستان‌های صالحان» سندهایی ذکر کرده است که طول آن‌ها از سه سطر بیشتر است، بخاطر روایت جمله‌ای کوچک یا کلمه‌ای از گوینده‌اش[[573]](#footnote-573) چنین اسنادی ذکر می‌کردند.

از دیگر نشانه‌های اهمیت دادن به اسناد، آن کتاب‌ها و تألیف‌های بزرگی است که در علم رجال تألیف شده است، بوسیله آن، علم جدید و مستقل از حدیث بوجود آمد، که علم رجال می‌باشد. این علم آنقدر گسترده است که نفس‌ها را قطع می‌کند. در این علم کتاب‌هایی هست در موضوع شناخت اصحاب، شناخت طبقه‌های اصحاب، کتاب‌های جرح و تعدیل، کتاب‌های نام‌ها، کنیه‌ها و القاب، کتاب‌هایی درباره احادیث تألیف شده و مختلف، و مفترق، و متفق، و متشابه، و کتاب‌هایی درباره امانتداری، که مجموع این کتاب‌ها دلالت بر تلاش فراوان علمای حدیث به نقد اخبار و احادیث می‌کند، و آنگونه که عده‌ای بی‌خبر و ناآگاه می‌گویند، نیست.[[574]](#footnote-574)

از نشانه‌های توجه کردن به اسناد، بوجود آوردن علم جرح و تعدیل می‌باشد. که همچون سایر علوم حدیث می‌باشد که مختص مسلمان‌هاست و بوسیله آن‌ها از سایر ملت‌ها استثنا شده‌اند، و با تأسیس و پرورش و رشد آن و خبره شدن در آن، منجر به ابداع آن شدند، تا به وسیله آن از سنت رسول اکرم در برابر اقوال مخالف حفاظت کنند، و دخالت اغیار در آن و مبارزه با دروغگوهای بی‌شرم و حیا، که این از بزرگترین نتیجه‌های سودمندی بود که در خلال حمله دشمنان به حدیث نصیب مسلمانان گردید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قَصـدتَ مَسَاتِى فاجتلبت مَسَرَّتِى |  | وقد يُحِسنُ الإِنسانُ من حيث لا يَدرى |

قصد سنت مرا کردی، ولی باعث شادی من ‌شدی. انسان از جایی که خبر ندارد سودمند می‌شود.

این علم در عصر پیامبر به آرامی رشد کرد، سپس بیشتر رشد کرد و فراوان گشت، و محکم گردید، و در آن قرن اول و دوم بسیار گشت، همچنان در قرن سوم و چهارم امتداد یافت، و گسترده گردید، و در حال کامل شدن بود و همینطور ادامه یافت، تا اینکه در قرن نهم هجری کامل گردید. که در آن هنگام، کتاب‌ها زیاد گشت، و تألیف متنوع شد، در زمان ما بعضی مسایل و جزئیات، شخصیت‌های ویژه مربوط به اسناد تدریس می‌شود، که به سوختن و رسیدن نزدیک شده هر چند این علم پایانی ندارد.

بوسیله این علم عظیم که بدون ترس از کسی راه خود را می‌پیمودند، نه از پدر و نه از پسر، و نه برادر، و نه دوست، و نه استاد، ابایی نداشت، خلف و سلف توانستند که علت‌های هر علمی را کشف کنند، چه حدیث نبوی، یا کلام عادی، یا شعر و نثر و یا تاریخ شخصی و یا سیاسی، باشد، این علم آشکارکننده راستین، و بیننده خالص بود، که بوسیله آن صحیح را از سقیم، و خوب را از بد، و دروغ را از راست، تشخیص می‌دادند، و بوسیله آن امور پسندیده را از امور زشت، با ترازوی راستی وزن می‌کردند.[[575]](#footnote-575)

اگر در قدیم بود می‌گفتند: دشمنان ما به حق شهادت ندادند، به گفته‌های مستشرق، شبرنگر، توجه می‌کنیم که در مقدمه انگلیسی که بر کتاب الاصابه فی احوال الصحابه از ابی حجر نوشته، آورده است که: هیچ امتی در گذشته و در حال حاضر، و عصر ما کاری که مسلمانان در مورد علم رجال انجام دادند، نمی‌توانند انجام دهند، در این علم مسلمان‌ها توانستند، بیوگرافی و شرح حال حدود پانصد هزار نفر را بیاورند.»[[576]](#footnote-576)

استاد محمد اسد در علوم الحدیث می‌گوید: علم رجال علمی است که فروع و شاخه‌های آن بر سخت‌ترین و دقیق‌ترین راه‌های ممکن بدست آمده‌اند، تنها هدف آن جستجو در معانی احادیث پیامبر خدا، و شکل آن حدیث و چگونگی روایت کردن آن می‌باشد.[[577]](#footnote-577)

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر است).

فصل پنجم:  
چگونگی ایراد گرفتن و مشکوک جلوه دادن کتاب‌های حدیثی

مبحث اول: روش‌های دشمنان اهل سنت، در ایراد به منابع حدیثی

از جمله ابزارهای دشمنان سنت – دشمنان اسلام - ایراد به حجیت سنت مطهر در کتاب‌های حدیثی است، روش‌های آن‌ها در این مورد فراوان و تکراری می‌باشد و همانطور که به طور عام عدالت اصحاب را نپذیرفتند، و بصورت خاص عدالت خلفای راشدین را مورد ایراد قرار دادند، به ابوهریره که بیشترین احادیث را روایت کرده است، و همچنین عدالت پیشوایان مسلمانان از فقها، محدثین، و شخصیتهای برجسته آن‌ها را مورد انتقاد و ایراد قرار داده‌اند. مانند ابن شهاب زهری که مشهورترین راوی و بیشترین حدیث را در میان تابعین نقل کرده‌ است.[[578]](#footnote-578) همینطور به چهار امام اهل سنت که حافظان اسلام و دین بوده‌اند، ایراد وارد کرده‌اند. زیرا اطمینان و ثقه نداشتن به آن‌ها، به طریق اولی دیگران را از اعتبار و اطمینان می‌اندازد. اینجا هم همان روش را برای ایراد گرفتن به کتاب‌های حدیثی اهل سنت مطرح کرده‌اند:

1. گاهی تیرهای سمی خود را به سوی کتب اهل سنت بصورت عام از روی تمسخر و عیب‌گیری نشانه می‌گیرند.

اسماعیل منصور می‌گوید: «همه مردم دنیا باید بفهمند، و از حقیقت کتاب‌های حدیثی آگاه شوند، که آن‌ها اقوال و گفتارهایی ظنی و از روی گمان می‌باشند، آن‌ها را منسوب به راویانی می‌کنند که آن‌ها هم به نوبه خود آن را به رسول خدا نسبت می‌دهند، که حتماً سخن پیامبر نمی‌باشد.[[579]](#footnote-579) آن‌ها کتاب‌های حدیثی را به کتاب‌های زرد[[580]](#footnote-580)، کرهای دیندار[[581]](#footnote-581)، و زباله[[582]](#footnote-582)، وصف کرده‌اند.

1. گاهی هم کتاب‌های ششگانه اصول، و کتب سنن و مسانید، و فرهنگ‌ها و تصنیفات را مورد ایراد و طعنه قرار داده‌اند به این دلیل که در آن کتاب‌های حدیثی، حدیث‌های صحیح، حسن، و ضعیف و منکر و متروک و... وجود دارد.[[583]](#footnote-583)

اینگونه کلام و حکم را بصورت مطلق می‌آورند، تا خواننده را در ابهام قرار دهند، که چگونه چنین مطالبی در کتاب‌های حدیث وجود دارد. و ائمه حدیث آن‌ها را تمییز و تشخیص نداده‌اند.

گاهی هم صحیح‌ترین کتاب‌های حدیثی را مورد شک قرار می‌دهند، و بسوی آن هجوم می‌آورند، تا آن را از پای در آورند، از پای در آوردن آن کتاب‌ها و مخدوش کردن نظر مردم در مورد آن کتاب‌ها، اعتماد و اطمینان به صحت سایر کتب اهل سنت را از باب اولی از بین می‌برد، و بر این نظر اصرار و فریاد می‌زنند.

عبدالجواد یاسین گفته است: «چون در صحیحین بخاری و مسلم احادیثی را آورده‌اند، که در کتاب‌های دیگراهل سنت پیدا نمی‌شود، بهمین دلیل می‌خواهیم روی روایات آن‌ها متمرکز شویم، تا این امر محقق شود»[[584]](#footnote-584).

محمود ابوریه هنگامی که از مسند احمد صحبت می‌کرد، می‌گفت: «به نظر ما رسید که درباره مسند احمد، که مشهورترین کتاب حدیثی می‌باشد صحبت کنیم، تا حقیقت آن را برای مسلمان‌ها بیان کنیم، و مقام و رتبه آن را میان سایر کتاب‌های حدیثی مقایسه نمائیم، تا سایر کتاب‌های حدیثی و اعتبار آن‌ها، براساس مسند احمد، قیاس شود. و بحث در مورد آن ما را از بحث در مورد سایر کتب بی‌نیاز کند.[[585]](#footnote-585)

در اینجا آنچه که برای ما مهم است، روش‌های گذشته آن‌ها در ایراد گرفتن به کتاب‌های حدیثی می‌باشد که همیشه نسبت به ایراد و مشکوک کردن آن حرص می‌خورند، خصوصاً نسبت به درست‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن، که همان صحاح‌ بخاری و مسلم می‌باشد. انتقادهای و ایرادهای آن‌ها، از دو روش خارج نیست:

نخست: برای اثبات نادرستی آن به احادیثی استناد می‌کنند که در فکر بیمار آن‌ها با قرآن و عقل و علم مخالف می‌باشد، یا به سیره رسول اکرم ایراد می‌گیرند، و یا به حدیثی که مانند آن در تورات و انجیل آمده موافق می‌باشد، که در تصور باطل آن‌ها از اسرائیلیات است[[586]](#footnote-586) و روش‌های دیگری که برای صحت حدیث بکار گرفتند و بطلان نظرات آن‌ها در صفحات قبلی آورده شده است.[[587]](#footnote-587) در باب سوم نمونه‌هایی از این احادیث را آورده و به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

دوم: استدلال کردن به استدراک ائمه مذاهب، نسبت به صحیح بخاری و مسلم مبنی بر اینکه دلیلی بر عدم درستی آن می‌باشد.

گلدزیهر می‌گوید: این نادرست است که اعتقاد داشته باشیم، جایگاه این دو کتاب و احادیث آن‌ها بدور از شک می‌باشند و نتیجه یک تحقیق علمی باشد. دلیل این دو کتاب بر یک مبنای ملی (اسناد) بر می‌گردد، که ارتباطی با دقت و توجهی که برای نصوص بکار رفته ندارد، و این اساس اجماع امت می‌باشد. اگر مردم آن را بپذیرند، آن را به بالاترین درجه اعتبار می‌رساند، و با وجود اینکه، اجازه نقد این دو کتاب داده نشده، و ناشایست اعلام شده است، و با وجود تقدیر عمومی برای صحیحین در میان مسلمانان، دارقطنی (ت 380 ه‍(کتابی بنام «الاستدراکات و التتبع» تألیف نموده که درباره صد حدیث مشترک میان دو صحیح می‌باشد.[[588]](#footnote-588)

این استدراک‌ها (رفع توهم و خطا از گفتار پیشین) از چند امام بر صحیحین، باعث شد تا گلدزیهر و دیگران به آن متمسک شوند و صحیحین و جایگاه آن‌ها را مورد نقد و ایراد قرار دهند، در حالی که هیچ دلیلی ندارند، و در مبحث دوم به آن خواهیم پرداخت.

مبحث دوم: پاسخ به تصور دشمنان حدیث مبنی بر استدراک (برطرف ساختن توهم و خطا از گفتار پیشین) ائمه بر صحیحین، دلیل نادرستی آن می‌باشد

همانا صحیحین بخاری و مسلم هرگز مسأله قطعی را که مورد انتقاد قرار نگرفته باشد، نمی‌پذیرفته‌اند، و آنچه که اتفاق افتاده است عکس این می‌باشد، چون ائمه حدیث هر دوی آن‌ها، هم متن و هم سند را مورد بررسی قرار داده‌اند. و آن‌ها را بر دقیق‌ترین معیارهای انتقادی درست، که صاحب دو صحیح در کتاب‌های خود قرار داده‌اند، همراه و هماهنگ کرده‌اند. ائمه ما با این شرط به همه احادیث نگاه کرده‌اند، که آیا آن حدیث امانتداری نموده و شروط صحیحین را در خود نگهداشته است یا نه؟

در نتیجه اگر می‌بینیم که عده‌ای از حافظان حدیث، احادیث متوهم و خطا را از صحیحین بخاری و مسلم، که شرطی از شرط‌های خود را بر آن قرار نداده‌اند،آورده‌اند، و نظر بخاری و مسلم در مورد درستی آن احادیث، بر نظر آن‌هایی که آن نوع احادیث را استخراج کرده‌اند، غلبه نمی‌کند. آن‌ها در مورد این احادیث، از جهت سندها، و متن‌هایش، صحبت کرده‌اند. استدراک آن‌ها و حرف زدنشان در مورد این احادیث، آن احادیث را تا حد حدیث، وضع شده و ضعیف، که غیر ممکن می‌باشد پایین نیاورده است، بلکه منظور آن‌ها این بود که نوعی کوتاهی از روشی که شیخین برآن بوده‌اند، مشاهده شده است، و با آنچه که شیخین صحیح‌ترین صحیح‌ها را قرار می‌دادند، تفاوت دارد.[[589]](#footnote-589)

گفته حافظ عقیلی بر این موضوع دلالت دارد: هنگامی که بخاری کتاب خود را نوشت، آن را بر ابن مدینی، و احمد ابن حنبل، و یحیی بن معین ارائه کرد، او را تحسین کردند، و صحت آن را مورد تأیید قرار دادند، بجز چهار حدیث. عقیلی گفته سخن در این باره از خود بخاری است، که درست می‌باشد.[[590]](#footnote-590)

امام نووی گفته است: «عده‌ای، توهماتی را که در احادیث بخاری و مسلم بوده در آورده‌اند، و آن را از شروط بخاری و مسلم خالی دیده‌اند، به درجه پایین‌تری از آن‌ها تنزل داده‌اند، امام دارقطنی در بیان این مسایل، کتاب خود را بنام «الاستدراکات و التتبع» نوشته و در مورد دویست حدیثی می‌باشد، که در آن دو کتاب ذکر شده است. ابی مسعود دمشقی هم بر حدیث‌های بخاری و مسلم استدراکی دارد ابی غسانی در کتاب خود، «تقیید المهمل فی جزء العلل منه» استدراک خود را بر بیشتر راویان آن دو محدث بعمل آورده است، پاسخ همه یا قسمتی از این مطالب داده شده است.[[591]](#footnote-591)

امام نووی در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته، آنچه را که درباره مسلم آورده‌اند نپذیرفته و رد کرده است، بعد از او حافظ ابن حجر، انتقادهایی که بر بخاری شده است را به صورت جدی و مفصل، پیگیری کرده است، و بصورت جدی‌تر در مقدمه خود در کتاب «هدی الساری» که مقدمه فتح الباری می‌باشد به آن پرداخته است.

علما در مورد آن (صحیح بخاری) گفته‌اند: که اگر صحیح بخاری به آب طلا نوشته شود، باز هم حق آن ادا نشده است، این جمله پاسخی است به ایرادهایی که به صحیح بخاری شده است، و در آن مجموعه‌ای از فصل‌های مهم است که به تدریس درست، مدرس آن درس و شرح حال آن‌ها، و مناسبت‌ها، و دیگر مباحث مهمی که به حدیث صحیح متصل است، می‌پردازد. ابن حجر بهنگام نوشتن کتاب خود، حدوداً چهار سال مکث کرد. و سپس بوسیله کتابش، تمام کسانی که قصد آموزش صحیح بخاری را داشتند، آموزش و ارشاد نمود، و صحیح بخاری و جایگاه آن را در میان کتب حدیثی، در رأس همه قرار داد. امام ابن حجر در مقدمه خود (هدی الساری) فقط از امام بخاری دفاع نکرده است بلکه از هر دو صحیح بصورت اجمال دفاع نموده است. و گفته است: بصورت مختصر در پاسخ می‌گوئیم: شکی نیست که بخاری و مسلم بر هم عصرهای خود، و همچنین ائمه این علم، در زمینه شناختن صحیح و معلل، مقدم بوده‌اند، زیرا آن دو امام حدیث، در اینکه علی بن مدینی، چون همنشینان او داناتر بوده‌اند و بخاری هم از او اخذ حدیث کرده است. اختلافی با هم نداشته‌اند، بخاری در این زمینه می‌گوید: «خود را نزد هیچ کس بجز استادم علی بن مدینی کوچک نشمردم، وقتی این سخن به علی بن مدینی رسید، گفت: سخن او را رها کنید زیرا او مانند خود را ندیده است.» محمد ابن یحیی زهلی، داناترین فرد، در زمان خود، در زمینه حدیث بود، که آن دو شیخ از او استفاده کرده‌اند، فربری از بخاری آورده که گفته: «در صحیح خود هیچ حدیثی وارد نکردم مگر اینکه به درستی آن یقین داشتم، و خدا را شاهد می‌دیدم.»

مکی بن عبدالله گفته است: شنیدم که مسلم بن حجاج می‌گفت: این کتاب خود را بر علی ابن زرعه رازی نشان دادم، کل اشاره‌ای که کرده این بوده، آن حدیث بیمار است، سپس فهمیدم که شیخین فقط احادیثی را آورده‌اند که هیچ گونه علتی و بیماری نداشته باشد، یا اینکه بیماری و علتی دارد ولی مؤثر نیست، اگر انتقاد کسانی که به آن‌ها انتقاد کرده‌اند را موجه جلوه دهیم، سخن آن منتقدان با صحیحین در تعارض می‌باشد. و بخاطر مقدم بودن صحیحین بر سایرین، که شکی در آن نیست، بصورت کلی اعتراض‌های وارده به آن‌ها را دفع می‌کنند.[[592]](#footnote-592)

سپس حافظ ابن حجر، انتقادهای آن‌ها را بر شمرده و بصورت جدی و مفصل به آن‌ها پاسخ داده است،[[593]](#footnote-593) و آشکار ساخته که پاسخ‌های داده شده به اکثر انتقادها، قوی و محکم می‌باشند. و اندکی از انتقادها به سختی پاسخ داده شده‌اند.[[594]](#footnote-594)

دکتر ابوشهبه گفته است: «شاید در احادیثی که پاسخ دادن به آن مشکل بوده، حق با نقدکننده با انصاف باشد، مثلاً در مورد حدیث شریک بن ابی نمر از انس درباره اسراء است که حدیثی طولانی می‌باشد، که در آن حدیث شریک، با یاران انس در اسناد و متن و تقدیم و تأخیر و انکار زیاد اختلاف داشته‌اند و بیشترین اوهام در این سخن شریک می‌باشد که گفته: «اسراء قبل از وحی پیامبر بوده است.»[[595]](#footnote-595) خطابی، ابن حزم، عبدالحق و قاضی عیاض، و نووی و دیگران، آن را رد کرده و نپذیرفته‌اند، و گفته‌اند اشتباهی از طرف شریک بوده است، در حالی که شریک به دروغ متهم نشده است، بلکه گفته‌اند که او اشتباه کرده است.[[596]](#footnote-596)

آنچه از بخاری در مورد اسراء آورده شده باعث شده، که انتقادها به آن بی‌اثر شود[[597]](#footnote-597)، که بخاری با این کار ما را از قسمت پوشیده‌ای آگاه می‌کند، که از آدم‌های عاقل، تیزبین پوشیده نمی‌ماند، در مورد غلط‌هایی که در روایت شریک وجود دارد، در صحیح بخاری بسیاری از اشارات و تلمیح‌های زیبا درباره آن آورده شده است.[[598]](#footnote-598)

دکتر رفعت فوزی در حالی که از احادیث اسراء، و معراج، در برابر ایرادها و نقد‌های ارائه بر آن دفاع می‌کرده، می‌گوید: «آنچه که در نقد این روایت مورد استفاده قرار می‌گیرد، نقد علمی سازنده‌ای است که برای روشن شدن حقیقت حرص می‌خورد، و به جایگاه بخاری و کتابش اعتباری قایل نمی‌شود، همینطور معلوم می‌شود. که منتقدان ما در قدیم و حال، (همانطور که عده‌ای بی‌خبر تصور کرده‌اند) از نقد متن حدیث و جستجو در آن، و عرضه آن بر قرآن و سنت صحیح غفلت نکرده‌اند، و احادیث جعلی و موضوع را نفی و بیرون کرده‌اند.[[599]](#footnote-599)

پاسخ به کسانی که بعضی از رجال صحیحین را مورد نقد قرار داده‌اند

در صحیحین گروهی هستند که بعضی از قدما آن‌ها را مورد جرح قرار داده‌اند، از رجال بخاری هشتاد نفر و از رجال مسلم صد و شصت نفر را مورد جرح قرار داده‌اند،[[600]](#footnote-600) از جمله آن‌ها، عکرمه برده ابن عباس، و عمرو بن مرزوق، و سوید بن سعید، و دیگران بوده‌اند.[[601]](#footnote-601)

دشمنان حدیث و اسلام با جرح رجال بخاری و مسلم، می‌خواستند که جایگاه این دو کتاب حدیثی صحیح را زیر سوال ببرند و در مورد آن شک ایجاد کنند.[[602]](#footnote-602)

بر این امر دلیلی ندارند، و کسانی که از رجال، مورد جرح قرار گرفته‌اند، این جرح توسط کسان دیگری رد شده و معتقد به عدالت آن‌ها شده‌اند، و آن‌ها را ستوده‌اند. و حتماً برای صاحبان صحاح، حداقل عدالت آن راوی‌ها در مورد احادیث، متابعات و شواهد، ثابت شده است، اگر مسایل اصولی توسط آن‌ها اخراج شده است، منظور این است که آن‌ها با دیگر ثقات مشارکت داشته‌اند، پس درستی آن بوسیله روایت جمع ثابت شده است.[[603]](#footnote-603)

حافظ ابن حجر می‌گوید: هر آدم با انصافی شایسته است که آگاه باشد، اینکه بخاری و مسلم هر راوی را که ذکر کرده‌اند، در نظر آن‌ها عادل بوده است، و حافظه‌اش درست بوده، و غافل و بی‌خبر نبوده است، بویژه بعد از آنچه که ائمه اسلام بر آن متفق شدند، و گفتند: نام این دو کتاب را صحیحین می‌نامیم، و این معنا برای کسانی دیگر و کتاب‌های دیگر که از صحاح روایت کرده‌اند، حاصل نشده است، پس نظر جمهور در مورد آن، به منزله عدالت راویان آن می‌باشد.

این زمانی است که، از اصول روایت کرده باشند، ولی اگر در متابعات، و شواهد و تعلیق‌های احادیث روایت کرده باشند، با آن کسی که از او روایت کرده‌اند چند درجه‌ای اختلاف دارد، با وجودی که نام صحیح بر آن نهاده شده است آن هنگام اگر ایرادی به یکی از آن‌ها را بیابیم، آن ایراد را مقابل عدالت این امام قرار می‌دهیم، و چیزی جز آنچه که علتش بوسیله تفسیری که عدالت راوی آن، و حافظ و ضبط آن خبر بصورت مطلق و یا ضبط عین خبر، روشن شده باشد، پذیرفته نمی‌شود. زیرا اسباب و علل جرح ائمه متفاوت است بعضی از آن‌ها رسواکننده و بعضی رسواکننده نیستند.

شیخ ابوالحسن مقدسی درباره مردی که حدیث صحیح از او آورده است، می‌گوید: او پولدار حجازی است، و به آنچه که درباره او گفته‌اند توجه نکرده است. شیخ ابوالفتح قشیری در مختصر خود گفته این عقیده ما است، و آن را می‌گوئیم، و از آن خارج نمی‌شویم، مگر با حجتی آشکار، و بیانی روشن، که در آن ظن غالب، بر معنا چیره شود، قبلاً متذکر شدیم، که مردم برای نامگذاری کتاب‌های بخاری و مسلم به صحیحین به اتفاق نظر عمومی دست یافتند. و از نیازهای این امر آن است، که راویان آن‌ها عادل باشند[[604]](#footnote-604).

سخن کوتاه و پسندیده، این است که صاحب صحیح، نسبت به روایت‌های خود، آشناتر و آگاه‌تر بوده‌اند، و صحبت کردن و مقدم آوردن بعضی راویان، نشانه توثیق آن‌ها توسط صاحب صحیح نمی‌باشد، هر چند که از ایراد، ایراد گیرندگان سالم و مبرا در بیایند و بصورت اطلاق پذیرفته شوند، نه خبر آن‌ها پذیرفته می‌شود و نه حدیث آن‌ها روایت می‌شود. پس آن کسی که، از ایراد و طعنه به دور بوده کجاست؟ و از چه زمانی برای ایراد گرفتن به حجتی استناد می‌کرده‌اند[[605]](#footnote-605)؟

حافظ ابن حجر می‌گوید: بدان ایراد، از گروهی، نسبت به گروهی دیگر، روی داده، آن هم بعلت اختلافی بود، که در باب عقیده با هم داشتند، باید توجه کنید که به سخنان آن‌ها اعتماد نکنید، مگر در امر حقی، و همینطور گروهی از اهل ورع و تقوا گروهی دیگر از اهل ورع، را بخاطر وارد شدن به امور دنیوی مورد سرزنش قرار دادند. و آن‌ها را ضعیف به حساب آوردند، با وجود صادق بودن و ضابط بودن آن‌ها برای این ضعیف شمردن اعتباری قایل نمی‌شویم.[[606]](#footnote-606)

از همه آنچه که گذشت، باطل بودن سخنان و نظرات گلدزیهر و هم نظران او ثابت می‌شود که گفته‌اند «دلایل اصلی این دو کتاب به یک مبنای ملی بر می‌گردد، که ارتباطی با دقت‌گرایی و بررسی نص‌، ندارد. این مبنا و اساس اجماع امت است، و اگر مردم آن‌ها را بپذیرند، به بالاترین سطح اعتبار می‌رسد.

اساس و پایه این سخنان باطل است، به این دلیل که احادیث را چه از نظر متن و چه از نظر سند، با دقیق‌ترین معیارهای سنجش انتقادی صحیح، مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند، و نقد حدیث از شروط بخاری و مسلم بوده است، در سبر الائمه وفای بخاری و مسلم به این شرط مطالبی آورده شده است، بجز در احادیث اندکی، که آن‌ها را، چون بخاری و مسلم آورده‌اند پس صحیح می‌باشند.

از این دو کتاب (صحیحین) معلوم گشت که اعتبار آن‌ها بخاطر تلاش‌های افرادی خاص نبوده است، بلکه تلاش‌های یک امت بوده است که در میان آن‌ها، گروهی محدث بوده‌اند، که در این زمینه فعالیت می‌کرده‌اند، و از همه مشهورتر می‌باشند، آن‌ها نقدکنندگان احادیث می‌باشند، که با نظرات آن‌ها حدیث پیامبر پذیرفته یا رد می‌شود. که همان اجماع معصوم است و کسی در آن شک‌ نمی‌کند بجز متکبران و فاسدان مغرور[[607]](#footnote-607).

در مورد این سخن گلدزیهر: «علی‌رغم اینکه نقد این دو کتاب پسندیده نمی‌باشد و اجازه چنین کاری هم داده نشده است تا آخر.»... با آخر سخنان ایشان در تعارض است، دارقطنی کتابی در مورد انتقاد از آن‌ها «الاستدراکات و التتبع» نوشته است و این ادعای او هم که اجازه نقد داده نشده و چنین کاری ناپسند است، هم دروغ محض می‌باشد، و استدراک دارقطنی و دمشقی و غسانی، دروغ بودن ادعای او را ثابت می‌کنند. امانتداری این مستشرق، و دیگر طعنه زنندگان و منتقدان، به جایگاه و موقعیت صحیحین، که خطرها در کمین نیستند تا صحیحین را مورد نقد قرار دهند. بلکه در کمین هستند تا ایراد و انتقادهایی را که متوجه بعضی از احادیث آن‌ها شده است، دامن بزنند. به هر نقدی توجه نمی‌شود، نقد و استدراک به حالت معینی توصیه می‌شود، ولی کسی که دانشی ندارد تصور می‌کند که نقد شامل همه بحث‌‌های کتاب شده است، همانطور که در مورد استدراک‌های ائمه پیش آمده است.

ناقدان حدیث بیان کرده‌اند که این استدراک‌ها در صحت صحیحین و جایگاه آن‌ها، خللی ایجاد نمی‌کند،[[608]](#footnote-608) برخلاف دشمنان حدیث، که خواننده را در توهم می‌اندازند که استدراک باعث، ابطال احادیث و صحیحین می‌شود.

استاد دکتر احمد محرم می‌گوید: «نسبت توهم، ضعف و جعل دادن، بدون برهان و دلیل و فقط از روی، هواهای نفسانی، به بعضی از راویانی که بخاری و مسلم از آن‌ها روایت کرده‌اند، و راویانی که از آن‌ها روایت نکرده‌اند، دقت فراوان می‌طلبد، بلکه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی خود پس از خطری که در کمین می‌باشد، تا جایگاه صحیحین را اندک و ضعیف جلوه دهد، یا تلاشی که می‌کنند تا از بلند مرتبگی آن‌ها را پایین بیاورند.[[609]](#footnote-609)

پس صحیحین بخاری و مسلم، درست‌ترین کتاب‌هایی هستند، که اهل حدیث تألیف کرده‌اند، و این دو مؤلف خدمت ارزنده‌ای به دین و امت اسلامی کرده‌اند، که قابل انکار نیست. بلکه با صدای بلند از آن‌ها تشکر و قدرانی می‌شود، از خداوند متعال خواستاریم که ثواب آن‌ها را فراوان گرداند. بخاطر نوشتن این دو کتاب مفید و سودمند.[[610]](#footnote-610)

سخن خود درباره صحیحین را به سخنانی، از شیخ احمد شاکر، به پایان می‌رسانیم، - می‌بینیم که سخنان او عین حقیقت است و بخاطر مضمون آن‌ها، دین‌دار می‌شویم، بخاطر یقینی که داشته،‌ آن‌ها را با اطمینان کامل می‌نگریم، خداوند رحمتش کند- چنین می‌فرماید: «حقیقتی که شکی در آن نیست، نزد محققان اهل حدیث می‌باشد، و کسانی که بوسیله آن‌ها هدایت شده‌اند، و از روی آگاهی و بصیرت از آن‌ها پیروی کرده‌اند، این است که احادیثی که در صحیحین قرار دارد، همه آن صحیح می‌باشد، در هیچ کدام از این دو کتاب حدیثی که ضعیف یا به آن نقدی وارد باشد، وجود ندارد. دارقطنی و بعضی از حافظان حدیث، احادیثی را نقد کرده‌اند، به این معنا که این احادیث به آن درجه‌ی اعتبار که سایر احادیث در صحیحین رسیده‌اند، نرسیده‌ است، در مورد صحت خود حدیث، کسی با آن مخالف نکرده است، پس فتنه آشوبگرها شما را نترساند. و تصور تصورکنندگان شما را نترسانند، که گفته‌اند در میان احادیث صحیحین، حدیث‌های نادرستی وجود دارد، و از احادیث که درباره آن صحبت کرده‌اند. پیروی نمایی، آن‌ها را طبق اسلوب دقیقی که اهل علم بر آن هستند، نقد کن، و از روی دلیل قضاوت کن، همانا، خداوند هدایت‌کننده، به سوی راه درست می‌باشد.[[611]](#footnote-611)

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه و آگاه‌تر است).

فصل ششم:  
ابزار آن‌ها در اعتماد به منابع غیر معتبر در تاریخ حدیث و راویان آن

از جمله اصول کلی بدیهی این است که برای هر علمی منابع معتبری وجود دارد، که بوسیله آن‌ها حقایق و قضایای آن علم شناخته می‌شود، هر کس بخواهد که با حقایق و قضایای یک علم آشنا گردد و به منابع غیرقابل اعتماد و غیرقابل اطمینان، اعتماد کند، تحقیق او هیچ ارزشی علمی ندارد، و کسی که چنین کاری می‌کند، در میان علمای قابل احترام،[[612]](#footnote-612) جایگاهی ندارد.

این کاری است که مدعیان فتنه، و مدعیان علم و مستشرقان، و مدعیان الحاد، در میان امت اسلامی انجام می‌دهند. آن‌ها را می‌بینی که درباره، مسایل حدیث نبوی، از تدوین و نوشتن آن، و حجیت حدیث، و جایگاه قانونی آن، و راویان اصحاب، و تابعین آن، و کسانی که بعد از آن‌ها بوده‌اند، صحبت می‌کنند. در صحبتهای خود خود از قضایای گذشته بر یکی از این سه نوع منبع تکیه می‌کنند:

نوع اول: منابع غیر معتبر، که غالب اعتماد مدعیان فتنه، و مستشرقین در نظریات خود در مورد حدیث نبوی از این نوع است.

نوع دوم: منابع معتبر حدیثی می‌باشد، که هدف از آوردن آن احادیث، گمراه کردن خواننده آن می‌باشد، چنانکه بعدا خواهد آمد.

نوع سوم: منابع معتبر غیر حدیثی می‌باشد، که آن‌ها بیشتر بر این احادیث دروغین تکیه می نمایند.

**نوع اول که منابع آن غیر معتبر می‌باشد، به انواع مختلف تقسیم می‌شود و عبارتند از:**

1. کتاب‌های دشمنان سنت و اهل آن می‌باشند، از جمله کتاب‌های: خوارج، رافضی‌ها، معتزلیان، و باطنی‌ها؛ همچون اصفهانی[[613]](#footnote-613)، نویسنده کتاب الاغانی.[[614]](#footnote-614) و کتاب‌هایی که مستشرقان از روی کینه، و تعصب کورکورانه، بر علیه اسلام و مسلمانان و در «دایره المعارف‌‌های غیر اسلامی» خود نوشته‌اند، و سایر کتاب‌های مسموم خود که در این زمینه نوشته‌اند.
2. کتاب‌هایی که هیچ گونه ارتباطی میان آن‌ها و علم الحدیث وجود ندارد، مانند، ادبیات، لغت، نحو، شعر و تاریخ غیر محدثان، می‌باشند.
3. کتاب‌هایی که زنادقه و بی‌دینان جعل کردند که حتی نویسنده آن معلوم نیست؛ مانند: کتاب هزار و یک شب.[[615]](#footnote-615)

حتی نمی‌گویند که در این سخنان نسبت به روش‌های علمی اهل تحقیق و پژوهش ظلم است، با توجه به منابعی که بت بزرگ مستشرق‌ها، گلدزیهر، به آن تکیه کرده است، در حالی که او در کتاب «دراسات محمدیه» به حدیث نبوی، هجوم برده است.[[616]](#footnote-616)

گلدزیهر از کتاب‌های حدیثی ششگانه و موطأ مالک و سنن دارمی و مصابیح السنه از بغوی، روایت کرده است. و با این کار خواسته، خواننده‌های خود را فریب دهد، که شرح آن خواهد آمد.

منابعی که غالبا گلدزیهر در صدور حکم به آن‌ها استناد می‌کند:

1. حیاة الحیوان الکبری از دمیری.
2. ادب القاضی از خصافی.
3. الاغانی از ابوفرج اصفهانی.
4. معجم الادباء از یاقوت حموی.
5. سیرة سیف بن یزن.
6. سیرة عنترة بن شداد.
7. کتاب الخراج از ابی یوسف.
8. فهرس از ابن ندیم.
9. کشف الظنون از حاجی خلیفه....

این‌ها غیر از مرجع‌هایی می‌باشد، که پیروان مستشرق او ذکر کرده‌اند، و به دور از انصاف نوشته‌اند و به آن‌ها مانند سایر منابع استناد شده است.[[617]](#footnote-617)

نگاهی به منابع محمود ابوریه در کتابش «اضواء علی السنه»[[618]](#footnote-618) می‌اندازیم، که در تحقیق علمی خود به آن‌ها استناد کرده‌ است. او به کتب حدیثی یعنی صحاح سته و، موطأ، و دارمی، و دیگر کتب معتبر و منابع موثق، استناد کرده است. هدف از این امر، توسط ابوریه، فریب دادن خواننده‌اش، و او را در ایهام انداختن است، که تفصیل آن به زودی خواهد آمد.

**منابعی که ابوریه، در صدور احکام خود علیه حدیث نبوی و راویان آن، به آن‌ها استناد کرده، عبارتند از:**

1. تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان.
2. العرب قبل الاسلام از جرحی زیدان.
3. دائرة المعارف الاسلامیه از مستشرقان.
4. تاریخ الشعوب الاسلامیه از کارل بروکلمان.
5. المسیحیه فی الاسلام از کشیش ابراهیم وقا.
6. العقیدة و الشریعه فی الاسلام، از گلدزیهر.
7. احادیث عائشه، از سید مرتضی عسکری.
8. ابن سبأ از سید مرتضی عسکری.
9. ابوهریرة، از عبدالحسین شرف الدین.
10. اصل الشیعه و اصولها، از محمد حسین آل کاشف.
11. البیان و التبین از جاحظ.
12. و الحیوان، از جاحظ....

در یک چشم انداز سریع به منابع بعضی از انتقاد و ایراد گیرندگان به حدیث نبوی، بصورت روشن آشکار می‌شود، که هیچ بهره‌ای در تحقیقات حدیثی ندارند، عده‌ای از آن‌ها بخاطر دوری موضوع‌هایشان از حدیث، و عده‌ای دیگر به دلیل اینکه سودمند نمی‌باشند و از مستشرقان و غلوکنندگان شیعه اخذ شده‌اند، قابل استناد نمی‌باشند.[[619]](#footnote-619)

نوع دوم از منابع دشمنان اسلام و حدیث، منابع معتبر حدیثی و تفسیری و فقهی و علوم قرآنی و حدیثی و کتاب‌های مدافع آن می‌باشند، که به آن‌ها استناد کرده‌اند، و با این کار، می‌خواستند که خواننده را در ابهام قرار دهند و اهمیت تحقیقات خود را به آن‌ها نشان دهند. آن منابعی که در بحث‌های خود به آن می‌رسند، در حقیقت ادعای دروغین آن‌ها را نشان می‌دهد.

در غیر این صورت، آیا عاقلی هست که گفته ابوریه را تأیید کند به این معنی که، او از منابع معتبر حدیثی، نتیجه‌ای که بدست می‌آورد، توهین و ایراد به حدیث مطهر نبوی و راویان آن می‌باشد. همانند این منابعی که ابوریه به آن‌ها رجوع کرده است:

1. تذکرة الحفاظ از ذهبی.
2. شروط الائمه السته و الخمسه از مقدسی و حازمی.
3. مقدمه ابن صلاح.
4. قواعد التحدیث از قاسمی.
5. شرح القاری علی نخبه الفکر از ابن حجر.
6. تقیید العلم از خطیب بغدادی.
7. الموافقات و الاعتصام از شاطبی.
8. الاحکام از آمدی.
9. الاحکام از ابن حزم.
10. منهاج السنه از ابن تیمیه.
11. جامع بیان العلم و فضله.
12. البدایه و النهایه از ابن کثیر.
13. العواصم من القواصم از قاضی ابن عربی.
14. تأویل مختلف الحدیث، از ابن قتیبه.

آیا هیچ عاقلی جرأت دارد بگوید: که آن منابع معتبری که ابوریه و دیگران ذکر کرده‌اند، اقوال آنچنان زشتی می‌گویند، یا به آنچه که ابوریه نتیجه گرفته است، به نتیجه برسند؟ خداوند منزه و پاک می‌باشد و این بهتانی بزرگ است.

سایر داعیان فتنه و داعیان علم از مستشرق و داعیان بی‌دینی را، که برای تهاجم به حدیث نبوی به کتاب‌های معتبر استناد کرده‌اند، با این امر مقایسه کن. چرا که این امر از سردرگمی و ابهام خواننده خارج نیست، که هر چه که نویسندگان آن کتاب‌های معتبر به آن رسیده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند، ما هم به همان نتایج رسیده‌ایم.

اگر در آن منابع، حقایق مسلمی را که نزد اهل علم تأیید شده باشد، بیاورند، حال آن‌ها از چهار نوع خارج نمی‌شود:

نخست: استناد به حقایق مسلم در غیر از جای خود، خواننده را دچار شک و وهم می‏کند که صاحبان آن منابع معتبر و صاحبان آن حقایق، همفکر آن‌ها بشمار، آمده‌اند. در مورد شبهه وضع حدیث، و فراوانی جاعلان آن قبلاً بحث شده است، که آن‌ها هم برای جعل حدیث به اقوال ائمه استشهاد می‌کرده‌اند، که آن ضعیف‌ترین اعتماد به حدیث، و حجیت آن است.[[620]](#footnote-620) این در حالی است که علمای مسلمان، علت‌های وضع حدیث، و گروه‌های وضع‌کننده را در منابع خود ذکر کرده‌اند، تا اهل حدیث با تلاش‌های خود بتوانند، دروغگویان را پیدا کنند؛ و کارهای آن‌ها برای اهل حدیث پوشیده نماند. با این تلاش‌ها احادیث نبوی از فتنه وضع‌کنندگان، سالم و صحیح بیرون آمد، همه این‌ها را بعنوان، مشخصه و برتری برای حدیث و اهل آن آورده‌اند.[[621]](#footnote-621)

دشمنان حدیث، از منابع علمای اسلامی، آن مشخصه‌ها را روایت کرده‌اند، و در غیر از جای اصلی خود، به آن استشهاد کردند، و آن را بعنوان یک کمبود، انتشار دادند.

پس دقت کن، که فتنه‌گران چگونه، مشخصه‌های برتری حدیث را بعنوان، عیب‌های آن، انتشار داده‌اند.

این مورد در مسأله «استقلال حدیث در تشریع احکام» که قبلاً ذکر شده آمده است. دشمنان حدیث، سخنان امام شاطبی را درمورد آن مسأله، بعنوان پوششی جهت مشکوک کردن، و ایراد گرفتن به حجیت حدیث و جایگاه شرعی آن قرار دادند.[[622]](#footnote-622)

دوم: استشهاد کردن به منابع معتبر، در مورد حقایق مسلم، ولی «بی‌ثمر»، آنچه را که به درد ادعای آن‌ها می‌خورد می‌آورند، و بقیه مطلب همان مبحث را کنار می‌گذارند.

آنچه که در این باره گذشت «شبهه نهی کردن از نوشتن حدیث بود» که آن را از منابع معتبر تاریخی روایت کرده‌اند و «بابی» که ادعای آن‌ها را در آن باره تأیید می‌کرد، آورده‌اند، مثلاً باب «اخبار و احادیثی که نوشتن حدیث را مکروه و زشت می‌دانست» را آورده‌اند، و از باب‌های دیگری که در همان منابع معتبری که به آن استشهاد کرده‌اند، چشم پوشی کرده‌اند، بخصوص آن قسمت‌هایی که شبهه‌های آن‌ها را مورد تردید قرار می‌دهند، مانند باب «وصف علت ننوشتن حدیث» و یا باب «اخبار و احادیثی که در مورد اباحه نوشتن علم می‌باشند».[[623]](#footnote-623)

سوماً: استشهاد کردن به منابع معتبر، با تحریف نصوص از جای خود، و این هم یکی دیگر از منابع استدلال اهل بدعت می‌باشد، (تحریف کردن دلایل از جای اصلی خود) همانطور که شاطبی گفته است.[[624]](#footnote-624)

شبهه «اکتفاء کردن به قرآن و عدم نیاز به حدیث نبوی»، از شبهاتی می‌باشد که قبلاً به آن پرداخته شده است. تحریف احمد صبحی منصور و جمال بنا، از سخنان حافظ ابن حجر، در شرحی که بر معنای حدیث عبدالله بن ابی اوفی نوشته است، در سفارشی که رسول خدا به او کرده که کتاب را خلاصه کن، نیز از این جمله‏اند. حافظ ابن حجر می‏گوید: خلاصه کردن کتاب در سفارش پیامبر، بخاطر بزرگ و مهم جلوه دادن کتاب بوده است و بیان هر چیزی در قرآن یا بصورت نص وجود دارد، یا بصورت استنباط، اگر مردم از محتویات کتاب پیروی کنند، به همه آنچه که پیامبر امر کرده است، عمل می‌کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«چيزهائي را كه پيغمبر براي شما (از احكام الهي) آورده است اجراء كنيد، و از چيزهائي كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد.»

احمد صبحی منصور به سخنان حافظ، ابن حجر، استشهاد کرده سخنان او را بریده و تحریف کرده است، لفظ نبی را از جمله انداخته، و جمله این گونه شده است: «اگر مردم از آنچه که در کتاب است پیروی کنند، به همه آنچه که آن‌ها را به آن امر کرده‌ام عمل کرده‌اند.»

جمال بنا هم به سخنان ابن حجر استناد کرده، و آن‌ها را بی‌ثمر و تحریف شده نموده است. و گفته: «تمسک به آن، یعنی تمسک به قرآن، و عمل به مقتضای آن، اشاره است به سخن پیامبرع که فرمود: «...در میان شما جا گذاشتم، اگر به آن چنگ بزنید، کتاب خدا را از دست نخواهید داد.»[[625]](#footnote-625) و بقیه سخنان ابن حجر را نیاورده که گفته: اگر مردم به قرآن عمل کنند، مستلزم آن است که به همه آنچه که پیامبر فرموده عمل کرده باشند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«چيزهائي را كه پيغمبر براي شما (از احكام الهي) آورده است اجراء كنيد، و از چيزهائي كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشيد.»[[626]](#footnote-626)

سومین نوع از منابع دشمنان حدیث، منابع معتبر غیر حدیثی می‌باشد، و در آن به احادیث ضعیف و جعلی که ادعای آن‌ها را تأیید می‌کند، استشهاد می‌کنند.

از جمله این موارد، استشهاد کردن به حدیث «عرضه حدیث بر قرآن»، می‌باشد: «اگر حدیثی برای شما روایت شد، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، پس هر گاه موافق قرآن بود، آن را بپذیرید، و اگر موافق قرآن نبود، آن را رد کنید، و نپذیرید.[[627]](#footnote-627)» تنها دلیلی که باعث استناد آن‌ها به آن احادیث می‌شود، این است که آن حدیث در کتاب‌های، فقها و اصولیون، همچون: المحصول در اصول فقه[[628]](#footnote-628) و اصول سرخسی[[629]](#footnote-629) و المعتمد فی اصول الفقه، آمده است.[[630]](#footnote-630)

این حدیث را اکثر هواپرستان و بی‌دینان، از منابع معتبر غیر حدیثی، روایت کرده‌اند؛ با این توهم که نویسندگان آن منابع به عرضه حدیث بر قرآن معتقد بوده‌اند. و اینکه، احادیث اگر اختلاف ظاهری با قرآن داشته باشند هر چند قابل جمع و تأویل باشند، آن حدیث پذیرفته نمی‌شود.

احمد سقا در کتاب خود «دفع الشبهات عن شيخ الغزالی» چنین عمل کرده است حدیث «عرضه حدیث به قرآن» را به المحصول رازی نسبت داده است، با این توهم که رازی و فقها، به این حدیث معتقد می‌باشند.[[631]](#footnote-631) در حالی که رازی، مخالفت خود با عیسی بن ابان را برای جمهور علمای مسلمان نقل کرده است، که او عرضه خبر آحاد، بر قرآن را واجب دانسته است.[[632]](#footnote-632)

استشهاد آن‌ها به احادیث دروغین، که در منابع معتبر غیر حدیثی آمده است به گونه‌ای که نزد اهل حدیث مقرر گردیده، پاسخ داده می‌شود و آن این است که:

انتساب حدیث به کسی که اهل حدیث نمی‌باشد، کفایت نمی‌کند هر چند به بزرگان تفسیر، فقها، متصوفه و مورخ‌ها باشد، بلکه بایستی با تعقیبات اهل حدیث بر آنچه که در کتاب‌های خود آورده‌اند، آشنا شد و هنگام انتساب، اگر از ائمه آن نباشند، آن‌ها را ذکر کرد یا وقتی که تعقیبات محدثین را به همراه نداشته باشد باید اسناد و متون آن را بررسی کرد تا در خلال آن به صحیح، ضعیف، و یا جعلی بودن حدیث، حکم کرد[[633]](#footnote-633) همچنانکه در حدیث «عرضه سنت بر قرآن» امده است.

امام عبدالرئوف مناوی در این مورد می‌گوید:[[634]](#footnote-634) «به چیزی از آن منابع نسبت نمی‏دهند، و به انتساب آن به کسی که اهل حدیث نمی‌باشد، اکتفا نمی‏کنند هر چند بزرگ باشد مانند بزرگان تفسیر. چون کتاب‌های تفسیری پر از احادیث موضوع و جعلی می‌باشد. و یا مانند بزرگان فقه بجز «امامان چهارگانه» باشد، چرا که پیروان مجتهدین صدر اسلام به تخریج و تشخیص صحیح از غیر صحیح توجه نمی‏کردند و به احادیث فراوانی از پیامبر اعتقاد راسخ پیدا کردند، و با وجود ضعیف بودن آن‌ها، احکام فراوانی براساس آن احادیث، ارائه کردند، البته امکان دارد که احادیث جعلی نه، از روی عمد، بلکه بخاطر فراموشی و اشتباه وارد آن شده باشند.[[635]](#footnote-635)

امثال این اشتباه‌های حدیثی از آن علمای بزرگوار، که در حدیث و علوم آن تخصص ندارند، خدشه‌ای به جایگاه علمی آن‌ها، و کتاب‌هایی که نوشته‌اند، و اهدافی که کتاب‌ها را براساس آن نوشته‌اند، وارد نمی‌کند.[[636]](#footnote-636)

امام مناوی گفته است: «این امر از بزرگواری آن‌ها نمی‌کاهد، همچنین به مجتهدها هم ایرادی وارد نیست، زیرا برای آن‌ها شرط نیست که نسبت به همه احادیث دنیا، احاطه و تسلط کامل داشته باشند.[[637]](#footnote-637)

علامه کنوی می‏گوید: اگر کسی بگوید، چرا احادیث موضوع و جعلی را در کتاب‌های خود آورده‌اند؟ و با آن وسعت علمی که داشتند، چرا اسناد آن را مورد نقد قرار ندادند؟

در پاسخ می‌گویم: آنچه را که در کتاب‌های خود آورده‌اند گمان کردند که روایت‌های درست می‌باشد، و از جعلی بودن آن آگاهی نداشتند، و نقد حدیث را به ناقدان واگذار کردند. زیرا آن‌ها بی‏نیاز از کشف اعتبار بودند و وظیفه آن‌ها نبوده است که در مورد چگونگی روایت، تحقیق کنند، بلکه تحقیق در آن باره بعهده اهل حدیث می‌باشد، هر جایی سخنی لازم و هر علمی اهل خود را می‌طلبد.[[638]](#footnote-638)

ابزار دشمنان سنت در حیله‏گری حد و مرزی ندارد. امام شاطبی درست فرموده است: «هر کس به راه بدعت‌گرها و استدلال‌های آن‌ها دقت کند، متوجه می‌شود که قاعده خاصی ندارد زیرا سیال هستند و محدوده خاصی ندارند.[[639]](#footnote-639)

بر هر مسلمانی لازم است که از قاعده کلی که دشمنان اسلام برای حیله و نیرنگ علیه آن‌ها استفاده می‌کنند، آگاهی یابد، و بر باطل بودن آن قاعده مطمئن شود، که همچون تارهای عنکبوت می‌باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١﴾ [العنکبوت: 41].

«بي‌گمان سست‌ترين خانه‌ها خانه و كاشانه عنكبوت است، اگر (آنان از سستي معبودها و پايگاه‌هائي كه غير از خدا برگزيده‌اند باخبر بودند، به خوبي) مي‌دانستند (كه در اصل بر تار عنكبوت تكيه زده‌اند.)»

این خلاصه مطالبی بود که در فصل‌های گذشته به آن پرداخته‌ایم و در باب سوم آن را ذکر و با نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که بی‌دین‌ها و منحرف‌ها به آن ایراد و انتقاد وارد کرده‌اند، می‌پردازیم و پاسخ آن‌ها هم داده می‌شود، پس تا زمان بیان آن مطالب به مطالب دیگر می‌پردازیم.

باب سوم:  
نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که به آن‌ها ایراد وارد کرده‌اند و پاسخ به آن‌ها

مقدمه

شامل:

الف: ویژگی نقد احادیث صحیح، نزد دشمنان سنت.

ب: ویژگی احادیث صحیحی که به آن ایراد گرفته شده است.

دشمنان سنت -دشمنان اسلام- در عصر ما، با دیده جرح و تعدیل و نقد و جعلی و ساختگی بودن، به احادیث صحیح، خصوصاً صحیح بخاری و مسلم، می‌نگرند، تا در نهایت، تمام احادیث را مورد شک قرار دهند، و مسلمانان را از مراجعه به آن‌ها باز دارند، تلاش اصلی آن‌ها، روی صحیحین متمرکز شده است، چرا که با از بین بردن سر، جسد به کلی از بین می‌رود. در صفحات قبلی فهمیدیم که صحیحین بعد از کتاب خدا صحیحترین کتاب‌ها هستند که نتیجه تلاش و زحمات افراد خاصی نبوده است، بلکه نتیجه کوشش‌های یک ملت بوده است، یعنی اهل حدیث. پس این دو کتاب را مورد نقد و بررسی‌ قرار دادند، که نتیجه آن تحقیقات، منجر به صحتی شد، که کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای به آن‌ها وارد نیست، فقط احادیث اندکی هستند، که وضعیت آن‌ها مانند احادیث ضعیف نیست، و حتی به درجه ضعف احتمالی هم نمی‌رسد، بلکه احادیثی می‌باشد، که اندکی از شرایطی که شیخین، برای صحیح‌ترین حدیث‌ها قایل شده‌اند، را ندارند.

در فصل‌های قبلی فهمیدیم که اهل حدیث درباره نقد متن کوتاهی نکرده‌اند، آن طور که دشمنان کور تصور کرده‌اند و چگونه کوتاهی می‌کنند، در حالی که علم درایه را با همه انواعش، جز برای خدمت به روایت حدیث، ابداع نمودند؟ چگونه کوتاهی می‌کنند، با شروطی که برای صحت حدیث – اتصال سند، عدالت راوی، ضبط او و عدم شذوذ و علت- قرار داده‌اند، آیا هدف از قرار دادن آن شرط‌ها، چیزی جز ضمانت برای سالم بودن متن و تأکید بر صحت اسناد آن به پیامبر می‌باشد؟ و فهمیدیم که آنچه بصورت ظاهری به سند اختصاص دارد، در حقیقت به ظاهر و باطن متن اختصاص دارد.

الف: ویژگی نقد احادیث صحیح نزد دشمنان حدیث

همانا این دشمنان شرور دین و امت ما عقل‌های ناقص و بیمار خود را اولین مقیاس برای نقد احادیث، و حکم در مورد آن دانستند، و آن را دست آویزی برای انکار احادیث، و به خطا انداختن علمای حدیث، و به خطا انداختن، جمهور امت و کسانی که بوسیله احادیث، هدایت شدند (اهل سنت) قرار دادند، و سر راه آن‌ها قرار گرفتند، و با دید بسته و کینه‌ای پنهان به حدیث رسول خدا ایراد گرفتند. از جمله اهداف دیگر آن‌ها دور کردن مردم از نور نبوت، و هدایت راستین می‌باشد، در حالی که کینه و اهداف خود را پشت بعضی احادیث که نیاز به درک ویژه‌ دارد به حرکت در می‌آورند. درکی که با مبادی اسلامی و فهم درست از آموزش‌های آن موافق باشد.[[640]](#footnote-640) مانند حدیث «شیر دادن بزرگسال» که خواهد آمد و جواب آن هم به اذن خدا داده خواهد شد.

ب: ویژگی احادیث درستی که به آن ایراد گرفته شده

ویژگی احادیثی که داعیان فتنه و آشوب و علم آن‌ها را وسیله‌ای برای طعنه زدن به حدیث رسول خدا و راویان موثق بلند مرتبه، از اصحاب رسول خدا و تابعین بعد از آن‌ها، پیشوایان مسلمانان، صاحبان کتاب‌های حدیثی، قرار داده‌اند، این است که این احادیث شامل همه ابواب حدیث می‌شوند از جمله: عقیده، عبادات، معاملات، فتنه‌ها، باریک بینی، پزشکی و سیره نبوی. دشمنان همیشه حرص و افسوس می‌خورند و همیشه به احادیث صحیح نبوی ایراد می‌گیرند. خصوصاً احادیثی که در باب عقیده و اصول باشد، تا بوسیله آن‌ها ایمان و قلب مؤمنان را بلرزانند و به هدف خود برسند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ﴾ [النساء: 89].

«(شما مي‌خواهيد چنين منافقاني هدايت يابند و) آنان دوست مي‌دارند كه شما كافر شويد همان گونه كه خود كافر شده‌اند و (در كفر با ايشان) مساوي شويد.»

نمونه‌ای از احادیث صحیحی که آن‌ها به آن ایراد وارد کرده‌اند، در هشت فصل آورده می‌شود.

فصل اول:  
حدیث «إنما الأعمال بالنیات»

مبحث اول: شبهه طعنه‌زنندگان به حدیث «إنما الأعمال بالنیات» و پاسخ به آنان

بخاری در صحیح خود، با سند علقمه بن وقاص لیثی[[641]](#footnote-641) آورده و گفته است: شنیدم که عمر بن خطاب روی منبر گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و با هر كس، مطابق نيتش رفتار مي شود. پس هر كس، به خاطر مقاصد دنيوي يا ازدواج با زني، هجرت نمايد، به دنيا دست مي يابد و با آن زن، ازدواج مي كند. در نتيجه، دستاورد هجرت هر كس، همان چيزي است كه به خاطر آن، هجرت نموده است».

این حدیث به عنوان اصلی از اصول اسلامی و پایه‌ای از پایه‌های آن، می‌باشد، که بت بزرگ مستشرق‌ها گلدزیهر به آن ایراد گرفته، و بر روی آن مثالی آورده که این حدیث نتیجه تحولات دینی در قرن اول است، گفته: مقام این حدیث آنقدر بزرگ شده که بعنوان یک تفکر دینی مسلط شده است، خداوند می‌فرماید: «با نیت‌های خود با من برخورد کنید نه با عمل‌هایتان» که حدیثی متأخر است جهت قانع کردن ایمان داران آورده شده است، و نشانه‌ای بر ارزش کارهای دینی آن‌ها می‌باشد.[[642]](#footnote-642)

داعیان بی‌دینی طعنه زدن به صحت این حدیث را دنبال کرده‌اند، نیازی عزالدین می‌گوید: «این حدیث، یکی از سه حدیث خطرناکی می‌باشد، که سربازان سلطان به قلب دین خدا که در قرآن است افترا زده‌‌اند، به دین سلطانی که در احادیث سربازانش هست»[[643]](#footnote-643). با این حدیث او نیرنگ زده به (ائمه اسلام و راویان حدیث که ثقه می‌باشند). سربازان سلطان که، با این حدیث به حیله‌گری در دین معتقد گشتند. حجت آن‌ها در این باره، افتتاح نمودن بخاری باب الحیل در صحیح خود با این حدیث می‌باشد گفته حدیث «انما الاعمال....» اولین حدیثی است که بخاری، در باب الحیل، کتاب خود را با آن آغاز نموده است. آن حدیث به نسبت همه احادیث جعل شده از زبان خدا و رسولش، سنگ زاویه می‌باشد. که آن را در آغاز کتاب خود و در جمله اول قرار داده است، بگونه‌ای که دلالت کند برای هر کس، می‌خواست بداند که آیا آن حدیث کلید طلایی برای همه باب‌های حیله‌گری در دین السلطان می‌باشد، که همه آن بابها را، بخاطر جنگها و برای سربازان سلطان و بخاطر، تألیف نمودن دین السلطان، باز کرده است[[644]](#footnote-644)، به آنچه که گذشت اینگونه پاسخ داده می‌شود.

اولاً: حدیث «انما الاعمال بالنیات»، حدیثی است صحیح و بر آن اتفاق دارند.[[645]](#footnote-645) حافظ ابن حجر می‌گوید: «در صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد. همه پیشوایان معتبر، بجز کتاب «الموطأ» آن را آورده‌اند.[[646]](#footnote-646)

دوم: نصوص قرآنی و احادیث نبوی شریف که درباره معنای این حدیث آمده است، زیاد هستند، که اخلاص را بر می‌انگیزند، و ریا را تقبیح می‌کنند، مانند فرموده خداوند:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾ [البینة: 5].

«در حالي كه جز اين بديشان دستور داده نشده است كه مخلصانه و حقگرايانه خداي را بپرستند و تنها شريعت او را آئين (خود) بدانند، و نماز را چنان كه بايد بخوانند، و زكات را (به تمام و كمال) بپردازند. آئين راستين و ارزشمند اين است و بس.»

این آیه مسیحیان و یهودیان را خطاب قرار می‌دهد، که برای صحت اعمال امت‌های گذشته شرط نیت قرار داده است.[[647]](#footnote-647) خداوند می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود: 15-16].

«كساني كه (تنها) خواستار زندگي دنيا و زينت آن باشند (و جز خوردن و نوشيدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتي به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پيكره هستي، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در اين جهان بدون هيچ گونه كم و كاستي به تمام و كمال مي‌دهيم (چرا كه مدار اين جهان بر اعمال استوار است‌ ؛ نه بر نيّات و مقاصد، و بر اين خوان يغما چه دشمن چه دوست) وحقي از آنان در آن ضايع نمي‌گردد. ‏‏ آنان كسانيند كه در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمي ندارند، و آنچه در دنيا انجام مي‌دهند، ضايع و هدر مي‌رود (و بي‌اجر و پاداش مي‌شود) و كارهايشان پوچ و بيسود مي‌گردد (هرچند كه اعمالشان به ظاهر انساني و مردمي و عبادي باشد.)»

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف: 110].

«(اي پيغمبر!) بگو: من فقط انساني همچون شما هستم (و امتياز من اين است كه من پيغمبر خدايم و آنچه گفت: بگو ؛ مي‌گويم) و به من وحي مي‌شود كه معبود شما يكي است و بس. پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند، و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد.»

در میان احادیث، حدیث عائشه است که به صورت مرفوع روایت شده که پیامبر فرمود: «لشكري به قصد حمله به كعبه، حركت خواهد كرد. و هنگامي كه به سرزمين بيداء مي رسند، همة آنان در زمين فرو خواهند رفت». عايشه رضي ‏الله‏ عنها مي‏گويد: پرسيدم: يا رسول ‏الله! چگونه همة آنان را زمين مي بلعد، حال آنكه ميان آنان افراد بازاري (غير جنگجو) و كساني كه نيت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول‏‏اللهع فرمود: «زمين، همه را خواهد بلعيد. اما روز قيامت، هركس، مطابق نيت خويش، حشر خواهد شد».[[648]](#footnote-648) حدیث مرفوعی هم از ابوموسی اشعری آمده است: «هر کس به خاطر اعتلای لفظ الله بجنگد، آن جنگ در راه خداست.»[[649]](#footnote-649)

دلایل فراوانی از قرآن و حدیث، برای تأیید معنای این حدیث وجود دارد.

ولی گلدزیهر و پیروانش با آسودگی به این حدیث‌ها ایراد نگرفته‌اند. زیرا او منزلت و جایگاه و عظمت این احادیث را در اسلام می‌دانست، و در کتاب «دراسات محمدیه» خود به آن تأکید کرده و گفته: این گفتار پیامبر از بزرگترین منابع اسلامی به شمار می‌رود، و یکی از چهار رکن اساسی اسلام به حساب می‌آید که اسلام براساس آن‌ها می‌چرخد.[[650]](#footnote-650)

اینجا تناقض‌گوئی‌های گلدزیهر مشخص می‌شود، چون قبلاً چنین آورده که، منشأ حدیث، فقها و تحولات دینی مسلمانان می‌باشد، که منجر به پیدایش حدیث گردیده است. در کتاب العقیده و الشریعه و اینجا هم در کتاب دراسات محمدیه خود، اقرار می‌کند که حدیث، کلام پیامبر خدا می‌باشد، که در زمان‌های گذشته در مدینه روایت شده است، و نگفته که فقها آن را وضع و جعل کرده‌اند، بلکه گفته: فقها، این عبارات را طبقه‌بندی کرده‌اند، تا از آن بعنوان یک آغاز نامدار برای درمان و معالجه بیماری‌ها و مسایل دینی و شرعی استفاده کنند.[[651]](#footnote-651)

این ادعای او، که حدیث بعدها بوجود آمد، به وسیله نص حدیثی که عمر فاروق روایت کرده و آن را به رسول خدا اسناد داده است، بطلان آن ظاهر گردید.

در مورد حدیث عمر، هنگامی که جمهور اصحاب آن را شنیدند، باور کردند، امام عینی هم گفته به رسول خدا آن حدیث را زمانی که وارد مدینه شد بیان فرموده است.

ولی سخن گلدزیهر که گفته: بوسیله نیت‌های خود به من برسید، نه به وسیله اعمال‌تان و این بر خلاف مدلول حدیث می‌باشد، زیرا این حدیث کارها را نفی نکرده است، بلکه شرط درستی آن را نیت صاحب آن قرار داده است که شرعاً عمل و کار خواسته شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٧٢﴾ [الزخرف: 72].

«اين بهشتي است كه به سبب كارهائي كه مي‌كرده‌ايد، بدان دست يافته‌ايد.»

و این عمل را در بیش از یک آیه با ایمان همراه کرده است:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: 3].

«مگر كساني كه ايمان مي‌آورند، و كارهاي شايسته و بايسته مي‌كنند، و همديگر را به تمسّك به حق (در عقيده و قول و عمل) سفارش مي‌كنند، و يكديگر را به شكيبائي (در تحمّل سختي‌ها و دشواري‌ها و دردها و رنج‌هائي) توصيه مي‌نمايند (كه موجب رضاي خدا مي‌گردد.)»

پیامبر فرمود: «خداوند به صورت‌ها و دارایی‌های شما نمی‌نگرد، بلکه به اعمال و قلب‌هایتان می‌نگرد.»[[652]](#footnote-652)

بعضی از منکرین تصور کرده‌اند که پیشوایان مسلمان‌ها این حدیث «انما الاعمال....» را وضع کرده‌اند، تا بوسیله آن نیرنگ و حیله‌گری در دین را حلال جلوه دهند، به این دلیل استناد می کنند که بخاری در صحیح خود و در باب نیرنگ‌ها، آن را آورده تا به وسیله آن نیرنگ و حیله‌گری در دین را حلال جلوه دهند.

اما روش گمراه کردن آن‌ها این است که آن بابی را که بخاری حدیث را در آن آورده است، ذکر ننموده‌اند، و آن باب «فى ترك الحيل و أن لكل إمرئ ما نوى فى الأيمان و غيرها» است.

از عنوان و نام آن باب، تصور زشت منکران در مورد حلال بودن حیله‌گری‌ها باطل می‌گردد.

و کسانی که آن را منکر شده‌اند، عده اندکی می‌باشند، که بر شرح حال ابواب فقه امام بخاری ایراد گرفته‌اند، چگونه می‌توانند آن را درک کنند، در حالی که آن «شرح حال‌ها» فکرها را گیج، و عقل‌ها و دیده‌ها را به تعجب واداشته است، کسی گفته: «علمای زبده بر حل کردن رمز‌های آنچه که در باب‌ها و اسرار قرار دارد دقت کرده‌اند.»[[653]](#footnote-653)

امام بخاری گفته کتاب الحیل خود را با حدیث «ان الاعمال بالنیات» آغاز کرده‌ام و قبل از ذکر آن حدیث آن را تحت عنوان ترک الحیل نام نهاده ام.[[654]](#footnote-654) کلمه «ترک کردن» را آورده ام تا تَوَهُّم برای مدعیان دانش، در ترجمه کتاب «حیله‌ها» و جایز دانستن حیله‌ها، پیش نیاید.

حافظ ابن حجر در شرحی که بر نام باب نوشته، گفته: در باب ترک حیله‌ها، ابن منیر گفته: بخاری کلمه ترک را در ترجمه آورده است. تا هر کس که قصد ترجمه کتاب (یعنی کتاب حیله‌ها) را دارد در توهم نیفتد، و حیله‌ها را جایز نداند. سخن در مورد جایز بودن عمومی آن، باطل کردن حقوق واجب شده می‌باشد، و ثابت کردن حقوقی است که واجب نشده است پس به این دلیل از آن پرهیز کرد.

ابن حجر می گوید: گفتم: آن را نخست بصورت مطلق در کتاب الحیل آورده، برای اشاره به اینکه، بعضی فریب‌ها هستند که جزء شریعت می‌باشند، و قابل ترک و رها کردن نیستند. ضابطه آن این است که اگر حیله‌ها برای فرار از امر حرام، و دوری از گناه باشد، امر نیکویی است. ولی اگر حیله‌ها، برای باطل کردن حق مسلمانی باشد، گناه و تجاوز به حساب می‌آیند.[[655]](#footnote-655)

ابن قیم جوزیه گفته: «حیله و فریب دو نوعند: اول حیله‌ها به فعلی تعلق می‌گیرد، که خداوند به آن امر کرده است، و هر چه خداوند از آن نهی کرده است دوری گزیند و از حرام رهایی یابد. و حق را از دست ظالم، که مانع آن باشد، بگیرد، و رهایی مظلوم از دست ظالمی که یاغی است این نوع حیله است که پسندیده و فاعل آن ثواب می‌برد. نوعی دیگر از حیل هستند که باعث از بین رفتن واجبات و حلال گرداندن امور حرام، و ظالم را به جای مظلوم نشان دادن، و حق را باطل، و باطل را حق نشان دادن می‌شود. این نوع حیله است که گذشتگان ما بر ذم و تقبیح آن تأکید کرده‌اند. و صاحبان و پیروان آن را به جهانیان شناسانده‌اند.[[656]](#footnote-656)

اگر از آن نوع حیله‌های باطل باشد که، باعث از بین رفتن واجبات، و حلال گردان و امر حرام و باطل را حق جلوه دادن، و حق را باطل جلوه دادن، شود آیا مسلمانی هست که جرأت داشته باشد بگوید، پیشوایان مسلمان، و راویان مورد اعتماد سنت، بزرگترین گناه کبیره را حلال بداند و آن را به پیامبر نسبت دهند و بعنوان شریعت آورده باشند؟ خداوند منزه‌تر از آن می‌باشد و این بهتانی بزرگ است.

ابن جوزیه می‌گوید: «درست و جایز نیست که این حیله‌های حرام را به امامی نسبت دهیم، زیرا ایراد به امامت او می‌باشد و این ایراد شامل ایراد به مردم هم می‌شود، زیرا امامی را که صلاحیت امامت ندارد، برگزیده‌اند و این جایز نیست، و اگر فرض کنیم که از یکی از ائمه، بعضی از این حیله‌ها روایت شود، حیله‌هایی که نسبت به حرام بودن آن‌ها اجماع هست چه آن داستان باطل باشد و چه راوی الفاظ آن را حفظ نکرده باشد، اگر فرض اتفاق افتادن حیله‌ای از او در هر زمانی سر بزند، باید از آن رجوع کند، و اگر رجوع نکند، باید در آن امام شک کرد، و همچنین باید به مسلمان‌هایی که به او اعتماد کرده‌اند، شک کرد، هر دوی این روش‌ها نادرست است، و اختلافی میان مردم وجود ندارد، زیرا درست نیست بخاطر هدفی، اجازه صحبت کردن کفر آمیز داده شود، مگر کسی که مجبور باشد، در حالی که قلب او پر از ایمان است، طبق مذهب ابوحنیفه این حکم شدیدتر است.[[657]](#footnote-657) آن‌ها اجازه سخن گفتن و کارهای مربوط به آن را نمی‌دهند، می‌گویند: کفر است، حتی گفته‌اند: اگر کافری به کسی بگوید: من می‌خواهم مسلمان شوم و آن فرد بگوید: «یک ساعت صبر کن» کافر می‌شود، چگونه امر به کافر ماندن آن کافر می‌کند؟ گفته‌اند: اگر لفظ مسجد را بصورت مصغر، یا لفظ مصحف را بصورت مصغر بیاورد کافر می‌شود. پس فهمیدم که ائمه اسلام به امور خدا، و رسول، و دین او، داناتر و آگاه‌تر می‌باشند. درست‌تر آن است که آن را جایز بدانند نه اینکه آن را حلال گردانند. این حیله و مکرهایی است که کفر آمیز و حرام می‌باشد[[658]](#footnote-658) و جز آدم‌های متکبر گمراه پیمان شکن کسی چنین نسبتی به آن‌ها نمی‌دهد.

حافظ ابن حجر می گوید: اینکه بخاری نقل می‌کند که: «برای هر کس آن مقداری از ایمان و چیزهای دیگر است که نیت کند» از تفکر و تدبیر مصنف است و حدیث نمی‌باشد. ابن منیر گفته: «بخاری در استنباط کردن وسیع عمل کرده است، و رأی مشهور آن است که حدیث را بر عبادات حمل کنیم، و بخاری هم چنین عمل کرده است. در مورد معاملات هم همین طور عمل نمود. و در سد ذرائع و اعتبار مقاصد از مالک تبعیت کرده است اگر لفظ باطل شد، و نیت درست باشد، لفظ لغو می‌شود، و به نیت خود عمل می‌شود، چه درست و چه باطل باشد. گفته است: استدلال به این حدیث برای سد ذریعه و باطل نمودن حیله و مکر، از قویترین دلایل می‌باشد.[[659]](#footnote-659)

همچنین ابن قیم به حرام بودن حیله‌ها بر آن استدلال کرده‌ است. و گفته حدیث «انما الاعمال بالنیات وإنما لكل امرئ ما نوى» برای ابطال حیله‌ها اصل است، و به تنهایی حیله‌ها را باطل می‌کند، و به همین دلیل بخاری آن را در رأس کتاب الحیل در صحیح خود آورده است.[[660]](#footnote-660)

پس کجایند همه کسانی که معتقد بودند، افتتاح و آغاز باب حیله‌ها با این حدیث، دلیلی بر حلال بودن آن می‌باشد، و نسبت دروغ دادن حلال به پیامبر خدا می‌باشد!.

مبحث دوم: جایگاه حدیث «إنما الأعمال بالنیات»

حافظ ابن حجر گفته: «در مورد قدر و منزلت این حدیث ائمه به تواتر رسیده‌اند.[[661]](#footnote-661)» حافظ عراقی گفته است: «این حدیث قاعده و روشی از قواعد اسلام است.[[662]](#footnote-662)» امام احمد گفته: اصول اسلام بر سه حدیث است: حدیث عمر که گفته: «الاعمال بالنیات»، و حدیث عائشه، که فرموده: هر کس در مورد ما امری حادث کند، که نبوده است مردود است[[663]](#footnote-663)». و حدیث نعمان بن بشیر[[664]](#footnote-664)، که گفته «حلال و حرام روشن می‌باشند.[[665]](#footnote-665)»

امام ابن تیمیه گفته است: نیت، اصلی عظیم، از اصول دین می‌باشد، بلکه اصل هر عملی می‌باشد، به این دلیل گفته‌اند: مدار اسلام بر سه حدیث می‌چرخد، و نیت را جز آن‌ها به حساب آورده‌اند، نظر امام احمد را که قبلاً گذشت ذکر کرده است و گفته: خداوند درباره آن دو نوع دستور داده است:

نوع اول: عمل ظاهری، که همان واجبات و مستحبات می‌باشد.

نوع دوم: عمل باطن، که عبارت از خالص گرداندن دین برای خداوند است. پیامبر می‌فرماید: «کسی که کاری انجام دهد و امر ما بر آن نباشد، پذیرفتنی نیست.» در این حدیث، نزدیکی به خداوند، بدون انجام امر خداوند را نفی کرده است، چه آن امر الهی واجب یا مستحب باشد. فرموده پیامبر که: «إنما الأعمال بالنيات» عمل باطنی را بیان می‌کند، و تقرب به سوی خداوند با اخلاص در دین خدا می‌باشد، همانطور که فضیل در مورد این آیه گفته:

﴿لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ [الملک: 2].

تا شما را بيازمايد كدامتان كارتان بهتر و نيكوتر خواهد بود.»

منظور خالص‌ترین و درست‌ترین اعمال می‌باشد.[[666]](#footnote-666)

ابن تیمیه گفته: اگر عمل خالص باشد ولی درست نباشد، پذیرفته نمی‌شود، اگر درست باشد ولی از روی اخلاص نباشد، پذیرفته نمی‌شود، و زمانی پذیرفته می‌شود که هم از روی اخلاص و هم درست باشد، خالص یعنی برای خدا باشد و درست یعنی براساس احادیث نبوی باشد، خداوند در این آیه به همین مطلب اشاره کرده و فرموده:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف: 110].

«(اي پيغمبر!) بگو: من فقط انساني همچون شما هستم (و امتياز من اين است كه من پيغمبر خدايم و آنچه گفت: بگو ؛ مي‌گويم) و به من وحي مي‌شود كه معبود شما يكي است و بس. پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كه كار شايسته كند، و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد.»

این دو اصل یعنی اخلاص در عمل و درستی عمل، همان دین اسلام می‌باشند که مورد رضای خداوند می‌باشند.[[667]](#footnote-667)

ابوسعید عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: هر کتابی می‌نوشتم، در آغاز هر بابی حدیث «انما الاعمال» را می‌آوردم، به آن سفارش کرده و گفتم: هر کس می‌خواهد کتابی بنویسد، با این حدیث آغاز نماید.[[668]](#footnote-668)

از این نظرات، جایگاه این حدیث را شناختیم، و اگر این جایگاه را شناخته باشیم، متوجه می‌شویم که طاعنین به اسلام و این حدیث به سادگی ایراد نگرفته‌اند، بلکه قدر، منزلت و جایگاه آن را در اسلام دریافتند، پس وقتی بتوانند به این حدیث ایراد وارد کنند ایراد گرفتن به سایر احادیث ساده تر است. ولی نتیجه کار بر خلاف گمان‌ها و آرزوهای آن‌هاست.

فصل دوم:  
درباره حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرفٍ»

مبحث اول: شبهات طاعنین به حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف و پاسخ آن‌ها

رافضیان در گذشته به این حدیث ایراد وارد کرده‌اند، و تصور کرده‌اند که کافر بودن اصحاب را ثابت می‌کند، زیرا تحریف لفظی در قرآن کریم روی داده است، که خود آن‌ها به وسیله این تصور، کافر و نزد مسلمان‌ها مشرک به حساب می‌آیند.[[669]](#footnote-669)

در گذشته، امام ابن حزم به تصورات و ایرادهایی که کشیش‌های مسیحی مطرح می‌کردند، مبنی بر اینکه در قرآن نقص و تحریف وجود دارد، پاسخ داده است، و به اعتراف مسلمانان جعل قسمت زیادی از اصول و قرائت‌های آن توسط شیعه‌های رافضی، بوده است. ابن حزم چنین به آن‌ها پاسخ داده است: «ادعاهای شیعه بر قرآن و سنت و مسلمانان حجت نیست، زیرا آن‌ها مسلمان نیستند، بلکه فرقه ای هستند که بیست و پنج سال بعد از رحلت پیامبر بوجود آمدند. بانیان آن در حقیقت به ندای کسانی که خداوند آن‌ها را خوار کرده بود، پاسخ مثبت دادند تا اسلام را نابود کنند و آن‌ها در دروغ و کفر مثل یهود و مسیحیان هستند.[[670]](#footnote-670)

از جمله ایرادهای رافضی‌ها با استدلال کردن به برادران مستشرق خود می‌باشد که زیاد درباره موضوع قرائت با حروف هفت گانه صحبت کرده‌اند. و تلاش کرده‌اند تا ثابت کنند که این قرائتها اساسی بر مبنای وحی ندارند، بلکه از قرائتِ به معنا بدست آمده است. و نص قرآن با حروف خود، برای بعضی از مسلمانان مهم نبود، بلکه آنچه که اهمیت داشت، روح نصوص ‌بود، و دلیل آن‌ها آن چیزی است که در بعضی روایات آمده است و هر آنچه در آن آمده است روشن و کفایت‌کننده می‌باشد، که هرگز آیه عذابی را با رحمت به پایان نرسانیده است، و برعکس هم صادق است، مانند گفتن بیا و قبول کن – بشتابید – بروید، تند بیا، عجله کنید.[[671]](#footnote-671)

شاید اولین کسی که به دنبال این عقیده رفته، گلدزیهر مستشرق می‌باشد، که در کتاب خود، «روش‌های تفسیر اسلامی» به آن پرداخته است و گفته که اختلاف‌های قرآنی خالی بودن مصحف‌های عثمانی از نقطه و اعراب گذاری‌ بر می‌گردد. در حالی که درباره اختلاف قرائت‌ها بحث می‌کند و گفته: «نداشتن نقطه و اختلاف در حرکات و صامت دیدن اکثر حروف دو دلیلی بودند، که باعث اولین حرکت‌های اختلافی میان قرائت گشتند، در نصوص، اصلاً نقطه وجود نداشت. و برای نقطه‌گذاری و حرکت‌های آن دقتی صورت نگرفت.[[672]](#footnote-672)

مستشرق استرالیایی الاصل بنام «آرتر جفری» این نظر را مورد تردید قرار داده و در مقدمه تحقیق خود بر کتاب «المصاحف» از ابن ابی داود گفت: مصحف‌هایی که عثمان به شهرها فرستاد، همه فاقد نقطه‌گذاری و شکل گذاری بود، خواننده می‌بایستی خودش نقطه گذاری و اعراب گذاری‌ها را به مقتضای معانی آیات انجام می‌داد.[[673]](#footnote-673)

نتیجه همه این تحقیقات این شد، که معتقد به تغییر در نص قرآنی گشتند[[674]](#footnote-674) و بعضی از علمای دانشگاهی عرب از این دو مستشرق پیروی نمودند، و آرای آن‌ها را در کتاب‌های خود انتشار دادند.

دکتر طه حسین می‌گوید:[[675]](#footnote-675) همانا قرآن با یک زبان و لهجه خوانده شده است و آن هم زبان قریش و لهجه آن‌ها می‌باشد، و قبایل مختلف از آن قرائت استفاده می‌کردند تا اینکه قرائت‌ها فراوان گشت، و لهجه‌ها در آن متعدد گشت، و تفاوتهای زیادی پیدا شد. تا جایی که گفتند: در حقیقت این قرائت‌های هفتگانه - نه زیاد و نه مقدار اندکش - جزء وحی نبوده‌اند و منکر این قرائت‌ها کافر و فاسق نمی‌باشد و دین او هم دچار عیب و ایراد نشده است، بلکه قرائت‌هایی است که منبع آن‌ها، لهجه‌ها و اختلاف‌هایی است برای مردم، تا در آن به مجادله بپردازند، قسمتی از آن را بپذیرند و قسمتی را رد کنند.[[676]](#footnote-676)

دکتر احمد حجازی سقا بعد از آوردن حدیث عمر در مورد نازل شدن قرآن بر هفت حرف گفته است: «این روایتی است که بخاری و اهل حدیث بر آن اتفاق نظر دارند، عده زیادی معتقدند که باعث تحریف لفظی در قرآن شده است، و این روایت‌ها و شبهه‌های آن، از جمله روایت‌های دروغینی هستند که اهل حدیث بصورت عمدی در کتاب‌های خود آورده‌اند، تا بوسیله آن قرآن را مورد ایراد و نقد قرار دهند.[[677]](#footnote-677)

و اینک پاسخ آنچه که گفته شد:

اول: حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف، بصورت متواتر از گروهی از اصحاب روایت شده است. و سیوطی آن را در کتاب خود «الازهار المتناثره» از عمر، عثمان، ابی بن کعب، انس، حذیفه بن الیمان، زید بن ارقم، سمره بن جندب، سلیمان بن مرد، ابن عباس، ابن مسعود، عبدالرحمن ابن عوف، عمر ابن ابی سلمه، عمرو ابن عاص، معاذ بن جبل، و هشام بن حکیم و ابی‌بکره، ابی جهم، ابوسعید خدری، ابی طلحه، ابی هریره و ام ایوب.[[678]](#footnote-678) و کتانی از حدیث ابن عمر، و عباده بن صامت و عبدالله بن عمرو ابن العاص[[679]](#footnote-679) روایت کرده است، این بیست و چهار اصحاب، این روایت را نقل کرده و آورده‌اند. اینجا به نقل بعضی از روایات از بعضی از راویان فوق بسنده می‌کنیم:

بخاری و مسلم در صحیحین خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا فرموده: «جبرئیل حروفی را برای من قرائت کرده نزد او مراجعه کردم، و از او بیشتر خواستم، و او هم حروف بیشتر قرائت می‌کرد، تا اینکه به هفت حرف رسید.»[[680]](#footnote-680) مسلم افزوده است که ابن شهاب گفت: خبر دار شدم که آن هفت حرف در مورد کاری هستند که واحد می‌باشد و در حلال و حرام باعث اختلاف نمی‌شود.[[681]](#footnote-681)

در صحیحین هم آمده که عمر می‌گفت: از هشام بن حکیم شنیدم که سوره فرقان را در زمان پیامبر قرائت می‌کرد، برای قرائت او گوش فرا گرفتم که آن را با حروف فراوان می‌خواند، که رسول خدا آن گونه قرائت نکرده بود، نزدیک بود نماز او را قطع کنم منتظر شدم، تا سلام نمازش را داد، پس ردای او را گرفتم و گفتم: چه کسی این گونه برای شما قرائت کرده است؟ گفت: رسول خدا، به او گفتم: دروغ گفتی، چون رسول خدا، این سوره را که تو خواندی، برای من قرائت کرده است، او را به نزد رسول خدا بردم، و گفتم: ای رسول خدا من شنیدم که این مرد، سوره فرقان را به گونه‌ای می‌خواند، که شما نخوانده‌اید. رسول خدا فرمود: ای عمر او را رها کن و ای هشام آن سوره را بخوان، آن قرائتی را که شنیده بودم را دوباره خواند رسول خدا فرمود: این گونه نازل شده است. سپس رسول خدا فرمود «همانا که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر کدام که آسان‌تر است آن را بخوانید.[[682]](#footnote-682)

مسلم با اسناد از ابی بن کعب روایت کرده و گفته: «در مسجد بودم، مردی وارد شد و نماز می‌خواند، قرائتی کرد که آن قرائت را رد کردم، مردی دیگر آمد، و قرائت دیگری کرد، که با قرائت دوستش تفاوت داشت، آنگاه که نماز تمام شد، با هم نزد رسول خدا رفتیم، گفتم: این مرد قرائتی کرده، که من آن را رد کردم، و مرد دیگری آمد و قرائتی دیگر نموده، رسول خدا آن‌ها را به خواندن آن آیات امر کرد، آن‌ها قرائت کردند، و رسول خدا آن‌ها را تحسین نمود. ابی گفت ظنی که نسبت به دروغ بودن قرائت آن‌ها داشتم بر طرف گردید، و متوجه شدم که در نادانی بوده‌ام، وقتی رسول خدا متوجه حالات من شد، که خیس عرق شده بودم. و از نگاه به آن حضرت خجالت می‌کشیدم. فرمود: «ای ابی همانا قرآن به یک حرف برای من فرستاده شد، آن را نپذیرفتم، تا بر امتم آسان شود. یک بار دیگر جبرئیل به نزد من آمد، و آن را با دو حرف برای من بیان کرد آن را باز نپذیرفتم، و خواستم که آسان بگیرد بر امتم، برای بار سوم جبرئیل نزد من آمد، و قرآن را با هفت حرف قرائت کرد، و فرمود: هر خواسته‌ای که دارید بگوئید تا به آن جامه عمل پوشانده شود. پیامبر فرمود که گفتم: خداوندا، امتم را ببخشای، خداوندا امتم را ببخشای، و خواسته سوم خود را تا روزی، که حتی حضرت ابراهیم هم آرزوی آن را دارد، نگه داشته است.

از جمله این روایت‌ها که بر صحت آن اتفاق نظر وجود دارد، کسانی که تصور کرده‌اند روایاتی که درباره نازل شدن قرآن بر هفت حرف وجود دارد، دروغ می‌باشد، ظاهر و باطل می‌گردد. و تصور آن‌هایی هم که معتقدند که قرآن بر یک حرف نازل شده است، باطل می‌شود.

در روایت‌های گذشته معلوم شد، که اختلاف قرائت‌ها در زمان پیامبر اتفاق افتاده است، و در آنچه که پیامبر برای آن‌ها بصورت شفاهی خوانده بود. این اختلاف در نتیجه، خواندن و مطالعه قرآن بصورت مکتوب که بدون نقطه و اعراب گذاری بوده است پیش نیامده است، بر خلاف تصور گلدزیهر و آرتر جفری و دیگران.

دوم: اگر نقطه و اعراب نداشتن، علت تنوع قرائت‌ها و اختلاف آن‌ها بوده است، بایستی آن قاری که بر طبق نوشته معینی قرآن می‌خواند با امثال خود در قرائت‌ها همراه و هماهنگ باشد، در حالی که این گونه نمی‌باشد، مثالی در این باره می‌آورم. فرموده‌ خداوند در سوره فاتحه الکتاب:

﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4].

«صاحب روز قیامت.»

و باز فرموده خداوند:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ﴾ [آل عمران: 26].

«بگو: پروردگارا! اي همه چيز از آن تو.»

و در سوره ناس فرموده:

﴿مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢﴾ [الناس: 2].

اگر به این سه آیه در مصحف دقت کنید، همه کلمات را اینگونه می‌یابید «مالک» با داشتن الف بعد از میم و لام، و کاف در حالی که، حفص از عاصم در سوره فاتحه الکتاب چنین خوانده مالک، با قرار دادن الف بعد از میم، و آیه آل عمران را هم اینگونه می‌خواند، ولی در سوره ناس «ملک» را بدون الفی، که در قرائت حفص وجود دارد و بر طبق رسم الخط مصحف، که سه گونه می‌باشد، قرائت می‌کند، ولی او آن را براساس روایت متواتری از رسول خدا می‌خواند.[[683]](#footnote-683)

از لحاظ نحوی و لغوی هم گاهی قرائت‌ها دچار اختلاف می‌شوند. در نگاه نخست این گونه به نظر مردم می‌رسد، ولی اختلاف اصلی بر می‌گردد به گرفتن، و روایت کردن، نه به یک اصل و قاعده لغوی و نحوی، این یک مثال می‌باشد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [النساء: 95].

«اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نيكو مي‌دهد.»

این آیه در دو جا آمده است، و همه قاریان این دو آیه را با نصب می‌خوانند، ولی ابن عامر، آیه نساء را منصوب می‌خواند، همچون سایر قاریان، ولی آیه حدید را به تنهایی، و لفظ «کل» را مرفوع می‌خواند، اهل نحو برای توجیه رفع و نصب آن نظراتی دارند.

اگر ابن عامر آن دو آیه را طبق قاعده می‌خواند، باید آن دو آیه را مرفوع می‌خواند. ولی او از روایتی قرائت کرده که بصورت متواتر از رسول خدا روایت شده است که یک بار بصورت نصب و یک بار رفع خوتنده است با وجود اینکه ترکیب یک آیه از دو جا می‌باشد.

دومین مثال: اماله: ظاهر صوتی است، و آن عبارت است از مایل کردن الف، به طرف یاء، و لازم است که بوسیله فتحه قبل از آن به سوی کسره مایل شود، که زبان بعضی از قبایل عرب می‌باشد. بعضی از قُراء آن را قرائت کرده‌اند، و هر جا که انگیزه‌های آن در قرآن پیدا شده، آن را پذیرفته‌اند. ولی حفص که قرائت او بوسیله بسیاری از مسلمانان به روایت عاصم هم اکنون خوانده می‌شود، آن را با اماله نخوانده جز در یک جا، در کتاب خداوند، و آن این آیه است:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ﴾ [هود: 41].

«كه حركت و توقّف آن با ياري خدا و حفظ و عنايت الله است.»

این گونه، قرائت‌ها با هم مختلف می‌شوند و برحسب روایت و گرفتن متفق می‌شوند، نه بر حسب رسم الخط مصحف، یا از لحاظ نحوی و لغوی، اینکه این دو معتبر می‌باشند درست است، ولی بعد از ثابت شدن روایت بوسیله تواتر و سند درست به رسول خدا و موافق رسم الخط عثمانی بودن، و موافق با قرائت درستی از ادبیات عربی شدن، اگر قرائت سندی را از یکی از قراء هفتگانه، یا دهگانه شنیدی، مثلاً بگویند: قرائت نافع، یا عاصم، یا کسائی، تصور نکن که ابداع آن‌هاست، آن قرائت در حقیقت با روایت درست مسند، باعث اقناع آن قاری شده است.

ابی عمرو بن العلا، یکی از قراء هفتگانه، گفت: «من نمی‌توانم غیر از آنچه که قرائت شده است بخوانم و الا آن گونه می‌خواندم، و چند حرفی را نام برد.»

ابوعمرو معتقد است که قرائت‌ها سنت و تبعیت می‌باشند، و هیچ کس از روی سلیقه و استحسان لغوی و ترجیح نحوی، یا رسم الخط نمی‌تواند در آن‌ها دخالت کند. بعد از آن بسیاری از علماء را مشاهده می‌کنیم که معتقد هستند نمی‌توان قرائت متواتری را بر قرائت دیگر ترجیح داد. ابوالعباس ثعلب می‌گوید: اگر در مورد اِعراب (هفت) اختلاف پیدا کردند در قرآن اعرابی را بر اعراب دیگر برتر نمی‌دانم، اگر این اختلاف به میان مردم کشیده شود، نظری که قوی‌تر است را می‌پذیرم.[[684]](#footnote-684)

قرائت‌های ربانی (خدایی)

دکتر محمود طناحی می‌گوید: پس ثابت شده است که قرائت‌های قرآنی، همگی به صورت‌های مختلف، از جانب خداوند بوده است. و رسم الخط در آن هم دخالتی ندارد، صورت‌های نحوی، و زبانی هم همین‌طور، دخالتی در آن ندارند، همچنین ثابت شده است که اختلاف در قرائت‌های قرآنی، اختلاف تنوعی بوده است، نه اختلاف تضادی.[[685]](#footnote-685)

بدان که معنای گفتار ابی بن کعب که گفته (دروغی که در دل به او نسبت می‌دادم از بین ‌رفت و تا آخر...) این است که شیطان وسوسه دروغ را بر او القا کرده، و او را آشفته نموده، آن هنگام رسول خدا را دید که هر دو قرائت‌ها را نیکو شمرد، هر چند با هم اختلاف‌هایی داشتند، این اختلاف‌ها در یک سوره بود، که سوره نحل باشد، آنگونه که طبری روایت کرده است. در هنگام قرائت‌ آن مرد، این وسوسه‌ها در درون او رسوخ کرد که اختلاف در قرائت‌ها به این معناست که آن‌ها از جانب خداوند نمی‌باشند. ولی این وسوسه پلیدی که به نفس آدمی رسوخ می‌کند باعث نمی‌شود که عقیده آدمی دچار آشوب شود و نشانه‌ای و عملی دائمی از آن باقی بماند.

از جمله رحمت‌های خداوند به بندگانش این است که بخاطر وسوسه‌های درونی و افکار پلید گذرا آن‌ها را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد. ولی بخاطر آنچه قلب‌ها کسب می‌کنند، آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد. آنگاه که انسان قلب و سینه خود را برای شبهه‌ای باز می‌کند، و با اختیار آن شبهه‌ را می‌گیرد – بعد از آن قلبش براساس آن استوار می‌گردد.

قرطبی می‌گوید: «این وسوسه‌ای که در درون ابی افتاده، مانند آن موردی است که بعد از سؤال از رسول خدا درباره آن گفت: ما در درون خود چیزی را می‌یابیم که به بزرگی در مورد آن صحبت می‌کنیم، فرمود: آیا آن را یافته‌اید؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. گفت: آن ایمان آشکار و صریح می‌باشد.[[686]](#footnote-686)

از اینجا معلوم می‌شود، آنچه که به درون اُبی خطور کرده است، مقام او را خدشه‌دار نمی‌کند، و به ایمان او آسیب نمی‌رساند، و چون ابی این امر را جهت راهنمایی رسول خدا به آن حضرت ارجاع داد، ایمان او مورد شک قرار نمی‌گیرد، ابی در مورد خود گفته، «خیس عرق شدم، گو اینکه آشکارا به خداوند نگاه می‌کنم.[[687]](#footnote-687)

علاوه بر آنچه که گفتیم، جدل و اختلاف ابی بن کعب و عمر و سایر اصحاب، در مورد اختلاف قرائت‌ها، قبل از فهمیدن نازل شدن قرآن بر هفت حرف بوده است. که آن هنگام عذر موجه داشته‌اند، ولی هنگامی که آن موضوع را فهمیدند، به آن عمل کردند و بعنوان منابع و مراجع دینی مهم در مورد قرآن و اختلاف‌ها و روایات آن صاحب نظر شدند.

روایت ابی بن کعب بر آن دلالت می‌کند، او گفت: رسول خدا به جبرئیل گفت: ای جبرئیل من برای مردمی بی‌سواد برانگیخته شده‌ام که در میان آن‌ها پیرزن و سالمند و برده، و کنیز و مرد وجود دارد، که هرگز چیزی نخوانده‌اند، جبرئیل می‌گوید: ای محمد، همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است.[[688]](#footnote-688)

اما آنچه که مدعیان بی‌دینی معتقدند که قرائت‌های مختلف به وسیله وحی به دست نیامده‌اند، و منبع آن لهجه‌های قبایل گوناگون می‌باشد، این دروغ دیگری از آن‌هاست.

حدیثی که قبلا آوردیم، که در آن دو نفر سوره فرقان را با دو حرف مختلف قرائت نمودند، هر دوی آن‌ها پسر عمو و از قبیله قریش بودند، از قریش بطاح، که همسایه هم و در کنار همدیگر در یک شهر زندگی می‌کردند که مکه بود، و زبان آن‌ها یکی بود، آن دو نفر عبارت بودند از عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قریط بن رزاح بن عدی بن کعب و هشام ابن حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن کلاب بن مره بن کعب که در کعب بن لؤی به هم می‏رسند که میان هر یک از آن‌ها با کعب بن لؤی فقط هشت جد می‌باشد.

پس دروغ کسانی که ادعا می‌کردند، اختلاف حرف‌ها، بخاطر اختلاف زبان قبایل عرب بود، ظاهر گشته است، خداوند عهد کرده که، حق را حاکم گرداند، و باطل را از بین ببرد، و دروغ دروغگویان را آشکار سازد، به خداوند بزرگ از گمراهی و تعصب بی‌جا پناه می‌برم.[[689]](#footnote-689)

مبحث دوم: معنای نازل شدن قرآن بر هفت حرف

پیامبر فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شد، یعنی هفت وجه، که به هر صورت از آن بخوانی درست است.

به این معنا نیست که هر کلمه‌ای را می‌توان به هفت صورت خواند، بلکه بدین معنی است که حداکثر تعداد قرائت‌ها در یک کلمه، هفت بار می‌باشد.

اگر گفته شود که بعضی کلمات را می‌توان یافت، که به هفت صورت خوانده می‌شود.

در پاسخ گفته می‌شود، که اکثر این موارد یا زیاده‏ای را ثابت نمی‌کنند و یا از جمله کلماتی هستند که در چگونگی بیان کردن آن‌ها اختلاف هست، مانند اختلافی که درباره، مد و اماله وجود دارد.[[690]](#footnote-690)

شیخ زرقانی می‌گوید: منظور از هفت حرف این نیست، که هر کلمه از قرآن را می‌توان به هفت صورت خواند، که اگر اینگونه بود، باید گفته می‌شد: «إن هذا القرآن أنزل سبعة أحرف» همانا این قرآن هفت حرف نازل شده است و لفظ «علی» (بر) حذف می‌شد.

بلکه منظور همان است که فهمیدی، یعنی این قرآن بر این شرط و این گستردگی نازل شده است، به گونه‌ای که صورت‌های اختلافی، از هفت صورت تجاوز نمی‌کند، هر چقدر آن کثرت و تنوع در ادای یک لفظ بیشتر شود، و هر چقدر قرائت‌ها فراوان و راه‌های آن درباره یک کلمه فراوان گردد، مثلا کلمه ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4].

که به هفت یا ده صورت خوانده می‌شود و کلمه

﴿وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ﴾ [المائدة: 60].

«شيطان را پرستيده‌اند.»

که درباره آن آمده: به بیست و دو قرائت خوانده می‌شود. (اُف) در این آیه

﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣﴾ [الإسراء: 23].

«اُف به آنان مگو! (و بر سر ايشان فرياد مزن) و آنان را از پيش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

رمانی زبان‌های آن را به سی و هفت زبان رسانده است، همه آن‌ها و امثال آن، تغییری در فراوانی صورت‌های هفت‌ گانه بوجود نمی‌‌آورد.[[691]](#footnote-691)

بر این اساس، منظور از احادیث گذشته، فقط صورت‌های الفاظ بوده است. به این دلیل اختلافی که آن روایت‌ها برای ما متصور کرده‌اند. در دو قرائت الفاظ می‌چرخید، نه تفسیر معناها، مانند فرموده عمر: که آن را بر حرف‌های مختلف می‌خواند، و گفت رسول خدا اینگونه برای من قرائت کرده است، سپس رسول خدا حکم می‌کند که هر دو آن را بخوانند، و فرمود: (همین گونه نازل شده است) و گفته، اگر آن را خواندید ثواب می‌برید، شکی نیست که قرائت، ادا کردن الفاظ است و شرح معانی نمی‌باشد.[[692]](#footnote-692)

همه قرائت‌ها در مورد کلام خدا، با هم اختلاف دارند، و بشر هیچ دخالتی در آن ننموده است. بلکه همه آن، از طرف خداوند نازل و از رسول خدا گرفته شده است، دلالت دارد بر اینکه حدیث‌های گذشته می رسانند که اصحاب، آنچه را که قرائت می‌کردند، به رسول خدا رجوع می کردند تا تمام حروف را مثل او ادا کنند. به این سخن رسول‎الله دقت کن که هرگاه یکی از آن‌ها قرائت می کرد می گفت: رسول خدا این گونه برای من قرائت کرده است. این را هم اضافه کنید. که اگر درست باشد هر کس هر چه را دوست داشت از قرآن تغییر دهد، قرآن، از قرآن بودن خود می‌افتد، وجه اعجاز آن از بین می‌رفت، در حالی که قرآن کلام خداست و این فرموده خداوند

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ايم و خود ما پاسدار آن مي‌باشيم (و تا روز رستاخيز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغيير و تبديل زمان محفوظ و مصون مي‌داريم.)»

محقق نمی‌شد.

داعیان بی‌دینی این هدف را دنبال می‌کنند. در بحثی که روی نازل شدن قرآن بر هفت حرف داشته‌اند، و گفته‌اند که قرآن بر هفت زبان مختلف، که از لفظ و ماده کلمه‌ها با هم تفاوت دارند، نازل شده است. سخن ابن مسعود این را تفسیر می‌کند گفته: این مانند حرف شماست که بگوئید (بشتابید بیایید و بفرماید)[[693]](#footnote-693).

به ایراد قبلی چنین پاسخ داده است که آن مردود می‌باشد، زیرا تبدیل و تغییر و دگرگونی در اصل مردود می‌باشد. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥ قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦﴾ [یونس: 15-16].

«هنگامي كه آيه‌هاي روشن ما بر آنان خوانده مي‌شود، كساني كه به ملاقات ما (در روز رستاخيز) ايمان ندارند مي‌گويند: قرآني جز اين را براي ما بياور (و كتابي جز قرآن را ارائه بده) يا اين كه آن را تغيير بده (و آيه‌هاي مربوط به قيامت و آيه‌هاي راجع به بتان ما را حذف و دگرگون كن). بگو: مرا نرسد كه خودسرانه و به ميل خود آن را تغيير دهم. من جز به دنبال چيزي نمي‌روم و جز چيزي را نمي‌گويم كه بر من وحي گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطّي كنم، از عذاب روز بزرگ مي‌ترسم (كه دامنگيرم شود و تغيير و تبديل قرآن مايه عقاب و عذابم گردد). ‏‏ بگو: اگر خداي مي‌خواست (قرآني بر من نازل نمي‌كرد و من) آن را بر شما نمي‌خواندم (و آن را به كسي از شما نمي‌رساندم و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمي‌كرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در اين باره اختياري از خود ندارم. سال‌هائي در ميان شما بسر برده‌ام و از اين نوع سخنان چيزي نگفته‌ام و) عمري پيش از اين با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسي گذشته و حال مي‌توانيد بفهميد كه آنچه براي شما مي‌خوانم وحي آسماني است). آيا (مطلبي به اين روشني را) نمي‌فهميد؟»

اما آنچه که در حدیث ابی درداء آمده، و قرائت او بر قرائت ابن مسعود که چنین آمده: «قسم به شب آن گاه که همه جا را بپوشاند. و قسم به روز آنگاه که روشن می‌شود، قسم به زن و مرد»[[694]](#footnote-694).

امام مازری[[695]](#footnote-695) به آن پاسخ داده و گفته است: باید به این خبر و معنای آن اعتقاد داشت، که قرآنی وجود داشته، سپس نسخ شده و از بین رفته است، فهمیده نشد که چه کسی با نسخ مخالفت کرده و سپس نسخ باقی مانده است، شاید این امراز کسانی اتفاق افتاده باشد، قبل از اینکه مصحف به دست آن‌ها برسد، که همه نسخ شده‌ها بعد از انتشار مصحف عثمان، در آن حذف شده است، گمان نمی‌رود که کسی با آن مخالف کرده باشد.[[696]](#footnote-696)

ابن حزم در تأیید این مطلب گفته: چون قرائت عاصم مشهور است. و نقل از مارز ابن حبیش از ابن مسعود، از پیامبر می‌باشد و قرائت ابن عامر به ابی درداء و از پیامبر اسناد شده است:

﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ ٣﴾ [اللیل: 3].

«و به آن كه نر و ماده را مي‌آفريند.»

و آن زیاده‏ای است که ترک و رها کردن آن درست نیست.

اما ابن مسعود، روایت‌های زیادی از او نقل شده است، که تعداد زیادی از آن‌ها نزد اهل روایت ثابت نشده است و آنچه که ثابت شده، با گفته ما مخالفت دارد، و بر این حمل شده که او، بعضی حکم‌ها و تفسیرها را در مصحف خود می‌نوشت، و می‌دانست که جزء قرآن نیست، ولی به حرام بودن آن ایمان نداشت، آن را همچون صحیفه‌ای می‌دید، که هر چه بخواهد در آن بنویسد، و عثمان و گروه او، با این امر مخالفت کردند، تا با مرور زمان مردم آن را قرآن نپندارند.

مارزی گفته است: این اختلاف به یک مساله فقهی برمی گردد. و آن این است که آیا جایز است بعضی تفسیرها را به صفحه‌ها اضافه کرد؟ گفته: احتمال دارد آنچه درباره اسقاط (معوذتین) از مصحف ابن مسعود روایت شده، این باشد که او نوشتن کل قرآن را لازم ندانسته است، ولی سایر سوره‌ها را نوشته است، و معوذتین را به دلیل شهرتی که نزد او و دیگر مردم دارد، رها کرده است.[[697]](#footnote-697)

ابن حزم می‌گوید: جای تعجب است که گروهی از مخالفان ما که مالکی‌ها می‌باشند. و مالک که رئیس آن‌ها می‌باشد گفته عبدالله بن مسعود به مردی قرآن می‌آموخت به این آیه رسیدند:

﴿إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ٤٣ طَعَامُ ٱلۡأَثِيمِ ٤٤﴾ [الدخان: 43-44].

«قطعاً درخت زقّوم، خوراك گناهكاران است.‏»

آن مرد می‌گفت: خوراک یتیمان است ابن مسعود به او گفت: خوراک ستمکاران است. ابن وهب می‌گوید: به مالک گفتم: آیا دیده‌ای که چنین خوانده‌ شود؟ گفت بلی، خیلی دیده‌ام، به مالک گفته شد. آیا جایز می‌دانی که مردم قرائت عمر بن خطاب را قرائت کنند، «پس به سوی ذکر خدا بشتابید.»

ابن حزم می‌‌گوید: چگونه است که این چنین صحبت می‌کنند؟ آیا این چنین قرائتی را جایز می‌دانند؟ قسم به خدا که خود آن‌ها همگی هلاک شدند، و دیگران را به هلاکت رساندند، و هر امر بی‌ارزشی را در قرآن وارد کردند. یا آن را منع می‌کنند و با یار و رئیس خود در بزرگترین چیزها به مخالفت بر می‌خیزند، در حالی که سندهای ایشان جزء صحیح‌ترین اسناد می‌باشند، و از اموری است که مالک در آن اشتباه کرده، و تدبر ننموده است، ولی قصد او نیکو بوده است، هر چند امری که او جایز بداند و ثابت بماند، البته بعد از آگاه شدن او از آن، حجت خدا را بر او اقامه کرده است. چون بر خلاف آن وارد قرآن شدن کفر است، از گمراهی به خدا پناه می‌بریم.[[698]](#footnote-698)

برهان دیگری هست که نویسنده التبیان آن را در «آداب حمله القران» در فساد تصور دشمنان اسلام از مستشرقین و پیروان آن‌ها در جایز بودن قرائت قرآن با معنا، ذکر کرده‌ است.

امام نووی می‌گوید: پیامبر، براء ابن عازب را دعایی آموخت که در آن این کلمه بود «و نبیک الذی ارسلت» وقتی براء خواست آن را بر رسول خدا عرضه کند گفت: «نماینده‌ای که فرستاده‌ای» پیامبر با او در این رابطه موافقت نکرد، بلکه به او گفت: نه «و پیامبر تو که فرستادی»[[699]](#footnote-699) را بگو که آن درست است. همینطور بود که پیامبر او را از اینکه به جای لفظ (نبی) لفظ (رسول) را بگذارد نهی کرد، با وجودی که هر دو هم رسول و هم نبی به یک معنی می‌باشند و همراه هم هستند.

سپس گفت: پس چگونه نادان‌های ناآگاه به خود جسارت داده و می‌گویند: پیامبر جایز دانسته که به جای عزیز حکیم، غفور رحیم یا سمیع علیم را در قرآن آورد. در حالی که او در دعایی که قرآن هم نیست آن را منع می‌کند. خداوند از حال رسولش خبرداده و می‌گوید:

﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ﴾ [یونس: 15].

«بگو: مرا نرسد كه خودسرانه و به ميل خود آن را تغيير دهم.»

تبدیل و جابجا کردن در حقیقت چیزی بیشتر از قرار دادن کلمه‌ای مقابل کلمه دیگر نیست.[[700]](#footnote-700)

استاد دکتر زقزوق در پاسخ به تصورهای مستشرقان، در مورد ترویج تفکر قرائت معنایی قرآن، گفته است: واقعیتی که مسلمانان مدت چهارده قرن بر آن هستند، این است که به شدت از وحی قرآن بصورت لفظی و معنایی تمسک جسته، و محافظت می‌کنند، و مسلمانی وجود ندارد که برای خود مباح گرداند که قرآن را هر طوری که خواست قرائت کند، مادامی که از معنا محافظت می‌شود.

بگذارید تا مستشرقان امروز در هر جای دنیا بگردند و مسلمانی را پیدا کنند، که خواندن قرآن را هر طوری که بخواهد قرائت نماید، و آن را مستحب بداند، که جستجوی آن‌ها بیهوده خواهد بود.

پس این همه مشکوک بودن به نصوص قرآن برای چیست؟ در حالی که آن‌ها به حرص شدید مسلمانان در قدیم و حال برای محافظت و تقدیس نصوص قرآنی از نظر لفظی و معنایی، آگاهی دارند.

مستشرقان همیشه به دنبال احادیث ضعیف و نظرات مرجوح می‌باشند، تا بوسیله آن‌ها نظراتی را ارائه دهند، که از تاریخ درست و واقعیت، به دور باشند.

ما مسلمانان قرآن را از رسول خدا گرفته‌ایم، که آن حضرت هم به نوبه خود، آن را بصورت وحی، از خداوند گرفته است، این قرآن در تاریخ طولانی خود دچار تغییر و دگرگونی نشده است و این امتیاز برجسته‌ای است، که در میان سایر کتب آسمانی فقط به قرآن اختصاص دارد، و این دوری از دگرگونی و تحریف، صحت این شریعت آسمانی را تأیید می‌نماید.

در این باره گفته رودی بارت، در مقدمه ترجمه آلمانی خود از قرآن، را می‌آوریم، انگار می‌خواهد پاسخ دوستان خود را که در صحت و درستی نصوص قرآن به شک افتاده بودند، رد کند.

بارت می‌گوید: هیچ دلیلی وجود ندارد که اعتقاد پیدا کنیم، که در همه قرآن آیه‌ای وجود داشته، که محمد آن را نیاورده باشد.[[701]](#footnote-701)

مبحث سوم: حروف هفتگانه اعم از قرائات هفتگانه می‌باشد

حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل شده است، به معنای قرائت‌های هفت گانه‌ای که از هفت[[702]](#footnote-702) امام روایت شده است، نمی‌باشد، کسی که چنین تصور کند به دو جهت اشتباه کرده است:

اول: حرف‌هایی که قرآن با آن‌ها نازل شده است، اعم از قرائت‌هایی است که به ائمه قرائت (قراء سبعه) نسبت داده شده است. و این قرائت‌ها اخص از آن حروف هفت گانه‌ می‌باشد، زیرا وجوهی که خداوند کتاب خود را با آن‌ها نازل کرده است، به هر وجهی که پیامبر و اصحاب، قرائت کرده‌اند، نظم می‌بخشد. و این قرائت منسوب به قراء سبعه را نظم می‌بخشد، و بالاتر از قراء سبعه، قراء دهگانه و هر آنچه را که قرآن باشد، نظم می‌بخشد. سپس منسوخ گردید و به همه آن قاریان نرسید، و به همین دلیل نظر برگزیده این است که شامل همه وجوه قرائت‌ها می‌شود، چه صحیح باشد و یا شاذ و یا منکر.[[703]](#footnote-703)

مکی ابن ابی طالب[[704]](#footnote-704) گفته است: این قرائت‌هایی که امروزه وجود دارد و از ائمه قرائت هم به درستی روایت شده‌اند، جزئی از حروف هفت گانه‌ای می‌باشد که قرآن با آن نازل شده است، اشتباه بسیار بزرگی را مرتکب شده است و گفته هر کس تصور کند قرائت آن قاریان مانند، نافع و عاصم، همان حروف هفت گانه‌ای است که در حدیث می‌باشد، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. گفته: لازمه‌اش این نیست که آنچه از قرائت‌های آن قاریان هفت گانه‌ای خارج باشد و ثابت شود از ائمه و دیگران است و با رسم الخط مصحف مطابقت داشته باشد، قرآن نباشد.[[705]](#footnote-705)

با این مطلب پاسخ طه حسین و کسانی که بر نظر آن‌ها هستند، داده شده است که گفته‌اند: این قرائت‌ها از حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن نازل شده است، نمی‌باشد.[[706]](#footnote-706)

دوم: زمانی که پیامبر این حدیث را فرمودند، قراء سبعه به دنیا نیامده بودند، و اثری از آن‌ها پیدا نبود، و محال است که رسول خدا بر خود و اصحابش، فرض کند، که جز با این حروف هفت گانه نازل شده قرائت ننمایند، تا اینکه نفهمند قراء سبعه آن قرائت را انتخاب کرده‌اند، در حالی که از زمان پیامبر تا قراء سبعه نزدیک به چند قرن[[707]](#footnote-707) فاصله بوده است، و آن قاریان و غیر آن‌ها قرائت خود را از پیامبر و از طریق اصحاب، گرفتند.

اگر بگوییم که حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل شده است چیزی جز قرائت‌های هفت گانه معروف نیست، مستلزم این است که بگوییم حدیث پیامبر در این باره بدون فایده و بی‌اثر است. تا اینکه قاریان هفت گانه مشهور متولد شوند، و قرائت از آن‌ها اخذ شود، که آن هم باطل است، و واقعیت فرموده پیامبر و اصحابش و تابعان دروغ بودن آن را به اثبات می‌رساند، قبل از اینکه قاریان هفت گانه مشهور بدنیا بیایند.

محقق ابن جزری می‌گوید: اگر منظور حدیث قرائت هفت گانه مشهور باشد، یا هفت نفر دیگری از قاریان که بعد از تابعین متولد شده‌اند، باعث می‌شود که حدیث فایده‌ای نداشته باشد تا اینکه آن هفت نفر بدنیا بیایند، و قرائت از آن‌ها گرفته شود، و آن هم منجر به این می‌شود که هیچ کس جایز نیست که قرائت نماید مگر اینکه بداند، که قراء سبعه وقتی متولد شدند، آن قراءت را انتخاب می‌نمایند. که این هم باطل است، چون راه گرفتن قرائت این است که از یک امام قرائت موثق اخذ شود، بصورت لفظ به لفظ و امام به امام، تا به پیامبر برسد.[[708]](#footnote-708)

ابو شامه[[709]](#footnote-709) گفته است: گروهی گمان کرده‌اند که قرائت‌های هفت گانه ای که الان موجود هستند همان است که در حدیث آمده‌اند و خلاف اجماع همه علماست و تصور بعضی از نادان‌های جاهل می‌باشد.[[710]](#footnote-710)

مبحث چهارم: باقی ماندن حروف هفتگانه در مصحف‌ها

امام ابن حزم در پاسخ تصور کسانی که پنداشتند حضرت عثمان شش تا از آن حروف هفت گانه‌ای را که قرآن با آن‌ها نازل شده بود، از بین برد، گفته:

این تهمت از جمله بزرگترین دروغ‌ها و تهمت‌هاست و خداوند عثمان را بعد از مسلمان شدن از ارتداد دور نگه داشته است.

ستمگران قبل از این هم عثمان را انکار کرده‌اند، که ما اصلاً چنین انکاری را نمی‌کنیم، آن‌ها چگونه چنین تهمت بزرگی را به او زده‌اند. «پناه بر خدا» نزد هر عاقلی فرقی نمی‌کند، که قرائتی را باطل اعلام کند، و یا آیه‌ای را که خداوند نازل کرده است. (تفاوتی ندارد) بخدا سوگند، هر کس چنین امری را از روی ناآگاهی جایز بداند، سپس بر اشتباه خود واقف شود و آگاهی یابد، و برای از بین بردن اثر اشتباه خود تلاش نکند، او بدون شک از اسلام بیرون رفته است، زیرا آیه‌ای از قرآن و سخن خداوند را به دروغ انداخته، که خداوند فرموده:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ايم و خود ما پاسدار آن مي‌باشيم (و تا روز رستاخيز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغيير و تبديل زمان محفوظ و مصون مي‌داريم.)»

باز می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القیامة: 17-19].

«چرا كه گردآوردن قرآن (در سينه تو) و (توانائي بخشيدن به زبان تو، براي) خواندن آن، كار ما است. (پس از ناحيه حفظ قرآن در ميان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت كردن آن با زبان خويش، نگران مباش). ‏‏ پس هرگاه ما قرآن را (توسّط جبرئيل بر تو) خوانديم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پيگيري و پيروي كن. (وظيفه تو پيروي از تلاوت پيك وحي، و ابلاغ رسالت آسماني است و بس.) گذشته از اينها، (در صورتي كه بعد از نزول آيات قرآن مشكلي پيدا كردي) بيان و توضيح آن بر ما است.»

همه مأمور هستند که از قرآنی که خداوند نازل کرده است پیروی کنند، هر کس خلاف آن را جایز بداند، با امر خدا به مخالفت برخواسته، و این امر باعث ارتداد می‌شود و شکی در آن نیست، آنچه که غلوکنندگان رافضی و ملحدان و مکارها به اسلام گفته‌اند،[[711]](#footnote-711) از این قبیل می‌باشد.[[712]](#footnote-712)

شیخ زرقانی می‌گوید: «اگر ما با این صورت‌های هفت گانه به مصاحف عثمانی برگردیم، که در واقع در آن نوشته شده است، از این حقیقت که نقض نمی‌‌پذیرد خارج می‌شویم و به فصل الخطاب در این باب می‌رسیم، به این معنا که مصاحف عثمانی این هفت حرف را در بر داشتند. و هر کدام از این مصحف‌ها، شامل آن چیزی می‌شد که رسم آن موافق بود با همه یا بعضی از این حروف، به گونه‌ای که مجموع مصاحف حتی از یک حرف خالی نبودند[[713]](#footnote-713).

نقشه‌ای که عثمان برای جمع آوری قرآن کشید، و گفتاری که با نمایندگان سه نفره قریش داشت، بر این امر دلالت می کند که آن سه عبارت بودند از: 1- عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص، و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام. گفت: «اگر شما و زید بن ثابت در چیزی از قرآن اختلاف داشتید، آن را به زبان قریش بنویسید، زیرا قرآن به زبان آن‌ها نازل شده است.» و آن‌ها همین کار را انجام دادند، تا اینکه آن مصحف را در چند نسخه، نسخه‌برداری کردند، عثمان آن مصحف اصلی را به حفصه سپرد و برای هر سرزمینی یک نسخه از آن مصحف‌ها را فرستاد، و دستور داد که تمام قرآنهای موجود، بجز آن مصحف خود، همه را بسوزانند،[[714]](#footnote-714) این دلالت دارد بر آنچه که در آن اجماع هست، که حضرت عثمان مصحف‌های گوناگونی در اثبات، حذف، و جابجایی، نوشت، زیرا می‌خواست آن را شامل در هفت حرف گرداند، آن‌ها را خالی از نقطه و شکل گذاری نوشتند، تا احتمالاً کلماتی که بر بیشتر از یک وجه خوانده می‌شوند، به راحتی خوانده شوند. مانند (فتبینوا) که در این آیه می‌فرماید:

﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: 6].

«اگر شخص فاسقي خبري را به شما رسانيد درباره آن تحقيق كنيد.»

می توان «فتبینوا» را «تثبتوا» بخوانید اگر نقطه و شکل‌گذاری نداشته باشد، که آن قرائتی دیگر است، ولی کلمه‌هایی که اگر نقطه و شکل‌گذاری نداشته باشد و به قرائتی دیگر هم آمده باشد، نمی‌توان آن‌ها را به بیشتر از یک قرائت خوانده زیرا آن را در بعضی مصحف‌ها به گونه‌ای می‌نوشتند که بر قرائتی دلالت نماید، در بعضی مصحف‌های دیگر، به گونه‌ای دیگر، به قرائت دوم دلالت می‌کند، همچون قرائت «وصی» با ضعیف خواندن و «اوصی» با همزه، که هر دو قرائت می‌باشند، مانند این آیه:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ﴾ [البقرة: 132].

«و ابراهيم فرزندان خود را به اين آئين سفارش كرد و يعقوب (نوه او نيز چنين كرد.)»

پس حروف هفتگانه همانطور که هستند تا روز قیامت باقی می‌مانند، قرائت‌های مشهور از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال، و میان این‌ها ثابت شده هستند، زیرا آن‌ها جزء اذکاری هستند که خداوند خود محافظت آن‌ها را بعهده گرفته است، و ضمانت کرده که هرگز از بین نروند، و چیزی که خداوند ضمانت آن را بعهده بگیرد، غیر ممکن است که از بین برود، برای اثبات دروغ و بهتانی که بر عثمان نسبت دادند، بخاری هم در این باره روایتی به سند صحیح از ابن زبیر آورده که گفته: به عثمان گفتم:

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡرٗاۖ فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٣٤﴾ [البقرة: 234].

«و كساني كه از شما (مردان) مي‌ميرند و همسراني از پس خود به جاي مي‌گذارند، همسرانشان بايد چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بكشند (و عدّه نگاه دارند)، و هنگامي كه به آخر مدّتشان رسيدند و آن را به پايان بردند، گناهي بر شما نيست كه هر چه مي‌خواهند درباره خودشان به طور شايسته انجام دهند (و اعمالي موافق با شرع از ايشان سر زند و با مرد دلخواه خود ازدواج كنند)، و خدا از آنچه مي‌كنيد آگاه است.»

عثمان گفت: آیه دیگری حکم این آیه را نسخ کرده است آن را بنویسم یا رها کنم؟ گفت: ای برادر زاده: جای چیزی از آن را عوض نمی‌کنم.[[715]](#footnote-715)

همه قرائت‌ها با وجود اختلاف آن‌ها، کلام خداوند می‌باشد و هیچ بشری حق دخالت در آن را ندارد، بلکه همگی از جانب خداوند نازل شده‌اند. که پیامبر آن‌ها را گرفت و سید و سرور ما عثمان با جمع و گردآوری قرآن آن را نگهداری نمود، پناه به خدا که چیزی از آن افتاده باشد و این در قرائت‌های مشهور در شرق و غرب ثابت شده است.

جایز نیست که اختلاف در قرائت‌ها را وسیله درگیری، مجادله و کشمکش و شکاف میان خود قرار دهیم، و آن را عامل بر انگیزاننده شک و تردید و دروغ قرار دهیم و از آن بعنوان اسلحه نژاد گرایی و رکود فکری استفاده کنیم. در حالی که نازل شدن قرآن بر هفت حرف، حکمت خداوند از آن آسان گیری و سبک بودن و مهربانی و آسانی بر امت بوده است. درست نیست که از این امر آسان، یک مشکل بسازیم و از این رحمت، زحمت درست کنیم. سخن پیامبر به این مطلب اشاره دارد که فرمود:

«جدال در قرآن کفر است.»[[716]](#footnote-716) پیامبر به هنگام بروز اختلاف میان مسلمانان چهره‌اش بر افروخته می‌گشت، و به آن‌ها می‌فرمود: «قوم‌های قبل از شما به خاطر اختلافی که با هم داشتند نابود گشتند.»[[717]](#footnote-717)

هنگامی که در این موضوع گرانقدر، حدیث بدی به ذهن ابی بن کعب خطور کرد، پیامبر بر سینه او زد، حدیثی که در آن گام‌های سستی وجود داشت، و سر و صدای زیاد درباره آن به پا کرده‌اند تا حدی که نزدیک بود انوار حقیقت خاموش گردد.[[718]](#footnote-718)

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر است).

فصل سوم:  
احادیث مربوط به رؤیت خداوند (أ) حجت آوردن آدم و موسی (علیهما السلام) و شفاعت

مبحث اول: نظر بدعتگران جدید و قدیم درباره احادیث مربوط به صفات الهی و پاسخ آن‌ها

احادیث عقیده، مانند احادیث توحید و صفات خداوند هستند و احادیث مربوط به عقیده قضا و قدر مورد طعنه بدعت‌گذاران معتزلی و جهمی و دیگران از اهل کلام واقع شده ‌است.

در اسلام اولین کسی که درباره صفات خداوند صحبت کرده و به تعطیلی و نفی آن رأی داد، جعد بن درهم است.[[719]](#footnote-719) سپس شاگردش جهم بن صفوان ترمذی[[720]](#footnote-720) راه او را ادامه داد و او نشر آن افکار را بعهده گرفت، و پیروانش فراوان گشتند، وقتی معتزله ظهور کردند، در مورد نفی صفات خداوند، از سخنان و نظرات جهم استفاده کردند، و آن را عقیده خود دانستند که به آن ایمان آوردند.[[721]](#footnote-721)

معتزله در مورد نفی صفات ازلی خداوند چه صفات ذاتی[[722]](#footnote-722) و چه صفات افعالی[[723]](#footnote-723) به اجماع رسیدند.

تصور کردند که خداوند عز و جل فاقد صفات علم، قدرت، حیات، شنیدن، دیدن، و سایر صفات می‌باشد.[[724]](#footnote-724) و متفق شدند که صفات خداوند برای اثبات ذات او می‌باشند.[[725]](#footnote-725) همانطور که جمهور علمای معتزله معتقد هستند که خداوند عالم، قادر و زنده به ذات است، نه بعلم و قدرت و زندگی، صفات و معنای قائم به آن هستند.[[726]](#footnote-726)

آنچه که باعث شد، صفات الهی را مورد نفی قرار دهند، وارد شدن در آن مباحث بود که با تکیه و اعتماد به عقل خود می‌باشد،[[727]](#footnote-727) و معتقد شدند که با شنیدن و روایت حدیث استدلال کردن درباره آن صفات غیرممکن است،[[728]](#footnote-728) از این جهت آیاتی را که صفات الهی را ثابت کرده‌اند، آن‌ها را تأویل کرده و جزء متشابهات دانسته‌اند. و آن را براساس دلایل قاطع که همان ادله عقلی می‌باشد تأویل نموده‌اند، زیرا برای تشبیه کردن وهم برانگیز است. و چون محتمل الدلاله می‌باشد قابل ایهام است. ولی عقل احتمال دلالت کردن آن وجود ندارد، آنچه از تشبیه که در میان مردم وارد شده است به علت دست زدن به آیات متشابه، و رها کردن تأویل آن بوده است بنابر آنچه که با عقل و آیات محکم موافق باشد.[[729]](#footnote-729)

دیدگاه معتزله در مورد آیات صفات

قاضی عبدالجبار می گوید: «اگر در قرآن آیاتی باشد که از ظاهر آن‌ها، تشبیه فهمیده شود، تأویل کردن آن واجب است زیرا الفاظ در معرض احتمالات قرار دارند، و دلایل عقلی از احتمالات به دور می‌باشند.[[730]](#footnote-730)»

ابوالحسین چند آیه از آیات صفات را نام می‌برد، سپس می‌گوید: منظور خداوند از همه این آیات و آیات شبیه آن ذات خودش است نه صورت و دست و چشم و....[[731]](#footnote-731)

دیدگاه معتزله در مورد احادیث صفات

وقتی که دیدگاه آن‌ها در مورد آیات صفات، که در قرآن آمده است، اینگونه می‌باشد که باید آن‌ها را به گونه‌ای تأویل نمود که موافق عقل باشند، پس معتقدند که در این باره نمی‌توان به احادیث صفات، استناد کرد، هر چند آن حدیث صحیح باشد. مادامیکه آن حدیث با عقل آن‌ها، در مورد اثبات صفتی برای خداوند، معارض باشد.

عبدالجبار در این زمینه قاعده‌ عامی تشکیل داده است، که احادیث صفات را از دیدگاه معتزله روشن می‌کند، گفته است: «اخباری را که به پیامبر نسبت می‌دهند، که بیشتر آن شامل جبر، و تشبیه، می‌شود. باید اطمینان حاصل کرد، که آن حضرت آن‌ها را نگفته است، اگر گفته شود، که آن حضرت آن‌ها را گفته است، حتماً در مورد داستان عده‌ای بوده است، که روایت کننده، داستان را حذف کرده، و خبر را آورده‌اند.[[732]](#footnote-732)

گاهی هم احادیث، مربوط به این موضوع را رد می‌کنند، به این دلیل که حدیث آحاد است، و آحاد هم افاده ظن می‌کند، در حالیکه در این مبحث، فقط دلایل قطعی و یقینی کاربرد و صلاحیت دارند،[[733]](#footnote-733) که سوار این میدان عقل می‌باشد، و البته رقیب و شریکی هم ندارد. و تأویل آیات قرآنی، شاهد آن می‌باشد، و احادیث متواتر در این باب را رد کرده‌اند، مانند حدیث: «دیدن و رؤیت خداوند در روز قیامت» که دفاع از این حدیث، آورده خواهد شد.

نفی صفات، اولین اصل، از اصول پنجگانه آن‌ها می‌باشد و آن توحید است که از مهترین اصول معتزلیان می‌باشد، به این علت آن‌ها را «اهل توحید» خواندند، از اعتقاد به توحید به اعتقاد به نفی صفات الهی پرداختند، زیرا معتقد بودند، ثابت کردن آن مستلزم تشبیه می‌باشد. و هر کس که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند، کافر گشته است،[[734]](#footnote-734) معتزله تعدادی از نظریات خود را براساس این اصل بنیان نهاده‌اند؛ مانند:

الف – تعطیلی صفات ب – عقیده داشتن به خلق قرآن ج – منکر شدن رؤیت خداوند.

رئیس نفی کنندگان، معتزله و جهمیه هستند و مقاتل بن سلیمان[[735]](#footnote-735) رئیس اثبات کنندگان می‌باشد و عده‌ای از رافضی‌ها و کرامی‌ها از او پیروی کرده‌اند. آن‌ها در این زمینه آنقدر مبالغه کردند، تا اینکه خداوند را به بندگانش تشبیه کردند، و خداوند از آنچه که می‌گویند بسیار بلند مرتبه‌تر می‌باشد.[[736]](#footnote-736)

حکم معتزله در مورد کسانی که در اصل توحید با آن‌ها مخالف بودند

معتزله مخالفین خود را در این اصل یعنی اصل «توحید» کافر می‌دانند.

قاضی عبدالجبار می‌گوید: «هر کسی در توحید مخالفت کند، و آنچه را که از خداوند باید اثبات کند، از او نفی کند. و آنچه را که باید از او نفی کرد، ثابت کند باعث کفر او می‌شود.[[737]](#footnote-737)

این جدای از طعنه و ایراد آن‌ها به اهل سنت است زیرا معتقدند که اهل سنت، صفات را برای خداوند اثبات کرده‌اند. گفته‌اند: اهل سنت، اهل تشبیه هستند، و برای خداوند توحید قایل نیستند. خدای خود را نمی‌شناسند، چون او را به دارای اعضا و زوال و استوا، وصف کرده‌اند و لازمه این صفات، این است که خداوند جسم باشد.[[738]](#footnote-738)

مدعیان لادینی، همچون معتزله، گاهی به دلیل مخالفت با عقل، بخاطر ظاهر آن آیاتی که درباره تجسیم و تشبیه بودند، و گاهی به دلیل مخالفت با کتاب خدا، احادیث صفات خداوند را نپذیرفتند. و گاهی هم به این دلیل، که احادیث صفات الهی، احادیث آحاد می‌باشند، که افاده ظن می‌کند، در حالیکه در بحث عقاید، احادیث قطعی و یقین‌آور و متواتر افاده علم می‌کنند.

مستشرقان که دشمنان اسلام می‌باشند، روش معتزلی‌ها را درباره تأویل آیات قرآن، مدح نموده‌اند و احادیث صفات الهی را رد و اهل سنت را بدلیل اطاعت نکردن از روش معتزله تقبیح نموده‌اند.[[739]](#footnote-739)

عقیده سلف صالح درباره احادیث صفات و پاسخ به بدعتگذاران قدیم و جدید

برای هر مسلمانی صحبت کردن در مورد صفات الهی، اهمیتی بس بزرگ دارد، زیرا ایمان به خدا که پایه اول از ارکان ایمان می‌باشد، محقق نمی‌شود، مگر اینکه، خدا را آنگونه، که استحقاق دارد، وصف نماید. همه صفات کمال را برای خداوند، ثابت و او را از صفات نقص، دور گرداند. هیچ بنده ای اهل توحید نخواهد بود، مگر اینکه به اسماء و صفاتِ محقق شده او، به یکی از اقسام سه‌گانه توحید،[[740]](#footnote-740) اقرار نکرده باشد که آن صفات توحیدی از هم انفکاک‌ناپذیر می‌باشند. در توضیح این توحید (توحید اسماء و صفات) میان اصحاب گرامی، هیچ اختلافی وجود نداشته است و هیچکدام به نزاع با هم نپرداختند، بلکه با اتفاق، همگی درباره آن اقرار تمام می‌کردند و تسلیم اوامر خداوند بودند.[[741]](#footnote-741)

قرنها گذشت و روش اصحاب در مورد اثبات صفات خداوند و اقرار به آن در میان مردم رواج داشت، تا اینکه به امت اسلامی هجوم آوردند، و نظریه نفی صفات خداوند را ابداع کردند، معتزله آن نظریه را طرح کردند، و آن را همچون یک عقیده قرار دادند، که به آن ایمان می‌آوردند.[[742]](#footnote-742)

ولی اهل سنت و جماعت، برای خداوند آنچه را که خدا برای خود ثابت کرده بود، و رسول خدا برای او ثابت نموده بود، از اسماء الحسنی و صفات عالی، بدون تحریف و تباهی، و بدون چگونگی، و تمثیل، ثابت کردند، و آنچه را که شایسته خدا نبود، از صفات نقص، که خداوند، از خود نفی کرده بود، و پیامبر هم از او نفی کرده بود، نفی کردند، که در طی این مسیر به کتاب خدا و سنت رسول او، استناد می‌کردند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: 180].

«خدا داراي زيباترين نامها است (كه بر بهترين معاني و كاملترين صفات دلالت مي‌نمايند. پس به هنگام ستايش يزدان و درخواست حاجات خويش از خداي سبحان) او را بدان نامها فرياد داريد و بخوانيد.»

بعد از آوردن چند تا از نام‌های خداوند، در آخر سوره حشر، فرموده:

﴿لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحشر: 24].

و نامهای یاد شده در آن به زبان عربی، صفات می‌باشند، در کنار اثبات کردن اسماء خداوند، صفات خداوند هم ثابت می‌شوند. مثلاً اگر ثابت شود که خداوند، زنده است، به صفتی زائد بر ذات وصف شده است، که صفت زندگی و حیات می‌باشد. و اگر اینگونه نباشد، هر چه از اسماء که بیاید فقط بر وجود ذات خلاصه می‌شوند. در حالیکه خداوند فرموده:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠﴾ [الصافات: 180].

«پاك و منزّه است خداوندگار تو از توصيفهائي كه (مشركان درباره خدا به هم مي‌بافند و سر هم) مي‌كنند، خداوندگار عزّت و قدرت.»

خداوند خود را از آن صفات نقصی که او را با آن می‌خواندند منزه دانسته است، مفهوم آیه این است که اگر خداوند را بوسیله صفات کمالیه مورد خطاب قرار دهیم درست است.

بیهقی و گروهی از ائمه اهل سنت، همه اسماء یاد شده در قرآن و احادیث صحیح را به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

1. صفات ذات: و آن صفاتی است که مستحق او بوده و می‌باشد.
2. صفات افعالی: و آن صفاتی است که همچنان استحقاق آن را داشته و ازلی نیست. گفته‌اند: جایز نیست جز با صفاتی که در قرآن و سنت ثابت و صحیح بر آن اجماع کرده باشند، او را وصف کنیم، و آنچه که با دلایل عقلی قرین و همراه شده باشد. مانند زندگی، قدرت، علم، اراده، شنیدن و دیدن و صحبت کردن از صفات ذاتی او هستند، بعضی دیگر بوسیله نصِ کتاب و حدیث، ثابت شده است، مانند صورت، دست، چشم، از جمله صفات ذات می‌باشند و استوا یافتن، نازل شدن و آمدن، از جمله صفات افعالی می‌باشند. اثبات این صفات جایز است، به دلیل ثابت شدن خبر بر آن، بصورتی که تشبیه را از آن دور کند، پس صفت ذات او، همچنان حاضر در ذات، و با ذات خواهند بود و صفات فعلی او ثابت شده هستند. و در صفات فعلی نیازی به انجام دادن مستقیم نمی‌باشد.

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [یس: 82].

«هرگاه خدا چيزي را بخواهد كه بشود، كار او تنها اين است كه خطاب بدان بگويد: بشو! و آن هم مي‌شود.»[[743]](#footnote-743)

اگر به خاطر اخبار خدا و پیامبرش نبود، هیچ عقلی جسات جمع شدن دور آن سنگ آسیاب را نمی‌کرد.

علما و فقهای مشرق و مغرب زمین بر این امر اتفاق دارند. محمد بن حسن شیبانی گفته است: تمام فقها از مشرق تا مغرب در ایمان داشتن به قرآن و همچنین به احادیثی که آدم‌های قابل اعتماد، از رسول خدا، در مورد صفات خدا، بدون تشبیه و تفسیر آورده‌اند، اتفاق دارند. هر کس چیزی از آن را تفسیر کند، و به نظر جهم، معتقد باشد، از اسلام خارج می‌شود. چون خدا را به صفت (هیچ) وصف کرده است.

ابن عبدالبر گفته: «اهل سنت در مورد صفات آمده در قرآن و حدیث، اجماع دارند، و چیزی از آن را رد نمی‌کنند.»[[744]](#footnote-744)

امام شافعی گفته: «خداوند دارای صفات و نامهایی می‌باشد که هیچکس حق رد کردن آن‌ها را ندارد و هر کس بعد از ثابت شدن حجت بر او، با آن مخالفت کند، کافر شده است، ولی اگر حجت بر او تمام نشده باشد، بدلیل جهل، عذر او پذیرفته می‌شود، زیرا علم به این صفات، نه با عقل و نه با دیدن و تفکر، قابل فهمیدن و درک کردن نمی‌باشد. این صفات را ثابت، و همانطور که خدا، تشبیه را، از خود رانده، ما هم آن را نفی می‌کنیم، خداوند می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشوری: 11].

«هيچ چيزي همانند خدا نيست.»[[745]](#footnote-745)

ابوحنیفه می‌فرماید: خداوند به هیچ صفتی از صفات مخلوقاتش تشبیه نمی‌شود، و شبیه هیچ یک از مخلوقات نیست، همه صفات او برخلاف صفات مخلوقات است، علم دارد، نه مانند علم‌ ما، قدرت دارد، نه مانند قدرت ما، می‌بیند نه مانند دیدن ما.[[746]](#footnote-746)

آنچه که ما به آن ایمان داریم و آن را نظر و رأی خود می‌دانیم این گفته ابن حجر می‌باشد: «پیروی از سلف صالح، بخاطر دلیل قاطعی است، که اجماع امت، در اثبات صفات و اسماء الهی و تأویل نکردن آیات، حجت است. اگر در آن تأویلی بود، بعید به نظر می‌رسید، اهمیت دادن به آن بالاتر از اهتمام به فروع شرع باشد، اگر عصر اصحاب، بر تحریم تأویل سپری شده است، پس از همان تبعیت می‌شود، درباره نسل سوم قبلاً بحث کرده‌ایم که آن‌ها عبارتند از فقهای شهرها مانند ثوری، اوزاعی، مالک، لیث و هم عصران او، همچنین از کسانی که از ائمه اخذ حدیث می‌کرده‌اند، پس چگونه به آنچه که اهل آن سه قرن اتفاق کرده‌اند، اعتماد نمی‌شود، در حالی که طبق گفته پیامبر، آن‌ها بهترین مردمان می‌باشند.[[747]](#footnote-747)

اما رد بدعتگذاران قدیم و جدید در مورد احادیث مربوط به عقاید، از جمله: نامهای خداوند و صفات او به دلیل اینکه آحاد می‌باشند.

این امر نشانه گمراهی آن‌هاست زیرا چنانکه می‏پندارند این مسأله، مسأله متواتر و آحاد نیست، بلکه مسأله عقل است که آن را تقدیس کردند و عبادت نمودند و آیات و احادیث را بخاطر این خدا، که خدای هوا و هوس می‌باشد، مورد ایراد قرار دادند:

﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ﴾ [الجاثیة: 23].

«هيچ ديده‌اي كسي را كه هوا و هوس خود را به خدائي خود گرفته است، و با وجود آگاهي (از حق و باطل، آرزوپرستي كرده است و) خدا او را گمراه ساخته است.»[[748]](#footnote-748) از یک جهت بنابر عقل‌های خود، اولین اصل مقدس خود را، که همان توحید قائم به نفی صفات می‌باشد، بنا نهادند. و این اصل را براساس متواتر خود، طبقه‌بندی کردند، که قرآن می‌باشد، و در آن آیه‌های مربوط به اسماء و صفات خداوند را تأویل کردند. همانطور که قبلاً در سخن عبدالجبار یادآور شدیم.

از جهت دیگر، آنچه که حدیث صحیح -هر چند آحاد هم باشد- درباره اسماء و صفات الهی آورده، سنت در آن بدعت نبوده است، و شبیه قرآن آورده است، در احادیث مربوط عقاید، هیچ امری که مخالف قرآن یا زائد بر آن، وجود ندارد، به نحوی که هیچ اصل قرآنی نداشته باشد، هر چند احادیث صحیح درباره عقاید وجود دارد، همانند آن‌ها را در قرآن پیدا می‌کنی، و هر چه که در آن احادیث اثبات صفات بدون تعطیل و تشبیه کردن جریان دارد، در قرآن هم جریان دارد.

امام بخاری در شرح حال بابهای کتاب توحید در صحیح خود، با علاقه به آن پرداخته است، قبل از اینکه احادیث آن باب و دلالتهای صفات بر خداوند را یادآور شود. در آن بابها، برای اثبات احادیث صحیح خود بوسیله آیه‌هایی از قرآن آن‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهند و نشان می‌دهد، احادیثی که درباره صفات آمده، بدعت نبوده است. بلکه، بیان کننده و تأیید کننده، آیات قرآنی می‌باشد.

اینک نمونه‌هایی از کار‌های او:

باب فرموده خداوند:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ﴾ [آل عمران: 28].

«و خداوند شما را از (نافرماني) خود برحذر مي‌دارد.»

و فرموده:

﴿تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ﴾ [المائدة: 116].

«تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبري، ولي من (چون انساني بيش نيستم) از آنچه بر من پنهان مي‌داري بي‌خبرم.»

در این باب احادیثی که موافق این موضوع بوده‌اند را آورده است. مانند فرموده پیامبر: «هنگامیکه خداوند مخلوقات را آفرید، آن را در کتاب خود نوشت، در حالیکه برخود واجب کرد که.... حدیث.[[749]](#footnote-749)

پیامبر گفته: که خداوند فرمود:

«أنا عند ظن عبدى بى وأنا معه إذا ذكرنى، فإن ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى»

«من با بنده ام بر اساس گماني که به من دارد، رفتار مي نمايم. و هنگامي که مرا ياد مي کند، من با او هستم. پس اگر در تنهايي مرا ياد کند، من هم او را در تنهايي، ياد خواهم کرد.»[[750]](#footnote-750)

باب فرموده خداوند:

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾ [القصص: 88].

«همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود.»

حدیث جابر را هم مرفوعاً آورده است: که فرموده: «به صورت تو پناه می‌برم» هنگامیکه این امر نازل شد که: «قل هو القادر على أن يبعث عليكم عذاباً من فوقكم أو من تحت أرجلكم …» «بگو خداوند قادر است، تا عذابی از بالای سر یا در میان پاهایتان، برای شما برانگیزد.»[[751]](#footnote-751) (حدیث).

و باب فرموده خداوند:

﴿خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ﴾ [ص: 75].

«با قدرت خود آفريده‌ام‌؟»

که احادیثی در خود جای داده است مانند: «دست خداوند آشکار است، که ابرهای شب و روز آن را نمی‌پوشاند، گفت، آیا می‌دانید اگر از زمانی که آسمان و زمین آفریده شده‌اند، انفاق کنید، از آنچه که در دست خداوند است، چیزی کم نمی‏شود. و گفته که عرش او بر آب است و در دست دیگر او میزانی است که بالا می‌رود و پایین می‌آید.[[752]](#footnote-752)

پیامبر فرمود: «خداوند در قیامت زمین را می‌گیرد و آسمان در سمت راست اوست و سپس می‌گوید من پادشاهم.» حدیثی است که حبر یهودی در آن اقرار می‌کند، و می‌گوید: «ای ابوالقاسم، همانا خداوند آسمان‌ها و زمین و درختان و مخلوقات را با یک انگشت نگه می‌دارد سپس می‌گوید: من پادشاهم – من پادشاهم.[[753]](#footnote-753)

ابن عمر می‌گوید: دیدم که رسول خدا خندید، بگونه‌ای که لثه‌های آن حضرت نمایان گشت، سپس این آیه را خواند:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: 67].

«آنان آن گونه كه شايسته است خدا را نشناخته‌اند (اين است كه تو را به شرك مي‌خوانند. خدا آن كسي است كه) در روز قيامت سراسر كره زمين يكباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پيچيده مي‌شود. خدا پاك و منزّه از شرك آنان (و دورِ دور از انبازهاي ايشان و فراتر از انديشه انسان) است.»[[754]](#footnote-754)

همه این احادیث، و آنچه در معنای آن‌ها وجود دارد، صفات نفس، صورت، دست، چشم، استوا، نازل شدن، آمدن، خندیدن، اندوهگین شدن، را برای خداوند ثابت کرده است.

اصول این صفتها، در قرآن کریم ذکر شده است، در احادیث صحیح آحاد هم، آنچه که این اصول را ثابت و تشریح و مقرر گرداند، فراوان آمده است، نپذیرفتن این احادیث، به دلیل آحاد بودن، به معنای نپذیرفتن خود قرآن می‌باشد.

سخن منصفانه را ابن قتیبه در این مورد گفته است: «ایمان بیاوریم به آن چه که راویان مورد اعتماد روایت کرده‌اند، پس ایمان بیاوریم به: رؤیت و تجلی خداوند، و اینکه خداوند خوشحال می شود و از آسمان نازل می‌شود، در حالیکه بر ‌عرش استقرار دارد، دارای نفس و دست‌هاست، بدون اینکه در مورد کیفیت یا تعریف آن صحبت کنیم یا آن را به آنچه که نیامده است مقایسه کنیم. امیدواریم که: در این رأی و نظر بر راه درست و رستگاری در فردای قیامت قرار گرفته باشیم.»

باز هم می‌گوید: «ما همانطور که خداوند و پیامبرش گفته است می‌گوییم، و خود را به نادانی نمی‌زنیم و این عقیده‌ای که بر آن هستیم بر ما تحمیل نمی‌شود، مانند نفی کردن تشبیه، و اینکه آنچه که خود را به آن وصف نموده منکر شویم، اما ما نمی‌گوییم: که بیان کردن چگونه است؟ و اگر از ما سؤال شود: به آنچه که گفته‌اند خلاصه می‌کنیم و از آنچه که نگفته‌اند دوری می‌جوییم.[[755]](#footnote-755)

احادیث صحیحی که این باب را تشکیل می‌دهند همانند آن‌ها را در قرآن کریم می‌یابیم. و تعداد زیادی از علما در این باره کتاب نوشته‌اند.

از جمله ابن قتیبه در دو کتاب خود «تأویل مشکل القرآن» و «تأویل مختلف الحدیث» و امام طحاوی در کتاب خود «مشکل الحدیث و بیانُهُ» هستند که به سختی آن را نوشت، او و امام ابن قتیبه «در تأویل احادیث مشکل و ضعیف» و احادیث موضوع در احادیث صفات را بکار برده‌اند، اگر هر کدام از آن‌ها از صنایع حدیثی استفاده کرده باشند، ما و سایر ائمه از این سختی بی‌نیاز می بودیم.[[756]](#footnote-756)

سخن درست و خالص در مورد دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آیات صفات و احادیث آن، و واجبات مسلمانان، آن سخنی است که دکتر طه حبیشی آورده و گفته است: بر هر مسلمانی واجب است به هنگام شنیدن آیات و احادیث متعلق به صفات، آن‌ها را تقدیس نماید، آنگونه که شایسته تقدیس کلام خداست. و بر فرموده‌ی خداوند و پیامبرش ایمان داشته، و آن را تصدیق نماید، و اعتراف کرده که از درک منظور خدا و پیامبر ناتوان گشته‌اند. و لازم است که سکوت کنند و از تصرف در الفاظ وارده خودداری نمایند. و در باطن درباره‌ی آن فکر نکنند و اعتقاد داشته باشد که آنچه که از او پنهان است از رسول خدا و از راستگویان و بزرگان اصحاب مخفی نمانده است.[[757]](#footnote-757)

خداوند بلند مرتبه، عالم‌تر و دانا‌تر است.

مبحث دوم: شبهه طعنه‏زنندگان درباره‌ی حدیث دیدن خداوند و پاسخ آن‌ها

معتزله و سایر گروه‌های بدعت‌گزار از جهمیها، خوارج و رافضی‌ها و دیگران معتقد به نفی رویت خدا به وسیله‌ی دیدگان در روز قیامت می‌باشند. معتزلی‌ها این اجماع خود را نص قرار دادند، همانگونه که بسیاری از کتب فرق به آن اشاره کرده است.[[758]](#footnote-758)

قاضی عبدالجبار می‌گوید: «هیچ کس ادعا نمی‌کند که او خدا را می‌بیند به جز کسی که برای خداوند جسمی با صورت و شکل خاصی تصور کرده یا معتقد باشد که خداوند در جسمها حلول کرده است.[[759]](#footnote-759)»

این نظر نهایی آن‌ها در مورد نفی رؤیت نیست بلکه تصور کرده‌اند ممکن است که خداوند خود را ببیند زیرا، ممکن است که ذات او دیده شود، پس ذات او دیده نمی‌شود.[[760]](#footnote-760)

آیا دیگران او را می‌بینند؟ این محل اختلاف میان آن‌هاست. گروهی آن را جایز دانسته و گروهی منع کرده‌اند.[[761]](#footnote-761)

همانگونه که در مورد دیدن با قلبها اختلاف داشتند، ابوالهذیل و بیشتر معتزلیان گفته‌اند: خداوند را به وسیله‌ی قلبهای خود می‌بینیم، به این معنا که، ما خداوند را به وسیله‌ی قلب‌هایمان می‌شناسیم و گروهی آن را مُنکر شده‌اند.[[762]](#footnote-762)

و تأکید کرده‌اند که اثبات رؤیت خداوند با شنیدن یعنی به وسیله‌ی قرآن و حدیث امکان استدلال ندارد. زیرا استدلال به آن مستلزم آن است که خداوند عادل و حکیم است و معجزه را بر دروغگویان آشکار نمی‌سازد، و کسی که چنین اعتقادی ندارد، امکان استدلال به قرآن و حدیث در مورد هیچ چیزی را ندارد[[763]](#footnote-763)، رسول خدا در حدیث تأکید کرده است، که خداوند سبحان به وسیله‌ی دیدگان دیده می‌شود[[764]](#footnote-764). و در قرآن رؤیت را ذکر نکرده است پس چگونه قابل قبول است که ادعا کند که خداوند خود را قابل دیدن وصف کرده است.[[765]](#footnote-765)

به همین جهت عمده‌ترین دلایل آن‌ها در نفی رویت عقل می‌باشد، هر چند از عقل با ادله روایی از کتاب و حدیث پیروی کرده‌اند، و آن‌ها را بنابر اصل اول خود یعنی توحیدکه بر نفی صفات استوار است، تأویل کرده‌اند، و تصور کرده‌اند، که احادیث رؤیت، با قرآن و حدیث، در تعارض می‌باشند.

قاضی عبدالجبار در تأویل حدیث رؤیت گفته است: «ما آن را به گونه‌ای می‌گیریم، که با دلایل عقلی موافق باشد.» پس می‌گوئیم: «منظور از آن دیدن خداوند در روز قیامت خواهد بود، یعنی در روز قیامت خدای خود را می‌شناسید همانطور که ماه شب چهارده را می‌شناسید و می‌بینید، بر این اساس گفته‌اند: «در رؤیت او شک نکنید، آن را با شک همراه کرده است، اگر به معنای دیدن با چشم باشد، چنین چیزی جایز نیست، رؤیت به معنای علم است که قرآن با آن سخن گفته است، و در شعر هم آمده است.[[766]](#footnote-766)

زمخشری گفته است: «خدا را می‌بینید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید» به این معنی که او را به روشنی خواهید شناخت، به روشنی ماه شب چهارده، آن هنگام که پر شده است.[[767]](#footnote-767)رؤیت را بر شناختن تأویل کرده است، در حالی که عبدالجبار آن را بر علم تأویل کرده است.

عبدالجبار درباره احادیث رؤیت می‌گوید: «آنچه که به آن استناد می‌کنند، احادیث روایت شده از پیامبر می‌باشد که بیشتر آن، تشبیه و جبر می‌باشد، باید اطمینان داشت که رسول خدا آن را نگفته است، و اگر آن حضرت گفته باشد، درباره داستانی بوده، که راوی داستان، حکایت را حذف کرده، و خبر را آورده است.[[768]](#footnote-768)

یکی از گمراه شدگان، به تبعیت از معتزله گفته: حدیث رؤیت با قرآن، سنت و عقل، در تعارض می‌باشد و تأکید کرده‌اند که آن حدیث جعلی می‌باشد.[[769]](#footnote-769)

پاسخ به شبهات معتزله و پیروان آن‌ها در مورد انکار دیدن خداوند

اوّل: احادیثی که بر ثابت شدن رؤیت خداوند، دلالت می‌کنند، به حد تواتر رسیده‌اند، که اصحاب صحاح و مسندها، آن‌ها را آورده‌اند، و عده‌ای از ائمه همچون، دارقطنی، ابي نعیم اصفهانی و ابی‌بکر آجری و سایرین، آن‌ها را گردآوری کرده‌اند.[[770]](#footnote-770)

عده‌ای از علما مانند: ابن تیمیه[[771]](#footnote-771)، ابن قیم[[772]](#footnote-772)، و ابن کثیر[[773]](#footnote-773)، و ابن ابی‌العز[[774]](#footnote-774) و عبدالعزیز غماری[[775]](#footnote-775)، و سایرین، بر متواتر بودن احادیث مربوط به رؤیت خداوند، نص آورده‌اند.

حافظ ابن حجر میگوید: دارقطنی احادیثی را که درباره رؤیت خداوند در آخرت می‌باشند و از سی حدیث هم بیشتر می‌‌باشند، جمع‌آوری کرده است. ابن جوزیه در «حادی الارواح» خود از او پیروی کرده، و آن‌ها را به سی حدیث رسانده است، که بیشتر آن‌ها نیکو می‌باشند، دارقطنی از یحیی بن معین اسناد آورده و گفته است: «در مورد رؤیت خداوند هفده حدیث نزد من است.[[776]](#footnote-776)»

اینکه حدیث رؤیت به حد تواتر رسیده است، خود پاسخی است به معتزلیان، و پیروان آن‌ها، و دشمنان حدیث که معتقدند، پیامبر حدیث رؤیت نگفته، و دروغی است که به زبان آن حضرت بسته‌اند.[[777]](#footnote-777)

همانگونه که در متواتر بودن حدیث رؤیت بیان شد این نکته دشمنان حدیث است که منظور از متواتر، آن متواتری نیست که در عقاید از آن استفاده می‌شود، و حدیث آحاد را اصلا نمی‌پذیرند. خیر، مسأله، مسأله، عقل‌ها و اصول بی‌دینی است، که بر نصوص قرآن وحدیث عرضه کرده‌اند، اگر در باور خود تصور می‌کردند، که مسائل اعتقادی، از دلایل یقینی، حاصل شده بوسیله حدیث متواتر، گرفته شده است، پس چرا حدیث رؤیت را با وجود متواتر بودن نپذیرفتند.[[778]](#footnote-778)

آیا ثابت شدن رؤیت، بوسیله کتاب خدا که متواتر است کافی نیست؟ و بفرض اینکه احادیث رؤیت، از جمله احادیث آحاد باشند، به دلیل قطعی، که قرآن می‌باشد ارجاع داده می شود، که بیان کننده آن می‌باشد، علاوه بر این در اینگونه مسایل باید به ظن عمل کرد، همانطور که امام شاطبی، در این باره گفته است.[[779]](#footnote-779)

دوم: دلایل قرآنی و حدیثی و عقلی و اجماع اصحاب و کسانی که بعد از آن‌ها بوده‌اند، و ائمه اهل سنت و جماعت آشکار ساخته‌اند، که خداوند در قیامت دیده می‌شود. مؤمنان او را به صورت حقیقی می‌بینند، دیدنی که شایسته خداوند سبحان باشد، که بر او احاطه نیابند، و چگونگی او را در نیابند.[[780]](#footnote-780)

و اتفاق کرده‌اند که هیچ کس با چشمان سر در دنیا او را نمی‌‌بیند، بخاطر این فرموده خداوند، به موسی:

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٤٣﴾ [الأعراف: 143].

«هنگامي كه موسي به ميعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و كلامي را شنيد كه به كلام كسي نمي‌ماند، خواست ذاتي را هم ببيند كه چيزي مثل او نيست. لذا) عرض كرد: پروردگارا! (خويشتن را) به من بنماي تا تو را ببينم (و جمال والاي تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و ديدار نصيبم گردد. خدايش بدو) گفت: (تو با اين بنيه آدمي و در اين جهان مادي تاب ديدار مرا نداري و) مرا نمي‌بيني. وليكن (براي اطمينان خاطر از اين كه تاب ديدن مرا نداري) به كوه (كه همچون تو ماده و بسي نيرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّي ذات من) بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد. امّا هنگامي كه پروردگارش خويشتن به كوه نمود، آن را درهم كوبيد و موسي بيهوش و نقش زمين گرديد. وقتي كه به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزّهي (از آن كه با چشمان سر قابل رؤيت باشي. بلكه اين چشمان دل و خِردند كه مي‌توانند تو را مشاهده كنند). من (از اين پرسش پشيمانم و) به سوي تو برمي‌گردم و من نخستينِ مؤمنان (به عظمت و جلال يزدان در اين زمان) هستم.»

و فرموده پیامبر «می‌دانید که هیچکدام از شما خدای خود را نمی‌بیند تا اینکه بمیرد.[[781]](#footnote-781)» هر چند که عقلاً جایز باشد، ولی غیر ممکن نیست، زیرا انسان در این دنیا و با این ناتوانی و ضعیف بودن دیدگان، توانایی و طاقت دیدن خداوند را ندارد.

لذا کسانی که ادعا کرده‌اند، در این دنیا و با چشمان خود، می‌توان خدا را دید ادعای آن‌ها باطل، و اهل سنت در این مورد به گمراهی آن افراد اتفاق دارند.[[782]](#footnote-782)

در مورد دیدن خداوند توسط پیامبر در دنیا و با چشمان خود، اختلاف هست، عده‌ای آن را ثابت، و عده‌ای دیگر منکر آن شده‌اند، جمهور علما معتقدند که پیامبر خدا را با چشمان خود، دیده است اختلاف هست، عده‌ای آن را ثابت، و عده‌ای دیگر منکر آن شده‌اند، جمهور علما معتقدند که پیامبر، خدا را با چشمان سر ندیده‌ است بخاطر فرموده آن حضرت در حدیث روایت شده از ابوذر که فرمود: «نور است، چگونه او را ببینم.» در روایت دیگر آمده: «نوری دیدم.[[783]](#footnote-783)» و کسانی دیگر گفته‌اند که در شب معراج خدا را دیده است، گفته، او را دیده، آنگونه که مؤمنان، روز قیامت او را می‌بینند، دیدنی که شایسته اوست و بدون احاطه کردن و پرداختن به چگونگی آن می‌باشد.[[784]](#footnote-784)

اینها نصوصی است که بر اثبات دیدن خدا، بوسیله قرآن، سنت و عقل و سخنان سلف صالح ما، دلالت می‌کند.

الف – قرآن کریم

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٤٣﴾ [الأعراف: 143].

«هنگامي كه موسي به ميعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و كلامي را شنيد كه به كلام كسي نمي‌ماند، خواست ذاتي را هم ببيند كه چيزي مثل او نيست. لذا) عرض كرد: پروردگارا! (خويشتن را) به من بنماي تا تو را ببينم (و جمال والاي تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و ديدار نصيبم گردد. خدايش بدو) گفت: (تو با اين بنيه آدمي و در اين جهان مادي تاب ديدار مرا نداري و) مرا نمي‌بيني. وليكن (براي اطمينان خاطر از اين كه تاب ديدن مرا نداري) به كوه (كه همچون تو ماده و بسي نيرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّي ذات من) بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد. امّا هنگامي كه پروردگارش خويشتن به كوه نمود، آن را درهم كوبيد و موسي بيهوش و نقش زمين گرديد. وقتي كه به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزّهي (از آن كه با چشمان سر قابل رؤيت باشي. بلكه اين چشمان دل و خِردند كه مي‌توانند تو را مشاهده كنند). من (از اين پرسش پشيمانم و) به سوي تو برمي‌گردم و من نخستينِ مؤمنان (به عظمت و جلال يزدان در اين زمان) هستم.»

از این آیه دلالتهای فراوان به صورتهای مختلف آمده است:

صورت اوّل: گمان نمی‌رود حضرت موسی که از انبیاء می‌باشد از خدای خود سؤالی بپرسد، که جایز نباشد، بلکه از باطل‌ترین و بزرگترین محالات باشد.

صورت دوّم: خداوند از سؤال موسی ناراحت نشده است، اگر سؤال محالی می‌پرسید، اندوهگین می‌شد. هنگامیکه ابراهیم خلیل از خداوند، زنده شدن مردگان را سؤال کرد، از او ناراحت نشد، و هنگامیکه عیسی بن مریم از خداوند خواست سفره‌ای از آسمان برای آن‌ها نازل کند، از سؤال عیسی ناراحت نشد، ولی وقتی نوح از خداوند درخواست کرد فرزندش را نجات دهد، از سؤال او ناراحت شد و فرمود:

﴿إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦﴾ [هود: 46].

«من تو را نصيحت مي‌كنم كه از نادانان نباشي (و نداني كه در مكتب آسماني، پيوند بر اساس عقيده است‌ ؛ نه گوشت و خون.)»

صورت سوم: با این فرموده: «لن ترانی» «هرگز مرا نمی‌بینی» به موسی پاسخ داده است. ولی نگفته «لا ترانی» من را نمی‌بینی، و نگفته «لا انی لست بمرئی» من قابل دیده شدن نیستم، و «لا تجوز رویتی» جایز نیست مرا ببینید، اختلاف میان پاسخها آشکار است، برای کسانیکه در آن‌ها تأمل کنند. این‌ها دلالت دارند بر اینکه، خداوند دیده می‌شود، ولی در این دنیا چشم‌های موسی بعلت ضعیف بودن قدرت دید بشر طاقت دیدن او را نداشت.

صورت چهارم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ﴾ [الأعراف: 143].

«وليكن (براي اطمينان خاطر از اين كه تاب ديدن مرا نداري) به كوه (كه همچون تو ماده و بسي نيرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّي ذات من) بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد.» به موسی نشان داد که کوه، با آن صلابت و استواری، در این دنیا، نمی‌تواند در برابر ظاهر شدن انوار خداوند، مقاومت کند پس انسان ضعیف، که از ضعف ساخته شده است، چگونه می‌تواند، تحمل انوار او را داشته باشد.

صورت پنجم: خداوند سبحان قدرت ثابت نگه داشتن کوه را داشته، و این مانع قدرت خداوند نیست، بلکه ممکن است، و خداوند دیدن خود را به ثابت ماندن آن مشروط کرده است، اگر رؤیت در ذات خود محال بود، آن را به امکان رؤیت در ذات خود، مشروط نمی‌کرد، و اگر رؤیت محال بود، مانند این بود که بگوید: «اگر کوه ثابت ماند، پس می‌خورم و میآشامم و می‌خوابم.»

صورت ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا﴾ [الأعراف: 143].

«امّا هنگامي كه پروردگارش خويشتن به كوه نمود، آن را درهم كوبيد» این از بارزترین دلیل دیدن خداوند می‌باشد، وقتی جایز دانسته که بر کوه، که جامد است نه ثواب دارد و نه عقاب، تجلی کند، چگونه از متجلی شدن برای انبیاء و رسولان خود و اولیاء امتناع می‌کند؟ خداوند، خواسته به انسان بفهماند، کوه که نمی‌تواند رؤیت خدا را تحمل کند، پس انسان ضعیف چگونه می‌تواند نور خدا را تحمل کند، که ضعیفتر می‌باشد.

صورت هفتم: خداوند با موسی صحبت کرد، او را خطاب قرار داد، او را نجات داد، او را ندا داد، کسی که صحبت کردن و هم صحبت شدن با خدا را، و اینکه سخن مخاطب خود را بدون واسطه بشنوند، را جایز دانسته است پس به تبع اولی دیدن او جایز است. به همین دلیل، انکار رؤیت زمانی درست است، که صحبت کرن با او را انکار کنیم.[[785]](#footnote-785)

2- خداوند می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌هائي شاداب و شادانند. ‏‏ به پروردگار خود مي‌نگرند.»

ابن عباس و گروهی از تابعین از جمله حسن بصری و عکرمه، از این آیه جواز رؤیت خداوند را استدلال کرده‌اند. امام مالک و شافعی[[786]](#footnote-786) و مفسران اهل سنت هم به آن استدلال کرده‌اند.[[787]](#footnote-787)

3- خداوند می‌فرماید:

﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ وَلَا يَرۡهَقُ وُجُوهَهُمۡ قَتَرٞوَلَا ذِلَّةٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٦﴾ [یونس: 26].

«كساني كه كارهاي نيكو مي‌كنند، منزلت نيكو (يعني بهشت) از آن ايشان است و افزون (بر آن هم كه مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پيشاني ايشان نمي‌نشيند و خواري و رسوائي نمي‌بينند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن مي‌مانند.»

حُسنی: همان بهشت است، و زیاده: نگاه کردن به صورت خداوند می‌باشد. رسول خدا آن را با سخنان خود اینگونه تفسیر کرده است: «آنگاه که اهل بهشت، وارد آن شوند، خداوند می‌فرماید: آیا چیز دیگری می‌خواهید؟ می‌گویند: مگر صورتهای ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نگرداندی و از آتش نجات ندادی؟ گفت: پس حجاب برداشته می‌شود، و چیزی نزد آن‌ها، دوست داشتنی‌تر از نگاه کردن به خداوند نمی‌باشد. سپس این آیه را خواند:

﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ [یونس: 26].

«كساني كه كارهاي نيكو مي‌كنند، منزلت نيكو (يعني بهشت) از آن ايشان است و افزون (بر آن هم كه مغفرت و رضوان است) دارند.»[[788]](#footnote-788)

4- خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ثَمَّ رَأَيۡتَ نَعِيمٗا وَمُلۡكٗا كَبِيرًا ٢٠﴾ [الإنسان: 20].

«هنگامي كه بنگري، در آنجا نعمت فراواني و سرزمين فراخي و پادشاهي بزرگي را خواهي ديد.»

رازی گفته: یکی از قرائتها در این آیه (مَلِکاً) می‌باشد با مفتوح خواندن میم و مسکون خواندن لام، مسلمانان اجماع کرده‌اند، که منظور از آن ملک خداوند می‌باشد، من معتقدم که تمسک به این آیه، از سایر آیات، قوی‌تری می‌باشد.[[789]](#footnote-789)

5- خداوند می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15].

«هرگزاهرگز! قطعاً ايشان در آن روز (به سبب كارهائي كه كرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفريدگارشان) مطرودند.»

در این آیه دلیلی است بر اینکه خداوند در قیامت دیده می‌شود، اگر غیر از این بود، دیگر در این آیه سودی نبود و به پوشیده و مخفی ماندن کفار اختصاص پیدا نمی‌کرد.

امام شافعی گفته است: «چون گروهی به دلیل خشم خداوند از دیدن او محروم شدند به این معنی است که گروهی دیگر بخاطر رضایت خدا، او را می‌بینند. سپس گفت: «بخدا قسم اگر محمد ابن ادریس، یقین و اطمینان نداشت که خداوند را در عالم معاد می‌بیند هرگز او را در دنیا عبادت نمی‌کرد.[[790]](#footnote-790)» همه مفسران معتقدند که کفار از دیدن خدای خود محروم می‌باشند، و او را در روز قیامت نمی‌بینند.[[791]](#footnote-791)

ب- دلایل حدیثی

احادیث صحیحی که بر رؤیت خداوند در آخرت دلالت می‌کند، فراوان می‌‌باشند، به گونه‌ای که به حد تواتر رسیده‌اند، احادیث موجود در کتاب‌های صحاح، مسانید و سنن، از جمله این احادیث می‌باشد:

روایتی در صحیحین از جریر[[792]](#footnote-792) آمده است که گفت: «ما نزد پیامبر نشسته بودیم، که آن حضرت به ماه شب چهارده نگاه کرد و فرمود: شما خدای خود را می‌بینید، همانطور که این ماه را می‌بینید، و در رؤیت آن شکی به خود راه ندهید.[[793]](#footnote-793)» اگر توانستید که بر نماز، قبل از طلوع آفتاب، و همچنین نماز قبل از غروب آفتاب غلبه کنید پس آن‌ها را بخوانید[[794]](#footnote-794)، و این کار را انجام دهید، در روایت دیگری از او آمده و گفته که پیامبر فرمود: شما خدای خود را آشکارا می‌بینید.[[795]](#footnote-795)» در صحیحین هم در حدیث ابوموسی اشعری بصورت مرفوع آورده: دو بهشت هستند که ظرفها و هر چه در آن است از نقره می‌باشند، و دو بهشت از طلا هست که ظرف و هر چه در آن است طلا می‌باشد. میان مردم و میان نگاه کردن به خداوند در بهشت عدن چیزی جز ردای کبریا که خداوند به صورت زده است، فاصله نیست.»[[796]](#footnote-796)

ج- دلایل عقلی

قاضی باقلانی[[797]](#footnote-797) گفته است: عقل بر دیدن خداوند دلالت می‌کند: خداوند متعال موجود است، و موجود هم دیدنش غیرممکن نیست، آنچه که معدوم است، دیدنش غیرممکن می‌باشد، خداوند همه دیدنیها را می‌بیند، خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ١٤﴾ [العلق: 14].

«آيا او ندانسته است كه خداوند (همه احوال او را مي‌پايد، و همه اعمال وي را) مي‌بيند؟»

خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨﴾ [الشعراء: 218].

«آن خدائي كه تو را مي‌بيند بدان گاه كه (براي نماز تهجّد) برمي‌خيزي.»

هر جسمی قابل دیدن است.

نمی‌توانیم رؤیت خداوند را بر علم حمل نمائیم. همانگونه که معتزله تصور می‌کنند، زیرا خداوند جدایی میان دو امر است، نیازی نیست که یکی را بر دیگری حمل نمائیم، مگر نمی‌بینی، که خداوند خود را عالم نامیده است، و خود را مرید نامیده است، درست نیست که اراده را بر علم حمل نمائیم، همینطور درست نیست که رؤیت را بر علم حمل نمائیم پس آن را بدان و آگاه باش.

پاسخ دیگر: اصحاب از رسول خدا سؤال کردند: آیا خدای خود را می‌بینیم؟ فرمود: بله. درست نیست که سؤال آن‌ها اینگونه باشد: آیا خدای خود را می‌شناسیم، یا به خدای خود علم داریم.

پس قول کسانی که رؤیت را بر علم حمل می‌کنند، باطل است. بنابراین پیامبر پاسخ داده است: او را خواهید دید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید که ابری در آسمان نباشد، و همانطور که آفتاب را می‌بینیم، زمانی که ابری در آسمان نیست.[[798]](#footnote-798) یعنی در مورد دیدن خداوند شک نمی‌کنید، همانطور که شک نمی‌کند، کسی که ماه و آفتاب را دیده است، در این مثال دیدن به دیدن، در نفی کردن شک از دیدن، تشبیه شده است، ولی قابل دیدن به قابل دیدن تشبیه نشده است،[[799]](#footnote-799) آن را بدان و آگاه باش.

د- آثار سلف صالح

آثار و احادیثی که از سلف صالح ما بیان شده است، در مورد اثبات دیدن خداوند در قرآن و در آخرت، بیان شده‌اند، زیادتر از آن هستند که ذکر شوند، که نظر امام شافعی قبلاً آورده شده است. امام احمد در این باره می‌گوید: «هر کس رؤیت را تکذیب کند، بی‌دین است، و گفته به احادیث و روایت‌های آن ایمان می‌آوریم، و می‌دانیم که حق می‌باشند، ایمان می‌آوریم که خداوند می‌بیند، ما هم در قیامت خدا را می‌بینیم، شکی در آن نداریم.

باز هم گفته است: «هر کس تصور کند که خداوند در آخرت دیده نمی‌شود کافر شده است، و قرآن را تکذیب نموده، و امر خداوند را نپذیرفته، باید توبه کند، اگر توبه نکند کشته خواهد شد.[[800]](#footnote-800) از علی بن مدینی سؤال شد:[[801]](#footnote-801) آیاخدا قابل رؤیت است:؟ گفت: خداوند از کسی پوشیده است که او را عذاب کند، و اگر از کسی راضی باشد، او را می‌بیند. سپس این آیه را قرائت کرد:

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّهُمۡ لَصَالُواْ ٱلۡجَحِيمِ ١٦ ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ١٧﴾ [المطففین: 15-17].

«هرگزاهرگز! قطعاً ايشان در آن روز (به سبب كارهائي كه كرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفريدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ مي‌گردند و بدان مي‌سوزند.‏‏ آن گاه بديشان گفته مي‌شود: اين، همان چيزي است كه آن را دروغ مي‌ناميديد.»

گفت: رؤیت. گفتم: ای ابا عبدالله، گروهی از معتزله نزد ما هستند که این احادیث را تکذیب می‌کنند. مثلاً این حدیث «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، اهل بهشت، خدای خود را می‌بینند. حدود ده حدیث، مانند این را برایم قرائت کرده و گفت: ما این عقیده خود را از تابعین، گرفتیم، که آن‌ها هم از اصحاب رسول خدا گرفتند، اصحاب رسول خدا از چه کسی گرفته‌اند؟[[802]](#footnote-802) از آن آیه‌ای که معتزله به آن وابسته شده‌اند و استناد کرده‌اند:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (كُنْهِ ذات) او را درنمي‌يابند، و او چشم‌ها را درمي‌يابد.»

و تصور کردند که آیه با حدیث در تعارض است.[[803]](#footnote-803)

باقلانی گفته است: این آیه دلیلی برای آن‌ها نیست، بلکه دلیلی علیه خود آن‌هاست، زیرا خداوند فرموده: ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ «دیدگان او را درک نمی‌کنند» و نگفته که دیدگان او را نمی‌بینند ادراک به معنای افزون بر رؤیت است، زیرا ادراک احاطه به مسأله‌ایست از هر جهت، در حالی که خداوند با جهت‌ها وصف نمی‌شود، چون در یک جهت مشخص نیست، پس جایز است که دیده شود، هر چند درک هم نشده باشد.[[804]](#footnote-804)

پاسخی دیگر: معنای آیه که گفته دیدگان او را درک نمی‌کنند، مربوط به دنیا می‌باشد، هر چند که جایز است که در آخرت او را درک کند، تا جمع شود میان این دو آیه:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (كُنْهِ ذات) او را درنمي‌يابند.»

و آیه ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ (به سوی پروردگار خود می‌نگرند.)

پاسخ دیگری به ادعای تناقض: (دیدگان او را نمی‌بینند) منظور دیدگان، کفار است، نه مؤمنان تا میان این دو آیه جمع کنیم:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌هائي شاداب و شادانند. ‏‏ به پروردگار خود مي‌نگرند.»

و آیه

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15].

«هرگزاهرگز! قطعاً ايشان در آن روز (به سبب كارهائي كه كرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفريدگارشان) مطرودند.»

و این درست است، زیرا حجاب همانگونه که مختص کفار و برای مسلمانان نیست. رؤیت هم برای مسلمانان به دور از کفار می‌باشد.[[805]](#footnote-805)

آنچه از خبر عائشه، به آن استدلال کرده‌اند، از گفته ابن زبیر به ایشان، که پسر خواهرش بود، گفت: ای مادر: آیا محمد خدای خود را دیده است،؟ گفت: ای خواهرزاده موهای بدنم راست شد. خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ ٥١﴾ [الشوری: 51].

«هيچ انساني را نسزد كه خدا با او سخن بگويد، مگر از طريق وحي (به قلب، به گونه الهام در بيداري و يا خواب در غيربيداري) يا از پس پرده‌اي (از موانع طبيعي) و يا اين كه خداوند قاصدي را (به نام جبرئيل) بفرستد و او به فرمان آفريدگار آنچه را كه خدا مي‌خواهد (به پيغمبران) وحي كند. وي والا و كار بجا است.»

در روایت دیگر آمده: هر کس تصور کند، که محمد خدایش را دیده است، خداوند را تعظیم نموده است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٠٣﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (كُنْهِ ذات) او را درنمي‌يابند، و او چشم‌ها را درمي‌يابد (و به همه دقائق و رموز آن‌ها آشنا است) و او دقيق (است و با علم كامل و اراده شامل خود به همه ريزه‌كاري‌ها آشنا، و از همه چيزها) آگاه است.»[[806]](#footnote-806)

گفته‌‌اند: استدلال به این آیه آن است، که خداوند بزرگتر از آن است که با این چشم‌ها دیده شود، و استدلال نموده‌اند، که چنین امری در حق خداوند، غیر ممکن بنظر می‌رسد، همانطور به تعارض میان دو حدیث معتقد می‌باشند.[[807]](#footnote-807)

قاضی باقلانی به چند صورت به آن پاسخ داده است:

نخست: ابن عباس و سایر اصحاب تأکید کرده‌اند که محمد با چشم‌های خود، در شب اسراء خداوند را دیده است، اگر غیر ممکن بود چرا میان اصحاب رسول خدا، در این باره اختلافی پدید نیامد، و می‌دانیم که در مورد زن و فرزند داشتن و شریک برای خداوند که امری غیر ممکن می‌باشد، اختلافی میان اصحاب پیش نیامد، که اگر در این مورد اختلافی پیش می‌آمد، زمان آن‌ها از بین می‌رفت و منقرض می‌شد، و چون اختلافی پیش نیامده است، دلالت می‌کند، که رؤیت خداوند، جایز و غیر ممکن نیست و آنچه که گفته‌اند، باطل می‌گردد.

دوّم: حضرت عائشه دیدن خداوند را در دنیا و با چشم‌های معمولی، منکر شده است، البته نه بصورت مطلق. از پدرش و خودش و همه اصحاب، روایت شده و از این آیه ﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ (برای آن‌هایی که نیکی کردند نیکی است[[808]](#footnote-808)) به زیاد نگاه کردن به خداوند در بهشت تفسیر کرده‌اند.[[809]](#footnote-809) این تفسیر هم به صورت مرفوع از پیامبر خدا روایت شده است، همانطور که در مبحث ادله قرآنی بر رؤیت خداوند، آورده شده است.[[810]](#footnote-810)

مذهب و عقیده اهل سنت، درست می‌باشد، و شبه مخالفین باطل گشته، و مکر آن‌ها از بین رفته است. سپاس و منت خدایی را که حجتِ تمام است.[[811]](#footnote-811)

امیدواریم که دیدن روی مبارک خود را نصیب ما ‌گرداند.

مبحث سوم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث قَدَر و پاسخ آن‌ها

احادیثی که رکنی از ارکان ایمان را ثابت می‌کنند، عبارتند از: ایمان به قدر خیر و شر و شیرین و تلخ خداوند. معتزله به آن ایراد گرفته‌اند زیرا با اصلی از اصلهای پنجگانه آن‌ها در تعارض می‌باشد، که همان اصل عدالت است که با اصل اول (توحید) از اصول آن‌ها به حساب می‌آید، آن‌ها خود را اهل عدالت و توحید می‌نامند، و به خاطر این نامها خود را ستوده‌اند.

عدالت را اینگونه شناخته‌اند: خداوند فعل زشت انجام نمی‌دهد، و آن را انتخاب نمی‌کند. و از آنچه که بر او واجب است شانه خالی نمی‌کند و افعال او نیک هستند،[[812]](#footnote-812) بنابر این اصلِ عدالت، امور زیادی را بنیان نهادند. از جمله:

1. صلاح و اصلح (خوب و خوبتر) را برای خداوند واجب گرداندند،[[813]](#footnote-813) خداوند ما را از این بی‌ادبی محفوظ نگه دارد.
2. حُسن و قُبح دو امر عقلی هستند، حسن، امری است که عقل آن را حسن بداند و قبح، فعلی است که عقل آن را قبیح بداند، شرع از حسن و قبح اشیاء خبر داده ولی آن‌ها را ثابت نکرده است، عقل هم برای آن مدرک می‌باشد نه منشی آن.[[814]](#footnote-814)

ج- خداوند افعال بندگان را نیافریده است، بلکه انسان‌ها خود خالق افعال خیر و شر[[815]](#footnote-815) خود می‌باشند. این نظر باعث منکر شدن قَدر شده است. قاضی عبدالجبار گفته است: کسانیکه قدر را ثابت می‌کنند، مجبره می باشند[[816]](#footnote-816)، ولی ما آن را نفی می‌کنیم، و خداوند سبحان را منزه می‌دانیم،که افعال به قضا و قدر او باشند.[[817]](#footnote-817)

**حجت معتزله در مورد نفی کردن قدر، یا نفی خلق افعال بندگان چه گناه باشد یا ثواب از خداوند:** خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد، افعال بندگان هر چند که عبادت باشد، به صورتی حسن هستند و به صورتی دیگر قبیح می‌باشند.[[818]](#footnote-818)

طبق این اصل یعنی (عدالت) آیات قرآنی که قَدَر خداوند را برای مخلوقاتش و افعال خیر و شر بنده‌ها را ثابت می‌گرداند، تأویل نمودند.

به احادیثی که قدر را ثابت می‌کند، ایراد گرفتند، و کار آن‌ها را نوعی اشتباه خوانده‌اند، و راوی آن‌ها را هم مرتکب گناه بزرگی دانسته‌اند.

قاضی عبدالجبار می‌گوید: اخبار آحادی که بر آن دلالت می‏کند، اشتباهی است که بوسیله آن متوجه می‌شویم، آورنده آن مرتکب گناه بزرگی شده است.[[819]](#footnote-819)

کار به اینجا متوقف نشده و کسانی که اصل عدالت را نپذیرفتند، کافر به حساب آوردند.

عبدالجبار می‌گوید: هرکس با اصل عدل مخالفت کند، و فعلهای قبیح از جمله: ظلم، دروغ، آشکار کردن معجزه برای دروغگویان، عذاب دادن فرزندان کافران بخاطر گناه پدرانشان و اخلال در امر واجب را به خداوند نسبت دهد، کافر می‌شود.[[820]](#footnote-820)

داعیان بی‌دینی[[821]](#footnote-821) در طعنه و ایرادگرفتن به احادیث قدر از دیدگاه معتزلیان پیروی کردند. بعضی از سران مکتب عقلگرایی جدید، از این نظر متأثر شدند. دکتر فهد رومی در رساله دکترای خود تحت عنوان (منهج المدرسة العقلية الحديثة فى التفسير) بصورت مفصل به این موضوع پرداخته است.[[822]](#footnote-822)

واجب شدن ایمان به قدر خداوند و پاسخ به شبهه معتزله و پیروان آن‌ها

ایمان به قدر خداوند واجب است، زیرا یکی از ارکان ششگانه ایمان می‌باشد، رکنی که جز با تحقق آن فرد مؤمن محسوب نمی‏شود. پیامبر فرمود: «ایمان یعنی: ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران خدا و روزآخرت و به قدر خیر و شر آن.[[823]](#footnote-823)»

ادله فراوانی از کتاب و سنت و عقل بر اثبات قدر خداوند آمده است. که نظر اهل سنت را تأیید می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان: 2].

«و همه چيز را آفريده است و آن را دقيقاً اندازه‌گيري و كاملاً برآورد كرده است.»

باز می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ما هر چيزي را به اندازه لازم و از روي حساب و نظام آفريده‌ايم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ [الأحزاب: 38].

«و فرمان خدا همواره روي حساب و برنامه دقيقي است و بايد به مرحله اجرا درآيد.»

از ابن عمر در مورد مردمی که قرآن تلاوت می‌کنند، و باعث اختلاف در علم می‌شوند (از مسایل پیچیده و مبهم جستجو می‌کنند) سؤال شده که آن‌ها تصور می‌کنند، قدری نیست و همه چیز بیهوده است، (یعنی امور بیهوده می‌باشند و قدر نیست، خداوند به امور علم ندارد، و بعد از اتفاق افتادن امور از آن آگاهی می‌یابد.) ابن عمر پاسخ می‌دهد، و به سؤال کننده می‌گوید: «اگر آن‌ها را دیدی بگو، از آن‌ها بیزارم و آن‌ها از من بیزارند قسم به کسی که ابن عمر به او سوگند می‌خورد، اگر به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق کنند، از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، تا اینکه به قدر ایمان نیاورند.[[824]](#footnote-824) سپس حدیث عمر را آورده است.

طاووس می‏گوید: سیصد نفر از اصحاب رسول خدا را دیده‌ام که می‌گویند: هر چیزی قدری دارد. و شنیدم که عبدالله بن عمر گفت: پیامبر فرمود: هر چیزی قدری دارد حتی ناتوانی و زیرکی.[[825]](#footnote-825)» احادیث درباره اثبات قدر در صحیحین و نزد گروهی از اصحاب بسیار زیاد می‌باشند،[[826]](#footnote-826) ایمان به قدر جز به چهار امور تمام نمی‌شود:

**اوّل:** ایمان داشته باشد به اینکه خداوند عالم به تمام هستی است و این علم او از قبل وجود داشته است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠﴾ [الحج: 70].

«(اي عاقل!) مگر نمي‌داني خداوند قطعاً مطلع است از همه چيزهائي كه در آسمان و زمين است (و چيزي از اعمال و اقوال مردم بر او مخفي نمي‌ماند) و همه چيزها در كتابي (به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط است، و مسلّماً اين كار براي خدا ساده و آسان است.»

**دوّم:** خداوند قدر (اندازه‌ی) هر چیزی را در لوح المحفوظ مشخص کرده است، خداوند می‌فرماید:

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحدید: 22].

«هيچ رخدادي در زمين به وقوع نمي‌پيوندد، يا به شما دست نمي‌دهد، مگر اين كه پيش از آفرينش زمين و خود شما، در كتاب بزرگ و مهمي (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و اين كار براي خدا ساده و آسان است.»

خداوند پنجاه هزار سال قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند، اندازه‌های مخلوقات را مشخص کرده است و فرمود: عرش خداوند بر آب می‌باشد.[[827]](#footnote-827)

**سوم:** هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست که اراده و خواست خداوند در آن نباشد، هر کس را بخواهد با رحمت خود هدایت می‌کند وهر کس را بخواهد با حکمت خود گمراه می‌گرداند چون دارای کمال حکمت است، از او سؤال کرده نمی‌شود، بلکه خود مورد سؤال واقع می‌شوند، هر چه بر آن باشد همان مطابق علم گذشته خداوند است. وقتی آن را در لوح المحفوظ نوشت، می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ما هر چيزي را به اندازه لازم و از روي حساب و نظام آفريده‌ايم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا﴾ [الأنعام: 125].

«آن كس را كه خدا بخواهد هدايت كند، سينه‌اش را (با پرتو نور ايمان باز و) گشاده براي (پذيرش) اسلام مي‌سازد و آن كس را كه خدا بخواهد گمراه و سرگشته كند، سينه‌اش را به گونه‌اي تنگ مي‌سازد...»

پس خداوند واقع شدن هدایت و گمراهی را به اراده خود ثابت کرده است.

**چهارم:** هر چه در آسمان‌ها وزمین قرار دارد مخلوق خداوند است و خالق دیگری وجود ندارد و جز او خدایی نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان: 2].

«و همه چيز را آفريده است و آن را دقيقاً اندازه‌گيري و كاملاً برآورد كرده است.»

خداوند از زبان حضرت ابراهیم چنین آورده است:

﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: 96].

«‏خداوند هم شما را آفريده است و هم بت‌هائي را كه مي‌سازيد.»[[828]](#footnote-828)

دلایل عقلی هم بر درستی مذهب اهل سنت و جماعت دلالت می‌کند: اگر چیز غیرقابل انتظاری در ملک پادشاهی اتفاق بیافتد، بر نقص و ضعف و عجز او دلالت می‌کند. خداوند به صفات کمال وصف شده است، جایز نیست که در ملک او نقص و ضعف و ناتوانی باشد، پس چگونه در ملک خداوند امری اتفاق می‌افتد که او نمی‌خواهد، در حالی که ضعیف‌ترین مخلوقاتش بخواهد و آن امر محقق شود، نه خداوند منزه از آن است که به فحشا امر کند یا در ملک او اتفاقی بیفتند، که او نخواهد.

ما می‌گوئیم: مذهب و عقیده اهل سنت که ما پیرو آن می‌باشیم، بر این اساس است که در تمام کائنات هیچ جنبده‌ای حرکت نمی‌کند، و هیچ امر ساکنی، ساکن نمی‌شود، و هیچ فرمانداری امرش اطاعت نمی‌شود، و هیچ گناهکاری گناه نمی‌کند، مگر به اراده خداوند و قضا و مشیت او. صحت این گفته ما را، کتاب خدا و سنت رسولش، و عقل و اجماع امت، تأیید می‌کنند.[[829]](#footnote-829)

علمای اهل سنت، این شبهه معتزلی‌ها در مورد قدر و افعال بندگان را باطل و دلیل ابطال آن‌ها را توضیح دادند. زیرا براساس شریعت بنیان‌گذاری نشده بودند، بلکه براساس عقل‌های کوتاه و ناتوان خود بنیان نهاده بودند و با نصوص قرآنی و حدیثی مخالف بودند.

درست‌ترین سخن در پاسخ به معتزله این است: وقتی معتزله با عقل‌های خود، در مورد شریعت خداوند و به دور از راهنمایی گرفتن از نصوص قرآن و حدیث، دخالت کردند، حسن و قبح عقلی از آن ایجاد شد، و اصلحتر را برای خداوند واجب گرداندند. که علت و سبب اصلی قیاس آن‌ها از افعال خداوند سبحان بر افعال بندگان بود، آنچه که از نظر آن‌ها خوب بود، برای خدا نیک پنداشتند و زشت پنداشتند، آنچه که در نظر آن‌ها زشت بود، واجب گرداندند، برای خدا آنچه را که بر آن‌ها واجب بود، حرام گرداندند، بر او، آنچه برای آن‌ها حرام است و آن را عدالت نامیدند، در حقیقت این چیزی جز تشبیه کردن خداوند به خلق خود، در افعال نمی‌باشد، پس آن‌ها در حقیقت در افعال شبیه هم هستند. خداوند سبحان بوسیله افعال خود با ما مقایسه نمی‌شود. آنچه که بر ما واجب و یا حرام گشته، بر او هم واجب و حرام گردد، آنچه برای ما حسن و قبح باشد و برای ایشان هم حسن و قبح باشد.[[830]](#footnote-830)

خداوند سبحان از انجام فعل زشت پاک است، بد و بدی انجام نمی‌دهد، هر چند او خالق همه چیزِ افعال بندگان خود می‌باشد.

بنده هم اگر عمل بدی که باید از آن نهی کند، را انجام دهد، عمل بد، ظلم و زشت و شری انجام داده است. خداوند او را فاعل آن افعال قرار داده است. که اینهم از عدالت، حکمت و صواب، و قرار دادن اشیاء درجای خود می‌باشد، خداوند چیزی را خلق کرده، که در آن نقص و عیب وجود دارد، و این بخاطر حکمتی است که آن چیز به خاطر آن ساخته شده است. و آن امری پسندیده، و عین عدالت و حکمت و صواب است، اگر در میان مخلوقات عیبی بود، مانند اختلاف میان دو نفر، اگر سازنده‌ای چوبهای کج و سنگهای بدشکل و خشت خام را بردارد، و آن‌ها را در جای خود قرار دهد، این کار عدل و استقامت و صواب و پسندیده می‌باشد، هر چند کجی چوبها و عیب آن، ناپسند است، هر کس پلیدیها را بگیرد، و در جای شایسته خود قرار دهد، همان حکیمانه و عادلانه است، نادانی و ظلم است اگر آن‌ها را بردارد و در جای خود قرار ندهد، پس خداوند هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، کارهای خداوند، عادلانه است، و کاری انجام نمی‌دهد مگر اینکه خیر، باشد. پس هر چه از خداست، نیکو، بخشنده، و مهربان است و خلق کردن و امر از آن خداست.[[831]](#footnote-831)

حکت فقط به خدا اختصاص دارد، و کسی با او شریک نیست. به همین دلیل آنچه نزد او حَسَن است، نزد سایر مخلوقات زشت می‌باشد، زیرا آن‌ها این حکمت خدایی را ندارند. مانند: مدح کردن خود و تعریف از خود، که در نظر اکثر مردم زشت هم باشد همانطور که میراندن مخلوقاتش و امتحان آن‌ها به انواع سختیها، برای او حسن می‌باشد که آن برای خلق قبیح است، میان خدا و مخلوقش جمع‌ کننده‌ای نیست، که تحسین او را نزد مردم، حُسن نشان دهند، و خداوند آن را قبیح بشمارد آنچه که نزد مردم زشت است.[[832]](#footnote-832)

اینکه خداوند خالق افعال بندگان خود می‌باشد این حقیقت را که بندگان خالق افعال خود می‌باشند نفی نمی‌کند، خداوند خبر داده که بندگان، انجام می‌دهند، کار می‌کنند، ایمان می‌آورند، کفر می‌ورزند، تصدیق و تکذیب می‌کنند، در همه موارد آن‌ها به افعال خودشان استناد می‌کنند و فاعل حقیقی آن خودشان می‌باشند. پس فعل به آن‌ها منسوب می‌شود، که مفعول حقیقی برای خداوند، خلق شده برای اوست، در حالی که فعلی از او نیست، و او فاعل آن وصف نمی‌شود، زیرا میان فعل و مفعول و خلق و مخلوق، تفاوت هست، پس آن فعلِ بندگان و مفعولش برای خدای سبحان می‌باشد.[[833]](#footnote-833)

امام طحاوی[[834]](#footnote-834) به آن اشاره کرده و گفته است: افعال بندگان مخلوق خدا می‌باشند که توسط بندگان کسب شده‌اند.[[835]](#footnote-835)

درباره واجب یا حرام گرداندن چیزی بر خداوند، علما معتقد هستند، که خداوند بندگان خود را به آنچه که به صلاحشان می‌باشد، امر کرده است و آن‌ها را از آنچه باعث تباهی و فساد آن‌ها می‌شود نهی کرده است. پیامبران را برای مصلحت عمومی فرستاده است، هر چند در ارسال پیامبران برای عده‌ای از مردم زیانهایی بوده است. آن هم حکمتی دارد، و همانطور که در خلق کردن بعضی از چیزها، زیانهایی است، مانند گناهان، پس باید آنهم حکمتی داشته باشد و مصلحتی که خداوند به خاطر آن، آفریده است.[[836]](#footnote-836) خداوند سبحان بعضی امور را بر خود واجب و بعضی امور را بر خود حرام می‌گرداند، مانند این آیه:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ﴾ [الأنعام: 54].

«خداوند شما (از روي لطف) بر خويشتن رحمت واجب نموده است.»

در حدیث چنین آمده است: ای بندگان! من ظلم را بر نفس خود حرام کرده‌ام.[[837]](#footnote-837) که خالی از اموری که به خود واجب یا حرام کرده، نمی‌باشد. ولی درست نیست که مردم و مخلوقات، امری را بر خداوند سبحان بوسیله عقل‌ها، واجب یا حرام گردانند.[[838]](#footnote-838)

این عقیده معتزله که برای خداوند، انجام فعل صلاح و فعل اصلح را برای بندگان واجب کرده است لوازم فاسدی از آن پیش می‌آید؛ مانند: عدم خلقت ابلیس و سربازانش، چون اگر آن‌ها را نمی‌آفرید، برای مردم سودمندتر بود، در حالی که خداوند آن را آفریده، و مثال‌های آن فراوان می‌باشد.[[839]](#footnote-839)

اگر درستی مذهب اهل سنت در مورد ایمان داشتن به قدر را شناختید و نادرستی مذهب معتزله را شناختید می‌دانید که ایرادهای معتزله و پیروان مستشرق آن‌ها و دعوت کنندگان به الحاد و بی‌دینی،[[840]](#footnote-840) به احادیث قدر، ایرادهای بی‌ارزش، و بدون حجت می‌باشند. مثال آن، احتجاج آدم و موسی می‌باشد. که به آن ایراد گرفته‌اند، و در مبحث بعدی به بیان آن خواهیم پرداخت.

مبحث چهارم: شبه طعنه‌ زنندگان به حدیث احتجاج آدم و موسی و پاسخ آن‌ها

ابوهریره از پیامبر روایت کرده که فرمود: آدم وموسی با هم احتجاج کردند، موسی به آدم گفت: ای آدم تو پدر ما هستی، ما را ناامید کردی و ما را از بهشت بیرون کردی، آدم به او گفت: تو موسی هستی، که خداوند با کلام خود شما را برگزید، آیا مرا بخاطر امری ملامت می‌کنی، که خداوند چهل سال قبل از خلقت من آن را بر من مقدر کرده بود. پیامبر فرمود: آدم و موسی سه بار با هم احتجاج کردند.[[841]](#footnote-841)

حافظ ابن حجر گفته: قدریه، این حدیث را انکار کردند. چون در ثابت شدن قدر در مبحث قبل صریح است. و تقریر پیامبر به آدم، برای احتجاج به آن بوده است، و گواه این مطلب، غلبه آدم بر موسی می‌باشد، گفته‌اند: اولاً: درست نیست که موسی مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد، بخاطر امری که دوستش از آن توبه کرده است، او نفسی را کشته که به کشتن آن امر نشده است. سپس گفته، خدایا مرا ببخش خداوند هم او را بخشید، پس چگونه آدم را بخاطر امری که او را بخشیده مورد سرزنش قرار می‌دهد،؟ دوم: اگر ملامت بر کلامی که بر بنده مقدر شده، جایز باشد، کسی بخاطر گناهی که انجام می‌دهد، مورد سرزنش و عتاب قرار نمی‌گیرد، و به قدری که برای او مقدر شده، استدلال می‌شود، اگر آن جایز شود، باب قصاص و حدود بسته خواهد شد و هر کس که مرتکب فاحشه‌ای شود به آن استدلال می‌کند، این‌ها دلالت می‌کنند که این حدیث پایه درستی ندارد.[[842]](#footnote-842)

سید صالح ابوبکر[[843]](#footnote-843) و نیازی عزالدین[[844]](#footnote-844) و دیگران، اینگونه به احادیث ایراد گرفته‌اند، پاسخ به آن‌ها خواهد آمد:

اولاً: این حدیث در کتاب حدیثی بعنوان حدیث صحیح و ثابت شده بر آن اتفاق هست. ابوهریره و دیگران از پیامبر روایت کرده‌اند. حافظ ابن حجر متذکر شده، که از طرف ابوهریره، ده نفر از تابعین آن را آورده‌اند نام آن ده نفر را هم آورده است. و ائمه‌ای که آن را آورده‌اند نیز ذکر کرده است.[[845]](#footnote-845)

دوم: در احتجاج آدم به قدر، چند قول ذکر شده‌اند، که دو نظر آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول: موسی، آدم را بخاطر مصیبتی که برای بشریت به وجود آورده، مورد سرزنش قرار داده، نه بخاطر ارتکاب گناه. زیرا بنده مأمور است که به هنگام سختیها به قدر احتجاج کند، همانطور که پیامبر فرموده است اگر دچار مصیبتی شدید نگو: اگر آن کار را می‌کردم، اینطور نمی‌شد. ولی بگو: تقدیر خداست، هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. اگر ملامت کنید راه شیطان را باز نموده‌اید.[[846]](#footnote-846) خداوند می‌فرماید:

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحدید: 22].

«هيچ رخدادي در زمين به وقوع نمي‌پيوندد، يا به شما دست نمي‌دهد، مگر اين كه پيش از آفرينش زمين و خود شما، در كتاب بزرگ و مهمي (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و اين كار براي خدا ساده و آسان است.»

امام طحاوی این نظریه را نیک دانسته است.[[847]](#footnote-847)

دوم: حجت آوردن به وسیله تقدیر به هنگام گناه، در یک جا مفید و در جای دیگر مضر می‌باشد، اگر بعد از ارتکاب گناه و توبه به آن احتجاج کنید و از بازگشت به آن خودداری کند همانطور که آدم انجام داد، مفید است و احتجاج کردن به آن برای حال و آینده مضر می‌باشد، اینکه کار حرامی را مرتکب شود و یا واجبی را رها کند، و سرزنش کننده‌ای او را سرزنش کند، برای آن به قدر احتجاج کند و اصرار ورزد، احتجاج به آن درستی باطل می‌شود، و مرتکب عمل باطلی شده است، همانطور که مشرکان و عبادت کنندگان برای غیر خدا به آن احتجاج و اصرار می‌ورزند، خداوند از زبان آن‌ها چنین آورده است:

﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 148].

«اگر خدا مي‌خواست، ما و پدران ما مشرك نمي‌شديم و چيزي را (از اشياء حلال بر خود) تحريم نمي‌كرديم.»

خلاصه اینکه اگر سرزنش کردن بصورت مرفوع بیاید احتجاج به قدر درست است، و اگر سرزنش واقع شده باشد، احتجاج کردن به آن باطل می‌باشد.[[848]](#footnote-848)

قرطبی گفته است: «همانا با حجت مغلوب است، زیرا از تورات فهمیده می‏شود که خداوند، توبه موسی را پذیرفت[[849]](#footnote-849)، سرزنش او به آدم نوعی ظلم بوده است. گفته‌اند که ذکر ظلم بعد از پاکی و صفا، جفا است، و نشانه مخالفت بعد از عفو و گذشت، از بین می‌رود و انگار که نبوده است، و جایی با سرزنش برخورد نمی‌کند، کسیکه خود سرزنش کننده است.

حافظ ابن حجر می‏گوید: آنچه که مازری و دیگر محققان به آن پاسخ داده‌اند، درست و مورد اعتماد می‌باشد.[[850]](#footnote-850)

سوماً: آنگونه که معتزله تصور می‌کنند، در این حدیث برای معاصی نمی‏توان به قدر احتجاج کرد، آدم هم به قدر احتجاج نکرد، زیرا انبیاء آگاه‌ترین مردم به خداوند و امر و نهی او می‌باشند. درست نیست برای انبیاء که با قدر خداوند نافرمانی کند. سپس به آن احتجاج و استناد کند.[[851]](#footnote-851)

همانگونه که حافظ ابن عبدالبر گفته این حدیث اصلی استوار برای اهل حق در اثبات قدر می‌باشد، خداوند اعمال بندگان را معین کرده است، هر کس طبق سرنوشت خود پیش می‌رود، آنگونه که علم خداوند در آن باشد.[[852]](#footnote-852) در مورد نهی کردن از بحث و مجادله درباره قدر، از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت شده و گفته: پیامبر بر اصحاب خود وارد شد، در حالیکه مشغول جدل درباره قدر بودند، چهره پیامبر از ناراحتی و اندوه تغییر کرد، سپس فرمود: «آیا به این امر شده‌اید،؟ برای این خلق شده‌اید؟ تا بوسیله قرآن با همدیگر احتجاج ‌کنید، ملت‌های قبل از شما بخاطر همین کار، هلاک و نابود گشتند.[[853]](#footnote-853)

خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر می‌باشد.

مبحث پنجم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث مغفرت و (بخشودگی) مرتکبان گناه کبیره و پاسخ به آن‌ها

بدعتگران معتزله و دیگران به احادیث مغفرت خداوند در روز قیامت، برای کسانیکه مرتکب گناه کبیره شده‌اند، ایراد گرفته‌اند. زیرا با اصل اول آن‌ها، یعنی عدل خداوند در، واجب گرداندن اصلح و صلاح برای خداوند، در تعارض می‌باشد. همچنین با یکی از اصول پنجگانه آن‌ها که همان «وعده و وعید» می‌باشد در تعارض است، منظور آن‌ها این است که بر خداوند واجب است، کسی را که به ثواب وعده داده است به ثواب برساند، و کسی را که به عقاب وعده داده است، عقاب نماید. خداوند باید از وعده‌ای که داده است تخلف نکند، زیرا خلف وعده قبیح و زشت است، و خداوند امر قبیح انجام نمی‌دهد.[[854]](#footnote-854)

و باز با این گفته آن‌ها در تعارض است، که مرتکب گناه کبیره در «منزله بین المنزلتین» باقی می‌ماند. که آنهم یکی از اصول پنجگانه آن‌هاست، منظور این است که جایگاه مرتکب گناه کبیره «فسق» است میان دو منزل یعنی ایمان و کفر، و در این جایگاه، جاوید باقی می‌ماند، اگر از گناه خود توبه نکند، عقاب او مانند کافر نیست و عذاب او خفیف تر ولی ابدی می‌باشد.[[855]](#footnote-855)

با اصول گذشته خود به احادیث مربوط به شفاعت ایراد گرفته‌اند و همینطور به احادیثی که مرتکب گناه کبیره - که اگر توبه نکند- را وصف می‌کند، ایراد گرفته‌اند، زیرا تحت مشیت و اراده خداوند است، اگر بخواهد او را می‌بخشد، و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد، ایراد گرفته‌اند. بخاطر مخالفت با این گفته آن‌ها، که خداوند باید به وعیدی که در مورد گناهکاران داده عمل کند، و این سخن که مرتکب گناه کبیره در آتش جاودان می‌باشد، اگر از گناه کبیره خود توبه نکند.

این احادیث را خلاف وعده خداوند می‌دانند، که نزد آن‌ها مذموم و قبیح می‌باشد. قاضی عبدالجبار می‏گوید: هر کس تصور کند خلف وعده کرم و بخشش است، وممکن است خداوند از وعده خود به عذاب تخلف کند، کافر شده، زیرا امر قبیح را به خداوند اضافه کرده است.[[856]](#footnote-856)

پاسخ:

اجرای وعید خداوند، و واجب گردانیدن آن بر خداوند، که معتزله به آن استناد کرده‌اند، و دشمنان حدیث[[857]](#footnote-857) هم آن را آورده‌اند و مرتکب گناه کبیره را در آتش جاودان می‏دانند، یک امر عقلی محض می‌باشد، که در آیات قرآنی و احادیث و عقل‌های سالم سندی ندارد.

عقل چگونه می‌تواند که امری را برای خداوند سبحان واجب و یا حرام گرداند و چگونه فهمیدند که بایستی آن را مدح و یا ذم کند، و برای کاری پاداش و عقاب قرار دهد، در حالیکه از فاعلی راضی و بر دیگری عذاب نازل کند؟

آیا این امر از ما غایب نیست و باعث نابودی عقل نمی‏شود و جنایت به نصوص شریعت و قیاس افعال خدا با خلقش نیست؟

و آیا هر آنچه که برای خلق حسن است برای او نیز حسن است و هر آنچه که برای آن‌ها قبیح است برای او نیز قبیح است؟ یا اینکه قیاس فاسدی است؟[[858]](#footnote-858)

شکی نیست که خداوند اطاعت کنندگان را به ثواب وعده داده است و نافرمانها را به عقاب و عذاب وعده داده است، و آنچه که به اطاعت کنندگان وعده داده است، باید که تحقق یابد که آن، بخشش و برتری است از طرف خداوند سبحان. زیرا او از وعده خود تخلف نمی‌کند.

همانطور که فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٣١﴾ [الرعد: 31].

«بي‌گمان خداوند خلاف وعده نمي‌كند.»

و فرموده: ﴿وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ١٩٤﴾ [آل عمران: 194]. «در روز قیامت ما را خوار نگردان، زیرا تو به وعده‌ای که داده‌ای تخلف نمی‌کنید.» به این معنا نیست که بندگان بخاطر اعمالی که انجام داده‌اند، استحقاق وارد شدن به بهشت را دارند، آنگونه که معتزله تصور کرده‌اند، بلکه بندگان را بوسیله رحمت و فضلش، وارد بهشت خود می‌کند، پیامبر فرموده است: «هیچکس به وسیله اعمالش وارد بهشت نمی‌شود. گفتند: در مورد شما چه، ای رسول خدا؟ فرمود: حتی من، مگر اینکه خداوند به فضل و رحمت خود مرا بپوشاند، پس جمع شدند و نزدیک گشتند.[[859]](#footnote-859)» که خلاف وعیدی است که داده است، اگر تخلف کند مدح می‌شود نه ذم، جایز است که خداوند از وعیدی که داده است تخلف کند. زیرا حق اوست، خلاف عمل کردن او، عفو و بخشش، و کرم و نیکی است. به همین دلیل کعب بن رهیر، رسول خدا را مدح فرموده و گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبئت أن رسول‎الله أوعدنى |  | والعفو عند رسول‎الله مأمول |

آگاه شدم که رسول خدا مرا وعده داده است، عفو و بخشش نزد رسول خدا، آرزوی من است.[[860]](#footnote-860)

نزد عرب عیب نیست که وعده‌ای دهد، شر محسوب شود و به آن عمل نکند، و آن را کرم و بخشش به حساب می‌آورند، خلف وعده زمانی است که در امر خوبی وعده دهد، ولی از انجام آن منصرف شود و این زشت است. گوینده‌ای چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا يرهب ابن العم منى صولة |  | ولا أختتى من صولة المتهدد |
| وإنـى أن أوعدتـه أو وعدتـه |  | لأخلف إ يعادى وأنجز موعدي |

پسر عمویم نمی‌ترسد از تهدیدات و حمله من، و از کوچک و خوار گشتن و از تهدیدهای[[861]](#footnote-861) ما نمی‌‌ترسد.

من اگر به او وعده دهم، یا وعید دهم او را، از وعید‌های خود تخلف می‌کنم، و به وعده‌ام عمل می‌کنم.[[862]](#footnote-862)

در حدیثی از زید بن ثابت بصورت مرفوع چنین آمده است: «اگر خداوند اهل آسمان‌ها و زمین را عذاب دهد، به آن‌ها ظلم نکرده است و اگر به آن‌ها رحم کند، رحمت و بخشش خداوند، بهتر از اعمال خود آن‌ها می‌باشد.[[863]](#footnote-863)

ولی آنچه که معتزله و خوارج به آن معتقدند که یک گناه کبیره، تمام ثوابها را از بین می‌برد، زیرا کسی که مرتکب گناه کبیره شود، هیچ ثوابی برای او نیست.[[864]](#footnote-864) و لازم است که ایمان او باطل شود، آنگاه که به جاودان شدنِ او در آتش حکم کردند اگرچه معتزله در دنیا او را کافر ندانسته‌اند، ولی خوارج کافر بودن مرتکب گناه کبیره را تأیید و اعلام کرده‌اند، و اختلاف میان آن دو گروه لفظی است.[[865]](#footnote-865)

این عقیده آن‌ها نوعی ظلم می‌باشد، که خداوند با این آیه خود را از آن پاک گردانده است و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٤٠﴾ [النساء: 40].

«خداوند (به كسي) ذرّه‌اي ظلم روا نمي‌دارد و (از اجر كسي نمي‌كاهد، ولي) اگر كار نيكي (از كسي) سر زند، آن را چندين برابر مي‌گرداند، و از سوي خود (به شخص نيكوكار، جداي از چندين برابر اجر عملش) پاداش بزرگي عطاء مي‌كند.»[[866]](#footnote-866)

این عقیده که مرتکب گناه کبیره مسلمان، ولی گناهکار است و در جهنم جاویدان می‏ماند، با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالف می‌باشد. زیرا او تحت اراده و «مشیت» خداوند است، اگر اراده کند می‌بخشاید، و اگر بخواهد او را شکنجه می‌دهد. فرموده خداوند به آن دلالت می‌کند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٤٠﴾ [النساء: 40].

«بيگمان خداوند شرك ورزيدن به خود را (از كسي) نمي‌آمرزد و بلكه پائين‌تر از آن را از هركس كه بخواهد (و صلاح بداند) مي‌بخشد. هر كه براي خدا انباز بگيرد، به راستي بسي گمراه گشته است (و خيلي از حق پرت شده است.)»

این آیه با صراحت بیان می‌کند که بخشش و غفران به مشیت و اراده‌ای تعلق می‌گیرد که شامل همه گناهان باشد، چه گناه کبیره باشد چه صغیره، و بجز شرک اکبر برای خداوند، چیزی را استثنا نکرده است.[[867]](#footnote-867)

این آیه در رد آنهائی است که معتقدند منظور از مغفرت، بخشش گناهان صغیره است.[[868]](#footnote-868)

پیامبر فرموده است: هیچ عبدی نیست که لا اله الا الله را گفته باشد و بر آن الفاظ و عقیده مرده باشد، مگر اینکه وارد بهشت می‌شود! ابوذر می‌گوید: گفتم: اگر زنا کند و دزدی نماید؟ پیامبر سه بار فرموده اگرچه زنا کند و دزدی نماید. بار چهارم گفت: علیرغم ابوذر. فرمود: ابوذر خارج شد، در حالی که می‌گفت علیرغم ابوذر[[869]](#footnote-869)»

در حدیث عباده بن صامت آمده که رسول خدا در حالیکه گروهی از اصحاب کنارش بودند فرمود: «با من بیعت کنید که برای خدا شریکی قایل نشوید، سرقت نکنید، و زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید، میان خود به همدیگر بهتان و تهمت نبندید، از کارها و امور نیک، سرپیچی نکنید، هر کس از شما به وعده‌اش وفا کند، اجر او با خداست، و هر کس در دنیا گناهی انجام بدهد و در دنیا عقاب شود، کفاره گناه اوست، و هر کس چیزی به او برسد و خداوند آن را بپوشاند، عقاب آن برمی‌گردد به خداوند، که اگر خدا بخواهد آن را می‌بخشد، و اگر بخواهد، عقاب می‌کند.» ما هم با او بیعت نمودیم.[[870]](#footnote-870)

دلایل فراوانی وجود دارد که صاحب گناه کبیره مسلمانِ نافرمان و تحت خواست و اراده خداوند قرار دارد و در جهنم جاویدان نمی‏ماند و احادیث در این باره متواتر می‌باشند.[[871]](#footnote-871)

نظرات عالمان در این باره فراوان می‌باشد، به سخن جامعی از امام نووی بسنده می‌کنیم: بدان که مذهب اهل سنت، و آنچه که سلف و خلف و پیروان راستین بر آن می‌باشند، این است که اگر کسی موحد بمیرد، بهرحال بصورت قطعی وارد بهشت می‌شود، اگر از گناه به دور باشد، مانند: بچه، دیوانه، و کسی که تا دوران بلوغ دیوانگی او ادامه داشته است، و کسی که به درستی از شرک توبه کرده باشد، یا از سایر گناهان توبه کرده باشد، به گونه‌ای که بعد از توبه دچار گناه نشده باشد، و کسی که اصلاً به گناه آلوده نشده است، همه این گروه‌ها وارد بهشت می‌شوند و هرگز وارد آتش جهنم نمی‌شوند. اما کسی که گناه کبیره انجام داده است و قبل از اینکه توبه کند، از دنیا برود، او تحت مشیت خداوند می‌باشد، اگر خداوند بخواهد او را می‌بخشد و وارد بهشت می‌گرداند، و مانند گروه اول می‌شود، و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد، به آن اندازه‌ای که خود بخواهد، بعد از آن، او را وارد بهشت می‌گرداند، و کسی که بر عقیده توحید، از دنیا رفته باشد، برای همیشه در آتش نمی‌ماند، اگر گناه هم کرده باشد، همانگونه، کسی که با کفر از دنیا برود، وارد بهشت نمی‌شود، هر چند اعمال نیک هم انجام داده باشد.

این مختصر‌ جامعی بود، بنابر مذهب پیروان راستین درباره این مسأله که در آن با دلایل قرآنی و حدیثی و اجماع، این قاعده را برای پیروان خود آشکار ساخته‌اند، و نصوص متواتری که بوسیله آن‌ها علم قطعی حاصل می‌شود را آورده است.[[872]](#footnote-872)

اما آیات و احادیثی که معتزله و دیگران برای جاودان ماندن صاحب گناه کبیره در آتش به آن استدلال کرده‌اند، عبارتند از:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦﴾ [النساء: 116].

«و كسي كه مؤمني را از روي عمد بكشد (و از ايمان او باخبر بوده و تجاوزكارانه او را به قتل برساند و چنين قتلي را حلال بداند، كافر بشمار مي‌آيد و) كيفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا مي‌ماند و خداوند بر او خشم مي‌گيرد و او را از رحمت خود محروم مي‌سازد و عذاب عظيمي براي وي تهيّه مي‌بيند.»

پیامبر فرمود: «آدم دائم الخمر وارد بهشت نمی‌شود، سخن چین و کسی که از پدر خود فرمان نبرد، هم وارد بهشت نمی‌شوند.[[873]](#footnote-873)» باز فرموده است: «هر کس بوسیله آهنی نفس خود را بکشد، در حالی که آهن پاره را در میان دستان خود دارد و با آن شکم خود را بزند، در آتش جهنم جاودان و برای همیشه باقی می‌ماند.[[874]](#footnote-874)» و به اخبار دیگری که در این باب آمده است استدلال کرده‌اند بر جاودانه شدن مرتکب گناه کبیره در آتش جهنم.[[875]](#footnote-875)»

این اخباری که برای جاودان ماندن مرتکب گناه کبیره در آتش، به آن استناد کرده‌اند، حجتی برای آن‌ها نمی‌باشد. زیرا این‌ها از نصوصی می‌باشند که درباره وعید (وعده به آتش جهنم) می‌باشند که سلف آن را توصیه کرده‌اند و نصوص دیگر وعده، که معتزله از آن‌ها چشم‌پوشی کرده‌اند، بدعت‌گذارها، نصوصی که موافق با بدعتشان است را می‌گیرند، و بقیه را رها می‌کنند، معتزله در این باب اینگونه عمل کرده‌اند.

علماء توجیهات فراوانی درباره این نصها، و امثال آن بیان کرده‌اند که دو نظر را انتخاب و یادآور می‌شویم:

نخست: آن را بر کسی که گناه کبیره را با وجود علم به حرام بودن آن حلال می‌داند، حمل کرده‌اند، که این افراد، کافر و در آتش جهنم جاودان می‌شوند، و هرگز وارد بهشت نمی‌گردند.

دوم: حمل کرده‌اند بر اینکه، جزای مرتکب گناه کبیره این است که به هنگام وارد شدن، بهشتیان به بهشت، به همراه آن‌ها وارد بهشت نشوند، بلکه بعد از آن‌ها وارد شوند، سپس یا مجازات خود را می‌دهند، یا مورد عفو قرار می‌گیرند، و بعد وارد می‌شوند.[[876]](#footnote-876)

منظور از جاودان شدن عقاب، طول مدت و اقامه طولانی است و منظور دوام حقیقی نیست، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء: 93].

«ما براي هيچ انساني پيش از تو زندگي جاويدان قرار نداديم.»

عرب می‌گویند: فلانی را به طور ابد در زندان نگه دارید، در حالی که زندان قطع می‌شود و از بین می‌رود، در مورد زندانی هم همینطور است، مانند این دعاست: خداوند ملک او را جاودان کند و عمرش را طولانی گرداند.[[877]](#footnote-877)

نظر سوم: نصوصی که در قرآن و احادیث درباره وعید مرتکب گناه کبیره آمده است، این وعید جزای او می‌باشد، ولی خداوند او را مورد کرم قرار داده و گفته است: کسی که مسلمان از دنیا رفته باشد در آتش جهنم جاودان نمی‌ماند.[[878]](#footnote-878) احادیث هم بر این دلالت می‌کنند، مانند این فرموده پیامبر: «بعد از اينكه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده مي شوند، خداوند مي فرمايد: كساني را كه به اندازة يك دانة ارزن، ايمان دارند، از دوزخ بيرون بياوريد. آنان از دوزخ بيرون آورده خواهند شد در حالي كه سوخته و سياه گشته‏اند، و بعد در جوي حيات و زندگي انداخته مي شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه كه دانه اي در خاك رسوبي سيلاب انداخته شود. يعني سرعت رشد و نمو آن انسان‌هاي سوخته، مانند سرعت جوانه‏اي است كه در خاك‏هاي رسوبي سيل، سبز شده باشد. آيا نديده ايد كه آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب مي شود».[[879]](#footnote-879)

خود احادیث هم دلالت دارند به اینکه قاتل نفس (خودکشی) در آتش جاودان نمی‌ماند. مسلم در صحیح خود از جابر روایت کرده است، که طفیل بن عمرو الدوسی، نزد پیامبر آمد، و گفت: ای رسول خدا، آیا برای تو قلعه محکمی هست که مانع ورود دیگران به آن باشد؟ (دوس در جاهلیت قلعه محکمی داشته است) رسول خدا از آن ابا کرد، بخاطر اینکه آن ذخیره برای انصار است، وقتی رسول خدا به مدینه هجرت فرمودند، طفیل ابن عمرو به سوی آن حضرت هجرت کرد، مردی از اقوام خود را هم آورده بود، که آن مرد وقتی به مدینه رسید، بیمار شد و بی‌تابی نمود، و از درد می‌نالید، به گونه‌ای که آن بیماری باعث مرگ او گردید. طفیل بن عمرو، او را در خواب دید، که شکل و قیافه‌اش نیکو می‌باشد، و دست‌های او پوشیده‌اند، از او پرسید، خداوند با شما چه کار کرده است؟ گفت: بخاطر هجرت کردنم به سوی پیامبر خدا مرا بخشیده است، طفیل گفت: چرا دست‌هایت را پوشیده می‌بینم؟ گفت: به من گفته‌اند: آنچه را که در دنیا از دست داده‌ای برایت اصلاح نمی‌کنیم، طفیل این خواب را برای رسول خدا نقل کرد، رسول خدا فرمود: «خداوندا دست‌های او را هم ببخشای.»[[880]](#footnote-880)

امام نووی می‏گوید: در آن برای قاعده بزرگی از اهل سنت حجت است که هر کس خودکشی کند یا معصیت دیگری غیر از آن مرتکب شود، و بدون توبه کردن از دنیا برود، کافر نیست و آتش برای او عقاب قطعی نیست، بلکه او در حکم مشیت خداوند قرار می‌گیرد، که چگونگی آن بیان شد. این حدیث توضیح احادیث قبل از خود می‌باشد که ظاهر آن، این توهم را می‌آورد که خودکشی باعث جاودانی در آتش می‌شود، همچنین مرتکب گناه کبیره در آتش است، و در آن عقاب بعضی از گناهکاران اثبات شده است، اینکه دستانش عقاب شده است پاسخی برای مرجئه[[881]](#footnote-881) در این حدیث هست، که معتقد می‌باشند گناهان به ایمان آسیبی نمی‌رسانند، همانطور با وجود کافر بودن عبادت کردن سودی ندارد.[[882]](#footnote-882)

وقتی گفتیم که مرتکب گناه کبیره، مسلمانان نافرمان است، تحت مشیت خدای خود قرار می‌گیرد، اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد او را می‌بخشد. پس دشمنان سنت هیچ راهی برای انکار کردن شفاعت پیامبر برای کسانی از امتش که مرتکب گناه کبیره شده‌اند، باقی نمی‌ماند.

در مبحث بعدی به ذکر شبهات آن‌ها درباره حدیث و پاسخ به آن‌ها می‌پردازیم.

مبحث ششم: شبهه طعنه زنندگان به حدیث شفاعت و پاسخ به آن‌ها

چنگ زدن معتزله به اصلِ وعد و وعید و وجوب محقق شدن وعید خداوند، در حق مرتکب گناه کبیره که در آتش جاودان بماند منجر به انکار شفاعت برای مرتکبین گناه کبیره در روز قیامت شد.

عبدالجبار می‌گوید: «شفاعت برای فاسق‌هایی که بر فسق خود از دنیا رفته‌اند و توبه هم نکرده‌اند، جایز نمی‌باشد، مثال آن‌ها مانند شفاعت کردن برای کسی است که فرزند دیگری را کشته باشد، و همچنان به دیگری التماس کند تا او را بکشد، این چقدر زشت و قبیح است آن هم همینطور، بلکه زشت‌تر می‌باشد. رسول خدا برای مرتکب گناه کبیره شفاعت نمی‌کند و جایز هم نیست، زیرا شفاعت کردن برای کسی که استحقاق آن را ندارد، امر زشتی می‌باشد، فاسق شایسته عقاب مدام و همیشگی است. چگونه به وسیله شفاعت پیامبر از آتش گرفته می‌شود.[[883]](#footnote-883)

معتزله احادیث مربوط به شفاعت مرتکب گناه کبیره را با ادعای تعارض با قرآن و سنت نبوی و با این ادعا که خبر آحاد می‌باشند، رد کرده‌اند. زیرا از راه علمی باید به مسئله شفاعت پرداخت. پس احتجاج و اسناد کردن به آن درست نیست.[[884]](#footnote-884)

عبدالجبار به همه احادیث صحیح شفاعت، حکم عامی اطلاق کرده و آن این است که اکثر آن‌ها مضطرب می‌باشند.[[885]](#footnote-885)

در انکار کردن شفاعت توسط معتزلیان به این آیه‌ها استناد کرده‌اند:

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ [البقرة: 48].

«و بترسيد از روزي كه (در آن به حساب همگان رسيدگي مي‌شود و) از دست كسي براي كس ديگري، چيزي ساخته نيست، و از او ميانجيگري پذيرفته نمي‌گردد، و از كسي بلاگردان و جايگزين قبول نمي‌شود، و كسي به ياري كسي برنمي‌خيزد و همديگر را نمي‌توانند كمك كنند.»

و می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [المؤمن: 18].

«ستمگران نه داراي دوست دلسوزند و نه داراي ميانجيگري كه ميانجي او پذيرفته گردد.»[[886]](#footnote-886)

و به امثال این آیه‌ها استناد کرده‌اند. و مدعی شده‌اند که این آیات با احادیث پیامبر در تعارض می‌باشند. مانند حدیث: «سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود...» و حدیث «هر کس خود را با آهن پاره به قتل برساند....»[[887]](#footnote-887)

هم عصرهای بی‌دین ما هم به شبهاتی که معتزله آورده‌اند، استناد کرده‌اند.[[888]](#footnote-888)

پاسخ به شبهات معتزله

اول: احادیثی که درباره شفاعت مرتکب گناه کبیره وجود دارند، احادیثی ثابت و صحیح می‌باشند، که در صحیحین و سنن، و مسانید، و دیگر کتاب‌های حدیثی آمده‌اند. عده‌ای از علما معتقدند که اینگونه احادیث به حد تواتر معنوی[[889]](#footnote-889) رسیده‏اند. پس این گمان آن‌ها که اکثر این احادیث مضطرب می‌باشند، حجتی باطل و تصوری نادرست می‌باشد که کسی به این رأی توجه نمی‌کند، مگر کسی که از حدیث نبوی شناختی نداشته، و یا چشمان خود را در برابر آن ببندد.[[890]](#footnote-890)

از جمله احادیث صحیحی که درباره شفاعت آمده، این فرموده پیامبر می‌باشد: «شفاعت من برای کسانی از امتم که مرتکب گناه کبیره شده‌اند.»[[891]](#footnote-891) اینکه تصور کرده‌اند که صحت این حدیث ثابت نشده است[[892]](#footnote-892) تصوری نادرست است. زیرا صحت این حدیث ثابت شده و احادیث صحیح و ثابت دیگری آن را تأیید کرده‌اند؛ از جمله: پیامبر فرمود: «برای هر پیامبری دعایی مستجاب می‌شود، هر پیامبری دعای خود را می‌خواند، من دعای خود را شفاعت امتم قرار داده‌ام و آن را تا روز قیامت اعلام نمی‌کنم، و ان شاء الله به همه مؤمنانی که بدون شریک قرار دادن برای خداوند، از دنیا رفته باشند،[[893]](#footnote-893) می‌رسد. و این فرموده پیامبر: «خوشبخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت کسانی هستند که لا اله الا الله را از روی اخلاص و با قلب خود گفته باشند.[[894]](#footnote-894)

دکتر عائشه یوسف مناعی می‌گوید: معتزله به نقد اخبار معارضی که شفاعت برای مرتکب گناه کبیره را ثابت می‌کنند، پناه برده‌اند. مانند فرموده پیامبر «شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم می‌باشد.» با وجود صحت و صراحت و روشنی که در این حدیث وجود دارد، که شفاعت برای مرتکبین گناه کبیره می‌باشد، معتزله نمی‏ترسند که این حدیث را تکذیب کنند و می‌گویند: «اولاً صحت این خبر ثابت نشده است، اگر صحیح هم باشد به روش آحاد روایت شده است، و برای اثبات این مسئله روشی علمی و یقین‌آور لازم است، پس استناد به آن خبر آحاد درست نمی‌باشد.[[895]](#footnote-895)

نیاز نداریم که بگوئیم این پاسخ معتزله مبنی بر حکم باطلی است، که پاسخ آن‌ها بی‌دقتی زیادی را در خود جای داده است، یکبار فرض می‌کنند که حدیث صحیح نمی‌باشد، و بار دیگر فرض می‌کنند که صحیح، ولی آحاد است و اینکه نظر آن‌ها در این باره باید مبنی بر علم باشد، در حالی که سخن آن‌ها در این باره، سخنی است که هیچ دلیلی برای درستی آن نیست. نزدیک‌تر به عقل آن است، که اگر شفاعت برای صاحبان گناه کبیره نباشد، تا آن‌ها را از آتش بیرون بیاورد، دیگر شفاعت معنا ندارد، و فایده ای در آن نیست، زیرا ملکفی که توبه کرده و بخشیده شده است، نیازی به شفاعت ندارد، و نصوص صراحت دارند که خداوند گناهان توبه کننده را به حسنات تبدیل می‌کند، پس بعد از آن چگونه به شفاعت نیاز پیدا می‌کند؟

معتزلیان بصره اعتراف نمودند که جایز است که خداوند در ابتدا عقاب را از بندگان بیاندازد، و آن‌ها را عذاب ندهد، زیرا این حق خداوند می‌باشد و شبیه دَین است و برای او جایز است که آن را اجرا کند، ولی نظر اولی آن است که نخست ساقط شدن عقاب آورده شود.

پس معتزله چگونه بعد از آن اقرار می‌کنند که اصل مسأله در شفاعت، علم می‌باشد و درست نیست که اخبار آحاد با آن معارض باشند؟

از جمله تفاسیر عجیب معتزله این است که می‌گویند: کسی که از گناه کبیره‌ای که انجام داده توبه کند، عقوبت و عذاب بوسیله آن توبه از او ساقط می‌شود، ولی آن گناه کبیره، ثواب اعمال نیک قبل او را از بین برده است، پس شفاعت در اینجا به او کمک می‌کند تا این ثوابها را دوباره برگرداند.[[896]](#footnote-896)

شکی نیست که همه این تأویلها در ابتدا برای فرار از رویارویی با نصوص روشن قرآنی و حدیثی در مورد شفاعت است شفاعت برای مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده‌اند. و تأکید می‌کند که این مسأله با معتزله و سایر بدعتگذاران مسأله‌ای متواتر وآحاد نیست، بلکه بخاطر اصولی است که نصوص قرآنی و حدیثی را به خاطر آن‌ها اطاعت می‏کنند.

باز جای شگفت است: که ابوالهذیل بگوید: «شفاعت تنها برای مرتکبین گناه صغیره می‌باشد.»[[897]](#footnote-897)

خود معتزله هم این سخن را به مسخره گرفتند، زیرا قبلاً گفته‌اند که گناهان صغیره را عبادت از بین می‌برد، و راهی برای شفاعت در این سخن نیست.[[898]](#footnote-898)

این تصور معتزله که پنداشته‌اند، احادیث شفاعت با قرآن کریم در تعارض می‌باشند ادعای رد شده‌ای می‌باشد، زیرا آنچه از آیات قرآنی که برای نفی کردن شفاعت به آن استناد کرده‌اند، آیاتی است که شفاعت را برای مشرکین و کفار درخواست کرده که به هیچ وجه شفاعت برای آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، مانند این آیات الهی:

﴿مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ٤٢ قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ٤٣ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ ٤٤ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلۡخَآئِضِينَ ٤٥ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤٦ حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلۡيَقِينُ ٤٧ فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 42-48].

«چه چيزهائي شما را به دوزخ كشانده است و بدان انداخته است‌؟ ‏ مي‌گويند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ايم. و به مستمند خوراك نمي‌داده‌ايم. ‏‏‏‏ و ما پيوسته با باطلگرايان (هم‌نشين و هم‌صدا مي‌شده‌ايم و به باطل و ياوه و عيبجوئي) فرو مي‌رفته‌ايم. ‏‏ و روز سزا و جزاي (قيامت) را دروغ مي‌دانسته‌ايم. تا مرگ به سراغمان آمد. ديگر شفاعت و ميانجيگري شفاعت‌كنندگان و ميانجيگران (اعم از فرشتگان و پيغمبران و صالحان) بديشان سودي نمي‌بخشد.»‏

منظور از شفاعتی که مشرکان و بدعتگذاران ثابت کرده‌اند، این است که فکر می‌کنند عده‌ای بدون اجازه نزد خداوند شفاعت می‌کنند همانگونه که عده‌ای برای عده‌ای دیگر در دنیا شفاعت می‌کنند.[[899]](#footnote-899) در حالی که شفاعت تنها از خداوند خواسته می‌شود، زیرا او مالک سبحان است و چنین فرموده است:

﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ﴾ [الزمر: 44].

«بگو: هر گونه ميانجيگري از آن خدا است.»

شفاعت ثابت هم، نزد سلف جز با این شروط ثابت و پذیرفته نمی‌شود:

1. اذن و اجازه دادن به شفاعت کننده برای شفاعت کردن. خداوند می‌فرماید:

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾ [البقرة: 255].

«كيست آن كه در پيشگاه او ميانجيگري كند مگر با اجازه او؟»

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ﴾ [یونس: 3].

«كسي ميانجي نمي‌تواند بشود مگر پس از اجازه او.»

1. رضایت داشتن خداوند از کسی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26].

«چه‌بسيار فرشتگاني كه در آسمان‌ها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواريشان) شفاعت ايشان سودي نمي‌بخشد و كاري نمي‌سازد، مگر بعد از آنكه خدا بخواهد به كسي (كه شفيع است) اجازه دهد، و (از مشفوعٌ‌له) راضي و خوشنود گردد.»

باز فرموده:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء: 28].

«و آنان هرگز براي كسي شفاعت نمي‌كنند مگر براي آن كسي كه (بدانند) خدا از او خوشنود است.»[[900]](#footnote-900)

از ابن عباس درباره این فرموده خداوند ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ روایت است که گفت: آن‌ها کسانی هستند که شهادت به وحدانیت خدا داده‌اند.[[901]](#footnote-901)

اما تصور آن‌ها در مورد ادعای تعارض احادیث شفاعت با این حدیث «هیچ سخن‌چینی وارد بهشت نمی‌شود...» و حدیث «کسی که خود را با آهن‌پاره به قتل برساند....»

قبلا جواب این‌ها داده شده است به گونه‌ای که تعارض را از بین ببرد، و میان نصوص موافقت ایجاد کند.[[902]](#footnote-902)

دلیلی برای حمل این حدیث بر اینکه شفاعت پیامبر به مرتکبان گناه کبیره زمانی است که توبه کنند،[[903]](#footnote-903) وجود ندارد. با آنکه تأویل آن‌ها با نصوص ثابت در تعارض است و لفظ حدیث هم بر آن دلالت نمی‌کند، آن هم بیهوده می‌باشد. زیرا کسی که از گناه توبه کند، بعد از آن به توبه‌کننده وصف نمی‌شود، و خداوند بدیها و گناهان او را از روی فضل و بخشش خود به نیکی تبدیل می‌کند، خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٧٠﴾ [الفرقان: 70].

«‏مگر كسي كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، كه خداوند (گناهان چنين كساني را مي‌بخشد و) بديها و گناهان (گذشته) ايشان را به خوبيها و نيكيها تبديل مي‌كند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها كه سيّئات را مي‌بخشد، بلكه آن‌ها را تبديل به حسنات مي‌نمايد.)»

پس مرتکب گناه کبیره، اگر از ارتکاب گناه کبیره توبه کند و توبه او درست باشد، این نام (مرتکب گناه کبیره) از او زدوده می‌شود.[[904]](#footnote-904)

صحابی گرانقدر جابر بن عبدالله گفته است: «هر کس گناه کبیره انجام نداده باشد، شفاعت به کار او نمی‌آید.»[[905]](#footnote-905)

آنچه که آن‌ها شفاعت پیامبر را بر ثواب زیاد و ترفیع درجه برای اهل ثواب حمل کرد‌ه‌اند،[[906]](#footnote-906) مردود می‏باشد زیرا احادیث صحیح دیگری که مبتنی بر شفاعتهای دیگر از پیامبر می‏باشند بر آن صراحت دارند از جمله:

الف: شفاعت بزرگ، که ویژه پیامبر اسلام می‌باشد، و سایر مخلوقات چنین امری را ندارند، خداوند می‌فرماید:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الإسراء: 79].

«باشد كه (در پرتو اين عمل) خداوند تو را به مقام ستوده‌اي (و مكان برجسته‌اي در دنيا و آخرت كه موجب ستايش همگان باشد) برساند (و مقام شفاعت كبري را به تو ارمغان دارد.)»

پیامبر در این باره می‌فرماید: «روز قيامت، من سرور مردم خواهم بود. آيا علت‌اش را مي‌دانيد؟ خداوند، اولين و آخرينِ انسان‌ها را در يك ميدان، جمع مي‌كند... تا جایی که می‌گوید پس مردم نزد محمد مي‌روند و مي‌گويند: اي محمد! تو پيامبر خدا و خاتم انبيا هستي. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشيده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ آنگاه، من براه مي‌افتم و زيرعرش مي‌روم و براي پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده مي‌افتم. سپس خداوند دروازه‌هاي حمد و ثنايش را به روي من باز مي‌كند طوريكه براي احدي قبل از اين، باز نكرده است. آنگاه مي گويند: اي محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت مي‌شود. شفاعت كن، پذيرفته مي‌شود.»[[907]](#footnote-907)

ب – شفاعت کردن پیامبر برای امتش، در وارد شدن به بهشت: همانگونه که در حدیث شفاعت بزرگ آمده است در آن گفته شده به خداوند می‌گویم: پس من سرم را بلند مي‌كنم و مي‌گويم: پروردگارا! امتم. پروردگارا!‌ امتم. پروردگارا! امتم. پس مي گويند: اي محمد!‌آن گروه از امت‌ات را كه حساب و كتابي ندارند از دروازة سمت راست درهاي بهشت، وارد كن. و همچنين آن‌ها مي‌توانند از ساير دروازه‌هاي بهشت، وارد شوند.[[908]](#footnote-908)

ج – شفاعت کردن پیامبر برای مؤمنانی که مرتگب گناه کبیره شده‌اند: بعضی از نصوصی را که بر آن دلالت می‌کنند، بیان کردیم و این امر مختص پیامبر نمی‌باشد، بلکه فرشتگان، پیامبران و مؤمنان در این امر با آن حضرت مشارکت می‌کنند، مسلم در صحیح خود با سندی از ابوسعید خدری روایت کرده که: مردمانی در زمان رسول خدا گفتند: ای رسول خدا، آیا روز قیامت خدای خود را می‌بینم؟ فرمود: بله، آیا در دیدن آفتاب در ظهر، که در آسمان ابری هم نباشد شک می‌کنید؟ و حدیث را تا آخر خواند. که در آن آمده خداوند می‌فرماید: «فرشتگان، پیامبران و مؤمنان، شفاعت کردند، و کسی جز مهربانترین، مهربانها باقی نمانده است، تکه‌ای آتش را می‌گیرد، از آن گروهی بیرون آورده می‌شوند که هرگز عمل خیری انجام نداده‌اند.... (حدیث)[[909]](#footnote-909)

پیامبر شفاعتهای دیگری هم دارد، که در بعضی از آن‌ها دیگری با او مشارکت می‏کند و بعضی از آن‌ها مختص آن حضرت می‌باشند.[[910]](#footnote-910)

خداوندا شفاعتهای پیامبرت را از تو خواهانم و از جهل جاهلان و الحاد ملحدان منکر شفاعت رسول‎اللهع تبرئه می‏جویم.

فصل چهارم:  
احادیثی درباره ظهور «مهدی» و آمدن «دجال» و «فرود آمدن مسیح»

مبحث اول: شبهات طعنه زنندگان به احادیث مربوط به امور غیبی، آینده‌نگری و آخرت و پاسخ به آن‌ها

احادیث مربوط به امور غیبی که پیامبر از آن خبر داده است و ازدلایل صدق نبوت به حساب می‌آیند، دشمنان اسلام به آن ایراد گرفته‌اند، به این دلیل که پیامبر غیب نمی‏داند. در مورد احادیث فتن و آمدن قیامت و امور شنیداری درباره عذاب قبر و نعمت‌های آن، و آنچه در روز قیامت است مثل: میزان و حوض و صراط... ایراد گرفتند، علاوه بر این به احادیث صحیحی که نعمت‌های بهشت و عذاب قبر را وصف می‌کنند، طعنه وارد کردند.

جمال بنا می‌‌گوید: «عرضه کردن احادیث بر قرآن منجر به توقف در برابر احادیثی است که درباره غیبیاتی است که از مرگ آغاز و تا روز قیامت و بهشت و جهنم ادامه می‌یابد، می‌شود. این‌ها مواردی است که خداوند از علم خود آن‌ها را متأثر گردانده است. اموری که کمی قبل از شروع قیامت حادث می‏شود که آن را فتنه نام نهاده‌اند و همچنین مهدی و دجال و تمام این‌ها داخل در امور غیبی هستند.

احادیثی که درباره قیامت، مهدی، دجال، مرگ، عذاب قبر، حشر و نشر، بهشت و جهنم، بحث می‏کنند، از صدها و هزاران حدیث تجاوز کرده‏اند و ما بدون حساسیت و زحمت آن‌ها را طی می‏کنیم.[[911]](#footnote-911)

پاسخ به شبهه دشمنان اسلام

دشمنان حدیث ادعا کرده‌اند که احادیث مربوط امور غیبی با قرآن کریم در تعارض می‌باشند. مانند این فرموده خداوند:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: من مالك سودي و زياني براي خود نيستم، مگر آن مقداري كه خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع يا دفع شرّ، مالك و مقتدرم گرداند.) اگر غيب مي‌دانستم، قطعاً منافع فراواني نصيب خود مي‌كردم (چرا كه با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمي‌رسد (چرا كه از موجبات آن آگاه بودم. حال كه از اسباب خيرات و بركات و از موجبات آفات و مضرّات بي‌خبرم، چگونه از وقوع قيامت آگاه خواهم بود؟) من كسي جز بيم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب يزدان) نمي‌باشم.»

این تصور مبتنی بر تعارض، مردود می‌باشد، زیرا غیب در آیه قبلی منتفی است، و آیات دیگر از قبیل:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65].

«بگو: كساني كه در آسمان‌ها و زمين هستند غيب نمي‌دانند جز خدا.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ﴾ [آل عمران: 179].

«و (همچنين سنّت) بر اين نبوده است كه (كسي را از آفريدگان خود، و از جمله) شما را بر غيب مطّلع سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طريق علم غيب بشناسيد. زيرا اين برخلاف سنّت الهي است.)»

این غیب نفی شده، همان است که در آیه لقمان آمده است، که پیامبر هم می‌فرماید: کلیدهای غیب پنج تا هستند سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: 34].

«آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه خدا است، و او است كه باران را مي‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهاي (مادران) است، و هيچ كسي نمي‌داند فردا چه چيز فراچنگ مي‌آورد، و هيچ كسي نمي‌داند كه در كدام سرزميني مي‌ميرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذكور) است.»[[912]](#footnote-912)

علاوه بر این غیب، هر کدام از انبیاء را که خدا خواسته باشد از علم غیب آگاه گردانده است. خداوند می‌فرماید:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧ لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا ٢٨﴾ [الجن: 26-28].

«داننده غيب خدا است، و هيچ كسي را بر غيب خود آگاه نمي‌سازد. ‏‏ مگر پيغمبري كه خدا از او خوشنود باشد. خدا (براي حفظ آن مقدار غيبي كه او را از آن مطّلع مي‌كند، از ميان فرشتگان) محافظان و نگهباناني در پيش و پس او روان مي‌دارد. ‏‏ تا خدا بداند كه پيغمبران پيامهاي پروردگارشان را رسانده‌اند، هر چند كه خدا از همه چيزهائي كه نزديك ايشان است (و در درون و بيرون آنان است) كاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چيزي را دانه‌دانه سرشماري كرده است و دقيقاً مي‌داند.»

یعنی کسی از غیب خداوند آگاه نمی‌شود مگر کسی که خدا از او راضی باشد، یعنی برای نبوت برگزیده شده باشد، پس خداوند نبیش را از هر غیبی که بخواهد، آگاه می‌گرداند، تا دلیلی بر نبوتش باشد،[[913]](#footnote-913) خداوند در مورد حضرت عیسی در این باره می‌فرماید:

﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 49].

«و از آنچه مي‌خوريد و از آنچه در خانه‌هاي خود ذخيره مي‌كنيد به شما خبر مي‌دهم!»

خداوند در مورد حضرت یوسف و از زبان او می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ﴾ [یوسف: 37].

«(يوسف) گفت: پيش از آن كه جيره غذائي شما به شما برسد، شما را از تعبير خوابتان آگاه خواهم ساخت. اين (تعبير رؤيا و خبر از غيب) كه به شما مي‌گويم از چيزهائي است كه پروردگارم به من آموخته است.»

درباره پیامبر اسلام می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءۡيَا بِٱلۡحَقِّۖ لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَۖ فَعَلِمَ مَا لَمۡ تَعۡلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتۡحٗا قَرِيبًا ٢٧﴾ [الفتح: 27].

«خداوند خواب را راست و درست به پيغمبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه شما حتماً در امن و امان و سر تراشيده و مو كوتاه كرده و بدون ترس، داخل مسجدالحرام خواهيد شد، ولي خداوند چيزهائي را مي‌دانست كه شما نمي‌دانستيد، و به همين جهت (قبل از فتح مكه) فتح نزديكي (كه صلح حديبيه است) پيش آورد.»

در حدیث مرفوعی از ابن مسعود روایت شده که: «به پیامبر شما همه کلیدهای غیب داده شده است، جز پنج کلید سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: 34].

«آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه خدا است، و او است كه باران را مي‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحم‌هاي (مادران) است، و هيچ كسي نمي‌داند فردا چه چيز فراچنگ مي‌آورد، و هيچ كسي نمي‌داند كه در كدام سرزميني مي‌ميرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذكور) است.»[[914]](#footnote-914)

از اینجا معلوم می‌شود، احادیثی که بر عالم غیب دلالت می‌کنند، از محکم‌ترین دلایل بر نبوت رسول خدا می‌باشند، که محمد پیامبری از طرف خدا بوده که به او وحی می‌شود.

در اینجا هدف دشمنان اسلام از جمله مستشرقان و پیروان بی‏دین آن‌ها را در مورد ایراد به آن احادیث و تصور آن‌ها مبنی بر دروغ بودن آن احادیث، در می‌یابیم، زیرا صحت آن احادیث منجر به صحت نبوت می‌شود.[[915]](#footnote-915)

همانا خداوند برای روز قیامت، شرط‌ها و علایمی قرار داده است، که با آمدن ناگهانی قیامت، در تعارض نمی‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَاۚ فَأَنَّىٰ لَهُمۡ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ ذِكۡرَىٰهُمۡ ١٨﴾ [محمد: 18].

«‏انگار (كافران و منافقان تا قيامت فرا نرسد ايمان نمي‌آورند، و براي ايمان آوردن خود) قيامت را چشم مي‌دارند كه ناگهان برپا مي‌شود؟! هم‌اكنون علائم و نشانه‌هاي آن ظاهر شده است (كه از جمله آن‌ها بعثت خاتم‌الانبياء است). اما وقتي كه قيامت فرا رسيد، ديگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودي به حالشان دارد؟!»

خدای سبحان می‌فرماید:

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَۗ يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ١٥٨﴾ [الأنعام: 158].

«(دلائل متقن بر وجوب ايمان بيان گرديده‌است. پس چرا ايمان نمي‌آورند؟) آيا انتظار دارند كه فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بيايند؟ يا اين كه پروردگارت (خودش) به سوي آنان بيايد؟ يا پاره‌اي از نشانه‌هاي پروردگارت كه (دالّ بر شروع رستاخيز باشد) براي آنان نمودار شود؟ روزي پاره‌اي از نشانه‌هاي پرودگارت فرا مي‌رسد (و آنان را به ايمان اجباري وادار مي‌نمايد) امّا ايمان آوردن افرادي كه قبل از آن ايمان نياورده‌اند، يا اين كه با وجود داشتن ايمان (كارهاي پسنديده نكرده‌اند و) خيري نيندوخته‌اند، سودي به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (يكي از اين امور سه‌گانه) باشيد و ما هم منتظر (نتيجه وعده خدا درباره خود و وعيد او درباره شما) هستيم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل: 82].

هنگامي كه فرمان وقوع قيامت فرا مي‌رسد (و مردمان در آستانه رستاخيز قرار مي‌گيرند، از جمله نشانه‌هاي آن، يكي اين است كه) ما جانوري را از زمين براي مردمان بيرون مي‌آوريم كه با ايشان سخن مي‌گويد (و برخي از سخنانش اين است كه كافران كه) به آيات خدا ايمان نمي‌آوردند (اينك با چشم خود ببينند كه قيامت دارد شروع مي‌شود و عذاب الهي گريبانگيرشان مي‌گردد و ديگر پشيماني سودي ندارد.)»

خداوند می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦﴾ [الأنبیاء: 96].

«(اين نابودسازي بزهكاران و عدم بازگشت ايشان به دنيا) تا زماني ادامه خواهد داشت كه يأجوج و مأجوج رها مي‌گردند، و ايشان شتابان از هر بلندي و ارتفاعي مي‌گذرند (و موجب پريشاني و هرج و مرج در زمين مي‌شوند، و اين يكي از نشانه‌هاي فرا رسيدن قيامت است.)»[[916]](#footnote-916)

حدیث پاک و مطهر نبوی هم آنچه را که درباره شرایط قیامت در قرآن آمده تأیید کرده است.

از جمله این احادیث فرموده پیامبر به جبرئیل است، هنگامیکه جبرئیل درباره قیامت از او پرسید؟ پیامبر فرمود: سؤال شونده از سؤال کننده در این باره آگاه‌تر نمی‌باشد، به جبرئیل گفت: از نشانه‌های قیامت مرا آگاه کن، فرمود: همه چیز برعکس می‌شود کنیزک سرپرستی مولای خود را به عهده می‌گیرد، پوشیده‏ها و پولدارها را، پا برهنه می‌بینی، چوپانان گوسفند به ساخت و ساز ادامه می‌دهند....[[917]](#footnote-917) (حدیث)

از پیامبر علامت‌ها و نشانه‌های فراوانی درباره روز قیامت آمده است. و آن از خبرهای غیبی می‌باشند که با سندهای صحیح و ثابت از پیامبر روایت شده‌اند و همگی آنقدر زیاد هستند که به حد تواتر هم می‌رسند و تعداد زیادی از آن احادیث به تنهایی به حد تواتر می‌رسند، مانند احادیثی که درباره ظهور مهدی و مسیح (دجال) و نزول حضرت مسیح آمده است. و کسی نمی‏تواند منکر آن باشد مگر اینکه عقل و حواس خود را هم منکر شود.[[918]](#footnote-918)

در مورد آن سه شبهه یعنی ظهور مهدی، آمدن دجال، فرود آمدن مسیح[[919]](#footnote-919) بحث خواهیم کرد. پس در مبحث آتی به آن می‏پردازیم.

مبحث دوم: شبهات منکران ظهور مهدی، آمدن دجال، و فرود آمدن مسیح و پاسخ آن‌ها

اول: ظهور مهدی

احادیثی که درباره ظهور مهدی آمده‌اند به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و اکثر ائمه حدیث آن را ذکر کرده‌اند.

ابن قیم جوزیه گفته است: «اخبار پیامبر در مورد مهدی و اینکه او از اهل بیت من است، هفت سال حکومت می‌کند زمین را از داد پر می‌کند، عیسی هم خروج می‌کند، و مهدی را در برابر دجال و کشتن او یاری می‌کند، او پیشوای امت می‌شود و حضرت عیسی پشت سر او نماز می‌خواند،[[920]](#footnote-920) به تواتر رسیده است.

امام شوکانی می‏گوید: «احادیثی که درباره مهدی آمده‌اند و می‌توان بر آن‌ها دقت نمود، پنجاه حدیث می‌باشند، که در میان آن‌ها، احادیث صحیح، حسن، ضعیف و منجبر... وجود دارد، که بدون شک و شبهه متواتر می‌باشند.[[921]](#footnote-921)

از جمله احادیث صحیحی که درباره مهدی آمده است:

حدیث عبدالله بن مسعود از پیامبر می‌باشد، که فرمود: اگر فقط یک روز از دنیا باقی مانده باشد، آن روز طولانی می‌شود، تا اینکه مردی از اهل بیت من برانگیخته شود، هم نام من است، اسم پدرش هم، هم اسم پدر من است، زمین را از داد و عدل پر خواهد کرد، که آن هنگام پر از ظلم و ستم است.[[922]](#footnote-922)

از ابی‌سعید خدری روایت شده که پیامبر فرمود: مهدی هم قیافه من است، دارای پیشانی برجسته، و دماغ مناسب است زمین را پر از داد و انصاف می‌کند، همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است، هفت سال حکومت می‌کند.[[923]](#footnote-923)» در این احادیث صحیح آمده که نام مهدی، «محمد بن عبدالله است» و نسبت او به حسن[[924]](#footnote-924) می‌رسد نه حسین.

در این مطلب پاسخی است به شیعیان جعفری، که تصور کرده‌اند که مهدی همان امام دوازدهم آن‌هاست، زیرا نام امام تصور شده آن‌ها، محمد بن حسن عسکری از فرزندان حسین بن علی است، نه فرزندان حسن بن علی، آنکه پیامبر خبر او را نقل کرده، اسمش محمد بن عبدالله است و نسب او به حسن می‌رسد نه حسین.[[925]](#footnote-925)

برای صحت احادیث و روایات گذشته، ائمه و علمای مسلمانان آن‌ها را متواتر معنوی دانسته‌اند، و پاسخی است به استاد محمد رشید رضا، که آن احادیث را ضعیف و مضطرب خوانده بود.[[926]](#footnote-926)

کعب الاحبار را هم به جعل حدیث متهم کرده و گفته است: به همین دلیل در مورد اسم مهدی، نسب، صفاتش و اعمالش، اختلاف فراوان شده است، در حالیکه کعب الاحبار سفری طولانی، درباره تلفیق آن اخبار داشته است.»[[927]](#footnote-927)

در جای دیگر گفته: «اگر با این مطالب به یاد آوردید، که احادیث فتن و قیامت عام می‌باشند و احادیث درباره مهدی خاص هستند، بدان که آن‌ها از روی هواهای بدعتگذاران، و در میان سواران حزب‌ها و گروه‌ها، ساخته شده‌اند، برای شما روشن می‌گردد، که این روایت‌ها را کجا قرار دهید.[[928]](#footnote-928)»

باز هم می‌گوید: «روایتهای مهدی، بزرگترین انگیزه‌های فساد و آشوب در میان ملت‌های اسلامی بوده‌اند، که بسیاری از علاقمندان سلطنت و حکومت و داعیان ولایت و یاران شیطان در شرق و غرب، ادعای مهدویت کرده‌اند، و برای تأیید ادعای خود، دست به جنگ و درگیری و بدعت‌گری و فساد در زمین زده‌اند، به گونه‌ای که هزاران هزار مردم، از هدایت سنت نبوی خارج گشته و همچون تیر پرتاب شده از کمان، از اسلام بریده و دور شدند.[[929]](#footnote-929)

به آنچه که گذشت چنین پاسخ داده می‌شود:

اول: اتهام استاد محمد رشید رضا، به کعب الاحبار که او همان وهب بن منبه می‌باشد، که قهرمان اسرائیلیات و سرچشمه خرافات[[930]](#footnote-930) است و اتهام ناآگاه خواندن اصحاب، تابعین و ائمه مسلمانان از حقیقت امر این‌ها، آنجا که در تفسیر این آیه می‏گوید:

﴿وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ﴾ [الأعراف: 145].

«و براي او در الواح (تورات) از هرچيز (كه مورد نياز بني‌اسرائيل از نصائح و حِكَم و احكام حلال و حرام بود) نوشتيم»

این گونه روایات، در جوهر و تعداد فراوان می‌باشند. که همه آن‌ها از اسرائیلیاتی است که باطل می‌باشد، و امثال «کعب الاحبار» و «وهب بن منبه» در میان مسلمانان پراکنده‌اند. اگر روایت درست باشد، آمده، که عده‌ای از اصحاب فریب او را خوردند،[[931]](#footnote-931) گفته: بدترین راویان اسرائیلیات، و نیرنگ‌بازترین آن‌ها که مسلمانان را فریفت، این دو نفر می‌باشند. یعنی: کعب الاحبار و وهب بن منبه.[[932]](#footnote-932) گفت: اگر حافظ ابن حجر بوسیله دسیسه‌های آن‌ها فریب می‌خورد، و در مورد عدالت آن‌ها اشتباه می‌کرد، و رجال در جرح و تعدیل آن‌ها دچار لغزش می‌شدند، تحقیق در مورد این مبحث کاملتر و تمامتر بود.[[933]](#footnote-933) همانا ایراد استاد رشید رضا[[934]](#footnote-934) به کعب الاحبار و وهب ابن منبه، بوسیله آنچه که خود آورده است، که جمهور علما آن‌ها را عادل و مورد اعتماد دانسته‌اند، مردود است و اعتراف کرده که ابن عباس[[935]](#footnote-935) و ابوهریره و دیگر بزرگان اصحاب، مانند: عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر از او روایت کرده‌اند. آن‌ها یا همه آن‌هایی که از او روایت کرده‌اند، ساده نبوده‌اند، و فریفته شده هم نبوده‌اند، بلکه یقین داشتند که او در آنچه روایت می‌کند، ثقه است، پس از او روایت کردند.

وگرنه چگونه به عقل خطور می‌کند، که اصحاب علم خود را از یک دروغگوی جعل کننده بگیرند، بعد از آنکه فهمیدند که اصحاب بعد از بررسی و ثابت کردن حدیث، آن را می‌پذیرند.[[936]](#footnote-936)

مسلم در صحیح خود از او حدیث آورده است، ابوداود و ترمذی و نسائی هم همینطور عمل کرده‌اند و این دلیلی است بر این مطلب که کعب نزد همه آن‌هایی که نام بردیم، ثقه و معتمد است و آن گواهی هم برای رد همه تهمتهایی که به این عالم بزرگوار وارد شده است، کافیست.[[937]](#footnote-937)

جمهور علما کعب را ثقه دانسته‌اند، به همین دلیل در کتاب‌هایی که مربوط به ضعفاء و متروکین است، یادی از او نیست، و نقد کنندگان حدیث هم در این باره اتفاق نظر دارند.[[938]](#footnote-938)

بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی، از وهب ابن منبه روایت کرده‌اند. ذهبی در «المیزان» گفته: او ثقه، راستگو، و از اسرائیلیات زیاد روایت کرده است. عجلی گفته: او تابعی و ثقه بود، در سرزمین صنعا بود، «فلاس» او را ضعیف دانسته، و گروهی دیگر او را توثیق کرده‌اند.[[939]](#footnote-939)

ابوزرعه و نسائی گفته‌اند: او ثقه است. ابن حبان هم او را در میان ثقات آورده است،[[940]](#footnote-940) خود بخاری هم به او اعتماد کرده و او را موثق دانسته است.[[941]](#footnote-941)

اینها نمونه‌هایی از گفته‌های بعضی از علما درباره موثق دانستن، وهب بن منبه و کعب الاحبار بود. آیا بعد از این کسی می‌تواند آن‌ها را مورد نقد قرار دهد و به روش حدیثی آن‌ها شک کند یا آن‌ها را به ناآگاهی و غفلت متهم کند و فریب‌کار بداند، در حالی که آن‌ها اهل حدیث بوده‌اند و عده کمی در میان مردم از این علم آگاهی دارند.[[942]](#footnote-942)

به این معنی نیست که هر چه را این دو عالم بزرگوار روایت کرده‌اند، درست است و دروغی در آن نیست، بلکه دروغ‌هایی دارد که با شریعت ما مخالف نیست و عقل هم آن را نمی‌پسندد و این به معنای آن نیست، که دروغ را به آن‌ها نسبت دهیم، دروغ از طرف دیگران می‌باشد، آن‌ها فقط دروغهای دیگران را روایت کرده‌اند، و آن‌ها معتقد به درستی آن بوده‌اند، و از دروغ بودن آن به دلیل پوشیده بودن و تحریف شدن دروغ در میان کتاب‌های اهل کتاب، آگاهی نداشته‌اند.

ابن جوزی گفته است: «بعضی از مسایلی که کعب از اهل کتاب نقل می‌کند، دروغ است، نه اینکه کعب عمداً دروغ گفته باشد، زیرا کعب از بهترین نیکوکاران است.[[943]](#footnote-943)

همه این مطالب هم درباره وهب بن منبه گفته شده است.[[944]](#footnote-944)

اما اینکه رشید رضا گفته روایت‌های مربوط به ظهور مهدی با بهره برداری دشمنان اسلام در آن از بزرگترین انگیزه‌های فساد و فتنه در میان ملت‌های اسلامی بوده، دکتر فهد رومی، پاسخ او را چنین داده است: «در پاسخ به رشید رضا ما از او سؤالی می‌پرسیم: از چه زمانی بهره‌برداری دشمنان اسلام از عقاید مسلمانان و پوشاندن آن و شک در اثبات آن موجّه بوده است.؟

دشمنان اسلام فقط از بحث مهدویت، بهره‌برداری نکردند بلکه از آنچه که نزد مسلمانان، بزرگتر و واضحتر است بهره‌برداری کردند، یعنی (ایمان به نبوت) با این بهره‌برداری، مدعیان نبوت خارج گشتند و امروزه همچنان آن‌ها را می‌بینیم، مانند، بهائیها، بابیها، قادیانیها، و سایرین. همه مسلمانان به ختم نبوت ایمان دارند و این ایمان داشتن باعث نشده که دشمنان از بهره‌برداری خود کوتاه بیایند، نه این و نه آن برای ما مسلمان‌ها، مانعی برای ایمان به نبوت و ختم آن و ایمان به آمدن مهدی نیست.

اگر به همه عقاید مسلمانان که مورد بهره‌‌برداری دشمنان قرار گرفته، شک کنیم، از آن می‌ترسیم که از اسلام حتی نامش باقی نماند.؟[[945]](#footnote-945)

دوم: خروج دجال

احادیثی که درباره آمدن دجال آمده است آنقدر زیادند که به حد تواتر معنوی می‌رسند، و اکثر ائمه حدیث آن را روایت کرده‌اند.[[946]](#footnote-946)

از جمله احادیث صحیحی که درباره آمدن دجال خبر می‌دهد، حدیث انس بن مالک می‌باشد که گفت: رسول خدا فرمود: هیچ پیامبری نیست که امت خود را به آمدن چشم کجِ دروغگویی (دجال)، خبر نکرده باشد، او چشم کج است، و خداوند شما چنین نیست، در میان چشمان دجال، کفر نوشته شده است.[[947]](#footnote-947)

در گذشته پیشوایان اسلامی به شبهه‌ها و ایرادهای خوارج و جهمیه و گروهی از معتزله (در مورد انکار دجال) و (ایرادهای بدعت‌گذارهای گذشته) و (منحرفان و ملحدان بی‌دین هم عصر ما) پاسخ داده‌اند، گروهی از علماء هم، از این خرافاتها متأثر شده‌اند.[[948]](#footnote-948)

ادعای نپذیرفتن احادیث دجال، به دلیل مخالفت با قرآن، که معتقدند در قرآن چنین چیزی نیامده است. ابن حجر پاسخ آن‌ها را چنین داده است:

پاسخ اوّل: خداوند می‌فرماید:

﴿يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا﴾ [الأنعام: 158].

«پاره‌اي از نشانه‌هاي پروردگارت كه (دالّ بر شروع رستاخيز باشد) براي آنان نمودار شود؟ روزي پاره‌اي از نشانه‌هاي پرودگارت فرا مي‌رسد (و آنان را به ايمان اجباري وادار مي‌نمايد) امّا ايمان آوردن افرادي كه قبل از آن ايمان نياورده‌اند، يا اين كه با وجود داشتن ايمان (كارهاي پسنديده نكرده‌اند و) خيري نيندوخته‌اند، سودي به حالشان نخواهد داشت.»

ترمذی حدیثی را بصورت مرفوع از ابوهریره آورده و آن را صحیح دانسته است. گفته که سه چیز هستند که وقتی خارج شوند و بیایند در آن هنگام ایمان سودی ندارد اگر قبلاً ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خود، خیر و نیکی کسب نکرده باشد. 1- دجال 2- چهارپا (حیوان) 3- و طلوع آفتاب از مغرب.[[949]](#footnote-949)

پاسخ دوم: در این آیه خداوند به نزول حضرت عیسی اشاره کرده است:

﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلۡمٞ لِّلسَّاعَةِ﴾ [الزخرف: 61].

«قطعاً وجود عيسي خبر از وقوع قيامت مي‌دهد»

و درست است که او دجال را به قتل می‌رساند. پس از آوردن دو ضد در کنار یکدیگر خودداری کرده است چون دجال هم مانند عیسی، لقبش مسیح است، دجال مسیح گمراهی و عیسی مسیح هدایت است.

پاسخ سوم: خداوند نام دجال را برای تحقیر کردن او، نیاورده است، بعد از آن از یأجوج و مأجوج نام برده است، آشوب و فتنه آن‌ها جدا از فتنه دجال می‌باشد. در تفسیر بغوی آمده، دجال مذکور در این آیه:

﴿لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ مِنۡ خَلۡقِ ٱلنَّاسِ﴾ [المؤمن: 57].

«قطعاً آفرينش آسمان‌ها و زمين (از عدم در آغاز خلقت) بسي دشوارتر است از آفرينش مردمان.»

منظور از مردم (الناس) در این آیه دجال می‏باشد که کل بر جزء اطلاق شده است، که اگر ثابت شود این بهترین پاسخ است. از جمله اموری می‌شود که پیامبر کفالت و مسئولیت بیان آن را بعهده گرفته است.[[950]](#footnote-950)

امام نووی در مورد نظر اهل سنت درباره دجال می‏گوید: قاضی می‏گوید: این احادیثی که مسلم درباره دجال روایت کرده است، حجتی برای اهل سنت در صحت وجودی آن می‌باشد، او (دجال) یک آدم واقعی است، که خداوند بندگان خود را به وسیله او می‌آزماید. خداوند به او تواناییهای فوق‌العاده بخشیده است، مرده‌ای را که خود کشته، زنده می‌گرداند، با آمدن او گلهای جهان شکوفه می‌دهند، و زمین حاصلخیز می‌شود، باغها، آتش‌ها و رودها، و گنجهای زمین از او پیروی می‌کنند، اگر به آسمان امر کند که ببارد، می‌بارد، اگر به زمین امر کند که گیاه برویاند، می‌رویاند، همه این امور به قدرت و مشیت خداوند اتفاق می‌افتد. بعد از آن خداوند او را ناتوان می‌گرداند به گونه‌ای که حتی قدرت کشتن یک نفر را هم ندارد، خداوند کارهای او را باطل می‌گرداند، و عیسی او را به قتل می‌رساند و خداوند، کسانی که ایمان آورده‌اند، در زمین ثابت می‌گرداند.

این نظر اهل سنت و همه اهل حدیث و فقها است، برخلاف کسانی که او را انکار کرده و کار او را باطل دانسته‏اند از جمله: گروهی از معتزله و خوارج و جهمیه. ولی جهمیه و گروهی دیگر برخلاف بخاری معتقدند که دجال وجود دارد ولی کارهای خارق‌العاده و توهمات او حقیقت ندارد که اگر راست و ثابت باشد، معجزات انبیاء از بین می‌رود.

که نظر همه آن‌ها نادرست است، زیرا او ادعای نبوت نکرده تا آنچه که همراه اوست برای تصدیق او باشد. بلکه او ادعای خدایی می‌کند، که در همان ادعایش دروغ می‌گوید، بصورت حالت‌ها و دلایل حادث شده در آن، ناقص بودن صورتش، و ناتوانی در از بین بردن کوری چشم خود و از بین بردن گواه و شاهد کفری که میان چشمان او قرار دارد.[[951]](#footnote-951)

پس صحت احادیثی که درباره آمدن دجال است، در حد متواتر معنوی است، و پاسخی است به کسی که آن را ضعیف و مضطرب دانسته است یا اینکه تصور کرده از احادیث آحاد است و استناد به آن در عقاید درست نیست[[952]](#footnote-952) و وارد میدانی شده که اهل آن نمی‌باشد. همچنانکه اقرار پیشوایان اسلامی به اینکه دجال شخصیت واقعی است، پاسخی است به آن‌هایی که تأویل و تصور کرده‌اند که دجال، نماد خرافات و دروغ و زشتی و ظاهر شدن بدی و تباهی است[[953]](#footnote-953) یا تأویلات باطل دیگری که آورده‌اند.

اینکه دجال، ادعای خدایی می‌کند و در صورت او نشانه کور بودن و ناتوانی او و شاهد کفری که میان چشم‌هان او نوشته شده است، گمان داعیان قدیم و جدید را مبنی بر اینکه، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهد که باعث شبهه در نبوت[[954]](#footnote-954) او می‌شود، باطل می‏کند، همانگونه که امام نووی پاسخ آن‌ها را داده است، همگی نادرست هستند.[[955]](#footnote-955)

سوم: نزول مسیح

احادیثی که درباره نازل شدن حضرت عیسی در آخرالزمان آمده، به حد تواتر رسیده است، ابن کثیر گفته است: «این احادیث به صورت متواتر از رسول خدا، از روایت ابوهریره، ابن مسعود، عثمان بن ابی‌عاص، ابی امامه، نواس بن سمعان، عبدالله بن عمرو بن عاص، مجمع ابن حارثه، ابی‌شریحه و حذیفه بن اسید، روایت شده‌اند. و در آن حدیث صفتِ دال بر مکانِ فرود آمدن عیسی وجود دارد، که آیا در شام فرود می‌آید یا در دمشق و یا در کنار گنبد شرقی، و به هنگام اقامه نماز صبح می‌باشد.[[956]](#footnote-956)

استاد عبدالله غماری، بعد از آنکه به همه اخبار و احادیثی که در این باره آمده عیب و ایراد می‏گیرد، می‏گوید: «این شصت حدیث را بیست و هشت صحابی و همچنین سه نفر از تابعین هم آن را با الفاظ مختلف و سندهای متعدد، از رسول خدا روایت کرده‌اند، که همه به فرود آمدن عیسی بن مریم تأکید می‌کنند تأکیدی که قابل تأویل و طفره رفتن نیست.»[[957]](#footnote-957)

از جمله در صحیحن از ابوهریره روایت شده که گفت: پیامبر فرمود: «قسم به کسی که جا من در دست اوست، فرزند مریم (عیسی) بر شما نازل می‏شود، بعنوان حاکمی دادگر، تا صلیب را بشکند، خوک را از بین ببرد، جزیه وضع کند، آنقدر مال ببخشد که مستمندی برای دریافت آن پیدا نشود.»[[958]](#footnote-958)

شبهاتی را که اهل حدیث[[959]](#footnote-959) درباره نازل شدن عیسی آورده‌اند که دشمنان از آن به عنوان وسیله‏ای جهت ایراد گرفتن به حدیث پیامبر و راویان آن، استفاده کرده‌اند، بصورت مجمل[[960]](#footnote-960) در چند مورد بیان می‏کنیم:

1. در قرآن هیچ نص صریحی وجود ندارد، که دلالت کند خداوند او را با روح و جسدش به آسمان برده باشد، تا در آنجا زندگی دنیایی داشته باشد و خوراک بخورد.
2. نص صریح بر نزول او وجود ندارد بلکه آنچه که موجود است عقیده مسیحیان است.
3. احادیثی که آمده، به حد تواتر نرسیده، تا عقیده به نزول او پیدا کنیم، بلکه احادیثی آحادی است که متنشان مضطرب و معنایشان منکر، و در اکثر آن‌ها ضعف راویها بسیار شدید است. و محکم الدلاله هم نیستند، به همین دلیل علمای قدیمی و حال، آن را تأویل کرده‌اند.
4. بر مسلمان واجب نیست که اعتقاد به زنده بودن او از لحاظ روحی و جسمی داشته باشد و مخالف این نظر کافر شمرده نمی‌شود.
5. نازل شدن حضرت عیسی با حدیث «هیچ پیامبری بعد از من نمی‌آید»[[961]](#footnote-961) در تناقض است.

**پاسخ به شبهات گرفته شده:**

1. آیاتی در قران آمده که دلالت می‌کند، عیسی به سوی آسمان بلند شده است. علماء هم اعلام کرده‌اند که او با روح و جسدش بالا رفته است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: 55].

«(به ياد آوريد) هنگامي را كه خدا به عيسي فرمود: من تو را (با مرگ طبيعي در وقت معيّن) مي‌ميرانم و (مقام تو را بالا مي‌برم و بعد از مرگ طبيعي) به سوي خويش فرا مي‌برم.»

دکتر محمد خلیل هراس، چکیده‌ای از نظرات مفسران را درباره این آیه آورده است و می‏گوید:

1. نظر جمهور: که ابن کثیر آن را انتخاب و از حسن روایت کرده است و آن نظری است، که مردن را به خوابیدن تفسیر کرده است.
2. نظر قتاده: که در آیه تقدیم و تأخیر و تقدیر هست، و به این معنی است: «من تو را به سوی خودم بالا می‌برم و تو را می‌میرانم یعنی بعد از نازل شدن.»
3. نظر ابن جریر: منظور از وفات کردن، همان بلند شدن است، به این معنا که من تو را از زمین می‌گیرم و با بدن و روحت تو را می‌میرانم،[[962]](#footnote-962) این تفسیر منسوب به ابن زید است[[963]](#footnote-963) که او هم از ابن کثیر و او هم از مطر وراق[[964]](#footnote-964) روایت کرده است.

این سه نظر اتفاق دارند، که او به صورت زنده بالا رفته است، هر چند بعضی درست‌تر، و پذیرفتنی‌تر می‌باشند، قول و نظر جمهور درست‌تر است بعد از آن نظر قتاده و سپس نظر ابن جریر[[965]](#footnote-965) درست می‌باشد.

همانطور که «وفات» بر مرگ اطلاق می‌شود، بر خواب هم اطلاق می‌شود. زیرا معنای آن برای رساندن حق، کافی و کامل است و نقصی در آن نیست، صاحب القاموس گفته است: «أوفى فلاناً حقه» یعنی «أعطاه وافياً، كوفاه و وافاه فاستوفاه و توفاه»[[966]](#footnote-966)

گاهی در قرآن نیز به معنای خواب آمده است مثلا:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ﴾ [الأنعام: 60].

«خدا است كه در شب شما را مي‌ميراند و در روز شما را برمي انگيزاند و او مي‌داند كه در روز (كه زمان عمده جنب و جوش و تلاش و كوشش است) چه مي‌كنيد و چه فراچنگ مي‌آوريد.»

همچنانکه در این آیه به دو معنا آمده است:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢﴾ [الزمر:42].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها برمي‌گيرد. ارواح كساني را كه فرمان مرگ آنان را صادر كرده است نگاه مي‌دارد، و ارواح ديگري را (كه هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسيده به تن) باز مي‌گرداند تا سرآمد معيّني (و وقت مشخّصي كه پايان عمر است). در اين مسأله (خواب و بيداري كه همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌هاي روشني (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) براي انديشمندان است.»[[967]](#footnote-967)

منظور از وفات در این آیه و در مورد حضرت عیسی خواب می باشد و مرگ نیست. ابن کثیر گفته: «خداوند خبر داده که عیسی را بعد از اینکه با خواب می‌میراند، به سوی خود بلند کرد و او را از دست یهودیانی که می‌خواستند او را آزار و اذیت کنند و از دست بعضی از پادشاهان کافر آن زمان نجات داد.»[[968]](#footnote-968)

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٥٨﴾ [النساء: 157-158].

«و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب اين كه از روي استهزاء و سخريّه) مي‌گفتند كه: ما عيسي پسر مريم، پيغمبر خدا را كشتيم! در حالي كه نه او را كشتند و نه به دار آويختند، وليكن كار بر آنان مشتبه شد و (متردّد گرديدند كه آيا عيسي يا ديگري را كشته‌اند و در اين‌باره با همديگر اختلاف نظر پيدا كردند و) كساني كه درباره او اختلاف پيدا كردند (جملگي) راجع بدو در شكّ و گمانند و آگاهي بدان ندارند و تنها به گمان سخن مي‌گويند و (بايد بدانند كه) يقيناً او را نكشته‌اند (و قطعاً مقتول كس ديگري بوده است). ‏‏ بلكه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاري كه خود مي‌داند، وي را ميراند و) در پيش خود به مرتبه والائي رساند. و خداوند چيره (است و بر هر كاري توانا است، و) حكيم است (و هر چيزي را برابر حكمتي انجام مي‌دهد، و سنجيده عمل مي‌كند.)»

دکتر محمد هراس می‏گوید: آیه به صراحت اشاره می‌کند که خداوند عیسی را زنده بالا برده است. زیرا خداوند رفع کردن را آورده، و جایی که قتل و به صلیب کشیدن در آن صورت گرفته را نفی کرده است، اگر عیسی در روی زمین مرده و دفن شده بود. منظور از بلند کردن، بلند کردن روح و جایگاه اوست، همانطور که انکار کنندگان تصور کرده‌اند، در آن صورت کلمه بلند کردن در مقابل کشتن و به صلیب کشیدن زیبا نبود، زیرا آنچه که برای نفس کشتن و به صلیب کشیدن مناسب است این است که او را زنده بالا برده باشد نه به صورت مرده، در غیر این صورت می‌فرمودند، او را کشته، نه به صلیب کشیدند، بلکه خداوند اورا به قتل رساند.

چگونه باید تصور کرد که منظور از این آیه:

﴿بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ﴾ [النساء: 158].

«بلكه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاري كه خود مي‌داند، وي را ميراند و) در پيش خود به مرتبه والائي رساند.‏»

بلند کردن روح عیسی باشد، بلکه آن را آورده تا تصور کشتن و به صلیب کشیدن او را نفی و باطل کند، بلند کردن روح، قتل و به صلیب کشیدن را باطل نمی‌کند، بلکه از آن‌ها جامع‏تر است، به فرض اینکه او را کشته باشند، روح او به سوی خداوند بالا می‌رفت، و اینکه خداوند بیان کرده که آن را به سوی خود بلند کرده است این اختصاص به آن احساس نمی‌شد. و آنچه که ممکن است به عیسی اختصاص پیدا کند، همان بلند کردن عیسی بصورت زنده و با جسم و روح خود می‌باشد. زیرا ارواح همه پیغمبران و مؤمنان، بعد از مرگ به سوی خداوند بالا می‌رود و میان عیسی و دیگران تفاوتی نیست این امر به او اختصاص ندارد.[[969]](#footnote-969)

زندگی او همانند زندگی، زنده‌های روی زمین نیست، که به غذا و آب احتیاج داشته باشد و مانند دیگر موجودات زنده، مطیع روشها و قوانین کائنات باشد، بلکه زندگی او زندگی ویژه‌ای است نزد خداوند که به نیازهای بدنی و مادی مانند آب و غذا و امثال آن احتیاجی ندارد.[[970]](#footnote-970)

آیه‌هایی هم فرود آمدن عیسی به زمین را در روز آخرت، ثابت می‌کنند، از جمله:

1. فرموده خداوند:

﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٤٦﴾ [آل عمران: 46].

«و در گهواره و در حالت كهولت (يعني ميان‌سالي، كه از سي سال تا پنجاه و يك سال است) با مردم سخن خواهد گفت و از زمره صالحان بشمار است.»

شیخ هراس از ابن جریر نقل کرده است که: عیسی در گهواره با مردم صحبت کرد و زمانی که دجال را کشت با مردم صحبت خواهد کرد، که آن هنگام به سن کهولت[[971]](#footnote-971) رسیده است، سپس گفته، این چیزی که از ابن جریر روایت کرده‌ایم که نظر همه مفسران می‌باشد و همه آیه را اینگونه تفسیر می‌کنند و آن را دلیلی بر نازل شدن عیسی می‌دانند، و این حقیقتی است که در آن شکی باقی نمی‌ماند. فرموده خداوند ﴿وَكَهۡلٗا﴾ معطوف به متعلقِ ظرف به قبلش می‌باشد، که با آن یک حکم دارند و تقدیر آن چنین است، در زمان بچگی در گهواره با مردم صحبت می‌کند، و زمانی که به کهن‌سالی رسید باز با مردم صحبت می‌کند، اگر سخن گفتن او در بچگی مستقیم بعد از متولد شدن باشد، باید معطوف علیه آن که سخن گفتن او به هنگام کهن‌سالی است، باشد. در غیر این صورت نیازی به نص آوردن بر آن نیست. زیرا حرف زدن در کهنسالی امری عادی است و زیبا نیست از آن خبر بدهیم، به ویژه که در مقام بشارت دادن باشد. بلکه باید منظور از این سخن «سخن گفتن در کهن‌سالی همچون سخن گفتن در بچگی باشد، به این معنا که او به آسمان بلند می‌شود، قبل از اینکه به سن کهولت برسد، سپس فرود می‌آید و در زمین تا زمان کهولت باقی می‌ماند و به هنگام کهن‌سالی با مردم صحبت می‌کند.

همه محدثان و مورخان معتقدند که زمانی که عیسی به سوی آسمان‌ها بلند شد سی و سه سال سن داشت و هنگامی که فرود می‏آید چهل سال در زمین می‌ماند، همانطور که در حدیث صحیح آمده است.[[972]](#footnote-972) از ابوهریره روایت شده، که پیامبر فرمود: «میان من و عیسی هیچ پیغمبری نیست، او فرود خواهد آمد، اگر او را دیدید، او را به این صفات بشناسید، مردی که میان رنگ قرمز و سفیدی است، میان این دو رنگ انگار که آب از سر او می‌چکد، اگر خیس نباشد. بخاطر اسلام با مردم می‌جنگد، صلیب را می‌کَند، خوک را می‌کُشد، جزیه قرار می‌دهد، در زمان خود همه مردمان بجز مسلمانان را به هلاکت می‌رساند، دجال را از بین می‌برد، چهل سال در زمین می‌ماند، سپس وفات می‌یابد و مسلمان‌ها بر او نماز می‌خوانند.[[973]](#footnote-973)

ب- فرموده خداوند:

﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلۡمٞ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمۡتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١﴾ [الزخرف: 61].

«قطعاً وجود عيسي خبر از وقوع قيامت مي‌دهد، و هرگز درباره قيامت شكّ و ترديد نداشته باشيد، و از من پيروي كنيد كه راه راست اين است.»

درست این است که ضمیر در (انه) به عیسی برمی‌گردد، یعنی آمدن او از نشانه‌های قیامت می‌باشد، زیرا عیسی اندکی قبل از قیامت فرود می‌آید.[[974]](#footnote-974)

آنچه که به آن دلالت می‌کند این است که سیاق آیه در ذکر آن و صحبت کردن در غیر سیاق آن بدون حجت جایز نیست و این معنای قرائت دیگری را تأیید می‌کند.

﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلۡمٞ لِّلسَّاعَةِ﴾. یعنی نشانه دلیلی برای وقوع قیامت است.[[975]](#footnote-975)

ج- خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا ١٥٩﴾ [النساء: 159].

«و كسي از اهل كتاب نيست مگر اين كه پيش از مرگ خود (در آن دم كه در آستانه مرگ قرار مي‌گيرد و ارتباط او با اين جهان ضعيف و با جهان بعد از مرگ قوي مي‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌اي از برابر چشمش كنار مي‌رود و بسياري از حقائق را مي‌بيند) به عيسي ايمان مي‌آورد (امّا ديگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ايمان و توبه ناپذيرفته است) و روز رستاخيز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت مي‌دهد كه او تنها بنده و فرستاده خدا بوده است و رسالت آسماني را رسانده است.)»

و فرموده خداوند: ﴿قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ﴾ علما در مورد مرجع ضمیر دو صورت بیان کرده‌اند:

اوّل: قبل از مرگ عیسی و آن نظر ابوهریره می‌باشد.[[976]](#footnote-976)

دوم: قبل از مرگ جزء اهل کتاب باشد. ابن جریر گفته: نزدیکترین نظر به حقیقت نظر کسی است که گفته: تأویل آن، گروهی از اهل کتاب قبل از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورند،[[977]](#footnote-977) که نظر ابن کثیر است، گفته است: «شکی نیست آنچه را که ابن جریر گفته همان درست است.»[[978]](#footnote-978)

استاد عبدالله غماری گفته: «احتمال بازگشت ضمیر در «موته» به کتابی ضعیف است و احتمال بازگشت ضمیر در «بِِهِ» بر غیر عیسی باطل است، و احتمالهای ضعیف و باطل برای حجت مفید نیستند و درست نیست به آن‌ها تمسک جوئیم، پس این آیه قرآن بر زندگی عیسی و فرود آمدن او به کمک آنچه که ذکر کردیم، نص می‌باشد.

آن لفظ هم گاهی خود نص است و گاهی قرائنی به آن اضافه می‌شود. آنگونه که عده‌ای تصور کرده‌اند، هر احتمالی در مورد لفظ در مقدمه آن اثر نمی‌گذارد، آن‌هایی که قواعد خود را بنا بر اصول بنیان ننهاده‌اند.[[979]](#footnote-979)

اما آنچه که تصور کرده‌اند که احادیث نزول و فرود آمدن مسیح، به حد تواتر نرسیده است، تا به فرود آمدن عیسی عقیده پیدا کنند، بلکه احادیث آحادی است که در متن خود مضطرب... می‌باشند.

ذکر آن علمایی که بر متواتر معنوی بودن آن حدیث نص آورده‌اند گذشت، آمدن آن‌ها در صحیحین باعث شده همه مردم آن‌ها را بپذیرند و نسبت به احادیث آن علم یقینی پیدا کنند، حتی اگر آحاد هم باشند بر ما واجب است که تسلیم آن‌ها شویم و به مفهوم آن‌ها ایمان بیاوریم اگر ثابت شود که از رسول خدا می‌باشند. هر چند بر عقیده مخالف دلالت کند، باید آن را پذیرفت.

در مورد تصور استاد رشید رضا و شیخ شلتوت، که گفته‌اند: این احادیث در متن مضطرب و در معنی منکر می‌باشند.

استاد غماری به شیخ شلتوت پاسخ داده و گفته است: این درست نیست، زیرا این احادیث و روایات (بنابر تعبیر خودشان) همگی در مورد فرود آمدن عیسی و کشتن دجال و خوک و شکستن صلیب و.... اتفاق نظر دارند، ولی بعضی از آن روایت‌ها را بصورت مفصل و بعضی دیگر بصورت مجمل و گروهی دیگر بصورت خلاصه، و دیگری شیوا بیان کرده‌اند. قرآن هم همینطور عمل کرده است. داستانی را به روشها و اسلوبهای متعدد در سوره‌های مختلف می‌آورد، که در بعضی سوره‌ها، آن قصه طولانی‌تر و با ذکر جزئیات بیشتر است، به گونه‌ای که در سوره‌هایی هم خیلی کوتاه آمده، و اگر سوره‌های قبلی را نخوانده باشیم از درک آن عاجز می‌مانیم.

شاید آنکه فتوا داده است گمان کرده مانند اختلافی که درباره شأن حدیث هست که تعدد خروجهای آن، بر تعارض میان آن‌ها دلالت می‌کند، که در اینجا مفتی اشتباه کرده و وقتی ادعا کند، امکان جمع کردن میان روایت‌ها نیست، اشتباه او دو برابر می‌شود.

به فرض وجود تعارض میان آن احادیث، جمع کردن میانشان ممکن است، اگر فکر خود را به کار بیندازد، و دقت کند، و جستجوی دقیق نماید. ولی او سخن خود را بصورت مرسل بیان کرده که جمع میان آن‌ها دشوار است.[[980]](#footnote-980)

**تصور اینکه این احادیث محکم الدلاله نیستند، به همین دلیل علما در گذشته آن‌ها را تأویل می‌کردند،** تصوری باطل است، و ادعای باطلی است که سندی ندارد، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که احادیث بر صحت آن و فرود آمدنش نص آورده‌اند و چیزی که با اشاره یا صراحت آن را رد نماید، نیامده است و همه امت بر آن چه که دلالت می‌کند اجماع دارند، و تأویلی که کرده‌اند، چیزی جز تحریف و تغییر و رد نصوص ثابت و صریح نیست و در آن حجتی نیست.

شیخ احمد محمد شاکر می‌گوید: «نوگراها یا کسانی که در زمان خود زندگی نمی‌کنند، با این احادیث بازی کردند، احادیثی که آشکارا بر فرود آمدن عیسی در آخر زمان و قبل از تمام شدن دنیا دلالت می‌کنند که گاهی بوسیله تأویلهای پیچیده‌ای انکار می‌شوند و گاهی با انکارهای آشکار دیگر مواجه می‏شوند – در حقیقت - آن‌ها یا به غیب ایمان ندارند و یا نزدیک است که ایمان نداشته باشند. و این احادیث در مجموع متواتر معنایی می‌باشند، و مفهوم دینی از آن‌ها فهمیده می‌شود، و انکار و تأویل آن‌ها در این باره سودی ندارد[[981]](#footnote-981).

1. شکی نیست که نصوص قرآنی و حدیثی بر بلند کردن عیسی به سوی آسمان دلالت دارند. و او از نظر جسمی و روحی زنده است و در آخر زمان فرود می‌آید و بر این امر، اجماع هست و بر هر مسلمانی واجب است که ایمان بیاورد به آنچه نصوص قرآن بر آن دلالت کرده‌اند و معلوم است که انکار کردن امور ثابت دینی منجر به کفر می‌شود.

شیخ شنقیطی می‏گوید: «شرعاً واجب است که ایمان داشته باشیم عیسی زنده است و باید در آخر زمان فرود آید و پیرو شریعت پیامبر اسلام گردد و در راه خدا جهاد کند و این تواتر از رسول خدا می‌باشد اعتقاد به آن واجب است زیرا خداوند در قرآن فرموده است:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٥٨﴾ [النساء:157-18].

«يقيناً او را نكشته‌اند (و قطعاً مقتول كس ديگري بوده است). ‏ بلكه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاري كه خود مي‌داند، وي را ميراند و) در پيش خود به مرتبه والائي رساند. و خداوند چيره (است و بر هر كاري توانا است، و) حكيم است (و هر چيزي را برابر حكمتي انجام مي‌دهد، و سنجيده عمل مي‌كند.)»

قبلاً احادیث متواتر در این باره را ذکر کردیم و گفتیم که حدیث درباره مرگ او درست نیست و با احادیثی صحیحی که درباره فرود آمدن عیسی در آخر زمان می‌باشد در تعارض هستند. وقتی قرآن خبر داده که او را بلند کردیم و کشته نشد و پیامبر هم برای ما بیان فرموده که در آخر زمان فرود خواهد آمد و احوال او را بعد از فرود آمدن برای ما، توضیح داده است، که از هر احتمال کذبی به دور می‌باشد اعتقاد به آن به هر مسلمانی واجب است و هر کس در آن هم شک نماید با اجماع امت، کافر گشته است، زیرا چنانکه فهمیدیم بدون اختلاف این امر جزء دین است و هر عیبی که بی‌دین‏ها و منحرفان و نادانان به آن گرفته‏اند، باطل می‌باشد و کسی که اندکی علم داشته باشد شایسته نیست که به آن توجه نماید.[[982]](#footnote-982)

تصوری که معتزله و جهمیه و پیروانشان کرده‌اند، که فرود آمدن عیسی با ختم نبوت در تعارض است.

در پاسخ به این تصور آن‌ها می‌گوئیم: «این حدیث ادعای آن‌ها را نقض و باطل می‌کند، پیامبر فرموده «حاکم دادگری» نگفته «پیامبر دادگری» می‏آید و عیسی در حالیکه به این شریعت حکم می‌کند فرود می‌آید و بعنوان پیغمبری، با رسالت جدید نازل نمی‌شود، زیرا شریعت خود او نسخ شده و او از حکمرانان این امت می‌باشد.[[983]](#footnote-983)

آنچه در صحیح مسلم آمده، که «پشت سر مردی از این امت نماز می‌خواند» گفته قبلی ما را تأیید می‌کند، از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: شنیدم رسول خدا فرمود: «همچنان گروهی از امت من تا روز قیامت، آشکارا برای حق، می‌جنگند، گفت: عیسی فرود می‌آید، فرمانده آن مؤمنان جنگجو می‌گوید: ای عیسی پیش نماز ما بشو، عیسی می‌فرماید: «نه، شما بر همدیگر امیر هستید و خداوند این امت را تکریم کرده است.[[984]](#footnote-984)»

ابن حجر گفته، ابن جوزی چنین آورده است: اگر عیسی به عنوان امام (پیش نماز) می‌ایستاد، در این اشکال می‌افتادیم و گفته می‌شد: آیا می‌بینی او که از لحاظ شرعی مبتدی است بعنوان امام ایستاده است، پس بعنوان مأموم ایستاد، تا این شبهه را در فرموده پیامبر (لانبی بعدی) «بعداز من پیامبری نیست»، پیش نیاورد.[[985]](#footnote-985)

استاد عبدالله غماری گفته است: «پس هر کس به این مسأله ایراد وارد کند، خصوصاً بعد از این بیانها و گفتارها، اگر کافر نباشد، بدعتگری گمراه شده است و واجب است که از او دوری جویند و از معاشرت با او اجتناب ورزند، در این مسأله اختلاف نیست، که عذر مخالف پذیرفته شود، بلکه اجماعی است، که امت بر آن اجماع کرده‌اند و نصوص متواتر بر آن آمده‌اند و از جمله مسائلی است که در آن جای اجتهاد و نظر دادن نیست.[[986]](#footnote-986)

در پایان روایتی را از امام احمد می‌آوریم که در مسند خود با سند صحیح آورده است. از ابی‌هریره روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: «من امیدوارم اگر عمر طولانی داشتم، به عیسی بن مریم برسم و او را ببینم، اگر مرگ زودتر به سراغم آمد، هر کس از شما که او را می‌بیند، سلام مرا به او برساند.»[[987]](#footnote-987)

دکتر سعید صوابی می‌گوید: «در این حدیث اشاره‌ای است به اینکه قطعاً آن امر اتفاق می‌افتد و تحقیقاً عیسی فرود می‌آید و حاکم عادلی می‌شود که با دین اسلام و شریعت محمدی حکم می‌کند و سایر ادیان را باطل می‌گرداند.[[988]](#footnote-988)

ابوهریره می‌گوید: «ای برادرزاده اگر او را دیدی، بگوئید: ابوهریره به شما سلام می‌رساند.[[989]](#footnote-989)

این حدیث بهترین دلیل بر پیروی امت از پیامبر خود، در ایمان آوردن به فرود آمدن عیسی ابن مریم است.

ما هم به آن‌هایی که بعد از ما می‌آیند وصیت می‌کنیم، اگر به عیسی بن مریم رسیدند، سلام ما را به او برسانند.[[990]](#footnote-990)

خداوند بلند مرتبه اعلی و داناتر است.

فصل پنجم:  
حدیث عذاب قبر و نعمت‌های آن

مبحث اول: شبهه طعنه زنندگان به احادیث مربوط به امور غیبی «آخرت» و چگونگی عالم برزخ و حالات روز قیامت و پاسخ به آن‌ها

بدعتگذاران جهمیه و خوارج و گروهی از معتزله، به احادیث مربوط به امور غیبی شنیداری (مربوط به آخرت) و عذاب قبر و نعمت‌های آن و حوض و میزان و صراط.... ایراد گرفته و طعنه زده‌اند. و آن‌ها را براساس اصول دینی خود تأویل کرده‌اند.

پیروان بدعتگر از داعیان بی‏دین و منحرفان، که در عصر ما زندگی می‏‏کنند در این باره علو کرده و از اسلاف خود، در ایراد گرفتن به احادیثی که درباره حشر و نشر، دمیدن در صور، اوصاف نعمت‌های بهشتی و اوصاف عذاب قبر و دیگر احادیث صحیحی که از حالات روز قیامت، بحث می‌کند، پیشی گرفته‌اند. در صفحات قبل سخنان جمال بنا را یادآور شدیم[[991]](#footnote-991) و پاسخ آن‌ها هم داده شد، که می‌گفت، پیامبر از غیب آگاه نیست.[[992]](#footnote-992)

در اینجا به شبهات طعنه زنندگان به احادیث شنیداری، پاسخ داده می‌شود: بدعت‌گران قدیم و جدید در انکار کردن احادیث شنیداری هیچ حجتی جز پیروی از عقل‌های خود و مقایسه کردن عالم ماوراء الطبیعه با عالم محسوس، ندارند.

امام شاطبی در کتاب خود الاعتصام در باب «بیان معنای صراط مستقیم» که راه بدعت‌گرها از آن منحرف گشته، و از هدایت گمراه شده‌اند، آورده و گفته است: «آن‌ها گروهی هستند که نظرات و قیاسهای خود را برای پاسخ به احادیث بکار برده‌اند و گفته‌اند: جایز نیست که در آخرت خداوند دیده شود، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٠٣﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (كُنْهِ ذات) او را درنمي‌يابند، و او چشم‌ها را درمي‌يابد (و به همه دقائق و رموز آن‌ها آشنا است) و او دقيق (است و با علم كامل و اراده شامل خود به همه ريزه‌كاري‌ها آشنا، و از همه چيزها) آگاه است.‏»

سپس این فرموده پیامبر را رد کردند که می‏فرماید: شما در روز قیامت خدای خود را می‌بینید.[[993]](#footnote-993) و این فرموده خداوند را هم تأویل کردند:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23].

«‏در آن روز چهره‌هائي شاداب و شادانند. ‏‏ به پروردگار خود مي‌نگرند. ‏»[[994]](#footnote-994)

گفته‌اند: جایز نیست که از میّت در قبرش سؤال کرده شود. چون خداوند می‌فرماید:

﴿قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ﴾ [المؤمن: 11].

«كافران مي‌گويند: پروردگارا! ما را دوبار ميرانده‌اي و دوبار زنده كرده‌اي»

احادیث متواتر درباره عذاب قبر و فتنه‌های آن را رد کرده‌اند[[995]](#footnote-995) و احادیث شفاعت را هم با وجود متواتر بودن رد کرده‌اند[[996]](#footnote-996) و گفته‌اند: «کسی که وارد آتش جهنم شد، از آن خارج نمی‌شود، گفته‌اند: ما نه حوضی می‌شناسیم[[997]](#footnote-997) و نه میزانی[[998]](#footnote-998) و نمی‌دانیم آن‌ها چه هستند. با وجود متواتر بودن احادیث در آن باره، آن‌ها را با نظرات و قیاسهای خود رد کرده‌اند، که تفصیل[[999]](#footnote-999) آن و پاسخ آن‌ها هم گذشت.[[1000]](#footnote-1000)

آنچه حقیقت است: حکم کردن با رأی و نظر، امری است آسان و درست نیست که بدعت‌گرها و ملحدان در گذشته و حال به این دلیل افتخار کنند، بلکه افتخار در پیروی از وحی می‌باشد، هر چند، حکمت وحی بر ما پوشیده باشد و نتوانیم حقیقت آن را درک کنیم، بویژه در امور مربوط به غیب، زیرا عقل از درک جهان ماوراء الطبیعه ناتوان است، و حکم کردن با عقل در این عالم تجاوز کردن از حد عقل می‌باشد و صاحب آن نادان است، که بر خالق خود دست درازی کرده است. (پناه به خدا)

نسبت به کسانی که با عقل‌های خود در مورد احادیث حالات روز قیامت حکم می‌کنند، در پاسخ به آن‌ها بصورت خلاصه[[1001]](#footnote-1001) سخنان جامعی از ابن خلدون را درباره بحث از غیبیات و حماقت عقل‌ها می‌آوریم گفته است: «به تصوری که فکر پدید می‌آورد، اعتماد نکن، که آدمی توانایی احاطه به تمام موجودات و کائنات و علتها و آگاهی یافتن از تفصیل همه وجود را ندارد، که آن نظری احمقانه می‌باشد و بدان که وجود، نزد هر کسی به اندازه درک اوست و از آن تجاوز نمی‌کند، در حالیکه اصل وجود خلاف این است و حقیقت آن نهفته است، مگر آدم ناشنوا را نمی‌بینی، که چگونه وجود، نزد او در حسهای چهارگانه و معقولات منحصر شده است، امور شنیداری نزد او ساقط می‌شوند، نابینا هم همینطور می‌باشد، گروه دیدنیها، نزد او ساقط می‌شوند، اگر پیروی از پدران و پیران همعصر خود نبود، به آن اقرار نمی‌کردند، ولی آن‌ها برای اثبات وجود این صفتهایی که خود فاقد آن می‌باشند، از اکثریت، تبعیت می‌کنند، نه از فطرت و ادراک طبیعی خود. اگر حیوان سخن می‌گفت و از او سؤال می‌کردیم، در می‌یافتیم که به امور عقلی نادان است، و نزد او وجود ندارند، وقتی این را متوجه شدیم، در می‌یابیم که حتماً درکهای دیگری غیر از ادراکات ما وجود دارد، همانا درک‌های ما حادث و مخلوق می‌باشند و خلق خداوند، از خلق مردم بزرگتر است، محصور کردن هم مجهول است و وجود وسیعتراز آن است و خداوند پشت این امور، بر همه چیز احاطه دارد، ادراکها و مدرکات خود را در امور حصر شده به آن‌ها می‌دهید. و از آنچه که شارع امر کرده‌، از امور اعتقادی و عملی، پیروی کن، که او به سعادت تو علاقمندتر و آگاه‌تر است، در آنچه به تو سود می‌‌رساند. زیرا درک او بالاتر از ادراک توست، و بر سفره‌‌ای، وسیعتر از سفره عقل تو می‌باشد.

شکی در عقل و ادراک آن وجود ندارد و عقل میزان و معیار درستی است. و حکمهای آن یقینی می‌باشند و دروغی در آن نیست، بجز اینکه آدمی با عقل نمی‌تواند امور مربوط به توحید، آخرت و حقیقت نبوت و حقیقت صفات الهی و هر آنچه که ماوراء است را بسنجد، زیرا این کار وارد شدن در محالات است.

مثال آن، مثال مردی است که ترازویی را دیده باشد، که با آن طلا را وزن می‌کنند، طمع کند که با آن ترازو، کوه‌ها را وزن کند، این مرد درک نمی‌کند که حکم آن ترازو درست نیست، ولی عقل کنار آن است و از کنار او تجاوز نمی‌کند، تا برای او احاطه بر پروردگار و صفات او را ممکن سازد، زیرا او ذره‌ای از ذرات وجودِ حاصل شده از خداست. کسی که عقل را بر احادیث غیبی، در چنین مسایلی مقدم گرداند، در این فتنه گرفتار می‌شود، نشانه کوتاهی فهم او و نابودی نظرش می‌باشد، در این باره حق برایت روشن شده است.[[1002]](#footnote-1002)

اهل سنت بخاطر تمسک نکردن به حکم عقل در امور غیبی بوده است که سالم مانده‌اند.

امام اشعری در «الابانه» گفته «به عذاب قبر و نکیر و منکر، و حوض و اینکه میزان حق است و صراط حق است، و زنده شدن بعد از مرگ حق است، و خداوند بندگان را در محلی نگه می‌دارد، و مؤمنان را محاسبه می‌کند، ایمان داریم. ایمان هم گفتاری و هم عملی است، زیاد و کم می‌شود، احادیث و روایات صحیح را از رسول خدا می‌پذیریم، روایاتی که راویان مورد اعتمادی که عادلی از عادل دیگر روایت کرده باشند، تا به رسول خدا برسد.[[1003]](#footnote-1003)

مبحث دوم: شبهات انکار کنندگان عذاب قبر و نعمت‌های آن و پاسخ به آن

احادیث عذاب قبر و نعمت‌های آن برای کسانی که شایسته آن هستند، و سؤال و جواب دو فرشته (نکیر و منکر) توسط عده‌ای از علما، بر تواتر معنوی آن نص آورده‌اند، از جمله آن‌ها سیوطی،[[1004]](#footnote-1004) کتانی،[[1005]](#footnote-1005) ابن قیم جوزیه،[[1006]](#footnote-1006) ابن ابی العز[[1007]](#footnote-1007) و سایرین[[1008]](#footnote-1008) می‌باشند، قسمتی از این احادیث را در حدیث کشف شبهات معتزله و پیروان آن‌ها از جمله متکلمان، رافضی‌های قدیمی و جدید، یادآور می‌شویم.

در بحث‌های بعد شبهات معتزله در مورد عذاب قبر را مورد بررسی قرار می‌دهیم: معتزله تصور کرده‌اند، اخباری که بر عذاب قبر دلالت می‌کند مجمل است: و به همین علت درباره این حدیث به سه دسته تقسیم شدند:

1. ضرار بن عمرو[[1009]](#footnote-1009)، خوارج و اکثر معتزله و عده‌ای از مرجئه و رافضی‌ها[[1010]](#footnote-1010)، آن را منکر شدند.
2. بعضی نسبت به همه آن به قطعیت رسیده‌اند.[[1011]](#footnote-1011)
3. بقیه هم آن را جایز دانسته‌اند.[[1012]](#footnote-1012)

پیروان بی‌دین هم عصر ما قاعده اولی را پذیرفتند.[[1013]](#footnote-1013)

شبهه منکران، حول محور عذاب قبر و سؤالهای آن می‌چرخد و معتقدند که معارض با قرآن و سنت و عقل می‌باشند.

اما در مورد قرآن: خداوند می‌فرماید:

﴿قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ [المؤمن: 11].

«‏كافران مي‌گويند: پروردگارا! ما را دوبار ميرانده‌اي و دوبار زنده كرده‌اي، و ما (در اين مرگ‌ها و حيات‌ها به قدرت تو پي برده‌ايم و همه چيز را فهميده‌ايم، اكنون) به گناهان خود اعتراف مي‌كنيم، آيا راهي براي خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنيا و جبران مافات) وجود دارد؟!»

و گفته‌اند: اگر قرار باشد در قبر زنده شود، لازم است که سه بار زنده شود و سه بار هم بمیرد، که آن خلاف نص است.[[1014]](#footnote-1014)

ولی در مورد سنت: معتقدند که اخبار وارده در آن با هم تعارض دارند، عائشه حدیث ابن عمر را مرفوعاً رد کرده است که: «مرده بخاطر گریه کردن اهلش بر آن عذاب می‌بیند» و گفته: همانا رسول خدا فرموده: که مرده بخاطر خطا و گناهانش عذاب می‌شود، هر چند اهل و خانواده‌اش بر او گریه کنند.» مانند فرموده پیامبر است: که روز بدر بر سر چاهی رفت که مردگان مشرکین را آنجا دفن کرده بودند، با آن‌ها صحبت کرد و فرمود: «آن‌ها می‌شنوند من چه می‌گویم» گفت: آن‌ها می‌دانند آنچه را که من به آن‌ها می‌گویم حق است. سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٨٠﴾ [النمل: 80].

«‏بي‌گمان تو نمي‌تواني مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگرداني، و نداي (دعوت خود) را به گوش كران برساني، وقتي كه (به حق) پشت مي‌كنند و (از آن) مي‌گريزند».

﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: 22].

«و تو نمي‌تواني (پند و اندرز آسماني را به دل دلمردگان فرو بري، همان گونه كه نمي‌تواني) مردگان آرميده در گورها را شنوا گرداني.»

می‌گوید: هنگامیکه که به جایگاه خود در آتش رسیدند، در روایتی دیگر آمده که عایشه گفت: خداوند از ابی‌ عبدالرحمان خوشنود و راضی می‌باشد، زیرا او دروغ نگفته یا فراموش کرده یا اشتباه کرده است. پیامبر بر یهودیانی رد شد، که بر قبری گریه می‌کردند. سپس فرمود: آن‌ها برای او گریه می‌کنند، در حالی که او در قبر خود دچار عذاب الهی می‌شود.[[1015]](#footnote-1015)

این حدیث دلالت می‌کند که مردگان نمی‌شنوند، آنچه در مورد شنیدن آن‌ها هم می‌آید درست نمی‌باشد، و عذاب قبر ویژه کافرهای یهود می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [المؤمن: 46].

«‏و آن آتش دوزخ است كه بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه مي‌شوند. (اين عذاب برزخ ايشان است) و امّا روزي كه قيامت برپا مي‌شود (خدا به فرشتگان دستور مي‌دهد) خاندان فرعون (و پيروان او) را به شديدترين عذاب دچار سازيد.»

گفته‌اند: این عذاب، ویژه آل فرعون می‌باشد، و کسی با آن‌ها مقایسه نمی‌شود.

آن احادیث صحیحی که درباره عذاب قبر آمده‌اند، همه آن‌ها آحادند و افاده ظن می‌کنند که در اینجا در باب عقاید به آن احتجاج نمی‏شود.[[1016]](#footnote-1016) از نظر بعضی از مردم درست و برای بعضی دیگر نادرست می‌باشد، از آن‌هایی که جسدهای خود را از دست داده‌اند یا رسیدن جان به آن جسدها بسیار مشکل است.[[1017]](#footnote-1017)

درباره دلیل عقلی، گفته‌اند: اگر اصل، عذاب قبر است، بایستی که حفار (گور کن) عقوبت و پاداش را برای بدکاران و نیکوکاران ببیند، و نشانه‌هایی از زدن را ببیند، که این برخلاف علم و عقل ماست، و این دلیلی است مبنی بر این که آن بحث اصلی ندارد و قابل شنیدن نمی‌باشد.[[1018]](#footnote-1018)

**اینگونه به آن شبه پاسخ می‌دهیم:**

آن‌ها تصور کرده‌اند، که اخباری که عذاب قبر را اثبات می‌کند به طور مجمل بیان شده است، سپس آن را به اقسامی تقسیم کرده‌اند و از آن تقسیمات چنین می‌فهمیم که معتزله، -هر چند گروهی از آن‌ها اعتقاد قطعی به وقوع عذاب قبر دارند، چون اخبار بر وقوع آن دلالت می‌کند- در این باره تسلیم کامل نصوص نشده‌اند و این عمل و جزئیات آن در عقل‌هایشان گنجانده شده و تسلیم آن نمی‌شوند.

بله، هر کس از آن‌ها که آن را ثابت نموده، آن را به طور کلی ثابت کرده است، آن‌ها در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن، برای مؤمنانِ نافرمان ناتوان گشتند، به گونه‌ای که باعث شده‌اند، عده‌ای از نصوص را رد و عده‌ای از آن‌ها را تأویل نمایند.[[1019]](#footnote-1019)

گمان آن‌ها مبنی بر تعارض میان عذاب قبر و نعمت آن در این آیه:

﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ﴾ [المؤمن: 11].

«كافران مي‌گويند: پروردگارا! ما را دوبار ميرانده‌اي و دوبار زنده كرده‌اي.»

پس زندگی سومی وجود ندارد.

پاسخ: میان آن‌ها تعارض نیست، بلکه درک نکردنِ منظور از زندگی در قبر است که، باعث تعارض گشته است، زندگی در قبر، همانند، زندگی استقرار یافته دنیوی نمی‌باشد، که روح با بدن در آن به دخل و تصرف بپردازند، و به نیازهایی که زندگان احتیاج دارند، احتیاج داشته باشد، بلکه زندگی در قبر، تنها بازگشتی است برای فایده و سود، امتحانی که، در احادیث صحیحِ زیادی آمده است، پس آن، بازگشتی عارضی است، همانگونه که خداوند موجوداتی را برای بسیاری از انبیاء بخاطر مسأله‌ای، زنده کرده است، سپس دوباره، میرانده است.[[1020]](#footnote-1020)

پس زندگی در قبر، از عذاب آن تا نعمت‌های آن، با زندگی دنیوی و زندگی اخروی، تفاوت دارد. و زندگی در قبر، همان زندگی در عالم برزخ می‌باشد، که عقل از درک آن عاجز می باشد و امکان رسیدن به چگونگی آن زندگی وجود ندارد و اطلاعات ما درباره زندگی در قبر و برزخ بر اساس آیات قرآنی و نصوص می‌باشد که خداوند فرموده:

﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 100].

«در پيش روي ايشان جهان برزخ است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند (و دوباره زنده مي‌گردند و براي سعادت سرمدي يا شقاوت ابدي به صحراي محشر گسيل مي‌شوند.)»

**در مورد ادعای تعارض میان احادیث:** می‌گوئیم که میان احادیث هیچ تعارضی نیست، وقتی که بتوان آن‌ها را جمع کرد. و آنچه از پاسخ عائشه(رض) به خبر ابن عمر درباره، «عذاب دادن مرده با گریه کردن اهل و خانواده‌اش برای او» آمده است، حجتی برای آن‌ها نیست که عذاب قبر را نفی کنند، زیرا عائشه(رض) عذاب دادن مرده را زمانی درست می‌داند، که آن عذاب را به وسیله عمل خود کسب کرده باشد و به آیه خداوند که در این باره آمده استناد کرده‌اند:

﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨﴾ [النجم: 38].

«هيچكس بار گناهان ديگري را بر دوش نمي‌كشد.»

با وجود آن، انکار کردن آن، و راوی را به اشتباه و فراموشی، محکوم کردن و یا او را متهم کردن، که قسمتی از آن را شنیده و قسمت دیگری را نشنیده است، بعید به نظر می‌رسد. زیرا راویان وقتی روایت عمر و پسرش را نپذیرفتند. آن را از اصحاب فراوانی که همه قطعی الدلاله بودند روایت کردند با وجود حمل آن بر محمل درستی[[1021]](#footnote-1021) هیچ وجهی برای نفی کردن آن وجود ندارد.

محملها فراوان هستند، ولی حافظ ابن حجر میان آن‌ها جمع کرده و گفته: هر کس به راه نوحه و زاری رفته باشد و آن‌ها را به آن راه وصیت کرده باشد، برای آن کارش عذاب می‌شود، هر که ظلمی کند و بوسیله کارهای ظالمانه‌اش خوانده شود، عذاب می‌شود، هر کس بداند که خانواده‌اش بر مرده گریه و زاری می‌کنند و در نهی کردن آن‌ها سستی بورزد، اگر با آن کار راضی باشد، با گروه اول همراه می‌شود، و اگر راضی نباشد، با سرزنش کردن عذاب می‌شود، که چگونه نوحه بر هیئت را نهی نکرده‌ای، هر کس هم هیچکدام از موارد را نداشته باشد و خانواده خود را هم از گناه دور نگه داشته، سپس با او مخالفت کنند و گناه را انجام دهند، عذاب کردن آن‌ها، دردی است که از آن‌ها می‌بیند در مخالفت کردن با او در نهی آن نوحه، و اقدام به معصیت خدای خود کرده‌اند.

کرمانی به تفصیل دلیل دیگری را بیان کرده و آن را نیکو دانسته است و آن اختلاف میان حالات برزخ و حالات روز قیامت می‌باشد، پس این آیه بر

﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨﴾ [النجم: 38].

«هيچكس بار گناهان ديگري را بر دوش نمي‌كشد.»

روز قیامت حمل می‌شود و این حدیث و مشابه آن بر برزخ، حمل می‏شود. تأیید می‌کند که چنین وقایعی در دنیا اتفاق می‌افتد، خداوند به آن اشاره کرده و فرموده:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ﴾ [الأنفال: 25].

«‏خويشتن را از بلا و مصيبتي به دور داريد كه تنها دامنگير كساني نمي‌گردد كه ستم مي‌كنند...»

این آیه دلالت می‌کند که عذاب بر انسان جایز است، هر چند علتی هم نداشته باشد همینطور ممکن است حالات عالم بزرخ برخلاف روز قیامت باشد، که خداوند آگاهتر است.[[1022]](#footnote-1022)

پاسخ به خبر ابن عمر، در مورد شنیدن کلام رسول خدا توسط مردگان و تعارض آن با آیه:

﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل: 80].

«بي‌گمان تو نمي‌تواني مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگرداني.»

و آیات شبیه آن. و جمهور در این باره به دلیل اجتهادی که شده، با هم اختلاف دارند و حدیث ابن عمر را به دلیل موافقت با روایات دیگر پذیرفته‌اند.

در مورد استدلال به این آیه: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ گفته‏اند معنای آن شنیدنی است مه به آن‌ها سود نمی‏رساند یا فقط به اذن خدا آن‌ها را می‏شنواند و آیه‏ای مانند:

﴿أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ أَوۡ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٤٠﴾ [الزخرف: 40].

«‏آيا تو مي‌تواني سخن خود را به گوش كران برساني‌؟ و يا اين كه كوران و كساني را كه در گمراهي آشكاري هستند، رهنمود گرداني‌؟»

یعنی خداوند همان کسی است که می‌شنواند و هدایت می‌کند.[[1023]](#footnote-1023)

احادیث شنیدن «صدای مردگان حتی صدای کفش» صحیح هستند برخلاف آنچه که معتزله آن را رد کرده‏اند. از انس روایت شده که پیامبر فرمود: «هنگامی که بنده در قبر گذاشته می‌شود، تا زمانیکه یارانش از او دور می‌شوند، صدای کفش‏هایشان را می‌شنود....»[[1024]](#footnote-1024)

از ابن عمر روایت شده که گفت: «پیامبر بر سر مردگان بدر رفت و فرمود: آیا وعده‌های خداوند را حق یافتید؟ گفتند ای رسول خدا، مردگان را می‌خوانی؟ فرمود: شما از آن‌ها شنواتر نیستید، فقط آن‌ها نمی‌‌توانند جواب دهند.»[[1025]](#footnote-1025) همانگونه که گروهی از معتزله تصور کرده‌اند دلیل نیست که این امر تنها به مردگان بدر اختصاص داشته باشد.[[1026]](#footnote-1026)

قاضی عیاض می‏گوید: با توجه به احادیث مربوط به عذاب قبر و فتنه آن، که قابل رد شدن نیست، احتمال دارد بشنوند، همانگونه که مردگان احتمال دارد بشنوند. و این امر با اراده خداوند و با زنده کردن آن مردگان و یا زنده کردن قسمتهایی از آن مردگان که با آن بیاندیشند و بشنوند، امکانپذیر است.

امام نووی بعد از ذکر سخنان قاضی عیاض گفته: با توجه به احادیث سلام کردن بر قبرها، این نظر برگزیده و آشکار است.[[1027]](#footnote-1027)

اما تصور آن‌ها درباره تعارض احادیثی که عذاب قبر را ثابت شده و یا آن را نفی می‏کنند.

پاسخ داده می‌شود که تعارضی میان این احادیثی که تصور کردند، عذاب قبر را نفی می‌کند، وجود ندارد، زیرا در اثبات آن ناتوان می‌باشد. و آن را عمداً باطل کرده‌اند، زیرا میان اول و آخر حدیث تعارضی نیست همانطور که در روایت مسلم از عائشه آمد که گفت: «رسول خدا بر من وارد شد، در حالی که زنی یهودی نزد من بود. و آن زن می‌گفت، آیا می‌دانید که شما در قبر عذاب داده می‌شوید؟ عائشه گفت: پیامبر برافروخت و فرمود: «بلکه این یهودی‌ها هستند که عذاب داده می‌شوند.» عائشه گفت: چند شبی گذشت سپس رسول خدا، فرمود: «آیا احساس کردید، به من وحی شد، که شما در قبر عذاب داده می‌شوید؟» عائشه(رض) فرمود: «شنیدم رسول خدا از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.[[1028]](#footnote-1028)

حافظ ابن حجر گفت: نتیجه حدیث این است که به او وحی نشده که مؤمنان در قبر عذاب داده می‌شوند و گفت: «همانا یهود عذاب می‌شوند» و آنچه که درباره آن می‌دانست جریان یافت، ولی وقتی متوجه شد، که عذاب قبر برای همه است، از آن به خدا پناه برد، و به آن علم یافت و امر به پناه بردن از آن به خدا در نماز کرد تا در پاسخ گرفتن موفق‌تر باشد.[[1029]](#footnote-1029)

در روایت دیگری از عائشه آمده، که فرمود: «دو نفر از پیرزنهای یهودی بر من وارد شدند، گفتند که اهل قبرها در قبرهای خود، عذاب می‌شوند. عائشه گفت: من آن‌ها را تکذیب نمودم و به آن‌ها باور نکردم. آن‌ها خارج شدند و رفتند. رسول خدا بر من وارد شد و موضوع را برای آن حضرت تعریف نمودم، پیامبر فرمود: «آن‌ها راست گفته‌اند، مردگان را در قبر عذابی می‌دهند، که حیوانات صدای آن‌ها را می‌شنوند. عائشه گفت: بعد از آن همیشه در نماز از عذاب قبر به خدا پناه می‌بردم.[[1030]](#footnote-1030)

حافظ ابن حجر می‏گوید: در میان دو روایت اختلاف هست، زیرا در این حدیث رسول خدا آن را بر یهودی‌ها منکر شده، ولی در روایت اوّل، آن را تأیید کرده است.

نووی به تبعیت از طحاوی و سایرین گفته است: آن‌ها دو داستان می‌باشند، رسول خدا در داستان اوّل نظر یهودی‌ها را نپذیرفته، سپس رسول خدا از آن آگاه گردید، و عائشه متوجه نشد. زن یهودی یکبار دیگر آمد و آن را دوباره یادآور شد، با استناد به بار قبل که پیامبر آن را نپذیرفته بود، عائشه هم آن را نپذیرفت، ولی رسول خدا او را آگاه می‌کند که وحی در اثبات سخنان آن یهودی‌ها، نازل شده است، و در حدیثِ روایت شده در مسند احمد با اسناد به شروط بخاری از عائشه، به صراحت بر آن دلالت می‌کند که «زن یهودی خدمتکار عائشه بود، زن یهودی به عائشه گفت خداوند تو را از عذاب قبر محفوظ کند، عائشه گفت: گفتم ای رسول خدا، آیا در قبر عذاب وجود دارد،؟ فرمود: آن یهودی دروغ گفته، تا قبل از قیامت هیچ عذابی وجود ندارد. سپس کمی توقف نمود، روزی در نیمروز خارج شد و با صدای بلند فریاد ‌زد: ای مردم از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، زیرا عذاب قبر حق است.[[1031]](#footnote-1031)

از همه این احادیث علم پیدا می‌شود که پیامبر از عذاب قبر زمانی که در مدینه و در پایان عمر خود بود، آگاه گشتند. و این با آیه‌ای که در مکه نازل شده مشکل‌ساز نمی‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَۚ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ٢٧﴾ [إبراهیم: 27].

«‏خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقيده پايدارشان) هم در اين جهان (در برابر زرق و برق ماديات و بيم و هراس مشكلات محفوظ و مصون مي‌نمايد) و هم در آن جهان (ايشان را در نعمت‌هاي فراوان و عطاياي بي‌پايان، جاويدان و) ماندگار مي‌دارد، و كافران را (در دنيا و آخرت) گمراه و سرگشته مي‌سازد، و خداوند هرچه بخواهد انجام مي‌دهد.»

خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است كه بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه مي‌شوند. (اين عذاب برزخ ايشان است) و امّا روزي كه قيامت برپا مي‌شود (خدا به فرشتگان دستور مي‌دهد) خاندان فرعون (و پيروان او) را به شديدترين عذاب دچار سازيد.‏»

ظاهر این آیات درباره کفار می‌باشند.

آنچه را که رسول خدا منکر شده بود، وقوع عذاب قبر برای موحدین بود، سپس رسول خدا علم پیدا کرد، که این عذاب ممکن است، برای هر کسی که خداوند اراده کند پیش بیاید، به آن ایمان آورد و از آن اجتناب کرد و به امت خود آموخت که از آن به خدا پناه ببرند، بحمد خداوند دیگر تعارضی باقی نمانده است.[[1032]](#footnote-1032)

اما ادعای قاضی عبدالجبار و پیروان او درباره این آیه:

اما ادعای قاضی عبدالجبار و پیروان او درباره این آیه:

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [المؤمن: 46].

«‏و آن آتش دوزخ است كه بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه مي‌شوند. (اين عذاب برزخ ايشان است) و امّا روزي كه قيامت برپا مي‌شود (خدا به فرشتگان دستور مي‌دهد) خاندان فرعون (و پيروان او) را به شديدترين عذاب دچار سازيد.» می‌فرماید: این آیه خاص آل فرعون است.[[1033]](#footnote-1033)

پاسخ آن‌ها داده می‌شود، که ادعای خصوصی کردن آیات ممنوع است و دلیلی بر آن وجود ندارد، و آنچه مؤید گفته ما می‌باشد این است:

اول: علما از این آیه برای عذاب قبر استدلال کرده‌اند و همچنان برای اثبات عذاب قبر به آن استدلال می‌کنند.[[1034]](#footnote-1034) تا اینکه ابن کثیر گفته است: «این آیه برای اهل سنت در اثبات عذاب قبر در عالم برزخ، اصلی بزرگ برای استدلال می‌باشد.[[1035]](#footnote-1035)

دوم: اصحاب و تابعین، از این آیه تخصیص را نفهمیده‌اند و به این دلیل آن را مستندی برای اثبات عذاب قبر قرار دادند.[[1036]](#footnote-1036)

سوم: بخاری از ابن عمر با سند خود روایت کرده، که رسول خدا فرمود: «هر گاه یکی از شما از دنیا برود، جایگاهش در صبحگاهان و شبانگاهان بر او عرضه می‌شود، اگر اهل بهشت باشد پس بهشتی است، و اگر اهل جهنم باشد، پس جهنمی است، به او گفته می‌شود این جایگاه تو می‌باشد، تا روز قیامت.[[1037]](#footnote-1037) این حدیث درباره معنای آیه می‌باشد.[[1038]](#footnote-1038)

**اما این گمان آن‌ها که احادیث مربوط به عذاب قبر آحاد هستند و در عقیده به آن استناد نمی‌شود:** قبلاً توضیح داده شد، که گروهی از علما در این باره نص آورده‌اند و گفته‌اند: احادیث وارده در مورد عذاب قبر و سوال و جواب آن و نعمت‌های آن، در مجموع متواتر معنوی می‌باشند، هر چند آحاد آن به حد تواتر نرسیده باشند.

اگر آحاد هم باشد و صحت آن از رسول خدا ثابت شود، بر ما واجب است که تسلیم آن‌ها شویم و به مضمون آن‌ها ایمان بیاوریم، هر چند مخالف عقیده کسی باشد که از آن سرباز زده است.

پس خبر آحاد در عقاید حجیت دارد، که تفصیل این بحث در فصل‌های قبلی گذشت.[[1039]](#footnote-1039)

**اما دلایل عقلی آن‌ها که اینگونه پاسخ داده می‌شود:**

اوّل: آن‌ها عقل را جایی می‌آورند که توان دخالت در آن امور را ندارد، زیرا عذاب قبر و نعمت‌های آن، امور غیبی می‌باشند و عقل‌های ما در این دنیا راهی در آن ندارند و امکان رسیدن به چگونگی آن امور را ندارند. بلکه ایمان به آن بوسیله احادیث وارده و نصوص قرآنی محقق می‌شود، هر چند که عقل مانع واقع شدن آن‌ها نیست و شرع هم امری را نمی‌آورد که عقل‌ها آن را محال بدانند، بلکه اموری را آورده‌اند که عقل‌ها در آن مبهوت مانده‌اند.[[1040]](#footnote-1040)

دوم: زندگی که مرده در قبر خود می‌گذراند، غیر از این زندگی دنیوی است، که روح به بدن وابسته است و برخوردهای آن مانند برخوردهای زنده‌ها نیست و این امری است که عقل آن را تکذیب و نفی نمی‌کند[[1041]](#footnote-1041) و حدیث نبوی هم بر آن دلالت می‌کند. پیامبر می‌فرماید: «روح او را به جسد باز می‌گردانند»[[1042]](#footnote-1042)

ابن قیم جوزیه می‌گوید: روح از پنج لحاظ به بدن تعلق دارد، که حکم آن‌ها متفاوت است:

اوّل: تعلق روح به بدن در شکم مادر به هنگام جنینی.

دوم: تعلق روح به بدن بعد از متولد شدن.

سوم: تعلق روح به بدن در حال خواب، به وجهی تعلق دارد و به وجهی از آن جدا می‌شود.

چهارم: تعلق روح به بدن در برزخ[[1043]](#footnote-1043)، اگر بدن رها و تنها شود، به طور کلی از آن جدا نمی‌شود، به گونه‌ای که بدن هیچ توجهی به آن نداشته باشد.

پنجم: تعلق روح به بدن در روز رستاخیز و برانگیختن جسم‌ها و آن کاملترین تعلق گرفتن به بدن است و وابستگی‌های قبلی با این نوع وابستگی نسبتی ندارند، که در آن هنگام بدن همراهی روح را در مردن، خوابیدن و تباهی نمی‌پذیرد.

اگر کسی که خوابیده روح او در جسدش باشد، در حالی که او زنده است و زنده بودن او مانند زنده‌های بیدار نیست، پس خواب برادر مرگ می‌باشد. مرده هم همینطور است، هنگامیکه روحش به داخل جسد باز می‌گردد، حالت او میان زنده و مرده‌ای است که روح به بدنش باز نگشته است، مانند حالات کسی که خوابیده و میان مرگ و زندگی قرار دارد، پس در این مبحث تفکر و تأمل کن، زیرا اشکالات زیادی را از شما بر می‌دارد[[1044]](#footnote-1044).

بدان، پیامبران به آنچه که عقل‌ها از درک آن عاجزند و آن را نفی می‏کنند، خبر نمی‌دهند، اخبار آن‌ها را یا عقل و فطرت درک می‌کنند یا بدلیل ناتوانی در رسیدن به حقیقت آن، آن را درک نمی‌کنند. خبر دادن از آن از لحاظ عقل محال نیست و هر خبری که عقل آن را درک نکند یا باطل است یا آن عقل فاسد است.[[1045]](#footnote-1045)

عذاب قبر و نعمت‌های آن حقیقتی است که بوسیله ظاهر قرآن ثابت شده است. و سنت صریح هم آن را تأییدکرده و اجماع علمای اهل سنت هم بر آن است.[[1046]](#footnote-1046)

کسی که از دنیا می‌رود، یا در نعمت قرار می‌گیرد یا در عذاب الهی است. این اتفاقات برای روح و جسم او روی می‌دهد، روح بعد از جدا شدن از بدن یا در نعمت و یا در عذاب ماندگار می‌شود، گاهی هم به بدن متصل می‌شود و با او نعمت و یا عذاب را تجربه می‌کند، وقتی قیامت فرا می‌رسد روحها به جسدها باز می‌گردند و از قبرهای خود، به سوی پروردگار عالمیان، بلند می‌شوند.[[1047]](#footnote-1047)

دلایل عذاب قبر و نعمت‌های آن

کسی که نگاهی به قرآن و سنت نبوی بیندازد، می‌یابد، که عذاب کسی که مستحق عذاب است و نعمت کسی که، مستحق نعمت می‌باشد از زمان مرگ و قبض روح توسط ملائک آغاز می‌شود، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٩٣﴾ [الأنعام: 93].

«ستمكاران را ببيني (و بداني كه چه وضع نابهنجار و دور از گفتاري دارند) در آن هنگام كه در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دست‌هاي خود را (به سوي آنان) دراز كرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازيانه مي‌زنند و بديشان مي‌گويند: اگر مي‌توانيد از اين عذاب الهي) خويشتن را برهانيد. اين زمان به سبب دروغهائي كه بر خدا مي‌بستيد و از (پذيرش) آيات او سرپيچي مي‌كرديد، عذاب خواركننده‌اي مي‌بينيد.»

پس اینکه خداوند می‏فرماید: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ﴾ یعنی با دست می‏زنند تا روح از بدنشان خارج شود. مانند این آیه که می‏فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ٥٠﴾ [الأنفال: 50].

«‏اگر ببيني (اي پيغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابي را كه به كافران دست مي‌دهد) بدان گاه كه فرشتگان جان كافران را مي‌گيرند و سر و صورت و پشت و روي آنان را (از هر سو) مي‌زنند و (بديشان مي‌گويند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشيد، (از مشاهده اين همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهي شد و به حال آنان تأسّف خواهي خورد.)»

در حق اهل نعمت خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٣٢﴾ [النحل: 32].

«‏(پرهيزگاران،) همانهائي كه (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را مي‌گيرند در حالي كه پاكيزه (از كفر و معاصي) و شادان (از روياروئي سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بديشان) مي‌گويند: درودتان باد! (در امان خدائيد و از امروز به ناراحتي و بلائي دچار نمي‌آئيد. و) به خاطر كارهائي كه مي‌كرده‌ايد به بهشت درآئيد.»

با این فرموده خداوند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ [فصلت: 30].

«‏كساني كه مي‌گويند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر اين گفته خود كه اقرار به وحدانيّت است‌ مي‌ايستند، و آن را با انجام قوانين شريعت عملاً نشان مي‌دهند، و بر اين راستاي خداپرستي تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار مي‌مانند (در هنگام آخرين لحظات زندگي) فرشتگان به پيش ايشان مي‌آيند (و بدانان مژده مي‌دهند) كه نترسيد و غمگين نباشيد و شما را بشارت باد به بهشتي كه (توسّط پيغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده مي‌شد.»

و سایر آیاتی که در این باره آمده است.

این عذاب و نعمت اگر قبل از دفن کردن باشد، از جمله عذاب و یا نعمت واقع شده قبل از روز قیامت می‌باشد.

عذاب و نعمت که به قبر اضافه گشته بخاطر امر عظیمی که در آن واقع می‌شود و نیز به خاطر اینکه اکثرا مردگان را در قبر می‌گذارند و الا کفار و هر گناهکاری را که خداوند بخواهد تعذیب کند، قبل از مرگ او را تعذیب می‌کرد، هر چند دفن هم نشده باشد، ولی آن امر از مردم پوشیده است مگر کسی که خداوند بخواهد به او بنمایاند.[[1048]](#footnote-1048)

این مطالب برخلاف منکران معتزلی است که معتقدند عذاب قبر فقط شامل کسانی می‌شود که دفن شده باشند.[[1049]](#footnote-1049)

همچنانکه دلایل بر وقوع نعمت و عذاب بعد از دفن و بعد از سؤالاتی که دو فرشته می‌پرسند، دلالت می‌کنند.

در حدیث براء بن عازب درباره مؤمن آمده: ندا دهنده‌ای در آسمان ندا می‌دهد، اگر بنده‏ام راستگو باشد، او را از بهشت فرش می‌کنند و از بهشت لباس می‌پوشانند، دری برای و رو به بهشت باز می‌کنند، بوی خوش از آن می‌آید و به قبرش می‌وزد. اما در مورد کافر گفت: ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که بنده من دروغ گفته، از آتش بر او بپوشانید، دری از آتش برای او باز کنید، گرمای آن و سمومش بر او می‌وزد، قبر او را تنگ می‌گرداند، به گونه‌ای که زاویه‌های آن از بین می‌روند.[[1050]](#footnote-1050)

این نص صراحتا بر وجود عذاب و نعمت، بعد از دفن دلالت می‌کند.

در حدیث مرفوعی از زید بن ثابت آمده که: همانا این امت در قبرهای خود آزموده می‌شوند، پس اگر دفن نشده باشند، طبق سفارش خداوند، عذاب قبر بر شما شنیده می‌شود که من می‌شنوم....»[[1051]](#footnote-1051)

این احادیث و امثال آن در کتاب‌های حدیث صحیح فراوان می‌باشد، که بر واقع شدن عذاب قبر بعد از دفن دلالت می‌کنند.

آیا آن عذاب تا روز قیامت ادامه می‌یابد، یا قطع می‌شود؟ از ظاهر نصوص چنین فهمیده می‌شود، که بعضی از آن عذابها تا روز قیامت باقی می‌ماند، که عذاب کفار است، خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است كه بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه مي‌شوند. (اين عذاب برزخ ايشان است) و امّا روزي كه قيامت برپا مي‌شود (خدا به فرشتگان دستور مي‌دهد) خاندان فرعون (و پيروان او) را به شديدترين عذاب دچار سازيد.»

خداوند می‌فرماید:

﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 101].

«ايشان را (در همين دنيا) دو بار شكنجه مي‌دهيم (: يك‌بار با پيروزي شما بر دشمنانتان كه مايه درد و حسرت و خشم و كين آنان مي‌گردد، و بار دوم با رسواكردن ايشان به وسيله پرده‌برداري از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگي مي‌گردند (و به دوزخ گرفتار مي‌آيند.)»

حافظ ابن حجر آورده که طبری گفته است: «نظر غالب این است که یکی از این دو بار، عذاب قبر است و دیگری احتمالاً، گرسنگی، اسارت، کشتن یا خواری می‌باشد.[[1052]](#footnote-1052)

در حدیث ابوهریره درباره منافقین آمده: «به زمین گفته می‌شود، بر اوتنگ شو، پس بر او تنگ می‌شود، ضلعهای آن دگرگون می‌شود، همچنان در آن عذاب می‌کشد، تا اینکه خداوند او را از آن تنگنا برمی‌انگیزد.[[1053]](#footnote-1053)

عذاب قبر مدتی قطع و سپس ادامه می‌یابد، عذاب بعضی از گناهکارانی است و به اندازه جرمهای خود، عذاب می‌شوند، سپس عذاب آن‌ها تخفیف می‌یابد.[[1054]](#footnote-1054)

قاضی عبدالجبار و پیروانش تصور کرده‏اند: عذاب تا زمان دمیدن در صور به تأخیر انداخته می‌شود.[[1055]](#footnote-1055) تصوری است که حقیقت ندارد، زیرا با دلایل قبلی مخالفت می‌کند. و آیه‌ای که به آن استدلال کرده‌اند علیه آن‌هاست، نه به سود آن‌ها. زیرا منظور از برزخ، مانعی است میان دنیا و آخرت، و آن مدت زمانی است که مردم در قبرهای خود می‌مانند.[[1056]](#footnote-1056)

خداوند متعال، امور مربوط به آخرت و آنچه که مربوط به عالم برزخ می‌باشد، را امری غیبی و پوشیده از بندگان این دنیا قرار داده است که به خاطر حکمت و کمال خداوند و برای تشخیص دادن مؤمنان به غیب از سایرین می‌باشد.[[1057]](#footnote-1057)

اگر خداوند مردم را از عذاب قبر آگاه می‌کرد، حکمت تکلیف و ایمان به غیب از بین می‌فت، مردم دفن نمی‌شدند، همانطور که در حدیث صحیح نزد مسلم آمده: پیامبر فرمود: «اگر دفن نشوید از خداوند می‌خواهم که به شما بشنواند از عذاب قبر، آنچه را که من می‌شنوم.[[1058]](#footnote-1058)

چون این حکمت در میان حیوانات هم نفی شده است، آن را شنیدم و درک کردم، همانطور که در حدیث گذشت.[[1059]](#footnote-1059) خداوند بنی‌آدم را از بسیاری از اتفاقاتی که در این دنیا اتفاق می‌افتد، پوشیده آفرید. جبرئیل با وحی بر پیامبر فرود می‌آمد و او را از اصحاب آگاه می‌ساخت، در حالیکه اصحاب او را نمی‌دیدند، جنها در میان ما زندگی می‌کنند و درباره امور خود با هم صحبت می‌کنند، در حالیکه ما آن‌ها را نمی‌بینیم و سخن آن‌ها را نمی‌شنویم، کس که خواب است، در خواب، درد و لذت را حس می‌کند، کسی که کنار اوست آن را احساس نمی‌کند، و کسیکه بیدار است، احساس درد می‌کند و لذت می‌برد، در حالیکه، آنکه کنار اوست، آن را درک نمی‌کند.[[1060]](#footnote-1060)

کسی که در حال مرگ است به هنگام کندن جان، احساس درد می‌کند، در حالیکه ملائکه او را می‌زنند، حاضران آن‌ها را نمی‌بینند.

عذاب قبر و نعمت‌هایش هم همینطور است، بر مرده واقع می‌شود، حتی اگر دو نفر در کنار همدیگر دفن شوند، یکی از آن‌ها اهل نعمت و دیگری اهل عذاب باشد، نعمت اولی به دومی نمی‏رسد و عذاب دومی به اولی نمی‌رسد. قدرت و توان خداوند شگفت‌انگیزتر و گسترده‌تر از آن می‌باشد.[[1061]](#footnote-1061) پس مقایسه کردن حالات آخرت و زندگی برزخ با حالات دنیا، قیاس غایب نسبت به شاهد و حاضر است، که گمراهی تمام و نادانی و تکذیب پیامبران می‌باشد.[[1062]](#footnote-1062)

خدایا از عذاب قبر و از عذاب آتش و از فتنه دنیا و آخرت و از فتنه مسیح دجال به تو پناه می‌برم، پروردگار از شما می‌خواهم که مرا عاقبت به خیر گردانی.

فصل ششم: خلوت پیامبر با زنی از انصار خوابیدن پیامبر نزد ام سلیم و ام حرام حدیث جادو کردن پیامبر

مبحث اوّل: شبهه مخالفت سیره آن حضرت در حدیث، با سیره آن حضرت در قرآن کریم و پاسخ به آن

سیره پیامبر اکرم در میان حقایق قرآنی و روایات امام بخاری

دشمنان حدیث شریف نبوی با حرص و طمع زیادی به صحیح بخاری عیب و ایراد می‌گیرند و مردم را در توهم انداخته‌اند که شخصیت پیامبر که در قرآن هست، با شخصیتی که در نزد بخاری و سایر صاحبان صحاح هست، متفاوت می‌باشد. همانطور که می‌دانید نتیجه آن هر چه باشد، بی‌حرمتی عمدی به شخص رسول اکرم می‌باشد. ما امام بخاری را از آن بدور می‌داریم.[[1063]](#footnote-1063)

آن‌ها برای رسیدن به این نتیجه، لباس علما را پوشیدند تا خواننده به ایهام بیفتد، که حق با آن‌ها می‌باشد. در پشت بعضی احادیث امام بخاری منازعه کردند، گاهی عمداً به بطلان این احادیث روی آوردند و گاهی با بازگرداندن صیغه‌های آن طبق روشهای خود، آن‌ها را بر معانیی حمل کردند که معنی نمی‌دهد و گاهی این دو کار را با هم انجام می‌دادند.

از جمله احادیثی که به آن استدلال کردند و به گمان خود سیره پیامبر طبق قرآن با سیره‌ای که امام بخاری در صحیح خود آن را ترسیم نموده بود، مخالفت داشت.

الف- احادیثی که در آن‌ها لفظ (خلوت) آمده باشد، مانند: حدیث انس بن مالک که آورده: رسول خدا با زنی از انصار برخورد کرد، که درباره یک مسأله دینی از آن حضرت سؤال کرد و سخنی که از مادرش ام سلیم و خاله‌اش ام حرام در زیارتی که با آن‌ها داشته و خوابیدن پیامبر نزد آن‌ها به هنگام استراحت.

در این روایت‌هایی که لفظ خلوت آمده است، آن را بر خلوتهای حرام حمل کرده‌اند. و در این روایت‌ها این احادیث را به گونه‌ای آوردند که غرایز جوانان را برمی‌انگیزد، در حالی که این روایات کمال تقدیر را به رسول اکرم و گذشتگان و پدران ما می‌بخشد، با توجه به دوری سیاق این روایت‌ها در صحیح بخاری با سیاقی که آن‌ها آورده‌اند و به دور از هدفی که آن‌ها در اطراف آن به عدالت امام بخاری[[1064]](#footnote-1064) و صحیح او ایراد می‌گیرند، تصور کرده‌اند که بخاری، سیره‏ای غیر از سیره رسول اکرم در قرآن ارائه داده است.[[1065]](#footnote-1065)

ب- حدیث جادو کردن پیامبر می‌باشد که تصور کرده‌اند سحر او را از مقام نبوت پایین می‏آورد و به عصمت آن حضرت ایراد وارد می‌کند و با قرآن به مخالفت بر می‌خیزد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٨﴾ [الفرقان: 8].

«ستمگران (كفرپيشه) مي‌گويند: شما جز از يك انسان ديوانه پيروي نمي‌كنيد.»

ایراد و شبهه دشمنان را نسبت به احادیث قبلی، ذکر می‌کنیم و در مبحثهای بعدی به آن‌ها پاسخ خواهیم داد، که بعد از پاسخ به مخالف بونِ سیره پیامبر در حدیث، با سیره پیامیر در قرآن کریم، ذکر آن می‌آید.

پاسخ: من هم همانطور که استاد دکتر طه حبیشی گفته‌اند می‌گویم: «نه بخاری و نه کسی دیگری غیر از او، حق نداشته‌اند که شخیت نبی را به تصویر بکشند، زیرا شخصیت پیغمبر با همه سادگی آن، به عناصر و نیروهایی برمی‌گردد که خداوند در وجود او قرار داده است، پس خداوند همه انبیاء را برای خود و عین خود آفریده است، اوست که می‌تواند تصویری از آنچه که برای خود آفریده است و عین خود آفریده ارائه دهد. بعد از ترسیم آن، شخصیت و سطح ارتباط میان ما و رسول خدا را مشخص می‌کند.

همه این امور مربوط به خداوند است، و کسی حق دخالت در آن را ندارد. خداوند شخصیت پیامبر را برایمان در قرآن و بوسیله وحی مشخص کرده است. پیامبر هم امور را برای ما، بوسیله اقوال و گفتار و صفاتش مشخص نموده، و آن‌ها را به وسیله وحی استوار گردانده است.

نقش امام بخاری و سایر نویسندگان کتاب‌های حدیثی، ثبت همه این امور و وقایع تاریخی آن می‌باشد.

اطمینان حاصل کردن از این نوع کتاب‌ها آسان و ممکن است. ما می‌توانیم یک واقعه تاریخی را تحلیل و بررسی نمائیم، واقعه‌ای که بخاری از آن صحبت می‌کند، آن را براساس یک تحقیق منظم و دقیق بررسی نمائیم. همچنین ما می‌توانیم راویان این روایت‌ها را در یک نسل و یا دو نسل مورد بررسی قرار دهیم، تا به بخاری یا سایر راویان دیگر برسیم.

این کاری بود که سلف و گذشتگان نیکوکار ما، به آن عمل کردند و نتیجه کاوش و تحقیقات آن‌ها، منجر به صحت کتاب، و صحیح گرداندن آن شد. بجز موارد اندکی، که سخن درباره آن موارد اندک، همان است که بخاری گفته، که بعضی از آن موارد حتی به درجه جعل هم نمی‌رسند، حتی به درجه حدیث ضعیفی که احتمال ضعف آن بود نمی‌رسد که تفصیل این مبحث در فصل‌های گذشته آمده است.[[1066]](#footnote-1066)

نخست و در ابتدا شایسته است که اتفاق کنیم بر اینکه، هیچ کس حق ندارد، در خیال و تصور خود شکل و تصویری از پیامبر را ترسیم نماید، فرقی هم نمی‌کند. این ترسیم خاتم النبیین باشد یا هر پیامبر دیگری.[[1067]](#footnote-1067)

اینجا به استدلالهایی که دشمنان درباره احادیثی که تصور کرده‏اند مخالف قرآن کریم می‌باشند، پاسخ می‌دهیم.

مبحث دوم: شُبهه طعنه‌زنندگان به حدیث انس بن مالک، درباره خلوت پیامبر با زنی از انصار و پاسخ آن

امام بخاری در روایتی با سند خود از انس بن مالک، آورده است: زنی از انصار نزد پیامبر آمد، در حالی که بچه‌ای همراه داشت، پیامبر با او صحبت کرد و دو بار فرمود: «قسم به آنکه جان من در دست اوست، شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید.»[[1068]](#footnote-1068)

با استناد به این روایت دشمنان اسلام، به صحیح بخاری ایراد گرفته و خواننده را به توهم می‌اندازند که این حدیث شخصیت پیامبر را مورد نقد قرار می‌دهد. که در روایت آمده: او با آن زن خلوت نمود، سپس گفت: «شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید.»

احمد صبحی منصور گفته است: «روایت می‌خواهد که خواننده را به تفکر وادارد درباره آنچه که در آن خلوت روی داده که منتهی شده به کلمات عشق‌آمیز و مطمئناً این چیزی است که بخاری خواسته است.»[[1069]](#footnote-1069)

**پاسخ:** به آن گمراهانی که می‌خواهند صحیح امام بخاری را مورد نقد و ایراد قرار دهند تا جایگاه آن را به عنوان صحیحترین کتاب بعد از کتاب خدا پایین بیاورند می‌گوییم، می‌خواهید ارزش هم‌پایی قرآن از صحیح بخاری را از بین ببرید، تا با از بین بردن آن، کتاب‌های حدیثی را هم از بین ببرید، که صحیح بخاری همانند سر است، نسبت به کتاب‌های حدیث و با از بین رفتن سر، جسد هم از بین می‌رود.

به آن‌ها می‌گوییم اگر شما در ادعای خود صادق هستید، و می‏خواهید پیامبر را از ایجاد و طعنه وارده به سیره آن حضرت و اخلاق بزرگوارانه آن حضرت منزه کنید. گمان می‏کنید که بخاری با آوردن این حدیث در صحیح خود به پیامبر افترا زده است و در اخلاقش شک ایجاد کرده است، در حالی که امام بخاری از آن به دور است. حقیقتاً اگر شما اهل علم هستید و تحقیق می‌کنید، در این باره تحقیق واقع‌بینانه انجام دهید. تا کذب ادعایتان ثابت شود. اگر راست می‌گویید: چرا آن بابی که بخاری حدیث را در آن روایت کرده را عمداً ذکر نکرده‌اید؟ که آن باب «جایز نیست که مرد با زن در میان مردم خلوت کند.»

چرا در مورد آنچه که شارحان حدیث درباره منظور از خلوت کردن گفته‌اند و اینکه آن خلوت چگونه بوده است، و چرا پیامبر خلوت نمود، خود را به نادانی زده‌اید؟

بله، آن را عمداً نیاورده‌اید، بخاطر دورویی شما و گمراه ساختن خواننده، شما هم مانند مردم تمام دنیا فقه امام بخاری و شرح باب‌های آن را می‌شناسید، پس با تغییر دادن عنوان باب، دروغگویی و گمراهی شما معلوم می‌شود همین‌طور خود را در مقابل شارحان حدیث از پیشوایان امت و کسانی که برای احادیث حرص می‌خورند و زحمت می‌کشند، به نادانی زدید، و گفتید که بخاری را تقدیس می‌کنند، و او را به دور از خداوند عبادت می‌کنند (پناه به خدا) در مورد تفسیر و بیان آن و اینکه آن خلوت کردن چگونه بوده است، خود را به نادانی زده‌اند؟

نتیجه این همه نادانی شما این است که شما عقل‌های پیشوایان اسلامی را کودن فرض کردید و عقل‌های خوانندگان را خوار شمردید.

باهم آنچه را که شما بر خواننده پوشانده‌اید، آشکار می‌سازیم، تا ببینم خواننده بعد از آن چگونه رأی و نظر می‌دهد، چه کسی راستگوست شما یا بخاری؟ و چه کسی ایراد گیرنده به سیرت رسول اکرم می‌باشد، بخاری یا شما؟ چه کسی نزد خواننده قابل احترام است شما یا بخاری؟

حافظ ابن حجر در حالی که منظور از آن بابی که امام بخاری در آن، این حدیث را روایت کرده، تشریح می‌کند و می‌گوید: عنوان آن باب اینگونه است: «بابی که درست نیست مرد با زن در میان مردم خلوت کند.» یعنی به گونه‌‌ای با آن زن تنها نشود، که مردم آن‌ها را ببینند و صدای آن‌ها را نشنوند، مگر از اموری باشد که زن از بازگو کردن آن در میان مردم شرم داشته باشد. مؤلف این کتاب، در شرح کلمه (نزد مردم) می‌گوید: در بعضی از احادیث اینگونه آمده است «با آن زن در راهی خلوت کرد که معمولاً از رفت و آمد خالی نیست.» و گفتن «رسول خدا با او خلوت کرد» یعنی در بعضی راه‌هایی که معمولاً آمد و شد جریان دارد، مهلب گفته است: منظور انس، از با او خلوت نمود به گونه‌ای که از دید کسی که با او بود پنهان شدند، نیست. با او خلوت نمود، به گونه‌ای که کسی شکایت آن‌ها را نشنید و کسی نفهمید چه میان آن‌ها گذشته است به همین دلیل انس آخر سخنان آن‌ها را آورده و روایت کرده، ولی آنچه را که میان آن‌ها گذشته را نیاورده، چون آن را نشنیده بود.

در روایت مسلم از انس چنین آمده: «زنی در سر خود چیزی داشت گفت: ای رسول خدا! من به تو نیازی دارم، پیامبر فرمود: ای مادر فلانی از چه راهی برویم، تا نیاز تو را برآورده کنم، مقداری راه رفتند و با هم خلوت کردند، تا از نیاز خود فارغ شد.[[1070]](#footnote-1070)

امام نووی گفته: «مقداری راه را با او خلوت نمود.» یعنی در یک راهی که رفت و آمد داشت با او خلوت نمود، تا مشکل او را رفع سازد و در خلوت برای او فتوا دهد، این خلوت کردن از نوع خلوت کردن بیگانگان باهم نیست، این خلوت کردن در راه رفت و آمد مردم بوده است و هر دو هم دیده می‌شدند، ولی سخن آن‌ها شنیده نمی‌شد، زیرا آن قضیه قابل آشکار شدن نیست.[[1071]](#footnote-1071)

ابن حجر گفته است: درباره این روایت بیانی است «که بحث و بررسی با یک زن بیگانه در خفا، در دین شبهه ایجاد نمی‌کند ولی آن گونه که عایشه گفته کدام یک از شما زیرک و هوشیار می‌باشید، آنگونه که رسول خدا زیرک و هوشیار بود.»[[1072]](#footnote-1072)

اما فرموده پیامبر «قسم به کسی که جان من در دست اوست» شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید، که آن را دوبار و عده‌ای هم می‌گویند سه بار تکرار کرده است، به صورت اجمال آمده به این معنا که مجموعه شما اصحاب، از مجموعه‌های دیگر برای من دوست داشتنی‌تر است.

در این جمله وصف انصار به نیکی است، به گونه‌ای که رسول خدا، دوست داشتن اصحاب خود را نشانه ایمان و کینه به آن‌ها را نشانه دورویی دانسته است، پیامبر می‌فرماید: «جز مؤمنان کسی انصار را دوست ندارد و جز منافقان کسی به آن‌ها کینه ندارد، کسی که آن‌ها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و کسی که به آن‌ها کینه داشته باشد، خداوند نسبت به آن‌ها کینه به دل می‌گیرد.»[[1073]](#footnote-1073)

انس از رسول خدا آورده که فرمود: «از نشانه‌های ایمان، دوست داشتن انصار می‌باشد و نشانه دورویی و نفاق، کینه به انصار می‌باشد.»[[1074]](#footnote-1074)

حافظ ابن حجر گفته است: «آن‌ها به این صفات، برجسته گشتند، که دیگران از این ویژگی محرومند. از پناه دادن به پیامبر و همراهانش و امر آن‌ها را اقامه کردن و با جان‌ها و اموال خود آن‌ها را تسلی دادن و ایثار کردن در بسیاری از امور با آن‌ها، با این کارهایی که انجام دادند، بغض و کینه تمام قبایل عرب را نسبت به خود تحریک کردند، و با آن صفاتی که وصف شدند باعث حسد نشد، حسدی که کینه را به دنبال خود دارد، به همین دلیل توصیه شده که نسبت به آن‌ها کینه نداشته باشیم و آن‌ها را دوست بداریم، تا جایی که دوست داشتن آن‌ها نشانه ایمان و کینه داشتن نسبت به اصحاب، از نشانه‌های نفاق و دورویی است، در صحیح مسلم آمده که پیامبر به علی فرمود: «بجز مؤمنان تو را دوست ندارند و جز منافقان کسی کینه تو را به دل ندارد.»[[1075]](#footnote-1075) و این مطلب را در میان اصحاب علناً اعلام کردند تا اکرام آن‌ها و حسن توجه به دین توسط آن‌ها معلوم شود.[[1076]](#footnote-1076)

برای هر عاقلی، و قلب سالمی روشن و آشکار گشته که این حدیث از لحاظ روایی و درایتی صحیح است و تصور اهل انحراف درباره کلمه «خلوت» در حدیث که بر خلوت محرم حمل نموده است، قابل قبول نیست. چون منظور خلوت کردن در راهی است که از عبور و مرور مردم خالی نیست.

همچنانکه آشکارا توضیح داده آن زنی که پیامبر با ایشان خلوت کردند، سؤالی داشته و از پیامبر فتوا خواسته که از جمله مسایلی بوده که معمولاً زنها از ذکر آن در میان مردم خودداری و شرم می‌کنند. پیامبر او را به جایی برده که بتواند به درستی صدایش را بشنود و آن جا خالی از رفت و آمد مردم نبوده است. مسلم در روایت خود این‌ها را آورده و بر معنای لفظ «خلوت» تعبیر درست نموده و بر آن تأکید کرده است.

درباره جمله‌ای که رسول خدا سخنانش را با آن به پایان رسانده که فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست شما محبوب‌ترین مردم نزد من هستید» و این مطلب را در تأیید مطالب قبلی خود، که درباره حب انصار گفته آورده است. این سخنان را پیامبر آشکارا، برای مردمی که از عروسی برمی‌گشتند بیان فرموده است.

در روایت بخاری از انس بن مالک، پیامبر فرمود: رسول خدا زنان و بچه‌هایی را دید که از عروسی برمی‌گشتند، فرمود: «شما از محبوب‌ترین مردم نزد من هستید.»[[1077]](#footnote-1077) آیا بعد از این همه بحث و بررسی، حجتی در حدیث برای کسانی که می‌خواهند آن را آشفته کنند باقی مانده است، در حالی که خیلی ساده‌لوحانه فکر می‌کنند، آن‌ها از پیروان و دوستداران رسول خدا و دفاع‌کنندگان از او می‌باشند، زمانی که به سنت معطر آن حضرت کفر می‌ورزیدند و به عدالت امام بخاری ایراد وارد می‌کردند، همچنین به صحیح جامع او (صحیح بخاری) ایراد می‌گیرند، و عقل مسلمانانی را که ما از پیروان سلف خود هستند نمی‌پذیرند و نظر و عقل خواننده خود را خوار می‌شمارند؟

خداوند تبارک و تعالی بلندمرتبه و آگاه‌تر است.

مبحث سوم: شُبهه طعنه‌زنندگان در حدیث خوابیدن پیامبر نزد ام سلیم و ام حرام و پاسخ به آن‌ها

نخست: حدیث ام سلیم:

بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت کرده‌اند که فرمود: «ام سلیم[[1078]](#footnote-1078) سفره‌ای برای پیامبر پهن کرده بود و او روی آن سفره کنار پیامبر می‌نشست، گفت: زمانی که پیامبر می‌خوابید از عرق و موهای پیامبر می‌گرفتم و آن را در ظرفی می‌ریختم، سپس آن را در کیسه‌ای جمع کرد در حالی که او خواب بود، زمانی که انس در حال مرگ بود، وصیت کرد که از آن عرق و مو بر روی گلویش ریخته شود، و این کار را کردند.[[1079]](#footnote-1079)

دوم: حدیث ام حرام:

بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت: «رسول خدا نزد ام‏حرام دختر ملحان می‌رفت[[1080]](#footnote-1080)، او را طعام می‌داد، آن هنگام ام حرام همسر عباده بن صامت بود، رسول خدا نزد او رفت، ام حرام پیامبر را طعام می‌داد، و سر او را می‌جنباند، تا رسول خدا خوابش برد. سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید، ام حرام گفت: گفتم: ای رسول خدا به چه می‌خندید؟ فرمود: مردمانی از امت بر من وارد شدند در حال جهاد در راه خدا بودند. سوار بر وسط این دریا می‌شوند همانند پادشاهان که بر تخت می‌نشیند. گفت ای رسول خدا، از خدا بخواه که من هم جزء آن‌ها شوم، رسول خدا برای او دعا کرد، سپس سرش را دوباره گذاشت، وقتی بیدار شد در حال خندیدن بود، گفتم: چه چیزی شما را می‌خنداند ای رسول خدا؟ گفت مردمانی از امت من کنار من آمدند در حالی که مجاهد فی‌سبیل‌الله بودند (همانطور که در روایت اول گفته بود) گفتم: ای رسول خدا از خدا بخواه که من هم جزء آن‌ها شوم. فرمود: شما جزء اولین نفرات هستید. در زمان معاویه سوار بر کشتی و دریا شد وقتی از دریا بازگشت، از روی اسبش افتاد و از دنیا رفت.[[1081]](#footnote-1081)

دشمنان سنت با دو حدیث قبلی، به عدالت امام بخاری و صحیح او ایراد گرفته‌اند و تصور کردند که از روایات چنین برمی‌آید که باید پیامبر ارتباط‌های دیگری قبلاً با آن‌ها داشته باشد، در حالی که خداوند او را ادب کرده بود و چه خوب ادب‌کننده‌ای داشته است.

احمد صبحی منصور می‌گوید: بخاری می‌خواهد به ما بفهماند که خانه پیامبر محل مهمان‌ها بوده است، و جای کافی برای پیامبر نبوده است. بعد از دیدار با همسران خود، آن‌ها را ترک کرده، تا با زن دیگری خلوت کند، و به هنگام خوابیدن پیامبر، آن زن اقدام به جمع کردن موها و عرقش می‌کرد، چگونه چنین مسأله‌ای روی می‌دهد، بخاری می‌خواهد که جواب را با خیال و فکر بدست آوریم. از این تهمت به خدا پناه می‌بریم. سپس بخاری برای تصور باطل در حدیث ام حرام تأکید می‌کند. رسول خدا بر ام‏حرام دختر ملحان وارد می‌شد، او را اطعام می‌داد، آن هنگام ام حرام همسر عباده‌بن صامت بود، رسول خدا نزد او رفت و رسول خدا را اطعام داد، سر او را می‌جنباند تا رسول خدا خوابش برد، بیدار شد. در حال خندیدن بود، ام حرام گفت ای رسول خدا، چه چیز تو را می‌خنداند، تا آخر حدیث. پس طبق این روایت خیالی و تصور شده، بر آن زن شوهردار وارد می‌شود، در حالی که در روایت، وجودی از شوهر آن زن نیست، و روایت اشاره می‌کند به این که، وقتی رسول خدا بر آن زن وارد می‌شد او تنها بود، بخاری تصور می‌کند که چگونه میان پیامبر و آن زن تصور شده، احتشام و عفت از بین نمی‌رفت، در حالی که میان دستان آن زن می‌خوابید، سر او را می‌جنباند، مطمئناً خواننده باید درباره جای سر رسول خدا که میان دستان آن زن بود، و او را نوازش می‌کرد، گمان‌هایی بکند. سپس پیامبر بعد از خوردن و خوابیدن بیدار می‌شود، و می‌خندد و میان او و آن زن مکالمه طولانی صورت می‌گیرد، متوجه می‌شویم که شوهر آن زن آنجا نبوده، والا در سخن‌های آن‌ها شرکت می‌کرد، خود روایت شامل بسیاری از اشارات مورد نظر می‌باشد تا خواننده را نسبت به اخلاق پیامبر مشکوک نماید. روایت می‌گوید: «رسول خدا بر ام حرام وارد می‌شد تا او را اطعام دهد.» اینجا بخاری، آنقدر مقام پیامبر را تا حد حیوانات رام‌شده‌ای که وارد خانه می‌شود پایین آورده است. در حریم خانه به او توجه می‌کنند و او را غذا می‌دهند. به لفظ داخل شدن بر زن توجه کن، نگفته، زیارت می‌کند. سپس می‌گوید آن زن، آن هنگام همسر عباده‌بن صامت بود. اینجا هشدار می‌دهد که او شوهر داشته است، ولی برای شوهر خودش نبوده است، تا به خواننده بفهماند که رسول خدا بر آن زن شوهردار وارد می‌شد، آن هم زمانی که شوهر آن زن غایب بود. بعد از آن، اسم آن زن (ام حرام) را آورده تا به ذهن خطور کند که کاری که پیامبر انجام می‌داده حرام بوده است نه حلال، سپس راوی با بی‌شرمی تمام، افعالی را به رسول خدا نسبت می‌دهد، که سر زدن آن کارها حتی از کسی که از نظر اخلاقی در سطح میانه‌ای قرار دارد، امکان ندارد، چگونه رسول خدا که بر آن خلقت عظیم آفریده شده چنین کاری انجام می‌دهد، راوی تهمت می‌زند که چگونه او را اطعام می‌داده است و سر او را نوازش می‌کرده، و نزد او و کنار او می‌خوابد، سپس با خنده بیدار می‌شود و با هم مشغول صحبت کردن می‌شوند، از تهمت و افترا زدن به رسول خدا، به خدا پناه می‌برم. سپس بخاری بعد از ذکر این اشارات ما را تنها می‌گذارد، تا در مورد مردی که با زنی شوهردار و در غیاب شوهرش خلوت نموده، خیال‌هایی بکنیم که زن او را غذا می‌دهد و سرش را می‌جنباند، یعنی شرم و حیا میان آن‌ها از بین رفته است. و با او همانند شوهر خود برخورد می‌کند. سپس گفته سر او را می‌جنباند، و نوازش می‌کرد، تا رسول خدا خوابش بَرَد، و بعد بیدار می‌شد. لابد خواننده سؤال می‌کند که رسول خدا کجا خوابید، چگونه خوابید، که آن زن، سر او را نوازش می‌کرد، و هزاران سؤال دور یک هدف، که مطمئناً قصد بخاری از طرح این حدیث خیالی آن می‌باشد تا شبهه به ذهن خطور ‌کند.[[1082]](#footnote-1082)

**پاسخ:**

دکتر طه حبیشی، در پاسخ احمد صبحی منصور و هم‌فکران او می‌گوید: «که احمد صبحی منصور از خدا نترسیده و به وسیله آن داستان شخصیت پیامبر را مورد تشویش و اضطراب قرار داده است. او ساده‌دلان را به توهم می‌اندازد که از دوستداران آن حضرت و از مدافعان او می‌باشد، در حالی که او نمی‌داند که تفصیل آوردن در نفی امر نقص از دو امر کامل، عین خود نقص است. بخصوص اگر وارد در تفصیل ممل شود، حتماً دوست ما این جزئیات را می‌داند. و آن‌ها را در مخدوش کردن چهره پیامبر و کاستن از ارزش و منزلت او در میان پیروانش بکار برده است. و این موردی وسوسه‌برانگیز است و آن‌هایی که از دوست ما بصیرت و آگاهی بیشتری داشتند به آن وسوسه شده‌اند و کسانی که از او احاطه بیشتری بر روش‌های بحث و بررسی داشتند، از او قوی‌تر و نفرات بیشتری داشتند، نتوانستند از دیوار عزت و بزرگواری پیامبر نفوذ کنند و از آن عبور نمایند. چیزی که آن‌ها متوجه نشده‌اند این است که در همه روایت‌ها به آن اشاره شده، که رسول خدا نزد ام سلیم و ام حرام زیاد رفت و آمد می‌کرد، زیاد می‌خورد و زیاد می‌نوشید.

پژوهشگر زیرک، سؤال می‌کند، آیا رابطه‌ای میان آن دو زن بزرگوار وجود داشته است؟

روایات پاسخ می‌دهند که ام سلیم و ام حرام خواهر می‌باشند، که به یکی از آن‌ها می‌گفتند «رمیصاء» و به دیگری می‌گفتند «غمیصاء» با غین نه با عین. عده‌ای می‌گویند رمیصاء (با راء) همان ام حرام، و غمیصاء با (غین) ام سلیم است، و عده‌ای عکس این را گفته‌اند.[[1083]](#footnote-1083)

رمیصاء و غمیصاء: دو لفظ هستند که دلالت می‌کنند بر دو حالت در چشم شبیه به هم، و آن‌ها دو حالت خلق شده هستند، که چشم به آن‌ها کاری ندارد. ام سلیم همان مادر انس بن مالک، و ام حرام خاله انس بن مالک می‌باشد. و انس در دوران بچگی مدت ده سال خدمتگزار پیامبر بود، پیامبر رفتاری شایسته اخلاقِ پیامبرانه‌اش با او داشت.

انس می‌گوید: ده سال در خدمت پیامبر بودم و هرگز کاری انجام نداده‌ام، که از من ایراد بگیرد.[[1084]](#footnote-1084)

این سه نفر در میان اصحاب، از جمله اصحاب ناشناس نبوده‌اند. چه چیز باعث شد که رسول خدا تا این حد به آن‌ها علاقمند شود و آن قدر سؤال زیاد از آن‌ها بپرسد. یک حالت بیشتر نیست و آن این است که فامیلی میان آن‌ها باشد، که آن دو زن را از محارم رسول خدا قرار دهد. فرقی نمی‌کند از جهت نسب باشد، همانطور که بعضی از مورخان گفته‌اند و یا از جهت شیری باشد، آن طور که بعضی دیگر معتقدند.[[1085]](#footnote-1085) والا آیا عقلاً امکان دارد که پیامبر کاری را انجام دهد که پیروانش را به دوری از آن سفارش کند؟ و آیا عقلاً ممکن است که رابطه‌ای غیرشرعی در یک زمان با دو خواهر اتفاق بیفتد؟

و آیا منطق و آداب و رسوم جایز می‌دانند که رسول خدا بچه‌ای که فامیل هم نیست به مدت ده سال کامل در خانه‌اش به خدمت بگیرد؟ اگر چنین اتفاق‌هایی در زمان پیامبر روی می‌داد، آیا عقلاً دشمنان زمان پیامبر، از این جهت به او عیب و ایراد وارد نمی‌کردند؟ همه این امور از جمله شواهدی می‌باشند که اشتباه در آن نیست. و دلالت‌های دیگر ما را به یقین می‌رساند، که رسول خدا با آن دو خواهر فامیلی نزدیکی داشته به گونه‌ای که آن‌ها جزء محارم رسول خدا قرار گرفته‌اند. بویژه بعضی روایت‌ها می‌گویند، که رسول خدا وارد خانه ام سلیم می‌شد و بر تخت او می‌خوابید و کسی هم خانه نبود.[[1086]](#footnote-1086) روایت دیگری می‌گوید: رسول خدا خوابید وقتی بیدار گشت ام سلیم سر خود را می‌شست، پیامبر بیدار شد در حالی که می‌خندید. ام سلیم گفت: ای رسول خدا، آیا به سر من می‌خندید[[1087]](#footnote-1087)، فرمود: نه.

شاید کسی بگوید: فامیل‌ها و اقوام پیامبر شناخته شده بوده‌اند. در حالی که ام سلیم و ام حرام جزء آن‌ها نمی‌باشند.

**پاسخ:** ما از اجتماع و جامعه‌ای صحبت می‌کنیم که شناسنامه‌های افراد را برای شناختن فامیل بودن یا نبودن نمی‌گرفتند. به ویژه که نزدیکی و قرابت در میان زنان باشد، زیرا اقوم زیادی هستند که تاریخ و راویان، آن‌ها را نشناخته، و یا در مورد آن‌ها غفلت کرده‌اند.[[1088]](#footnote-1088)

امام نووی همان سخنان را آورده و گفته است: «رسول خدا بر ام حرام دختر ملحان وارد می‌شد او را غذا می‌داد، سرش را نوازش می‌کرد و کنارش می‌خوابید.» همه علما اتفاق دارند که محرم پیامبر بوده است، ولی در مورد نسبت او با پیامبر اختلاف پیدا کرده‌اند.

ابن عبدالبر و سایرین گفته‌اند: یکی از خاله‌های شیری پیامبر بوده است، عده‌ای دیگر می‌گویند: خاله پدر و یا جدش بوده است، زیرا عبدالمطلب مادرش از بنی بخار بوده است.

و «تفلی» با مفتوح خواندن تاء و ساکن کردن فاء، مکسور آوردن لام، به معنای جستجو کردن در سر می‌باشد. و کشتن شپش معنا می‌دهد، به این معنی نیست که این حشرات در سر پیامبر وجود داشته‌اند.

از این حدیث اجازه جستجو کردن در سر و کشتن شپش را برداشت کرده‌اند، و جایز بودن لمس کردن همدیگر برای محرم‌ها، بجز عورت‌ها را، استنباط کرده‌اند. و جواز خوابیدن نزد محرم و خلوت کردن با او را، از این حدیث گرفته‌اند، در مورد همه این موارد اجماع است.[[1089]](#footnote-1089)

دکتر طه حبیشی می‌گوید: «بگذار دوست ما (احمد صبحی منصور) با عصبانیت بگوید: فرض کن که این‌ها درست است که قطعاً درست است، چگونه رسول خدا بدون اجازه گرفتن از شوهرش یعنی عباده بن صامت وارد خانه یکی از محرم‌های خود که ام حرام باشد، می‌شود؟

**پاسخ:** ام حرام دوبار ازدواج کرد، یک بار قبل از عباده‌بن صامت، سپس پسرش در یکی از جنگ‌های اسلام کشته شد و به دلیل سن بالا، بدون شوهر ماند، سپس خداوند اراده کرد که با عبادت بن صامت ازدواج کند و بعد از جابجا شدن پیامبر با عباده ‌بن صامت زندگی کرد، این موارد در میان سخنان انس بن مالک آمده. زمانی که درباره خاله‌اش صحبت می‌کرد، که موضوع بحث ما هم می‌باشد، در بعضی روایت‌ها آمده که «سپس با عباده‌بن صامت ازدواج کرد.» ولی این جمله‌ای که دوست ما آورده و در بعضی روایت‌ها هم آمده: «همسر عباده‌بن صامت بود» علما اجماع دارند که این یک جمله معترضه است، و از سخنان راوی می‌باشد که خواسته حالات ام حرام را شرح دهد، بعد از آن، به سرزمین شام یا به جزیره قبرس رفت و در همانجا فوت نمود. حافظ ابن حجر گفته: «منظور از (زیر عقد عباده بود) خبر دادن از حالت او بعد از آن می‌باشد، نووی هم این نظر را پذیرفته و سایرین هم به تبعیت از عیاض[[1090]](#footnote-1090) آن را پذیرفته‌اند.

آنچه احمد صبحی تصور کرده و خواسته با آن خواننده را به ایهام بیفکند، این است که در روایات حدیث میان پیامبر با ام حرام، کلمات زشت و غیرقابل قبولی رد و بدل می‌شده است (پناه به خدا).

دکتر طه حبیشی در پاسخ به آن می‌گوید: «بله» رسول خدا نزد ام حرام بود نزد او هم خوابید، بیدار شد در حالی که می‌خندید و ام حرام از علت خنده‌اش سؤال کرد، پیامبر او را آگاه کرد، مردمانی از امتش سوار بر دریا می‌شوند، ظهر و شب، در آن می‌باشند به دریا امر می‌کنند، همچون امر کردن پادشاه بر خانواده، و این امر، پیامبر را خوشحال نمود. به خاطر خطرهایی که دارد، خطر سوار شدن بر دریا و جهاد با دشمنان و ترس‌های آن، احتمال شهادت و مردن است. ام حرام آن را می‌دانست و درک می‌کرد، سپس در آن طمع می‌کرد و آرزوی آن را می‌نمود، و از پیامبر می‌خواست که خواهش او را رد نکند و به پیامبر می‌گفت: از خدا بخواه، که مرا هم جزء آن‌ها قرار دهد، پیامبر هم از خداوند درخواست نمود و دعای آن حضرت مستجاب گردید. بعد از خوابیدن پیامبر و بیدار شدن، در حالی که لبخند بر لب داشته، و باز هم خواب قبل تکرار شده، ام حرام پرسید: ای رسول خدا آیا من هم جزو آن گروه هستم، فرمود: نه. شما جزو گروه اول هستید. روزگاران گذشت، تا ام حرام به همراه شوهر خود به ساحل دریا رسیدند. در ساحل دریا سوار بر اسب شد و از اسب افتاد و از دنیا رفت. به نظر عده‌ای هنوز قبر او باقی است و مردم در قبرس او را به نام مقبره زن نیکوکار می‌شناسند.

این چه سخنی است که میان ام حرام و رسول اکرم رد و بدل شده است، سخنی است درباره مصیبت‌ها و ترس‌ها، سخن از مرگ و شهادت است و سخن از کامل شدن لذت‌ها به سوی ساعت مرگ است، و صحبت از خوشحالی پیامبر برای توسعه دین و حمل پرچم جهاد توسط امت خود و مانند این سخن‌ها، که سخن از مردانگی و کمال است و سخن از طمع کردن به رحمت و بخشش خداوند، پس چه رابطه‌ای میان این سخن‌ها و سخن‌هایی که از روی هوا و هوس گفته می‌شوند، وجود دارد.

آدمی مستقیماً حدیث را می‌شنود، و بنا بر درون خود آن را درک می‌کند. اگر دارای روحی سالم باشد، نیک می‌گیرد، و اگر انسانی مریض احوال و ناباب باشد به وسیله آن منحرف می‌شود.

آیا چاه به چیزی غیر از محتویات و جوشش آب خود پر می‌شود، آیا امکان دارد از آب، تکه‌ای آتش بخواهیم؟ یا ممکن است از آتش انتظار آب داشته باشیم. در قدیم گفته‌اند: «از ظرف همان تراود که در اوست» گواهی می‌دهم خداوند درباره پیامبرش فرموده:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4].

«تو داراي خوي سترگ (يعني صفات پسنديده و افعال حميده) هستي.»[[1091]](#footnote-1091)

مبحث چهارم: شُبهه طعنه‌زنندگان به حدیث جادو شدن پیامبر و پاسخ به آن

بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده‌اند که فرمود: «یهودی از یهودی‌های بنی زریق که به او گفته می‌شد لبید بن الاعصم، پیامبر را جادو کرد، به گونه‌ای که پیامبر خیال می‌کرد کاری انجام می‌دهد، در حالی که انجام نمی‌داد. تا اینکه روزی یا شبی، پیامبر فرا خوانده شد، و چند بار او را صدا زدند، سپس فرمود: «ای عایشه آیا احساس کردی که خداوند مرا فتوی داد، در آنچه که فتوا داده بودم؟ دو نفر به نزد من آمدند، یکی از آن‌ها در کنار سرم و دیگری در کنار پاهایم نشست، آن مردی که کنار سرم نشسته بود، به آن مردی که کنار پاهایم بود، یا آن مردی که کنار پاهایم بود به آن مردی که کنار سرم بود گفت: درد این مرد چیست؟ گفت: جادو شده است، گفت: چه کسی او را جادو کرده است؟ گفت: لبیدبن اعصم. گفت: چگونه؟ گفت: در شانه و موی، گفت: آن را در داخل چاهی قرار داده، گفت: پس آن چاه کجاست؟ گفت: در چاه ذی اروان، گفت: پیامبر آن را میان عده‌ای از اصحاب خود آورده و فرمود: «ای عایشه به خدا قسم، آب آن چاه همانند سیاهی حناء بود. و خرمای آن مانند سر شیطان‌ها بود. عایشه گفت: گفتم: ای رسول خدا، آن را آتش نزدی؟ فرمود: نه. ولی خداوند مرا شفا داد و دوست نداشتم در میان مردم شری برانگیزم. دستور دادم تا آن را دفن و در زیر خاک پنهان نمایند.[[1092]](#footnote-1092)

گروهی از اهل بدعت در گذشته این حدیث را رد کرده‌اند. امام نووی گفته: «بعضی از بدعت‌گرها این حدیث را به این دلیل که مقام نبوت را مورد شک قرار می‌دهد رد کرده‌اند.

تجویز کردن این حدیث در اعتماد کردن به شریعت مانع ایجاد می‌کند.[[1093]](#footnote-1093) بدعت‌گرها در ایراد گرفتن به حدیث از رافضی‌ها و دعوت‌کنندگان به بی‌دینی تبعیت کردند.[[1094]](#footnote-1094)

امام محمد عبده[[1095]](#footnote-1095) از آن ایرادها متأثر گشته و پیروان او هم از ایشان پیروی کردند. مدعیان علم هم نظرات آن‌ها را گفته‌اند.

اما محمد عبده گفته است: «می‌دانیم که صحیح بخاری درست‌ترین کتاب بعد از کتاب خدا می‌باشد و من شکی ندارم که بخاری این حدیث را از استادهای خود شنیده است، بخاری برای احادیث خود شرط هم‌عصر بودن و دیدن را شرط قرار داده است و من می‌بینم که این حدیث برای پیامبر اتفاق‌ نیفتاده است و ممکن است از اسرائیلیات باشد که بر شیوخ بخاری وارد شده والا ما باور کرده‌ایم که رسول خدا جادو گردیده است و ما سخن ستمگران را باور کرده‌ایم.

﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٨﴾ [الفرقان: 8].

«ستمگران (كفرپيشه) مي‌گويند: شما جز از يك انسان ديوانه پيروي نمي‌كنيد.»

اگر تصدیق کنیم که پیامبر سحر شده است خداوند را در این آیه به دروغ انداخته‌ایم:

﴿إِنَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّمۡعِ لَمَعۡزُولُونَ ٢١٢﴾ [الشعراء: 212].

«‏قطعاً ايشان از گوش فرا دادن (به فرشتگان و دريافت پيام آسماني از ايشان) محروم و بركنارند.»

و خداوند می‏فرماید:

﴿فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾ [الجن: 9].

«ولي اكنون هر كس بخواهد گوش فرا دهد، شهاب آماده‌اي را در كمين خود مي‌يابد كه به سوي او نشانه مي‌رود‏».

﴿لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٖ ٨﴾ [الصافات: 8].

«‏آنان نمي‌توانند به گروه والامقام (و صدرنشينان عالم ملكوت، كه فرشتگان كبارند) دزدكي گوش فرا دهند (و اسرار غيب را بشنوند) چرا كه از هر سو به سويشان (تيرهاي شهاب) نشانه مي‌رود.»

﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦﴾ [الحاقة: 44-46].

«‏اگر پيغمبر پاره‌اي سخنان را به دروغ بر ما مي‌بست. ما دست راست او را مي‌گرفتيم. سپس رگ دلش را پاره مي‌كرديم.»

سپس گفت: بر فرض صحت حدیث، از جمله احادیث آحاد است، و آحاد را در باب عقاید به کار نمی‌بریم، و پیامبر از متأثر شدن از جادو در مغزش معصوم و پاک می‌باشد و این از جمله عقاید ما می‌باشد. و با یقین آن را در مورد پیامبر رد می‌کنیم. و بهرحال درباره درستی آن گمان کردن هم باطل است، بلکه بر ماست که آنچه در حدیث آمده رها کنیم. و در مورد عقاید خود به کار نبریم. باید از نصوص قرآن و دلایل عقلی استفاده کنیم. چون اگر رسول خدا از عقل خود دچار مشکل شده باشد (آن طور که دشمنان تصور کرده‌اند) جایز است که گمان کند به چیزی رسیده است، در حالی که به چیزی نرسیده، یا چیزی بر او نازل شده، در حالی که نازل نشده است، و آنچه هست ظاهر است و نیازی به بیان کردن ندارد. سپس اینگونه سخن خود را به پایان رسانده و گفته «دوست دارم که بخاری را به دروغ بیندازم و جادو شدن را به پیامبر نسبت دهم.»[[1096]](#footnote-1096)

پاسخ به این شبهه در ذیل می‌آید:

اول: این حدیث صحیح، به وسیله درست‌ترین سندها و آمدن در صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب خداوند، ثابت شده است. و شیخین هم آن را در صحیحین آورده‌اند. درست نیست که، بخاری را صادق بدانیم و شیوخ او را تکذیب کنیم. هر اتفاقی که برای شیوخ او بیفتد، برای او هم افتاده است، و درست نیست که بخاری و روایت‌های او را تکذیب نماییم، به خاطر نظری که بهره‌ای از وثاقت و اعتماد ندارد، و به خاطر اقرار کردن به حقایقی از نزدیک و دور، اگر ما درباره داده‌های عقلی به درستی جدل نماییم، بسیاری از احادیث و آیات قرآنی را در عقل می‌یابیم.[[1097]](#footnote-1097)

دکتر محمد ذهبی می‌گوید: «همانا راوی حدیث جادو شدن پیامبر بخاری و سایر کتب صحیح می‌باشند، ولی استاد و پیروانش (محمد عبده) میان روایات بخاری و روایات دیگران فرقی قایل نیستند، و مانعی نزد آن‌ها ندارد، آنچه که بخاری روایت می‌کند، صحیح نباشد. و اگر در نظر آن‌ها صحیح باشد، او نمی‌داند که اگر خبر آحاد باشد، جز امور ظنی با آن ثابت نمی‌شوند.»[[1098]](#footnote-1098)

این رأی در نظر ما به معنی از بین بردن قسمت اعظم احادیثی است که به منزله تبیین‌کننده قرآن می‌باشند که گفته‌اند «همانا بیان به مبین (بیان کننده) وصل می‌شود.»[[1099]](#footnote-1099) دکتر عبدالغفار عبدالرحیم می‌گوید: «گفتار استاد (محمد عبده) «درباره حدیث جادو شدن» ما باید آن را از روی عقیده رد نکنیم، بلکه براساس نصوص قرآنی و دلایل عقلی، پاسخ آن را بدهیمو

این سخنِ بسیار خطرناکی است و جبهه‌ای علیه حدیث ثابت، گشوده است. همین‌طور فرصتی برای بدبین‌ها پیش می‌آورد، تا میان کتاب و سنت را ویران کنند، در حالی که رسول خدا برای ما مشخص نموده و فرموده: «کتاب و سنت را در میان شما جا گذاشتم، اگر به آن‌ها تمسک جوئید، بعد از من گمراه نخواهید شد.»[[1100]](#footnote-1100)

همانا استاد (محمد عبده) برای کینه‌توزان فرصتی فراهم آورده، تا به این دلیل به او و تبعیتش از قرآن و دلایل عقلی محض هجوم آورند، شاگرد او محمدرشید رضا را بر آن داشته که بگوید: استادم در حدیث ضعیف بود، به گونه‌ای که تاکنون هم مورد انتقادات اهل حدیث قرار گرفته است و باعث شده به او و افکارش حمله نمایند. در حالی که او چنین هدفی نداشته است و در سخنان خود آورده: «بسیاری از اهل تقلید، کسانی که معنای نبوت را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که آن چیست، معتقد شده‌اند که خبر جادو شدن پیامبر صحیح می‌باشد و اعتقاد به آن لازم است.» به نظر می‌رسد که استاد از این تفکر عقب‌نشینی کرده و گفته: «نفی کردن جادو از پیامبر به معنای نفی مطلق سحر نیست.» در حالی که قبلاً بیان کرده بود که سحر یا حیله و شعبده‌بازی است، یا ساخته پنهانی علم است، بعضی با آن آشنا و بعضی بیگانه‌اند. تا جایی که گفته: «جادو با علم و یاد گرفتن، گرفته می‌شود، با عمل به آن تکرار می‌شود، و امری عادی است، برخلاف معجزه که خارق‌العاده است.» بعد از آن اعلام می‌کند که نفی کردن سحر بدعت نیست، زیرا خداوند در این آیه از آن یاد نکرده است:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: 285].

«فرستاده (خدا، محمّد) معتقد است بدانچه از سوي پروردگارش بر او نازل شده است (و شكّي در رسالت آسماني خود ندارد) و مؤمنان (نيز) بدان باور دارند. همگي به خدا و فرشتگان او و كتاب‌هاي وي و پيغمبرانش ايمان داشته (و مي‌گويند:) ميان هيچ يك از پيغمبران او فرق نمي‌گذاريم (و سرچشمه رسالت ايشان را يكي مي‌دانيم). و مي‌گويند: (اوامر و نواهي ربّاني را توسّط محمّد) شنيديم و اطاعت كرديم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانيم، و بازگشت به سوي تو است.»

خداوند جادوی، جاودگران فرعون را نوعی فریب تعریف کرده و فرموده:

﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ٦٦﴾ [طه: 66].

«چنان به نظرش رسيد كه بر اثر جادوي ايشان، به ناگاه طنابها و عصاهاي آنان (مار شده‌اند و مي‌خزند و) تند راه مي‌روند.»

و نفرموده که با جادوی آن‌ها مارها حرکت می‌کردند. با وجود آن قوی‌ترین دلیلی که باید برای استاد (محمد عبده) بیاوریم، فرموده‌ خداوند است، که می‌فرماید:

﴿قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ ١١٦﴾ [الأعراف: 116].

«موسي گفت: شما (آنچه داريد) بيندازيد. هنگامي كه (وسائل جادوگري خود را) بينداختند، مردم را چشم‌بندي كردند و ايشان را به هراس افكندند و جادوي بزرگي از خود نشان دادند.»

چگونه امام به این آیه نگاهی نکرده است، چگونه ممکن است که استاد، آن را برخلاف حقیقت تفسیر کند، که سحر فکر و خیال و توهم نیست و حقیقت دارد و ثابت شده است.

حدیثی که در صحیح بخاری آمده است، مرجعی اساسی برای حدیث است، که اگر در حجیتِ احادیث ثابت شده در صحیح بخاری شک کنیم، مردم چگونه بعد از آن حدیثی را که در صحاح آمده و یا از غیر بخاری روایت شده است. می‌پذیرند؟!

استاد با این کار خواسته، از پاکی مقام نبوت دفاع کند، یا تلاش نماید که اسلام را آشکار سازد، به گونه‌ای که دشمنان اسلام نتوانند به آن مانند یک خرافات ایراد وارد کنند، یا بعد از گسترش اعمالی از طرف مردم که با عظمت اسلام منافات داشت با جادو جنگید و آن را از نمادهای سحر، شعبده‌بازی و کهانت دانست و انکار نمود.

اگر دفاعیات استاد را جایز بدانیم، نمی‌توانیم آن دفاعیات را در مورد حدیث صحیح درست بدانیم ولی او در بسیاری از جاها به امور ثابت شده از معصوم توجه کرده و از آن تجاوز ننموده، و آن را تأویل نکرده است و مانند ایمان‌داران به آن معتقد شده، در حالی که عقل در آن جایی نداشته است.

آنگاه انگیزه چیست؟ چرا امام از معتزله متأثر شده است و نظر آن‌ها را بازگو می‌کند، در حالی که خود خیلی از جاها به تقلید و مقلدها حمله کرده و ایراد گرفته است، برای او شایسته بود که نظر ابن قیم را بگیرد، آنجا که در این باره می‌گوید: «این نظر شما یعنی سحر و جادو شدن انبیاء، با حمایت کردن خداوند از آن‌ها، منافات دارد. خداوند همانگونه که آن‌ها را حمایت و پشتیبانی می‌کند و آن‌ها را مصون می‌دارد و حفظ می‌نماید و سرپرستی می‌کند، بوسیله آزار و اذیت کفار آن‌ها را می‌آزماید، تا مستحق کمال کرامت خداوند شوند و تا امت‌های بعد، از آن‌ها تبعیت کند اگر به وسیله مردم اذیت شدند و دیدند که چه اتفاقاتی برای پیامبران افتاده، صبر پیشه کنند، خشنود باشند و به وسیله آن‌ها تسلی خاطر یابند.[[1101]](#footnote-1101)

به همین دلیل علما این حدیث را ثابت کردند و راهی برای آن پیدا کردند، که با سالم بودن آن و نسبت دادن آن، به پیامبر و مقام نبوت درست باشد، گفته‌اند:

اولاً: این تصور که این حدیث باعث شک و تخریب مقام نبوت می‌شود و جایز دانستن آن مانع اعتماد به شریعت می‌گردد. همان ادعای باطل بدعت‌گران است، چون دلایل قاطعی بر صحت و درستی و عصمت پیامبر در گرفتن و تبلیغ وحی، و معجزه‌ای که شاهد ادعای نبوت است، ارائه شده است، و خلاف این چیزی را جایز دانستن، باطل است.[[1102]](#footnote-1102)

دوم: جادو شدن پیامبر به مقام نبوت او و بزرگواری ایشان می‌افزاید و چیزی از مقام آن حضرت نمی‌کاهد، زیرا رسول خدا از بیماری‌ها معصوم نبودند و همچون سایر انسان‌ها، تمام قوانین عادی که در زندگی مردم جریان دارد، در زندگی او هم جریان داشته است؛ مانند خوردن، آشامیدن و بیماری و... و جادو شدن آن حضرت، بعنوان پیشوای سایر پیامبران، از مقام نبوت او نمی‌کاهد.[[1103]](#footnote-1103)

قاضی عیاض گفته است: «روایات این حدیث روش می‌کنند که سحر بر بدن پیامبر و اعضای ظاهری او تسلط یافته ولی بر عقل و قلب و اعتقادش تسلط نیافته است، و معنای فرموده او در حدیث که گفته: «تا گمان می‌کرد او نزد خانواده‌اش می‌رود در حالی که نزد آن‌ها نمی‌رفت.» به خیال او می‌آورد که همه را با صیغه مضارع آورده است: یعنی برای او نشان می‌دهد که قبلاً قدرت و توان رفتن پیش آن‌ها را داشته است، وقتی به آن‌ها نزدیک شده، او را به وسیله جادو کردن گرفتند و نزد آن‌ها نرفت و نتوانست بر آن غلبه کنند، همانطور که سحر شده احساس می‌کند. بلکه همانگونه که آدم سالم و قوی از لحاظ بدنی که وزنه‌هایی را بلند می‌کند، گمان می‌کند که می‌تواند بهترین وزنه را بزند. ولی به هنگام تلاش در بلند کردن وزنه نمی‌تواند آن را بالای سر ببرد، انسان مریض هم همین‌طور می‌باشد. گمان می‌کند که می‌تواند حرکت کند. وقتی می‌خواهد حرکت کند نمی‌تواند و پاهایش، بدن او را تحمل نمی‌کنند.

قاضی عیاض گفته است: همه آنچه در روایات آمده، که آن حضرت خیال می‌کرد کاری را انجام دهد، ولی انجام نمی‌داد و امثال آن، را بر خیال کردن با چشم حمل می‌کنیم و به خاطر خلل عقلی نبوده است در این مطلب چیزی که باعث اشتباه شدن در رسالت آن حضرت شود و ایرادی که دست‌آویز گمراهان گردد، وجود ندارد.[[1104]](#footnote-1104)

سوم: عصمت رسول خدا، که در این آیه آمده است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 67].

«‏اي فرستاده (خدا، محمّد مصطفي!) هر آنچه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و كمال و بدون هيچ گونه خوف و هراسي، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت كن)، و اگر چنين نكني، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌اي (و ايشان را بدان فرا نخوانده‌اي. چرا كه تبليغ جميع اوامر و احكام بر عهده تو است، و كتمان جزء از جانب تو، كتمان كلّ بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالي كافران و اذيّت و آزار) مردمان محفوظ مي‌دارد (زيرا سنّت خدا بر اين جاري است كه باطل بر حق پيروز نمي‌شود. و) خداوند گروه كافران (و مشركاني را كه درصدد اذيّت و آزار تو برمي‌آيند و مي‌خواهند برابر خواست آنان دين خدا را تبليغ كني، موفّق نمي‌گرداند و به راه راست ايشان) را هدايت نمي‌نمايد.»

منظور از عصمت در اینجا عصمت رسول خدا از کشتن، ترور کردن، فریب‌های کشنده است و بعضی از علما، عصمت را بر معصومیت از فریب خوردن هوای نفس، و گمراهی و نیفتادن در گناه و منکرات، حمل کرده‌اند، نه عصمت از بیماری‌ها، همانطور که قبلاً گفتیم و سایر پیامبران هم از بیماری معصوم نیستند. و بر همه آن‌ها، همانند سایر انسان‌ها قواعد عادی طبیعت جریان دارد.[[1105]](#footnote-1105)

چهارم: گفتن این نکته که این حدیث مخالف و معارض قرآن می‌باشد و گفته مشرکان راست است که گفته‌اند:

﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٨﴾ [الفرقان: 8].

«شما جز از يك انسان ديوانه پيروي نمي‌كنيد.»

این نظر مردود است، زیرا مشرکان می‌گفتند که محمد هم، بشر است و فقیر و از علم غیب چیزی نمی‌داند، آیا آن‌ها را تکذیب نماییم؟

ما یقیناً می‌دانیم، که کفار از این سخنان، نمی‌خواهند آنچه را که در این حدیث ثابت شده، ثابت نمایند. که یک مردی از یهود چند روزی رسول خدا را جادو نمود، رسول خدا هم دگرگونی در خود احساس کرد و خیال نمود که بعضی از کارها را انجام می‌دهد، در حالی که انجام نمی‌داد. سپس خداوند او را از آن جادو شفا بخشید. آن‌ها این را نمی‌خواهند، بلکه می‌گویند آنچه که رسول خدا بیان می‌کند وحی الهی نیست بلکه از خیال و جنون او سرچشمه می‌گیرد، اگر ایمان بیاوریم به آنچه که حدیث به آن دلالت می‌کند، ادعای مشرکین را باور نکرده‌ایم، پس مفهوم حدیث یک چیز است و ادعای آن‌ها یک چیز دیگر است.

پنجم: تصور کرده‌اند که جادو از اعمال شیطان و کار نفس‌های بد و شرور می‌باشد. ولی هر کس به عبادت خداوند روی بیاورد مانند پیامبران، شیطان و آدم‌های بد نمی‌توانند بر آن‌ها تسلط یابند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ٤٢﴾ [الحجر: 42].

«بي‌گمان تو هيچ گونه تسلّط و قدرتي بر بندگان من نداري، مگر آن گمراهاني كه (به وسوسه تو گوش فرا بدهند و) به دنبال تو راه بيفتند.»

و به نظر آن‌ها این تصور درباره حضرت ایوب، پذیرفتنی نیست، خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ ٤١﴾ [ص: 41].

«‏(اي محمّد!) خاطر نشان ساز (سرگذشت) بنده ما ايّوب را، بدان گاه كه پروردگار خود را به فرياد خواند و گفت: اهريمن مرا دچار رنج و درد كرده است (و سخت زار و نزار و بيمارم.)»

و از حضرت موسی خبر داده زمانی که آن قبطی را به قتل رساند و فرمود:

﴿هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥﴾ [القصص: 15].

«اين از عمل شيطان بود (چرا كه با وسوسه خود بر سر خشمم آورد و غافلگيرم كرد). واقعاً او دشمن گمراه كننده آشكاري است.»

استدلال به این آیه:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ٤٢﴾ [الحجر: 42].

«‏بي‌گمان تو هيچ گونه تسلّط و قدرتي بر بندگان من نداري، مگر آن گمراهاني كه (به وسوسه تو گوش فرا بدهند و) به دنبال تو راه بيفتند.»

که همه بندگان صالح خداوند، از اذیت و شر شیطان نجات‌یافته هستند، استدلالی خلاف اجماع و شواهد و نصوص گذشته می‌باشد. و آیه بدون شک می‌رساند که بندگان صالح، از فریب و گمراهی شیطان به دور می‌باشند. همانطور که در این آیه می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٣٩ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٤٠﴾ [الحجر: 39-40].

«گفت: پروردگارا! به سبب اين كه (به خاطر اين انسان) مرا گمراه ساختي، (معاصي و اعمال زشت را) در زمين برايشان مي‌آرايم و جملگي آنان را گمراه مي‌نمايم. ‏مگر بندگان گزيده و پاكيزه تو از ايشان. (كه چون دل‌هايشان به ياد تو آباد است، تلاش من در حق آنان بر باد است.)»

حجت در جایز بودن سحر برای پیامبران در آیه‌های خداوند ثابت شده است. می‌فرماید:

﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ ٦٥ قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ٦٦ فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ ٦٧ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ ٦٩﴾ [طه: 65-69].

«‏(جادوگران باد به غبغب انداخته) گفتند: اي موسي! آيا تو اوّل (هنرنمائي خود را مي‌كني و عصاي خود را) مي‌اندازي، يا ما اوّل (دست به كار شويم و اسباب و ادوات جادوي خويش را) بيندازيم (و كار تو را يكسره سازيم‌؟). (موسي) گفت: شما اوّل (شروع كنيد و آنچه داريد جلو) بيندازيد. (آنان طناب‌ها و عصاهاي خود را انداختند. موسي) چنان به نظرش رسيد كه بر اثر جادوي ايشان، به ناگاه طناب‌ها و عصاهاي آنان (مار شده‌اند و مي‌خزند و) تند راه مي‌روند. ‏ در اين هنگام موسي در درون خود، احساس اندكي هراس كرد. ‏ ‏ گفتيم: مترس! حتماً تو برتري (و بر آنان چيره مي‌شوي و كارهاي باطلشان را شكست خواهي داد). و چيزي را كه در دست راست داري بيفكن تا همه ساخته‌هاي (مزوّرانه و شعبده‌بازي‌هاي مكّارانه) ايشان را به سرعت ببلعد. چرا كه كارهائي را كه كرده‌اند، نيرنگِ جادوگر است، و جادوگر هر كجا برود پيروز نمي‌شود.»

آیه تصریح کرده، که جادوی آن ساحران موسی را به خیال فرو برده است، به گونه‌ای در مقابل او حقایق تغییر کرده‌اند و طناب‌ها را مار تصور کرده است و امور ساکن را متحرک تصور می‌کرد.

پس اسناد و معنای این حدیث صحیح می‌باشد و قرآن و عقل‌ها با آن در تعارض نیستند. پس پذیرفتن آن و ایمان به آن واجب می‌باشد.[[1106]](#footnote-1106)

امام مازری گفته: «عقیده اهل سنت و جماعت بر اثبات سحر می‌باشد و اینکه، همچون سایر اشیاء ثابت، حقیقت دارد. برخلاف آن‌هایی که سحر را منکر شده‌اند و حقیقت آن را نفی کرده‌اند و افزوده، آنچه از سحر حاصل می‌شود، خیال‌های باطلی است که حقیقت ندارند. خداوند در قرآن آورده که سحر از جمله علومی است که آموختنی می‌باشد. و چیزی در مورد اینکه از اموری باشد که باعث کفر شود نیاورده است. با جادو می‌توان میان زن و شوهر اختلاف انداخت، و این از اموری نمی‌باشد که حقیقت ندارد. این حدیث به اثبات سحر تأکید دارد، سحر از جمله چیزهایی است که پوشیده شده، دوباره خارج گشته و این‌ها گفته مخالفان را باطل می‌گرداند. پس محال دانستن وجود سحر از جمله حقایق، خود امری محال است.[[1107]](#footnote-1107)

خداوند آگاه‌تر است.

فصل هفتم:  
شیر دادن کودک بزرگ سال و شبهات منتقدان به آن و پاسخ آن‌ها

از عايشه روایت شده که سالم[[1108]](#footnote-1108) برده ابی حذیفه، به همراه ابی‌حذیفه[[1109]](#footnote-1109) بود و خانواده‌اش هم آنجا بودند و فرزندش از نزد رسول خدا آمده بود (منظور دختر سهیل[[1110]](#footnote-1110)) و گفت: در نفس ابی حذیفه شکی بود. پیامبر به او گفت: «اگر به او شیر دهی بر او حرام می‌شوی و آنچه که در نفس ابی‌حذیفه[[1111]](#footnote-1111) است از بین می‏رود، برگشت، گفت: «من به او شیر داده‌ام و شکی که در نفس ابی حذیفه بود برطرف شد.» بعضی از رافضی‌ها و داعیان علم به وسیله این حدیث به صحیح بخاری ایراد گرفته‌اند و تصور کرده‌اند که این حدیث با قرآن و عقل در تعارض می‌باشد.

ابن خطیب[[1112]](#footnote-1112) می‌گوید: «آیا برای آدم عاقلی جایز است به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، بعد از خواندن این آیه:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠﴾ [النور: 30].

«‏(اي پيغمبر!) به مردان مؤمن بگو: (آنان موظّفند كه از نگاه به عورت و محلّ زينت نامحرمان) چشمان خود را فرو گيرند، و عورت‌هاي خويشتن را (با پوشاندن و دوري از پيوند نامشروع) مصون دارند. اين براي ايشان زيبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بي‌گمان خداوند از آنچه انجام مي‌دهند آگاه است (و سزا و جزاي رفتارشان را مي‌دهد.)»

به آن ایمان بیاورد، یا به آن توجه نماید؟ ولی روایت این حدیث در مسانید به صورت معنعن طولانی آمده است. بسیاری از فقها به تصدیق آن و بحث و جستجو درباره آن پرداختند و با این حدیث جایز بودن شیر دادن بزرگ سال را استنباط کرده‌اند. فرض کنیم این زن، نزد کسی آمد و شکایت کند، همان شکایتی که نزد رسول خدا کرده است، آیا به او می‌گوید: به او شیر دهید، یا اینکه می‌گوید: خود را از او بپوشان؟![[1113]](#footnote-1113)

ابن خطیب در کتاب خود الفرقان می‌گوید: «این حدیث و امثال آن از جمله احادیثی هستند که تهمت‌زن‌ها و دسیسه‌پردازان، در آن دسیسه کرده‌اند تا ارزش دین محمدی را از بین ببرند، پناه به خدا، غیر ممکن است که رسول خدا چیزی بگوید که خداوند نگفته باشد، بلکه کاملاً با آنچه در قرآن آمده در تناقض باشد، که باطل در آن به هیچ‌وجه راه ندارد.[[1114]](#footnote-1114)

صالح وردانی می‌گوید: «آنچه که ما می‌گوییم این است که: این روایت خودش خطاست و توجیه فقها درباره آن، بیشتر از خطاست، آنچه که شرعاً معلوم است، حرمت رضاع (شیر دادن) به سن بستگی دارد. و آن دو سال کامل یعنی سال اول و دوم از عمر بچه است. بعد از آن شیر دادن اعتباری ندارد، زیرا شیر نقش اصلی در رشد بچه ندارد. آیا رسول خدا، این حقیقت را درک نمی‌کرد. یا اینکه با آن قضیه شوخی می‌کرد و آیا چنین مسایلی قابل شوخی کردن می‌باشند؟

پاسخ به این سؤال‌ها، این است که این روایت از احادیث ساخته شده، بر زبان هواپرستان و حاکمان کینه‌توز بوده است و آن را به رسول خدا نسبت داده‌اند، کافی است بگوییم که ام سلمه و سایر زنان پیامبر از وارد شدن بر او خودداری کردند. به هنگام شیر دادن، بجز عایشه. چنین دیدگاهی از طرف همسران پیامبر، نارضایتی آن‌ها را نشان می‌دهد. در حالی که او به سمت دیگری نگاه می‌کند، به سمت شک انداختن در روایت، که اگر حدیث ثابت شده از رسول خدا بود همسران آن حضرت به آن اعتراض نمی‌نمودند.[[1115]](#footnote-1115)

**پاسخ به آن:**

همانا این حدیث که داعیان علم و فتنه‌انگیزان به آن ایراد گرفته‌اند، از جمله احادیثی است که امت آن را از نظر روایی و درایی پذیرفته‌اند.

از نظر روایی: راه‌های نقل این حدیث به حد تواتر رسیده است، همانطور که امام شوکانی گفته است.[[1116]](#footnote-1116)

اما از نظر درایی: جمهور اصحاب و تابعین و علمای بعد از آن‌ها تا امروز آن را پذیرفته‌اند. به این گونه که فقط برای سالم اتفاق افتاده است. و کسی دیگر شامل این حکم نمی‌شود، و صلاحیت احتجاج کردن ندارد. و آنچه در بعضی روایات آمده، دلالت می‌کند، که ابن ابی ملیکه این حدیث را از قاسم بن محمد بن ابی بکر از عایشه شنیده است و گفته: یکسال یا نزدیک به یک سال منتظر ماندم و از این حدیث با کسی صحبت نکردم چون آن را گرامی می‌داشتم.[[1117]](#footnote-1117) سپس قاسم را دیدم و به او گفتم: سخنی برای من گفتی و من آن را برای کسی نگفته‌ام، گفت: آن چیست؟ آن را به او گفتم. گفت: از طرف من آن را گفته بوده، عایشه آن را به من گفت.[[1118]](#footnote-1118) در روایتی از نسائی آمده: قاسم گفت: آن را بازگو کن و نترس.[[1119]](#footnote-1119)

ابن ابی عبدالبر گفته است: «این‌ها دلالت می‌کند که این حدیث در گذشته رها شده و به آن عمل نشده است و جمهور به صورت عام آن را قبول نکردند؛ بلکه آن را خصوصی دانستند.[[1120]](#footnote-1120)

بعضی روایت‌ها این مطلب را تأکید می‌کنند. در صحیح مسلم از ام سلمه همسر پیامبر آورده که می‌گفت: «سایر همسران پیامبر از وارد شدن به آن‌ها به هنگام شیر دادن خودداری می‌کردند، به عایشه گفتیم: به خدا قسم، این اجازه‌ای است که رسول خدا فقط برای سالم داده است، و کسی در میان ما با این سن شیر داده نمی‌شود و چنین موردی هم ندیده‌ایم.[[1121]](#footnote-1121)

داستان شیر دادن سالم، قضیه‌ای در مورد خود سالم و خاص او می‌باشد و درباره کسی غیر از او صدق نمی‌کند و صفاتی در مورد او ذکر شده، که در غیر او وجود ندارد، همانطور که در شرح حال او گذشت، پس هیچ مورد دیگر با او مقایسه نمی‌شود.[[1122]](#footnote-1122)

اصل داستان سالم این است که او را به فرزندخواندگی قبول کردند و این باعث شد که با سهله دختر سهیل و زن ابی حذیفه اختلاط پیدا کند و او را همچون فرزند خود می‌دید، نزد او می‌رفت و از او خجالت نمی‌کشید، در حالی که قسمت‌هایی از بدنش معلوم بود او را می‌دید، وقتی آیه حجاب نازل شد و از فرزندخواندگی منع شدند، این امر بر ابی حذیفه و سهله سخت آمد، بخاطر از بین رفتن آن سختی برای آن‌ها، این اجازه به آن‌ها داده شد.[[1123]](#footnote-1123) این مطالبی است که در روایت آن دو امام یعنی ابوداود و مالک آمده است.

از عایشه و ام سلمه (همسران پیامبر) روایت شده که ابوحذیفه بن عتبه ابن ربیعه بن عبد شمس سالم را به فرزندخواندگی قبول کرد و دختر برادرش، هند دختر ولیدبن عتبه ابن ربیعه را به عقد او در آورد، و او برده زنی از انصار بود، همانگونه که رسول خدا زید را به فرزندخواندگی قبول کرده بود، در جاهلیت هر کسی که به فرزندخواندگی قبول می‌شد، از پدرخوانده خود ارث می‌برد، تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ وَمَا جَعَلَ أَزۡوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنۡهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمۡۚ وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ قَوۡلُكُم بِأَفۡوَٰهِكُمۡۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ ٤ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡۚ﴾ [الأحزاب: 4-5].

«خداوند دو دل را در درون كسي قرار نداده است (همان گونه كه كسي دو پدر و يا مادر ندارد.) خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظِهار» مادران شما نمي‌سازد، و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقيقي شما نمي‌نمايد. اين سخني است كه شما به زبان مي‌گوئيد (چرا كه رابطه پدري و فرزندي يك رابطه طبيعي است و با الفاظ و قراردادها و شعارها هرگز حاصل نمي‌شود). خداوند حق مي‌گويد و به راه راست راهنمائي مي‌كند. ‏آنان را به نام پدرانشان بخوانيد كه اين كار در پيش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ايشان را نشناختيد، آنان برادران ديني و ياران شما هستند.»

آنها را به پدران خود برگردانید، هر کس که پدر نداشت، دوست و برادر دینی است، سهله بنت سهیل بن عمرو القرشی و سپس عامری، که زن ابوحذیفه بود آمد و گفت: ای رسول خدا، ما سالم را فرزند خود می‌دانیم، با من و پدرم حذیفه در یک خانه زندگی می‌کنیم، من او را به نیکی دیده‌ام، می‌دانم که خداوند در مورد آن‌ها چه نازل کرده است. نظر شما در مورد او چیست؟ پیامبر فرمودند: به او شیر بده، پنج بار به او شیر داد و فرزند شیری او گردید. عایشه هم دختران برادران و خواهران خود را امر می‌کرد که پنج بار شیر دهند به کسی که عایشه دوست داشت هر چند که بزرگ بود، او را ببیند و بر او وارد شود.

ام سلمه و سایر همسران پیامبر از چنین شیر دادنی اباء داشتند، مگر اینکه در گهواره شیر داده شود، به عایشه گفتیم: به خدا قسم شاید اجازه‌ای خاص از طرف رسول خدا برای سالم بوده است نه سایر مردم.[[1124]](#footnote-1124)

امام زرقانی[[1125]](#footnote-1125) گفته: «سخن سهله که گفته: ای رسول خدا ما داریم می‌بینیم» یعنی معتقد هستیم، «سالم فرزندخوانده است» سالم بر من وارد می‌شد در حالی که من روسری به سر نداشتم و سینه‌ام عریان بود، عده‌ای هم گفته‌اند شاید به این معناست: سالم بر من وارد می‌شد در حالی که یک پیراهن به تن داشتم و شلوار زیرش نبود، گفته شده یعنی لباسش را به دوشش کشید و از دو طرف ناسازگار بود.[[1126]](#footnote-1126)

ابن عبدالبر می‏گوید: دومین نظر درست‌تر است، زیرا عریان کردن سینه برای محرم و غیرمحرم جایز نیست.[[1127]](#footnote-1127)

ابن حجر گفته است: «بنابراین معنای حدیث این است بر او وارد می‌شد، در حالی که او قسمت‌هایی از بدنش معلوم بود.[[1128]](#footnote-1128) در روایت احمد گفته است: «هر طور که دوست داشت وارد می‌شدم، از او شرم نمی‌کردم»[[1129]](#footnote-1129) و اینکه گفته «یک اتاق بیشتر نداشتیم»، یعنی امکان پوشیده ماندن از او نیست، خداوند آیه حجاب و منع فرزندخواندگی را نازل کرده بود، پس او چه کار باید می‌کرد؟ مسلم از قاسم از عایشه روایت کرده و گفت: «من در صورت ابی‌حذیفه به هنگام وارد شدن سالم، در حالی که باهم هم‌پیمان بودند چیزی می‌دیدم، قاسم آن را به گونه‌ای دیگر روایت کرده و گفته: «سالم به سن مردان رسیده بود، و آنچه مردان می‌فهمیدند، او هم می‌فهمید، او بر ما وارد می‌شد و من فکر می‌کنم در این موضوع، چیزهایی در صورت ابی حذیفه می‌دیدم.» این‌ها منافاتی با هم ندارند. سهله دو سؤال از رسول خدا پرسید، ولی همه راویان یک سؤال را آورده‌اند، «رسول خدا به او فرمود: پنج بار او را شیر بدهید.» ابن عبدالبر گفته: «در یک روایت (ده بار شیر بدهید) آمده و در روایت دیگر که صحیح‌تر می‌باشد (پنج بار شیر دهید) که با این پنج بار شیر دادن محرم می‌گردد»، در روایت مسلم این اضافه آمده است که گفت: چگونه او را شیر دهم در حالی که او مرد بزرگی است؟[[1130]](#footnote-1130) رسول خدا خندید و گفت: می‌دانید که او مرد بزرگی است. در حالی که او (سالم) در بدر شرکت کرده بود. در لفظ او را شیر ده، تا بر او محرم گردی، در نفس ابی حذیفه شک ایجاد شد. سلهه نزد رسول خدا برگشت و گفت: من او را شیر داده‌ام و آنچه در دل ابوحذیفه بود رفت.» ابن عبدالبر گفته: «ویژگی شیر دادن به بزرگسال اینگونه است که شیر خود را بدوشد و او را سیراب نماید، اما اگر سینه خود را در دهان او بگذارد نزد هیچ عالمی سزاروار نیست.

عیاض گفته است: شاید سهله شیر خود را دوشیده و به او خورانده، بدون اینکه سینه‌اش را لمس کند، و یا به آن نگاه کند، زیرا دیدن سینه زن و لمس کردن سینه زن با بعضی از اعضای او حرام است.[[1131]](#footnote-1131)

نووی گفته است: این نظر خوبی است و احتمال دارد که او به دلیل نیاز، از لمس کردن عفو شده باشد، همانطور که او به شیر دادن در بزرگسالی مختص شده است،[[1132]](#footnote-1132) عده‌ای تأیید کرده‌اند که از ظاهر حدیث بر می‏آید که او از سینه سهله شیر خورد، زیرا پیامبر خندید و گفت: پس فهمیده‌ای که مرد بزرگی است و او را به دوشیدن شیر امر نکرد، که جای بحث دارد. شیر دادن به صورت اطلاق مستلزم مکیدن سینه است، انگار که برای او آن امر مباح گردیده است. سالم پسر اوست و سهله مادرش، و به این معنا این امر مختص این دو نفر می‌باشد.[[1133]](#footnote-1133)

کشف عورت به هنگام ضرورت و در این حالت جایز است. و میان این حدیث و این فرموده خداوند، تعارضی وجود ندارد:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠﴾ [النور: 30].

«‏(اي پيغمبر!) به مردان مؤمن بگو: (آنان موظّفند كه از نگاه به عورت و محلّ زينت نامحرمان) چشمان خود را فرو گيرند، و عورتهاي خويشتن را (با پوشاندن و دوري از پيوند نامشروع) مصون دارند. اين براي ايشان زيبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بي‌گمان خداوند از آنچه انجام مي‌دهند آگاه است (و سزا و جزاي رفتارشان را مي‌دهد.)»

همانطور که بعضی از مدعیان علم تصور کرده‌اند.

امام زرقانی گفته است: «مثل اینکه معتقدین به این نکته، که از ظاهر حدیث برمی‏آید که او از سینه‌اش شیر خورده است، در این امر به توافق نرسیده‏اند. ابن سعد از واقدی، از محمدبن عبدالله ابن زهری از پدرش روایت کرده که گفت: سهله در ظرفی شیر خود را می‌گرفت، و سالم هم هر روز آن را می‌خورد، تا اینکه پنج روز گذشت، بعد از آن بر او وارد می‌شد در حالی که او افسوس می‌خورد و آن اجازه‌ای بود که از طرف رسول خدا به سهله عطا شده بود.[[1134]](#footnote-1134)

آنچه مشکل گردیده این است که عایشه میان شیر دادن به کوچک و بزرگ تفاوتی قایل نشده است. با روایت کردن این حدیث که «شیر دادن به دیگری تنها برای رفع گرسنگی است»[[1135]](#footnote-1135) این را می‌رساند که شیر دادن به بزرگ حرام نمی‌باشد.

حافظ ابن حجر به این اشکال پاسخ داده است: از سخن ایشان فهمیدم: شیر دادن از روی گرسنگی است و اختصاص دارد به مقداری شیر که جلوی گرسنگی را بگیرد و آن جزء دفعه‌های شیر دادن است و اعم از آن است که شیرخورنده کوچک یا بزرگ باشد. و حدیث...... برای منع کردن از شیر دادن به بزرگ می‌باشد. و حدیث ابن عباس در این باره که آورده: شیر دادن باید در دو سال تکمیل گردد[[1136]](#footnote-1136). (اگر ثابت شود) در آن باره هم نصی وجود ندارد. حدیث ام سلمه «از شیر دادن محروم نمی‌شود مگر اینکه پستان را در دهان ببرد و آن قبل از شیر گرفتن از بچه است.[[1137]](#footnote-1137) جایز است که منظور شیر دادن، بعدِ از شیر گرفتن بچه حرام است، که اگر این امر اتفاق بیفتد، حرام بودن بر آن مترتب می‌شود و در آن احادیث چیزی که این احتمالات را از بین ببرد وجود ندارد. به همین دلیل عایشه به آن عمل کرده است.[[1138]](#footnote-1138)

و از این نتیجه می‌گیریم که آنچه رافضی‌ها در مورد انکار کردن شیر دادن به سالم که بزرگ بود گفته‌اند، فاقد اعتبار می‌باشد. زیرا داستان سالم در اوایل هجرت بوده است، آن هنگام شیر دادن به بزرگ جایز بوده است، بعد از آن نسخ گردید، عایشه هم آن را تأکید کرده و آورده است: آنچه از قرآن در این باره نازل شده بود، با ده بار شیر دادن معلوم و مشخص، باعث محرم شدن فرد می‌شود. سپس نسخ شد: به پنج بار شیر دادن معلوم و مشخص. رسول خدا وفات یافت. در حالی که همسران آن حضرت قرائت قرآن می‌کردند.[[1139]](#footnote-1139) در روایتی از ابن ماجه و احمد، از عایشه آمده، که فرمود: «آیه رجم و شیر دادن بزرگسال ده بار نازل شد، که در صحیفه‌ای زیر متکایم بود، وقتی رسول خدا رحلت فرمودند و به مرگ آن حضرت مشغول گشتیم، گوسفندی[[1140]](#footnote-1140) وارد شد، و آن را خورد.[[1141]](#footnote-1141) ولی روایت‌هایی که بر گذشتن دو سال کامل دلالت می‌کنند، از امورحادث شده اصحاب می‌باشد که بر مؤخر شدن آن دلالت می‌کند.

حافظ ابن حجر گفته است: استناد ضعیفی است، که تأخیر در اسلام آوردن راوی و کوچکی او، که آنچه روایت کرده مقدم شود، همچنین از سیاق داستان سالم به قدیمی بودن حکم (دو سال کامل) احساس نمی‌شود، به خاطر سخن ابی‌حذیفه در بعضی روایت‌ها: «چگونه او را شیر دهم در حالی که مرد بزرگی است»؟ این احساس به وجود می‌آید که سهله می‌دانسته، که کوچکی سن شرط شیر دادن و محرم شدن است.[[1142]](#footnote-1142)

دکتر موسی شاهین می‌گوید: «در این حاشیه ابن حجر نظراتی هست زیرا بدون شک داستان سالم در اول هجرت بوده، همانطور که در ذکر شرح حال او روشن است و روایتی که شرط دو سال بر شیرخوار را معتبر دانسته، تأکید می‌کند که این امر از داستان سالم مؤخر بوده است و سخن همسر ابی‌حذیفه نیز چنین است، هر چند که احتمالاً به مقدم بودن حکم اشاره دارد و برای مقدم شدن حکم سودمند نمی‌باشد.

سؤال او به روش شیر دادن بوده است، آیا شیر را می‌دوشی؟ یا سینه‌ات را در دهان او می‌گذاری؟ سؤال او به خاطر متعجب شدن از شیر دادن او برخلاف آحاد مردم است، که در نزد مردم شیر دادن بچه کوچک مرسوم هست نه بزرگسال.

اعتقاد به نسخ شیر دادن بزرگسال (که از جمله آن داستان سالم است) مقبول و پذیرفتنی است و جز نظر عایشه و اندکی از فقها کسی با آن مخالفت نکرده است.[[1143]](#footnote-1143)

امام نووی سخن عایشه را آورده که گفت: «رسول خدا وفات یافت در حالی که آن‌ها معتقد به پنج بار شیر دادن بودند، که نازل شدن آن خیلی به تأخیر افتاد، تا اینکه رسول خدا وفات یافت، و بعضی از مردم به پنج بار شیر دادن معتقد بودند و آن را قرآن قرائت شده قرار داده بودند. چون بخاطر نزدیک بودن به آن دوران نسخ نشده بود، ولی وقتی نسخ شدن آن، به مردم رسید، از نظر خود بازگشتند و اجماع کردند که آن آیه نباید قرائت شود. این روایت بر وجود نسخ در قرآن دلالت می‌کند. نووی گفته: نسخ سه نوع است:

**نخست:** آنچه که حکم و تلاوتش نسخ شده است، مانند حکم ده بار شیر دادن.

**دوم:** آنچه که تلاوتش نسخ و حکمش باقی است، مانند حکم پنج بار شیر دادن، و پیرزن و پیرمرد اگر زنا کردند، آن‌ها را رجم و سنگسار کنید.

**سوم:** آنچه که حکمش نسخ و تلاوتش باقی مانده است، که این نوع فراوان می‌باشد. مانند فرموده خداوند:

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا وَصِيَّةٗ لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ﴾ [البقرة: 240].

«و كساني كه از شما در آستانه مرگ قرار مي‌گيرند و همسراني را از خود به جاي مي‌گذارند، (فرمان خدا اين است كه) بايد براي همسران خود وصيّت كنند كه تا يك سال آنان را (با پرداخت هزينه زندگي) بهره‌مند سازند، به شرط اين كه آنان (خودشان از خانه شوهر) بيرون نروند»[[1144]](#footnote-1144)

آشکار و واضح است که داستان سالم از لحاظ روایی و درایی صحیح می‌باشد و علمای امت از زمان اصحاب تاکنون و تا زمانی که خداوند زمین و آنچه در آن است را به ارث ببرد، قبول کرده‌اند و پذیرفته‌اند.

به دور از اینکه فقط برای سالم اتفاق افتاده و یا یک حکم عامی است. اینگونه حدیث را پذیرفتن بر صحت آن دلالت می‌کند. همه اصحاب آن را پذیرفته‌اند، و از هیچکدام ردی بر این داستان نیامده است، بلکه در حکم فقهی آن اختلاف پیدا کرده‌اند. جمهور علما معتقدند که داستان سالم فقط به او اختصاص دارد و درست نیست آن را بر دیگران قیاس نماییم. جمهور علمای امت از تابعین هم از این نظر پیروی کرده‌اند، عایشه در این نظر با اندکی از فقها تنها مانده‌اند، از جمله این فقها که با عایشه هم‌عقیده هستند. عروه‌ ابن زبیر و عطاءابن ابی رباح و لیث بن سعد و ابن علیه و سایرین روایت کرده‌اند، که داستان سالم عام است، و با شیر دادن بزرگسال، محرمیت[[1145]](#footnote-1145) ثابت می‌شود، برای هر کدام دلیل و نظری است. پس جمهور بر اختصاص داستان سالم اتفاق دارند، وقتی به فرزندخواندگی پذیرفته شد، منجر به اختلاط با سهله گردید ولی وقتی آیه حجاب نازل شد و فرزندخواندگی منع گردید، این امر بر ابی حذیفه و سهله مشکل و سخت بود، چون در نزد خود، او را همانند پسر خود می‌دانستند، به گونه‌ای که هر وقتی می‌خواست بر سهله وارد می‌شد، از او شرم نمی‌کردند، همانگونه که در حدیث احمد از زبان آن‌ها آمده است. در حالی که جز یک اتاق هم نداشتند. پس برای از بین بردن سختی و صفاتی که در سالم بود و در دیگران نبود، به او اجازه داده شد، که سالم را شیر بدهد، هرچند که سالم به سن بلوغ رسیده بود. البته سهله و ابی حذیفه تمام صفات پدری و مادری را در خود جای داده بودند و سالم هم تمام صفات فرزندی را در خود جمع کرده بود. آنچه که این گفته را تأیید می‌کند، آن چیزی است که بر نفس ابی‌حذیفه که نتیجه این شیر دادن بود، گذشت.

دکتر موسی شاهین می‌گوید: «گمان نمی‌کنم آنچه که در نفس ابی حذیفه با سالم گذشته، در میان غیر آن‌ها بگذرد.»[[1146]](#footnote-1146)

جمهور علما هم معتقد به نسخ داستان سالم با آنچه که بر اعتبار (دو سال) دلالت می‌کند، می‌باشند ولی عایشه و فقهای هم‌فکر او، دیده‌اند که داستان سالم برای عموم مسلمانان است و برای کسانی که ضرورتی برای آن‌ها پیش بیاید در مورد این اختلاف هر کدام دلایل خاص خود را دارند. و این اختلاف در صحت حدیث هیچ تأثیری نگذاشته است، آنچه که فتنه‌گران و داعیان علم درصدد ضعیف نمودن و از بین بردن عدالت راویان آن و علمایی که آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند می‌باشند. از این داستان راستیِ ایمان سهله و ابی حذیفه و پایبند بودن به وحی الهی آن‌ها برای ما ثابت می‌شود. چون غیرت و پافشاری آن‌ها باعث نازل شدن آن آیه در کتاب خداوند شد، از نهی از فرزندخواندگی و دستور به داشتن حجاب. پس عقیده فرزندخواندگی جهت اجرای امر قرآن تغییر کرد.

اگر تعصب به خاطر چیزی غیر از آن بود، آنچه که در درون ابی حذیفه گذشت در مورد آن شیر دادن معنایی نداشت، زیرا که یک امر الهی بود و سختی و مشقت از آن‌ها برداشته شد.

خداوند تبارک و تعالی بلندمرتبه و آگاه‌تر است.

فصل هشتم:  
درباره «افتادن مگس در ظرف»

مبحث اول: شبهات منتقدان به احادیث طب نبوی و پاسخ آن‌ها

بدعتگران گذشته احادیثی را که درباره طب، از پیامبر معصوم روایت شده، با عقل‌های ناقص خود مورد طعنه قرار داده‏اند. و عده‌ای از علمای گرانقدر هم از نظرات این منتقدان متأثر شده و آن را با این حجت وسعت داده‏اند که پیامبر احادیث طبی را به وسیله وحی الهی نگرفته است، بلکه از روی تجربه مانند یک انسان با تجربه آن‌ها را بیان کرده است، زیرا پیامبر برای آموزش طب به مردم برانگیخته نشده است.

دشمنان سنت از این مبحث بعنوان اسلحه‌ای قوی در ایراد به حجیت حدیث استفاده کرده‌اند و معتقد شده‌اند که همه آن احادیث به وسیله وحی نازل نشده است، همانطور که در مبحث اجتهاد پیامبر به تفصیل بحث شد.[[1147]](#footnote-1147)

ابن خلدون می‌گوید: «طبی که در متون شرعی نقل شده است، وحی نیست، بلکه نزد اعراب امری عادی بوده است و آنچه که در سخنان پیامبر آمده از جمله اموری است که نزد مردم عادی می‌باشد، نه به این جهت که آن عمل مشروع است. زیرا پیامبر برای آموختن شریعت برانگیخته شده است نه برای آموزش طب و سایر امور عادی. آنچه که در مورد لقاح خرما پیش آمد، که پیامبر فرمود: «شما به امورات دنیای خود آگاهتر می‌باشید.»[[1148]](#footnote-1148) پس شایسته نیست که آنچه درباره طب بیان شده، قسمتی از شرع بدانیم، چرا که دلیلی بر آن نداریم غیر از اینکه از آن به عنوان تبرک و درستی پیوند ایمانی، که اثر بسیار بزرگی در شفای بیماری دارند، استفاده کنیم. و این امر جزء طب مزاجی نیست بلکه از نشانه‏های سخن دینی است همچنانکه در مورد مداوای کسی که شکم درد داشت و با خوردن عسل شفا یافت،[[1149]](#footnote-1149) اتفاق افتاد.

در این نظر، بعضی از علمای گرانقدر مانند، دکتر یوسف قرضاوی و سایرین، با ابن خلدون همراه گشته و آن را تأیید کرده‌اند و حدیث را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: احادیث تشریعی و احادیث غیر تشریعی.[[1150]](#footnote-1150)

دکتر قرضاوی می‌گوید: به نظر من غالب احادیث مربوط به نسخه‌های طبی و امثال آن، مانند: نسخه پیامبر برای بیماری سیاتیک که دنبه گوسفند عربی می‌باشد و... تا آخر آنچه که در حدیث آمده است،[[1151]](#footnote-1151) که این نوع احادیث، از جمله احادیثی نیست که انجام دهنده آن ثواب ببرد و یا انجام ندادن آن مورد سرزنش واقع شود، بلکه امری است، برای راهنمایی دنیوی که از جامعه اعراب سرچشمه گرفته است، رسول خدا برای اجرای طب جسمی نیامده است، که آن کار، متخصصان خودش را دارد بلکه برای مداوای قلبها و عقل‌ها و جانها، برانگیخته شده است. هر چند ما به آنچه که علما طب نبوی نامیده‌اند، احترام می‏گذاریم ولی همه متفق هستند که رسول خدا هیچوقت ادعای آگاهی از علم طب را نکرده است و برای آن برانگیخته نشده است.[[1152]](#footnote-1152)

نتیجه این بحث این است که اگر یکی از دشمنان سنت، بر ما خروج کند، نیازی عزالدین می‌گوید: «احادیثی که در تلاشند تا علومی مانند طب را به رسول خدا نسبت دهند، همه آن‌ها موضوع (جعلی) می‌باشند و هدف آن‌ها منحرف کردن مردم از حقایق و عقل‌گرایی علمی موجود در آیات قرآن به عقل‌گرایی است که به اوهام، خرافات و امور باطل ایمان دارد.[[1153]](#footnote-1153)

و برای آن احادیث موضوع مثال‌هایی را عمداً از صحیح بخاری انتخاب کرده و آورده است؛ مانند: احادیث رقیه: «اي پروردگار مردم! بيماري‌اش را برطرف ساز و چنان شفايي عنايت كن كه هيچگونه بيماري‏اي باقي نماند. چرا كه تو شفا دهنده هستي و هيچ شفايي، بجز شفاي تو وجود ندارد». و حدیث «شفا یافتن شکم درد بوسیله عسل». و حدیث «نه بیماری واگیر هست نه یرقان.» و حدیث «سیاه‌دانه شفای هر دردی است بجز مسمومیت»، و حدیث «شهد گیاه قارچ آب آن شفای چشم است.» و حدیث «کسی که با هفت خرمای خشک شده صبح کند آن روز هیچ سم و جادویی بر او مؤثر نیست.» و سایر احادیثی که از صحیح بخاری در کتاب الطب روایت کرده است.[[1154]](#footnote-1154)

بسیاری از فتنه‌انگیزان و مدعیان علم به بعضی از احادیث طبی ایراد گرفته‌اند و از تقسیم‌بندی حدیث پیامبر به تشریعی و غیر تشریعی بعنوان، پشتوانه محکم در ایراد به احادیث و حجیت آن و راویان ثقه بزرگوار آن استفاده کرده‌اند.

ما در فصل‌های گذشته و با دلایل روشن، بیان نمودیم که همه احادیث نبوی، وحی می‌باشد و تقسیم‌بندی حدیث به تشریعی و غیر تشریعی را باطل اعلام نمودیم، که در اینجا نیازی به تکرار آن نیست.[[1155]](#footnote-1155)

در دفاع از احادیث طب پیامبر اینجا به پاسخ ابن خلدون و نظر او در این باره بسنده می‌کنیم.

دکتر محمد احمد سنهوری می‌گوید: سخن ابن خلدون که گفته: «طبی که در متون شرعی آمده است، وحی نمی‌باشد و پیامبر برای شناساندن طب برانگیخته نشده است.»

این سخنی است که با واقعیت و حقیقت در تناقض می‌باشد، زیرا معلوم و بدیهی است که رسول خدا بی‌سواد بوده و نمی‏دانست که قرآن و ایمان چیست؟ پس چگونه خاصیت داروها را می‌شناخته، چه آن دارو گیاهی یا غذایی بوده باشد. اگر خداوند، او را از علم به آن آگاه نکرده بود؟! خداوند درباره عسل می‌فرماید:

﴿فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ﴾ [النحل: 69].

«در آن شفای مردم قرار داده شده است.»

ولی بیماری‌های که بوسیله این عسل شفا داده می‌شوند، در قرآن نیامده‌اند.

اما رسول خدا بیماران مبطلا به شکم درد و اسهال را با آن شفا داده است.

پس چه چیز باعث شده که رسول خدا این داروی خاص را برای آن بیماری خاص معرفی کند؟ و چه چیز باعث شده که رسول خدا به کسی که شکم درد دارد، اصرار کند که حتماً باید بیشتر از یک بار عسل بخوری؟ حتماً بایستی چنین امری به او وحی شده باشد.

چه چیز باعث شد، که رسول خدا داروی «السنا» را بر داروی «شبرم» ترجیح دهد در حالی که هر دو گیاههایی هستند که برای این مورد بکار برده می‌شدند.[[1156]](#footnote-1156) بعد از مدتها پزشکان دریافتند، آن گیاهی که رسول خدا آن را بهتر دانسته، از لحاظ علمی مفیدتر است و مصرف «شبرم» را منع کردند و ضرر آن را بیان کردند.

آیا رسول خدا، آزمایشگاه و کارگاهی برای آزمایش این داروها داشتند؟ مطمئناً رسول خدا، چنین امکاناتی در اختیار نداشته است و آنچه که بیان کرده‌ است مطمئناً از طریق وحی بوده است.

هر قانون پزشکی که رسول خدا برای دوا و درمان، تجویز کرده است، تاکنون هیچ پزشکی نتوانسته و تا روز قیامت، کسی نمی‌تواند، برخلاف نظر حضرت رسول، اعلام نظر کند و یا قاعده‌ای از قواعد او را زیر سؤال ببرند، بلکه روز به روز و با پیشرفتهای علمی، صحت گفته‌های رسول خدا آشکارتر می‌شود. خداوند بلند مرتبه راست فرموده است که:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«و از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. ‏ آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي خدا بدو) وحي و پيام مي‌گردد.»

ولی ابن خلدون می‌خواهد طب پیامبر را با داستان تلقیح خرما مقایسه کند. و ادعا می‌کند که طب پیامبر یک امر عادی و نظری و شخصی بوده است.

این یک قیاس اشتباه است و روشن است که میان این دو، فرق هست. رسول خدا از ویژگی دارویی، یا غذایی صحبت نکرده، که از آن برگشته باشد، برخلاف چیزهایی که اجتهادی بودند، که البته آن هم از وحی خارج نمی‌باشد.[[1157]](#footnote-1157)

ادعای ابن خلدون، که طب نبوی ثمره و نتیجه‌ای ندارد، مگر اینکه از روی تبرک آن را بکار گیرند و برای این گفته، شاهد مثالی از داستان درمان شکم درد بوسیله عسل آورده است.

پاسخ او چنین است: یعنی هر دارویی که به مریض تجویز می‌شود، بر مریض لازم می‌داند، که به آن دارو اعتماد داشته باشد، و به پزشکی که او را مداوا می‌کند اعتماد کند، و این سخن نزد پزشکان مسلمان و غیر مسلمان، قدیمی و جدید، مشخص است، زیرا توان روحی، تأثیر زیاد و شگفتی، بر توان جسمی دارد و این مطلب برای هر دارو و هر مریضی عمومیت دارد.[[1158]](#footnote-1158)

داستان مردی که بعد از چهار بار عسل خوردن آمده است و حال مریض خود را برای ما بازگو نکرده است، بلکه درباره برادرش که واسطه میان او و پیامبر بوده است، سخن گفته است و نمی‌توانیم در مورد او حکم کنیم، که آیا عسل را بخاطر مبارکی خورده است یا آن را بعنوان دوا استفاده می‌کرده است اگر از روی تبرک هم خورده باشد، در آن مشکلی وجود ندارد، هر چه باشد، بهر حال آن مرد شفا یافته و اگر در عسل خاصیت ضد بیماری آن مرد وجود نداشت، شفا نمی‌یافت، از لحاظ علمی ثابت شده است که عسل حاوی مواد ضد میکروب است و دارو بودنش برای این مریضی ثابت شده است.

در طب رسول اکرم داروهای زیادی آمده است و ویژگی و خاصیت بسیاری از داروهای گیاهی و غیر گیاهی را روشن کرده است.[[1159]](#footnote-1159)

ابن قیم جوزیه میان طب پیامبر و سایر پزشکان تفاوت قایل شده و گفته است: «طب او همچون طب سایر پزشکان نیست، طب پیامبر از روی یقین، قطعی و از طرف وحی الهی و چراغ نبوت و کمال عقل، می‌باشد. ولی طب سایر پزشکان از روی، گمان، حدس و تجربه می‌باشد.»[[1160]](#footnote-1160)

دکتر محمد ابوشهبه در دفاع خود از حدیث «مگس» گفته است: «قبل از اینکه نظر پزشکی را در مورد حدیث «مگس» بیان کنم، دوست دارم بگویم: «من مانند آن تازه به دوران رسیده‌ها نیستم، که بعضی از آن‌ها اهل علم هم می‌باشند، تصور ‌کنم طب حضرت رسول از جمله امور دنیایی است که خطا و اشتباه از طرف رسول در آن جایز است و آن را مانند تلقیح خرما دانسته‌اند که پیامبر فرمود: «شما به امور دنیای خود آگاه‌تر می‌باشید.»[[1161]](#footnote-1161)

من نمی‌دانم که چگونه در باب حدیث «مگس» چنین گفته می‌شود با وجود فرموده پیامبر: «به تأکید در یکی از بالهای آن درد و در دیگری درمان است؟» در حالی که در ابتلای حدیث لفظ «أنَّ» آمده که برای تأکید می‌باشد!!

این روش تأکیدی چگونه از قبیل امور تخمینی و ظنی دنیایی است؟

این فرموده پیامبر چگونه است: «هر کس با هفت خرما صبح کند، در آن روز نه سم و نه جادو، به او آسیب نمی‌رساند.»[[1162]](#footnote-1162) از روی ظن و تخمین در امور دنیاست؟!. اکثر احادیث طب پیامبر - اگر نگوئیم همه آن‌ها- قطعی و یقینی هستند که دلالت بر وحی الهی دارند.

علم پزشکی دو گونه است: طبابت قلب‌ها و دین‌ها، که انبیاء حامل این نوع طب می‌باشند و دیگری طب بدن‌ها: که آن هم دو نوع می‌باشد: یک نوع روحانی است: مانند: دعاها و مهربانی‌ کردن. و دیگری مادی و جسمانی است، مانند: شفاء یافتن بوسیله عسل، خرما و سیاه‌دانه و قارچ و امثال آن.[[1163]](#footnote-1163)

وظیفه نخست رسول اکرم طبابت قلب‌ها و دین‌هاست، ولی شریعت و سنت‌های او شامل بسیاری از طب‌های بدنی و جسمی است که هم روحی و هم جسمانی است[[1164]](#footnote-1164)، در این باره به آیات قرآنی فراوانی که آمده اشاره نمی‌کنم، مانند فرموده خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [یونس: 57].

«‏اي مردمان! از سوي پروردگارتان براي شما اندرزي (جهت رهنمود زندگي) و درماني براي چيزهائي كه در سينه‌ها است (همچون كفر و نفاق و كينه و ستم و دشمني با حق و حقيقت) آمده است (كه قرآن نام دارد) و هدايت و رحمت براي مؤمنان است.»

و آیه‌های قرآنی دیگر که از چگونگی قرار گرفتن جنین در شکم مادر اشاره دارد در سوره مؤمنون، و سایر سوره‌ها زیاد آمده است[[1165]](#footnote-1165) و آیاتی که درباره طهارت و خطرات نزدیکی کردن با زن حائض، تا زمان رفع آن حیاضت و پاک شدن زن می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ﴾ [البقرة: 222].

«و از تو درباره (آميزش با زنان به هنگام) حيض مي‌پرسند. بگو: زيان و ضرر است (و علاوه از نافرماني، بيماريهائي به دنبال دارد). پس در حالت قاعدگي از (همبستري با) زنان كناره‌گيري نمائيد، و با ايشان نزديكي نكنيد تا آن گاه كه پاك مي‌شوند.»[[1166]](#footnote-1166)

و فرموده خداوند درباره طب عسل:

﴿فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ﴾ [النحل: 69].

«در آن شفای مردم قرار داده شده است.»

خداوند همه طب را در یک آیه جمع کرده است و فرموده:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ﴾ [الأعراف: 31].

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.»

پیامبر خدا فرموده: بنی‌آدم هیچ ظرفی بدتر از ظرف شکم پر نکرده است،[[1167]](#footnote-1167) (حدیث) بعضی دانشمندان گفته‌اند: «معده خانه درد است و تعصب در رأس همه دردها قرار دارد.[[1168]](#footnote-1168)

دکتر ابوشهبه می‌گوید: «دلالت نمی‌کنم بر اینکه حدیث نبوی شامل طب جسمها می‌شود، فرقی نمی‌کند طب جسمانی باشد یا روحانی در آنچه که در صحیحین بخاری و مسلم و دیگر صحاح از قبیل: سنن و مجموعه کتب طب، در ضمن فصل‌های مربوط به طب، آمده است. بعضی از علمای اهل حدیث در این باره کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند، مانند کتاب «الطب النبوی» از ابی‌نعیم، و کتاب «الطب النبوی» از سیوطی، و کتاب «الطب النبوی» از ابن قیم جوزیه، آنچه در همه این مبحث برای من اهمیت دارد، این است که آن تصور باطلی که در دل تازه به دوران رسیده‏ها، خطور کرده، مبنی بر اینکه طب نبوی همچون امور دنیوی است، که احتمال خطا و صواب دارد، را بَرکنم، و بگویم که آن‌ها بر صحت این مدعا دلیلی ارائه نکرده‌اند و ما برای رد کردن نظر آن‌ها دلایل زیادی اقامه کرده‌ایم. در حدیث ابی‌سعید خدری آمده: که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: «برادرم شکمش درد می‌کند، پیامبر فرمود، به او عسل بدهید، بار دوم آمد، و پیامبر فرمود، به او عسل بدهید، برای بار سوم آن مرد نزد رسول خدا آمد، پیامبر باز فرمود: به او عسل بدهید، برای بار چهارم آمد، پیامبر فرمود، آیا به او عسل دادید؟ (و شفا نیافت) سپس فرمود: «خداوند راست می‌گوید. و شکم برادر تو دروغ می‌گوید، به او عسل بدهید، یعنی بار چهارم خوب شد.[[1169]](#footnote-1169)

آنچه که ابن قیم جوزیه در این باره گفته مرا به تعجب واداشته است، گفته: «ما هم می‌گوئیم: نسبت دادن طب دکترها به او، امر دیگری است، مانند نسبت دادن طب تصوف به آن حضرت[[1170]](#footnote-1170) و ناتوانیهای طب خود، که عده‌ای از پیشوایان تیزبین آن‌ها، به این امر اعتراف کرده‌اند. از جمله آن‌هایی که علم دارند می‌گویند: که طب قیاس است، و عده‌ای دیگر می‌گویند که آن تجربه و الهامها و خوابها و گمانهای درست است.

عده‌ای از آن‌ها می‌گویند: بیشتر آن از حیوانات گرفته شده است، تا اینکه گفته: چگونه چنین اموری از جمله وحی می‌باشد که خداوند به رسولش وحی کرده است، که چه برای او سودمند، و چه مضر می‌باشد، و نسبت دادن آموخته‌های طبی آن‌ها به وحی، مانند نسبت دادن دانش آن‌ها است به آنچه که انبیاء آورده‌اند. بلکه در اینجا داروهایی برای شفا دادن بیماریها هست، که عقل‌های پزشکان بزرگ هم به آن نرسیده و دانش و تجربه آن‌ها به حد شناسایی آن نرسیده است، درمان بیماریهای قلبی و روحی، توسط پیامبران، بوسیله نیروی قلبی و اعتماد و توکل بر خداوند و پناه بردن به او، احساس شکستگی و خواری کردن در مقابل خداوند، صدقه دادن و دعا کردن و توبه و استغفار و نیکی کردن با مردم و کمک به نیازمندان و خوشحال شدن از مصیبتهای الهی، مواردی هستند که پیامبران در شفای بیماران از آن استفاده ‌کرده‌اند. این داروها از ملت‌های دیگر تجربه کرده‌اند. و تأثیرات شفا بخشی آن را دریافته‌اند. و فهمیده‌اند که علمِ بهترین دانشمندان پزشکی هم به آن‌ها نمی‌رسد. و ما بسیاری از این امور را تجربه کرده‌ایم، و دیده‌ایم، کاری که آن‌ها انجام می‌دهند، داروهای حسی انجام نمی‌دهند، بلکه داروهای حسی نزد آن همانند داروهای اهل تصوف نزد پزشکان می‌باشد.[[1171]](#footnote-1171)

دکتر نورالدین عتر می‌گوید: «پزشکان بزرگی که از احادیث طب نبوی اطلاع دارند به آنچه که در این احادیث وجود دارد اقرار کرده‌اند، این را از استادی از دانشگاه پزشکی دمشق شنیدم که به من گفت: «پیامبر فقط از نسخه‌های قبل از دوران خود استفاده نکرد، بلکه بالاتر از آن برای پزشکی و پزشکان، قانونگذاری کرد.[[1172]](#footnote-1172)

خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاهتر است.

مبحث دوم: شبهات منتقدان درباره افتادن مگس در ظرف و پاسخ آن‌ها

امام بخاری در صحیح خود و با اسناد از ابی‌هریره روایت کرده، که رسول خدا فرمود: «هرگاه مگسی در ظرفی افتاد، همه آن را در آن ظرف فرو کنید، سپس آن را بیاورید، و محتویات آن ظرف را بخورید، زیرا در یکی از بالهای آن شفا هست و در دیگری درد هست.»[[1173]](#footnote-1173)

این حدیث صحیحی است که از رسول اکرم ثابت شده است و مردم هم آن را پذیرفته‌اند و به مفهوم حدیث ایمان آورده‌اند و این امر یکی از معجزه‌های پیامبر می‌باشد. که آن حضرت از روی هوا و هوس صحبت نمی‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 4].

«‏آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي خدا بدو) وحي و پيام مي‌گردد.»

بدعتگران و گمراهان از دیر باز به صحت این حدیث ایراد وارد کرده‌اند و حجت آورده‌اند که با عقل و واقعیت مخالف است، باعث ایجاد شبهه در آن شدند. دانشمندان گرانقدر و بزرگوار به این شبهه آن‌ها پاسخ داده‌اند و آن‌ها را با حجت‌های دفع‌ کننده و دلایل روشن از بین بردند و باطل بودن آن را ثابت کردند.

از جمله این علمای گرامی، امام ابن قتیبه در کتاب خود «تأویل مختلف الحدیث» گفته: «این حدیث صحیح است و هر کس امورات دینی را بر مشاهدات خود بنیان نهد، می‌بیند که حیوان صحبت نمی‌کند و پرنده شنا نمی‌کند و مگس هم از مسمومیت و شفا دادن اطلاع ندارد و به آنچه که در متن حدیث آمده است و نفهمیده‌اند اعتراض کرده‌اند، پس آن‌ها از اسلام رانده شده‏اند و با آنچه که پیامبر آورده است مخالف است.

کسی که قسمتی از فرموده‌های پیامبر را تکذیب نماید، مثل این است که همه آنچه را که پیامبر آورده است تکذیب نماید. و جز گروهی از دهریون[[1174]](#footnote-1174)، هیچ گروهی را نمی‌شناسم که آن را منکر شده باشند. در این نظر، گروهی از متکلمان و جهمیها[[1175]](#footnote-1175) از آن‌ها پیروی کرده‌اند.

از جمله کسانی که از این حدیث دفاع کرده است، امام طحاوی در کتاب خود «مشکل الآثار» می‌باشد. او بعد از آوردن حدیث و راویان صحابی آن، گفته است: «آن‌ها به احادیث رسول خدا و صورتهای آن ناآگاه هستند، آیا مگس از خود اختیاری دارد؟ تا اینکه برای یکی از بالهایش معنایی قرار دهد و برای بال دیگرش معنای دیگری در نظر بگیرد، برخلاف معنایی که برای در اول در نظر گرفته است؟

پاسخ ما به حول و قوه الهی و توفیق او چنین است: اگر آن‌ها قرآن را به دقت و تأمل مطالعه می‌کنند، آنچه که گفته پیامبر را تأیید کند، می‌یابند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ٦٨ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ﴾ [النحل: 68-69].

«‏پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگي و طرز معيشت را) الهام كرد (و بدان گونه كه تنها خود مي‌داند به دلشان انداخت) كه از كوهها و درختها و داربستهائي كه مردمان مي‌سازند، خانه‌هائي برگزينيد. سپس (ما به آن‌ها الهام كرديم كه) از همه ميوه‌ها بخوريد و راه‌هائي را بپيمائيد كه خدا براي شما تعيين كرده است و كاملاً (دقيق و) در اختيارند. از درون زنبور عسل، مايعي بيرون مي‌تراود كه رنگ‌هاي مختلفي دارد. در اين (مايع رنگارنگ) بهبودي مردمان نهفته است‏.»

وحی خداوند به زنبور عسل، در حقیقت از نوع الهام کردن به زنبور می‌باشد، که هر آنچه دستور داده می‌شود، عمل نماید.

همانند آن به مگس می‌باشد، خداوند به او آنچه را که خواسته الهام کرده است، که علت آوردنش می‌باشد، برای امری که از آن خواسته می‌شود، با فرو بردن یکی از بالهایش در ظرفی که می‌افتد، که در آن بیماری برای مردم است. و بال دیگر او را در آن ظرف فرو می‌کنیم که در آن شفا هست.[[1176]](#footnote-1176)

اهل حدیث و دشمنان سنت به این حدیث ایراد و انتقاد کرده‌اند.[[1177]](#footnote-1177) همانگونه که گذشتگان اصحاب این کار را کرده بودند. و از پاسخ‌های متقدمینی که به آن‌ها داده شده عقب ننشستند. و بر آن شبهات قبلی هم افزودند. آنچه را که آورده بودند، در حقیقت از عقل‌های ناقصی که از نصوص قرآنی محروم شده بود، استخراج کرده بودند. و سایه تاریکی بر آن حاکم است، و خجالت نکشیدند، و چون معانی آن نصوص را نفهمیدند، به انتقاد، ایراد و انکار آن حدیث پرداختند و با هر وسیله‌ای که توانستند معنای آن را جهل کردند.

این خلاصه‌ای از ایرادهای محدثین درباره این حدیث می‌باشد، که دشمنان سنت آن را تکرار کرده‌اند.[[1178]](#footnote-1178)

اوّل: راوی حدیث ابوهریره می‌باشد، که احادیث او را مردود اعلام کرده‌اند[[1179]](#footnote-1179)، ابن حنین آن را به تنهایی آورده و در آن به صورت‌هایی[[1180]](#footnote-1180) از آن عیب گرفته است.

دوم: حدیث آحاد است و افاده گمان می‌کند، پس در نپذیرفتن آن اشکالی نیست و در تشریع هم غریب است، زیرا با قاعده رها کردن ضرر و دوری از نجاسات، در تضاد است، از نظر عقلی هم عجیب است، زیرا میان دو بال مگس فرق قایل شده‌اند و ادعا کرده‌اند، که در یکی از بالهای آن سمی خطرناک و در دیگری پادزهر سودمندی نهفته است.

سوم: از نظر علمی بطلان این رأی ثابت شده است، زیرا علم بطور قطع و یقین، مضر بودن مگس را اعلام، و ثابت کرده است.

چهارم: موضوع متن آن جزء عقاید اسلامی و عبادت و شریعت نمی‌باشد و هیچکدام از مسلمان‌ها به آن عمل نکرده‌اند. این از موضوعات دنیوی است، مانند حدیث «تلقیح خرما» و دیگر آنکه هر کس آن را رها کند، چیزی از لحاظ دینی از دست نمی‌دهد. پنجم: تصحیح آن از ایرادهایی است که دیگران را از اسلام متنفر می‏کند و بر دین شبهه‌ای وارد می‌کند، که دست‌آویز دشمنان می‌گردد.[[1181]](#footnote-1181)

ششم: بحث درباره آن بی‌نتیجه است و نباید مردم را به آن مشغول کرد، زیرا به کشفیات علمی و مخترعات آن دست یافته‌اند و به همین دلیل باید بحث درباره چیزی که علم به آن رسیده است، را ترک کرد. مانند احکامی که نه نقض می‌شوند و نه پاسخ داده می‌شوند.[[1182]](#footnote-1182)

پاسخ به این شبهات داده به شکل زیر داده می‌شود:

اول: بخاری در آوردن این حدیث تنها نیست، همانطور که ابوهریره در روایت این حدیث از پیامبر تنها نبوده است، عبید بن حنین هم به تنهایی از ابوهریره روایت نکرده است، بلکه ابوداود، ابن ماجه، دارمی، احمد، بیهقی، ابن خزیمه، ابن حبان و بغوی و ابن جارود، بوسیله حدیث ابوهریره آن را روایت کرده‌اند.

نسائی، ابن ماجه، احمد، بیهقی، ابن حبان و بغوی آن را از حدیث ابی سعید خدری، آورده‏اند. بزار و طبرانی هم آن را از حدیث انس ابن مالک[[1183]](#footnote-1183) و گروهی از تابعین هم از ابوهریره آنرا[[1184]](#footnote-1184) روایت کرده‌اند.

اگر این حدیث فقط در صحیح بخاری هم آمده باشد، قابل قبول و پذیرفتنی است، چون صحیح بخاری بعد از قرآن صحیح‌ترین کتاب می‌باشد و احادیث آن در بالاترین درجه صحت می‌باشند.

دکتر ابوشهبه می‌گوید: در نزد هیچکدام از منتقدان و پیشروان حدیث، نقدی نسبت به سند آن ندیده‌ام، پس آن حدیث در بالاترین درجه صحت است و هر چه ایراد به آن گرفته‌اند به متن آن می‌باشد.[[1185]](#footnote-1185)

اگر ابوهریره در روایت حدیث تنها باشد، نمی‌توانستند در ایراد به صحت آن راهی پیدا کنند. برخلاف گروهی از شیعیان جعفری و پیروان کینه‌توز آن‌ها، آنگاه که به آن صحابه گرامی (ابوهریره) ایراد گرفتند و گفته‌اند چون این حدیث از روایت‌های اوست، پس به رسول خدا دروغ بسته است و پذیرفتنی نیست (پناه به خدا از این تهمت).

این همان تحقیق علمی است که راستگویی ابوهریره را ثابت می‌کند و ثابت می‌کند که او از طعنه طاعنین پاک می‌باشد، بلکه طعنه زنندگان به او، سزاوار طعنه می‌باشند. آن‌ها به یکی از اصحاب تهمت زدند و حدیث رسول خدا را به دلیل مطابقت نداشتن بر عقل بیمار آن‌ها رد کرده‌اند و همانطور که می‌دانیم، عده‌ای دیگری از اصحاب این حدیث را روایت کرده‌اند.

ای کاش می‌دانستیم، آیا آن‌ها به تنها نبودن ابوهریره در روایت حدیث (که اگر تنها هم باشد حجت است) علم داشته‌اند، یا از آن بی‌خبر و ناآگاه بوده‌اند؟

اگر به تنها بودن او علم نداشته‌اند، پس چرا به روایت ابوهریره استناد می‌کنند، در حالی که مردم را به توهم می‌اندازند، که هیچکدام از اصحاب گرامی از او پیروی نکرده است؟!

و اگر از آن بی‌خبر هستند، پس آیا از متخصصان این علم و علما در این زمینه سؤال کرده‌اند؟ چه راست گفته کسی که این شعر را سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن كنت تدرى فتلـك مصيبـة |  | وإن كنت لا تدرى فالمصيبة أعظم |

اگر بدانی این یک مصیبت است و اگر ندانی پس مصیبت بزرگتر است.[[1186]](#footnote-1186)

عبید بن حنین ثقه‌ای می‌باشد که ایرادی به او وارد نیست و حافظ درباره رجال بخاری در کتاب خود هدی الساری، از او چیزی ننوشته است و عالمی را نمی‌یابم که به او ایراد گرفته باشد و به نظر من اگر ابوهریره تنها این حدیث را روایت می‏کرد، انفراد و تنهایی او قابل قبول بود، زیرا تنها بودن افرادی مثل او، در صحت حدیث ایرادی وارد نمی‌کند، آنگونه که در علم مصطلح الحدیث مقرر گردیده است.[[1187]](#footnote-1187)

دوم: اینکه حدیث آحاد باشد و بخاطر آحاد بودنش رد کردن آن آسان باشد، امری است غیر قابل قبول و حجتی باطل است که قبلاً درباره آن بحث کردیم و در اینجا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.[[1188]](#footnote-1188)

اینکه رشید رضا گفته: آن حدیث از شریعت به دور است، زیرا با قاعده حرام بودن کارهای مضر برای انسان و دوری کرن از نجاسات در تناقض می‌باشد.

به او پاسخ داده می‌شود که: این حدیث، زیان مگس را نفی نکرده است، بلکه آن را ثابت نموده است و بیان کرده که در یکی از بالهایش درد است و در بال دیگر آن شفا هست و آن زیان زمانیکه همه مگس را در آن ظرف فرو ببریم، از بین می‌رود.[[1189]](#footnote-1189)

ابن قیم می‌گوید: «آگاه باش که در مگس نیرویی سمی است که باعث ورم می‌شود، و حکمتی که در مکیدن مگس هست، بمنزله سلاح اوست و اگر مورد اذیت واقع شود، با سلاح خود آن شی مزاحم را از خود می‌راند، پیامبر دستور داده تا با آن سم که خداوند به او عطا کرده، مبارزه شود و برای این کار خداوند در سمت دیگر او شفای آن سم و در حقیقت، پادزهر آن سم را قرار داده است، به همین دلیل همه آن را در غذا یا آب فرو می‌کنیم، تا آن ماده سودمند، با آن ماده سمی مبارزه کند و آن را از بین ببرد و در این طب، حکمتی است که بزرگترین اطباء و پیشوایان آن‌ها از درک آن عاجز می‌باشند و این امر خارج از درک اطباء و جزء نور و چراغ نبوت می‌باشد، ولی پزشکهای آگاه و فروتن از این امر برای علاج و شفا دادن استفاده می‌کنند و نزد هر کس که پیش او برود، اقرار می‌کند که او کاملترین موجود خلقت است و بوسیله وحی الهی، که خارج از توان آدمی است تأیید شده است.[[1190]](#footnote-1190)

شوکانی می‏گوید: فایده فرو کردن همه آن در آب یا غذا این است همانطور که سم وارد تمام آن غذا یا آب شده است ماده پادزهر هم وارد آن شود، پس سود و زیان آن متعادل می‏گردد و ضرر آن از بین می‏رود.[[1191]](#footnote-1191)

دلیلی هم بر نجس بودن مگس نداریم، زیرا میان، ضرر رساندن و نجس بودن ملازمه‌ای وجود ندارد و این حدیث دلیلی بوده برای علماء مبنی بر اینکه، آب اندک، بوسیله تلف شدن موجودی که نفس نمی‌کشد در آن، نجس نمی‌شود، همانطور که در حدیث و هنگام فرو کردن آن در آب یا غذا، به مرگ و یا زنده بودن مگس اشاره نکرده است.[[1192]](#footnote-1192)

امام خطابی گفته است: «این یک امر فقهی است» همانا بدنهای حیوانات پاک و مطهر است، مگر آنچه که حدیث به آن اشاره کرده، مانند سگ و.... برای آن هم دلیل دارد، به این مضمون: هر چه که نفس نمی‌کشد، اگر در آب اندک بمیرد، آن را نجس نمی‌کند، به همین دلیل اگر مگس در ظرف فرو رود این حکم بر آن جاری می‌شود. اگر مگس نجس بود و در ظرف تلف می‌شد، چنین دستوری صادر نمی‌شد، که باعث نجاست غذا و از بین رفتن مال می‌شد، این نظر عموم علما می‌باشد.[[1193]](#footnote-1193)

گفتن این سخن که میان بالهای مگس تفاوتی نیست، که یکی از آن‌ها حامل سم و دیگری شفا باشد. نظریه‏ای است که نه تنها با حدیث، مخالفت می‌کند، بلکه با واقعیتی مخالفت می‌کند، که در جامعه ما بسیاری از امور متضاد در یک جسم جمع شده‌اند که دیدنی و مشهور می‌باشند و علماء قبلاً پاسخ آن را داده‌اند.

نمی‌دانم آیا شیخ رشید رضا، با وجود وسعت و گستردگی اطلاعات او در زمینه سنت، آیا این امر را ندانسته و یا خود را به ندانستن زده است،؟ هر دو امر چه ندانستن و چه خود را به ندانستن زدن، در حق او ناپسند است و ایت امر را معاصران او چنین یادآور شده‌اند.[[1194]](#footnote-1194)

حافظ ابن حجر می‌گوید: خطابی گفته است: کسی که فاقد خلاقیت بوده در مورد این حدیث می‏گوید: چگونه است که هم شفا و هم درد، در بالهای مگس جمع شوند؟ چگونه معلوم می‌شود که کدام بال سمی است، تا مقدم شود و بعد از آن بالی که حامل شفا می‌باشد، انداخته شود، چه چیزی او را آگاه می‌کند؟ گفتم: این سؤال جاهل یا کسی است که خود را به جهالت زده است، زیرا بسیاری از حیوانات هستند که صفتهای متضاد را در خود دارند و خداوند میان آن صفات الفت و مهربانی قرار داده و آن‌ها را از توان دفاعی حیوان در برخورد با خطرات قرار داده است.

همان کسی که به زنبور عسل الهام کرده، خانه عجیب و شگفت‌آور خود را، برای عسل گذاشتن در آن بسازد و به مورچه الهام کرد که قوت خود را برای روزهایی که نیاز دارد نگه دارد و دانه را به دو نصف کند تا رشد نکند، قادر است که به مگس الهام کند، یکی از بالها را جلو بیندازد و دیگری را بعد از آن بیاورد.

ابن جوزی گفته است: آنچه که از این گوینده روایت شده، عجیب نیست، زیرا زنبور عسل را از قسمت بالای بدن خود می‌ریزد و سم را در پایین خود نگه می‌دارد، سم مار کشنده، در داخل گوشتش می‌باشد، پادزهر آن هم از خود او گرفته می‌شود. مگس هم با وجود سمی بودن آلت مکنده‌اش، چشمان خود را برای شفاف دیدن می‌مکد.[[1195]](#footnote-1195)

سوم: نظری که قایل است به این که علم باطل بودن خاصیت آن را ثابت می‌کند، چون مضر بودن مگس ثابت شده است، نظر کسی است که معنای حدیث را نفهمیده است، همانطور که پیش‌تر گفتیم، این حدیث مضر بودن مگس را نفی نکرده است بلکه به روشنی آن را تأیید کرده است و آیا پزشکان بر همه چیز علمی احاطه دارند؟! تا سخن آن‌ها نظر نهایی شود که مخالفت با آن جایز نباشد. بلکه آن‌ها اعتراف دارند که بر بسیاری از امور احاطه و سلطه ندارند.[[1196]](#footnote-1196) نظریه‌هایی هستند که از روی تسلیم شدن آن‌ها بیان شده و باطل بودن آرای خود را در آن ذکر کرده‌اند زیرا دانشهای آن براساس تجربه و آزمایش می‌باشد.

ولی آنچه که رسول خدا فرموده است، وحی از جانب خداوند می‌باشد، خداوندی که از همه امور پوشیده از دیدگان مردم، آگاهی کامل دارد و دانشمندان پزشکی، هر روز در جهان به کشفیات جدیدی از امور پنهان در مورد خاصیت داروها و نوع بیماریها، دست می‌یابند، که تاکنون ناشناس مانده‌اند.

آیا ایمان داشتن ما به راستی احادیث پیامبر که درمورد طب می‌باشد، منوط به کشفیات پزشکان است، تا به وسیله تجربه‌های خود، صدق و یا کذب آن را برایمان ثابت کنند؟

پس ایمان به صدق نبوت رسول خدا و وحی الهی چه می‌شود؟

همانا حدیث رسول خدا دلیلی است قائم بر خود و برای اقامه آن نیازی به یک امر خارجی ندارد، پس بر اطباء و سایر مردم واجب است، که تسلیم این حدیث و تصدیق آن شوند، اگر مسلمان هستند. و اگر مسلمان نیستند لازم است که آن را بررسی نمایند اگر دارای عقل می‌باشند.

اثبات احادیث از نظر پزشکی برای مسلمان مهم نیست بلکه اثبات آن از جانب رسول خدا مهم است.[[1197]](#footnote-1197)

همه این‌ها بر این فرض گفته می‌شود که علم پزشکی جدید، صحت این حدیث را مشاهده نکرده است.

با وجود اینکه پزشکان معاصر ما از نظر پزشکی مفهوم این حدیث را تأیید کرده‌اند. و بحثها و مقالات زیادی در این باره وجود دارد. که بعضی طولانی و بعضی مختصر می‌باشند.

مقاله یکی از پزشکان مصری معاصر خود، از جمعیت «هدایه الاسلامیه» در قاهره را انتخاب کرده‌ام که می‌فرماید: «مگس روی مواد آلوده به میکروب می‌نشیند، که بیماریهای فراوانی از آن نشأت می‌گیرد، بعضی از آن میکروبها را به اطراف منتقل می‌کند و بعضی از آن را می‌خورد و از آنچه که تعذیه می‌کند، سم آن مگس‌ها که پزشکان آن را «دور کننده باکتری» می‌نامند، تولید می‌شود. و آن سموم باعث از بین رفتن بسیاری از میکروبهای بیماری می‌شوند و امکان ندارد، آن میکروبها زنده بمانند، یا در جسم انسان تأثیر داشته باشد. به شرطی که در بدن آن انسان ماده دور کننده باکتری وجود داشته باشد. و در یکی از بالهای مگس خاصیتی است، که آن باکتری‌ها را به سمت یکی از بالهایش سوق می‌دهد، به همین دلیل است، به هنگام افتادن مگسی در خوراک و یا نوشیدنی، میکروبهایی که با خود حمل می‌کند را در آن نوشیدنی می‌ریزد، نزدیکترین دفع کننده آن میکروبها و بهترین نابود کننده آن‌ها، همان ماده «دور کننده باکتری» است که مگس با خود و در درون خود، در نزدیکیهای یکی از بالهایش آن را حمل می‌کند، پس اگر دارویی باشد، دارو در نزدیکی اوست و فرو بردن تمام مگس در ظرف، کافی است تا تمام میکروبهایی که بصورت معلق هستند را از پای در بیاورد. و کار آن‌ها را باطل نماید. بعضی از پزشکان غربی هم چنین مطالبی نوشته‌اند.

با این وسیله صحت حدیث از نظر سند و متن ظاهر می‌شود و آیا برای منکران این حدیث، حجتی برای استناد کردن باقی مانده است؟ جز هوای نفس چیز دیگری نیست.[[1198]](#footnote-1198)

چهارم: تصور اینکه این موضوع، جزء عقاید اسلامی و عبادات نمی‌باشد... تا آخر. تصوری است که خواسته‌اند در پشت آن حدیث را تحقیر و امر آن را خوار نمایند و مردم را از آن بیزار نمایند و این ادعایی است که مرتب تکرار می‌شود، هر وقت بر اقامه دلیل برای عدم صحت حدیثی عاجز شوند، زیاد از این عبارتهایی که بر دوری و بریدن صاحبانش از سنت رسول خدا، دلالت می‌کند، می‌آورند. اسلام دین کاملی است لازم است عقیده و عبادات و معاملات و اخلاقیات، همه در کنار هم باشند و هیچ قسمتی را کوچک نشماریم و هیچ فرعی از فرعیات آن را کم ندانیم و به آن بی‌توجه نباشیم. خداوند به مؤمنان امر کرده است که به همه شاخه‌های ایمان و شریعت اسلامی بدون افراط و تفریط چنگ بزنیم، خداوند باز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٠٨﴾ [البقرة: 208].

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! همگي (اسلام را به تمام و كمال بپذيريد و) به صلح و آشتي درآئيد، و از گام‌هاي اهريمن (و وسوسه‌هاي وي) پيروي نكنيد (و به دنبال او راه نرويد). بي‌گمان او دشمن آشكار شما است.‏»

حافظ ابن کثیر درباره معنای این آیه گفته است: «خداوند می‌فرماید، بندگان مؤمن و تصدیق کنندگان رسالت پیامبر باید به تمام واجبات اسلامی و شریعت آن و اوامر خداوند عمل کنند و از نواهی و اموری که خداوند انجام آن‌ها را جایز ندانسته، اجتناب کنند.[[1199]](#footnote-1199)

گفتن این نکته که کسی به این حدیث عمل نکرده است، گفتار نادرست و ادعای باطلی است که حق، خلاف آن آمده است.

عبدالله بن مثنی[[1200]](#footnote-1200) از عموی خود ثمامه[[1201]](#footnote-1201) روایت کرده و گفته است: ما نزد انس بودیم که مگسی در ظرف افتاد، انس[[1202]](#footnote-1202) با انگشت خود سه بار مگس را در آن ظرف فرو کرد، سپس فرمود: به نام خدا و گفت: رسول خدا دستور داده که چنین عمل کنید.[[1203]](#footnote-1203)

احمد از طریق سعید بن خالد[[1204]](#footnote-1204) روایت کرده که: «بر ابی‌سلمه وارد شدم، یزید برای ما وسیله پذیرایی آورد،[[1205]](#footnote-1205) مگسی در آن غذا افتاد، ابومسلمه[[1206]](#footnote-1206) با انگشت آن را در داخل غذا فرو می‌کرد، گفتم: ای دائی چه کار می‌کنید؟ گفت: ابوسعید خدری از رسول خدا برایم تعریف کرده است، که آن حضرت فرموده: در یکی از بالهای مگس مواد سمی است و در دیگری مواد شفابخش، هر گاه در داخل غذا افتاد، آن را هم زنید[[1207]](#footnote-1207) که با این وسیله اگر مسموم شده باشد، داروی شفای آن را می‌ریزد.[[1208]](#footnote-1208)

انس صحابی است و ابوسلمه تابعی است که هر دو به مضمون این حدیث عمل کرده‌اند. چگونه آن‌ها تصور می‌کنند که کسی به مضمون این حدیث عمل نکرده است؟[[1209]](#footnote-1209) این ادعایی است که امثال این ادعا فراوان می‌باشد، که بدون علم آن‌ها را نسبت می‌دهند، تا بوسیله آن مردمان ساده را فریب دهند و با اجرای آن، شر و فساد گسترده‌ای حادث شود.[[1210]](#footnote-1210)

گفتن این مطلب هم که این حدیث ربطی به امور شرعی ندارد و یک امر دنیایی است. سخنی است که نیاز به مستنداتی دارد. در این حدیث یک دستور ارشادی از طرف رسول خدا برای درمان حالتی است که پیش می‌آید نه حیله‏ای برای دفع آن. و آن این است که اگر مگسی داخل ظرف شما افتاد، و شما راه حلی برای دفع آن نداشتید یا نمی‌توانستید آن را دور بریزید و می‌خواستید که از خوراک استفاده کنید، باید همه آن را در خوراک فرو کنید. پس دستور دادن به فرو کردن مگس در ظرف، یک دستور ارشادی است نه ایجابی، که انجام ندادن آن باعث گناه شود، البته کسی چنین نظری نداده است.[[1211]](#footnote-1211)

اما قیاس حدیث مگس با حدیث تلقیح خرما، اشتباه است.

حدیث مگس یک حدیث تشریعی است و افاده حکم شرعی می‌کند، مثلاً در مورد موجوداتی که نفس نمی‌کشند، اگر در آب کم بمیرند، باعث نجاست آب نمی‌شود.[[1212]](#footnote-1212)

همچنانکه این حدیث افاده جواز نوشیدن و خوردن چیزی است که مگس در آن بیفتد، البته بعد از فرو کردن همه آن در ظرف. و شکی نیست که آن حکم شرعی است.[[1213]](#footnote-1213)

پنجم: گفتن این سخن که تصحیح حدیث از جمله ایرادهایی است که باعث نفرت از اسلام می‌شود. این سخن باطل است، زیرا در لایه‌های آن توهم و خطا را به رسول اکرم نسبت می‌دهد، همان کسی که حریص‌‌ترین مردم نسبت به دین خدا بود و مانعی بر سر انتقادهای دشمنان اسلام می‌باشد.

چگونه در شریعت الهی چیزی هست که باعث نفرت شود، در حالیکه پیامبر فرموده: «مژده دهید و متنفر نکنید. آسان کنید و سخت نگیرید.»[[1214]](#footnote-1214)

آیا عاقلانه است که سخنانی که رسول خدا گفته و کارهایی که انجام داده، باعث نفرت مردم شود؟!

کجای این حدیث جای نفرت دارد؟ جز اینکه حدیث ثابت کرده است که در بال مگس مواد شفا دهنده هست؟ آیا این باعث نفرت می‌شود؟ یا از روی خواری و کوچکی عقل‌هاست!؟

این شبهه‌ای که بر دین وارد کرده‌اند تا دشمنان اسلام از آن بهره ببرند، کجاست؟

آیا دشمنان اسلام، تنها در شبهه به حدیث مگس، توقف می‌کنند؟ بلکه شبهاتی را که قابل حصر نیستند و در اموری که بر کسی قابل پوشیده شدن نیست و حتی به قرآنی که بصورت متواتر و نسل به نسل روایت شده است، وارد کرده‌اند و احکام آن از تیررس منتقدان بی‌دین در امان نبوده است؟

آیا اگر حدیث مگس را نپذیریم و آیا اگر همه حدیث را رد کنیم، آیا شبهات آن‌ها نست به ما تمام می‌شود؟! آیا بعد از آن دین ما را اجابت می‌کنند و به شریعت ما گردن می‌نهند؟ آیا اگر از شبهات آن‌ها تبعیت کنیم و به هر چه که شبهه گرفته‌اند، آن را رد کنیم دیگر از آن‌ها چه آسیبی به ما می‌رسد؟ در حالی که به آنچه که رسول خدا آورده است یقین داریم که حق می‌باشد و شکی در آن نیست و آنچه که دشمنان اسلام آورده‌اند، شبهه‌ای باطل و بی‌ارزش است و بهره‌ای از راستی نبرده است، آیا بعد از ثابت شدن راستی و صدق حدیث، از طرف پزشکان، همچنان شبهه آن‌ها به آن وابسته می‌ماند؟[[1215]](#footnote-1215) ششم: اینکه گفته‌اند بحث درباره حدیث بی‌نتیجه است...

این نظر، سخنی از روی ناآگاهی به نصوص... و کم احترامی به آن احادیث می‌باشد و اگر آن احادیث را به کلی رد نکرده باشند تلاشهایی که بعضی از پزشکان بزرگوار درباره تأیید کردن این حدیث از جهت پزشکی بکار گرفته‌اند، بایستی مورد تشکر و تقدیر واقع شوند و به خاطر ارائه آن مذمت نشوند. اگر هدف مباحث، باعث افزایش ایمان به راستی حدیث می‌شود، ولی ایمان به آن مشروط نیست، زیرا حدیث به خودی خود استوار و محکم است.

بحث‌های طولانی درباره این حدیث کافی است، تا دشمنان حدیث را که به عدم مباحث در مورد این حدیث معتقد بودند، به دروغ اندازد، کسانی مانند نظام و پیروان مستشرق او و غالیان شیعه و پیروان آن‌ها مانند، محمود ابوریه، که معتقد به واجب بودن رها کردن بحث درباره این حدیث می‌باشد تا جایی که علما بوسیله پژوهش‌های دقیق خود و تجربه‌های درست، که نقض آن‌ها ممکن نیست و حکم آن‌ها پس داده نمی‌شود، به این نتایج دست یافتند.

آنچه که مایه شگفتی است این است که نظریات متناقض و گوناگون غربی‌ها که در یک حالت باقی نمی‌مانند، نزد آن‌ها احکام ثابت و غیر قابل نقض می‌شوند، ولی به حدیث پیامبر راستگویی که از روی هوا و هوس صحبت نمی‌کند، ایراد و طعنه می‏زنند و آن را بدون حجت و دلیل رد می‏کنند.

شیخ احمد محمد شاکر می‌گوید: در حقیقت این حدیث مایه شگفتی آن‌ها نبود، آنگاه که در درون خود اقرار کردند، که آن با کشفیات و اختراعات جدید منافات دارد. از قبیل میکروبها و... به خود جرأت ندادند که به مقام اسمی حضرت رسول شبهه وارد کنند پس به ابوهریره شبهه و ایراد وارد کردند.

آنها به این کشفیات و اختراع‌های جدید، بیشتر از ایمان داشتن به غیب، باور و ایمان دارند. ولی به صراحت و روشنی آن را بیان نمی‌کنند. برای خود نقشه عجیبی طرح کردند، که آن را در هر چیزی ارائه می‌دهند و قرآن را طبق آنچه که از سخنان عربی گرفته می‌شود تأویل کنند، اگر با آنچه که خود (حقایق علمی) می‌نامند مخالف باشد و همچنین حدیث صحیحی که با حقایق علمی آن‌ها مخالف باشد، آن را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند! که این نقشه، افترا و تهمت زدن به خداوند و عشق به نوگرایی می‌باشد.[[1216]](#footnote-1216)

اینها نمونه‌های نادری از احادیث صحیحی می‌باشند، که نقد دشمنان قدیم و جدید سنت، شامل آن‌ها شده است و تلاش کردند که مسلمانان را در مورد صحت آن احادیث به توهم بیندازند، زیرا در نظر آن‌ها این حدیث با عقل‌های مریض آن‌ها و کتاب خدا و یا علم و سایر اصول فاسدی که به آن‌ها در مورد احادیث صحیح و یا ضعیف حکم کرده‌اند، در تضاد می‌باشد.

در حقیقت شایسته نیست که به این نادان‌های احمق، اهمیت داده شود و یا برای گفته آن‌ها ارزش قایل شد.

پس ایراد به احادیث صحیح و تلاش جهت ضعیف کردن آن‌ها برای ما روشن می‌سازد، که صاحبان این سخنان چیزی نمی‌دانند و یا خود را به نادانی می‌زنند، تا مکر خود را نسبت به حدیث و اسلام ثابت کنند.[[1217]](#footnote-1217)

این حق مسلمانان است که از ثمره‏ها و نتایج خوب و مفید حدیث صحیح آگاهی یابند، که در فصل آینده تعدادی از آن‌ها را می‌آوریم.

فصل نهم:  
ثمرات و نتایج حدیث صحیح

حدیث صحیح ثمره‌های خوب و نتایج درخشانی دارد؛ از جمله:

اگر حدیث صحیح باشد عمل کردن به آن واجب است – هر چند شیخین آن را نیاورده باشند – مادام که صحت آن ثابت شود عمل به آن واجب می‌باشد و جمهور علما بر این نظر اتفاق دارند.[[1218]](#footnote-1218)

دکتر مروان شاهین می‌گوید: «ای برادر به یاوه‏گوییهای دشمنان در این باره توجه نکن، زیرا مسأله به ایمان داشتن و نداشتن ربط دارد، مؤمنان واقعی هیچ گاه هیچ سخنی را برتر از سخن خدا و رسولش قرار نمی‌دهند و برای هیچ مسلمانی امکان ندارد از عمل کردن به حدیثی که صحت آن نزد علما ثابت شده، دست بکشد. و بعید است که جزء نافرمانان شوند. مؤمن برای انجام احکام پروردگار عجله می‌کند، و همچنین آنچه که ثابت شده از فرمایشات رسول اکرم می‌باشد، و حکم پیشوایان اسلامی هم همینطور است، حکم ائمه چهارگانه هم اینگونه می‌باشد و سخنان آن‌ها در این باره به حد تواتر رسیده است. امام شافعی و سایرین گفته‌اند: «هر گاه صحت حدیثی ثابت شد، پس همان مذهب و روش من است.»[[1219]](#footnote-1219)

2- عمل کردن به حدیث صحیح واجب است، هر چند اکثریت مردم بر خلاف آن عمل کنند، زیرا اصلی که اولویت دارد، سخن خداوند و رسول او می‌باشد. در اینجا منظور از واجب بودن عمل به حدیث صحیح احتجاج و عمل به آن بصورت عام می‌باشد، به این اعتبار که وحی خداوند به رسول خدا می‌باشد، یا او را بر آن ثابت کرده است.[[1220]](#footnote-1220)

3- هرگاه به حدیث صحیح علم پیدا کردیم لازم است که بی‌درنگ به آن عمل کنیم. بسیاری از اصحاب از نظرات خود دست می‌کشیدند، هر گاه حدیث رسول خدا به آن‌ها می‌رسید.

4- هر گاه حدیث صحیح باشد، اصلی از اصول می‌شود و نیازی به عرضه کردن بر اصل‌های دیگر را ندارد، زیرا اصول موافق هم هستند. هر چند از ظاهر آن‌ها گهگاهی تعارض‌هایی دیده می‌شود. علما صورت‌های جمع کردن میان آن‌ها را بیان کرده‌اند، به گونه‌ای که در نهایت به اذن خدا، همه تعارض‌ها از بین می‌رود.[[1221]](#footnote-1221)

5- شایسته است که منظور و مقصود پیامبر بدون اغراق و کوتاهی فهمیده شود. زیرا سخنان او حاصل احتمالاتی می‌باشند که در قصد و نیت او وجود دارد. و قصد و نیت او از هدایت و بیان آن چیست؟ اهمال‌کاری و سهل‌انگاری در آن باعث عدول کردن از آن، از صواب به سوی گمراهی می‌باشد، کاری که جز خداوند آن را نمی‌داند، بلکه برداشت بد از خدا و رسول خدا اصل هر بدعتی و گمراهی میباشد که در اسلام آشکار گشته است.

آیا، قدریه و مرجئه، خوارج، معتزله، جهمیه و رافضی‌ها و دیگر گروه‌های بدعت‌گذار و بی‌دین قدیم و جدید، چیزی جز برداشت‌های نادرست از خداوند و رسول او، آن‌ها را در این کینه و کفر انداخته است.[[1222]](#footnote-1222)

علامه قاسمی در قواعد التحدیث سخن زیبا و خوبی درباره ثمره‌های حدیث صحیح دارد، هر کس که تمایل دارد، به آن مراجعه کند چون مفید می‌باشد.[[1223]](#footnote-1223)

فصل دهم:  
زیان‌های نپذیرفتن احادیث صحیح

ایراد و انتقاد به احادیث صحیح نبوی و نپذیرفتن آن، زیان‌های خطرناکی برای دین ما و وحدت امت اسلامی دارد. از جمله این ضرر‌ و زیان‌ها:

**اول: خارج کردن چیزهایی از دین که جزء دین است:** همانطور که احادیثی جعلی یا دروغ و ساختگی وارد دین می‌شوند، که در حقیقت جزء دین نمی‌باشند و نپذیرفتن حدیث صحیح در حقیقت خارج کردن، آن از دین است، که جزء دین می‌باشند. و این عین بدعت‌گری است. زیرا بدعت به معنی افزودن و یا کم کردن از دین می‌باشد.

**دوم: اشاعه و گسترش اختلاف فکری:** که آن مصیبتی بزرگ می‌باشد، که آن‌هایی که با آتش بازی می‌کنند از خطرات حال و آینده آن بی‌خبرند و آن دری را باز می‌کنند که برای از دست دادن نصوص و قداست و حرمت آن‌ها لازم است و راه را برای گناهان کفرآمیز و کسانی که در صدد نیرنگ به اسلام و دست درازی به نصوص هستند و قصد خوار شمردن آن را دارند بازی می‌کنند و به آنچه که طبق میل خود می‌باشد چنگ می‌زنند و غیر آن را نمی‌پذیرند.[[1224]](#footnote-1224) آن‌ها گناه تفرقه‌اندازی و اختلاف میان مسلمانان و برانگیختن تفرقه میان صفوف مسلمانان را تحمل خواهند نمود.

در پایان از خداوند می‌خواهیم ما را از جمله کسانی قرار دهد، که آرزوها و امیال آن‌ها مطیع فرمایشات رسول اکرم بعنوان پیشوای تمام دوران زندگی باشد و امت اسلامی در مشرق و مغرب زمین را از این حدیث بهره‌مند گرداند و تیری سمی باشد به طرف دشمنان اسلام در هر زمان و مکانی.

همانا خداوند توفیق دهنده و هدایت‌کننده به سوی راه راست می‌باشد.

خاتمه

درباره نتایج این بحث‌ها و پیشنهادها و توصیه‌هایی در این زمینه

در پایان بصورت خلاصه آنچه را که در این کتاب به آن رسیده‌ایم از نتیجه‌ها و پیشنهاد و توصیه‌ها اشاره‌ای می‌اندازیم:

1. فتنه تشکیک در حجیت حدیث نبوی و جایگاه آن در شریعت، در گذشته راه خود را به عقل بعضی از گروه‌ها کشانده است. همینطور به عقل مستشرقان راه یافته است و مسلمانانی که هم اکنون به سوی آن‌ها تمایل پیدا کرده‌اند.
2. همانا جنگ دشمنان با حدیث نبوی، از طرف دشمنان به دقت و بصورت منظم، و نیرنگ‌های استوار، پی‌گیری می‌شود، در حالی که از طرف مسلمانان با بیزاری، بی‌خبری و دفاع از روی بخشش و به دور از آمادگی قبلی و یا دست زدن به هجوم بر ضد آن‌ها، پی‌گیری می‌شود.
3. روشی که دشمنان اسلام در گذشته و حال، از آن برای نقد و ایراد، بکار برده‌اند، یکی می‌باشد و شبهات قدما همان شبهات معاصران ما می‌باشد. خداوند درست می‌فرماید، آنجا که می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ﴾ [البقرة: 118].

«‏كساني كه پيش از آنان نيز بودند همين سخنان ايشان را مي‌گفتند. دل‌هايشان با هم همانند است (و افكار و انديشه آنان همسان است.)»

و باز فرمود:

﴿أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ٥٣﴾ [الذاریات: 53].

«‏مگر همديگر را (به گفتن چنين سخني) سفارش كرده‌اند؟! نه، بلكه آنان مردمان طغيانگريند (و عامل وحدت عمل ايشان همان روحيه واحد خبيث طغيانگريشان است).»

1. متکلمان از فلسفه یونان تأثیر پذیرفتند. و به آن رنگ اسلامی زدند، تا در مجادلات و نظرات خود از آن کمک گیرند و این‌ها در پاسخ عقلی به نصوص، نقش فراوانی داشت و باب شر بزرگی را برای مسلمانان باز کرد و تعداد زیادی از دشمنان اسلام وارد آن گردیدند و فرزندان مسلمانان هم از آن متأثر شدند.
2. اختلاف متکلمان در فهم نصوص با روش‌های سلف. و ناتوانی عقل آن‌ها از درک آن، باعث تشویش اذهان آن‌ها گردید و سبب شد که روش ثابتی نداشته باشند.
3. همان اهل سنت، تنها گروهی است که در فهم نصوص قرآنی و حدیثی، راه درست را پیموده، به گونه‌ای که عقل را بر نصوص قرآنی مقدم نگرداندند. و عمل به آن را باطل نکردند، بلکه در همان حدی که خداوند برای آن‌ها مشخص کرده بود، توقف کردند، هر جا، جایز دانسته شده است به آن عمل کردند و هر گاه که باید می‌ایستادند، ایستادند.
4. روش‌های مستشرقان در بررسی اسلام، باطل است، هر چند با آن روش‌های علمی که تصور می‌کردند، تلاش نمودند، به نتیجه نرسیدند، زیرا از تعصب و عداوت و دشمنی نسبت به اسلام و مسلمانان رهایی نیافتند، و نظرات آن‌ها متعصبانه بود.
5. شرق‌گرایی، در کشیدن بسیاری از مسلمانان، که فریب خورده افکار و نظرات و فرهنگ‌ها و روش‌های آن‌ها بودند، موفق عمل کرد، که این فریب خورده‌ها در سرزمین‌های خود پست‌های مهم را عهده‌دار شدند. و باعث شدند که این تفکر در میان مسلمانان گسترش یابد بسیاری از آن‌ها پیروی از این تفکر از شریعت اسلامی دست کشیدند، که خطر و تباهی این‌ها بسیار بزرگتر است، زیرا آن‌ها سنت‌های پیامبر را از داخل تخریب می‌کنند.
6. این بحث آشکار ساخت، که فرصتی برای شک باقی نمی‌ماند، اگر مجادله نکنیم، کافی است که در تحلیل خود به قرآن استناد نمائیم. برای مشخص کردن امور، حرام، حلال و به حدیث اصلاً توجه نکنیم و قرآن را رها کنیم تا اشتباه‌کنندگان در آن اشتباه کنند و دروغگویان عمداً در آن دروغ بگویند و بی‌دین‌ها در آن بازی کنند و اهل نفاق در آن فرو روند و رئیس شیطان‌ها آن‌ها را برایشان منحرف گرداند، زیرا اختلاف میان مردم از بین نمی‌رود، بلکه بیشتر و دامنه‌دارتر می‌شود و آن‌ها را به جاهای تنگ می‌برد و در جاهای مختلف آن‌ها را پراکنده می‌سازد.
7. این بحث تأکید کرده که نپذیرفتن حدیث، دعوت به سوی الحاد است و پیروان آن می‌خواهند، که ما از هدایت پیامبران رو برگردانیم و در حالی که خود فراموش کرده‌اند که به شریعت‌های باطل چنگ زده‌اند، که بر هیچ اساسی پایدار نیست. اگر در جدل تسلیم آن‌ها شویم، باید که حدیث و سنت را منکر شویم، (هر چند با سند متصل روایت شده باشد، که این نوع حدیث را خداوند به مسلمانان اختصاص داده است. و سایر ملل فاقد چنین رکنی در دین می‌‌باشند). بر ما واجب بود از باب اولی، که همه شریعت‌ها و قانون‌های متداول و مرسوم در دنیا را منکر شویم، فرقی هم نمی‌کند که منبع آن قوانین آسمانی و یا قراردادی می‌باشد، زیرا آنچه مسلم است ماندن و بقا برای صحیح‌ترین حدیث از لحاظ سند و راستگوترین حدیث از لحاظ روایت می‌باشد.
8. همه منکران حدیث و نفس‌های بیمارشان بر آن‌ها روا می‌دارد و عقل‌های متحجر برای آن‌ها تصور می‌کند. که ادعا کنند درباره دین خداوند و اصرار شریعت بیشتر از رسول خدا علم دارند. (پناه به خدا) آن‌ها چگونه جرأت منکر شدن سنت‌ها را می‌کنند که اگر این طور باشد، چه کسی باید اطاعت شود، رسول خدا، یا کسانی که از دین خدا خارج هستند؟!
9. این بحث بیان داشت که سنت یک ضروت دینی است و بسیاری از مسایل ضرورتا در دین معلوم است و آنچه که علماء در آن اجماع دارند، بر حجیت آن بستگی دارد، پس اگر حجت نباشد، چگونه یک امر ضروری - اجماع- بر یک امر غیرضروری –سنت- بستگی پیدا می‏کند.
10. همه دلایل شرعی موافق هم تنظیم شده‏اند که اختلاف و تضاد و تناقضی با هم ندارند. خداوند آن را با این آیه تأیید می‌کند:

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82].

«‏آيا (اين منافقان) درباره قرآن نمي‌انديشند (و معاني و مفاهيم آن را بررسي و وارسي نمي‌كنند تا به وجوب طاعت خدا و پيروي امر تو پي ببرند و بدانند كه اين كتاب به سبب ائتلاف معاني و احكامي كه در بر دارد و اين كه بخشي از آن مؤيّد بخش ديگري است، از سوي خدا نازل شده است‌؟) و اگر از سوي غيرخدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراواني پيدا مي‌كردند.»

از این جهت است که شریعت از هر گونه تناقض‌گویی و تعارض حقیقی به دور می‌باشد، زیرا این دو یعنی تناقض و تعارض، از کسی صادر می‌شود که عجز و جهل داشته باشد، و اتفاق هر دو امر به خداوند محال است. یا توهم می‌کنند آنچه را که دلیل نیست، دلیل بدانند، یا تصور کنند که دو نص، بر دو حکم دلالت می‌کنند که با هم تعارض و اختلاف دارند، در حالی که آن دو نص در حقیقت، با هم معارض نیستند و اختلافی در احکامشان وجود ندارد، بلکه برای هر کدام جهتی بر خلاف جهت دیگری است، پس قایل به تعارض شدن در این حالت، از جهل و ناتوانی جستجوگر، و درایت نداشتن سرچشمه می‌گیرد، چون از خطا و اشتباه مصون نیستند همچنان که در نص و مدلول آن بر حکم، مصون از خطا و اشتباه نیستند.

1. ادعا کرده‌اند که مسایلی عقلی هستند که با شرع مخالف می‌باشند، که این عقل در نزد حدیث صحیح اعتباری ندارد. بلکه خیال و اوهام می‌باشد و شبهه‌ای می‌باشد که از واقعیت و راه درست به دور می‌باشد، به اضافه آنکه برای کسی که نصوص قرآنی را بوسیله خود قرآن پاسخ دهد ضابطه‌ای وجود ندارد، عقل میان آن چه که پاسخ می‌دهد و آنچه که پاسخ نمی‌دهد تفاوت قایل می‌شود.
2. رد کردن نصوص از روی عقل، اثر بسیاری زیادی در لرزاندن عقیده‌ها و احترام نگذاشتن به نصوص قرآنی، احترامی که شایسته آن‌ها باشد و کاستن از ارزش آن، گذاشت.
3. همه آنچه که شیعیان رافضی و بدعت‌گران در کتاب‌های خود، از ایرادهای عام و خاص به اصحاب رسول خدا گرفته‌اند، باعث افزایش عزت و احترام آن‌ها شده است، زیرا آنچه که آورده‌اند، امور بیهوده، باطل و دروغ‌های تهمت زده شده است که این از روش‌های رافضیان و بدعت‌گران روایات باطل می‌باشد و به وسیله حدیث صحیح و تاریخ پاسخ داده شده‌اند.
4. در میان صحبت کردن با گروهی از مخالفان سنت یافتم، که همه آن‌ها اهل رفاه و غرور می‌باشند، کسانی که در خانه‌ها می‌مانند و علم را از جای خود و اهل خود نمی‌گیرند، آن‌ها همانطور که رسول خدا درباره آن‌ها گفته: «نبینم یکی از شما را در حالی که به تکیه گاه خود تکیه زده و یکی از دستورات من به او برسد، که در آن به امری دستور و یا از آن نهی کرده باشم، بگوید نمی‌دانیم، آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم پیروی کرده‌ایم.»[[1225]](#footnote-1225)

این از مهمترین نتایج جستجو در موضوع «حدیث نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و در نوشته‌های عربی زبان» بود. اگر بتوانم چیزی را پیشنهاد بدهم و یا سفارشی بنمایم، چنین توصیه می‌کنم:

1. به بحث و تحقیق درباره شبهات دشمنان قدیم و جدید حدیث بپردازیم و با بررسی و مطالعه تاریخ حدیث و علوم آن نظرات آن‌ها را باطل کنیم.
2. فروتنی در نوشته‌هایی که سنت نبوی را با دقت بررسی می‌کنند و بستن راه‌های توهین و نفوذ به حدیث نبوی در سرزمین‌های اسلامی.
3. در مورد منکران حدیث نبوی حکم مرتد بودن صادر شود و حکم‌های خداوند در مورد آن‌ها اجرا شود زیرا منکران حدیث، همان منکران قرآن می‌باشند.
4. کسانی که احادیث صحیح را رد می‌کنند، در مورد آن‌ها حکم بدعت‌گر اجرا شود، و آن‌ها را تعزیر نمایند و به سوی حق ارشاد نمایند.

نعیم بن حماد گفته است: «هر کس حدیث مشهوری را رها کند و به آن عمل نکند و بخواهد عیبی برای آن طرح کند، بدعت‌گر است.[[1226]](#footnote-1226)

1. در راستای اعتلای علمای حدیث در سطح جهان اسلامی عمل شود، که آن‌ها را و نظرات‌شان را گردهم آورده، کارهای آن‌ها را قانون کنند و تلاش‌های آن‌ها گرامی داشته شود.
2. تلاش پی‌گیر و جدی و مساعدت و تلاش‌ها و دست به دست هم دادن و خالص گرداندن نیتها تا معلوم نمائیم، که دشمنان سنت به چه هدف پلیدی تمسک می‌جویند، تا به سنت رسول خدا و راویان ثقه و بزرگوار او برسند. سپس، این حمله پلید را متوقف نمائیم که آن‌ها تخریب قرآن و هر آن چه به آن وابسته است را هدف قرار داده‌اند. مانند سنت و تاریخ و امتی که امتها را به سوی آن دعوت می‌کنند، همانطور که خوردنی‌ها در سینی چوبی مهمان را به سوی خود می‌خواند و دعوت می‌کند.

در پایان

آخرین مطالبی است که خداوند برای من گشوده است و مرا به نوشتن آن در این کتاب بزرگوار که دارای مباحث خطرناک می‌باشد، توفیق داده، به ناتوانی و کوتاهی در آن اعتراف می‌کنم.

شاید در بعضی جاها درست گفته‌ام و تشنه را سیراب نموده‏ام که اگر آن درست باشد، به فضل و هدایت و غایت و حسن موافقت خداوند بوده است.

در پایان، از خداوند طلب بخشش می‌کنم، برای آنجاهایی که پایم لرزید و قلمم از جاده حق و حقیقت منحرف گشته است.

خداوندا این تلاش اندک را که خالصانه بخاطر تو انجام داده‌ام بپذیر و استفاده‌کنندگان از آن را سودمند گردان و دعای خیر آن‌ها را نصیب من گردان، که توسط آن‌ها بخشش و رضای تو شامل من شود.

آخرین دعای ما حمد و سپاس خدایی است که خدای عالمیان است و صلوات خداوند بر رسول ما محمد مصطفی، آخرینِ پیامبران، پیشوای فرستادگان، برانگیخته شده برای رحمت عالمیان و بر آل و یاران او و معتقدان به سنت او باد.

آمين

فهرست‌ها

اول: فهرست آیات قرآن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره الفاتحه** |  |  |
| ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ | 4 | 2/193، 197 |
| **سوره البقره** |  |  |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ...﴾ | 6، 7 | 1/381 |
| ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ...﴾ | 43 | 1/24 |
| ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا...﴾ | 48 | 1/108، 2/247 |
| ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ...﴾ | 85 | 1/299 |
| ﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 105 | 1/132، 134 |
| ﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 109 | 1/132، 134 |
| ﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١...﴾ | 111 | 1/207 |
| ﴿كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ...﴾ | 118 | 1/72، 2/360 |
| ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ...﴾ | 120 | 1/64، 135 |
| ﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ...﴾ | 132 | 2/205 |
| ﴿۞سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ...﴾ | 142-144 | 1/454 |
| ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا...﴾ | 143 | 2/74، 77 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ...﴾ | 159، 160 | 2/106، 109 |
| ﴿ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ...﴾ | 178 | 1/532 |
| ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ...﴾ | 183 | 1/533 |
| ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ﴾ | 191 | 1/443 |
| ﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ...﴾ | 198 | 1/288 |
| ﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ...﴾ | 205 | 1/91 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ...﴾ | 208 | 2/349 |
| ﴿فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ...﴾ | 213 | 1/208 |
| ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ...﴾ | 217 | 1/14 |
| ﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ...﴾ | 217 | 1/14 |
| ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ...﴾ | 222 | 2/340 |
| ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ...﴾ | 231 | 1/452، 453 |
| ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ...﴾ | 234، 240 | 2/205، 330 |
| ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ...﴾ | 249 | 2/29 |
| ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ...﴾ | 255 | 2/250 |
| ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ...﴾ | 256، 257 | 1/91 |
| **آیه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ...﴾ | 282 | 1/460، 470 |
| ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ...﴾ | 285 | 2/315 |
| **سوره آل عمران** |  |  |
| ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧...﴾ | 7 | 1/64، 70 |
| ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ...﴾ | 19 | 1/185، 207 |
| ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ...﴾ | 26 | 2/193 |
| ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ...﴾ | 28 | 2/215 |
| ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥۖ...﴾ | 38 | 1/495 |
| ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا...﴾ | 46 | 2/270 |
| ﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ...﴾ | 49 | 2/256 |
| ﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ...﴾ | 55 | 2/268 |
| ﴿ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ...﴾ | 58 | 1/213 |
| ﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ...﴾ | 73 | 1/145 |
| ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ...﴾ | 79 | 1/28 |
| ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ...﴾ | 81 | 1/452، 492 |
| ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا...﴾ | 85 | 1/185، 207 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا...﴾ | 103 | 1/63، 445 |
| ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ...﴾ | 104 | 1/109 |
| ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ...﴾ | 105 | 1/445 |
| ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ...﴾ | 106 | 1/64 |
| ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ...﴾ | 110 | 2/77، 80 |
| ﴿أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣...﴾ | 133 | 2/60 |
| ﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ...﴾ | 145 | 1/193 |
| ﴿وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ...﴾ | 155 | 2/85 |
| ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ...﴾ | 164 | 1/452 |
| ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ...﴾ | 179 | 2/256 |
| ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ...﴾ | 187 | 1/196 |
| ﴿وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ...﴾ | 194 | 2/241 |
| **سوره النساء** |  |  |
| ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ...﴾ | 11 | 1/507 |
| ﴿وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ...﴾ | 12 | 1/289 |
| ﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ...﴾ | 14 | 1/478 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا ١٥...﴾ | 15 | 1/227 |
| ﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا...﴾ | 20 | 1/404 |
| ﴿وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ...﴾ | 23 | 1/233 |
| ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ...﴾ | 24 | 1/531 |
| ﴿كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ...﴾ | 24 | 1/533 |
| ﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا...﴾ | 25 | 1/534 |
| ﴿فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ...﴾ | 35 | 1/77 |
| ﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ...﴾ | 43 | 1/490 |
| ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ...﴾ | 48 | 1/108 |
| ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ...﴾ | 40 | 1/478، 2/242 |
| ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ...﴾ | 41 | 1/478 |
| ﴿فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ | 54 | 1/452 |
| ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ...﴾ | 59 | 1/77، 205 |
| ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ...﴾ | 61 | 1/477 |
| ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ...﴾ | 64 | 1/476 |
| ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ...﴾ | 65 | 1/3، 308 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا...﴾ | 77 | 1/533 |
| ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ...﴾ | 78 | 1/56 |
| ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ...﴾ | 80 | 1/225 |
| ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ...﴾ | 82 | 2/362 |
| ﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا ٨٧...﴾ | 87 | 1/39 |
| ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ...﴾ | 89 | 1/135، 2/172 |
| ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا...﴾ | 93 | 2/244 |
| ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ...﴾ | 95 | 2/193 |
| ﴿فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ...﴾ | 101 | 1/234 |
| ﴿ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا...﴾ | 101 | 1/64 |
| ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ...﴾ | 103 | 1/195، 505 |
| ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ | 105 | 1/225، 500 |
| ﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ | 113 | 1/252، 453 |
| ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ...﴾ | 115 | 1/483 |
| ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ...﴾ | 116 | 2/242 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ...﴾ | 136 | 1/473 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ...﴾ | 141 | 1/532 |
| ﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ...﴾ | 142 | 1/65 |
| ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧...﴾ | 157، 158 | 2/269، 273 |
| ﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 159 | 2/271 |
| ﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ...﴾ | 163 | 2/36 |
| ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾ | 165 | 1/250 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ...﴾ | 174 | 1/252 |
| **سوره مائده** |  |  |
| ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ...﴾ | 3 | 1/192، 197 |
| ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ...﴾ | 6 | 1/491، 2/101 |
| ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ...﴾ | 33 | 1/232، 494 |
| ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا...﴾ | 38 | 1/507 |
| ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ...﴾ | 45 | 1/533 |
| ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ | 48 | 2/57 |
| ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا...﴾ | 50 | 2/249 |
| ﴿وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ...﴾ | 60 | 2/197 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آیه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ...﴾ | 64 | 1/64 |
| ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ...﴾ | 67 | 1/1199، 214 |
| ﴿فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ...﴾ | 89 | 1/289 |
| ﴿ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ...﴾ | 92 | 1/475 |
| ﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَٰنِ...﴾ | 107 | 1/435 |
| ﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱذۡكُرۡ نِعۡمَتِي...﴾ | 110 | 1/454 |
| ﴿تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ...﴾ | 116، 117 | 2/85، 216 |
| **سوره الأنعام** |  |  |
| ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٖ...﴾ | 2 | 1/196 |
| ﴿لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ...﴾ | 19 | 1/191، 201 |
| ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 38 | 1/190، 193 |
| ﴿كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ...﴾ | 54 | 2/236 |
| ﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ...﴾ | 59 | 1/194 |
| ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم...﴾ | 60 | 2/236 |
| ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ...﴾ | 93 | 2/291 |
| ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ...﴾ | 103 | 2/227، 228 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا...﴾ | 108 | 1/63 |
| ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ...﴾ | 112 | 1/165 |
| ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا...﴾ | 114 | 1/191، 197 |
| ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ...﴾ | 115 | 1/190، 202 |
| ﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا لَّيُضِلُّونَ بِأَهۡوَآئِهِم...﴾ | 119 | 1/65 |
| ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ...﴾ | 125 | 2/233 |
| ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ...﴾ | 144 | 1/410 |
| ﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ...﴾ | 145 | 1/496، 532 |
| ﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا...﴾ | 148 | 2/238 |
| ﴿قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُۖ...﴾ | 149 | 1/253 |
| ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ...﴾ | 158 | 2/256، 264 |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ...﴾ | 159 | 1/69، 89 |
| **سوره أعراف** |  |  |
| ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ...﴾ | 31 | 2/340 |
| ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ...﴾ | 32 | 1/77 |
| ﴿۞وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ...﴾ | 65 | 2/36 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ...﴾ | 73 | 2/36 |
| ﴿قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ...﴾ | 116 | 2/315 |
| ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ...﴾ | 143 | 2/222 |
| ﴿وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ...﴾ | 143 | 2/223 |
| ﴿وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ...﴾ | 145 | 2/261 |
| ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ...﴾ | 157 | 1/238 |
| ﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾ | 158 | 1/467،473 |
| ﴿وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨...﴾ | 158 | 1/467،469 |
| ﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 170 | 1/192،202 |
| ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ...﴾ | 180 | 2/213 |
| ﴿أَوَلَمۡ يَتَفَكَّرُواْۗ مَا بِصَاحِبِهِم...﴾ | 184 | 2/89 |
| ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي...﴾ | 188 | 2/255 |
| **سوره الأنفال** |  |  |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ...﴾ | 20،21 | 1/206 |
| ﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ...﴾ | 25 | 1/443،2/285 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ...﴾ | 29 | 1/262 |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ...﴾ | 36 | 1/145 |
| ﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ...﴾ | 38 | 1/29 |
| ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾ | 50 | 2/292 |
| ﴿إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ...﴾ | 65 | 1/113 |
| ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ...﴾ | 67-69 | 1/463،2/79 |
| ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ...﴾ | 73 | 1/135 |
| **سوره توبه** |  |  |
| ﴿بَرَآءَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ...﴾ | 1 | 1/64 |
| ﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ...﴾ | 25 | 2/85 |
| ﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ...﴾ | 26 | 2/92 |
| ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ...﴾ | 32،33 | 1/14 |
| ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ...﴾ | 40 | 2/73 |
| ﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ...﴾ | 56 | 2/89 |
| ﴿أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ...﴾ | 63 | 1/478 |
| ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ...﴾ | 80 | 1/320 |
| ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ...﴾ | 84 | 1/320 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا...﴾ | 97 | 1/77 |
| ﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ...﴾ | 101 | 2/84،293 |
| ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ...﴾ | 118 | 2/79 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ...﴾ | 119 | 2/78 |
| **سوره یونس** |  |  |
| ﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ...﴾ | 3 | 2/249 |
| ﴿مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ...﴾ | 15 | 2/200 |
| ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا...﴾ | 15،16 | 2/198،200 |
| ﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ...﴾ | 26 | 2/224 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ...﴾ | 57 | 2/339 |
| ﴿لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ...﴾ | 64 | 1/208 |
| ﴿قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ...﴾ | 69 | 1/403،404 |
| ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ...﴾ | 87 | 1/490 |
| **سوره هود** |  |  |
| ﴿۞وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ...﴾ | 6 | 1/194 |
| ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا...﴾ | 15،16 | 2/180 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ...﴾ | 41 | 2/194 |
| ﴿سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ...﴾ | 43 | 1/449 |
| ﴿فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ...﴾ | 71 | 1/495 |
| ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ...﴾ | 102 | 1/504 |
| **سوره یوسف** |  |  |
| ﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ...﴾ | 1-3 | 1/294 |
| ﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ...﴾ | 3 | 1/275 |
| ﴿وَلَقَدۡ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ...﴾ | 32 | 1/449 |
| ﴿قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ...﴾ | 37 | 2/256 |
| ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ...﴾ | 39 | 2/89 |
| ﴿وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ ٧٦...﴾ | 76 | 1/502 |
| **سوره رعد** |  |  |
| ﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨...﴾ | 8 | 1/107 |
| ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ٣١...﴾ | 31 | 2/241 |
| ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ...﴾ | 41 | 1/253 |
| **سوره إبراهیم** |  |  |
| ﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ...﴾ | 1 | 1/195 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ...﴾ | 4 | 1/197 |
| ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ...﴾ | 27 | 2/288 |
| ﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي...﴾ | 37 | 1/495 |
| ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ...﴾ | 39 | 1/494 |
| **سوره حجر** |  |  |
| ﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ...﴾ | 1 | 1/210 |
| ﴿وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيۡهِ...﴾ | 6-9 | 1/210،2/198 |
| ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ...﴾ | 9 | 1/203،204،370 |
| ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ...﴾ | 10-13 | 1/211 |
| ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا...﴾ | 21 | 1/107 |
| ﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ...﴾ | 39-40 | 2/318 |
| ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ...﴾ | 42 | 2/318 |
| **سوره نحل** |  |  |
| ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ...﴾ | 32 | 2/292 |
| ﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ...﴾ | 38-39 | 1/197 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ...﴾ | 43 | 1/502 |
| ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ...﴾ | 44 | 1/10،196،370 |
| ﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ...﴾ | 64 | 1/10،195 |
| ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ...﴾ | 68 | 2/343 |
| ﴿فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ...﴾ | 69 | 2/337،340 |
| ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا...﴾ | 89 | 1/190،196 |
| **سوره اسراء** |  |  |
| ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي...﴾ | 9 | 1/201،210 |
| ﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ...﴾ | 23 | 2/197 |
| ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ...﴾ | 36 | 2/24،27 |
| ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ...﴾ | 39 | 1/454 |
| ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ...﴾ | 48 | 2/119 |
| ﴿سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا...﴾ | 77 | 1/34 |
| ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ...﴾ | 79 | 2/251 |
| ﴿قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي...﴾ | 85 | 1/92 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره کهف** |  |  |
| ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ...﴾ | 5 | 1/325 |
| ﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ...﴾ | 55 | 1/34 |
| ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ...﴾ | 110 | 2/180،186 |
| **سوره مریم** |  |  |
| ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ...﴾ | 53 | 1/494 |
| ﴿ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ...﴾ | 69 | 1/88 |
| ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ...﴾ | 71 | 1/321 |
| ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ...﴾ | 72 | 1/322 |
| سوره طه |  |  |
| ﴿أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدٗى ١٠...﴾ | 10 | 1/379 |
| ﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ...﴾ | 65-68 | 2/319 |
| ﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ٦٦...﴾ | 66 | 2/313 |
| **سوره انبیاء** |  |  |
| ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ...﴾ | 18 | 1/181 |
| ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣...﴾ | 23 | 1/253 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ...﴾ | 28 | 2/250 |
| ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ...﴾ | 34 | 2/244 |
| ﴿وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ...﴾ | 50 | 1/213 |
| ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ...﴾ | 96 | 2/257 |
| **سوره حج** |  |  |
| ﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ...﴾ | 26-27 | 1/492 |
| ﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ...﴾ | 55 | 1/134 |
| ﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ...﴾ | 70 | 2/233 |
| **سوره مؤمنون** |  |  |
| ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢...﴾ | 2 | 2/88 |
| ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩...﴾ | 9 | 1/505 |
| ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ...﴾ | 18 | 2/59 |
| ﴿ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ...﴾ | 44 | 2/6 |
| ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ...﴾ | 100 | 2/285 |
| **سوره نور** |  |  |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١...﴾ | 11 | 1/437 |
| ﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ...﴾ | 30 | 2/322،327 |
| ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ...﴾ | 39-40 | 1/497،2/53 |
| ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ...﴾ | 47-52 | 1/477 |
| ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ...﴾ | 56 | 1/475،505 |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَ‍ٔۡذِنكُمُ...﴾ | 58 | 1/489 |
| ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ...﴾ | 63 | 1/308،370 |
| **سوره فرقان** |  |  |
| ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢...﴾ | 2 | 2/232،233 |
| ﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا...﴾ | 8 | 2/298،313 |
| ﴿أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ...﴾ | 24 | 1/393 |
| ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا...﴾ | 31 | 1/165 |
| ﴿أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا...﴾ | 34 | 1/393 |
| ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ...﴾ | 70 | 2/251 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره شعراء** |  |  |
| ﴿إِنَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّمۡعِ لَمَعۡزُولُونَ ٢١٢...﴾ | 212 | 2/313 |
| ﴿ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨...﴾ | 218 | 2/226 |
| ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧...﴾ | 227 | 1/14 |
| **سوره نمل** |  |  |
| ﴿بِشِهَابٖ قَبَسٖ...﴾ | 7 | 1/379 |
| ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ...﴾ | 65 | 2/255 |
| ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾ | 80 | 2/283،286 |
| ﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ...﴾ | 82 | 2/257 |
| **سوره قصص** |  |  |
| ﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ...﴾ | 15 | 1/89 |
| ﴿ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ...﴾ | 15 | 2/318 |
| ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ...﴾ | 88 | 2/216 |
| **سوره عنکبوت** |  |  |
| ﴿وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ...﴾ | 41 | 2/172 |
| ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ...﴾ | 51 | 1/192،202 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آیه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره روم** |  |  |
| ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾ | 52 | 1/285 |
| ﴿وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ...﴾ | 53 | 1/285 |
| **سوره لقمان** |  |  |
| ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ...﴾ | 6 | 1/30 |
| ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ...﴾ | 34 | 2/256 |
| **سوره احزاب** |  |  |
| ﴿وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡۚ...﴾ | 4 | 2/325 |
| ﴿وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ...﴾ | 5 | 1/502،2/325 |
| ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ...﴾ | 21 | 1/235،466 |
| ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ...﴾ | 34 | 1/454 |
| ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ...﴾ | 36 | 1/35،477 |
| ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨...﴾ | 38 | 2/232 |
| ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ...﴾ | 64-66 | 1/478 |
| **سوره سبأ** |  |  |
| ﴿عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ...﴾ | 3 | 1/194 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ...﴾ | 28 | 1/151 |
| سوره فاطر |  |  |
| ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ...﴾ | 11 | 1/194 |
| ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢...﴾ | 22 | 2/283 |
| ﴿ ۞إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ...﴾ | 41 | 1/213 |
| ﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ...﴾ | 43 | 1/208 |
| ﴿فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِير...﴾ | 42-43 | 1/28 |
| **سوره یس** |  |  |
| ﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا...﴾ | 13-14 | 2/36 |
| ﴿وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ...﴾ | 20 | 2/36 |
| ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا...﴾ | 82 | 2/213 |
| **سوره صافات** |  |  |
| ﴿لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ٨...﴾ | 8 | 2/313 |
| ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٞ ٨٩...﴾ | 89 | 1/504 |
| ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦...﴾ | 96 | 2/233 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠٠...﴾ | 100-102 | 1/495 |
| ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ...﴾ | 180 | 2/213 |
| **سوره ص** |  |  |
| ﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ...﴾ | 24 | 2/29 |
| ﴿فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ...﴾ | 32 | 1/213 |
| ﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ...﴾ | 41 | 2/318 |
| ﴿لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ...﴾ | 75 | 2/216 |
| **سوره زمر** |  |  |
| ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ...﴾ | 23 | 1/29،39 |
| ﴿۞فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ...﴾ | 32 | 1/403 |
| ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ...﴾ | 67 | 2/216 |
| ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ...﴾ | 42 | 2/269 |
| ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ...﴾ | 44 | 2/250 |
| ﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ...﴾ | 53 | 1/108 |
| **سوره غافر** |  |  |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ...﴾ | 11 | 2/280،283 |
| ﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ...﴾ | 18 | 1/108،2/247 |
| ﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا...﴾ | 46 | 2/288،289 |
| ﴿لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ...﴾ | 57 | 2/265 |
| **سوره فصلت** |  |  |
| ﴿وَيَوۡمَ يُحۡشَرُ أَعۡدَآءُ ٱللَّهِ...﴾ | 19 | 1/63 |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ...﴾ | 30 | 2/292 |
| ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١...﴾ | 41-42 | 1/9 |
| **سوره شوری** |  |  |
| ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ...﴾ | 11 | 2/214 |
| ﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ...﴾ | 13 | 2/57 |
| ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ...﴾ | 38 | 1/339 |
| ﴿۞وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ...﴾ | 51 | 2/228 |
| ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ...﴾ | 52 | 1/10 |
| ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢...﴾ | 52-53 | 1/534 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره زخرف** |  |  |
| ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ...﴾ | 31 | 1/211 |
| ﴿أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ...﴾ | 40 | 2/286 |
| ﴿فَٱسۡتَمۡسِكۡ بِٱلَّذِيٓ أُوحِيَ...﴾ | 43 | 1/211 |
| ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ...﴾ | 44 | 1/211 |
| ﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلۡمٞ لِّلسَّاعَةِ...﴾ | 61 | 2/265،271 |
| ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا...﴾ | 72 | 2/181 |
| **سوره دخان** |  |  |
| ﴿ إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ٤٣...﴾ | 43-44 | 2/199 |
| **سوره جاثیه** |  |  |
| ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ...﴾ | 23 | 2/215 |
| **سوره أحقاف** |  |  |
| ﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ...﴾ | 9 | 1/29 |
| ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ...﴾ | 15 | 1/405 |
| **سوره محمد** |  |  |
| ﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ...﴾ | 15 | 2/61 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ...﴾ | 18 | 2/257 |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ...﴾ | 32 | 1/478،2/88 |
| ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ...﴾ | 33 | 2/87 |
| **سوره فتح** |  |  |
| ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ...﴾ | 4 | 2/92 |
| ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ...﴾ | 18 | 1/321 |
| ﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ...﴾ | 23 | 1/29 |
| ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ...﴾ | 26 | 2/93 |
| ﴿لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءۡيَا...﴾ | 27 | 2/256 |
| ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ...﴾ | 29 | 2/80 |
| **سوره حجرات** |  |  |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ...﴾ | 6 | 1/145،418 |
| ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ...﴾ | 9-10 | 2/96 |
| **سوره ق** |  |  |
| ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ...﴾ | 37 | 1/308 |
| **سوره ذاریات** |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ طَاغُونَ ٥٣...﴾ | 53 | 2/360 |
| **سوره طور** |  |  |
| ﴿فَوَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١١...﴾ | 11 | 2/122 |
| ﴿فَلۡيَأۡتُواْ بِحَدِيثٖ مِّثۡلِهِۦٓ﴾ | 34 | 1/37 |
| **سوره نجم** |  |  |
| ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢...﴾ | 1-2 | 1/462،2/89 |
| ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣...﴾ | 3-4 | 1/10،206 |
| ﴿عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ ١٥...﴾ | 15 | 2/60 |
| ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ...﴾ | 23-28 | 2/24،28 |
| ﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ...﴾ | 26 | 2/250 |
| ﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨...﴾ | 38 | 2/27،48 |
| **سوره قمر** |  |  |
| ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ...﴾ | 17 | 1/210 |
| ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩...﴾ | 49 | 1/108،2/232 |
| ﴿وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَآ أَشۡيَاعَكُمۡ﴾ | 51 | 1/89 |
| **سوره واقعه** |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ٣٥...﴾ | 35-37 | 1/212 |
| **سوره حدید** |  |  |
| ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ...﴾ | 10 | 1/427 |
| ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ...﴾ | 22 | 2/233،238 |
| **سوره مجادله** |  |  |
| ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ...﴾ | 5-20 | 1/478 |
| ﴿يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا...﴾ | 18 | 2/90 |
| **سوره حشر** |  |  |
| ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾ | 7 | 1/201،225،370 |
| ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ...﴾ | 8-9 | 2/78 |
| ﴿لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ...﴾ | 24 | 2/213 |
| **سوره ممتحنه** |  |  |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ...﴾ | 1 | 1/64 |
| ﴿فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ...﴾ | 10 | 2/15،29 |
| **سوره جمعه** |  |  |
| ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا...﴾ | 11 | 2/84،87 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| **سوره طلاق** |  |  |
| ﴿لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ ١...﴾ | 1 | 2/27 |
| ﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ...﴾ | 2 | 2/47،74 |
| **سوره تحریم** |  |  |
| ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ...﴾ | 1-2 | 1/461،462 |
| ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ...﴾ | 3 | 1/39 |
| سوره ملک |  |  |
| ﴿لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ...﴾ | 2 | 2/185 |
| **سوره قلم** |  |  |
| ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤...﴾ | 4 | 2/311 |
| **سوره حاقه** |  |  |
| ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤...﴾ | 44-46 | 2/313 |
| **سوره نوح** |  |  |
| ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ...﴾ | 1 | 2/36 |
| **سوره الجن** |  |  |
| ﴿فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا...﴾ | 9 | 2/313 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آیه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ...﴾ | 18 | 1/491 |
| ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ...﴾ | 26-28 | 2/256 |
| **سوره مدثر** |  |  |
| ﴿مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ٤٢...﴾ | 42-48 | 2/250 |
| **سوره قیامه** |  |  |
| ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧﴾ | 17-19 | 1/10،204 |
| ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢...﴾ | 22-23 | 2/224،228 |
| **سوره انسان** |  |  |
| ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ثَمَّ رَأَيۡتَ نَعِيمٗا وَمُلۡكٗا كَبِيرًا ٢٠...﴾ | 20 | 2/224 |
| **سوره مرسلات** |  |  |
| ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ٥٠...﴾ | 50 | 1/39 |
| **سوره نازعات** |  |  |
| ﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ١٥...﴾ | 15 | 1/38 |
| **سوره مطففین** |  |  |
| ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥...﴾ | 15-17 | 2/224،227 |
| **سوره انشقاق** |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آيه** | **شماره** | **صفحه** |
| ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨...﴾ | 8 | 1/508 |
| **سوره بروج** |  |  |
| ﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١...﴾ | 21-22 | 1/210 |
| **سوره غاشیه** |  |  |
| ﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ ١...﴾ | 1 | 1/39 |
| **سوره لیل** |  |  |
| ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ ٣...﴾ | 3 | 2/99 |
| **سوره علق** |  |  |
| ﴿أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ١٤...﴾ | 14 | 2/226 |
| **سوره بینه** |  |  |
| ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ...﴾ | 5 | 2/180 |
| **سوره عصر** |  |  |
| ﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢...﴾ | 1-3 | 2/182 |
| **سوره ناس** |  |  |
| ﴿مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢...﴾ | 2 | 2/193 |

دوم: فهرست أحادیث، آثار، و أقوال

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| **(أ)** | أبو سعید الخدری | 1/274 |
| «أتریدون ان تجعلوا مصاحف...» | أبو موسی الاشعری | 1/277 |
| «أتکتبان ما سمعتما منی...» |  | 1/507 |
| «أتی بسارق الی النبی» |  | 1/382 |
| «اجعل صیام رمضان اخرهن...» |  | 2/237 |
| «احتج آدم و موسی...» |  | 2/134 |
| «احتجر النبی فی المسجد...» |  |  |
| «احرج علی من یکتب عنی...» | عمرو بن دینار | 1/277 |
| «احفظوه و اخبروا به...» |  | 1/283 |
| «أحلت لکم میتتان و دمان...» |  | 1/463 |
| «أحدثک عن النبی و تقول فلان و فلان...» | ابن سیرین | 1/312 |
| «أخشی ان یلیها احد بعدی...» | عبیده السلیمانی | 1/278 |
| «ادرءوا الحدود درشبهات...» |  | 2/52 |
| «إذا ختلفتم انتم وزید...» | عثمان بن عفان | 2/205 |
| «إذا حدثتم عنی بحدیث...» |  | 1/241 |
| «إذا حکم الحاکم فاجتهد» |  | 1/431 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «إذا دخل اهل الجنه الجنه....» |  | 2/224 |
| «إذا ستأذنت احدکم امرأته...» | ابن عمر | 1/312 |
| «إذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه...» |  | 1/244 |
| «إذا وقع الذباب...» | أبو سعید الخدری | 2/342 |
| «أردتم ان تجعلوه قرآنا...» |  | 1/274 |
| «ارضعیه تحرمی علیه....» |  | 2/322 |
| «استئذنا النبی فی الکتابه...» | أبو سعید الخدری | 1/271 |
| «استعن علی ذلک بیمینک...» |  | 2/268 |
| «اسمعوا و اعقلوا و بلغوا عنا....» | أبو امامه | 1/286 |
| «الإسناد سلاح المؤمن...» | سفیان الثوری | 2/148 |
| «الإسناد من الدین...» | عبدالله بن المبارک | 1/71 |
| «أصحاب الرأی أعداأ السنن...» | عمر بن الخطاب | 1/274 |
| «أعزم علی کل من کان عنده کتاب...» | علی بن أبی طالب | 1/286 |
| «أعقلتم بلغوا کما بلغتم...» | أبو امامه | 2/112 |
| «أعیذک درله ان تکون فی شک...» | عبدالله بن عمر | 1/234 |
| «أفلح ان صدق...» |  | 1/322 |
| «اقتدوا درلذین من بعدی...» |  | 2/191 |
| «أقرانی جبرئیل علی حروف...» |  | 1/352 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «اکتبوا له...» |  | 1/463 |
| «أکل الضب علی مائده رسول الله...» |  | 1/451 |
| «ألا انی اوتیت القرآن و مثله معه...» |  | 1/282 |
| «ألا لیبلغ الشاهد الغائب...» |  | 1/283 |
| «ألا هل عسی رجل یبلغه الحدیث...» |  | 2/85،86 |
| «ألا و انه سیجاء برجال من امتی...» | عائشه | 1/336 |
| «ألا یعجبک أبو هریره...» |  | 1/430 |
| «اللهم اجعله هادیاً مهدیاً...» |  | 2/115 |
| «اللهم حبب عبیدک هذا...» |  | 2/245 |
| «اللهم ولیدیه فاغفر...» |  | 2/245 |
| «ألم تروا اتها تنبت صفراء ملتویه...» | أبو هریره | 1/275 |
| «أما انکم قد حفظتم و ان تعطنی...» | مره الهمدانی | 1/276 |
| «أما إنه لو کان من القرآن او السنه...» | عمر بن الخطاب | 1/344 |
| «إما انی لم اتهمک...» | علقمه | 1/278 |
| «أما علمت ان الکتاب یکره...» |  | 1/318 |
| «امحه...» |  | 1/405 |
| «أمرت ان اقاتل الناس...» |  | 2/289 |
| «إن أحدکم إذا مات عرض علیه مقعده...» |  | 2/96 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «إن ابنی هذا سید...» |  | 1/65 |
| «أن أخوف ما أخاف علی امتی...» | انس بن مالک | 2/305 |
| «إن أم سلیم کانت تبسط للنبی...» |  | 1/401 |
| «إن أنت وجدته میتا فاحرقه...» |  | 2/251،252 |
| «أنا سید الناس یوم القیامه...» | أبی بن کعب | 1/435 |
| «أنا اشد تعظیما لحق امیر المؤمنین منک...» |  | 2/302 |
| «الأنصار لایحبهم إلا مؤمن...» | ابن عباس | 1/334 |
| «إنا کنا مره إذا سمعنا رجلاً نقول...» | ابن عباس | 1/286 |
| «إنا کنا نحفظ الحدیث و الحدیث یحفظ...» |  |  |
| «إنا لا نکتب العلم و لا نکتبه...» | ابن عباس | 1/275 |
| «إنا لا نکتب الا الرسائل و القرآن...» | ابن عباس | 1/275 |
| «إنا لنطعن علی اقوام لعلهم قد حطوا..» | یحیی بن معین | 1/420 |
| «إن اهل الکتاب تفرقوا فی دینهم علی...» |  | 2/125 |
| «إن اهل مکه لیکفرون درله...» | أبو عبدالله | 1/91 |
| «إن بنی اسرائیل تفرقت...» |  | 1/44،2/126 |
| «إن بین ایدیکم فتنا....» |  | 1/424 |
| «أنتم اعلم بامر دنیاکم...» |  | 1/457 |
| «أنتم من احب الناس الی...» |  | 2/304 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «أنت من اولن...» |  | 1/429 |
| «أنتم الیوم خیر اهل الارض...» |  | 1/321 |
| «إن جبرئیل هبط علیه و قال له خیرهم...» |  | 1/462 |
| «إن جاءک شئ فی کتاب الله...» |  | 1/310 |
| «إن الحدیث سیفشوا عنی...» |  | 1/223 |
| «إن حوضی لابعد من ایله...» |  | 2/93 |
| «إن خلقه احدکم یجمع فی بطن امه...» | ابن مسعود | 2/120 |
| «إن ربی قال لی قم فی قریش فانذرهم...» |  | 1/365 |
| «إن الروم کفروا و لم یعاندوا، و ان اهل الشام کفروا...» | أبو عبدالله | 1/92 |
| «إن شئت فصم و ان شئت فافطر...» |  | 1/234 |
| «إن العبد اذا وضع فی قبره...» |  | 2/286 |
| «أنظر ما کان من حدیث رسول‎الله فاکتبه...» | عمر بن عبدالعزیز | 1/346 |
| «أنظروا هذا الخبیث یخطب قاعدا...» | کعب بن عجره | 1/405 |
| «إنک امرء احمق اتجد فی کتاب الله الظهر اربعاً.» | عمران بن حصین | 1/485 |
| «إنک تقدم علی قم اهل کتاب...» |  | 2/34،35 |
| «إنکم تتمون سبعین امه انتم خیرها...» |  | 2/77 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «انکم تأتون الکوفه...» | عمر بن الخطاب | 1/327،328 |
| «إن کذبا علی لیس ککذبا علی احد...» |  | 1/284 |
| «إنکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر...» |  | 2/225،226 |
| «إنکم لتحدثونی عن غیر کاذبین...» |  | 2/225 |
| «إن کنت سمعته منی فهو مکتوب عندی...» | أبو هریره | 1/408 |
| «إن الله اختار اصحأبی علی العالمین....» |  | 1/375 |
| «إن الله عن وجک یملی للظالم...» |  | 2/80 |
| «إن الله اذا ذکر شیئا...» |  | 1/504 |
| «إن الله نظر فی قلوب العباد...» | ابن مسعود | 1/367 |
| «إن الله لا یجمع امتی علی ضلاله...» |  | 2/81 |
| «إن الله لا ینظر الی صورکم...» |  | 1/484 |
| «إنما الاعمال درنیات...» |  | 2/182 |
| «إنما انا بشر، فأی المسلمین لعنته...» |  | 2/180 |
| «إنما اهلک من قبلکم الاختلاف...» |  | 1/428 |
| «إنما تفتن یهود...» |  | 2/206 |
| «إنما هلک من کان قبلکم باتباعهم الکتب...» | عبدالله بن مسعود | 2/287 |
| «إن مما اخاف علیکم بعدی ما یفتح علیکم...» |  | 1/455 |
| «إن من اعظم الجهاد کلمه عدل...» |  | 1/466 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «إن هذه الامه تبتلی فی قبورها...» |  | 2/292 |
| «إن هذا العلم دین...» | ابن سیرین | 1/415 |
| «إن هذا القرآن انزل علی سبعه احرف...» |  | 2/192 |
| «إن سیأتیکم من أحادیث...» |  | 1/236 |
| «إنه سیأتی ناس یجادلونکم بشبهات...» | عمر بن الخطاب | 1/319 |
| «إنه فقیه...» | ابن عباس | 1/429 |
| «إنه لم یکن نبی قبلی...» |  | 1/69 |
| «إنه یستعمل علیکم امراء فتعرفون و تنکرون...» |  | 1/424 |
| «إن هولاء لا یزالون مرتدین...» |  | 2/85،86 |
| «إنهم لیبکون علیها، و آن‌ها لتعذب فی قبرها...» |  | 1/409،2/283 |
| «أول جیش من امتی یغزون...» |  | 1/429،430 |
| «إنی اری هذه الکتب یا ابا إسماعیل ستضل الناس» | عبدالله بن عون | 1/279 |
| «إنی اعلم انک حجر لا تضر...» | عمر بن الخطاب | 1/319 |
| «إنی خلقت عبادی حنفاء...» |  | 2/42 |
| «إنی اقر درسمع و الطاعه...» | عبدالله بن عمر | 1/440 |
| «إنی قد نهیتها...» | حکیم بن افلح | 1/89 |
| «إنی کنت اردت ان اکتب السنن....» |  | 1/273 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «إنی لا احل الا ما احل الله...» |  | 1/227 |
| «إنی لارجو ان طال بی عمر ان القی عیسی...» |  | 2/274 |
| «إنی لأروی الحدیث علی ثلاثه اوجه...» | سفیان الثوری | 1/415 |
| «إنی لانسی او اننسی لأسن...» |  | 1/36 |
| «إنی لاجزی اللیل ثلاثه اجزاء...» | أبو هریره | 1/367 |
| «إنی نهیتکم ان تغالوا فی صدق النساء...» | عمر بن الخطاب | 1/404،405 |
| «أوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعه...» |  | 1/44 |
| «أو قد وجدتموه؟....» |  | 2/195 |
| «أول جیش من امتی یرکبون البحر...» |  | 1/429 |
| «أی بنی اخی ان رایتموه فقولوا....» | أبو هریره | 2/275 |
| «أی بنیه هلمی الأحادیث التی عندک...» | أبو بکر الصدیق | 1/272 |
| «أی الخلق اعجب الیکم ایمانا...» |  | 1/368 |
| «إیاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث...» |  | 2/28 |
| «أیکم یبسط ثوبه فیاخذ من حدیثی...» |  | 2/109 |
| «الإیمان تؤمن درله، و ملائکته، و کتبه...» |  | 2/232 |
| «أین انت یاعدو الله من أبی اسحاق...» | هارون الرشید | 1/421،422 |
| «آیه الایمان حب الانصار....» |  | 2/302 |
| أیها الناس ایاکم و أحادیث رسول الله...» | معاویه بن أبی سفیان | 1/332،333 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| **(ب)** |  |  |
| «بایعنا الرسول علی السمع و الطاعه...» | عباده بن الصامت | 1/447 |
| «بایعونی عین ان لا تشرکوا درله شیئاً...» |  | 2/243 |
| «بسم الله و قال ان رسول الله امرهم ان یفعلوا» | انس بن مالک | 2/350 |
| «بشروا و لا تنفروا...» |  | 2/351 |
| «بعثت انا و الساعه کهاتین...» |  | 1/39 |
| «بعثنی الیکم عمر اعلمکم...» | أبو موسی الاشعری | 1/335 |
| «بقیه صدوق اللسان، و لکنه یاخذ عمن...» | عبدالله بن المبارک | 1/420 |
| «بلغنی ان تلک السبعه فی الامر...» | ابن شهاب الزهری | 2/191 |
| «بهذا أمرتم او لهذا خلقتم؟...» |  | 2/239 |
| «بیننا و بین القوم القوائم...» | عبدالله بن المبارک | 2/148 |
| **(ت)** |  |  |
| «تذاکروا الحدیث فان مذاکره...» | أبو سعید الخدری | 1/368 |
| «تذاکروا الحدیث فانکم الا تفعلوا...» | علی بن أبی طالب | 1/321 |
| «ترانی ارضی، و تأبی انت...» |  | 1/321 |
| «ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعد هما...» |  | 1/368 |
| «تسمعون، و یسمع منکم...» |  | 1/201 |
| «تعلموا انه لن یری احد منکم ربه...» |  | 2/222 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «تعلموا الفرائض و اللحن و السنن...» | عمر بن الخطاب | 1/341 |
| «تفرقت الیهود علی احدی و سبعین....» |  | 2/125 |
| **(ث)** |  |  |
| «ثلاثه اذا خرجن لم ینفع نفساً ایمانها...» |  | 2/265 |
| **(ج)** |  |  |
| «جئتکم من عند اصحاب رسول الله...» | ابن عباس | 1/77 |
| «الجدال فی القرآن کفر...» |  | 2/606 |
| «جنتان من فضه آنیتهما و ما فیهما...» |  | 2/226 |
| **(ح)** |  |  |
| «حدث به ولا تهابه...» | القاسم بن محمد | 2/324 |
| «حدثوا الناس بما یعرفون...» | علی بن أبی طالب | 1/337 |
| «حفظت من رسول‎الله و عاءین...» | أبو هریره | 1/337 |
| «الحلال بین و الحرام بین...» |  | 2/185 |
| «الحمدلله الذی جعل فی امتی مثلک...» |  | 2/321 |
| «الحمدلله الذی جعل فیا من یحفظ...» | أبوبکر الصدیق | 1/309 |
| «الحمدلله الذی وفق رسول رسول الله...» |  | 1/316 |
| **(خ)** |  |  |
| «خبثه من الخبائث....» |  | 1/532 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «خذعنا کما اخذنا...» | أبو موسی الاشعری | 1/276 |
| «خدمت النبی عشر سنین...» | انس بن مالک | 2/308 |
| «خذوا عنی، خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلاً» |  | 1/228 |
| «خذوا القرآن من اربعه...» |  | 2/321 |
| «خیر الناس قرنی ثم الدین یلونهم...» |  | 2/80 |
| **(د)** |  |  |
| «دعه فانه له اصحاباً یحقر...» |  | 1/71 |
| «الدیه للعاقله و لا ترث...» | عمر بن الخطاب | 1/323،324 |
| **(ذ)** |  |  |
| «ذاک اشر او اخبث...» | انس بن مالک | 1/393 |
| «الذین ارتضاهم بشهاده...» | ابن عباس | 2/252 |
| **(ر)** |  |  |
| «رحمک الله یا ابا عبدالله اکتب...» | یحیی بن معین | 1/416 |
| **(ز)** |  |  |
| «زنادقه لانهم ما استطاعوا ان یصرحوا....» | عبدالله بن مصعب | 2/68 |
| **(س)** |  |  |
| «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر...» |  | 2/43 |
| «سبحان الله انما سمعت شیئاً فاحببت ان اثبت...» | عمر بن الخطاب | 1/344 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «سترونه کما یری القمر لیله البدر...» |  | 2/226 |
| «سن رسول الله، و ولاه الامر...» | عمر بن عبد العزیز | 1/44 |
| «سنوا بهم سنه اهل الکتاب...» |  | 1/344 |
| «السنه سنتان، سنه فی فریضه...» |  | 1/230 |
| «السنه قاضیه علی الکتاب...» | یحیی بن کثیر | 1/486 |
| «سیأتی ناس یجادلونکم بشبهات...» |  | 1/341 |
| «سیحان وجیحان...» |  | 2/58 |
| «سیکون فی آخر امتی اناس یحدثونکم...» |  | 1/334 |
| **(ش)** |  |  |
| «شفاء عرق النسا...» |  | 1/206 |
| «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی....» |  | 2/248 |
| «شفعت الملائکه و شفع النبیون...» |  | 2/251 |
| **(ص)** |  |  |
| «صدق الله و کذب بطن اخیک...» |  | 2/341 |
| «صدقتا انهم یعذبون عذاباً تسمعه البهائم...» |  | 2/287 |
| «صلوا کما رایتمونی اصلی....» |  | 1/505 |
| «الصلاه فی أول وقتها...» |  | 2/134 |
| **(ط)** |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| طوبی لمن رآنی و آمن بی |  | 2/72 |
| **(ع)** |  |  |
| «علیک درصعید فانه یکفیک...» |  | 1/231 |
| «علیکم درجماعه و ایاکم و الفرقه...» |  | 1/484 |
| «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدین...» |  | 1/323 |
| «عودوا للذی کنتم فیه...» |  | 2/109 |
| «علی المرء المسلم السمع و الطاعه...» |  | 1/446،448 |
| **(ف)** |  |  |
| «فإذا لقیت أولئک...» | ابن عمر | 2/232 |
| «فاذا رایتم الذین یتبعون ما تشابه...» |  | 1/70 |
| «فانما الرضاعه من المجاعه...» |  | 2/327 |
| «فتعاد روحه الی جسده...» |  | 2/289 |
| «فسنوا علی التراب سنا...» | عمرو بن العاص | 1/34 |
| «فعرفت یومئذ انه احفظ الناس عن رسول الله» | محمد بن عمرو بن حزم | 2/113 |
| «فوالذی نفسی بیده انهم لاخیر منهم...» |  | 1/393 |
| «فو الذی نفسی بیده ما یخرج منه الا حق» |  | 1/356 |
| «فو الله لاوجعن ظهرک و بطنک...» | عمر بن الخطاب | 2/26 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «فلم نعطی الدنیه فی دیننا...» | عمر بن الخطاب | 1/318 |
| «فی امتی اثنا عشر منافقا...» |  | 2/90 |
| «فی ثلاثه اثوا بیض..» | عائشه | 2/33 |
| «فیقال للارض التئمی علیه فتلتئم علیه...» |  | 2/293 |
| **(ق)** |  |  |
| «قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها...» |  | 1/307 |
| «قد حکمت فیهم بحکم الله عن وجک...» |  | 1/317 |
| «قدر الله و ما شاء فعل...» |  | 2/238 |
| «قد یئس الشیطان بان یعبد بارضکم...» |  | 1/53 |
| «قضی رسول الله فی بروع بنت و اشق....» | معقل بن سنان الاشجعی | 2/48 |
| «قل آمنت بنبیک...» |  | 1/367 |
| «القلوب اوعیه فاشغولها درقرآن...» | ابن مسعود | 1/275 |
| «قیدوا العلم درکتاب....» | عمر بن الخطاب | 1/355 |
| **(ک)** |  |  |
| «کان أبو هریره جریئا علی النبی یسأله عن اشیاء» | أبی بن کعب | 2/112 |
| «کان الناس اهل رده بعد موت النبی الا ثلاثه...» | أبو جعفر | 1/91 |
| «کان النبی یدخل بیت ام سلیم فینام علی فراشها.» | انس بن مالک | 2/309 |
| «کان فیما انزل من القرآن: عشر رضعات...» | عائشه | 2/328 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «کان جبرئیل ینزل علی رسول الله درسنه..» | حسان بن عطیه | 1/455 |
| «کان هذا العلم شریفا...» | الاوزاعی | 1/298 |
| «کان یحفظ علی المسلمین حدیث رسول الله» | عبدالله بن عمر | 2/113 |
| «کتب الله مقادیر الخلائق...» |  | 1/193،2/232 |
| «کتبت الحدیث ثم محوته، فودت انی فدیته...» | عروه بن الزبیر | 1/357 |
| «کذب أبو السنابل، لیس کما قال...» | اسید بن حضیر | 1/407 |
| «کذبت لعمر الله: لنقتلنه فانک منافق تجادل» |  | 2/90 |
| «کذب من قال ذلک...» |  | 1/407 |
| «کذب و الذی انزل علی أبی القاسم...» | عائشه بن أبی بکر | 1/407 |
| «کذبت یهود، لا عذاب دون یوم القیامه...» |  | 2/288 |
| «کفن رسول الله فی ثلاثه اثواب...» | عائشه | 1/72 |
| «کفی درمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع...» |  | 1/339 |
| «کل مولود یولد علی الفطره...» |  | 1/480 |
| «کنت انا و جار لی من الانصار فی بنی امیه...» | عمر بن الخطاب | 1/388،289 |
| «کنا نسمع الحدیث فنعرضه علی اصحابنا...» | الاوزاعی | 1/415 |
| «کنا نکون عند النبی و ربما کنا نحوا من ستین» | انس بن مالک | 1/367 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «کل شئ بقدر حتی...» |  | 2/232 |
| «کلا و الله لا یخزیک الله ابدا...» |  | 1/47 |
| **(ل)** |  |  |
| لتتبعن سنن من کان قبلکم...» |  | 1/34 |
| «لتترکن الحدیث عن الأول...» | عمر بن الخطاب | 1/327 |
| «لقد ادرکت قوما لو لم یترکوا الکذب...» | الاعمش | 1/343 |
| «لقد حکمت فیهم بحکم الله...» |  | 1/317 |
| «لقد ظننت ی ابا هریره...» |  | 2/111 |
| «لقد نزلت آیه الرجم، و رضاعه الکبیر عشر» | عائشه | 2/328 |
| «لکل نبی دعوه مستجابه...» |  | 2/248 |
| «لن یدخل احدا عمله الجنه...» |  | 2/241 |
| «لم یکذب إبراهیم قط الا ثلاث کذبات...» |  | 1/504 |
| «لم یکونوا یسألون عن الاسناد...» | محمد بن سیرین | 1/125 |
| «لو ان الله عذب اهل سماواته و اهل ارضه....» |  | 2/242 |
| «لو حدثتکم بکل ما فی جوفی...» | أبو هریره | 1/337،338 |
| «لکل دین فرسان...» | یزید بن زریع | 2/129 |
| «لو لا ان فیه کتاب الله لاحرقته...» | أبو موسی الاشعری | 1/277 |
| «لو لا هذه العصابه لاندرس الاسلام...» | أبو داود الطیالسی | 2/129 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم.» |  | 2/259 |
| «لو کان سالم حیا ما جعلتها شوری» | عمر بن الخطاب | 2/321 |
| «لو کان فریضه لو جدته...» |  | 1/229 |
| «لو کان واجبا لو جدته...» |  | 1/229 |
| «لو وضعتم الصمصامه...» | أبوذر الغفاری | 1/338 |
| «لیبردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی...» |  | 2/43 |
| «لم یکن فی امه من الامم...» | أبو حاتم الرازی | 2/129 |
| «لما خلق الله الخلق...» |  | 2/216 |
| «لیس بینی و بینه نبی و انه نازل...» |  | 2/270 |
| «لیس ذاک لک...» | علی بن أبی طالب | 1/405 |
| «لیس فی اصحاب الاهواء...» | أبو داود | 1/84 |
| «لیس لقائل شئ...» |  | 1/507 |
| «لیس کلنا سمع حدیث رسول الله...» | البراء بن عازب | 1/343 |
| «لیس الکاذب من اصلح بین الناس...» |  | 1/383 |
| «لیس من عمل یقرب الی الجنه الا قد امرتکم به» |  | 1/246 |
| **(م)** |  |  |
| «ما انت بمحدث قوما حدیثاً...» | ابن مسعود | 1/337 |
| «ما جاءکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله....» |  | 1/224 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «ما قبض نبی الا دفن حیث یقبض...» |  | 1/273 |
| «ما کان خلق ابغض الی اصحاب رسول‎الله من» | عائشه | 1/343 |
| «ما السئول عنها باعلم من السائل...» |  | 2/257 |
| «ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطن...» |  | 2/340 |
| «ما من اصحاب رسول الله احد اکثر حدیث عنه منی...» | أبو هریره | 1/356،357 |
| «ما من رجل یحفظ علما...» |  | 1/338 |
| «ما من عبد قال لا اله الا اله ثم مات علی ذلک..» |  | 2/42،242،243 |
| «ما من مولد الا یولد علی الفطره...» |  | 2/42 |
| «ما من نبی الا و ق انذر امته الاعور الکذب...» |  | 2/264 |
| «ما نهیتکم عنه فاجتنبوه....» |  | 1/480 |
| «ما هذا تکبون...» |  | 1/271 |
| «ما هذا الحدیث الذی تکثرون....» | عمر بن الخطاب | 1/326 |
| «ما هذا الذی فی یدک یا عمر؟...» |  | 1/294 |
| «ما هذان یا جبرئیل...» |  | 2/58 |
| «ما یقول ذو الیدین؟...» |  | 2/25 |
| «ما لک فی کتاب الله شئ...» | عمر بن الخطاب | 2/25،26 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «مثل المنافق مثل الشاه بین الغنمین...» |  | 1/382 |
| «مفاتیح الغیب خمس...» |  | 2/255 |
| «المهدی منی اجلی الجبهه...» |  | 2/259،260 |
| «ما یقعدکم...» |  | 1/367 |
| «المؤمن القوی خیر و افضل...» |  | 1/243 |
| «الملائکه حراس السماء...» | سفیان الثوری | 2/129 |
| «من احدث فی امرنا هذا ما لیس فیه...» |  | 1/46،2/185 |
| «من حدث عنی بحدیث یری انه کذب...» |  | 1/40 |
| «من اسلف فی تمر، فلیسلف فی کیل معلوم....» |  | 1/460 |
| «من تبع جنازه...» |  | 2/111،112 |
| «من تصبح بسبع تمرات عجوه...» |  | 2/339 |
| «من تعمد علی کذبا فلیتبوا مقعده من النار...» |  | 1/330 |
| «من حمل علینا السلاح...» |  | 1/232 |
| «من حمل علینا السلاح...» |  | 1/508 |
| «من حوسب یوم القیامه، عذب...» |  | 1/233 |
| «من خرج علی الطاعه...» |  | 1/109،446 |
| «من رای منکم منکرا فلیغیره...» | عائشه | 2/228 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «من زعم ان محمدا رای ربه...» |  | 1/424 |
| «من رای من امیره شیئا....» |  | 1/34 |
| «من سن سنه حسنه فله اجرها...» |  | 1/328 |
| «من قال علی فقد تبوا مقعده من النار...» |  | 2/181 |
| «من قاتل لتکون کلمه الله هی العلیا...» |  | 2/244 |
| «من قتل نفسه بجدیده...» | عبدالله بن مسعود | 2/100 |
| «من کان سمتنا فلیستن باصحاب محمد...» |  | 1/410 |
| «من کذب علی لیضل به الناس...» |  | 1/331 |
| «من کذب علی فهو فی النار...» |  | 1/284،330 |
| «من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار...» | جابر بن عبدالله | 2/251 |
| «من لم یکن من اهل الکبائر فماله...» |  | 1/231 |
| «من الذی الوضوء...» |  | 1/502 |
| «من نسی و هو صائم اکل او شرب...» | نعیم بن حماد | 2/363 |
| «من ترک حدیثا معروفا...» |  |  |
| **(ن)** |  |  |
| «نام النبی فاستیقظ و کانت تغسل راسها...» |  | 2/309 |
| «ناس من امتی عرضوا علی غزاه فی سبیل الله...» |  | 2/305،306 |
| «النجوم امنه للسماء...» |  | 2/80 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «نحن لا نکتب و لا نکتب...» | أبو هریره | 1/274 |
| «نری ان نجلده ثمانین...» | علی بن أبی طالب | 1/43 |
| «نضر الله امرء سمع منا حدیثا...» |  | 1/39 |
| «نعم هل تضارون...» |  | 2/252 |
| «نعم، فانی لا اقول فی الغضب...» |  | 1/286 |
| «نقرکم ما اقرکم الله عن وجک...» |  | 1/63 |
| «نور انی اراه...» |  | 2/222 |
| «نهی رسول الله ان نستقبل...» |  | 1/174 |
| «نهی رسول الله ان یسافر درقرآن...» |  | 1/297 |
| «نهی رسول الله ان یتنفس فی الاناء...» |  | 1/464 |
| «نهی رسول الله عن الخزف...» |  | 1/311 |
| «نهی رسول الله عن در همین بدرهم...» |  | 1/312 |
| «نهی رسول الله عن الحریر...» |  | 1/353 |
| «نهی رسول الله عن اکل الحمر الأهلیه...» |  | 1/532 |
| «نهی رسول الله عن نکاح المتعه...» |  | 1/530 |
| «نهی رسول الله عن الحریر...» |  | 1/354 |
| «نهی رسول الله عن شئ....» | انس بن مالک | 2/112 |
| **(ه‍)** |  |  |
| «هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء....» |  | 1/69 |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «هم الخوارج...» |  | 1/70 |
| «هم عدونا و تهمتنا...» | عمر بن الخطاب | 1/64 |
| «هذا وصیی و اخی...» |  | 1/96 |
| «هلم اکتب لکم کتابا...» |  | 1/201 |
| **(و)** |  |  |
| «و ان اصابک شئ...» |  | 2/238 |
| «و ایکم یملک اربه کما کان یملک اربه...» | عائشه | 2/302 |
| «و انی و الله لا البس...» | عمر بن الخطاب | 1/292 |
| «و الذی نفسی بیده، انکم احب الناس الی...» |  | 2/302 |
| «و الذی نفسی بیده لاقضین بینکما...» |  | 1/227،455 |
| «و الذی نفس محمد بیده، لو بدا لکم موسی...» |  | 1/293 |
| «و الذی نفسی بیده، لیوشکن...» |  | 2/267 |
| «و الله لاقاتلن من فرق بین الصلاه و الزکاه...» | أبوبکر الصدیق | 1/406 |
| «و الله لمشهد شهده رجل...» | سعید بن زید | 2/81 |
| «و الله ما قضی بهذا علی...» | ابن عباس | 1/415 |
| «و الله ما ندری لعلها کانت رخصه من النبی ووو» | ام سلمه | 2/325 |
| «و الله ما نرید درقرآن بدلا ولکن..» | مطرف بن عبدالله | 1/485 |
| «و الله ما کل ما نحدثکم عن رسول‎الله سمعناه منه.» | انس بن مالک | 1/343 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «و الله ما نری هذا الا رخصه..» |  | 2/324 |
| «و الله ما یشک انه سمع...» | طلحه بن عبید الله | 2/112،113 |
| «و الله لا اشهد لک جنازه...» | عبدالله بن المغفل | 1/311 |
| «و هل یکب الناس فی النار علی وجوههم الا..» |  | 1/385 |
| «و قد ترکت فیکم ما لن تضلوا...» |  | 1/201 |
| «ویلک و من یعدل اذا لم لن تضلوا...» |  | 2/85 |
| «وجدتم ما وعد ربکم...» |  | 2/286 |
| «ویلکم الا تتقون الله....» | عبدالله بن عمر | 1/45 |
| **(لا)** |  |  |
| «لا سلم و غفار، و شئ من مزینه و جهینه...» |  | 1/383 |
| «لا اما انا فقد عافانی الله و کرهت ان...» |  | 2/312 |
| «لا استطیع، اخاف ان ازید او ان انقص...» | دجین بن أبی الغصن | 1/330 |
| «لا اشبع الله بطنه...» |  | 1/428 |
| «لا اعلم الا ما قال علی...» |  | 1/318 |
| «لا اغیر شیئا منه من مکانه....» | عثمان بن عفان | 2/205،206 |
| «لا الفین احدکم متکئاً علی اریکته...» |  | 1/238 |
| «لا تتخذوا للحدیث کراریس...» | الضحاک | 1/277 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «لا تجالسوا اهل الاهواء...» |  | 1/65 |
| «لا تزال طائفه من امی...» |  | 2/274 |
| «لا تحدث و الا استعدیت علیک السلطان...» | شعبه بن الحجاج | 1/417 |
| «لا ترجعوا بعدی کفارا...» |  | 2/86 |
| «لا تسبوا اصحأبی...» |  | 2/81 |
| «لا تقبل صلاه احدکم اذا احدث...» |  | 1/231 |
| «لا رضاع الا ما کان فی الحولین...» |  | 1/271 |
| «لا رای لاحد مع سنه...» |  | 2/327 |
| «لا علیک فانه ما طلب انسان علما....» | عمر بن عبدالعزیز | 1/324 |
| «لا نبی بعدی...» | إبراهیم النخعی | 1/278 |
| «لا ندع کتاب ربنا لقول اعرأبی...» |  | 2/267،274 |
| «لا نورث ما ترکنا صدقه...» | علی بن أبی طالب | 2/48 |
| «لا و نبیک الذی أرسلت...» |  | 1/507 |
| «لا نکتبکم، خذوا عنا کما اخذنا...» |  | 1/367 |
| «لا تکتبوا عنی...» | أبو سعید الخدری | 1/274 |
| «لا یجمع بین المرأه وعمتها...» |  | 1/233 |
| «لا یحبک الا مؤمن، و لا یبغضک الا منافق...» |  | 2/303 |
| «لا یحرم من الرضاعه الا ما فتق الامعاء...» |  | 2/328 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «لا یحل دم امری مسلم....» |  | 1/232 |
| «لا یدخل الجنه قتات....» |  | 2/134 |
| «لایدخل الجنه مدمن خمر...» |  | 2/244 |
| «لا یرث المسلم الکافر...» |  | 1/507 |
| «لا یزنی الزانی حین یرنی و هو مؤمن...» |  | 2/43 |
| «لا یستبطئن احد منکم رزقه...» |  | 1/455 |
| «لا یصلین أحد العصر الا فی بنی قریظه...» |  | 1/317 |
| «لا یقتل مسلم بکافر....» |  | 1/530 |
| «لا یمسکن الناس علی بشیء...» |  | 1/228 |
| «لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه...» |  | 1/308 |
| **(ی)** |  |  |
| «یأتی علی الناس زمان تکثر فیه الأحادیث...» | الضحاک | 1/277 |
| «یا ابا هریره کنت الزمنا لرسول الله...» | عبدالله بن عمر | 2/113 |
| «یا ابن اختی لقد وقف شعر بدنی...» | عائشه | 2/228 |
| «یا ابن الخطاب، و ما یدریک؟ لعل الله...» |  | 2/92 |
| «یا ابی، ارسل الی ان اقرا القرآن...» |  | 2/192 |
| «ام فلان ای السکک شئت، حتی اقضی لک حاجتک» |  | 2/302 |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حدیث يا أثر** | **گوينده قول** | **صفحه** |
| «یا ایها الناس الا کان مفزعکم الی الله و الی رسوله» | عمر بن الخطاب | 1/320 |
| «یا ایها الناس: ایاکم و کثره الحدیث عنی....» |  | 2/321 |
| «یا ایها الناس ان الله لم یبعث بعد نبیکم نبیا...» |  | 1/332 |
| «یا جبرئیل انی بعثت الی امه امیین...» | عمر بن عبد العزیز | 1/313 |
| «یا جبرئیل ما هذه الانهار...» |  | 2/195 |
| «یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی...» |  | 2/58 |
| «یا عائشه ان الله افتانی...» |  | 2/236 |
| «یا غلام سم الله و کل بیمینک...» |  | 1/69 |
| «یا محمد أتانا رسولک فزعم کذا...» |  | 2/312 |
| «یا معشر الانصار الم آتکم ضلالا فهداکم الله بی.» |  | 1/463 |
| «یا معشر المسلمین من یعذرنی...» | انس بن مالک | 2/145 |
| «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب...» |  | 1/63 |
| «یغزو جیش الکعبه...» |  | 2/91 |
| «یکون فی اخر الزمان دجالون...» |  | 1/530 |
| «یوشک الرجل متکئا علی اریکته...» |  | 2/180،181 |
| «یشبه درمصاحف...» | إبراهیم نخعی | 1/284 |

سوم: فهرست أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| **(أ)** |  |
| أبان بن أبی عیاش | 1/416 |
| ابن ماتع الحمیری (کعب الاحبار) | 1/327 |
| أبو برده بن أبی موسی | 1/276 |
| أبوبکر الصدیق | 1/272 |
| أبوبکر بن محمد بن حزم | 1/346 |
| ابو حذیفه بن عتبه | 2/321 |
| أبو جندل (ابن سهیل بن عمرو) | 1/312 |
| أبو الزعیزعه | 2/110 |
| أبو سلمه ابن عبدالرحمن بن عوف | 2/350 |
| أبو هریره | 2/103 |
| أبی بن کعب | 2/26 |
| إبراهیم بن سوید النخعی | 1/278 |
| إبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف | 1/326 |
| إبراهیم بن موسی «الشاطبی» | 1/197 |
| إبراهیم بن محمد «الفزاری» | 1/420 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| إبراهیم بن سار النظام | 1/112 |
| إبراهیم بن موسی (الشاطبی) | 1/198 |
| أحمد إمین | 1/271 |
| أحمد بن إبراهیم (الخطابی) | 1/84 |
| أحمد بن إسحاق بن أیوب | 2/140 |
| أحمد حجازی السقا | 1/78 |
| أحمد بن الحسن بن جنیدب | 2/120 |
| أحمد خان بن أحمد | 1/168 |
| أحمد بن الحسین (البیهقی) | 1/225 |
| أحمد بن سنان بن أسد | 2/121 |
| أحمد شاکر | 1/224 |
| أحمد صبحی منصور | 1/29 |
| أحمد عبدالحلیم «ابن تیمیه» | 1/85 |
| أحمد بن عبدالله «بن أبی الحواری» | 1/259 |
| أحمد بن علی «الخطیب البغدادی» | 1/296 |
| أحمد بن علی الرازی «الجصاص» | 2/51 |
| أحمد بن محمد الأزدی «الطحاوی» | 2/235 |
| أحمد بن محمد بن حنبل | 1/416 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| أحمد بن محمد بن زید | 2/268 |
| أحمد بن یحیی (ثعلب) | 1/33 |
| إدریس الحسینی | 1/426 |
| أسد رستم | 1/58 |
| أسلم العدوی | 1/331 |
| إسماعیل بن إبراهیم بن مقسم | 1/116 |
| إسماعیل بن حماد «الجوهری» | 1/34 |
| إسماعیل بن عبدالرحمن «السدی الکبیر» | 1/102 |
| إسماعیل بن عمر (ابن کثیر) | 1/70 |
| إسماعیل منصور جوده | 1/191 |
| اسید بن حضیر | 2/91 |
| أم حرام بنت ملحان | 2/305 |
| أم سلیم بنت ملحان | 2/305 |
| أم کلثوم بنت عقبه | 1/383 |
| **(ب)** |  |
| بشیر العدوی ابن کعب | 1/414 |
| البراء بن عازب | 1/318 |
| بریده بن الحصیب | 1/401 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| بلال بن عبدالله | 1/312 |
| **(ت)** |  |
| توفیق صدقی | 1/27 |
| **(ث)** |  |
| ثابت بن أسلم | 1/416 |
| ثمامه بن عبدالله | 2/349 |
| ثوبان بن بجدر | 1/229 |
| **(ج)** |  |
| جابر بن زید | 1/309 |
| جابر بن عبدالله | 1/39 |
| جریر بن عبدالله | 2/225 |
| الجعد بن درهم | 2/209 |
| جمال البنا | 1/191 |
| الجهم بن صفوان | 2/209 |
| جوزیف شاخت | 1/348 |
| جولد تسهیر | 1/25 |
| جندب بن جناده «أبوذر الغفاری» | 1/326 |
| **(ح)** |  |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| حباب بن المنذر | 1/462 |
| حبه بن بعکک «أبو السنابل» | 1/407 |
| حجاج بن ارطأه | 1/256 |
| الحجاج بن یوسف الثقفی | 1/406 |
| أبو حذیفه بن عتبه | 2/321 |
| حسان بن عطیه | 1/455 |
| الحسن بن أبی الحسن «الحسن البصری» | 1/104 |
| الحسن بن عبدالله «أبو هلال العسکری» | 1/23 |
| الحسن بن علی بن أبی طالب | 2/96 |
| حسین أحمد أمین | 1/271 |
| حسین الحاج حسن | 1/287 |
| الحسین بن علی البصری | 2/41 |
| حفص بن غیاث بن طلق | 1/335 |
| حفصه بنت عمر | 1/321 |
| حکیم بن أفلح المدنی | 1/89 |
| حماد بن زید بن درهم | 1/278 |
| حماد بن سلمه بن دینار | 1/98 |
| حمزه بن حبیب | 2/202 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| حمزه بن عمرو الأسلمی | 1/234 |
| **(خ)** |  |
| خالد بن الولید | 1/71 |
| الخرباق بن عمرو (ذو الیدین) | 2/25 |
| خلیل عبدالکریم | 2/86 |
| الخلیل بن عبدالله بن أحمد | 1/100 |
| **(د)** |  |
| دانیال | 1/294 |
| دجین بن ثابت | 1/331 |
| دحیه الکلبی | 2/35 |
| **(ذ)** |  |
| ذکوان أبو صالح السمان | 2/114 |
| **(ر)** |  |
| رافع بن خدیج | 1/457 |
| الربیع بن خثیم | 1/247 |
| رشاد خلیفه | 1/191 |
| **(ز)** |  |
| زبان بن العلاء البصری | 2/202 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| الزبیر بن العوام | 1/330 |
| زکریا عباس داود | 1/266 |
| زید بن أرقم | 1/317 |
| زید بن ثابت | 1/39 |
| **(س)** |  |
| السائب بن یزید | 1/327 |
| سالم بن عبدالله بن عمر | 1/45 |
| سالم بن معقل | 2/321 |
| سبیعه بنت الحارث | 1/407 |
| سعد بن مالک (أبو سعید الخدری) | 1/70 |
| سعد بن معاذ | 1/317 |
| سعد بن عباده | 2/91 |
| سعد الدین علی (ابن عراق) | 2/146 |
| سعید بن أبی الحسن البصری | 1/275 |
| سعید بن خالد بن عبدالله | 2/350 |
| سعید بن المسیب | 1/290 |
| سفیان الثوری | 1/277 |
| سفیان بن عیینه | 1/46 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| سلمه بن دینار | 2/101 |
| سلمان الفارسی | 1/174 |
| سلیمان بن الأشعث | 1/85 |
| سلیمان بن حیان (أبو خالد الاحمر) | 1/292 |
| سلیمان بن داود | 2/129 |
| سلیم بن عامر الکلاعی | 1/286 |
| سهله بنت سهیل | 2/322 |
| السید صالح أبوبکر | 1/426 |
| **(ش)** |  |
| شریح بن الحارس | 1/309 |
| شعبه بن الحجاج | 1/417 |
| **(ص)** |  |
| صدی بن عجلان (أبو أمامه الباهلی) | 1/70 |
| **(ض)** |  |
| الضحاک بن سفیان | 1/324 |
| الضحاک بن مزاحم | 1/277 |
| ضرار بن عمرو الغطفانی | 2/282 |
| ضمام بن ثعلبه | 2/145 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| **(ط)** |  |
| طاووس بن کیسان | 1/277 |
| الطفیل بن عمرو | 2/105 |
| طلحه بن عبیدالله | 1/457 |
| طه حسین | 2/190 |
| **(ظ)** |  |
| ظفر إسحاق الأنصاری | 1/359 |
| **(ع)** |  |
| عائشه بنت أبی بکر | 1/69 |
| عاصم بن أبی النجود | 2/202 |
| عامر بن شراحیل | 1/289 |
| عامر بن الأکوع | 1/406 |
| عباده بن الصامت | 1/227 |
| عبدالله بن أحمد «الکعبی البلخی» | 1/114 |
| عبدالله أحمد النعیم | 1/493 |
| عبدالله بن أبی أوفی | 1/221 |
| عبدالله بن حبیب السلمی | 1/512 |
| عبدالله بن حذیفه | 1/326 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| عبدالله بن الرومی | 1/230 |
| عبدالله بن الزبیر | 1/330 |
| عبدالله بن الزبیر (الحمیدی) | 1/312 |
| عبدالله بن زید | 1/65 |
| عبدالله بن عامر | 2/202 |
| عبدالله بن عباس | 1/76 |
| عبدالله بن عبدالله بن أبی | 1/319 |
| عبدالله بن عبید الله بن أبی ملیکه | 1/325 |
| عبدالله بن عمر | 1/45 |
| عبدالله بن عمرو | 1/44 |
| عبدالله بن عون بن أرطبأن | 1/278 |
| عبدالله به قیس (أبو موسی الأشعری) | 1/276 |
| عبدالله بن کثیر الداری | 2/202 |
| عبدالله بن المثنی بن عبدالله | 2/349 |
| عبدالله بن محرر الجزری | 1/257 |
| عبدالله بن مسعود | 1/196 |
| عبدالله بن مسلم (ابن قتیبه) | 1/121 |
| عبدالله بن المغفل | 1/311 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| عبدالله بن مصعب بن ثابت | 2/68 |
| عبدالله بن المبارک | 1/257 |
| عبدالله «فیلیبی» | 1/149 |
| عبدالجبار بن أحمد (القاضی) | 1/118 |
| عبدالجواد یاسین | 1/271 |
| عبدالحسین شرف الدین | 1/426 |
| عبدالحمید بن هبه الله (ابن أبی الحدید) | 1/99 |
| عبدالرؤف المناوی | 2/171 |
| عبدالرازق بن همان بن نافع | 1/416 |
| عبدالرحمن بن أبی بکر «السیوطی» | 1/273 |
| عبدالرحمن بن إسماعیل «أبو شامه» | 2/203 |
| عبدالرحمن بن زید بن أسلم | 1/272 |
| عبدالرحمن بن عوف | 1/43 |
| عبدالرحمن بن عمرو «الاوزاعی» | 1/46 |
| عبدالرحمن بن محمد «ابن خلدون» | 1/249 |
| عبدالرحمن بن مل «أبو عثمان النهدی» | 2/106 |
| عبدالرحمن بن مهدی | 1/46 |
| عبدالرحیم بن الحسین (العراقی) | 2/38 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| عبدالرحیم بن محمد (الخیاط) | 1/105 |
| عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب «الجبائی» | 1/316 |
| عبدالعزیز بن عبد السلام (ابن أبی العز) | 1/240 |
| عبد الغنی محمد عبد الخالق | 1/214 |
| عبد القادر البغدادی | 1/58 |
| عبدالملک بن عبدالله «الجوینی» | 1/115 |
| عبدالملک بن قریب «الأصمعی» | 1/388 |
| عبدالواحد یحیی «رینیه جینو» | 1/149 |
| عبید بن حنین | 2/343 |
| عبید بن عمیر بن قتاده | 1/382 |
| عبید الله بن الحسین (الکرخی) | 2/41 |
| عبیدالله بن عبدالکریم (أبو زعه الرازی) | 2/67 |
| عبیده بن عمرو السلمانی | 1/278 |
| عتبه بن فرقد | 1/353 |
| عثمان بن عبدالرحمن «ابن الصلاح» | 1/255 |
| عثمان بن عفان | 1/328 |
| عروه بن الزبیر | 1/273 |
| العریاض بن ساریه | 1/43 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| عقبه بن عامر الجهنی | 1/326 |
| عقبه بن عمرو أبو مسعود الانصاری | 1/326 |
| علقمه بن قیس بن عبدالله | 1/275 |
| علقمه بن وقاص اللیثی | 2/179 |
| العلاء بن احضرمی | 2/106 |
| علی بن أبی بکر الهیثمی | 1/243 |
| علی بن أبی طالب | 1/43 |
| علی بن أبی علی «الآمدی» | 1/115 |
| علی بن أحمد «ابن حزم» | 1/78 |
| علی بن إسماعیل بن عطیه «الإبیاری» | 2/76 |
| علی حسن عبدالقادر | 1/25 |
| علی بن الحسین بن الهیثم | 2/165 |
| علی بن حمزه الکوفی (الکسائی) | 1/37 |
| علی الشهرستانی | 1/266 |
| علی بن عبدالله «ابن المدینی» | 2/227 |
| علی بن عبدالکافی «السبکی» | 1/511 |
| علی بن محمد «بن الأثیر» | 1/115 |
| علی بن محمد الکنانی «ابن عراق» | 2/146 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| علی الوردی | 1/426 |
| عمر بن الحسن أبو الخطاب (ابن دحیه) | 2/19 |
| عمر بن عبدالعزیز | 1/44 |
| عمرو بن بحر «الجاحظ» | 1/117 |
| عمرو بن حزم بن عبد عوف | 1/353 |
| عمر بن الخطاب | 1/43 |
| عمرو بن دینار | 1/277 |
| عمرو بن العاص | 1/34 |
| عمرو بن عثمان «سیبوبه» | 1/63 |
| عمران بن حصین | 1/231 |
| عمران بن حطان | 1/81 |
| عویمر بن عامر «أبو الدرداء» | 1/326 |
| **(غ)** |  |
| غیاث بن إبراهیم النخعی | 1/442 |
| غیلان بن بهیس (ذو الرُّمه) | 1/33 |
| **(ف)** |  |
| فاطمه بنت قیس | 2/47 |
| الفضل بن الحسن بن عمرو | 1/357 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| فضیل بن عمر الفقیمی | 1/278 |
| **(ق)** |  |
| قاسم أحمد | 1/29 |
| القاسم بن سلام | 1/276 |
| القاسم بن محمد بن أبی بکر | 1/408 |
| قبیصه بن ذؤیب الخزاعی | 2/25 |
| قتادهه بن دعامه السدوسی | 1/312 |
| قرظه بن کعب | 1/327 |
| **(ک)** |  |
| کارل برو کلمان | 1/147 |
| **(ل)** |  |
| لید بن ربیعه | 1/36 |
| لیوبولد فایس (محمد أسد) | 1/149 |
| (م) |  |
| مالک بن أنس | 1/44 |
| مجاهد بن جبر | 1/196 |
| محب الدین الخطیب | 1/428 |
| محب الله بن عبدالشکور | 1/248 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| محمد بن أبی بکر «ابن قیم الجوزیه» | 1/52 |
| محمد بن أحمد «القرطبی» | 1/36 |
| محمد بن ادریس «الشافعی» | 1/98 |
| محمد بن اسحاق «ابن خزیمه» | 2//104 |
| محمد أسد (لیوبولد فایس) | 1/149 |
| محمد بن بهادر بن عبدالله «الزرکشی» | 2/42 |
| محمد بن إسحاق «القاسانی» | 2/23 |
| محمد بن إسحاق بن یسار | 1/319 |
| محمد بن إسماعیل البخاری | 2/298 |
| محمد بن بحر «أبو مسلم الأصبهانی» | 1/510 |
| محمد بن جریر الطبری | 1/36 |
| محمد بن حبان بن أحمد | 1/113 |
| محمد بن الحسن الشیبانی | 1/362 |
| محمد حسین هیکل | 1/271 |
| محمد بن الحسین «الآجری» | 1/536 |
| محمد بن داود علی | 2/23 |
| محمد رشید رضا | 1/303 |
| محمد بن سیرین | 1/125 |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| محمد بن سعید بن حسان | 2/146 |
| محمد شحرور | 1/27 |
| محمد بن الطیب «الباقلانی» | 2/226 |
| محمد بن عبدالباقی «الزرقانی» | 2/325 |
| محمد بن عبدالرحمن بن المغیره | 1/242 |
| محمد بن عبدالکریم بن أحمد «الشهرستانی» | 1/120 |
| محمد عبده | 2/313 |
| محمد بن عبدالله «الحاکم» | 1/115 |
| محمد بن عبدالوهاب «الجبائی» | 1/316 |
| محمد بن علی بن الحسن «الترمذی» | 1/245 |
| محمد بن علی بن الطیب «أبو الحسین المعتزلی» | 1/114 |
| محمد بن علی بن وهب «ابن دقیق العید» | 1/227 |
| محمد بن عمر بن واقد «الواقدی» | 1/320 |
| محمد بن عمرو بن حزم | 2/113 |
| محمد بن عفیفی «الخضری» | 2/20 |
| محمد بن علی بن عمر «المازری» | 2/198 |
| محمد بن علی بن محمد «الشوکانی» | 1/37 |
| محمد بن قطن التمیمی «یحیی بن أکثم» | 2/513 |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| محمد بن کعب بن سلیم | 1/495 |
| محمد بن محمد بن جعفر «الدقاق» | 1/114 |
| محمد بن محمد بن علی «ابن الجزری» | 1/365 |
| محمد بن محمد بن محمود «البلخی» | 1/111 |
| محمد بن محمد الغزالی | 1/102 |
| محمد بن محمد بن عبداللطیف (الخطیب) | 2/322 |
| محمد بن مروان بن عبدالله «السدی الصغیر» | 1/102 |
| محمد بن مسلم «ابن شهاب الزهری» | 1/351 |
| محمد بن مسلمه | 2/25 |
| محمد بن الهذیل «العلاف» | 1/111 |
| محمد بن موسی بن عثمان «الحازمی» | 1/112 |
| محمد بن موسی «الدمیری» | 1/136 |
| محمد نجیب | 1/28 |
| محمد بن یزید «المبرد» | 1/84 |
| محمد بن یوسف بن علی «أبو حیان» | 1/38 |
| محمود أبو ریه | 1/27 |
| محمود بن عمر «الزمخشری» | 1/38 |
| محمود شکری «الألوسی» | 1/101 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| محمود محمد طه | 1/493 |
| مرتضی العسکری | 1/266 |
| مره بن شراحیل | 1/276 |
| مرجلیوث | 1/146 |
| مروان خلیفات | 1/267 |
| مروان بن الحکم | 1/289 |
| مسروق بن الأجدع | 1/278 |
| مسعر بن کدام بن ظهیر | 1/415 |
| مصطفی حسنی السباعی | 1/137 |
| مصطفی کمال المهدوی | 1/190 |
| مطر بن طهمان الوراق | 2/268 |
| مطرف بن عبدالله بن الشخیر | 1/485 |
| معاذ بن جبل | 1/316 |
| معاویه أبی سفیان | 1/427 |
| معقل بن سنان الأشجعی | 2/48 |
| معمر بن راشد | 1/416 |
| المغیره بن شعبه | 1/40 |
| المفضل بن سلمه بن عاصم | 1/36 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| مقاتل بن حیان «أبو بسطام البلخی» | 2/88 |
| مقاتل بن سلیمان بن کثیر | 2/211 |
| المقدام بن معد یکرب | 1/228 |
| مکحول الشامی | 1/230 |
| مکی بن أبی طالب | 2/202 |
| منصور بن محمد بن عبدالجبار «أبو المظفر السمعانی» | 1/423 |
| المنذر بن مالک «أبو نضره» | 1/274 |
| میمون بن قیس | 1/33 |
| میمون بن مهران | 1/309 |
| **(ن)** |  |
| ناصر الدین دینیه | 1/149 |
| نافع بن عبدالرحمن | 2/202 |
| نیازی عز الدین | 1/27 |
| النعمان بن بشیر | 2/185 |
| نفیع بن مسروح | 2/96 |
| نوف البکالی | 1/407 |
| (ه‍) |  |
| هدلی الفاروق | 1/149 |

|  |  |
| --- | --- |
| أعلامي كه شرح حال آن‌ها بيان شده | **صفحه** |
| هشام بن حکیم | 2/191 |
| همام بن منبه | 1/357 |
| **(و)** |  |
| الولید الکرابیسی | 1/126 |
| **(ی)** |  |
| یحیی بن أبی کثیر | 1/81 |
| یحیی بن أدم بن سلیمان | 1/242 |
| یحیی بن أکثم | 1/512 |
| یحیی بن زیاد بن عبدالله «الفراء» | 1/63 |
| یحیی بن سعید القطان | 1/289 |
| یحیی بن شرف «أبو زکریا النووی» | 1/332 |
| یحیی بن معین بن عون | 1/84 |
| یحیی بن یحیی بن کثیر «القرطبی» | 1/362 |
| یعقوب بن إبراهیم «أبو یوسف صاحب أبی حنیفه» | 2/51 |
| یزید بن زریع | 2/129 |
| یوسف بن عبدالله «ابن عبدالبر» | 1/225 |

چهارم: فهرست أشعار

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
|  |  |  | **صفحه** |
|  | **(أ)** |  |  |
| و کل ما وافق وجه النحو |  | و کان للرسم احتمالاً یحوی | 2/139 |
| وصح إسناداً، هو القرآن |  | فهذه الثلاثه الأرکان | 2/139 |
| و حیثما یحتل رکن أثبت |  | شذوذه لو أنه فی السبعه | 2/139 |
| قصدت مساتی فاجتلبت مسرتی |  | وقد یحسن الإنسان من حیث لایدری | 1/422، 2/149 |
|  | **(ب)** |  |  |
| تریک سنه وجه غیر مقرفه |  | ملساء لیس لها خال و لا ندب | 1/33 |
|  | **(ح)** |  |  |
| هیهات لا یأتی الزمان بمثله |  | إن الزمان بمثله لشحیح | 1/419 |
|  | **(د)** |  |  |
| کأننی سننت الحب أول عاشق |  | من الناس إذا أحیت من بینهم وحدی | 1/35 |
| لا یرهب بن العم منی صوله |  | و لا أختتی من صوله المتهدد | 2/241 |
| و إنی أن أو عدته أو وعدته |  | لأخلف إیعادی و أنجز موعدی | 2/242 |
|  | **(ر)** |  |  |
| فلا تجزعن من سیره أنت سرتها |  | فأول راض سنه من یسیرها | 1/34 |
| سبع من الصحب فوق الألف قد نقلو |  | من الحدیث عن المختار خیر مضر | 2/103 |
| أبو هریره، سعد، جابر، أنس |  | صدیقه، و ابن عباس، کذ ابن عمر | 2/103 |

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
|  |  |  | **صفحه** |
|  | **(س)** |  |  |
| بیضاء فی المرآه سنت‌ها |  | فی البیت تحت مواضع اللمس | 1/33 |
|  | **(ع)** |  |  |
| أولئک آبائی فجئنی بمثلهم |  | إذا جمعتنا یا جریر المجامع | 2/83 |
|  | **(ل)** |  |  |
| مقاله ما وصلت بواصل |  | بل قطع الله به أوصالها | 1/119 |
| کناطح صخره یوماً لیوهنها |  | فلم یضرها و أوهی قرنه الوعلُ | 1/14 |
| نبئت أن رسول‎الله أوعدنی |  | و العفو عند رسول‎الله مأمول | 2/241 |
|  | **(م)** |  |  |
| من معشر سنت لهم آباؤهم |  | ولکل قوم سنه و إمامها | 1/36 |
| فإن کنت تدری فتلک مصیبه |  | وإن‌کنت لاتدری فالمصیبه أعظم | 2/345 |
|  | **(ن)** |  |  |
| ما عاین الناس من فضل کفضلهم |  | و لا رأوا مثلهم فی سالف السنن | 1/37 |
| کریماً شمائله من بنی |  | معاویه الأکرمین السنن | 1/33 |

پنجم: فهرست شهرها، قبايل و فرق

|  |  |
| --- | --- |
|  | **صفحه** |
| آیله | 2/93 |
| الإباضیه | 1/78 |
| إفریقیا | 1/177 |
| أهل الجمل | 1/120 |
| أوربا | 1/177 |
| بنو إسرائیل | 1/271، 272 |
| **(ب)** |  |
| البابلیین | 1/52 |
| البحرین | 2/107 |
| الباطنیه | 2/165 |
| باکستان | 1/11، 203 |
| البراهمه | 2/8 |
| بریطانیا | 1/177 |
| البصره | 1/76 |
| بغداد | 1/146 |
| البهائیه | 1/11، 155 |

|  |  |
| --- | --- |
|  | **صفحه** |
| البلاشقه الشیوعیون | 1/11، 177 |
| بیروت | 1/146 |
| **(ت)** |  |
| بنو تمیم | 1/146 |
| **(ث)** |  |
| ثمود | 1/75 |
| **(ج)** |  |
| الجبریه | 1/116، 2/124 |
| الجهمیه | 1/116 |
| **(ح)** |  |
| الحجاز | 2/107 |
| الحدیبیه | 1/319، 320 |
| الحروریه | 1/77 |
| **(خ)** |  |
| الخوارج | 1/11، 75، 165 |
| خوزستان | 1/294 |
| خیبر | 1/64 |
| **(د)** |  |
| دمشق | 2/267 |
|  | **صفحه** |
| دوس | 1/327، 328 |
| **(ر)** |  |
| الرافضه | 2/165 |
| الروم | 1/92 |
| **(ز)** |  |
| الزنادقه | 1/83، 84 |
| الزیدیه | 1/102 |
| زردشتیه | 1/87 |
| **(س)** |  |
| السمنیه | 2/8 |
| السوس | 1/294 |
| **(ش)** |  |
| الشام | 1/78، 85 |
| الشیعه | 1/11، 71، 73 |
| **(ص)** |  |
| صفین | 1/124، 126، 2/86 |
| **(ع)** |  |
| عبدالقیس | 1/294 |

|  |  |
| --- | --- |
|  | **صفحه** |
| عدن | 2/93 |
| العلمانیه | 1/11، 155 |
| عمان | 1/180 |
| **(غ)** |  |
| غار حرا | 1/47 |
| غدیر خم | 1/96 |
| **(ف)** |  |
| الفرس | 1/52، 82، 88، 100 |
| **(ق)** |  |
| القدریه | 1/107، 108، 2/21 |
| القدیانیه | 1/11، 156 |
| القرآنیون | 1/72 |
| قریش | 2/196 |
| بنو قریظه | 1/317 |
| **(ک)** |  |
| الکرامیه | 2/124 |
| الکوفه | 1/327، 328 |
| **(ل)** |  |
| لبنان | 1/140، 176 |
|  | **صفحه** |
| **(م)** |  |
| المدینه المنوره | 1/91، 327، 331 |
| المرجئه | 2/124، 247 |
| مصر | 1/12، 146 |
| بنو معاویه | 1/33 |
| المعتزله | 1/11/116، 2/165 |
| المجوس | 1/107، 125 |
| مکه | 1/91 |
| المناره الشرقیه | 2/267 |
| میلانو | 1/143 |
| **(ن)** |  |
| النصاری | 1/11، 87 |
| النهروان | 1/275 |
| **(ه‍(** |  |
| الهند | 1/203 |
| **(و)** |  |
| الوثنیین | 1/52 |
| **(ی)** |  |
| الیمن | 1/316، 317 |
|  | **صفحه** |
| الیهود | 1/87، 511 |
| الیونان | 1/52، 103 |

ششم: فهرست منابع و مآخذ

الف و لام و اب و ابن را در اول اسم كتاب و نيز خود كلمه (كتاب) را در ترتيب فهرست در نظر نگرفته‌ام.

1. قرآن کریم

اول: تفسیر و علوم قرآن

1. **اثر القراءات فی الدراسات النحویة**، دكتر عبدالعال سالم علی، چاپ المجلس الأعلی لشئون الإسلامیه، 1389 ه‍ - 1969 م.
2. **الأحرف السبعة فی القرآن الکریم و منزلة القراءات منها**، دكتر حسن ضیاء‌الدین عتر، خطی دانشكده أصول الدین قاهره شماره 235.
3. **الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث**، دكتر محمد حسین الذهبی، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ سوم 1406 ه‍ - 1986 ه‍.
4. **الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر**، دكتر محمد أبو شبهه، كتابخانه السنه قاهره، چاپ چهارم 1408 ه‍.
5. **البرهان فی علوم القرآن**، بدر الدین محمد بن عبدالله الزرکشی، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم، چاپخانه عیسی البابی الحلبی، مصر، چاپ اول 1376 ه‍.
6. **تأویل مشکل القرآن**، عبد الله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق السید أحمد صقر، كتابخانه دارالتراث قاهره، چاپ سوم 1393 ه‍ - 1973 م.
7. **تفسیر جزء عم**، محمد عبده، چاپخانه الأمیریه، چاپ اول 1322 ه‍.
8. **تفسیر فرات الکوفی**، فرات بن إبراهیم الکوفی، چاپخانه الحیدریه، النجف.
9. **التفسیر و المفسرون**، دكتر محمد حسین الذهبی، دار الکتب الحدیثه قاهره، چاپ اول 1361 ه‍.
10. **تفسیر القمی**، علی بن إبراهیم القمی، مؤسسه دارالکتب للطباعه و النشر، قم، ایران، چاپ دوم 1387 ه‍ 1986 م.
11. **تفسیر القرآن العظیم**، أبی الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر، چاپخانه دارالتراث قاهره، بدون تاریخ.
12. **التفسیر القیم**، محمد بن أبی بکر الشهیر بابن قیم الجوزیه، جمع: محمد أویس الندوی، تحقیق: محمد حامد الفقی، طبع دارالکتب العلمیه، بیروت، 1398 ه‍.
13. **التفسیر الکبیر**، أبی عبدالله محمد بن عمر مشهور به فخررازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
14. **تفسیر المنار**، محمد رشید رضا، دار المنار قاهره، چاپ سوم 1967 م.
15. **الجامع لأحکام القرآن**، أبی عبدالله محمد بن أحمد القرطبی، تصحیح أحمد عبدالعلیم البردونی، چاپ دوم 1372 ه‍ - 1952 م.
16. **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**، أبی جعفر محمد بن جریر الطبری، چاپخانه مصطفی البأبی الحلبی قاهره، چاپ سوم 1388 ه‍.
17. **الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور**، أبی الفضل عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1403 ه‍ 1983 م.
18. **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی**، شهاب الدین محمود الألوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
19. **الصافی فی تفسیر القرآن**، محسن الفیض الکاشانی، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ اول 1399 ه‍ ـ 1976 م.
20. **فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر**، محمد بن علی الشوکانی، چاپخانه مصطفی البأبی الحلبی مصر، چاپ سوم 1383 ه‍ - 1964 م.
21. **القراءات فی نظر المستشرقین و الملحدین**، شیخ عبدالفتاح القاضی، چاپ مجمع البحوث الإسلامیه 1392 ه‍ - 1972 م.
22. **القرآن و القراءات و الأحرف السبعة، الحقیقه، العلاقه، صحه النقل**، دكتر عبدالغفور محمود جعفر، قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ - 1996 م.
23. **الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل**، محمود بن عمر الزمخشری، الكتابخانه التجاریه الکبری قاهره، چاپ اول 1354 ه‍..
24. **الکواکب النیرات فی اثر السنة النبویة علی القراءات**، دكتر علام بن محمدین بن علام، چاپخانه أولاد عثمان، چاپ اول 1416 ه‍ - 1996 م.
25. **مجالس بن الجوزی فی المتشابه من الآیات القرآنیه**، عبد الرحمن بن الجوزی، چاپخانه دارالأنصار قاهره، چاپ اول، 1399 ه‍ - 1979 م.
26. **محمد عبده و منهجه فی التفسیر**، دكتر عبدالغفار عبدالرحیم، چاپخانه دار الانصار قاهره، بدون تاریخ.
27. **المصاحف**، ابن أبی داود، مؤسسه قرطبه، بدون تاریخ.
28. **منهج المدرسة العقلانیة الحدیثة فی التفسیر**، دكتر فهد بن عبدالرحمن بن سلیمان الرومی، مؤسسه الرساله، چاپ دوم 1407 ه‍.
29. **النبأ العظیم**، دكتر محمد عبدالله دراز، چاپخانه السعاده، 1960 م.
30. **الناسخ و المنسوخ**، محمد بن شهاب الزهری، تحقیق دکتر حاتم الضامن، مؤسسه الرساله، چاپ دوم 1408 ه‍.
31. **النشر فی القراءات العشر**، أبی الخیر بن الجوزی، تحقیق محمد علی الصباغ، دمشق عام 1345 ه‍، نشر و تصویر دارالکتب العلمیه، بیروتـ .

دوم: حدیث النبوی و علوم آن

1. **الابتهاج فی أحادیث المعراج**، أبی الخطاب عمر بن الحسن بن دحیه، كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ - 1996 م.
2. **أبو زرعه الرازی و جهوده فی السنة النبویة**، دكتر سعدی الهاشمی، نشر كتابخانه ابن القیم مدینه المنوره 1409 ه‍ - 1989 م.
3. **إتحاف ذوی الفضائل المشتهرة**، استاد عبدالعزیز الغماری، ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه، الناشر كتابخانه قاهره. مصر، بدون تاریخ.
4. **اثبات عذاب القبر و سؤال الملکین**، للإمام أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق السید مصطفی سعید خالد قطاش، دارالکتب العلمیه، بیروت.
5. **الإجابة لإیراد ما استدرکته عائشه علی الصحابة**، بدر الدین الزرکشی، تحقیق محمد سعید الأفغانی، دارالقلم، بیروت چاپ دوم 1390 ه‍. – 1970 م.
6. **الأجوبة الفاضلة للأسئلة العشرة الکاملة**، أبی الحسنات محمد عبدالحی اللکنوی، تحقیق عبدالفتاح أبوغده، دارالسلام قاهره، چاپ سوم 1414 ه‍ - 1993 م.
7. **أحادیث الإسراء و المعراج دراسة توثیقیة**، دكتر رفعت فوزی، كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1400 ه‍ - 1980 م.
8. **الأحادیث المتواترة فی الأزهار المتناثر فی الأخبار المتواترة،** لأبی افضل عبدالرحمن ابن أبی بکر السیوطی، تحقیق أحمد حسن رجب، هدیه مجله الأزهر، شماره صفر 1409 ه‍.
9. **اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث**، دكتر عبدالله شعبان علی، چاپ دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ - 1997 م.
10. **الأدب المفرد**، أبی عبدالله محمد بن إسماعیل البخاری، تحقیق فضل الله الجیلانی، و محب الدین الخطیب، الكتابخانه السلفیه قاهره، چاپ سوم 1407 ه‍.
11. **الأذکار المنتخبة من کلام سید الأبرار**، أبی زکریا یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
12. **استدراکات البعث و النشر**، أبی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، جمع عامر أحمد حیدر، چاپ دارالفکر، بیروت، 1414 ه‍ - 1993 م.
13. **الإسراء و المعراج**، دكتر محمد أبو شبهه، كتابخانه العلم قاهره، 1411 ه‍ - 1990.
14. **الإشاعة الاشراط الساعة**، سید شریف محمد بن رسول الحسینی، كتابخانه مشهد حسینی، چاپ اول، بدون تاریخ.
15. **أصول الحدیث**، دكتر عبدالهادی الفضلی، دارالمؤرخ العربی، بیروت، چاپ اول 1414 ه‍ 1993 م.
16. **أصول الحدیث، علومه، و مصطلحه**، دكتر محمد عجاج الخطیب، دار الفکر، بیروت، چاپ چهارم، 1401 ه‍ - 1981 م.
17. **أصول الروایة عند الشیعة الامامیة الاثنی عشریة،** دكتر عمر الفرماوی، مخلوط در دانشكده أصول الدین قاهره.
18. **أصول علم الحدیث بین المنهج و المصطلح**، دكتر أبولبابه حسین، دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ اول، بدون تاریخ.
19. **أعلام المحدثین**، دكتر محمد محمد أبو شبهه، چاپ مرکز کتب الشرق الأوسط، بدون تاریخ.
20. **الإلماع إلی معرفه أصول الروایة، و تقیید السماع**، أبی الفضل عیاض بن موسی الیحصبی، تحقیق السید أحمد سقر، دار التراث، قاهره، چاپ اول 1389 ه‍ - 1980 م.
21. **اللآلی السنیت فی شرح حدیث (إنما الأعمال بالنیات)**، دكتر إبراهیم علی سعده، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، رقم 52.
22. **اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة**، أبی الفضل عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی، تحقیق صلاح محمد عویضه، چاپ اول 1417 ه‍ - 1996 م.
23. الأنساب المتفقه فی الخط التماثله فی النقط و الضبط، لأبی الفضل محمد بن طاهر، المعروف بابن القیسرانی، تحقیق کمال یوسف الحوت، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1411 ه‍ - 1991 م.
24. **اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً و دحض مزاعم المستشرقین و أتباعهم**، دكتر محمد لقمان السلفی، الریاض، چاپ اول 1408 ه‍ - 1987.
25. **الباعث الحثیث، شرح اختصار علوم الحدیث**، أبی الفداء إسماعیل بن کثیر، تألیف أحمد محمد شاکر، دار التراث قاهره، چاپ سوم 1399 ه‍ - 1979 م.
26. **البخاری أمیر المؤمنین فی الحدیث**، دكتر یوسف الکتانی، هدیه مجله الأزهر الشریف، شماره رجب 1418 ه‍.
27. البعث و النشور للإمام أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق عامر أحمد حیدر، چاپ مرکز الخدمات و الأبحاث الثقافیه، چاپ اول 1406 ه‍ - 1986 مو
28. **تأویل مختلف الحدیث**، عبد الله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق محمد عبدالرحیم، دارالفکر بیروت، 1415 ه‍ - 1995 م.
29. **تخریج الدلالات السمعیة علی ما کان فی عهد رسول‎الله من الحرف** و الصنائع و العملات الشرعیة، أبی الحسن علی بن محمد المعروف بالخزاعی التلمسانی، تحقیق شيخ أحمد محمد أبو سلامه، چاپ المجلس الأعلی للشئون الإسلامیه 1415 ه‍ - 1979 م.
30. **تدریب الراوی شرح تقریب النواوی**، عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبد اللطیف، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم 1399 ه‍ - 1979 م.
31. **التصریح بما تواتر فی نزول المسیح**، محمد أنور شاه الکشمیری، تحقیق عبد الفتاح أبوغده، مکتب الچاپ الإسلامیه، حلب، 1385 ه‍.
32. **تصحیح الکتب وضع الفهارس المعجمة**، استاد أحمد محمد شاکر، تحقیق استاد عبدالفتاح أبوغده، دارالبشائر الإسلامیه، بیروت.
33. **التعلیق المغنی علی الدارقطنی**، أبی الطیب محمد شمس الحق العظیم آبادی، تحقیق السید عبدالله هاشم یمانی المدنی، دارالمحاسن للطباعه قاهره، 1386 ه‍.
34. **تقیید العلم**، أبی بکر أحمد بن علی، مشهور بالخطیب البغدادی، تحقیق یوسف العش، دار إحیاء السنة النبویة، دمشق، چاپ دوم، 1974 م.
35. **تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة**، أبی الحسن علی بن محمد بن عراق، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبداللطیف، و عبدالله الغماری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، 1401 ه‍ - 1981 م.
36. **تنویر الحوالک شرح موطأ مالک**، جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، دار الفکر، بیروت، 1414 ه‍ - 1994 م.
37. **توضیح الأفکار لمعانی تنقیح الأنظار**، محمد بن إسماعیل الأمیر الصنعانی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، كتابخانه الخانجی، چاپ اول 1366 ه‍.
38. **توجیه النظر إلی أصول الأثر**، طاهر بن صالح الجزائری، دارالمعرفه، بیروت، بدون تاریخ.
39. **تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر**، دكتر مروان محمد شاهین، مکتب فوزی الشیمی للطباعی، طنطا، بدون تاریخ.
40. **جامع بیان العلم و فضله**، ابن عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، چاپ المنیریه 1978 م.
41. **جامع العلوم و الحکم**، ابن رجب، تحقیق شعیب الأرناؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ ششم، 1415 ه‍ - 199 م.
42. **الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع**، أحمد بن علی بن ثابت، مشهور بالخطیب بغدادی، تحقیق محمد رأفت سعید، چاپ الفلاح، بدون تاریخ.
43. **الحدیث النبوی، مصطلحه، بلاغته، کتبه**، دكتر محمد الصباغ، المکتب الإسلامی، چاپ چهارم، 1402 ه‍ - 1982 م.
44. **حلیة اولاء و طبقات الأصفیاء**، أبی نعیم أحمد بن عبدالله الأصفهانی، چاپخانه السعاده، چاپ اول 1357 ه‍ - 1938 م، نشر و تصویر دار الکتب العلمیه بیروت.
45. **خیر الواحد فی السنة و اثره فی الفقه الإسلامی**، دكتر سهیر رشاد مهنا، دارالشروق قاهره، چاپ اول، بدون تاریخ.
46. **دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة**، أبی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق دکتر عبدالمعطی قلعجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
47. **الرسالة المستطرفة لبیان مشهور کتب السنة المشرفة**، سید شریف محمد بن جعفر الکتانی، تحقیق محمد المنتصر بن جعفر الکتانی، دار البشائر الإسلامیه، بیروت، چاپ چهارم 1406 ه‍ - 1986 م.
48. **زاد المعاد فی هدی خیر العباد**، أبی عبدالله محمد بن أبی بکر، مشهور به ابن قیم الجوزیه، تحقیق شعیب الأرنؤوط، و عبدالقادر الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ چهارم 1407 ه‍ - 1986 م.
49. **زاد المسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم**، محمد حبیب الله الشنقیطی، چاپخانه مصر، 1954 م.
50. **سلسله الأحادیث الصحیحه و شیء من فقهها و فوائدها**، محمد ناصر الدین الألبانی، المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ دوم، 1399 ه‍ - 1979 م.
51. **سنن ابن ماجه** أبی عبدالله بن محمد بن یزید القزوینی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، چاپخانه عیسی البأبی الحلبی قاهره، چاپ اول، 1374 ه‍ - 1954 م.
52. **سنن أبی داود**، أبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، نشر و تصویر دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
53. **سنن الترمذی**، أبی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، تحقیق أحمد محمد شاکر، و محمد فؤاد عبدالباقی، و إبراهیم عطوه عوض، چاپ مصطفی الحلبی قاهره، 1385 ه‍ نشر و تصویر دارالحدیث.
54. **سنن الدارقطنی**، علی بن عمر الدارقطنی، تحقیق السید عبدالله هاشم یمانی المدنی، دارالمحاسن للطباعه قاهره، چاپ اول 1386ه‍ - 1966 م.
55. **سنن الدارمی**، أبی محمد عبدالله بن عبد الرحمن الدارمی، تحقیق فواز أحمد زمرلی، و خالد السبع العلمی، دارالریان قاهره، چاپ اول، 1407 ه‍ - 1987.
56. **سنن سعید بن منصور**، حقق منه مجلده شيخ حبیب الأعظمی، چاپ الدار السلفیه، هند، 1403 ه‍ - 1982 م، و حقق مجلده أخری من السنن دکتر سعد بن عبدالله ابن عبدالعزیز آل حمید، چاپ دار الأصمیعی ریاض، چاپ اول 1414 ه‍ - 1993 م.
57. **السنن الکبری**، أبی بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی، حیدر آباد الدکن، الهند، چاپ اول 1344 ه‍ - 1925 م، نشر و تصویر دارالمعرفه، بیروت.
58. **السنن الکبری للنسائی**، أبی عبدالرحمن أحمد بن علی بن شعیب النسائی، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان البنداری، و سید کسوری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1411 ه‍ - 1991 م.
59. **سنن النسائی** (المسمی المجتبی) أبی عبدالرحمن أحمد بن علی بن شعیب النسائی، تحقیق استاد عبدالفتاح أبو غده، دار البشائر الإسلامیه، بیروت، چاپ دوم، 1406 ه‍ - 1986 م.
60. السنة، أبی بکر عمرو بن أبی عاصم الشیبانی، تحقیق ناصر الدین الألبانی، الکتب الإسلامی، بیروت، چاپ سوم، 1413 ه‍ - 1993 م.
61. **السنة و التشریع**، دكتر عبدالمنعم النمر، دارالکتاب المصری، چاپ دوم 1414 ه‍ - 1994 م.
62. **سؤالات مسعود بن علی السجزی مع اسئلة البغدادیین عن أحوال الرواة**، أبی عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم، تحقیق دکتر موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
63. **السیرة النبویة**، أبی محمد بن الملک بن هشام المعافری، تحقیق مصطفی السقا، و إبراهیم الإبیاری، و عبدالحفیظ شلبی، قاهره 1955 م، نشر و تصویردار إحیاء التراث العربی.
64. **شذرات من علوم السنه**، دكتر محمد الأحمدی أبو النور، المجلس الأعلی للشؤن الإسلامیه 1406 ه‍ - 1986 م.
65. **شرح ألفیة العراقی المسماة بالتبصرة و التذکرة**، أبی الفضل عبدالرحیم بن الحسن العراقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
66. **شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة**، قسطانی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ دوم، 1393 ه‍.
67. **شرح الزرقانی علی الموطأ**، محمد بن عبدالباقی الزرقانی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول 1416 ه‍ - 1996 م.
68. **شرح السنة**، أبی محمد الحسین بن محمد البغوی، تحقیق زهیرالشاویش، و شعیب الأرنؤوط، المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ دوم 1403 ه‍ - 1983 م.
69. **شرف أصحاب الحدیث**، **و نصیحة أهل الحدیث**، أحمد بن علی بن ثابت، المعروف بالخطیب البغدادی، تحقیق عمرو عبدالمنعم سلیم، كتابخانه ابن تیمیه قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ - 1996 م.
70. **شروط الائمة الخمسة**، أبی بکر محمد بن موسی الحازمی، دار زاهد القدسی، بدون تاریخ.
71. **الشریعة،** أبی بکر محمد بن الحسینی الآجری، تحقیق محمد حامد الفقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1403 ه‍ - 1983 م.
72. **الشفا بتعریف حقوق المصطفی**، أبی الفضل عیاض الیحصبی، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
73. **صحیح ابن حبان**، بترتیب الأمیر علاء الدین علی بن بلبان الفارسی، تحقیق شعیب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ دوم 1414 ه‍ - 1993 م.
74. **صحیح ابن خزیمه**، أبی بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه، تحقیق محمد مصطفی الأعظمی، المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ دوم 1412 ه‍ - 1992.
75. **صحیح البخاری**، أبی عبدالله محمد بن إسماعیل البخاری، مع فتح الباری، تحقیق محب الدین، الخطیب، و محمد فؤاد عبدالباقی، و قصی محب الدین الخطیب، دار الریان للتراث قاهره، چاپ اول، 1407 ه‍ - 1986 م.
76. **صحیح مسلم**، أبی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری، مع المنهاج شرح مسلم نووی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، و عصام الصبابطی، و آخرون، دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1415 ه‍ - 1994 م.
77. **الصمت و حفظ اللسان**، أبی بکر عبدالله بن محمد بن أبی الدنیا، تحقیق دکتر محمد أحمد عاشور، دار الاعتصام، چاپ اول، 1406 ه‍ - 1986 م.
78. **الطب فی السنة**، دكتر محمد أحمد السنهوری، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، ش 1855.
79. **طرح التثریب فی شرح التقریب**، عبد الرحیم بن الحسین العراقی، و ولده أبی زرعه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
80. **طرق تخریج حدیث رسول الله**، دكتر عبد المهدی عبدالقادر، دار الاعتصام قاهره، بدون تاریخ.
81. **عقد الدرر فی اخبار المنتظر**، یوسف بن یحیی المقدسی، تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، كتابخانه عالم الفکر، چاپ اول 1299 ه‍ - 1979 م.
82. **علل الحدیث**، ابن أبی حاتم الرازی تحقیق محب الدین الخطیب، دار المعرفه، بیروت 1405 ه‍ 1985 م.
83. **علم الحدیث**، أحمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، تحقیق مسلم محمد علی، دار الکتب الإسلامیه قاهره، چاپ اول، 1404 ه‍ - 1984 م.
84. **علوم الحدیث و مصطلحه**، دكتر صبحی الصالح، دار العلم، بیروت، چاپ بیست و یکم، 1977 م.
85. **علوم الحدیث**، ابن عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهرزوری المعروف بابن الصلاح، تحقیق صلاح عویضه، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1416 ه‍ - 1995 م.
86. **عمدة القاری**، شرح صحیح البخاری، أبی محمد محمود بن أحمد العینی، چاپخانه مصطفی الحلبی، قاهره، چاپ اول 1392 م.
87. **عون المعبود شرح سنن أبی داود**، أبی الطیب محمد شمس الحق العظیم آبادی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، الكتابخانه السلفیه مدینه المنوره، چاپ دوم، 1389 ه‍.
88. **فتح الباری بشرح صحیح البخاری** أبی الفضل أحمد بن علی المعروف بابن حجر، تحقیق محب الدین الخطیب، و محمد فؤاد عبدالباقی، و قصی محب الدین الخطیب، دار الریان للتراث قاهره، چاپ اول 1407 ه‍ - 1986 م.
89. **فتح الباقی علی ألفیه العراقی**، أبی یحیی زکریا بن محمد الأنصاری، تحقیق محمد بن الحسین العراقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، با حاشيه شرح ألفیه العراقی المسماه بالتبصرة و التذکرة.
90. **فتح المغیث بشرح ألفیه الحدیث**، أبی الفضل بعدالرحیم بن الحسین العراقی، تحقیق أحمد محمد شاکر، و محمود ربیع، كتابخانه السنه، قاهره، چاپ دوم 1408 ه‍ - 1988 م.
91. **فتح المغیث شرح الفیه الحدیث**، أبی عبدالله محمد بن عبدالرحمن السخاوی تحقیق صلاح محمد عویضه، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1414 ه‍ - 1993 م.
92. **فتح المنعم شرح صحیح مسلم**، دكتر موسی شاهین لاشین، چاپخانه الفجر الجدید، بدون تاریخ.
93. **الفکر المنهجی عند المحدثین**، دكتر همان عبدالرحیم سعد، کتاب الأمه، چاپ اول 1408 ه‍.
94. **الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة**، محمد بن علی الشوکانی، تحقیق عبدالرحمن المعلی الیمانی، و عبدالوهاب عبداللطیف، چاپخانه السنة المحمدیة قاهره، 1380 ه‍ - 1960 م.
95. **فی رحاب السنة،** الکتب الصحاح السته، دكتر محمد محمد أبو شبهه، چاپ مجمع البحوث الإسلامیه 1389 ه‍ - 1969 م.
96. **فیض القدیر شرح الجامع الصغیر**، عبد الرؤوف المناوی، دار المعرفه، بیروت، چاپ دوم، 1391 ه‍ - 1972 م.
97. **قاعدة فی الجرح و التعدیل**، و قاعدة فی المؤرخین، أبی نصر عبدالوهاب بن علی السبکی، تحقیق عبدالفتاح أبوغده، دارالوعی، حلب، چاپ دوم، 1398 ه‍ - 1978 م.
98. **قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث**، محمد جمال الدین القاسمی، تحقیق محمد بهجه البیطار، عیسی البأبی الحلبی، چاپ اول، 1399 ه‍ - 1979 م.
99. **القول المسدد فی الذب عن المسند**، ابن حجر العسقلانی، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، الیمامه، بیروت، چاپ اول، 1405 ه‍ - 1985 م.
100. **کشف الخفاء و مزیل الألباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنة الناس**، إسماعیل بن محمد العجلونی، تحقیق عبدالعزیز الخالدی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍1997 م.
101. **کشف اللثام عن اسرار تخریج أحادیث سید الأنام**، دكتر عبدالموجود عبداللطیف، الناشر كتابخانه الأزهر، قاهره، دارالطباعه المحمدیه، چاپ اول 1404 ه‍ ‍- 1984 م.
102. **کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال**، علامه علاء الدین علی المتقی الهندی، تحقیق شيخ بکری حیاتی، و شيخ صفوه السقا، چاپ مؤسسه الرساله، 1413 ه‍ - 1993 م.
103. **الکفایة فی علم الروایة**، أبی بکر أحمد بن علی، مشهور به خطیب بغدادی، تحقیق محمد الحافظ التیجانی، و عبدالحلیم محمد، و عبدالرحمن حسن، دار ابن تیمیه، قاهره، 1410 ه‍ - 1990 م.
104. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، حافظ لعلی بن أبی بکر الهیثمی، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، 1402 ه‍ - 1982 م.
105. **مجموعه الحدیث الصدیقیة**، آل الصدیق الغماری، كتابخانه قاهره، مصر، بدون تاریخ.
106. **مختلف الحدیث بین الفقهاء و المحدثین**، دكتر نافذ حسین حماد، دارالوفاء، منصوره، چاپ اول 1414 ه‍ - 1993 م.
107. **المراسیل**، أبی داود سلیمان بن اشعث السجستانی، تحقیق کمال یوسف الحوث، دار الجنان، بیروت، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
108. **المستدرک علی الصحیحین**، أبی عبدالله الحاکم، تحقیق مصطفی عبدالقاهر عطا، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1411 ه‍ - 1990 م.
109. **مسند أبی داود الطیالسی**، حافظ سلیمان بن داود بن الجارود، الشهیر بأبی داود الطیالسی، چاپخانه حیدر آباد الدکن، الهند، چاپ اول، 1321 ه‍ - 1903 م، تصویر دار المعرفه، بیروت.
110. **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، إمام أبی عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، چاپخانه المیمنیه قاهره، چاپ اول 1313 ه‍ - 1895 م، تصویر المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ چهارم 1403 ه‍ 1983 م.
111. **مسند الإمام الشافعی**، أبی عبدالله محمد بن إدریس الشافعی، تحقیق سعید محمد اللحام، و حیاه شیحا، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417 ه‍ - 1996 م.
112. **مسند الإمام عبدالله بن المبارک**، تحقیق صحبی البدری السامرائی، كتابخانه المعارف ریاض، چاپ اول 1407 ه‍ - 1987 م.
113. **مشکل الآثار**، أبی جعفر الطحاوی، الناشر دار صادر، بیروت، چاپخانه حیدر آباد الدکن، هند، چاپ اول 1333 ه‍.
114. مصباح الزجاجه فی زوائد ابن ماجه، أحمد بن أبی بکر البوصیری، تحقیق موسی محمد علی، و دکتر عزت علی عطیه، دارالکتب الحدیثه قاهره، بدون تاریخ.
115. **معالم السنن**، أبی سلیمان أحمد بن محمد الخطابی، الكتابخانه العلمیه، چاپ اول، 1351 ه‍ - 1981 م.
116. **معرفة علوم الحدیث**، أبی عبدالله الحاکم، تحقیق دکتر السید معظم حسین، حیدر آباد الدکن، هند، نشر كتابخانه المتنبی قاهره، چاپ دوم 1397 ه‍..
117. **المعین الرائق فی سیره سید الخلائق**، دكتر سیعد محمد صوابی، و دکتر توفیق سالمان، و دکتر إسماعیل مخلوف، 1410 ه‍ 1990 م.
118. **المعجم الأوسط**، أبی القاسم سلیمان بن أحمد، الشهیر باطبرانی، تحقیق دکتر محمود الطحان، صدر منه 3 أجزاء، كتابخانه المعارف، ریاض، چاپ اول 1406 ه‍ - 1986 م.
119. **المعجم الصغیر**، طبرانی، تحقیق محمد سلیم سماره، دار إحیاء التراث العربی، چاپ اول 1992 م.
120. **المعجم الکبیر**، طبرانی، صدر منه 25 جزء، و ناقص أجزاء 15، 16، 21، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، الدار العربیه للطباعه، چاپ اول 1398 م.
121. **مفتاح السنة أو تاریخ فنون الحدیث**، استاد محمد عبدالعزیز الخولی، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
122. **مفتاح کنوز السنة**، دكتر أ. ی. فنسنک، اداره ترجمان السنة، باکستان 1397 ه‍‍ - 1977.
123. **مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث**، دكتر مصطفی أمین إبراهیم التازی، چاپخانه دار التألیف قاهره، چاپ سوم، 1971 م.
124. **المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة علی الألسنة**، أبی الخیر محمد بن عبدالرحمن السخاوی، تحقیق عبدالله محمد الصدیق، و عبد الوهاب عبداللطیف، كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ دوم، 1412 ه‍ - 1991.
125. **مکارم الأخلاق**، أبی بکر عبدالله بن محمد بن بن أبی الدنیا، تحقیق استاد محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1409 ه‍ - 1989 م.
126. **المکانة العلمیة عبد الرازق بن همان الصنعانی فی الحدیث النبوی**، استاد دکتر إسماعیل عبدالخالق الدفتار، خطی دانشكده أصول الدین، قاهره، رقم 2332، لسنه 1396 ه‍ - 1976 م.
127. **المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف**، أبی عبدالله محمد بن أبی بکر، الشهیر، بابن قی الجوزیه، تحقیق استاد عبد الفتاح أبو غده كتابخانه الچاپ الإسلامیه، بیروت، چاپ دوم 1403 ه‍ - 1983 م.
128. **منتخب کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال**، متقی هندی، چاپخانه المیمنیه، قاهره، تصویر المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ چهارم 1403 ه‍ - 1983 م، با حاشيه‌ي مسند الإمام أحمد.
129. **المنتقی من السنن المسنده عن رسول الله**، أبی محمد عبدالله بن الجارود، فهرسه عبدالله البارودی، دار الجنان، بیروت، چاپ اول 1408 ه‍ 1988 م.
130. **المنهاج شرح مسلم**، أبی زکریا یحیی بن شرف النووی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، و عصام الصبابطی و آخرون، دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1415 ه‍ - 1994 م.
131. **المنهج الإسلامی فی الجرح و التعدیل**، دكتر فاروق حماده، كتابخانه المعارف، المغرب، چاپ اول 1402 ه‍ 1982.
132. **منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی**، دكتر صلاح الدین الأدلبی، دار الآفاق الجدیده، بیروت، چاپ اول 1403 ه‍ - 1983 م.
133. **منهج النقد فی علوم الحدیث**، دكتر نور الدین عتر، دارالفکر، بیروت، چاپ سوم 1412 ه‍ - 1992 م.
134. **الموضوعات،** أبی الفرج عبدالرحمن بن الجوزی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم 1403 ه‍ - 1983 م.
135. **موطا الإمام مالک**، أبی عبدالله مالک بن أنس، بروایه یحیی اللیثی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار الحدیث قاهره، چاپ دوم، 1413 ه‍ - 1993 م. و بروایه محمد الشیبانی، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبداللطیف، دارالقلم، بیروت، بدون تاریخ.
136. **نزول عیسی بن مریم، آخر الزمان**، إمام جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
137. **نزهة النظر شرع نخبه الفکر فی مصطلح أهل الأثر**، ابن حجر العسقلانی تحقیق إسحاق عزوز، كتابخانه مناره العلماء، الإسماعیلیه، قاهره 1409 ه‍ - 1989 م.
138. **نظم المتناثر من الحدیث المتواتر**، سید محمد بن جعفر الکتانی، دار الکتب السلفیه، قاهره، چاپ دوم، بدون تاریخ.
139. **النکت البدیعات علی الموضوعات**، أبی الفضل جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق عامر أحمد حیدر، دار الجنان، الطبه اول 1411 ه‍ - 1991.
140. **نوادر الأصول فی معرفة أحادیث الرسول**، أبی عبدالله محمد الحکیم الترمذی، تحقیق دکتر أحمد عبدالرحیم السایح، و دکتر السید المجیلی، دار الریان قاهره، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
141. **النهایة فی غریب الحدیث و الأثر**، أبی السعادات، المبارک بن الأثیر، تحقیق محمود محمد الطناحی، و طاهر أحمد الزاوی، چاپخانه عیسی البأبی الحلبی 1385 ه‍ - 1965 م.
142. **هذا عهد نبینا الینا خبر الآحاد**، المصطفی محمد سلامه، كتابخانه ابن حجر بمکه المکرمه، بدون تاریخ.
143. **الوضع فی الحدیث**، دكتر عمر بن حسن عثمان فلاته، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، رقم 901 السنه 1397 ه‍ - 1977 م.

سوم: فقه و أصول فقه

1. **الإبهاج فی شرح المنهاج علی منهاج الوصول الی علم الأصول**، (للقاضی البیضاوی)، علی بن عبدالکافی السبکی، و ولده عبدالوهاب السبکی، حققه جماعه من العلماء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1404 ه‍ - 1984 م.
2. **الإحکام فی أصول الأحکام**، أبی محمد علی بن أحمد، الشهیر بابن حزم، تحقیق أحمد محمد شاکر، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1405 ه‍ - 1985 م.
3. **الإحکام فی أصول الأحکام**، أبی الحسن علی بن محمد الآمدی، چاپخانه الحلبی قاهره، 1387 ه‍ - 1967 م.
4. **الأدلة المختلف فیها و أثرها فی الفقه الإسلامی**، دكتر عبدالحمید أبوالمکارم إسماعیل، چاپخانه دار ماجد قاهره، الناشر دار المسلم، بدون تاریخ.
5. **إرشاد الفحول إلی تحقیق الحق من علم الأصول**، أبی علی محمد بن علی الشوکانی، تحقیق دکتر شعبانی محمد إسماعیل، دارالکتب قاهره، بدون تاریخ.
6. **أصول السرخسی**، أبی بکر محمد بن أحمد السرخسی، تحقیق أبو الوفا الأفغانی، حیدر آباد الدکن هند، تصویر دار الکتب العلمیه، بیروت چاپ اول 1414 ه‍ - 1993 م.
7. **أصول الفقه**، شیخ محمد الخضری، دار الحدیث قاهره، بدون تاریخ.
8. **أصول الفقه الإسلامی**، دكتر طه جابر العلوانی، چاپ المعهد العالمی للفکر الإسلامی، هیرندن، الولایات المتحده، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
9. **أصول الفقه، تاریخه و رجاله**، دكتر شعبان إسماعیل، دار المریخ للنشر ریاض، چاپ اول 1401 ه‍.
10. **اعلام الموقعین عن رب العالمین**، أبی عبدالله محمد بن أبی بکر، الشهیر بابن قیم الجوزیه، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپخانه السعاده. مصر، چاپ اول 1374 ه‍.
11. **إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان**، ابن قیم الجوزیة، تحقیق محمد سید کیلانی، النور الإسلامیه، بیروت، بدون تاریخ.
12. **الأم**، للإمام محمد بن إدریس الشافعی، تحقیق محمد زهدی النجار، دار المعرفه بیروت، چاپ دوم، 1393 ه‍ - 1973 م.
13. **الإنصاف فی بیان سبب الاختلاف فی الأحکام الفقهیة**، أحمد بن عبد الرحیم الدهلوی، بی‏تا بی‏جا.
14. **البحر المحیط فی أصول الفقه**، بدر الدین محمد بن بهادر، الشهیر زرکشی، تحقیق عبدالقادر العانی، و دکتر عمر سلیمان الأشقر، دار الصفوه غردقه، چاپ دوم، 1413 ه‍ - 1992 م.
15. **البرهان فی أصول الفقه**، أبی المعالی عبدالملک بن عبدالله الجوینی، تحقیق صلاح محمد عویضه، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1418 ه‍ - 1997 م.
16. **تاریخ التشریع الإسلامی**، شیخ محمد الخضری، چاپ دار المعرفه، بیروت، چاپ اول 1414 ه‍ - 1994 م.
17. **التحریر فی أصول الفقه**، کمال الدین محمد بن الهمام، چاپ مصطفی الحلبی قاهره، 1350 م.
18. **التقریر و التحبیر**، محمد بن الحسن بن أمیر الحاج، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم 1403 ه‍ - 1983 م، تصویر علی چاپ چاپخانه الامیریه قاهره.
19. **تقریر الاستناد فی تفسیر الاجتهاد**، إمام السیوطی، تحقیق مستشار دکتر فؤاد عبدالمنعم أحمد، دارالدعوه إسکندریه، چاپ اول 1403 ه‍ - 1983 م.
20. **التلویح فی کشف حقائق التنقیح**، سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، چاپخانه محمد علی صبیح، میدان الازهر قاهره، بدون تاریخ.
21. **تیسیر التحریر شرح کتاب التحریر**، (لکمال الدین محمد بن عبدالواحد ابن الهمام) محمد أمین، المعروف بأمیر بادشاه الحنفی، چاپخانه عیسی الحلبی قاهره 1350 ه‍.
22. **الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة**، إمام ابن حجر العسقلانی، تحقیق سید عبدالله هاشم الیمانی، چاپخانه الفجاله الجدیده قاهره، 1384 ه‍ - 1964 م.
23. **الرسالة**، إمام محمد بن إدریس الشافعی، تحقیق أحمد محمد شاکر، دار الفکر، بیروت، 1309 ه‍..
24. **سبل السلام**، شرح بلوغ المرام من جمع أدله الأحکام، محمد بن إسماعیل الأمیر الصنعانی، تحقیق إبراهیم عصر، دار الحدیث قاهره، بدون تاریخ.
25. **شرح الفقه الأکبر**، أبی منصور الحنفی، چاپ الشئون الدینیه قطر، و ملا علی القاری، چاپخانه مصطفی الحلبی 1375 ه‍ - 1955 م.
26. **صحة أصول مدینه اهل المدینة**، إمام ابن تیمیه، دار الندوه الجدیده، بیروت، بدون تاریخ.
27. **علم أصول الفقه**، شیخ عبدالوهاب خلاف، كتابخانه الدعوه الإسلامیه قاهره، چاپ هشتم، بدون تاریخ.
28. **علم أصول الفقه و تاریخ التشریع الإسلامی**، شیخ أحمد إبراهیم، چاپ دار الأنصار قاهره، بدون تاریخ.
29. **علم الفقه**، دكتر عبدالمنعم النمر، چاپخانه الخلود، بغداد، 1990 م.
30. غایة الوصول شرح لب الأصول، زکریا الأنصاری، چاپخانه مصطفی الحلبی قاهره، چاپ الأخیره 1360 ه‍.
31. **الفتاوی**، إمام الأکبر محمود شلتوت، دار الشروق قاهره، چاپ هفدهم 1417 ه‍ 1997 م.
32. **الفتح المبین فی طبقات الأصولیین**، عبدالله مصطفی المراغی، چاپ دوم، بیروت، 1394 ه‍ - 1974 م.
33. **الفقیه و المتفقه**، أبی بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی، تحقیق عادل یوسف العزازی، دار ابن الجوزی ریاض، چاپ اول 1417 ه‍ - 1997 م، توزیع دار التوعیه الإسلامیه، مصر.
34. **الفقه الإسلامی، مرونته، و تطوره**، إمام الأکبر شيخ جاد الحق علی جاد الحق، چاپ الامانه العامه اللجنه العلیا للدعوه الإسلامیه الازهر الشریف، بدون تاریخ.
35. **فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت**، عبد العلی محمد بن نظام الأنصاری، چاپخانه الأمیریه بولاق، 1322 ه‍ - مطبوع با حاشيه المستصفی.
36. **قواعد الإحکام فی مصالح الأنام**، إمام عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، مؤسسه الریان، بیروت، 1410 ه‍ - 1990 م.
37. **مجموع الفتاوی**، ابن تیمیه، جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن محمد النجدی، توزیع الرئاسه العامه لشئون الحرمین 1404 ه‍.
38. **المحصول فی أصول الفقه**، فخر الدین محمد بن عمر الرازی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
39. **مختصر المنتهی الأصولی،** عثمان بن عمر بن الحاجب، تحقیق شعبان محمد إسماعیل، كتابخانه الکلیات الأزهریه قاهره، 1393 ه‍.
40. **المستصفی من علم الأصول**، أبی حامد محمد غزالی، چاپخانه الامیریه قاهره 1322 ه‍.
41. **المسودة فی أصول الفقه**، آل تیمیه، جمع: أحمد عبدالغنی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، دار الکتاب العربی، بیروت، بدون تاریخ.
42. **مصادر الشریعة الإسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة**، مستشار دکتر علی جریشه، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1399 ه‍ - 1979 م.
43. **المعتمد فی أصول الفقه**، أبی الحسین محمد بن علی البصری، قدم له خلیل المیس، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
44. **الموافقات فی أصول الشریعة**، أبی إسحاق إبراهیم بن موسی الشاطبی، تحقیق عبدالله دارز، و إبراهیم رمضان، دار المعرفة، بیروت، چاپ دوم 1416 ه‍ - 1996 م.
45. **مناهج العقول شرح منهاج الأصول**، محمد بن الحسن البدخشی، چاپخانه محمد علی صبیح قاهره، با حاشيه نهایه السول.
46. **المیزان للشعرانی**، مصطفی البابی الحلبی 1359 ه‍..
47. **نصب الرایة لتخریج أحادیث الهدایة**، إمام عبدالله بن یوسف الزیلعی، دار المأمون قاهره، 1357 ه‍ - 1938 م.
48. **نظرة عامه فی تاریخ الفقه الإسلامی**، دكتر علی حسن عبدالقادر، دار الکتب الحدیثه، چاپ سوم، 1965 م.
49. **نهایة السول فی شرح منهاج الوصول علی علم الأصول**، جمال الدین عبد الرحیم الأسنوی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، 1403 ه‍ - 1983 م، تصویر علی چاپ چاپخانه الامیریه قاهره، با حاشيه التقریر و التحبیر.
50. **نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار**، محمد بن علی الشوکانی، دار الجبل، بیروت، 1973 م.

چهارم: توحید، فرق و مذاهب

1. **الإبانة عن أصول الدیانة**، أبی الحسن الأشعری، تحقیق دكتر فوقیه حسین محمود، دار الأنصار قاهره، چاپ اول 1397 ه‍ 1977 م.
2. **التذکره فی أحوال الموتی و أمور الآخرة**، أبی عبد الله محمد بن أحمد القرطبی، تحقیق دکتر فتحی أنوار الدابولی، و مجدی فتحی السید، دار الصحابه، طنطا، چاپ اول 1415 ه‍ - 1994 م.
3. **الاتجاه الاعتزالی فی الفکر الإسلامی الحدیث**، دكتر أحمد محمد عبد العمال، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، رقم 1650، سال 1406 ه‍ - 1986 م.
4. **أثر الإمامة فی الفقه الجعفری و أصوله**، دكتر علی أحمد السالوس، الناشر: مؤسسه الأفروعربیه للنشر قاهره، چاپ دوم 1402 ه‍ - 1982 م.
5. **أدب المعتزلة**، دكتر عبدالحلیم بلیغ، چاپخانه الرساله مصر، چاپ دوم 1969 م.
6. **آراء المعتزلة الأصولیة**، دراسة و تقویماً دكتر علی بن سعد بن صالح، كتابخانه الرشد ریاض، چاپ دوم 1417 ه‍ - 1996 م.
7. **الأربعین فی أصول الدین**، فخر الدین محمد بن عمر الخطیب الرازی، كتابخانه الکلیات الأزهریه قاهره، بدون تاریخ.
8. **الأرشاد ألی قواطع الأدلة فی أصول الاعتقاد**، إمام الحرمین عبد الملک الجوینی، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، چاپ اول 1405 ه‍.
9. **الأسماء و الصفات**، أحمد بن الحسین البیهقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1405 ه‍.
10. **الصارم المسلول علی شاتم الرسول**، ابن تیمیه، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، طبع عالم الکتب 1402 ه‍ - 1982 م.
11. **أصل الشیعة و أصولها**، محمد الحسین آل کاشف الغطاء، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ چهارم 1413 ه‍ - 1993 م.
12. **أصول الدین**، أبی منصور عبدالقادر البغدادی، چاپخانه الدوله، استنبول، چاپ اول 1346 ه‍ - 1928 م.
13. **أصول العقیده بین المعتزلة و الشیعة الإمامیة**، دكتر عائشه یوسف المناعی، دارالثقافه، قطر، چاپ اول، 1412 ه‍ - 1992 م.
14. **الاعتصام**، أبی إسحاق إبراهیم بن موسی الشاطبی، تحقیق محمود طعمه حلبی، دار المعرفه، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ - 1997 م.
15. **إظهار الحق**، رحمت الله الهندی، تحقیق أحمد حجازی السقا، چاپ دوم 1406 ه‍ - 1986 م.
16. اقتضاء الصراط المستقیم مخالفه أصحاب الجحیم، ابن تیمیه، تحقیق صلاح عویضه، كتابخانه الإیمان منصوره، چاپ اول 1417 ه‍ - 1996 م.
17. **الانتصار و الرد علی ابن الراوندی الملحد**، أبی الحسین عبدالرحیم بن محمد الخیاط، تحقیق محمد حجازی، كتابخانه الثقافه الدینیه قاهره، بدون تاریخ.
18. **الإنصاف فیما یجب اعتقاده و لا یجوز الجهل به**، أبی بکر بن الطیب الباقلانی، تحقیق محمد زاهد حسن کوثری، الناشر: كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ سوم 1413 ه‍ - 1993 م.
19. **البابیة و البهائیة فی المیزان**، المجموعه من العلماء، چاپ الازهر، بدون تاریخ.
20. **بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة**، ابن تیمیه، چاپخانه الحکومه بمکه المکرمه، چاپ اول 1391 ه‍.
21. **البهائیة فی خدمة الاستعمار**، نشر: منظمه الإعلام الإسلامی، چاپ: سبهر، طهران، 1405 ه‍ 1985 م.
22. **البهائیة وسائل و غایات**، أستاد دکتر طه الدسوقی حبیشی، دار الهدی للطباعه قاهره، چاپ اول، بدون تاریخ.
23. **تاریخ المذاهب الإسلامیة فی السیاسة و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیة**، محمد أبوزهره، دارالفکر العربی، قاهره، بدون تاریخ.
24. **تطهیر الجنان و اللسان**، ابن حجر الهیتمی، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبد اللطیف، كتابخانه قاهره، مصر، چاپ دوم، 1385 ه‍ - 1965 م.
25. **التنبیه و الدرد علی أهل الأهواء و البدع**، محمد بن أحمد الملطی، تحقیق محمد زاهد الکوثری، كتابخانه المثنی، بغداد 1388 ه‍ - 1968 م.
26. **التوحید و إثبات صفات الرب عز و جل**، محمد بن اسحاق بن خزیمه، تحقیق دکتر عبدالعزیز الشموان، دار الرشد، ریاض، چاپ اول 1408 ه‍.
27. **جهم بن صفوان و مکانته فی الفکر الإسلامی**، خالد العلی، چاپخانه الارشاد، بغداد، 1965 م.
28. **حادی الأرواح الی بلاد الأفراح**، ابن قیم الجوزیه، چاپخانه المدنی، قاهره، بدون تاریخ.
29. **الحقائق الجلیة فی الرد علی ابن تیمیه فیما أورده فی الفتوی الحمویة**، شیخ شهاب الدین أحمد بن جهبل الحلبی، تحقیق دکتر طه الدسوقی حبیشی، دار الفکر الجدید قاهره 1987 م.
30. الخطوط العریضة، محب الدین الخطیب، تحقیق محمد مال الله، چاپخانه الفنیه، قاهره، بدون تاریخ.
31. **الخلافة و نشأة الأحزاب السیاسیة**، دكتر محمد عماره، چاپخانه مؤسسه العربیه الدراسات و النشر، بیروت، چاپ اول 1977 م.
32. **دفع شبه التشبیه باکف التنزیه**، أبی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی، تحقیق حسن السقاف، دار الإمام النووی، أردن، چاپ سوم 1413 ه‍.
33. **رسائل الجاحظ من کتاب خلق القرآن**، عمرو بن بحر الجاحظ، كتابخانه الخانجی، قاهره، 1979 م.
34. **رسائل العدل و التوحید**، دكتر محمد عماره، كتابخانه وهبه، قاهره.
35. **رسائل العدل و التوحید**، یحیی بن الحسین، مؤسسه دار الهلال، 1971 م.
36. **الروح**، لابن قیم الجوزیة، تحقیق محمد إسکندر یلدا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1402 ه‍ - 1982 م.
37. **شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة من الکتاب و السنه و اجماع الصحابة و التابعین فمن بعدهم**، أبی القاسم بن الحسن الطبری اللالکائی، تحقیق أحمد سعد حمدان، دار طیبه للنشر، بدون تاریخ.
38. **شرح الأصول الاخمسة**، قاضی عبدالجبار الهمدانی، تحقیق دکتر عبد الکریم عثمان، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ سوم 1416 ه‍ - 1996 م.
39. **شرح الطحاویة فی العقیدة السلفیة**، علی بن أبی العز الحنفی، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره، كتابخانه المعارف ریاض، چاپ دوم 1407 ه‍ - 1986 م.
40. **شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر و الحکمة و التعلیل**، ابن قیم الجوزیه، چاپخانه دار التراث، قاهره، بدون تاریخ.
41. **شرح القصیدة النونیة، المسماة الکافیة الشافیة فی الانتصار للفرقة الناجیة**، ابن قیم الجوزیة، تحقیق دکتر محمد خلیل هراس، دار الفاروق الحدیثه قاهره، بدون تاریخ.
42. **شرح لمعة الاعتقاد الهادی إلی سبیل الرشاد**، موفق الدین عبدالله بن أحمد ابن قدامه المقدسی، كتابخانه الرشد ریاض، چاپ سوم 1405 ه‍ - 1985 م.
43. **الشیعة الإثنی عشریة و منهجهم فی تفسیر القرآن الکریم**، دكتر محمد إبراهیم العسال، خطی دانشكده أصول الدین، قاهره، رقم 1160.
44. **الشیعة فی عقائدهم و أحکامهم**، سید أمیر محمد القزوینی، دار الزهراء، بیروت، چاپ سوم، 1397 ه‍ 1977 م.
45. **الشیعة هم اهل السنة**، دكتر محمد التیجانی السماوی، شمس المشرق و مؤسسه الفجر، لندن، چاپ اول 1413 ه‍ - 1993 م.
46. **الشیعة و الشیع**، محمد جواد مغنیه، دارالکتاب البنانی، بدون تاریخ.
47. **الشیعة و التصحیح**، الصراع بین الشیعه و التشیع، دكتر موسی موسوی، چاپ لسانجلس 1408 ه‍ - 1978 م.
48. **الشیعة و السنة**، إحسان إلهی ظهیر، اداره ترجمان السنه، پاکستان، بدون تاریخ.
49. **الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقة**، أحمد بن حجر الهیثمی، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبداللطیف، كتابخانه قاهره مصر، چاپ دوم 1385 ه‍ - 1965 م.
50. **العصریون معتزلة الیوم**، استاد یوسف کمال، دار الوفاء، منصوره، چاپ اول 1406 ه‍ - 1986 م.
51. **العقیدة الصحیحة فی الله و ما ثار حولها من مشکلات**، حافظ عبدالغنی ابن إسماعیل النابلسی، دار مسلم، قاهره، بدون تاریخ.
52. **العقیدة و الشریعة فی الإسلام**، تاریخ التطور العقدی و التشریعی فی الدین الإسلامی، گلدزیهر، نقله الی العربیه الدکتور عل حسن عبدالقاهر، و محمد یوسف موسی، و عبدالعزیز عبدالحق، الناشر: دار الکتب الحدیثه مصر، و كتابخانه المثنی بغداد، چاپ دوم، بدون تاریخ.
53. **العلمانیة نشأتها، تطورها و آثارها فی الحیاة الإسلامیة المعاصرة**، دكتر سفر ابن عبدالرحمن الحوالی، دار مکه، چاپ اول 1402 ه‍ - 1982 م.
54. **الغیب فی ضوء القرآن الکریم**، دكتر صدقی عبدالحمید عبد ربه، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، رقم 1113.
55. **الغیبیات فی ضوء السنة**، دكتر محمد أحمد همام، خطی دانشكده أصول الدین قاهره رقم 1864.
56. **الفصل فی الملل و الأهواء و النحل**، أبی محمد علی بن حزم الظاهری، كتابخانه الخانجی قاهره، بدون تاریخ.
57. **الفرق بین الفرق**، عبد القادر بن طاهر البغدادی، تحقیق إبراهیم رمضان، دار المعرفه، بیروت، چاپ اول 1415 ه‍ - 1994 م.
58. **فرق معاصرة تنتسب إلی إلاسلام و موقف الإسلام منها**، دكتر غالب علی عواجی، كتابخانه لینه منهور، چاپ اول 1414 ه‍ - 1993 م.
59. **القادیانیة**، إمام الأکبر شيخ محمد الخضر حسین، چاپ مجمع البحوث الإسلامیه 1389 ه‍ - 1970 م.
60. القادیانیة و مصیرها فی التاریخ، دكتر طه حبیشی، دار الطباعه المحمدیه قاهره، چاپ اول 1409 ه‍ - 1989 م.
61. **الکواشف الجلیلة عن معانی الوسطیة**، عبد العزیز محمد السلمان، شرکه الراجحی، چاپ دهم 1401 ه‍ - 1981 م.
62. **المحیط بالتکلیف**، قاضی عبدالجبار، جمع الحسن بن أحمد بن منتویه مؤسسه المصریه العامه للتألیف قاهره.
63. **لوامع الانوار البهیة و سواطع الأسرار الأثریة: شرح الدرر المضیئة فی عقیدة الفرق المرضیة**، محمد أحمد السفارینی، كتابخانه أسامه ریاض، بدون تاریخ.
64. **مختصر التحفة الإثنی عشریة**، تألیف شاه عبدالعزیز الإمام ولی الله أحمد الدهلوی، تعریب غلام محمد الأسلمی، و تهذیب السید محمود شکری الألوسی، تحقیق محب الدین الخطیب، چاپ الرئاسه العامه للإفتاء و الإرشاد سعودي 1404 ه‍..
65. **مختصر الصواعق المرسلة علی الجهمیة و المعطلة**، ابن قیم الجوزیه تحقیق سید إبراهیم، دار الحدیث قاهره چاپ اول 1412 ه‍ - 1992 م.
66. **مذاهب التفسیر الإسلامی**، گلدزیهر، ترجمه دکتر عبدالحلی النجار، كتابخانه الخانجی مصر، و كتابخانه المثنی بغداد، 1374 ه‍ - 1955 م.
67. **مع الدکتور موسی الموسوی فی کتاب الشیعة و التصحیح**، دكتر علاء الدین السید أمیر القزوینی، مرکز الغدیر الدراسات الإسلامیه، قم، ایران، چاپ دوم 1414 ه‍ - 1994 م.
68. **المعتزلة**، زهدی حسن جاد الله، چاپخانه مصر، چاپ اول 1366ه‍ - 1948 م.
69. **المعتزلة و اتجاهم العقلی و أثره فی تطور الفکر الإسلامی الحدیث**، دكتر نشأت عبدالجواد، خطی دانشكده أصول الدین، قاهره، رقم 1841.
70. **المعتزله و أصولهم الخمسة** و موقف أهل السنة منها، استاد عواد بن عبدالله المعتق، كتابخانه الرشد ریاض، چاپ الثاله 1417 ه‍ 1996 م.
71. **مع الشیعة الإثنی عشریة فی الأصول و الفروع**، دكتر علی أحمد السالوس، دار التقوی مصر، دار الثقافه، قطر چاپ اول 1417 ه‍ - 1997.
72. **مقالات الإسلامین و اختلاف المصلین**، أبی الحسن الأشعری تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، كتابخانه النهضه المصریه، چاپ دوم 1389 ه‍ - 1984 م.
73. **الملل و النحل**، أبی الفتح محمد عبدالکریم الشهرستانی، تحقیق أحمد فهمی محمد، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
74. **منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة**، أبی العباس أحمد بن تیمیه چاپخانه الأمیریه، بولاق، چاپ اول 1321 ه‍، تصویر دار الکبت العلمیه، بیروت.
75. **الموسوعه المیسره فی الأدیان و المذاهب المعاصره**، إصدار الندوه العالمیه للشباب الإسلامی ریاض، چاپ دوم 1409 ه‍ - 1989 م.
76. **موقف المعتزلة من السنة و مواطن انحرافهم عنها**، أبی لبابه حسین، دار اللواء درریاض، چاپ دوم 1407 ه‍ 1987 م.
77. **النبوات**، ابن تیمیه، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1405 ه‍ - 1985 م.
78. **نظام الخلافه بین أهل السنة و الشیعة**، دكتر مصطفی حلمی، دار الدعوه إسکندریه، چاپ اول 1408 ه‍ 1988 م.
79. **وجهة الإسلام، نظرة فی الحرکات الحدیثة فی العالم الإسلامی**، جمعی از مستشرقین، نقله عن الإنکلیزیه محمد عبدالهادی أبو ریده، الكتابخانه التجاریه مصر، چاپ اول، بدون تاریخ.
80. **الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة**، موسی جار الله العراقی، دار الکتب السلفیه قاهره، چاپ اول 1403 ه‍.

پنجم: تاریخ و تراجم

1. **ادباء العرب فی الجاهلیة و صدر الإسلام**، بطرس البستانی، دار مأمون عبود 1979 م.
2. **الإرشاد فی معرفة علماء الحدیث**، خلیل بن عبدالله الخلیلی القزوینی، تحقیق عامر أحمد حیدر، دار الفکر، بیروت، 1414 ه‍ 1993 م.
3. **الاستیعاب فی معرفة الأصحاب**، أبی عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر،
4. **أسد الغابة فی معرفة الصحابة**، أبی الحسن علی بن محمد الجزری، تحقیق علی محمد معوض، و عادل أحمد عبدالموجود، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1415 ه‍ - 1994 م.
5. **إشارة التعیین فی تراجم النحاة و للغویین**، أبی المحاسن عبدالباقی بن علی الیمانی، تحقیق عبدالمجید دیاب، شرکه الطباعه العربیه، الریاض، 1406 ه‍
6. **الإصابة فی تمییز الصحابة**، ابن حجر العسقلانی، چاپخانه دار السعاده قاهره، 1328 ه‍.
7. **الأعلام**، قاموس تراجم أشهر الرجال و النساء من العرب و المستعرین و المستشرقین، خیر الدین لزرکلی، دار العلم، بیروت، چاپ ششم 1984 م.
8. **الإعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ**، محمد بن عبدالرحمن السخاوی، تحقیق محمد عثمان الخشت، كتابخانه ابن سینا قاهره، بدون تاریخ.
9. **إنباة الرواة علی أنباة النحاة**، أبی الحسن علی بن یوسف القفطی، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم، دار الکتب المصریه، چاپ اول 1950.
10. **البدایة و النهایة فی التاریخ**، أبی الفداء إسماعیل بن کثیر، تحقیق دکتر أحمد أبوملحم و آخرون، دار الریان للتراث قاهره، چاپ اول 1408 ه‍ - 1988 م.
11. **البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع**، محمد بن علی الشوکانی، دار المعرفه، بیروت، بدون تاریخ.
12. **بغیة الوعاه**، جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، چاپخانه عیسی الحلبی، چاپ اول 1384 ه‍ 1964 م.
13. **البیان و التوضیح**، **لمن أخرج له فی الصحیح و مس بضرب من التخریج**، أبی زرعه عبدالرحیم بن الحسین العراقی، تحقیق کمال یوسف الحوت، دار الجنان، بیروت، چاپ اول 1410 ه‍ 1990 م.
14. **تاج التراجم فی طبقات الحنفیة**، لأبی الفداء قاسم بن قطلوبغا، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف دار القلم، بیروت، الیبعه اول 1413 ه‍ - 1992 م.
15. **تاریخ استاد الإمام شيخ محمد عبده**، محمد رشید رضا، چاپخانه المنار بمصر، چاپ اول 1350 ه‍ - 1931 م.
16. **تاریخ بغداد**، خطیب البغدادی، تصحیح محد سعید العرفی، چاپخانه السعاده، چاپ اول 1349 ه‍ ـ 1930 م، تصویر دار الکتب العلمیه.
17. **تاریخ الثقات**، أبی الحسن أحمد بن عبدالله العجلی، بترتیب الحافظ الهیثمی، و تضمینات الحافظ ابن حجر، تحقیق الدکتور عبدالمعطی أمین قلعجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1984 م.
18. **تاریخ الشعوب الإسلامیه**، کارل بروکلمان، دار العلم، بیروت، چاپ ششم، بدون تاریخ.
19. **تاریخ الصحابه الذین روی عنهم الأخبار**، أبی حاتم محمدبن حبان البستی، تحقیق بوران الضناوی، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1988 م.
20. **تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه**، ابن حجر العسقلانی، تحقیق علی محمد البجاوی، مؤسسه المصریه للتألیف، چاپ اول 1383 ه‍ ـ 1963 م.
21. **تجرید اسماء الصحابة**، أبی عبدالله محمدبن أحمد الذهبی، نشر و تصویر دار المعرفه، بیروت، بدون تاریخ.
22. **تذکرة الحفاظ**، ذهبی، تصحیح عبدالرحمن المعلمی الیمانی، حیدرآباد الکن، هند، چاپ اول 1395 ه‍ ـ 1975 م.
23. **تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمه الأربعة**، ابن حجر عسقلانی، تحقیق أیمن صالح شعبان، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1996 م.
24. **التعریف برواة مسند الشامیین**، دكتر علی محمد جماز، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، و دار الثقافه، قطر، چاپ اول 1409 ه‍ ـ 1989 م.
25. **تقریب التهذیب**، ابن حجر العسقلانی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1413 ه‍ ـ 1993 م.
26. **التقیید لمعرفة رواة السنن و المسانید**، أبی بکر محمدبن عبدالغنی بن نقطه، تصحیح کمال یوسف الحوت، دارالکتب العملیه، چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1988 م.
27. **تهذیب الأسماء و اللغات**، إبی زکریا یحیی بن شرف النووی، چاپخانه المنیریه قاهره، چاپ اول 1336 ه‍ ـ 1927 م، تصویر دار الکتب العلمیه.
28. **تهذیب الکمال فی أسماء الرجال**، أبی الحجاج جمال‌الدین المزی، تحقیق شعیب الأرنؤوط، ودکتر بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ اول 1400 ه‍ ـ 1412 ه‍ ـ 1980 م ـ 1992 م.
29. **تاریخ أسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم**، أبی حفص عمربن أحمد بن شاهین، تحقیق دکتر عبدالمعطی أمین قلعجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1406 ه‍ ـ 1986 م.
30. **الثقات**، محمد بن حبان البستی، حیدرآباد الدکن، هند، چاپ اول 1393 ه‍ ـ 1404 ه‍ / 1973 م ـ 1984 م، تصویر دار الکتب العلمیه.
31. **الجرح و التعدیل**، أبی محمد عبدالرحمن بن أبی حاتم الرازی، حیدرآباد الدکن، هند، چاپ اول 1371 ه‍ ـ 1951 م، تصویر دار الکتب العلمیه.
32. **الجمع بین رجال الصحیحین**، أبی الفضل محمدبن طاهر المقدسی، المعروف بابن القیسرانی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1323 ه‍ ـ 1905 م.
33. **الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة**، عبد القادر بن محمد القرشی، تحقیق عبد الفتاح الحلو، دارالعلوم، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1985 م.
34. **حسن المحاضرة فی أخبار مصر و قاهرة**، إمام جلال‌الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق محمد أبی الفضل إبراهیم، چاپخانه عیسی الحلبی قاهره، چاپ اول 1387 ه‍ ـ 1968م.
35. **خلاصه تذهیب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال**، أحمد بن عبدالله الخزرجی، تحقیق محمود عبدالوهاب فاید، كتابخانه قاهره بمصر 1322 ه‍.
36. **الدرر الکامنه فی أعیان المائه الثامنه**، ابن حجر العسقلانی، حیدرآباد الدکن، هند، چاپ اول 1349 ه‍ ـ 1930 م، تصویر دار إحیاء التراث العربی.
37. **الدیباج المذهب فی معرفه أعیان علماء المذهب** (المالکی)، إبراهیم بن علی، المعروف بابن فرحون المالکی، تحقیق مأمون محیی‌الدین الجنان، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1996 م.
38. **ذیل طبقات الفقهاء الشافعیین**، عبادی، تحقیق دکتر أحمد عمر هاشم، و دکتر محمد زینهم عزب، كتابخانه الثقافه الدینیه قاهره، 1413 ه‍ ـ 1993 م.
39. **رجال‌ صحیح البخاری، المسمی الهدایه و الإرشاد فی معرفه أهل الثقه و السداد الذین أخرج لهم البخاری فی جامعه**، إبی نصر أحمد بن الحسین الکلاباذی، تحقیق عبدالله اللیثی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1987 م.
40. **رجال الشیعة فی‌المیزان**، عبد الرحمن الزرعی، دار الأرقم، الکویت، چاپ اول 1403 ه‍ ـ 1983 م.
41. **رجال صحیح مسلم**، أبی بکر أحمد بن منجویه الأصبهانی، تحقیق عبدالله اللیثی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1987 م.
42. **سیر أعلام النبلاء**، ذهبی، تحقیق شعیب الأرنؤوط، و حسین الأسد، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ هشتم 1412 ه‍ ـ 1992 م.
43. **الإمام الشافعی، ناصر السنة، و واضع الأصول**، استاد عبدالحلیم الجندی، دار المعارف قاهره، چاپ سوم، بدون تاریخ.
44. **شبهات حول العصر العباسی الأول**، دكتر مؤید فاضل ملا رشید، چاپ دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1406 ه‍ ـ 1986 م.
45. **شجره النور الذکیه فی طبقات المالکیه**، شیخ محمد محمد مخلوف، دار الفکر، بدون تاریخ.
46. **شذرات الذهبی فی‌ أخبار من ذهب**، أبی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، كتابخانه القدسی قاهره، چاپ اول 1370 ه‍ ـ 1371 ه‍ / 1950 م ـ 1951 م، تصویر دار الکتب العلمیه.
47. **الضعفاء**، أبی زرعه الرازی **أبو زرعه و جهوده فی السنة**، دكتر سعدی الهاشمی، نشر كتابخانه ابن القیم مدینه المنوره 1409 ه‍ ـ 1989 م.
48. **الضعفاء**، أبی نعیم أحمد بن عبدالله بن مهران الأصبهانی، تحقیق دکتر فاروق حماده، دار الثقافه مغرب، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1984 م.
49. **الضعفاء الکبیر**، أبی جعفر محمدبن عمرو العقیلی، تحقیق دکتر عبدالمعطی أمین قلعجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1404 ه‍ ـ 1984 م.
50. **الضعفاء و المتروکین**، أحمد بن علی بن شعیب النسائی، تحقیق بوران الضناوی، و کمال یوسف الحوت، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، چاپ دوم 1407 ه‍ ـ 1987 م.
51. **الضعفاء و المتروکین**، أبی الفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، تحقیق عبدالله القاضی، چاپ اول 1406 ه‍ ـ 1984 م.
52. **الضعفاء الصغیر**، أبی عبدالله محمدبن إسماعیل البخاری، تحقیق إبراهیم زاید، دار الوعی، حلب 1396 ه‍ ـ 1976 م.
53. **الضوء اللامع لأهل القرن التاسع**، شمس الدین محمد عبدالرحمن السخاوی، نشر كتابخانه القدسی درقاهرهف 1354 ه‍.
54. **طبقات الحفاظ**، سیوطی، تحقیق لجنه من العلماء، بإشراف الناشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1403 ه‍ ـ 1983 م.
55. **طبقات الحنابلة**، لأبی الحسن محمدبن أبی یعلی الفراء، چاپخانه السنه المحمدیه، چاپ اول 1372 ه‍ ـ 1952 م، تصویر دار المعرفه، بیروت.
56. **الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة**، أحمد بن عبدالقادر الغزی التمیمی، تحقیق دکتر عبدالفتاح الحلو، المجلس الأعلی للشئون الإسلامیه، چاپ اول 1390 ه‍ ـ 1970 م.
57. **طبقات الشافعیه**، أبی بکر بن هدایه الله حسینی، تحقیق عادل نویهض، دار الآفاق، بیروت، چاپ اول 1391 ه‍ ـ 1971 م.
58. **طبقات الشافعیه الکبری**، عبد الوهاب بن علی بن عبدالکافی السبکی، تحقیق محمود محمد الطناحی، و عبدالفتاح محمد الحلو، چاپخانه عیسی الحلبی قاهره، چاپ اول 1383 ه‍ ـ 1964 م.
59. **طبقات علماء الحدیث**، محمد بن أحمدبن عبدالهادی، تحقیق أکرم البوشی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ اول 1409 ه‍ ـ 1989 م.
60. **طبقات الفقهاء الشافعیین**، إسماعیل بن کثیرالقرشی، تحقیق دکتر أحمد عمر هاشم، و دکتر محمد زینهم عزب، كتابخانه الثقافه الدینیه قاهره، 1413 ه‍ ـ 1993 م.
61. **طبقات الفقهاء**، أبی إسحاق إبراهیم بن علی الشیرازی، تحقیق دکتر إحسان عباس، دار الرائد العربی، بیروت، چاپ دوم 1401 ه‍ ـ 1981 م.
62. **طبقات القراء**، محمد بن الجزری، تحقیق براجستراسر و بریستل، چاپخانه السعاده قاهره، 1352 ه‍ ـ 1932 م.
63. **الطبقات الکبری**، أبی عبدالله محمدبن سعدبن منیع الهاشمی، تحقیق دکتر إحسان عباس، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1990 م.
64. **طبقات المفسرین**، محمد بن علی الداودی، تحقیق لجنه من العلماء، بإشراف الناشر، دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
65. **طبقات المفسرین**، سیوطی، تحقیق لجنه من العلماء، بإشراف الناشر، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
66. **طبقات النحاة و اللغویین**، ابن قاضی شهبه، دکتر محسن غیاض، النجف 1974 م.
67. **العبر فی خبر من غبر**، ذهبی، تحقیق محمد السعید بسیونی زغلول، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
68. **فضل الاعتزال و طبقات المعتزله**، أبی القاسم البخلی، و القاضی عبدالجبار، و الحاکم الجشمی، تحقیق استاد فؤاد سید، الدار التونسیه بوتنس 1394 ه‍ ـ 1974 م.
69. **الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة**، محمد بن عبدالحی اللکنوی، عنی بتصحیحه سید محمد بدرالدین أبو الفوارس النعسانی، دارالمعرفه، بیروت، 1324 ه‍.
70. **الفهرست**، أبی الفرج محمدبن أبی یعوب، الشهیر بابن الندیم، تحقیق دکتر یوسف علی الطویل، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1996 م.
71. **الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السته**، أبی عبدالله محمدبن أحمد الذهبی، تحقیق محمد عوامه، أحمد محمدالخطیب، دارالقبله للثقافه الإسلامیه، جده، چاپ اول 1413 ه‍ ـ 1992 م.
72. **الکامل فی ضعفاء الرجال**، عبد الله بن عدی الجرجانی، تحقیق دکتر سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ سوم 1409 ه‍ ـ 1988 م.
73. **اللباب فی تهذیب الأنساب**، علی بن محمدبن الأثیر الجزری، كتابخانه حسام الدین القدسی، چاپ اول 1356 ه‍، تصویر دار صادر، بیروت.
74. **لسان المیزان**، ابن حجر العسقلانی، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1995 م.
75. **انجددون فی الإسلام من القران الأول إلی الرابع عشر**، عبد المتعال الصعیدی، كتابخانه الآداب و قاهره.
76. **المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین**، ابن حبان البستی، تحقیق محمود إبراهیم زاید، دار الوعی، حلب، الطعبه اول 1396 ه‍ ـ 1976 م.
77. **مختصر تاریخ دمشق**، محمد بن مکرم بن منظور، تحقیق روحیه النحاس و محمد مطیع، دارالفکر، چاپ اول 1984 م.
78. **مرآه الجناه و عبره الیقظان فی معرفه ما یعتبر من حوادث الزمان**، عبدالله بن أسعد الیافعی، حیدرآباد الدکن، الهند، چاپ دوم 1413 ه‍ ـ 1993 م.
79. **مروج الذهب و معادن الجوهر**، أبی الحسن علی بن الحسین المسعودی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، دارالمعرفه، 1368 ه‍ ـ 1948 م.
80. **مشاهیر علماء الأمصار**، ابن حبان البستی، تحقیق مجدی منصور الشوری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم 1416 ه‍ ـ 1995 م.
81. **المستشرقون الألمان تراجمهم، و ما أسهموا به فی الدراسات العربیه**، جمع صلاح‌الدین منجد، دارالکتاب الجدید، بیروت، چاپ دوم 1982 م.
82. **مصادر التاریخ الإسلامی و مناهج البحث فیه**، دكتر سید إسماعیل کاشف، كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ ا لثانیه 1396 ه‍ ـ 1976 م.
83. **معجم‌المؤلفین**، عمر رضا کحاله، چاپخانه الترقی بدمشق 1957 م ـ 1961 م.
84. **معرفة الرواة المتکلم فیهم بما لا یوجب الرد**، أبی عبدالله محمد بن أحمد الذهبی، تحقیق إبراهیم سعید ابی إدریس، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول 1406 ه‍ ـ 1986.
85. **معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الأعصار**، ذهبی، تحقیق دکتر بشار عواد معروف و شعیب الأرنؤوط، و صالح مهدی عباس، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ دوم 1408 ه‍ ـ 1982 م.
86. **مقدمه ابن خلدون**، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، دارالجیل، بیروت، بدون تاریخ.
87. **مناقب الإمام الشافعی**، فخرالدین الرازی، تحقیق دکتر أحمد حجازی السقا، دار الجیل، بیروت، چاپ اول 1413 ه‍ ـ 1993 م.
88. **النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهره**، یوسف بن تغری بردی الأتابکی، چاپخانه دار الکتب المصریه 1349 ه‍ ـ 1930 م.
89. **نزهة الألباب فی طبقات الأدباء**، أبی البرکات بن الأنباری، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم، قاهره، 1967 م.
90. **نهایة الاغتباط بمن رمی من الرواة بالاختلاط**، علاءالدین علی رضا، دار المعرفه، بیروت چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1988 م.
91. **النهایة فی الفتن و الملاحم**، حافظ ابن کثیر، تحقیق محمد أحمد عبدالعزیز، دارالحدیث قاهره، بدون تاریخ.
92. **الهجمات المغرضه علی التاریخ الإسلامی**، دكتر محمد یاسین مظهر صدیقی، ترجمه دکتر سمیر عبدالحمید إبراهیم، دار الصحوه للنشر، چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1988 م.
93. **الوافی بالوفیات**، صلاح الدین خلیل بن أیبک، نشر المعهد الألمانی للأبحاث الشرقیه، بیروت، چاپ اول 1350 ه‍ ـ 1405 ه‍ / 1931 م ـ 1985 م.
94. **وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان**، أبی العباس أحمدبن محمدبن خلکان، تحقیق دکتر إحسان عباس، دارالثقافه، بیروت، بدون تاریخ.

ششمً: معاجم، دايره المعارف و تعریفات

1. **تاج‌العروس من جواهر القاموس**، محمد مرتضی الزبیدی، دار كتابخانه الحیاه، بیروت.
2. **التعریفات**، علی بن محمدالجرجانی، تحقیق إبراهیم الإبیاری، دار الریان للتراث، بدون تاریخ.
3. **دائرة المعارف الإسلامیة**، نقلها للعربیه أحمد السنتناوی، و آخرون، نشر دار المعرفه، بیروت، بدون تاریخ.
4. **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة**، إسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، چاپ دوم، قاهره، 1402 ه‍ ـ 1982 م.
5. **الفروق فی اللغة**، أبی الهلال الحسن بن عبدالله العسکری، دار الآفاق الجدیده، بدون تاریخ.
6. **القاموس المحیط**، مجد الدین محمدبن یعقوب الفیروزآبادی، چاپخانه الأمیریه، چاپ سوم 1301 ه‍، تصویر الهیئه المصریه العامه للکتاب 1397 ه‍ ـ 1977 م.
7. **کشاف اصطلاحات الفنون**، مولوی محمدبن علی التهانوی، هند 1278 ه‍، تصویر دار صادر، بیروت.
8. **کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون**، مصطفی عبدالله حاجی خلیفه، تقدیم شهاب الدین النجفی المرعشلی، چاپ إسطنبول، چاپخانه المعارف 1921 م.
9. **لسان‌العرب**، أبی الفضل محمدبن مکرم بن منظور، دار صادر، بیروت 1300 ه‍ ـ 1882 م.
10. **مختار الصحاح**، محمد بن أبی بکر الرازی، عنی بترتیبه محمود خاطر، دار النهضه للطباعه.
11. **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی**، أحمد بن محمدبن علی الفیومی، تحقیق الدکتور عبدالعظیم الشناوی، دارالمعارف، بدون تاریخ.
12. **مصادر اللغة**، دكتر عبدالحمید الشلقانی، مطابع جامعه الریاض، چاپ اول 1980 م.
13. **معجم البلدان**، أبی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی البغدادی، دار إحیاءالتراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
14. **المعجم الوسیط**، دكتر إبراهیم أنیس، و آخرون، دار الفکر، بدون تاریخ.

هفتم: دفاع از سنت وروات آن

1. **أبوهریرة راویه الإسلام**، دكتر محمد عجاج الخطیب، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ سوم 1402 ه‍ ـ 1982 م.
2. **أبو هریرة فی ضوء مرویاته**، دكتر محمد مصطفی الأعظمی، بی تا بی جا.
3. **الاتجاهات الفقهیة عند أصحاب الحدیث فی‌القرن الثالث الهجری**، دكتر عبدالمجید محمود، كتابخانه الخانجی، 1400 ه‍ ـ 1980 م.
4. **الدفاع عن السنة**، الجزء الأول من سلسله (الإسلام و استمرار المؤامره، الخداع و التضلیل) دکتر طه الدسوقی حبیشی، كتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1988 م.
5. **الأضواء الکاشفة لما فی کتاب أضواء علی السنة من الذلل و التضلیل و المجازفة**، عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، الكتابخانه السلفیه، قاهره، 1378 ه‍.
6. **تأویل مختلف الحدیث، للإمام عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق محمدبن الرحیم، دار الفکر، بیروت، 1415 ه‍ ـ 1995 م.**
7. **تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة إلیها**، للسید سلیمان الندوی، ترجمها شيخ عبدالوهاب الدهلوی بمکه المکرمه، چاپخانه السلفیه و مکتبتها، چاپ سوم 1399 ه‍.
8. **توثیق الأحادیث النبویة (نقد قاعده شاخت) السکوت عن الاستدلال بالحدیث فی موطن الاحتجاج دلیل علی عدم وجوده**، بقلم ظفر إسحاق الأنصاری، ترجمه جمال محمد جابر، مجله دانشكده الدعوة الإسلامیة ليبي، شماره 11، 1994 م.
9. **توثیق السنة فی القرن دوم الهجری، أسسه و اتجاهاته**، دكتر رفعت فوزی عبدالمطلب، كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1400 ه‍ ـ 1981 م.
10. **حجیة السنة**، دكتر عبدالغنی عبدالخالق، دار الوفاء منصوره، چاپ دوم 1413 ه‍ ـ 1993 م.
11. **الحدیث حجة بنفسه فی‌العقائد و الأحکام**، محمد ناصرالدین الألبانی، چاپخانه الدار السلفیه، چاپ سوم 1400 ه‍.
12. **الحدیث و المحدثون أو عنایه الأمة الإسلامیة بالسنة المحمدیه**، دكتر محمد محمد أبو زهو، چاپخانه مصر، چاپ اول 1378 ه‍ ـ 1958 م.
13. **دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینه**، دكتر محمد مصطفی الأعظمی، المکتب الإسلامی، 1413 ه‍ ـ 1992 م.
14. **دفاع عن أبی هریرة**، عبد المنعم صالح العلی العزی، كتابخانه النهضه، بغداد، دارالشروق، بیروت، چاپ اول 1393 ه‍ ـ 1973 م.
15. **دفاع عن أبی هریرة**، استاد عثمان موانی، دارالشروق، بیروت، چاپ اول 1973 م.
16. **دفاع عن الحدیث و المحدثین و تفنید شبهات خصومه جمعی از علما**، تصحیح زکریا علی یوسف، چاپخانه الإمام، توزیع كتابخانه المتنبی قاهره 1972 م.
17. **دفاع عن السنة ورد شبهه السمتشرقین و الکتاب المعاصرین**، دكتر محمد محمد أبوشهبه، كتابخانه السنة قاهره، چاپ اول 1409 ه‍ ـ 1989 م.
18. **دراسات أصولیة فی السنة النبویة**، دكتر محمد إبراهیم الحفناوی، دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1412 ه‍ ـ 1991 م.
19. **دراسات فی‌السنة و علوم الحدیث**، دكتر محمد المنسی، الناشر كتابخانه الشباب قاهره، 1996 م.
20. **دراسات فی‌السنة و مناهج المحدثین**، دكتر رجب إبراهیم صقر، بی‏تا بی‏جا.
21. **دراسات فی‌السیرة النبویة**، استاد محمد سرور بن نایف، دار الأرقم، برمنجهام، چاپ سوم 1408 ه‍ ـ 1988 م.
22. **دلائل التوثیق المبکر للسنة و الحدیث**، دكتر امتیاز أحمد، نقله إلی العربیه دکتر عبدالمعطی أمین قلعجی، دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1990 م.
23. **الرد القویم علی المجرم الأثیم**، شیخ محمدبن عبدالله التویجری، چاپ الرئاسه العامه لإدارات البحوث العلمیه والإفتاء ، عربستان، چاپ اول، 1403 ه‍.
24. **السنة الإسلامیة بین إثبات الفاهمین و رفض الجاهلین**، دكتر رئوف شلبی، چاپخانه السعاده قاهره، چاپ اول 1398 ه‍ ـ 1978 م.
25. **السنة بیاناً للقرآن**، دكتر إبراهیم محمد عبدالله الخولی، نشر الشرکه العربیه للطباعه و النشر 1993 م.
26. **السنة النبویة بین دعاة الفتنة و أدعیاء العلم**، دكتر عبدالموجود محمد عبداللطیف، دار الطباعه المحمدیه قاهره، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1990 م.
27. **السنة تشریع لازم و دائم**، دكتر فتحی عبدالکریم، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1985 م.
28. **السنة فی مواجهة أعدائها**، الجزء دوم من سلسله (الإسلام و استمرار المؤامره)، دكتر طه الدسوقی حبیشی، كتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1995 م.
29. **السنة قبل التدوین**، دكتر محمد عجاج الخطیب، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ دوم 1408 ه‍ ـ 1988 م.
30. **السنة المطهرة بین أصول الأئمة و شبهات صاحب فجر الإسلام و ضحاه**، دكتر سید أحمد رمضان المسیر، دار الطباعه المحمدیه قاهره، چاپ اول 1402 ه‍ ـ 1981 م.
31. **السنة المطهرة و التحدیات**، دكتر نور الدین عتر، كتابخانه دار الفلاح، حلب، چاپ دوم، 1406 ه‍ ـ 1986 م.
32. **السنة مع القرآن**، دكتر سید أحمد المسیر، دار الطباعه المحمدیه، چاپ اول 1403 ه‍ ـ 1983 م.
33. **السنة المفتری علیها**، مستشار سالم علی البهنساوی، دار الوفاء، منصوره، چاپ چهارم 1413 ه‍ ـ 1992 م.
34. **السنة النبویة بین أنصارها و خصومها**، دكتر سعد المرصفی، خطی دانشكده أصول الدین قاهره رقم 748، سال 1396 ه‍ ـ 1976 م.
35. **السنة النبویة الشریفة**، دكتر أحمد محمود کریمه، هدیه مجله الأزهر الشریف، ش ربیع‌الأول 1418 ه‍.
36. **السنة النبویة فی مواجهة التحدی**، دكتر أحمد عمر هاشم، چاپ مجمع البحوث الإسلامیه 1401 ه‍ ـ 1980 م.
37. **السنة النبویة المطهرة قسم من الوحی الإلهی المنزل**، دكتر محمدعلی الصابونی، بی‏تا، بی جا.
38. **السنة النبویة مکانتها، عوامل بقائها، تدوینها**، شیخ دکتر عبدالمهدی عبدالقادر، دارالاعتصام قاهره، بدون تاریخ.
39. **السنة و التشریع**، شیخ دکتر موسی شاهین لاشین، هدیه مجله الأزهر الشریف، عدد شعبان 1411 ه‍.
40. **السنة النبویة و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة**، ندوة عقدت بالتعاون مع المعهد العالمی للفکر الإسلامی، واشنطن، نشر مؤسسه آل البیت، عمان، 1410 ه‍ ـ 1989 م.
41. **شفاء الصدور فی تاریخ السنة و مناهج المحدثین**، دكتر السید محمد نوح، چاپ دار الوفاء منصوره، بدون تاریخ.
42. **الشفاعة**، مقبل بن هادی الوادعی، الناشر كتابخانه دار الأرقم، چاپخانه المدنی، مصر، 1402 ه‍ ـ 1982 م.
43. **ضلالات منکری السنة**، الجزء الثالث من سلسله (الإسلام و استمرار المؤامره)، دكتر طه الدسوقی حبیشی، كتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1996 م.
44. **ضوابط الروایة عند المحدثین**، استاد الصدیق بشیر نصر، منشورات دانشكده الدعوة الإسلامیة و لجنة الحفاظ علی التراث الإسلامی، الجماهیریة العظمی، طرابلس، چاپ اول 1992 م.
45. **الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین**، دكتر أحمد محرم شيخ، چاپخانه الأمانه قاهره، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1986 م.
46. **ظاهرة رفض السنة و عدم الاحتجاج بها**، دكتر صالح أحمدرضا، چاپ إداره الثقافه و الشنر سعودي 1414 ه‍ ـ 1993 م.
47. **ظلمات أبی ریه أمام أضواء السنة المحمدیة**، استاد محمد عبدالرازق حمزه، چاپخانه السلفیه قاهره، 1379 ه‍.
48. **عقیدة أهل الإسلام فی نزول عیسی علیه الإسلام** و إرغام المبتدع الجهول باتباع سنة الرسول، أبی الفضل عبدالله الصدیق الغماری، كتابخانه قاهره مصر، بدون تاریخ.
49. **عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام**، دكتر ناصر علی شيخ، كتابخانه الرشد ریاض، چاپ دوم 1415 ه‍ ـ 1995 م.
50. **العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی**، أبی بکر ابن العربی المالکی، تحقیق محی الدین الخطیب و محمد مهدی الإستانبولی، كتابخانه السنه قاهره، چاپ ششم 1412 ه‍.
51. **العواصم من القواصم فی الذب عن سنة أبی القاسم**، محمد بن إبراهیم الوزیر، تحقیق شعیب أرناؤوط، دار البشیر، عمان، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1985 م.
52. **الفکر المنهجی عندالمحدثین**، دكتر همام عبدالرحیم سعید، کتاب الأمه، چاپ اول 1408 ه‍.
53. **القرآنیون و شبهاتهم حول السنة**، دكتر خادم حسین إلهی بخش، الناشر كتابخانه الصدیق سعودي، چاپ اول 1409 ه‍ ـ 1989 م.
54. **قصة الهجوم علی السنة**، دكتر علی أحمد السالوس، دارالسلام قاهره، چاپ اول 1408 ه‍ ـ 1987 م.
55. **لمحات من تاریخ السنة و علوم الحدیث**، استاد عبدالفتاح أبوغده، دار البشائر الإسلامیه، بیروت، چاپ چهارم 1417 ه‍.
56. **المحاضرة الدفاعیة عن السنة المحمدیة**، دكتر محمد أمان بن علی الجامی، دار الأصفهانی، رابطه العالم الإسلامیه، بدون تاریخ.
57. **المدخل إلی السنة النبویة** بحوث فی القضایا الأساسیة عن السنة النبویة، دكتر عبدالمهدی عبدالقادر، دار الاعتصام 1419 ه‍ ـ 1998 م.
58. **مشکلات الأحادیث النبویة و بیانها**، استاد عبدالله بن علی النجدی القصیمی، با مراجعه شيخ خلیل المیس، دارالقلم، بیروت، چاپ اول 1405 ه‍.
59. **مفتاح الجنة فی الحتجاج بالسنة**، إمام جلال‌الدین عبدالرحمن السیوطی، تحقیق استاد مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1987 م.
60. **المکانة العلمیة، عبد الرزاق بن همام الصنعانی فی الحدیث النبوی**،اثر شيخ بزرگوار ما إسماعیل عبدالخالق الدفتار، جزء أول و دوم در زمينه جایگاه سنت و رد شبهات طاعنین در حجيت سنت، و الثالث و الرابع فی مکانه الصنعانی فی الحدیث، و الرساله خطی دانشكده الأصول قاهره، رقم 2332 سال 1396 ه‍ ـ 1976 م.
61. **منزلة السنة فی التشریع الإسلامی**، دكتر محمد أمان بن علی الجامی، دار حراء للکتاب قاهره، چاپ اول 1409 ه‍.
62. **منزلة السنة من الکتاب و أثرها فی الفروع الفقهیة**، استاد محمد سعید منصور، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1413 ه‍ ـ 1993 م.
63. **منهاج السنة فی الحدود و أثره فی صلاح المجتمع**، دكتر عبدالمنعم عطیه عبدالقوی سکران، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، رقم 1437 لسنه 1399 ه‍ ـ 1979 م.
64. **منهجیة جمع السنة و جمع الأناجیل** دراسة مقارنة، دكتر عزیه علی طه، مؤسسه الرساله قاهره، چاپ دوم 1417 ه‍ ـ 1996 م.
65. **المؤتمر العلمی الرابع للسیرة و السنة النبویة** و المؤتمر العاشر لجمع البحوث الإسلامیه، مطابع الشروق، 1406 ه‍ ـ 1985 م.
66. **موقف المدرسة العقلیة من السنة النبویة**، استاد الأمین الصادق الأمین، كتابخانه الرشد ریاض، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1998 م.
67. **نصوص من السنة و دفاع عنها**، دكتر رفعت فوزی، دار الثقافه العربیه، 1410 ه‍ ـ 1990 م.
68. **النفحات الشذیة فیما یتعلق درعصمة و السنة النبویة**، شیخ محمدالطاهر الحامدی، مقدمه و حاشيه از طاهر محمد الطاهر، الناشر كتابخانه الآداب قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1997 م.
69. **نقد کتاب نصر أبو زید و دحض شبهاته**، دكتر رفعت فوزی عبدالمطلب، چاپخانه المدنی، الناشر كتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1996 م.
70. **نقض مطاعن نصر أبو زید فی‌القرآن و السنه و الصحابة و أئمة المسلمین**، دكتر إسماعیل سالم، دار التوزیع و النشر الإسلامیه قاهره، چاپ دوم 1414 ه‍ ـ 1994 م.

هشتم: مراجع عمومي

1. **ابن تیمیة، حیاته و عقائده**، صائب عبدالحمید، الغدیر للدراسات و النشر، بیروت.
2. **الإبداعات الطبیة لرسول الإنسانیة**، استاد مختار سالم، مؤسسه المعارف، بیروت، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1995 م.
3. **البحث فی مصادر التاریخ الدینی** دراسة عملیة، أحمد صبحی منصور، قاهره، چاپ اول 1404 ه‍ ـ 1984 م.
4. **البصائر و الذخائر، أبی حیان التوحیدی**، مصر، 1373 ه‍ ـ 1953 م.
5. **أبوهریرة**، عبد الحسین شرف‌الدین موسوی، دارالزهراء، بیروت، چاپ ششم 1415 ه‍ ـ 1995 م.
6. **البیان و التبیین**، أبی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، كتابخانه الخانجی مصر، چاپ چهارم 1395 ه‍ ـ 1975 م.
7. **الاتجاهات الفکریة المعاصرة**، مستشار دکتر علی جریشه، دارالوفاء منصوره، چاپ سوم 1411 ه‍ ـ 1990 م.
8. **أجنحة المکر الثلاثة و خوافیها**، استاد عبدالرحمن حبنکه المیدانی، دار القلم، دمشق، چاپ هفتم، 1414 ه‍ ـ 1994 م.
9. **أحادیث أم المؤمنین عائشة** أدوار من حیاتها، مرتضی العسکری، دارالزهراء، بیروت، چاپ دوم 1413 ه‍ ـ 1992 م.
10. **الحدیث النبوی فی النحو العربی**، دكتر محمد فحال، أضواء السلف، الریاض، چاپ دوم 1417 ه‍ ـ 1997 م.
11. **احذروا الأسالیب الحدیثة فی مواجهه الإسلام**، دكتر سعدالدین سید صالح، دارالتقوی، لبیس، چاپ سوم 1415 ه‍ ـ 1995 م.
12. **أخبار عمرو بن عبید**، أبی الحسن علی بن عمر الدار قطنی، تحقیق دکتر یوسف فان إس، چاپخانه الکاثولیکیه، بیروت 1967 م.
13. **أب العرب فی صدر الإسلام**، حسین الحاج حسن، مؤسسه الجامعیه للدراسات، بیروت، چاپ اول 1412 ه‍ ـ 1992 م.
14. **الدولة و المجتمع**، محمد شحرور، الأهالی، بیروت، چاپ چهارم 1997 م.
15. **الرسالة المحمدیة**، سید سلیمان الندوی، الدار السعودي، جده، چاپ دوم 1404 ه‍ ـ 1984 م.
16. **آراء السمتشرقین حول القرآن و تفسیره**، دكتر عمر إبراهیم رضوان، دار طیبه، چاپ اول 1413 ه‍ ـ 1992 م.
17. **أسالیب الغزو الفکری للعالم الإسلامی**، دكتر علی جریشه و محمد شریف الزیبق، دارالاعتصام، قاهره.
18. **الاستشراق و الخلفیة الفکریة للصراع الحضاری**، دكتر محمود حمدی زقزوق، دارالمنار قاهره، چاپ دوم 1409 ه‍ ـ 1989 م.
19. **الاستشراق و السمتشرقون ما لهم و ما علیهم**، دكتر مصطفی سباعی، دار السلام قاهره، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1998 م.
20. **الاستشراق و المستشرقون وجهه نظر**، عدنان محمد وزان، رابطه العالم الإسلامی، ضمن سلسله دعوه الحق شماره‌ي 24 السنه سوم.
21. **الإسلام علی مفترق الطرق**، محمد أسد، (لیبولد فایس)، ترجمه دکتر عمر فروخ، دارالعلم، بیروت، 1987 م.
22. **الإسلام فی تصورات الغرب**، دكتر محمود حمدی زقزوق، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1987 م.
23. **الإسلام و الحضارة الغربیة**، دكتر محمد عمر حسین، دار الرساله، جده، چاپ نهم، 1413 ه‍ ـ 1993 م.
24. **الإسلام و العقلانیة**، جمال البنا، دار الفکر الإسلامی، قاهره.
25. **الإسلام و المستشرقین**، جمعی از علمای مسلمان، عام المعرفه، جده، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1985 م.
26. **الإسلام و الإیمان منظومه القیم**، محمد شحرور، الأهالی، بیروت، چاپ اول 1996 م.
27. **السیر الحثیث إلی الاستشهاد فی الحدیث فی النحو العربی**، دكتر محمود فجال، اضواء السلف، الریاض، چاپ دوم 1417 ه‍ ـ 1997 م.
28. **شرح دیوان کعب بن زهیر**، أبی سعید الحسن بن عبیدالله العسکری، دار الکتب المصریه، چاپ اول 1369 ه‍ ـ 1950 م.
29. **شرح نهج‌البلاغه**، ابن أبی الحدید، چاپخانه عیسی البابی الحلبی قاهره، بدون تاریخ.
30. **الشعر و الشعراء، ابن قتیبه**، تحقیق أحمد محمد شاکر، دارالمعارف، مصر، 1966 م.
31. **أصاله الفکر الإسلامی فی مواجهة التغریب و العلمانیة و التنویر الغربی**، استاد أنور الجندی، دارالفضیله قاهره، بدون تاریخ.
32. **الصراع بین الثقافة الإسلامیة و الثقافات الأخری**، دكتر طه دسوقی حبیشی، دار علی للطباعه، قاهره، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1997 م.
33. **أصول التفکیر النحوی**، دكتر علی أبی المکارم، دارالقلم، بیروت، 1973 م.
34. **أصول الفقه المحمدی**، جوزف شاخت، ترجمه استاد صدیق بشیربن نصر، نشر مجله دانشكده الدعوة، لیبی، شماره 11 سال1994 م.
35. **أصول النحو**، سعید أفغانی، چاپخانه دانشگاه دمشق 1376 ه‍.
36. **الأصلان العظیمان الکتاب و السنة رؤیة جدیدة**، جمال البنا، چاپخانه حسان قاهره.
37. **أضواء علی السنة المحمدیة أو دفاع عن الحدیث**، محمود أبوریه، دارالمعارف مصر، چاپ سوم، بدون تاریخ.
38. **الأضواء القرآنیة فی اکتساح الأحادیث الإسرائیلیة و تطهیر البخاری منها**، سید صالح أبوبکر، مطابع محرم الصناعیه، 1974 م.
39. **إعادة تقییم الحدیث**، قاسم أحمد، كتابخانه مدبولی الصغیر، چاپ اول 1997 م.
40. **إعاده قراءة القرآن**، ژاک بیرک، ترجمه وائل غالی شکری، تقدیم أحمد صبحی منصور، دارالندیم للصحافه و النشر و التوزیع، قاهره، چاپ اول 1996 م.
41. **العقد الفرید**، ابن عبد ربه أندلسی، چاپ لجنه التألیف و الترجمه و النشر، قاهره، 1952 م.
42. **أعیان الشیعة**، محسن أمین، چاپ دارالتعارف للچاپ، بیروت.
43. **الإفصاح فی إمامة علی ابین أبی طالب**، محمدبن نعمان عکبری، دارالمنتصر، بیروت، چاپ دوم 1409 ه‍ ـ 1989 م.
44. **الأنبیاء فی القرآن**، أحمد صبحی منصور، مؤسسة الرسالة، 1405 ه‍ ـ 1985 م.
45. إنذار من السماء (النظریة)، نیازی عزالدین، الأهالی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ اول 1996 م.
46. أهل السنة شعب الله المختار، صالح الوردانی، کنوته للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1997 م.
47. **أوروبا و الإسلام**، إمام أکبر دکتر عبدالحلیم محمود، دارالمعارف مصر، چاپ چهارم، بدون تاریخ.
48. **بلاغة الرسول**، دكتر علی محمدحسن العماری، دار الأنصار قاهره.
49. **بحوث فی‌القرآن و السنة**، اللجنة العلیا للاحتفال فی عید الألفی للأزهر، الأمانه العامه، قاهره، 1403 ه‍ ـ 1983 م.
50. **بلوغ الیقین بتصحیح مفهوم ملک الیمین**، إسماعیل منصور جوده، قاهره، 1418 ه‍ ـ 1997 م.
51. **البیان فی قرآن**، مصطفی کمال مهدوی، دارالآفاق الجدیده، الدار البیضاء، ليبي، چاپ اول 1990 م.
52. **تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام**، سید حسن صدر، چاپ شرکه الطباعه و النشر العراقیه بغداد 1951 م.
53. **تأملات فی الحدیث عند السنة و الشیعة**، زکریا عباس داود، دارالنخیل للطباعه و النشر، بیروت، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1995 م.
54. **التبشیر والاستعمار فی‌البلاد العربیة**، دكتر مصطفی خالدی و دکتر عمر فروخ، الكتابخانه العصریه، چاپ اول بدون تاریخ.
55. **تبصیر الأمة بحقیقة السنة**، أسماعیل منصور جوده، قاهره، 1416 ه‍ ـ 1995 م.
56. **تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل**، شیخ محمد غزالی، دارالآمان، الرباط، المغرب، چاپ سوم، 1414 ه‍ ـ 1993 م.
57. **تطبیق الشریعة الإسلامیة بین الحقیقة و شعارات الفتنة**، صفوت حسن لطفی و محمد عبدالعظیم علی و جلال یحیی کامل، تقدیم یحیی کامل أحمد، دارالثقافه العربیه للطباعه، قاهره.
58. **الثورة الإیرانیه فی میزان الإسلام**، شیخ محمد منظور نعمانی، ترجمه دکتر سمیر عبدالحمید إبراهیم، چاپخانه عبیر للکتاب و الأشغال التجاریه، قاهره.
59. **ثم اهتدیت**، محمد التیجانی، مؤسسه الفجر، لندن، چاپ دوم 1410 ه‍ ـ 1989 م.
60. **حد الردة** دراسة أصولیة تاریخه، أحمد صبحی منصور، دار طیبه للدراسات و النشر، قاهره.
61. **الحسبة** دراسة أصولیة تاریخیة، أحمد صبحی منصور، الناشر مرکز المحروسه للنشر و الخدمات الصحفیه، چاپ اول 1995 م.
62. **حصاد العقل**، محمد سعید عشماوی، كتابخانه مدبولی الصغیر، 1992 م.
63. **حصوننا مهددة من داخلها**، دكتر محمد محمدحسین، دارالرساله، جده، چاپ دوازدهم 1413 ه‍ ـ 1993 م.
64. **حقائق ثابتة فی الإسلام**، ابن خطیب، چاپخانه أفق، تهران، چاپ اول 1394 ه‍ ـ 1974 م.
65. **حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث**، محمد سعید عشماوی، كتابخانه مدبولی الصغیر، چاپ دوم 1415 ه‍ ـ 1995 م.
66. **حقیقة السنة النبویة**، أحمد حجازی السقا، كتابخانه الکلیات الأزهریه، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1990 م.
67. **حوار و مناقشة کتاب عائشه أم المؤمنین**، هشام آل قطیط، دارالحجه البیضاء، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1998 م.
68. **حیاة محمد**، دكتر محمدحسین هیکل، الهیئة المصریة العامة للکتاب، 1996 م.
69. **الخدعة رحلتی من السنة إلی الشیعة**، صالح الوردانی، دارالخلیج للطباعه و النشر، چاپ دوم 1416 ه‍ ـ 1996 م.
70. **خزانة الأدب و لب لباب العرب**، عبدالقادر بغدادی، تحقیق عبدالسلام هارون، دارالکتاب العربی، قاهره، 1387 ه‍.
71. **خمسون و مائة صحابی مختلق**، مرتضی عسکری، دار الزهراء، بیروت، چاپ ششم، 1412 ه‍ ـ 1991 م.
72. **الخلافة المغتصبه، أزمة تاریخ أم أزمة مؤرخ**، إدریس حسینی، دار الخلیج للطباعه و النشر، چاپ دوم 1416 ه‍ ـ 1996 م.
73. **درء تعارض العقل و النقل**، ابن تیمیه، چاپخانه الأمیریه بولاق، چاپ اول 1321 ه‍، تصویر دارالکتب العلمیه، بیروت، با حاشيه‌ي منهاج السنه.
74. **دراسات محمدیة**، گلدزیهر، ترجمه استاد الصدیق بشیر نصر، نشر مجله دانشكده الدعوه الإسلامیه، ليبي، شماره 8 سال 1991 م، و شماره 10 سال 1993 م.
75. **دراسة الکتب المقدسه فی ضوء المعارف الحدیثة**، موریس بوکای، كتابخانه مدبولی الکبیر، چاپ اول 1996 م.
76. **دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین**، صالح الوردانی، الناشر تریدنکو للطباعه، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1997 م.
77. **دفاع عن العقیدة و الشریعة ضد مطاعن السمتشرقین**، شیخ محمد الغزالی، دارالکتب الإسلامیه، قاهره چاپ پنجم 1408 ه‍ ـ 1988 م.
78. **دفع الشبهات عن شيخ محمد الغزالی**، أحمد حجازی السقا، كتابخانه الکتلیات الأزهریه، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1983 م.
79. **دلیل المسلم الحزین إلی مقتضی السلوک فی‌القرن العشرین**، حسین أحمد أمین،دارالشروق، قاهره، چاپ اول 1403 ه‍ ـ 1983 م.
80. **دین‌السلطان** (البرهان) نیازی عزالدین، الأهالی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ اول 1997 م.
81. **الربا و الفائدة فی‌الإسلام**، محمد سعید العشماوی، كتابخانه مدبولی الصغیر، قاهره، چاپ اول 1416 ه‍ ـ 1996 م.
82. **رجال اختلف فیهم الرأی**، استاد أنور الجندی، دارالأنصار، قاهره.
83. **الرسول فی کتابات المستشرقین**، نذیر حمدان، چاپ رابطه العالم الإسلامی، جده.
84. **رشاد خلیفه**، صنیعة الصلیبیة العالمیة، و أخطر من سلمان رشدی، دكتر خالد نعیم، چاپخانه المختار الإسلامی، بدون تاریخ.
85. **رؤیة إسلامیة للاستشراق**، استاد أحمد غراب، المنتدی الإسلامی، چاپ دوم 1411 ه‍.
86. **زواج المتعة حلال عند أهل السنه**، صالح الوردانی، كتابخانه مدبولی الصغیر، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1997 م.
87. **السحر و السحرة و الوقایة من الفجرة**، استاد تاج‌الدین نوفل، كتابخانه التراث الإسلامی، قاهره.
88. **السلطة فی‌الإسلام، العقل الفقهی السلفی بین النص و التاریخ**، عبد الجواد یاسین، المرکز الثقافی العربی، الدار البیضاء، المغرب، چ اول 1998 م.
89. **السنة مصدر للمعرفة و الحضارة**، دكتر یوسف قرضاوی، دارالشروق، قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1997 م.
90. **الإمام الشافعی و تأسیس الأیدیولوجیة الوسطیة**، نصر أبوزید، كتابخانه مدبولی، چاپ دوم 1996 م.
91. **شفاء الصدر بنفی عذاب القبر**، إسماعیل منصور جوده، قاهره، 1415 ه‍ ـ 1994 م.
92. **شدو الربابه بأحوال مجتمع الصحابه**، خلیل عبدالکریم، دار سینا درقاهره، چاپ اول 1997 م.
93. **شیخ المضیرة (أبو هریره)**، محمود أبوریه، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ چهارم 1413 ه‍ ـ 1993 م.
94. الشیعة و المتعة، محمد مال الله، كتابخانه ابن تیمیه، چاپ سوم 1409 ه‍.
95. **الصحابة فی نظر الشیعة الإمامیة**، أسد حیدر، نشر چاپ النجاح قاهره، بی‏تا.
96. **الصلاة**، محمد نجیب، دائرةالمعارف العلمیة الإسلامیة، قاهره.
97. **الصلاة فی‌القرآن**، أحمد صبحی منصور، خطی.
98. **صواعق الحق المرسلة علی الجنیین و الکهان و السحره**، جمعی از علمای پیرو سنت محمدی، إعداد عبدالمجید محمد صالح، چاپخانه العمرانیه، قاهره.
99. **صورتان متضادتان لنتائج الرسول الأعظم**، بین السنة و الشیعة الإمامیة، لأبی الحسن، علی الحسنی الندوی، چاپخانه الکلمه درجیزه، 1405 ه‍ ـ 1985 م.
100. **ضحی الإسلام**، استاد أحمد أمین، نشر كتابخانه النهضة المصریة قاهره، چاپ ششم 1961 م.
101. **الطب الإسلامی**، دكتر أحمد طه، دارالاعتصام قاهره، بی‏تا.
102. **الطب الوقائی فی الإسلام**، عمید صیدلی، عمر محمود عبدالله، چاپخانه الزهراء الحدیثه المحدوده عراق، چاپ اول 1410 ه‍ ـ 1990 م.
103. **عبدالله بن سبأ و أساطیر أخری**، مرتضی العسکری، دار الزهراء، بیروت، چاپ ششم 1412 ه‍ ـ 1991 م.
104. **عذاب القبر فی المیزان**، عکاشه عبدالمنان الطیبی، دارالاعتصام، قاهره.
105. **عذاب القبر و الثعبان الأقرع**، أحمد صبحی منصور، دار طیبه للدراسات و النشر، قاهره.
106. **عقوبة الحد فی ضوء القرآن الکریم و أثرها فی إصلاح المجتمع**، دكتر محمد زواوی عبدالله، خطی دانشكده أصول الدین قاهره، ش 1748 سال 1405 ه‍ ـ 1989 م.
107. **العلمانیة و موقفها من العقیدة و الشریعة**، دكتر عبدالعظیم المطعنی، كتابخانه النور، 1992 م.
108. **العلمانیة و موقف الإسلام منها**، دكتر عزت عبدالمجید، خطی، دانشكده أصول الدین قاهره، ش 1109.
109. **الغارة علی التراث الإسلامی**، استاد جمال سلطان، مرکز الدراسات الإسلامیه برمنجهام، بریطانیا، 1412 ه‍ ـ 1992 م.
110. **الغارة علی العالم الإسلامی**، أ. ل شاتلیه، نقلها إلی العربیه محدردین الخطیب، و مساعد الیافی، چاپخانه السلفیه و مکتبتها، چاپ چهارم 1398 ه‍.
111. **الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب**، عبد الحسین أحمد أمینی، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم.
112. **فتح الوهاب لا جزیه علی أهل الکتاب**، إسماعیل منصور جوده، قاهره، چاپ اول 1419 ه‍ ـ 1998 م.
113. **الفتنة الخمینیة حقیقة الثورة ایرانیة**، شیخ محمد عبدالقادر آزار، چاپخانه عبیر للکتاب، حلوان، چاپ اول 1406 ه‍ ـ 1986 م.
114. **الفتنة الکبری(عثمان)**، طه حسین، دارالمعارف، مصر، چاپ دهم.
115. **فجرالإسلام**، أحمد أمین، كتابخانه النهضة المصریة قاهرة، چاپ هفتم 1959 م.
116. **فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رد أرباب**، حسین بن محمدتقی نوری طبری، چاپ سنگی.
117. **الفرقان**، لابن الخطیب، چاپخانه المصریة قاهره، چاپ اول 1367 ه‍ ـ 1948 م.
118. **الفصول المهمة فی تألیف الأمة**، عبد الحسین شرف‌الدین موسوی، چاپخانه العرفان، صیدا سال1330 ه‍.
119. **الفکر الإسلامی الحدیث وصلته فی الاستعمار الغربی**، دكتر محمد البهی، كتابخانه وهبه، چاپ دوم عشر 1411 ه‍ ـ 1991 م.
120. **الفکرالإسلامی نقد و اجتهاد**، محمد أرکون، ترجمه هاشم صالح، دارالساقی، بیروت، چاپ سوم 1998 م.
121. **فی الأدب الجاهلی**، طه حسین، دارالمعارف، مصر، چاپ شانزدهم.
122. **الاقتراح فی علم أصول النحو**، سیوطی، تحقیق دکتر أحمد محمد قاسم، قاهره، چاپ اول 1396 ه‍ ـ 1976 م.
123. **قادة الغرب یقولون: دمورا الإسلام أبیدو أهله**، عبد الودود یوسف، دار الاسلام قاهره، 1413 ه‍ ـ 1994 م.
124. **قراءة فی صحیح البخاری**، أحمد صبحی منصور، خطی.
125. **قرآن أم حدیث**، رشاد خلیفه، مسجد توسان، أمریکا.
126. **القرآن و الحدیث و الإسلام**، رشاد خلیفه، خطی.
127. **قصه الحدیث المحمدی**، محمود أبو ریه، الهیئة المصریة العامة للکتاب 1986 م.
128. **الکامل فی اللغة و الأدب**، أبی العباس محمد بن یزید بن مبرد تحقیق محمد أحمد الدالی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ دوم 1413 ه‍ ـ 1993 م.
129. **الکتاب و القرآن قراءة معاصرة**، محمد شحرور، شرکة الچاپ للتوزیع و النشر، بیروت، چاپ اول 1412 ه‍ ـ 1992 م.
130. **کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین**، حسن بن یوسف بن مطهر حلی، تحقیق حسین درکاهی، دارالمفید، بیروت، چاپ دوم 1414 ه‍ ـ 1993 م.
131. **کلا ثم کلا، کلا لفقهاء التقلید ثم کلا لأدعیاء التنویر**، جمال البنا، چاپ دارالفکر الإسلامی، سال 1414 ه‍ ـ 1994 م.
132. **کیف نتعامل مع السنة النبویة**، دكتر یوسف قرضاوی، دارالوفاء، منصورة، چاپ هفتم 1415 ه‍ ـ 1994 م.
133. **لقد شیعنی الحسین، الانتقال الصعب فی رحاب المعتقد و المذهب**، إدریس حسینی، دار النخیل العربی، بیروت، چاپ چهارم 1416 ه‍ ـ 1996 م.
134. **لماذا القرآن**، عبد الله خلیفه أحمد صبحی منصور، بی تا بی جا.
135. **مائة سؤال عن الإسلام**، شیخ محمد غزالی، دار ثابت، قاهره، چاپ سوم 1407 ه‍ ـ 1987 م.
136. **المتآمرون علی السملمین الشیعة، من معاویه إلی ولاة الفتنة**، موسی موسوی، كتابخانه مدبولی، چاپ دوم 1996 م.
137. **مجتمع یثرب العلقاه بین الرجل و المرأه فی العهدین المحمدی و الخلیفی**، خلیل عبدالکریم، دار سینا، قاهره، چاپ دوم 1997 م.
138. **المدخل لدراسة القرآن و السنة و العلوم الإسلامیة**، دكتر شعبان محمد إسماعیل، دار الأنصار، مصر، چاپ اول 1400 ه‍ ـ 1980 م.
139. **المراجعات**، عبد الحسین شرف‌الدین موسوی، دار الأندلس، بیروت، بدون تاریخ.
140. **مساحة للحوار من أجل الوفاق و معرفة الحقیقة**، أحمد حسین یعقوب، الغدیر، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1997 م.
141. **المسلم العاصی، هل یخرج من النار لیدخل الجنه**، أحمد صبحی منصور، قاهره، چاپ اول 1407 ه‍ ـ 1987 م.
142. **المسیح علیه السلام فی القرآن الکریم**، دكتر رمضان مصطفی دیب، مخطوط در دانشكده‌ي أصول الدین قاهره رقم 957.
143. **مسیلمه فی مسجد توسان، الظهور الجدید، وراء المحیطات**، دكتر طه الدسوقی حبیشی، كتابخانه رشوان، قاهره.
144. **المستشرقون و التراث**، دكتر عبدالعظیم الدیب، دارالوفاء منصورة، چاپ دوم 1413 ه‍ ـ 1992 م.
145. **مصباح الهدایة فی إثبات الولایة**، علی موسوی بهبانی، ناشر أصفهان کتابفروشی دین و دانش، چاپخانه ربانی.
146. **مصطلح التاریخ**، أسد رستم، منشورات العصریة، بیروت، بدون تاریخ.
147. **معالم المدرستین**، مرتضی العسکری، الدار العالمیة، بیروت، چاپ پنجم 1414 ه‍ ـ 1993 م.
148. **مفتاح دارالسعادة و منشور ولایة الله العلم و الإراده**، ابن قیم الجوزیه، دارالکتب العلمیة، بیروت.
149. **مفهوم النص**، دكتر نصر أبو زید، بيتا و بيجا.
150. **مقدمات العلوم و المناهج**، استاد أنور الجندی، دار الأنصار، قاهره.
151. **مناهج المستشرقین فی الدراسات العربیة و الإسلامیة**، جماعة من العلماء، مکتب التربیة العربی لدول الخلیج، الریاض، 1405 ه‍ ـ 1985 م.
152. **من التوجیهات النبویة للأسرة الإسلامیة**، دكتر سعید محمد صوابی، چاپخانه الفجر الجدید، 1411 ه‍ ـ 1990 م.
153. **منع تدوین الحدیث أسباب و نتائج**، علی الشهرستانی، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1997 م.
154. موازین القرآن و السنه للأحادیث الصحیحة و الضعیفة و الموضوعة، عزالدین بلیق، دار الفتح، بیروت، چاپ اول 1403 ه‍ ـ 1983 م.
155. **المؤامره علی الإسلام**، استاد أنور الجندی، دار الاعتصام، قاهره.
156. **المؤتمر الحادی عشر لمجمع البحوث الإسلامیه**، الدعوة و الدعاة، 1408 ه‍ 1988 م.
157. **موقف الإسلام من المجتمع الجاهلی**، دكتر جعفر السقا، جمعیة الوقف الإسلامی، هلند، چاپ اول 1409 ه‍.
158. **موقف النحاة من الاحتجاج فی حدیث**، دكتر خدیجه حدیثی، دار الرشید، منشورات وزاره الثقافه و الإعلام، الجمهوریه العراقیه.
159. **المیزان فی تفسیرالقرآن**، سید محمدحسین طباطبایی، دارالکتب الإسلامیه تهران، چاپ دوم.
160. **نحو تطویر التشریع الإسلامی**، عبد الله أحمد النعیم، ترجمه و تقدیم حسین أحمد أمین، دار سینا للنشر، قاهره، چاپ اول 1994 م.
161. **نحو فقه جدید**، جمال البنا، دارالفکر الإسلامی، قاهره، بدون تاریخ.
162. **النسخ و البداء فی الکتاب و السنه**، محمد حسین الحاج العاملی، دارالهادی، بیروت، 1418 ه‍ ـ 1997 م.
163. **النص و الاجتهاد**، عبد الحسین شرف‌الدین الموسوی، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ چهارم 1386 ه‍ ـ 1966 م.
164. **نظرة القرآن إلی الجریمة و العقاب**، دكتر محمد عبدالمنعم القیعی، دارالمنار، قاهره، 1408 ه‍ ـ 1988 م.
165. **نظریه عدالة الصحابة و المرجعیة السیاسیة فی الإسلام**، أحمد حسین یعقوب، چاپخانه الخیام، عمان، الأردن، چاپ اول، بدون تاریخ.
166. **نقد الحدیث فی علم الروایه و الدرایه**، دكتر حسین الحاج حسن، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ اول 1405 ه‍ ـ 1985 م.
167. **نقد الخطاب الدینی**، نصر أبو زید، دار سینا، قاهره چاپ دوم 1994 م.
168. **کتاب نصر أبوزید و دحض شبهاته**، دكتر رفعت فوزی عبدالمطلب، كتابخانه الخانجی در قاهره، چاپ اول 1417 ه‍ ـ 1996 م.
169. **و رکبت السفینه**، مروان خلیفات، الغدیر للدراسات و الطباعه و النشر، بیروت، چاپ اول 1418 ه‍ ـ 1997 م.
170. **وعاظ السلاطین**، علی الوردی، دار کوفان، لندن، توزیع دارالکنوز الأدبیه، بیروت، چاپ دوم 1995 م.
171. **لاناسخ و لا منسوخ فی القرآن**، أحمد صبحی منصور مرکز المحروسه درمعادی، چاپ اول 1997 م.
172. **جوزف شاخت حیاته و آثاره**، روبیر برونشفیج، ترجمه دکتر عبدالحکیم الأربد، نشر مجله دانشكده الدعوه بليبي، شماره‌ي 11 سال 1994 م.

نهم: مجله‌ها و روزنامه‌ها

1. **مجله الأزهر الشریف**، مجمع البحوث الإسلامیة، شماره ربیع‌الأول سال 1418 ه‍ ـ 1997 م، و شماره ربیع‌الآخر سال 1418 ه‍ ـ 1997 م.
2. **روزنامه آفاق عربیه**، 17 ربیع‌الآخر 1418 م.
3. **مجله دانشكده‏ي أصول الدین در قاهره**، دار الطباعة المحمدیة درقاهره، شماره دوم سال 1404 ه‍ ـ 1984 م.
4. **مجله دانشكده‏ي الدعوه الإسلامیه**، دانشكده‏ي الدعوة الإسلامیة، الجماهیریة العربیة اللیبیة الشتراکیة العظمی، طرابلس، شماره‌هاي 8 سال 1991 م، و 10 سال 1993م، و 11 سال 1994 م.
5. **مجله روز الیوسف**، شماره‌هاي: 3530، 3559، 3563، 3564،سال 1411 ه‍ ـ 1996 م، و شماره‌ي 3586سال 1417 ه‍ ـ 1997 م.
6. **مجله العربی**، شماره‌ي 480، 1419 ه‍ ـ 1998 م.
7. **روزنامه مجمع اللغه العربیه**، مجموعه القرارات العلمیه فی خمسین عاماً، تخريج و مراجعه از محمد شوقی أمین، و إبراهیم الترزی، الهیئه العامه لشئون المطابع الأمیریه، قاهره، 1984 م.
8. **مجله المنار**، محمد رشیدرضا، چاپخانه المنار، مصر شماره‌هاي 9، 10، 11، 12، 19، 21، 27، 28، 29، 33.
9. **مجله الوعی الأسلامی**، صادره از وزارت أوقاف و شئون أسلامی در دولت کویت، شماره‌ي 375، سال 1417 ه‍ ـ 1997 م، و شماره‌ي 396 سال 1419 ه‍ ـ 1998م.

1. - امام شافعی متواتر را دانش عام و یا دانش تسلط و احاطه نام نهاده است. نگاه: الرساله، ص 478، بند 1329. [↑](#footnote-ref-1)
2. - امام شافعی آحاد را (علم ویژه) نامیده است، نگاه: الرساله 478 بند شماره 1330. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نگا: قاموس المحیط 2/150-151 و مختار الصحاح، ص 707-708، و مصباح الخیر 2/647. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/7 نگا: نزهة النظر ابن حجر، ص 17، الاحکام، آمدی 2/14، 15 و بحرالمحیط 4/231، و ارشاد الفحول 1/200 و الابهاج فی شرح المنهاج 2/285، و الحصول رازی 2/108، نگا: قواعد التحدیث قاسمی، ص 146. [↑](#footnote-ref-4)
5. - شروط الائمه الخمسه حازمی، ص 31، 32، 37. [↑](#footnote-ref-5)
6. - علوم الحدیث، ص 162. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نزهة النظر، ص 19، نگا: تدریب الراوی، 2/178-179، و بحرالمحیط 248/4 و مدخل الی السنة النبویه، دکتر عبدالمهدی عبدالقادر، ص 331. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نگا: ایراد و نقد شیخ شلتوت: به این نظر تحت عنوان، اسراف در وصف احادیث متواتر و دلایل آن، «الاسلام عقیدة و شریعة»، ص 62-65. [↑](#footnote-ref-8)
9. - شارح مسلم الثبوت نيز بر این نظر است 1/120 و بعد از آن. نگا: مقاصد الحديث فى القديم والحديث 2/19-22، و دراسات أصولية فى السنة ص 161، نگا: أمثلة على الأحاديث المتواترة فى الأزهار المتناثرة فى الأخبار المتواترة، سيوطى، و نظم المتناثر من الحديث المتواتر، كتانى، و إتحاف ذوى الفضائل المشتهرة بما وقع من الزيادة فى نظم المتناثر على الأزهار المتناثرة، سيد عبد العزيز بن محمد بن الصديق الغمارى، بهمراه مجموعه حدیثی راستین. [↑](#footnote-ref-9)
10. - براهمه: گروهی هستند که رسالت پیامبر را قبول ندارند و خدا را به طور مطلق عبادت می‌کنند و او را می‌پرستند، نه به خاطر ارسال پیامبری، و یا بخاطر رسول مشخصی. و بطور اطلاق همه انبیاء را انکار می‌کنند، و می‌پندارند که فرزندان حضرت ابراهیم می‌باشند، گروهی از آن‌ها در هند هستند که بتها را می‌پرستند، نگا: کشاف اصطلاحات الفنون 1/215، و فواتح الرحموت 2/113. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سمینه با ضم سین و فتح میم، منسوب هستند به سومان، و آن‌ها ملتی بت پرستند و معتقد به تناسخ می‌باشند و معتقدند بجز احساس راهی برای دانستن نیست، نگا: کشاف اصطلاحات الفنون 4/52، و کشف الاسرار 2/262، و فواتح الرحموت 2/113، نگاه: رد شبهات آن‌ها در فتواتح الرحموت 1/113، و کتاب توجیه النظر، ص 57، 64، (5) و اصول الدین، ص 20. [↑](#footnote-ref-11)
12. - اصول الدین، ص 20. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الاحکام، آمدی 2/15، نگا: مقاصد الحدیث، دکتر مصطفی تازی 2/22. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ارشاد الفحول، 1/202. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مختصر الصواعق المرسلة 2/520. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مقاله «الإسلام هو القرآن وحده»، دكتر توفيق صدقى، مجلة المنار، جلد 9/517، 912، 924، و مقاله النسخ فى الشرائع الإلهية، جلد 9/687، 688، و أضواء على السنة، محمود أبورية ص39، 42، و الأصلان العظيمان ص 303 و بعد از آن، و السنة ودورها فى الفقه الجديد ص 137 هر دو از جمال البنا0 و تبصير الأمة بحقيقة السنة، إسماعيل منصور ص 18، و عذاب القبر والثعبان الأقرع، أحمد صبحى ص 9، 16، 17، و الإمام الشافعى، نصر أبو زيد ص 107، و السلطة فى الإسلام، عبد الجواد ياسين ص 210، 238 و غيره. [↑](#footnote-ref-16)
17. - زیرا درجه و مقام علم متواتر همانطور که حافظ ابن حجر ترجیح داده، ضروری است و پاسخ کسانی است که گفته‌اند درجه آن، نظری است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - الکفایه، باب الکلام فی الاخبار و تقسیمها، ص 50. [↑](#footnote-ref-18)
19. - جامع البیان العلم، 2/33. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الاحکام فی اصول الاحکام تقسیم الاخبار عن الله تعالی 1/102. [↑](#footnote-ref-20)
21. - علوم الحديث ص 162، نگا: فتح المغيث، سخاوى 3/37. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/24، نگا: نزهة النظر، ص 15، مکانة العلمیه عبدالرزاق در حدیث نبوی که از دکتر اسماعیل دفتار آورده 1/28-33، نگا: شذوذ دکتر حجازی در کتاب دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، که ایشان پنداشته، غزالی معتقد به عدم وجود اجماع مبنی بر عمل به حدیث متواتر است، دفع الشبهات، ص 113. [↑](#footnote-ref-22)
23. - نگا: نزهة النظر، ص 15، و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/24. [↑](#footnote-ref-23)
24. - نگا: البحر المحیط زرکشی 4/247، و اصول سرخسی 1/283، و المنهج الاسلامی فی الجرح و التعدیل تألیف دکتر فاروق حماده، ص 362، و خبر الواحد فی السنه تألیف خانم دکتر سهیر رشاد، ص 15. [↑](#footnote-ref-24)
25. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث مؤلف دکتر مصطفی تازی، 2/23، 24. [↑](#footnote-ref-25)
26. - جامع بیان العلم و فضله 2/33، 34 – 26. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگا: قاموس المحیط 1/340، و مختار الصحاح، ص 711. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نزهة النظر لابن حجر، ص 22. [↑](#footnote-ref-28)
29. - الاحکام فی اصول الاحکام از آمدی 2/31. [↑](#footnote-ref-29)
30. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/37. [↑](#footnote-ref-30)
31. - در مورد تعریف این سه نوع از حدیث نزد جمهور محدثین نگا: منبع قبلی، ص 38-50، و همچنین نگا: نزهة النظر ابن حجر، ص 19 – 24، نگا: کتاب دراسات اصولیه فی السنه النبویه تألیف دکتر محمد حفناوی، ص 165-168. [↑](#footnote-ref-31)
32. - نگا: مقایسه میان حدیث مشهور حنفیها و حدیث آحاد از نظر جمهور علما در کتاب «هذا عهد نبینا الینا خبر الآحاد» تألیف دکتر مصطفی محمد سلامه، ص 25-33. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نگا: تعریف آن و مثالهای آن نزد حنفیها، همان منبع قبلی، ص 25-33-35. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نگا: مقایسه دلایل آن میان حنفیها و جمهور علما در همان منبع، ص 48. [↑](#footnote-ref-34)
35. - نگا: «هذا عهد نبینا الینا خبر الآحاد»، ص29، استاد مصطفی محمد سلامه گفته این نظر عموم حنفیهاست، و به همین دلیل گفته‌اند اگر کسی آن را منکر شود و نپذیرد گمراه گشته است (منبع قبلی، ص 33، 40) نگا: اصول سرخسی 1/293، جصاص و گروهی از حنفیها گفته‌اند که حدیث مشهور افاده علم یقینی می‌کند، و منکر آن کافر می‌باشد، منبع قبلی، ص 32-40. با وجود اجماع حنفیها مبنی بر حجیت خبر مشهور، عیسی ابن ابان نظر دیگری دارد و معتقد است که باید استثناء قایل شد. یعنی زمانی حجیت دارد که مخالف قیاس نباشد نگا: کتاب «هذا عهد نبینا»، ص 32. [↑](#footnote-ref-35)
36. - نگا: مبحث تفاوت میان حدیث متواتر و مشهور نزد حنفیها در کتاب «هذه عهد نبینا الینا»، ص 34. [↑](#footnote-ref-36)
37. - نگا: اصول سرخسی، 2/82، المعتمد فی اصول الفقه، 2/426، الاحکام فی اصول الاحکام آمدی، 3/155. [↑](#footnote-ref-37)
38. - نگا: المستصفی 1/145 دراسات اصولیة فی السنة النبویة، ص 169، و خبر الواحد فی السنة و اثره فی فقه الاسلامی، تألیف خانم سهیر رشاد مهنا، ص 23. [↑](#footnote-ref-38)
39. - تدریب الراوی، 1/132. [↑](#footnote-ref-39)
40. - در مورد ظن و گمان هدف ائمه مسلمانان در صفحات بعد خواهد آمد، که چگونه دشمنان اهل سنت این قدر بد متوجه شده‌اند، که به حجیت خبر واحد ایراد بگیرند، نگا: ص 29-32. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان 1/133. [↑](#footnote-ref-41)
42. - تدریب الراوی، 1/75. [↑](#footnote-ref-42)
43. - منبع قبلی 1/75، نگا: الاحکام آمدی 2/32، و البحر المحیط 262/4، و امام ابن القیم جوزیه تصحیح کرده که حدیث روایت شده از احمد ابن حنبل افاده علم می‌کند، و آنچه را که «اثرم» از احمد برخلاف آن ذکر کرده، ضعیف می‌باشد، نگا: مختصر الصواعق المرسله، 2/533. [↑](#footnote-ref-43)
44. - الاحکام ابن حزم 1/106. [↑](#footnote-ref-44)
45. - تدریب الراوی، 1/75. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مختصر الصواعق المرسلة 2/528، 530. [↑](#footnote-ref-46)
47. - نگا: المحصول 2/141، و الاحکام آمدی 2/32، و البحر المحیط 4/265، و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث دکتر مصطفی تازی 2/52، و دراسات اصولیه فی السنه، ص 186. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الاحکام، 2/32، به نظام معتزلی نسبت داده شده، همچنین ابن قیم در مختصر الصواعق 2/535، و سرخسی در اصول خود 1/330 – آن را به نظام نسبت داده‌اند. [↑](#footnote-ref-48)
49. - الابهاج فی شرح المنهاج، 2/299. [↑](#footnote-ref-49)
50. - شرح عضد الملة و الدین بر مختصر المنتهی ابن حاجب، 2/55. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نزهة النظر، ص22. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مختصر الصواعق المرسله 2/523 – 563. [↑](#footnote-ref-52)
53. - امام ابن دحیه در این باره نصی آورده در مورد آنچه که درباره حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل آن خواهد آمد، نگا: باعث الحثیث تألیف شیخ احمد محمود شاکر، ص 29، 30، و حجیت خود حدیث در باب عقاید و الاحکام از البانی، ص 57-60. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ابوالحسن بصری معتزلی هم در المعتمد فی اصول الفقه 2/84، بر این نظر است و عبدالجواد یاسین در «شیذ الشاذ» آن را عقیده باطل دانسته، نگا: السلطه فی الاسلام، ص 258، و همچنین نگا: گفته حسن السقاف در مقدمه کتاب ابن جوزی «دفع شبه التشبیه تألیف باکف التنزیه، ص 55 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-54)
55. - تدریب الراوی، 1/132. [↑](#footnote-ref-55)
56. - الاحکام آمدی، 2/32. [↑](#footnote-ref-56)
57. - نزهة النظر، ص 22 با اندکی تصرف، نگا: البحر المحیط 4/264، 266، و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/53. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مقاصد الحدیث فی القدیم والحدیث، 2/53، 54. [↑](#footnote-ref-58)
59. - نزهة النظر، ص 22 – استاد محمد رشیدرضا: در مجله المنار چنین نظری داشته، و گفته حافظ ابن حجر را تأیید کرده، نگا: مجله المنار شماره 348/19، 349. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث 2/54/55، نگا: نزهة النظر، ص 23، و علم الحدیث، ابن تیمیه، ص155، و إرشاد الفحول1/212، 213، و دراسات أصولية فى السنة ص 177-181، نگا: قرائن الشيعة فى إفادة خبر الواحد للعلم فى كتاب أصول الحديث، دكتر عبد الهادى الفضلى ص83-87. [↑](#footnote-ref-60)
61. - الباعث الحثیث، ص 30، نگا: المکانة العلمیة، عبدالرزاق، در الحدیث النبوی استاد دکتر اسماعیل دفتار 1/33-42، در مبحث افاده علم خبر واحد. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث، 2/55. [↑](#footnote-ref-62)
63. - باعث الحثیث، ص 30-31. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نگا: مختصر صواعق المرسله، 2/537-561. [↑](#footnote-ref-64)
65. - نگا: کتاب الام، 7/288. [↑](#footnote-ref-65)
66. - نگا: رساله، باب خبر واحد، ص 369-471، بندهای 998-1308. [↑](#footnote-ref-66)
67. - نگا: صحیح مسلم (شرح نووی) مقدمه‌اش، در باب درست بودن احتجاج به حدیث معنعن 1/170. [↑](#footnote-ref-67)
68. - نگا: فتح الباری، موضوع و مبحث خبر آحاد 13/244-258. [↑](#footnote-ref-68)
69. - نگا: الاحکام آمدی، 2/30 – 70، و به ابهاج فی شرح المنهاج 2/299-348، و به الاحکام ابن حزم 1/95-143 و بحر المحیط 4/255-267، و به المعتمد فی اصول الفقه 92/2-140، و به اصول سرخسی 1/321، و المستعفی غزالی 1/145-155، و به فواتح الرحموت 2/121 و ما بعد آن، و همچنین به البرهان جوینی 1/222، و بعد آن، و المحصولِ رازی 2/170 193، و به اعلام الموقعین، 1/39 و صفحات بعد از آن، و ارشاد الفحول 1/207-232. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث، 2/55، 56، نگا: المدخل الی السنه النبویه تألیف دکتر عبدالمهدی، در مبحث (الآحاد هوالمعول علیه فی الاسلام)، ص 273. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث، 2/56. [↑](#footnote-ref-71)
72. - اصول السرخسی، 1/298. [↑](#footnote-ref-72)
73. - همان، 1/321. [↑](#footnote-ref-73)
74. - الاحکام، ابن حزم، 1/106، 135. [↑](#footnote-ref-74)
75. - المعتمد فی اصول الفقه، 2/138. [↑](#footnote-ref-75)
76. - نگا: المنهاج شرح مسلم و مقدمه باب صحة الاحتجاج بالحدیث المعنعن 1/170. [↑](#footnote-ref-76)
77. - ابن دحیه: همان ابوخطاب، عمر ابن الحسن ابوالخطاب بن دحیه اندلسی محدث است، که ملقب به دارای دو نسب (ذی نسبین) می‌باشد، که یکی منسوب به دحیه الکلی از یاران رسول خدا و دیگری منسوب به حسین بن علی می‌باشد، در علم حدیث آگاه و دارای حافظه‌ای قوی بوده، بهره‌ای فراوان در لغت برده است، از جمله تألیفات او: الابتهاج فی احادیث المعارج، و العلم المشهور فی فضایل الایام و الشهور، و.... در سال 633 ه‍ از دنیا رفت. شرح حال او: در کتابهای تذکرة الحفاظ 4/1420 شماره 1136 – و طبقات الحفاظ سیوطی، ص 501 شماره 1102، و لسان المیزان 5/163، شماره 6086، و وفیات الاعیان، 3/448، شماره 497، و طبقات العلماء الحدیث، ابن هادی 4/202 شماره 115. [↑](#footnote-ref-77)
78. - نگا: الابتهاج فی الاحادیث المعراج، ص 78. [↑](#footnote-ref-78)
79. - جامع بیان العلم و فضله، 2/34. [↑](#footnote-ref-79)
80. - خضری، همان محمد ابن عفیفی باجوری است که معروف به شیخ خضری می‌باشد – در شرع و ادبیات و تاریخ اسلام عالم می‌باشد، اهل کشور مصر و فارغ التحصیل از مدرسه دارالعلوم می‌باشد، از جمله چهل تألیفاتش اصول الفقه و تاریخ تشریع الاسلامی می‌باشد. در سال 1345 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب اعلام موجود است در ص 7/151. [↑](#footnote-ref-80)
81. - اصول الفقه، ص 280، نگا: اختلافات المحدثین و الفقها فی الحکم علی الحدیث، دکتر عبدالله شعبان علی، ص 224-225. [↑](#footnote-ref-81)
82. - السنة المفتری علیها تألیف مستشار سالم البهنساوی ص 161، نگا: همان منبع مبحث استحالة العمل بغیر اعتقاد (محال بودن پذیرش عمل بدون داشتن اعتقاد). [↑](#footnote-ref-82)
83. - السنة المفتری علیها، مستشار سالم البهنساوی، ص139،140، نگا: البحر المحیط 4/266، دراسات اصولیه فی السنه، ص181. [↑](#footnote-ref-83)
84. - با وجود این حقیقت احمد حجازی خواننده را گمراه می‌کند، در کتابش دفع الشبهات عن الغزالی، و پنداشته که در منابع اولیه اسلامی خوارج و شیعه و... هم جز آنان می‌باشند، و سنت جزو اخبار آحاد نیستند، نگا: دفع الشبهات، ص 64. [↑](#footnote-ref-84)
85. - شرح اصول الخمسه، ص 769. [↑](#footnote-ref-85)
86. - مختصر الصواعق المرسله، 1/558، و آنچه را که ابن قیم گفته، ابن تیمیه استاد او هم در کتابش الفتاوی گفته: «جمهور علما از همه فرقه‌ها معتقدند که هر گاه اُمت خبر آحاد را با تصدیق آن یا عمل به آن پذیرفتند، افاده علم می‏کند.» این چیزی است که نویسندگان اصول فقه گفته‌اند از یاران ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد، بجز گروه اندکی از متأخرین، که از گروهی از متکلمین پیروی کردند چنین نظری دارند. نگا: مجموع‌الفتاوی 13/351 نگا: السنة المفتری علیها، ص 166. [↑](#footnote-ref-86)
87. - الاحکام فی اصول الاحکام ابن حزم، 1/110، و شاطبی هم آن را در الاعتصمام، 1/187آورده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - شروط الائمة الخمسة، ص 47، نگا: موقف المعتزله من السنة،ص114-117. [↑](#footnote-ref-88)
89. - اصول الفقه مظفر، 1/70، به نقل از توثیق السنه فی القرن الثانی الهجری، دکتر رفعت فوزی، ص 90، رازی هم بصورت مختصر در المحصول از مرتضی روایت کرده است، 2/188. [↑](#footnote-ref-89)
90. - المستصفی من علم الاصول، 1/148. [↑](#footnote-ref-90)
91. - الاحکام فی اصول الاحکام 1/48 نگا: البرهان فی اصول الفقه جوینی، 1/228 و التقریر و التحبیر، 2/272-275. [↑](#footnote-ref-91)
92. - قاسانی همان ابوبکر محمد بن اسحاق قاسانی است، که نسبت او بر می‌گردد به روستای قاسان(کاشان) که نزدیک اصفهان بوده است بیشتر اهالی آن رافضی (شیعه) می‌باشند، عموم علما می‌گویند که قاشانی با شین فارسی، و درست آن همانطور است که ابن حجر ثبت کرده است، در تبصیر المنتبه بتحریر المشتبهه، قاسانی یکی از علمای ظاهری است، که شاگرد علی داود ظاهری بود، با استادش در بسیاری از مسایل اصول با هم اختلاف پیدا کردند، از تألیفات او کتاب «الرد علی داود الظاهری فی ابطال القیاس» در سال سیصد بعد از هجرت فوت نمودند. شرح حالی در طبقات الفقهاء شیرازی دارد ص 176، و تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، 3/1147، و فهرست ص 357. [↑](#footnote-ref-92)
93. - ابن داود، محمد بن داود علی بن خلف ظاهری است فقیه، ادیب، مناظره کننده و شاعر بود، دارای تصنیفات فراوانی است از جمله: الوصول الی معرفة الاصول، و اختلاف مسایل الصحابه و الانذار و الاعذار، در سال 297 ه‍ وفات یافت، شرح حالی از او در تاریخ بغداد 5/256 شماره 2750 موجود است، و در النجوم الزاهره – 3/171، و در طبقات الفقهاء شیرازی، ص 175، و شذرات الذهب، 2/226، و الفهرست، ص 364. [↑](#footnote-ref-93)
94. - الاعتصام شاطی 1/187، ابن قتیبه هم آن را از آن‌ها در کتابش تأویل مختلف الحدیث آورده، ص 84 – و صفحات بعد از آن هم آورده است. [↑](#footnote-ref-94)
95. - آن را اسماعیل منصور در کتاب خود بنام تبصیر الامه بحقیقة السنة، ص 360-652. [↑](#footnote-ref-95)
96. - آن را عبدالجواد یاسین در کتابش السلطة فی الاسلام، در ص 246-247 آورده است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - آن را احمد حجازی السقا در کتاب خود دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی در ص 38-41 آورده، نگا: گفته محمود ابوریه در اضواء علی السنه، ص 41-42، 279-280-363 و بعد از آن، و آنچه که جمال بنا در دو کتابش بنام الاصلان، ص 299 و کتاب السنه و دورها فی الفقه الجدید ص 110 و سایرین که ذکر آن‌ها گذشت. [↑](#footnote-ref-97)
98. - المعتمد فی اصول الفقه 2/124، نگا: المحصول رازی 2/186-192-205، و به الاحکام آمدی 2/35، و اصول السرخسی 1/321. [↑](#footnote-ref-98)
99. - آن را اصولیینی که قبلا ذکر آن‌ها گذشت روایت کرده‌اند. امام شاطبی هم آن را آورده و گفته: شاید عده‌ای از نوادگان بدعت گذاران برای رد حدیث آحاد، احتجاج کرده‌اند به اینکه حدیث آحاد افاده ظن می‌کند نه یقین، نگا: الاعتصام 1/189. [↑](#footnote-ref-99)
100. - نگا: مجله المنار، ص 9/912-913، مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» دکتر توفیق صدقی، و «قرآن ام حدیث»، ص32، 55 و «القرآن و الحدیث و الاسلام»، ص7، که هر دو از رشاد خلیفه می‌باشند، حد الردة، ص 92، عذاب القبر، ص 10،16،17، الصلاة فی القرآن، ص 43، هر سه از احمد صبحی منصور، و الاصلان عظیمان، ص 297، 309، و السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 111 که هر دو از جمال البنا می‌باشند، هم چنین نقد الحدیث فی علم الروایة و الدرایة، دکتر حسین حاج حسین 1/522، و السلطة فی الاسلام عبدالجواد یاسین، ص 285، و غیر از این‌ها کسانی از منکران حجیت کل احادیث، بحث آن‌ها سپری شد. [↑](#footnote-ref-100)
101. - ذوالیدین: همان خرباق بن عمرو السلمی است به او لقب ذوی‌الیدین داده‌اند، زیرا دستهای درازی داشت، و عده‌ای هم گفته‌اند که دارای دستهای کوتاهی بود. که از اصحاب بزرگ پیامبر بود. شرح حالی در الاصابة 1/489 شماره 2243 و در تاریخ الصحابة، ابن حبان، ص 91 شماره 389، و الاستیعاب 2/457، شماره 688، و اسدالغابة، 2/162 شماره 1433 – دارد. [↑](#footnote-ref-101)
102. - بخاری (در شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب اخبار الآحاد، در باب ما جاء فى إجازة خبر الواحد الصدوق فى الأذان، والصلاة، والصوم، والفرائض، والأحكام 13/245 شماره 7250 آمده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب المساجد و در باب السهو فى الصلاة والسجود له 3/66 شماره 573 آن را آورده و لفظ از اوست. [↑](#footnote-ref-102)
103. - قبیصه همان قبیصه بن ذویب خزاعی کعبی است، ابوسعید از فقها مدینه و بزرگان آنان بود، فرزند صحابی است، تولدش روز فتح مکه بود، پیامبر را هم دیده – در سال 86 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی در التقریب التهذیب 2/26 شماره 5529، و در تذکرة الحفاظ، 1/60 شماره 47 و الثقات عجلی، ص 388، شماره 1377 و طبقات الحفاظ، ص 28 شماره 45 و الثقات ابن حبان 5/317 و العبر 1/101، دارد. [↑](#footnote-ref-103)
104. - محمد بن مسلمه از اصحاب بزرگوار – که شرح حالی در الاصابه 3/383 شماره 7822 و در تاریخ الصحابه، ص 226، شماره 1213 و در الاستیعاب 3/1377، شماره 2344، و در مشاهیر علماء الامصار، ص 30، شماره 93، و اسدالغابه، 5/106 شماره 4768 دارد. [↑](#footnote-ref-104)
105. - أبوداود در السنن، كتاب الفرائض، باب فى الجدة 3/121،122 ش2894 و لفظ از اوست، و ترمذى در السنن، كتاب الفرائض، باب ما جاء فى ميراث الجدة4/366ش2101 استخراج کرده‏اند. أبوعيسى می‏گوید: در این باب از بُرَيْدَةَ نقل شده که این بهتر و قویتر می‏باشد از حديث ابن عيينة. [↑](#footnote-ref-105)
106. - بخارى (بشرح فتح البارى) در كتاب الاستئذان، باب التسليم و الاستئذان ثلاثاً 11/28 ش 6245، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الآداب، باب الاستئذان 7/387 ش2153 استخراج کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نگا: المعتمد فى أصول الفقه 2/115، و أصول السرخسى 1/331، و المحصول، رازى 2/186، و الإحكام، آمدى 2/35، 60، و تدريب الراوى 1/73. از میان معاصرین نیز محمود أبو رية در أضواء على السنة ص 57، 58، و أحمد أمين در فجر الإسلام ص 210، و أحمد حجازى السقا در دفع الشبهات عن الشيخ الغزالى ص113، و جمال البنا در دو كتاب الأصلان العظيمان ص299، 300، و السنة ودورها فى الفقه الجديد ص 112، 113، و إسماعيل منصور در تبصير الأمة بحقيقة السنة ص 367 وغيره بر آن شهادت داده‏اند. نگا: مقدمه حسن السقاف بر كتاب ابن الجوزى دفع شبه التشبيه بأكف التنـزيه ص 27-45. [↑](#footnote-ref-107)
108. - الاحکام آمدی، 1/35، 46 و الاحکام ابن حزم 1/111. [↑](#footnote-ref-108)
109. - ارشاد الفحول شوکانی، 1/212، 213. [↑](#footnote-ref-109)
110. - آن را در شرح فتح الباری از بخاری آورده‌اند، در کتاب الادب باب (یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم) 10/499 شماره 6066، و مسلم آن را در (شرح نووی) کتاب البر و الصله در باب تحریم الظن، و التجسس و التنافس و التناجش، 8/361 شماره 2563 از حدیث ابوهریره آورده است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - السنة المفتری علیها – مستشار بهنساوی، ص 148-149-155-160 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-111)
112. - القاموس المحیط، 4/241، نگا: مختار الصحاح، ص 406. [↑](#footnote-ref-112)
113. - نگا: مجله المنار، جلد 19/343. [↑](#footnote-ref-113)
114. - التعریفات، ص 187، شماره 934، نگا: کشاف اصطلاحات الفنون، 4/939، 940. [↑](#footnote-ref-114)
115. - نگا: الاحکام، آمدی، 1/32، و البحر المحیط زرکشی، 1/24. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نگا: مجله المنار، جلد 19/344. [↑](#footnote-ref-116)
117. - الاعتصام، 1/190 – نگا: الموافقات 3/14 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-117)
118. - السنة و مکانتها فی التشریع – دکتر سباعی، ص 152، نگا: الاحکام آمدی 62/2، و به المحصول رازی، ص 2/193، و المدخل الی السنة النبویه تألیف دکتر عبدالمهدی عبدالقادر، ص 313، 318، 320. [↑](#footnote-ref-118)
119. - المحصول، رازى 2/206، نگا: الإحكام، ابن حزم 1/111، 127. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تدریب الراوی، 1/331-334. [↑](#footnote-ref-120)
121. - مختصر الصواعق المرسله، 2/576. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ظاهرة رفض السنه و عدم الاحتجاج بها، دکتر صالح احمد رضا، 58-60. [↑](#footnote-ref-122)
123. - الاحکام آمدی، - 2/62. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الاحکم آمدی 1/62، نگا: فتح الباری 13/250، شماره 7254-7260. [↑](#footnote-ref-124)
125. - تدریب الراوی، 1/73. [↑](#footnote-ref-125)
126. - قبلاً منبع استخراج شده است ص 34-273. [↑](#footnote-ref-126)
127. - بخاری آن را در (شرح الباری) آورده – در کتاب الجنائز، باب مرگ روز دوشنبه 3/297، شماره 1387. [↑](#footnote-ref-127)
128. - نگا: تدریب الراوی، 1/73، و الرساله امام شافعی، ص 433، بندهای شماره 1189، 1196. [↑](#footnote-ref-128)
129. - آن را مسلم در (شرح نووی) آورده در کتاب الآداب، باب اجازه خواستن 7/387، شماره 7254. [↑](#footnote-ref-129)
130. - نگا: فتح الباری، 11/32، شمار 6245. [↑](#footnote-ref-130)
131. - مالک آن را در الموطأ در کتاب اجازه خواستن آورده، 2/734، شماره 30، نگا: شرح ارقانی، 4/425-427 و الرساله شافعی، ص 435، 436 بندهای شماره 1195-1200. [↑](#footnote-ref-131)
132. - بخاری آن را در (شرح فتح الباری) آورده، در کتاب جزیه باب جزیه و قطع رابطه با اهل ذمه و جنگ 6/297 شماره 3156-3157 مالک هم در الموطأ آن را در کتاب جزیه آورده، در باب جزیه اهل کتاب و زرتشیان (1/233 شماره 42 و لفظ از آن اوست، نگا: الرساله شافعی، ص 431، شماره 1185. [↑](#footnote-ref-132)
133. - رک: ص 316. [↑](#footnote-ref-133)
134. - رک: ص336. [↑](#footnote-ref-134)
135. - نگا: البرهان، جوينى 1/228، و الإبـهاج فى شرح المنهاج 2/307، 308، و المستصفى 1/151، 152، و المحصول، رازى 2/180. [↑](#footnote-ref-135)
136. - گوینده آن ابوالحسین بصری معتزلی است در کتاب المعتمد 2/121، 122. [↑](#footnote-ref-136)
137. - بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب المغازی، در باب فرستادن ابوموسی و معاذ به یمن قبل از حجة الوداع آن را آورده 7/661 شماره 4347، و همچنین مسلم (در شرح نووی) در کتاب الایمان، باب دعاء، با شهادتین و شریعتهای اسلامی 1/228 شماره 19 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-137)
138. - نگا: فتح الباری، 13/247، 248 شماره 7258-7260. [↑](#footnote-ref-138)
139. - الرساله، ص 412-419 بندهای شماره 1228، 1145، 1147، 1151 و همچنین مراجعه کن فتح الباری، 13/254 شماره 7264-7265. [↑](#footnote-ref-139)
140. - نگا: صحیح بخاری، (در شرح فتح الباری)، 254/13. [↑](#footnote-ref-140)
141. - دحیه کلبی از اصحاب گرامی می‌باشد، شرح حال او در الاستیعاب 2/461، شماره 701، و اسداالغابه 2/197 شماره 1507، و الاصابه 1/473 شماره 2395، و مشاهیر علماء الامصار 72، شماره 380 و تاریخ صحابه 94، شماره 404 – وجود دارد. [↑](#footnote-ref-141)
142. - بخاری آن را در (شرح فتح الباری) آورده در کتاب بدء الوحی 1/42، 43، شماره 7. [↑](#footnote-ref-142)
143. - نگا: فتح الباری، 13/254، 255، شماره 7264-7265، و طبقات ابن سعد 1/16 و صفحات بعد از آن و زادالمعاد 3/595-697، و سیره ابن هشام، 4/600، 606-606، 650. [↑](#footnote-ref-143)
144. - نگا: ص316 و بعد از آن، نگا: الرسالة، شافعی، ص 422-431، بندهای شماره 1161-1183. [↑](#footnote-ref-144)
145. - الابهاج فی شرح المنهاج 2/306 نگا: البرهان، جوینی1/229، و المستصفی 1/148-150، و المحصول 2/180 و الرسالة، ص 420 بند 1157 و التقریر و التجیر 2/272-275. [↑](#footnote-ref-145)
146. - نگا: الرساله، ص 457، شماره 1248. [↑](#footnote-ref-146)
147. - نگا: فتح الباری، 13/248، شماره 7258-7260. [↑](#footnote-ref-147)
148. - الرساله، ص 435، بند شماره 1201. [↑](#footnote-ref-148)
149. - الرساله، ص 437، بند شماره 1213. [↑](#footnote-ref-149)
150. - نگا: استدلال ابن قیم در آن موضوع، در مختصر الصواعق المرسلة2/550-558، نگا: الاحکام ابن حزم، 1/115 و المدخل الی السنة، استاد دکتر عبدالمهدی، ص 284،286. [↑](#footnote-ref-150)
151. - علوم الحدیث، ابن صلاح، ص 15-16. [↑](#footnote-ref-151)
152. - از آن جمله است که اگر در سلسله سند آن دروغگویی ‌نباشد، فقیه صحت آن را بواسطه قرآن و یا اصول شریعت تشخیص می‌دهد. پس آن را حمل بر قبول و عمل به آن می‏کند –همچنانکه در صورت قبول مردم، آن را صحیح می‏دانند، هر چند اسناد آن صحیح نباشد-. همانطور که ابن عبدالبر در حدیث بحر گفته (آب آن پاک و مردار آن حلال است) نگا: تدریب الراوی 1/67-68، و الاجوبة الفاضله 228، 237، نگا: آنچه که در مورد حدیث بحر گفته شده درباره علتها و جواب آن در نیل الاوطار 1/14، نگا: اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث، دکتر عبدالله شعبان علی، ص2518-221. [↑](#footnote-ref-152)
153. - عراقی همان: حافظ، امام بزرگ، ابوالفضل، زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی از امامان مسلمین و حافظان حدیث است دارای تألیفات زیاد است از جمله «الالفیة» در علوم الحدیث، نکث ابن صلاح، و مراسل و دیگر کتب. در سال 806 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی در طبقات الحفاظ سیوطی، ص 543، شماره 1175 و حسن المحاضرة 1/360 و انباء الغمر بانباء العمر، ابن حجر 2/275 و شذرات الذهب، 7/55 دارد. [↑](#footnote-ref-153)
154. - اصولیین در مبحث (ضبط کردن متن) به این دو شرط اعتراض کردند. همانطور که در اصول سرخسی 1/355 و در المحصول رازی 2/210، زیر عنوان (بحث در مورد اموری که به مخبرعنه باز می‌گردد) آمده است. [↑](#footnote-ref-154)
155. - تدریب الراوی، 1/64-65. [↑](#footnote-ref-155)
156. - علوم الحدیث، ابن صلاح، ص 16. [↑](#footnote-ref-156)
157. - الاسراء و المعراج – دکتر ابوشهبه، ص 21، نگا: المدخل الی السنة النبویة، دکتر عبدالمهدی، ص 300 مبحث (شروط محدثین مطمئن است). [↑](#footnote-ref-157)
158. - تدریب الراوی، 1/70. [↑](#footnote-ref-158)
159. - قبلاً درص34، 273 آورده شده است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - المحصول، 2/208. [↑](#footnote-ref-160)
161. - نگا: شرح الاصول، ص 769 و اصول سرخسی 1/313. [↑](#footnote-ref-161)
162. - اصول سرخسی 1/365، نگا: موقف المعتزله من السنه 1/110-117. (جایگاه و نظر معتزله در مورد اهل سنت) [↑](#footnote-ref-162)
163. - اصول سرخسی، 1/292، نگا: اعلام الموقعین 2/289، و الاعتصام، 2/558 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-163)
164. - کرخی همان عبیدالله بن الحسین بن دلال بن دلهم، ابوالحسن الکرخی حنفی است که شیخ حنفیها در عراق بود، از تألیفات او المختصر، و شرح جامع الکبیر، و شرح جامع الصغیر، می‌باشد. در سال 340 ه‍ در گذشت، در شذرات الذهب 2/358، و تاج التراجم فی طبقات الحنفیه، ابن قطلوبغا، ص 39، و طبقات المعتزله ابن مرتضی، ص 130، و تاریخ بغداد 10/353 شماره 5507 و لسان المیزان 4/528 شماره 5442 شرح حال او را آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-164)
165. - بصری، همان حسین بن علی ابوعبدالله البصری حنفی و شیخ متکلمین و یکی از بزرگان معتزلی می‌باشد که در سال 369 وفات یافت در تاریخ بغداد 73/8 شماره 4153، و الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، لکنوی ص 67، و طبقات المفسرین داودی 159/1 شماره 151، و طبقات المعتزلة ابن مرتضی، ص 105، و لسان المیزان 559/2 شماره 2797 شرح حال او را می‌توان مشاهده کرد. [↑](#footnote-ref-165)
166. - المعتمد فی اصول الفقه 2/96، 98، و فواتح الرحموت 2/136، و البحر المحیط 4/348، و ارشاد الفحول 1/231 نگا: مختصر الصواعق المرسلة، 2/578. [↑](#footnote-ref-166)
167. - اصول سرخسی 1/322، و المعتمد فی اصول الفقه 2/102، 549، و مختصر الصواعق المرسلة 586/2، و شرح اصول الخمسة، ص 769، و المختصر فی اصول الدین تألیف قاضی عبدالجبار بهمراه رساله‌های عدل و توحید دکتر محمد عمارة 1/268 و النص و الاجتهاد، عبدالحسین شرف الدین، ص 335، و اگر خواستی به نظر معتزله در السنه 1/115-117 مراجعه کن، و شیخ شلتوت از این شرط متأثر شده، و مبالغه کرده و گفته که اجماعی است و می‏گوید: همانا احادیث آحاد افاده عقیده نمی‌کند، و در مورد امور غایب اعتماد به آن‌ها درست نیست که بر آن اجماع است و بحکم ضرورت عقلی که جایی برخلاف آن نزد عقلا وجود ندارد، ثابت شده است. نگا: الاسلام عقیدة و شریعة، ص 61، از آن جمله است که محمود ابوریه بیان کرده و گفته: از چیزهایی است که همه نظرات در مورد آن متفق شده‌اند که حدیث آحاد را در مورد عقاید نمی‌پذیریم، هر چند که سندهای آن محکم و راههای شناخت آن فراوان باشد. نگا: اضواء علی السنة، ص 24. [↑](#footnote-ref-167)
168. - اصول سرخسی 1/334، 335 و المعتمد فی اصول الفقه، 2/97، 98 و اصول الفقه شیخ عبدالوهاب خلاف، ص 116، و شیخ محمد غزالی نیز بر این نظر است و می‏گوید: (خبر واحد امری حرام و یا فرضی را اثبات نمی‌کند) نگا: مائة سؤال من الاسلام 1/249. [↑](#footnote-ref-168)
169. - زرکشی: محمد ابن بهادر بن عبدالله، ابو عبدالله زرکشی می‌باشد، شافعی مذهب، فقیه، اصولی، و اهل حدیث بود، از تألیفات او «بحرالمحیط» و «شرح جمع الجوامع» است. در سال 794 ه‍ وفات نمودند، در شذرات الذهب 6/335، و الفتح المبیین فی طبقات الاصولیین تألیف عبدالله مصطفی مراغی، 2/209، شرح حال ایشان موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-169)
170. - البحر المحیط، 4/349. [↑](#footnote-ref-170)
171. - بخاری آن را (در شرح فتح الباری) آورده در کتاب جنایز، باب اگر بچه‌ای مسلمان شود و بمیرد آیا نماز میت خوانده می‌شد و آیا مسلمانی برای بچه معنی می‌دهد 3/260 شماره‌های 1358، 1359، مسلم آن را در (شرح نووی) در کتاب القدر آورده، در باب معنای، هر متولد شده‌ای بنا بر فطرت زاده می‌شود و حکم مرگ بچه‌های کفار، و بچه‌های مسلمانان 8/458، از حدیث توسط ابوهریره روایت شده است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - قسمتی از حدیث طولانی است که مسلم آورده (شرح نووی) در کتاب الجنة و صفة نعیمها و اهلها، باب الصفات التى يعرف بـها فى الدنيا أهل الجنة وأهل النار، 9/214 شماره 2865، از احادیث روایت شده توسط عیاض بن حمار المجاشعی. [↑](#footnote-ref-172)
173. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب الجنائز در باب، کسی که آخرین سخن او لا اله الا الله باشد 3/132 شماره 1237 و مسلم آن را آورده در (شرح نووی) در کتاب الایمان و در باب کسی که بمیرد و شریکی برای خدا قرار ندهد وارد بهشت می‌شود و کسی که مشرک بمیرد وارد آتش جهنم می‌شود 1/370 شماره 94 از احادیث روایت شده توسط ابوهریره. [↑](#footnote-ref-173)
174. - مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب الفضائل، باب اثبات حوض پیامبر و صفات آن 8/66، شماره 2304 از احادیث روایت شده توسط انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-174)
175. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب الایمان باب، ترس مؤمن از اینکه عمل او از بین برود و او نداند 1/135 (شماره 48 و مسلم آن را آورده (شرخ نووی) در کتاب الایمان باب بیان کردن گفتار پیامبر که فرمود: سباب المسلم فسوق و قتاله كفر 1/330، شماره 64 از احادیث روایت شده توسط ابن مسعود. [↑](#footnote-ref-175)
176. - بخارى آن را (بشرح فتح البارى) در كتاب المظالم، باب النهى بغير إذن صاحبة5/143ش2475، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الايمان، باب بيان نقصان الايمان بالمعاصى و نفيه عن المتلبس بالمعصية على إرادة نفى كماله 1/317 ش 57 من حديث أبى هريرة روایت کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-176)
177. - مختصر الصواعق المرسله، 2/558، 559. [↑](#footnote-ref-177)
178. - نگا: اصول فقه محمدی، شاخت، فصل چهارم (الاحادیث فی المدارس الفقه القدیمة، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله دانشکده دعوت اسلامی در لیبی، شماره 11، ص 671-687- نگا: اضواء علی السنه محمود ابوریه، ص 365-369-398، و الاصلان العظیمان، ص 297، و السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 96، و تبصیر الامة بحقیقة السنة، ص 363. [↑](#footnote-ref-178)
179. - نگا: اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص 24. [↑](#footnote-ref-179)
180. - مانند دکتر عبدالحمید متولی در کتابش «مبادی نظام الحکم فی الاسلام»، و دکتر محمد سعاد و دیگران، نگا: مصادر الشریعة الاسلامیه مقارنه بالمصادر الدستوریه، مستشار دکتر علی جریشه. نگا: السنة المفتری علیها، از مستشار بهنساوی، ص 145-341-358-359. [↑](#footnote-ref-180)
181. - حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث، ص 95، 105، و الربا و الفائدة فی الاسلام، ص 8 هر دو کتاب از سعید عشماوی می‌باشند نگا: اضواء علی السنة، محمود ابوریه، ص 378، و السنة و دورها فی الفقه الجدید، جمال بنا ص 150، و تبصیر الامة به حقیقة السنة، از اسماعیل منصور، ص 369 و سایرین. [↑](#footnote-ref-181)
182. - نگا: فصل اول تحت عنوان «نگاه تقلیدی به فقه اسلامی» و فصل دوم بعنوان «مدارس فقه قدیمی و دیدگاه شافعی نسبت به آن» فصل سوم تحت عنوان «شافعی و احادیث فقهی» و غیر از آن در جاهای متفرقه در کتاب خودش، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوة در لیبی، شماره 1، ص 648 و ص 648-667. [↑](#footnote-ref-182)
183. - نگا: امام شافعی و تأسیس ایدئولوژی میانه. [↑](#footnote-ref-183)
184. - نگا: الاصلان العظیمان، ص 298-299. [↑](#footnote-ref-184)
185. - نگا: السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 15، 61 و 96. [↑](#footnote-ref-185)
186. - نگا: تبصیر الامة بحقیقة السنة ص375. [↑](#footnote-ref-186)
187. - نگا: الدولة و المجتمع، ص 235. [↑](#footnote-ref-187)
188. - نگا: الآداب شافعی از ابن ابی حاتم، ص 169. [↑](#footnote-ref-188)
189. - از جمله آنهایی که بعد از امام شافعی به این موضوع پرداختند، امام ابن قیم جوزیه است در کتابش اعلام الموقعین من رب العالمین 2/271 و بعد از آن، این غیر از تحقیقهای ائمه اصول فقه درباره خبر آحاد می‌باشد. آن شروطی که منسوب به امامان چهار مذهب و دیگر امامان که مورد تأیید ائمه چهارگانه می‌باشند، ابن تیمیه در دو کتاب خود بنام «رفع الملام عن الائمه الاعلام» و «صحة اصول مذهب اهل المدینة» از آن دفاع کرده است. نگا: اعلام الموقعین، ابن قیم 2/229، و الانصاف فی بیان سبب الاختلاف فی الاحکام الفقهیة از علامه احمد دهلوی، ص 16-43، و السنة المطهرة بین اصول الائمة و شبهات صاحب کتاب فجر الاسلام و ضحی الاسلام و السنه مع القرآن، هر دو از دکتر سید احمد مسیر، و کیف نتعامل مع السنة النبویة، دکتر یوسف قرضاوی مبحث (همه علما براساس سنت حکم می‌کنند)، ص 54-55. [↑](#footnote-ref-189)
190. - امام شافعی ناصر السنة و واضع الاصول ص 215، و الانصاف فی بیان سبب الاختلاف از دهلوی، ص 16-36، برای مطالعه بیشتر نگا: دکتر رفعت فوزی در کتابهای ابوزید و برملا کردن شبهات او، و رد کردن شبهات نصر ابوزید در قرآن و سنت و صحابه و ائمه مسلمانان، از دکتر اسماعیل سالم، و المناقب الشافعی از رازی، و الآداب الشافعی، و مناقب الشافعی از ابن ابی حاتم، و مناقب شافعی از بیهقی، و المدخل لدراسة القرآن والسنة و العلوم الاسلامیة از دکتر شعبان محمد اسماعیل 2/410-417 و اصول الفقه الاسلامی، از دکتر طه جابر العلونی، ص 15-25. [↑](#footnote-ref-190)
191. - السنة النبویة بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم، از دکتر عبدالموجود عبداللطیف، ص 119-120. [↑](#footnote-ref-191)
192. - نگا: لسان المیزان، 1/26-27. [↑](#footnote-ref-192)
193. - الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، ص 21. [↑](#footnote-ref-193)
194. - در صورت تمایل نگا: ص 6-8. [↑](#footnote-ref-194)
195. - الأم 7/307- 308، و أصول السرخسى 1/365، و المعتمد فى أصول الفقه 2/80. [↑](#footnote-ref-195)
196. - فاطمه بنت قیس از اصحاب گرانقدر که شرح حال او در الاصابه 4/384 شماره 11608 و الاستیعاب 4/1901 شماره 4062، و تاریخ الصحابه، ص 209، شماره 1114، و اسدالغابه، 7/224 شماره 7193 آمده است. [↑](#footnote-ref-196)
197. - حدیثی که مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب الطلاق، باب طلاقه سه گانه، نفقه ندارد 5/356 شماره 1480، نگا: شماره 1481. [↑](#footnote-ref-197)
198. - و حدیث را بخاری آورده (شرح فتح الباری) در کتاب جنائز در باب، مرده بخاطر گریه‌ای که برای او می‌کنند شکنجه می‌شود 3/181- شماره‌های 1287-1288 و مسلم آن را آورده در (شرح نووی) در کتاب جنائز، در باب مرده بخاطر گریه اقوام عذاب می‌شود. 3/502-503 شماره‌های 927، 929. [↑](#footnote-ref-198)
199. - معقل ابن سنان اشجعی از اصحاب گرانقدر است، که شرح حالی دارد در الاصابه 3/446 شماره 815 و در اسدالغابه 5/221، شماره 5033، و در الاستیعاب 3/143، شماره 2460- و تاریخ صحابه 239 شماره 1311، و مشاهیر علماء الامصار، ص 57، شماره 281. [↑](#footnote-ref-199)
200. - آن را ابوداود در سنن خود در کتاب النکاح آورده است. در باب فيمن تزوج و لم يسم صداقاً حتى مات، 2/237 شماره 2114، و ترمذی آن را در سنن خود آورده، در کتاب النکاح باب ما جاء فى الرجل يتزوج المرأة فيموت عنها قبل أن يفرض لها، 3/450 شماره 1145 و گفته: این باب از جراح روایت شده و حدیث ابن مسعود، حسن و صحیح می‌باشد، و لفظ آن از ترمذی می‌باشد. [↑](#footnote-ref-200)
201. - این زیاده را سعید بن منصور در سنن خود آورده 1/232 شماره 931، عبدالرزاق هم آن را در مصنف خود آورده 6/293 شوکانی در مورد این زیاده گفته (از طریق صحیح از او ثابت نشده، اگرچه سلامت آن ثابت شود و او در حدیث معقل تنها نیست بلکه از طرق دیگر نیز روایت شده است. و جراح نیز با اوست همچنانکه ابوداوود و ترمذی و مردمانی دیگر از اشجع روایت کرده‌اند. نگا: نیل الاوطار 6/173، صنعانی در سبل السلام گفته، روایتی که به علی ابن ابیطالب نسبت داده شده، از آن حضرت صحیح نمی‌باشد. نگا: سبل السلام، 3/1045. [↑](#footnote-ref-201)
202. - نگا: اضواء علی السنه، ص 73-74. [↑](#footnote-ref-202)
203. - نگا: فجرالاسلام، ص 216-217. [↑](#footnote-ref-203)
204. - نگا: دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی ص 104-105-156-193. [↑](#footnote-ref-204)
205. - نگا: السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 113. [↑](#footnote-ref-205)
206. - نگا: تبصیر الامة بحقیقة السنة، ص 305-398-399-409-419. [↑](#footnote-ref-206)
207. - نگا: دین السلطان، ص 941. [↑](#footnote-ref-207)
208. - نگا: السنة النبویة بین اهل الفقه و اهل الحدیث، ص 23. [↑](#footnote-ref-208)
209. - رک: ص218-221. [↑](#footnote-ref-209)
210. - نگا:زاد المعاد 5/522-542. [↑](#footnote-ref-210)
211. - نیل الاوطار، 6/303. [↑](#footnote-ref-211)
212. - المنهاج شرح مسلم از نووی 5/359- نگا: نیل الاوطار، 6/303، و سبل الاسلام 3/1126. [↑](#footnote-ref-212)
213. - نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری 3/181 و نگا: نیل الاوطار 4/102-106 و پاسخ آنچه را که عایشه از صحابه خواسته، بیان نکرده، از امام زرکشی، ص 102-103. [↑](#footnote-ref-213)
214. - نگا:نیل الاوطار، 6/173، و سبل الاسلام 3/1045، و احکام القرآن ابن عربی 1/219- و الجامع الاحکام القرآن از قرطبی، 3/197، و منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی از دکتر ادلبی، ص 135. [↑](#footnote-ref-214)
215. - اعلام الموقعین 2/288 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-215)
216. - اعلام الموقعین 2/297 با اندکی تصرف، نگا: البحر المحیط 4/348، و الاحکام ابن حزم 1/113 و السنة مع القرآن از سید احمد مسیر 52-64. [↑](#footnote-ref-216)
217. - نگا: الام، امام شافعی، 7/11 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-217)
218. - الاحکام ابن حزم 1/114، نگا: الام 7/15، و اعلام الموقعین 2/289، 293 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-218)
219. - ابویوسف یعقوب ابن ابراهیم بن حبیب است، ابویوسف از یاران ابی‌حنیفه می‌باشد، بعنوان قاضی در خدمت سه خلیفه مهدی و هادی و هارون الرشید بود، اولین کسی بود که بر اساس مکتب حنفیها کتاب نوشت. در سال 182 ه‍ از دنیا رفت. شرح حال او در وفیات الاعیان ابن خلکان 5/421 و در تاج التراجم فی طبقات الحنفیه از ابن قطلوبغا، ص 81 آمده است. [↑](#footnote-ref-219)
220. - ابوبکر رازی، همان احمد ابن علی رازی و ابوبکر جصاص می‌باشد. فقیه حنفی مذهب و از صاحب نظران حنفی بود. در بغداد ساکن شد، و ریاست حنفیها به ایشان رسید. در سال 370 ه‍ از دنیا رفت. در فتح المبین فی طبقات الاصولیین از مراغی 1/214، و الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة از عبدالقادر محمد قریشی 1/84 شرح حالی دارد. [↑](#footnote-ref-220)
221. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب المظالم، باب إثم من خاصم فى باطل و هو يعلمه، 5/128 شماره 2458، مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب الاقضیة، باب الحكم بالظاهر و اللحن بالحجة، 6/245 شماره 1713. لفظ این حدیث از اوست در حدیثی که از ام سلمه روایت شده است. [↑](#footnote-ref-221)
222. - دارقطنی آن را آورده در سنن خود، در کتاب الحدود و الدیات، 3/84 شماره 9، که مختار بن نافع در سلسله راویان آن است و بخاری گفته که او منکر الحدیث می‌باشد، گفته: درست‌ترین مطلب در حدیثی از سفیان ثوری، از عاصم، از ابی وائل، از عبدالله بن مسعود آمده که فرمود: بوسیله شبهات حدودات را دفع کنید، تا می‌توانید قتل را از مسلمان دور کنید. از عقبه بن عامر و معاذ و چند تن از اصحاب بصورت موقوف روایت شده است، ابن حزم در کتاب الاتصال از عمر موقوفاً آن را آورده است، حافظ می‏گوید: اسناد آن درست می‌باشد، نگا: نیل الاوطار 7/105. [↑](#footnote-ref-222)
223. - الاحکام آمدی 2/106-107 نگا: البحر المحیط 4/348 – و فواتح الرحموت 2/136، و التقریر و التجیر 2/276، و ارشاد الفحول 1/231. [↑](#footnote-ref-223)
224. - نگا: ص497. [↑](#footnote-ref-224)
225. - نگا: الموافقات 3/14. [↑](#footnote-ref-225)
226. - نگا: مختصر الصواعق المرسله از ابن قیم جوزیه 506/2، و با شرح الطحاویة 2/79، 80 مقایسه شود. شیخ شلتوت از این منطق فلسفی متأثر شده و معتقد است که دلیل عقلی افاده یقین می‌کند. ولی ادله نقلی افاده یقین نمی‌کند. و این نظر را به بسیاری از علما نسبت می‌دهد و می‌گوید: علما در مورد ادله عقلی که مقدمات آن درست باشد و احکام آن به حس و ضرورت منتهی شود و افاده یقین کند و ایمان درست را محقق می‌سازد، اتفاق‌نظر دارند. اما در مورد ادله روایی، اکثر علما معتقدند که افاده یقین نمی‌کند، و ایمان درست را محقق نمی‌سازد، و به تنهایی باعث اثبات عقیده نمی‌شود. کسانی که معتقدند دلیل روایی یقین‌آور است و باعث ثبات عقیده می‌شود برای آن قطعی الدلاله بودن و قطعی الورود بودن را شرط گذاشته‌اند. نگا: الاسلام عقیدة و شریعة، ص 53. [↑](#footnote-ref-226)
227. - مختصر الصواعق المرسله 2/578 و با السنة المفتری علیها از بهنساوی، ص 168، 172، مقایسه شود. نگا: البحر المحیط فی اصول الفقه از زرکشی 4/261، 262، در مسأله (اثبات اسماء الله بوسیله خبر آحاد) و مسأله (اثبات عقیده با خبر واحد) نگا: «فتوی» شیخ محمد رشید رضا (احادیث آحادی که در عقیده به آن استناد می‌شود) در مجله المنار، جلد 19/342 و بعد از آن، نگا: الابانة عن اصول الدیانة از اشعری، ص 27-29 و مذکرة اصول الفقه از شیخ محمد امین شنقیطی، ص 105 – و موقف المدرسه العقلیة من السنة 1/163، و الابتهاج فی احادیث المواج از ابن دحیة، ص 78، ص 553، نگا: المدخل الی السنة النبویة از دکتر عبدالمهدی، ص 291 مبحث «حجیت خبر آحاد در عقیده» و الحدیث حجة بنفسه فی العقائد و الاحکام، از البانی، ص 45-65. [↑](#footnote-ref-227)
228. - اصول السرخسی، 1/329 [↑](#footnote-ref-228)
229. - المختصر فی اصول الدین ضمن رسائل العدل و التوحید، از دکتر محمد عمارة 1/277، 278، نگا: شرح الاصول الخمسة، ص 730. [↑](#footnote-ref-229)
230. - نگا: تعمیمی که احمد صبحی منصور در سخن خود آورده که: امور غیبی جز از قرآن و حدیث متواتر گرفته نمی‌شود. و این نظر علمای اصول است، در حالی که می‏دانیم که این نظر علمای معتزله و فقهای حنفی است که از معتزله متأثر شدند. نگا: عذاب القبر و الثعبان الاقرع، ص 16. و شقاء الصدر ینفی عذاب القبر، از اسماعیل منصور. [↑](#footnote-ref-230)
231. - کتابهای قبلی که ابن قیم جوزیه به آن‌ها استشهاد کرده است، ص316-568. [↑](#footnote-ref-231)
232. - مختصر الصواعق المرسله 2/556-557 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-232)
233. - دکتر عبدالحمید متولی در کتاب خود (مبادی نظام الحکم الاسلامی)، ص 189-191-196-197- آن را آورده است همچنین در کتاب دیگرش تردید هست، در مورد آنچه که عبدالرزاق در کتابش، الاسلام و اصول الحکم آورده است. [↑](#footnote-ref-233)
234. - نگا: آنچه که گذشت در پاسخ به شبهات منکرین حجت خبر واحد، ص566، نگا: مصادر الشرعیة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة از مستشار دکتر علی جریشة، ص 34-35. [↑](#footnote-ref-234)
235. - نگا: دراسة الکتب المقدسة فی ضوء المعارف العلمیة الحدیثة از دکتر موریس بوکای، ص 12-290-302. و فجر الاسلام از احمد امین، ص 217-218، نگا: ضحی الاسلام، احمد امین، 2/132، و السنة و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، ص 264 و دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 460-467 – و اعادة تقیم الحدیث، قاسم احمد، ص 123، جواب آن هم بصورت اجمال در باب سوم مبحث (شبهات طعنه زنندگان در احادیث پزشکی و پاسخ به آن)، ص 335-341 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-235)
236. - نگا: العقیدة و الشریعة فی الاسلام ص 51-48-153، و مذاهب التفسیر الاسلامی، ص 190، و دراسات محمدیة، ص 520، هر سه از گولدزیهر نگا: ضحی الاسلام 1/340، و البیان بالقرآن از مصطفی مهدوی 2/645، و دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 166، و اضواء علی السنة از محمد ابوریه، ص 145-191. [↑](#footnote-ref-236)
237. - نگا: دفاع عن السنة از دکتر محمد ابوشهبه، ص 253-254 و الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابوزهو، ص 185 و السنة النبویة فی مواجهة التحدی از دکتر احمد عمر هاشم، ص 39-41. [↑](#footnote-ref-237)
238. - نهایة الارب از نویری، 10/220 و نگا: اضواء علی السنة، ص 208 و شیخ المضیرة، ص 103. [↑](#footnote-ref-238)
239. - دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 168، نگا: قراءة فی صحیح الامام البخاری از احمد صبحی منصور، ص 37. [↑](#footnote-ref-239)
240. - مسلم (در شرح نووی) آن را آورده در كتاب الجنة وصفة نعيمها و أهلها باب ما فى الدنيا من أنـهار الجنة 9/139 شماره 2839، امام نووی در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته 9/139 گفته که: سیحان و جیحان از سیحون و جیحون جدا هستند. سیحان و جیحان ذکر شده در این حدیث، از رودخانه‏های بهشت هستند که در کشور ارمنستان جریان دارند. جیحان رود مکنده و سیحان رود اذنه (اجازه دادن) می‌باشد، که دو رود بسیار بزرگ می‌باشند، از هری در صحیح خود گفته، جیحان رودی در شام است که اشتباه کرده است. همگی اتفاق دارند که جیحون با واو، رودی است بالاتر از خراسان و در بلخ واقع است، و معتقدند که آن جدای از جیحان می‌باشد، و سیحون هم جدای از سیحان می‌باشد، سپس امام نووی، نظر قاضی عیاض در مورد اینکه سیحان و جیحان و سیحون و جیحون یکی هستند، را رد کرده است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری در (شرح فتح الباری) آورده از کتاب پیدایش خلقت و در باب یاد ملائکه 6/348، 349 شماره 3207، و مسلم در (شرح نوی) در کتاب الایمان، در باب اسراء، رسول خدا آن را آورده در 1/490/491 شماره 164، و لفظ حدیث از مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-241)
242. - قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب توحید، باب، فرموده پیامبر در مورد (و کلم الله موسی تکلیما) 13/486 شماره 7517. [↑](#footnote-ref-242)
243. - نگا: الاسراء و المعراج، ص 61، و دفاع عن السنة، ص 127، هر دو از دکتر محمد ابوشهبه. [↑](#footnote-ref-243)
244. - دفاع عن السنة، از دکتر ابوشهبه، ص 127، نگا: السنة و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة، 2/888. [↑](#footnote-ref-244)
245. - معانی القرآن از امام ابی جعفر نحاس 4/450، 451، نگا: ابتهاج فی الاحادیث المعراج، ص 148. [↑](#footnote-ref-245)
246. - المسند، 2/260-261. [↑](#footnote-ref-246)
247. - الابتهاج فی احادیث المعراج، ص 151. [↑](#footnote-ref-247)
248. - الابتهاج فی احادیث المعراج، ص 150-152. [↑](#footnote-ref-248)
249. - نگا: دفاع عن السنة، دکتر ابوشهبه، ص 127، 128. [↑](#footnote-ref-249)
250. - دفاع عن السنة از دکتر ابوشهبه، ص 127. [↑](#footnote-ref-250)
251. - نگا: الاحکام ابن حزم، 1/114 و قواعد التحدیث قاسمی، ص 98 رک: آنچه که قبلاً گذشته در جواب از (شبهه عرضه کردن سنت به عقل) و (شبهه عرضه سنت بر قرآن) ص 231-235، 241-249. [↑](#footnote-ref-251)
252. - شاطبی آن را در «الاعتصام» آورده 1/186. و بغدادی در اصول الدین، ص 19. وابن قتیبه در تأویل مختلف از حدیث، ص 28. [↑](#footnote-ref-252)
253. - نگا: تاریخ بغداد، 4/308. [↑](#footnote-ref-253)
254. - اضواء علی السنة، ص 340. [↑](#footnote-ref-254)
255. - ابوزرعه رازی: همان عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید قریشی مخزومی است، یکی از علمای گرانقدر و یکی از پاسداران اسلامی می‌باشد. فضیلتهای او آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، در سال 264 ه‍ در گذشت. شرح حالی در تذکرة الحفاظ 2/557 شماره 579 در طبقات الحفاظ سیوطی 253 شماره 561 و العبر 1/379 شماره 264، و در خلاصة التهذیب از کمال خزرجی، ص 213، و الارشاد خلیلی، ص 229، و طبقات المفسرین از داودی 1/375 شماره 321، و ابوزرعة الرازی و جهوده فی السنة النبویة از دکتر سعدی هاشمی 1/45-242 دارد. [↑](#footnote-ref-255)
256. - خطیب در الکفایه در ص 97 – و حافظ ابن حجر در الاصابة 1/10، آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-256)
257. - او عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر می‌باشد که توسط هارون الرشید عهده‌دار شهر مدینه شد. خطیب در مورد او گفته، در فرمانروایی پسندیده عملی می‌کرد، خوش قیافه و خوش برخورد بود. ابن حبان او را توثیق کرده است. در سال 184 از دنیا رفت، شرح حالی در تعجیل المنفعة، ص 271، و تاریخ بغداد 10/173 شماره 5313 و الثقات ابن حبان 7/56 و میزان الاعتدال 2/505 شماره 4609، و تاریخ الکبیر از بخاری 5/211 شماره 678 دارد. [↑](#footnote-ref-257)
258. - خطیب بغدادی در تاریخ خود 10/175 آورده است. همچنین حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة، ترجمه عبدالله بن مصعب ص 271، شماره 583 آورده است. [↑](#footnote-ref-258)
259. - اصول سرخسی، 2/132. کافر بودن ناسزا گوینده به اصحاب، که گروهی از عالمان از حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و ظاهری بر این عقیده هستند. نگا: الشرح و الابانة، ابن بطه، ص 162 و به النهی عن سب الاصحاب و ما فیه من الاثم و العقاب، ص 23، و فتاوای سبکی 2/580 – و الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص 570، و الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم 1/149، و اصول سرخسی 2/132 و بعد از آن، گروهی دیگر از علما معتقدند که ناسزا گفتن به اصحاب باعث کافر شدن نمی‌شود بلکه ناسزا گوینده، فاسق و گمراه است و به مرگ محکوم نمی‌شود، بلکه ادب کردن شدید او کفایت می‌کند تا از گفته خود برگردد. اگر باز تکرار کند و توبه نکند، جریمه و کیفر دادن او تکرار می‌شود تا توبه کند. نگا: الشفا از قاضی عیاض 2/54 و بعد از آن. به نقل از یکی از عالمانی که پیرو این نظر بوده‌اند. اگر هر گروه برای خود دلایلی داشته باشند، آنچه که باعث اطمینان درون و آرامش قلب است، اینست که، هر کس نسبت به همه یا بیشتر اصحاب کینه در دل داشته باشد، یا آن‌ها را ناسزا بگوید، ناسزایی که در دین و عدالت اصحاب اشکال ایجاد کند، با آن کافر می‌شود، زیرا باعث باطل شدن کل شریعت می‌شود، زیرا اصحاب راویان شریعت می‌باشند، ولی اگر کسی به یکی از اصحاب ناسزا بگوید، او فاسق است و بنابر اجماع اهل بدعت است، اگر همانند بعضی از شیعیان، اعتقاد داشته باشد که ناسزا گفتن ثواب دارد، یا اعتقاد داشته باشد که اصحاب پیامبر کافر هستند، با اجماع علما آن شخص کافر می‌شود. ملا علی قاری هم اینطور گفته است، نگا: مجموعه رسایل ابن عابدین کتاب تنبیه الولاة و الحکام 1/367، قاضی عیاض: گفته: همینطور حکم هر گوینده‌ای که سخنی بگوید که به گمراهی امت بینجامد کافر شده است. کافر شدن معتقدان به مقدم بودن علی در خلافت، و علی بخاطر مقدم نشدنش در خلافت کافر شده، در حالیکه حق خود را در خلافت طلب می‌کرده است، همه این‌ها کافر شدند. زیرا کل شریعت را باطل کردند. الشفاء 2/286، برای اطلاعات بیشتر در مورد ناسزا گفتن به اصحاب و عقوبت آن نگا: (عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة) از دکتر ناصر علی الشیخ 2/856-870. [↑](#footnote-ref-259)
260. - مناهل العرفان فی علوم القرآن، از شیخ محمد زرقانی 1/334، 335. [↑](#footnote-ref-260)
261. - نگا: ص307-318. [↑](#footnote-ref-261)
262. - نگا: ص333-339. [↑](#footnote-ref-262)
263. - لسان العرب 1/519، و قاموس المحیط 1/91، و الصحاح از جوهری 1/162، و مختار الصحاح، ص 356. [↑](#footnote-ref-263)
264. - نگا: الکفایة، ص 100 و اسدالغابة، 1/119، 120. [↑](#footnote-ref-264)
265. - الصارم المسلول، ص 575 نگا: الروض الباسم فی ذب عن سنة ابی القاسم از ابن وزیر یمانی 1/57-60. قرار گذاشت آن را توسعه دهد و استدلال نمود که آن را تسمیة یسیر المخالطه (همنشینی) نامگذاری کند، که با قرآن و سنت و جملاتی از ائمه ثابت شده است. [↑](#footnote-ref-265)
266. - البحر المحیط فی اصول الفقه، 4/301. [↑](#footnote-ref-266)
267. - الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم، 5/86. [↑](#footnote-ref-267)
268. - نگا: الإصابة 1/10 - 12، و نزهة النظر ص 51، 52. [↑](#footnote-ref-268)
269. - تدریب الراوی، 2/216. [↑](#footnote-ref-269)
270. - الاحکام از آمدی 2/84، 85. [↑](#footnote-ref-270)
271. - نگا: فواتح الرحموت، 2/185. [↑](#footnote-ref-271)
272. - نگا: البحر المحیط، 4/302-305. [↑](#footnote-ref-272)
273. - نگا: ارشاد الفحول 1/279-280. [↑](#footnote-ref-273)
274. - نگا: فتح المغیث از سخاوی، 3/85. [↑](#footnote-ref-274)
275. - آن را حاکم در المستدرک در کتاب معرفة الصحابة در باب ذکر فضایل امت بعد از اصحاب و تابعین آورده 4/96 از حدیث عبدالله بن سیر حاکم گفته این حدیثی است که با سندهای نزدیک به انس روایت شده که باعث برتری حدیث می‌شود. و به درستی و واقعیت نزدیکترند، ذهبی گفته (جمیع بن ثوب)، سخن‌ همان است که حاکم گفته، نگا:مجمع الزوائد 10/20. [↑](#footnote-ref-275)
276. - الابهاج فی شرح المنهاج 1/15. نگا: بحر المحیط زرکشی 4/301، و فتح الباری 7/9 شماره 3651، حدیث «بهترین مردمان، مردم عصر من هستند، سپس کسانیکه بعد از آن‌ها می‌آیند». [↑](#footnote-ref-276)
277. - لمحات من تاریخ السنة و علوم الحدیث، ص 51. [↑](#footnote-ref-277)
278. - نگا: فتح المغیث از سخاوی 3/87، 88 و تدریب الراوی 2/213، 214 و الکفایة، ص 98-101. [↑](#footnote-ref-278)
279. - نگا: لسان العرب 11/430 و الصحاح از جوهری 5/1760، 1761 و مختار الصحاح، ص 415، 416. و قاموس المحیط 4/13، و مصباح المنیر 2/397. [↑](#footnote-ref-279)
280. - الاحکام آمدی، 2/69، و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث از دکتر تازی، 2/64. [↑](#footnote-ref-280)
281. - نگا: ص 1/417. [↑](#footnote-ref-281)
282. - نگا: فتح المغیث از سخاوی 3/315-317، و توضیح الافکار از صنعانی 2/114-118 و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث از دکتر تازی 2/65، 66. [↑](#footnote-ref-282)
283. - نگا: الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم از ابن وزیر یمانی 1/28. [↑](#footnote-ref-283)
284. - به نقل از از توثیق السنة فی القرن الثانی از دکتر رفعت فوزی، ص 129. [↑](#footnote-ref-284)
285. - دفاع عن السنه، از دکتر محمد ابوشهبه، ص 92-244 – با تقدیم و تأخر. نگا: الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابوزهو، ص 150 و بعد از آن، و تدریب الراوی 2/216 در حاشیه صفحه. [↑](#footnote-ref-285)
286. - ابیاری، او علی ابن اسماعیل بن علی بن عطیه الابیاری است، نسبت او به «ابیار» در مدیریت غربی است، او از علمای گرانقدر، و از ائمه اسلام می‌باشد، از فقهای مالکی، اهل حدیث و اصولی است، از تألیفات او، شرح البرهان، از امام الحرمین در فقه، در سال 618 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی در الدیباج المذهب 306 شماره 409 و در حسن المحاضرة از سیوطی 1/454 و معجم المؤلفین 7 م 37 و شجرة النور الزکیة 1/166 شماره 520 دارد. [↑](#footnote-ref-286)
287. - نگا:فتح المغیث از سخاوی 3/96 – و فتح الباقی علی الفقیه العراقی از امام زکریا انصاری 3/14 و البحر المحیط از زرکشی 4/300، و ارشاد الفحول 1/278،و الشفا از قاضی عیاض 2/52. [↑](#footnote-ref-287)
288. - نگا:«تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، از دکتر مروان، ص 95 با تقدیم و تأخر. [↑](#footnote-ref-288)
289. - نگا:جامع البیان طبری، 2/7، و تفسیر رازی 7/97، و الجامع الاحکام القرآن 2/154، و تفسیر القرآن العظیم 1/190. [↑](#footnote-ref-289)
290. - ترمذی آن را تأیید می‌کند با حدیثی که ازبهز از حکیم از پدرش از جدش آورده که از پیامبر شنیده، که در مورد این آیه فرمود: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110] گفت: «شما به هفتاد گروه و ملت تقسیم می‌شوید که شما بهترین و بزرگوارترین آن‌ها می‌باشید» ترمذی در تفسیر القرآن در باب سوره آل عمران 5/211 شماره 3001، آن را آورده، و ترمذی گفته این حدیث حسنی است. [↑](#footnote-ref-290)
291. - نگا:الکفایه، ص 93. [↑](#footnote-ref-291)
292. - الموافقات 4/450-452 با دخل و تصرف، و نگا:عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة، از دکتر ناصر علی الشیخ 2/801، 802. [↑](#footnote-ref-292)
293. - همچنین نگا: العواصم من القواصم از ابن عربی، ص 62، و البدایة و النهایة، 5/217 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-293)
294. - عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة، 2/807. [↑](#footnote-ref-294)
295. - قبلاً در ص 1/282 آورده شده است. [↑](#footnote-ref-295)
296. - قبلاً در ص 1/282 آورده شده است. [↑](#footnote-ref-296)
297. - الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، 1/91. [↑](#footnote-ref-297)
298. - بخاری (شرح فتح الباری) کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل أصحاب النبى ، ومن صحب النبى أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه 7/5 شماره 5، 3651، و مسلم (شرح نووی) کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونـهم ثم الذين يلونـهم 8/324 شماره 2533 ازحدیث ابن مسعود و لفظ آن از بخاری می‌باشد. [↑](#footnote-ref-298)
299. - مسلم آن را آورده (شرح نووی) کتاب فضائل الصحابه و در باب بيان أن بقاء النبى آمان لأصحابه، و بقاء أصحابه أمان للأمة، 8/322، شماره 2531، از حدیث ابوموسی اشعری است. [↑](#footnote-ref-299)
300. - بزار در مسند خود آن را آورده نگا: کشف الاستار کتاب المناقب، باب مناقب اصحاب النبی 1/88 و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد گفته 10/16، آن را بزار روایت کرده و رجال آن مورد اطمینان است، هر چند به اطمینان همه آن‌ها شک هست. [↑](#footnote-ref-300)
301. - احمد در مسند خود آن را آورده 1/379، هیثمی در مجمع الزوائد گفته 1/178 آن را احمد و راویان موثق او آورده‌اند. ابن عبدالبر در مقدمه الاستیعاب آن را آورده 1/12، 13. [↑](#footnote-ref-301)
302. - الاحکام فی اصول الاحکام از آمدی 2/82. [↑](#footnote-ref-302)
303. - بخاری در (شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب فضائل الصحابه، باب قول «لو كنت متخذاً خليلاً»، 7/25، شماره 3673، مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب فضایل الصحابه، در باب تحریم سب الصحابة 8/332 شماره 2540، از حدیث ابوهریره لفظ از مسلم. [↑](#footnote-ref-303)
304. - شرح حال او در الاستیعاب 2/614 شماره 982، و اسد الغابة 2/476 – شماره 2076 – و الاصابه 2/44 شماره 3271، و تاریخ الصحابه، ص 25، شماره 8، و مشاهیر علماء الامصار، ص 13، شماره 11. [↑](#footnote-ref-304)
305. - ابوداود در سنن خود آورده، در کتاب، سنت، در باب خلفاء 4/212 شماره 4650، احمد در مسند خود آورده 1/187 و لفظ هم از ایشان است، شیخ محمد شاکر، در تعلیقی که بر مسند دارد اسناد آن را صحیح دانسته است، 3/108. [↑](#footnote-ref-305)
306. - مناهل العرفان فی علوم القرآن 1/336-337. [↑](#footnote-ref-306)
307. - رک: به نظرات آن‌ها در: تدریب الراوی 2/214، و فواتح الرحموت، 2/155-156، و البحر المحیط 4/299-300 و ارشاد الفحول 1/274-278. [↑](#footnote-ref-307)
308. - الکفایه، ص 96. [↑](#footnote-ref-308)
309. - علوم الحدیث، ص 176. [↑](#footnote-ref-309)
310. - شرح الفیه عراقی به نام التبصرة و التذکرة، عراقی 3/13، 14. [↑](#footnote-ref-310)
311. - المستعفی 1/164، نگا: الاحکام آمدی، 2/81، و البحر المحیط از زرکشی، 4/299. [↑](#footnote-ref-311)
312. - نگا: المکانة العلمیه از عبدالرزاق صنعانی در حدیث نبوی از استاد دکتر اسماعیل دفتار 1/291 در موضوع (در مورد عدالت اصحاب حتی یک نفر مستثنی نمی‌شود) نگا: توضیح الافکار 2/470 و عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة، دکتر ناصر الشیخ، 2/814. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ارشاد الفحول از شوکانی 1/278، نگا: فتح المغیث، سخاوی 2/97. [↑](#footnote-ref-313)
314. - البرهان فی اصول الفقه، 1/242، نگا: ارشاد الفحول، 1/275. [↑](#footnote-ref-314)
315. - الموضوعات 1/339. [↑](#footnote-ref-315)
316. - مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 271-272 - و نگا: الصافی فی تفسیر القرآن، کاشانی 2/701، و تفسیر القمی از علی بن ابراهیم قمی 2/367، و مجمع البیان طبرسی، 5/287-288، و تفسیر فرات الکوفی از فرات بن ابراهیم، ص 185، و اعیان الشیعه از محسن امین، 1/114 – و اضواء علی السنة از محمود ابوریه، ص 359، و رکبت السفینة از مروان خلیفات، ص 223 – و الافصاح فی امامة علی بن ابی‌طالب، از محمد بن نعمان العکبری، ص 37. [↑](#footnote-ref-316)
317. - مسلم آن را آورده (شرح نووی)، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج و صفاتهم 4/170، 171، شماره 1063، نگا: الفصول المهمة فی تألیف الامة از عبدالحسین موسوی، ص 203، و الصحابة فی نظر الشیعة الامامیة از اسد حیدر، ص 31-32. و مقدمه مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول از مرتضی عسکری، 1/8، و معالم المدرستین از مرتضی عسکری جلد 1/130، اضواء علی السنة، محمود ابوریه، ص 354، 356، و الحسبة، ص 60 و بعد از آن، و لماذا القرآن ص 82-84، هر دو از احمد صبحی منصور، نگا: مقاله‌‌ای از احمد صبحی (الصحابة بین القداسة و التکفیر)، مجله روز الیوسف، شماره 3564، ص 22-24. و النص و الاجتهاد از عبدالحسین شرف الدین، ص 335-336، و رکبت السفینة از مروان خلیفات، ص 219-223، و اهل السنة شعب الله المختار از صالح وردانی، ص 37، 102، با دکتر موسی موسوی در کتاب الشیعه و التصحیح، از دکتر علاءالدین قزوینی، ص 151-153 و الافصاح فی امامة علی از شیخ محمد عکبری، ص 37-39، و الخلافة المغتصبة از ادریس حسینی، ص 45-91 و الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد تیجانی، ص 285. [↑](#footnote-ref-317)
318. - مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص 273، نگا: تفسیر الصافی از کاشانی 1/691، تفسیر قمی، علی ابراهیم قمی 1/287 المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، 9/226، رکبت السفینة از مروان خلیفات، ص 230، و الافصاح فی امامة علی بن ابیطالب از محمد بن نعمان العکبری، ص 36-42، و لقد شیعنی الحسین، ادریس حسینی، ص 350. [↑](#footnote-ref-318)
319. - بخاری (شرح فتح الباری)، کتاب التفسیر در باب این فرموده خداوند: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ﴾ 8/135 شماره 4625، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب الجنة وصفة نعیمها و اهلها، در باب فنای دنیا و بیان حشر روز قیامت 9/210 شماره 2860 از حدیث ابن عباس، و لفظ حدیث از بخاری است. نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص 272، و شبهات حول الشیعه از عباس موسوی، ص 115-116- ثم اهتدیت از تیجانی، ص 119-120، اعیان الشیعة از محسن امین 1/117، و معالم المدرستین از مرتضی عسکری جلد 1/132، و النص و الاجتهاد از عبدالحسین شرف الدین، ص 337، و رکبت السفینة 224-228، و نظریة عدالة الصحابه، ص 53-54 و الخدعة رحلتی من السنة الی الشیعة، 98 با دکتر موسی موسوی از دکتر علاءالدین قزوینی، ص 152، 153 159، و الافصاح فی امامة علی بن ابیطالب، ص 30-31- و الخلافة المغتصبة، ص 193، و لقد شیعنی الحسین ص 249، و اضواء علی السنة، ص 354-356، و اهل السنة شعب الله المختار، ص 37. [↑](#footnote-ref-319)
320. - بخاری آن را آورده در (در شرح فتح الباری) كتاب الفتن، باب قول النبى لا ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض 13/29 شماره 7080، و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده در کتاب الایمان، كتاب الفتن، باب بیان معنی قول النبى لا ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض 1/332 شماره 65، از حدیث جابر بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-320)
321. - اضواء علی السنة، ص 354، نگا: نظریه عدالة الصحابة، احمد حسین یعقوب، ص 53، و الخلافة المغتصبة از ادریس حسینی، ص 93، و الفتنة الکبری (عثمان) از طه حسین، ص 170-173، دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 34، 103، 110، 124، 795، السلطة فی الاسلام عبدالجواد یاسین، ص 241، 260، 267، و الصلاة، محمد نجیب 32، 37، و حوار و مناقشة کتاب عائشه از هشام آل قطیط، ص 312 و سایرین. [↑](#footnote-ref-321)
322. - خلیل عبدالکریم، نویسنده معاصر مصری است، لیسانس خود را در رشته حقوق و در دانشگاه فؤاد اول (دانشگاه فعلی قاهره) گرفت به ایشان لقب، «مفتی مارکسیستها»، «اونة» «کمونیست ریش‌دار»، «اونة دیگر» داده‌اند، نگا: السنة و دورها فی الفقه الجدید، جمال البنا، ص 163. [↑](#footnote-ref-322)
323. - نگا: مجلة الازهر مقاله «لا تسبوا أصحابى» از شیخ عبدالمقصود عسکر شماره ربیع الاول 1418 ه‍ ژوئیه 1997، ص 384. [↑](#footnote-ref-323)
324. - نگا:الخلافة الاسلامیه، و اصول الشریعة و حصاد العقل و دیگر کتب. [↑](#footnote-ref-324)
325. - در صفحات قبل در مورد اتهام دروغ کسانیکه بر اصحاب طعنه زده بودند، آورده شد. نگا: به کسانیکه به عدالت اصحاب ایراد گرفته‌اند به این دلیل که آن‌ها بشر هستند و معصوم نمی‌باشند. نقد الحدیث فی علم الروایة و الدرایة، از حسین الحاج 1/350-351، و انذار من السماء، ص 39-69-127-154، و تبصیر الامة بحقیقة السنة، ص 396-426، الدولة و المجتمع از محمد شحرور، 160 و بعد از آن، و الامام الشافعی، نصر ابوزید، ص 55-56-76 و الاصلان العظیمان، ص 284-288 و السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 24-28-30-65-85-261. [↑](#footnote-ref-325)
326. - لسان العرب 4/48. [↑](#footnote-ref-326)
327. - حدیثی که بخاری آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر، در باب تفسیر ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ [الجمعة: 11] 3/415 شماره 863 و لفظ از ایشان می‌یاشد. [↑](#footnote-ref-327)
328. - مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص 272 با دخل و تصرف، نگا:روح المعانی از آلوسی 28/107. [↑](#footnote-ref-328)
329. - اضواء علی السنه، ص 359. [↑](#footnote-ref-329)
330. - و رکبت السفینة، ص 223. [↑](#footnote-ref-330)
331. - نگا: فتح الباری 2/493، شماره 936 (با اندکی دخل و تصرف). [↑](#footnote-ref-331)
332. - المراسیل، ص 50، شماره 61. [↑](#footnote-ref-332)
333. - المنهاج شرح مسلم، 3/416، 417، شماره 863، نگا:تفسیر القرآن العظیم، 4/367. [↑](#footnote-ref-333)
334. - نگا:فتح الباری، 2/493، شماره 936. [↑](#footnote-ref-334)
335. - او مقاتل بن حیان نبطی و ابوبسطام بلخی، صدوق فاضل است؛ ازدی در این پندار خود که او دروغگو بوده است، اشتباه کرده است، و او تنها مقاتل بن سلیمان را تکذیب نمود قبل از پنجاه سالگی در هند از دنیا رفت، شرح حالی دارد در تقریب التهذیب، 2/210، شماره 6891، تذکرة الحفاظ، 1/174، شماره 168 و طبقات المفسرین از داودی، 2/329، و خلاصه تهذیب الکمال، ص 330، و لسان المیزان، 9/189، شماره 14548. [↑](#footnote-ref-335)
336. - روایتی که سیوطی آن را در الدر المنثور آورده است 166/8، و آن را بر حدیث دیگری برتر ندانسته است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - روح المعانی از آلوسی 28/107. [↑](#footnote-ref-337)
338. - معنای این آیه سؤال مروان خلیفات رافضی و پیروان او را باطل می‌کند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [التوبة: 101] «از مردم مدینه به نفاق روی آوردند، شما آن‌ها را نمی‌شناسید، ما آن‌ها را می‌شناسیم» می‏گوید: این آیه منافقانی را توصیف می‌کند که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌شناخته، پس آن‌ها کی هستند تا احادیث آن‌ها را نگیریم، نگا: و رکبت السفینة، ص 230-231 خلیفات علی رافضی فراموش کرده که خداوند اوصاف آن‌ها را در سوره توبه و دیگر سوره‌های قرآن، ذکر کرده است و همچنین وعده خداوند در آخر آیه را فراموش کرده که فرموده آن‌ها را در دنیا رسوا و در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار می‌کنم. ﴿نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ (ما آن‌ها را می‌شناسیم دوبار آن‌ها را عذاب می‌دهیم بعد از آن به سوی عذاب بزرگتر برده می‌شوند)، و الا این خطاب در آغاز کار بود سپس خداوند پیامبر خود را از اسماء آن‌ها آگاه ساخت، علاوه بر صفاتی که در قرآن آمده است، حدیث پیامبر به حذیفة بن الیمان که اسماء آن‌ها را آورده مؤید این مطلب است. بزودی حدیث را می‌آوریم. [↑](#footnote-ref-338)
339. - نگا: عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة از دکتر ناصر شیخ، 3/963. [↑](#footnote-ref-339)
340. - شرح حال او در: الاستیعاب، ص 1/334 شماره 492، و اسدالغابة، 1/706، شماره 1113، و الاصابة 1/317، شماره 1652 و تاریخ الصحابة، 73، شماره 267، و مشاهیر علماء الامصار، ص 55، شماره 267. [↑](#footnote-ref-340)
341. - مسلم در (شرح نووی) در کتاب صفات المنافقین و احکامهم در باب صفات منافقان 136/9، 137 شماره 2779. [↑](#footnote-ref-341)
342. - حدیثی که حاکم در مستدرک خود در کتاب التفسیر در باب تفسیر سوره مجادله 2/524 شماره 3795 آورده و گفته بنابر بر شرط مسلم درست است هر چند آن را تخریج نکرده باشد ذهبی در این باره ساکت شده، ولی بیهقی آن را در دلایل النبوة 5/282-283 با لفظ خود آورده است. [↑](#footnote-ref-342)
343. - اضواء علی السنه، ص 359. [↑](#footnote-ref-343)
344. - سعد بن عباده از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حالی در الاصابه 2/30 شماره 3173 و الاستیعاب 2/594 شماره 944 – و اسد اللغابه 2/441 شماره 2021، و مشاهیر علماء الامصار 1، شماره 20. [↑](#footnote-ref-344)
345. - اسید بن خصیر صحابی بزرگواری است شرح حالش در الاصابة 1/49 شماره 185 و تاریخ الصحابة، ص 30، شماره 25، و مشاهیر علماء الامصار، ص 20، شماره 36، و در الاستیعاب 1/92 شماره 1/92، و اسد الغابة1/240 شماره 170 دارد. [↑](#footnote-ref-345)
346. - قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر باب ﴿لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ١٢ لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾، 8/306-308، شماره 4750 می‌باشد و مسلم در (شرح نووی) در کتاب كتاب التوبة، باب فى حديث الإفك وقبول توبة القاذف 9/155، 118، شماره 2770. [↑](#footnote-ref-346)
347. - فتح الباری 8/330، شماره 4750، با دخل و تصرف، نگا: منهاج السنة از ابن تیمیه، 3/192. [↑](#footnote-ref-347)
348. - حاکم در المستدرک آن را آورده، در کتاب معرفة الصحابة، باب ذکر اهل بدر 4/87، شماره 6966 و گفته این حدیث صحیحی است که به شرط مسلم درست است، ولی او آن را نیاورده‌ است. ذهبی هم با این حدیث موافق بوده است. [↑](#footnote-ref-348)
349. - روح المعانی از آلوسی 4/99. نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 273. [↑](#footnote-ref-349)
350. - أیله: شهری است در ساحل دریایی سرخ که در شام قرار دارد، معجم البلدان، 1/347، و عدن: شهر مشهوری است در ساحل بحر هند از ناحیه یمن، معجم البلدان 4/100، و دریای هند اکنون اقیانوس هند نامیده می‌شود. [↑](#footnote-ref-350)
351. - مسلم آن را در (شرح نووی) آورده، در کتاب الطهارة، باب استحباب اطالة الغره و التحجیل فی الوضوء، 2/137، شماره 248، نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 272. [↑](#footnote-ref-351)
352. - نگا: فتح الباری، 135/8، 136، شماره 4625، نگا: تأویل مختلف الحدیث، ص 213-215. [↑](#footnote-ref-352)
353. - فتح الباری 11/484، شماره 6593، و مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 273. [↑](#footnote-ref-353)
354. - نگا: الفتنة الکبری، ص 170-173. [↑](#footnote-ref-354)
355. - نگا: اضواء علی السنة، ص 360-362. [↑](#footnote-ref-355)
356. - نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 34، 103، 110، 124، 795 و السلطة فی الاسلام از عبدالجواد یاسین، ص 260 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-356)
357. - حسن شحاته رافضی (خداوند او را زشت گرداند) آن را گفته است: نگا: مجله روز الیوسف شماره 3562 ص 35. [↑](#footnote-ref-357)
358. - اگر خواستی نگا: عیب‌هایی که به اسلام سرور ما معاویه گرفته‌اند در صفحات قبل (1/427-432). [↑](#footnote-ref-358)
359. - امام ابن عربی در کتاب العواصم من القواصم و ابن تیمیه در منهاج السنه و سایرین در مورد این فتنه‌ها تحقیق کرده‌‏اند، ولی نیاز به تحقیق بیشتری دارد، خداوند آگاه‌تر است. [↑](#footnote-ref-359)
360. - نگا: فتح الباری 13/30 شماره‌های 7076-7080. [↑](#footnote-ref-360)
361. - نگا: منبع گذشته 1/262 شماره 121. [↑](#footnote-ref-361)
362. - همان منبع 12/201-202 شماره 6868، 13/30 شماره‌های 7076-7080. [↑](#footnote-ref-362)
363. - قبلاً در ص 43، منبع آورده شده است. [↑](#footnote-ref-363)
364. - صحیح بخاری (شرح نووی) در کتاب ایمان، باب گناه از روی جهل باعث کافر شدن صاحب آن نمی‌شود، مگر برای خدا شرک قایل شود، مانند فرموده پیامبر به ابوذر: «شما مردی هستید که به رنگ جاهلیت می‌باشید» خداوند می‌فرماید:

     ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9]

     «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در ميان آنان صلح برقرار سازيد. اگر يكي از آنان در حق ديگري ستم كند و تعدي ورزد (و صلح را پذيرا نشود)، با آن دسته‌اي كه ستم مي‌كند و تعدي مي‌ورزد بجنگيد تا زماني كه به سوي اطاعت از فرمان خدا برمي‌گردد و حكم او را پذيرا مي‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذيرا شد، در ميان ايشان دادگرانه صلح برقرار سازيد و (در اجراي مواد و انجام شرائط آن) عدالت بكار بريد، چرا كه خدا عادلان را دوست دارد.» آن‌ها را مؤمنین نامید. 106/1 شماره‌های 30-31. [↑](#footnote-ref-364)
365. - حسن همان فرزند علی و از صحابی گرانقدر می‌باشد. شرح حال او در الاصابة 1/328 شماره 1719 و الاستیعاب 1/383 شماره 555 و اسد الغابة 2/13 – شماره 1165، و مشاهیر العلماء الامصار 12 شماره 6. [↑](#footnote-ref-365)
366. - ابوبکر، نفیع بن مسروح بن کلده از اصحاب گرامی می‌باشد – شرح حال او در الاصابه 3/571 شماره 8793، و اسد الغابه 5/334 شماره 5289 و تاریخ الصحابه ص 249 شماره 1373 و مشاهیر علماء الامصار ص 48 شماره 220 و الاستیعاب 4/1614 شماره 2877. [↑](#footnote-ref-366)
367. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب الصلح در باب این سخن پیامبر به حسن بن علی، که گفت: این پسرم سرور..... حدیث. و این آیه که فرمود: واصلحوا بینهما 5/361 ش 2704. [↑](#footnote-ref-367)
368. - تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر 4/211. [↑](#footnote-ref-368)
369. - منظور از این طایفه که نافرمانی کردند، طایفه معاویه است و استناد آن‌ها به حدیث عمار می‌باشد که پیامبر فرمود: «ای عمار گروهی نافرمان و ظالم تو را می‌کشند.» آن را مسلم آورده (شرح نووی) در كتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر أخيه 9/266 شماره 2916، از حدیث ام سلمه عمار در کنار امام علی می‌جنگید و توصیف بغی در اینجا عدالت را از آن‌ها نفی نمی‌کند آیه حجرات شاهد آن است: ﴿فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الحجرات: 9]. [↑](#footnote-ref-369)
370. - منهاج السنه 2/205 با دخل و تصرف، نگا: اصول الدین از بغدادی ص 289 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-370)
371. - منهاج السنه 3/186. [↑](#footnote-ref-371)
372. - الاحکام از آمدی 2/82 با دخل و تصرف، نگا: فواتح الرحموت 2/155-156، و البحر المحیط 4/299 و ارشاد الفحول 1/275، و الباعث الحثیث ص 154، و عقیدة اهل السنة فی الصحابة الکرام از دکتر ناصر شیخ در موضوع (جنگی که میان علی و بعضی از اصحاب روی داد) و دیدگاه اهل سنت نسبت به آن 2/700-748، نگا: الرد القویم علی المجرم الاثیم از شیخ تویجری، ص 182-184. [↑](#footnote-ref-372)
373. - البرهان فی اصول الفقه 1/241-242. [↑](#footnote-ref-373)
374. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، دکتر مروان شاهین ص 95. [↑](#footnote-ref-374)
375. - البدایة و النهایة 8/142. [↑](#footnote-ref-375)
376. - تهذیب الکمال، از حافظ للمزی 1/339 شرح حال امام نسائی. [↑](#footnote-ref-376)
377. - نگا: فتح المغیث از سخاوی 3/96. [↑](#footnote-ref-377)
378. - الکتاب و القرآن قراءة معاصرة ص 567، نگا: منع تدوین الحدیث از علی شهرستانی 133، 142، 166، 249، 334، 503 و رکبت السفینة از مروان خلیفات ص 280، نظریة عدالة الصحابة از احمد حسین یعقوب 56-58 و الافصاح فی امامة علی بن ابی طالب از محمد عکبری ص140، 141، و خلافة المغتصبة از ادریس حسینی، و سایرین که به عدالت اصحاب ایراد گرفتند. [↑](#footnote-ref-378)
379. - نگا: المحصول 2/221، و الاحکام، آمدی 2/87، و اعلام الموقعین 4/123 و فتح المغیث از سخاوی 1/144 و تدریب الراوی 1/190-191 و توضیح الافکار 1/280. [↑](#footnote-ref-379)
380. - نگا: ادلة المختلف فیها و اثرها فی الفقه الاسلامی از دکتر عبدالحمید ابو‌المکارم ص 303 و الفقیه و المتفقه از خطیب بغدادی در باب آنچه که در مورد خبر واحد صحابه آمده است 1/437. [↑](#footnote-ref-380)
381. - تخريج آن در ص 38 آمد. [↑](#footnote-ref-381)
382. - بغوی آن را در شرح السنة در کتاب الایمان و باب رد بدعت‌ها و اهل هوا و هوس 1/214 آورده است، ابن عبدالبر آن را در جامع بیان العلم 2/97 آورده است، ابن قیم جوزیه در اعلام الموقعین آن را آورده 4/139. [↑](#footnote-ref-382)
383. - قبلاً آورده شده 1/44. [↑](#footnote-ref-383)
384. - الموافقات 4/452-455، نگا:الاعتصام 2/519. [↑](#footnote-ref-384)
385. - اعلام الموقعین 4/118-156 نگا:الرساله از شافعی ص 596 بندهای شماره 1682-1805-1811. [↑](#footnote-ref-385)
386. - اصول السرخسی 1/317، نگا:علم اصول الفقه و تاریخ التشریع الاسلامی از شیخ احمد ابراهیم ص 24-25. [↑](#footnote-ref-386)
387. - ابو‌حازم، همان سلمة بن دینار مخزومی است، عالم اهل مدینه و قاضی و شیخ مدینه بود، ابن سعد در مورد او گفته است: او ثقه بود و زیاد حدیث گفته بود، در سال 140ه‍ از دنیا رفت، شرح حالش در التقریب 1/376 شماره 2496 و تذکرة الحفاظ 1/133 شماره 119 و شذرات الذهب 1/208و العبر 1/189، و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 60 شماره 117. [↑](#footnote-ref-387)
388. - الموافقات 3/300-301. [↑](#footnote-ref-388)
389. - الاعتصام 2/519. [↑](#footnote-ref-389)
390. - مصادر الشریعة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة ص 42-48. [↑](#footnote-ref-390)
391. - مانند استاد دکتر عبدالحمید متولی در کتاب خود مبادی نظام الحکم فی الاسلام ص 263، در کتاب ایشان تردیدهای فراوانی است به گفته‌های علی عبدالرزاق در کتاب (الاسلام و اصول الحکم) نگا: مصادر الشریعة الاسلامیة مقارنة با المصادر الدستوریة، ص 49. [↑](#footnote-ref-391)
392. - نگا: تدریب الراوی 2/216-218 و فتح المغیث از سخاوی 3/97 و شذرات الذهب 1/63. [↑](#footnote-ref-392)
393. - ابن ‌خزیمه: حافظ بزرگ، ابوبکر محمد ابن اسحاق بن خزیمه بن المغیره النیشابوری است که امامت و حفظ در خراسان به او منتهی شد ابن حبان در مورد او گفته: هیچ کس را ندیده‌ام که مانند ایشان فن حدیث را به خوبی بداند و الفاظ درست آن را حفظ کند، به گونه‌ای‌ که گویی احادیث بر پیشانی او نوشته شده بود. تصنیفات او از صد و چهل کتاب بیشتر است، از جمله صحیح او در حدیث. در سال 311 ه‍ از دنیا رفت. در تذکره الحفاظ 2/720 شماره 734 و البدایة و النهایة 11/149، و الوافی بالوفیات از صفدی 2/196، و شذرات الذهب 2/262 – و طبقات الشافعیه از سبکی 2/109 – شرح حالی دارد. [↑](#footnote-ref-393)
394. - مستدرک از حاکم 3/587. [↑](#footnote-ref-394)
395. - طفیل ابن عمرو، از اصحاب بزرگوار است که شرح حالش در کتاب‌های ذیل آمده است: الاصابة 2/225 شماره 4254 و تاریخ الصحابة ص 145، شماره 705 و الاستیعاب 2/757 شماره 1274 و اسد الغابة 3/77 شماره 2613. [↑](#footnote-ref-395)
396. - البدایة و النهایة 8/111، 112 – نگا: الاستیعاب از ابن عبدالبر 4/1771 شماره 3208. [↑](#footnote-ref-396)
397. - نگا: شبهات حول الشیعة از عباس موسوی ص 141، و شیخ المضیره ص 135، و اضواء علی السنة ص 200، هر دو از محمود ابوریه، و السلطة فی الاسلام از عبدالجواد یاسین ص 241 و الشیعة هم اهل السنة از دکتر محمد تیجانی ص 220 [↑](#footnote-ref-397)
398. - نگا: طبقات ابن سعد 2/81. [↑](#footnote-ref-398)
399. - نگا: سیر اعلام النبلاء 2/589-590. [↑](#footnote-ref-399)
400. - ابوعثمان نهدی عبدالرحمان بن مل، مخضرم است مورد اطمینان و عابد بود، در سال 95 ه‍ از دنیا رفت در کتاب‌های زیر شرح حالی دارد: تقریب التهذیب 1/592 شماره 4031 و تذکرة الحفاظ 1/65 شماره 56 و شذرات الذهب 1/119 و طبقات ابن سعد 7/61. [↑](#footnote-ref-400)
401. - نگا: البدایة و النهایة 8/113 و تذکرة الحافظ 1/36. [↑](#footnote-ref-401)
402. - علاء بن حضرمی از اصحاب گرامی که شرح حالش در الاستیعاب 3/1085 ش1841، و اسدالغابة4/71 شماره 3745 و تاریخ الصحابة ص 184 شماره 9554، و مشاهیر علماء الامصار ص 75 شماره 400 و الاصابة 2/497 شماره 5642. [↑](#footnote-ref-402)
403. - البدایة و النهایة 8/116، نگا: زاد المعاد 3/692-693. [↑](#footnote-ref-403)
404. - البدایة و النهایة 8/114-115. [↑](#footnote-ref-404)
405. - البرهان فی اصول الفقه 1/240. [↑](#footnote-ref-405)
406. - شیخ المضیره از محمود ابوریه ص 61 نگا: اضواء علی السنة ص 197-199 و شبهاتی درباره شیعه از عباس موسوی ص 144. [↑](#footnote-ref-406)
407. - مضره: خورشتی است که با شیر و چیزهای دیگر پخته می‌شود، نزد عرب گوشت خالص را با شیر پخت می‌کنند. لسان العرب 5/187. [↑](#footnote-ref-407)
408. - دفاع عن السنة ص 99. [↑](#footnote-ref-408)
409. - الاستیعاب 4/1771. [↑](#footnote-ref-409)
410. - نگا: پاسخ دکتر سباعی بر ضد کسانی که به ابوهریره ایراد گرفته و تمسخر کرده‌اند، ص 337-341، نگا: دفاع عن السنه از دکتر ابوشهبه ص 106-108. [↑](#footnote-ref-410)
411. - البدایة و النهایة 8/116-117. [↑](#footnote-ref-411)
412. - تدریب الراوی 2/216-217 نگا: سیر اعلام النبلاء 2/632. [↑](#footnote-ref-412)
413. - ابوهریره فی ضوء مرویاته ص 76 به نقل از (الشیعة الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع) از دکتر علی سالوس 3/77 [↑](#footnote-ref-413)
414. - مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع 3/77. [↑](#footnote-ref-414)
415. - دفاع عن السنة، از دکتر محمد ابوشهبه، ص 103-104. [↑](#footnote-ref-415)
416. - دو آیه 159-160 از سوره بقره، حدیث را بخاری آورده است (در شرح فتح الباری) در کتاب المعلم و باب حفظ العلم 1/258 شماره 118 و مسلم (شرح نووی) در کتاب فضایل الصحابه در باب از ابی هریره 8/290-292 آن را آورده است، لفظ حدیث از آن او می‌باشد. [↑](#footnote-ref-416)
417. - نسائی آن را در سنن بزرگش در کتاب العلم در باب (مسأله دانشی که فراموش نمی‌شود) 3/440 شماره 587 آورده است و حاکم هم در مستدرک خود در کتاب معرفة الصحابة و در باب (ذکر ابوهریره دوسی) 3/582 شماره 6158 آن را آورده است و گفته که دارای اسناد درست ولی دیگران آن را نیاورده‌اند، ذهبی به دنبالش رفته و در تلخیص از گفتار او بر می‌آید که حماد بن شعیب ضعیف باشد. در سر اعلام النبلاء چنین گفته است 2/610، در جای دیگری از سیر 2/612 خبر را با ذکر سند آخر آن آورده است، 2/616، خبر را با سند دیگری از فضل بن علا به جای حماد آورده است، سپس گفته از فضل ابن علا بصورت منفرد آورده که راستگو می‌باشد، ابن حجر در الاصابه گفته 4/208 که سند نسائی خوب است به تهذیب التهذیب نگاه کن 2/266. [↑](#footnote-ref-417)
418. - ابن زعیزعه دولابی در الکنی از او یاد شده و گفته شده که کاتب مروان بوده ص 83 و او را به اسم ابن زعیزعه خوانده‌اند مروان از او به نیکی یاد کرده (الکنی) نگا: ص 184 از مکحول و عمر بن عبید انصاری و نضربن محرز، حدیث روایت کرده، ابو‌حاتم می‌گوید: ناشناس است، ذهبی گفته: ابو‌زعیزعه با کتاب (الکنی) نزدیک است که شناخته نشود، او را جزو اهل شام خوانده‌اند. نگاه کن جرح و تعدیل 9/357 شماره 1734 و به میزان الاعتدال 4/525 شماره 10200، و لسان المیزان 7/655 شماره 9985. [↑](#footnote-ref-418)
419. - حاکم در المستدرک آن را آورده در کتاب معرفة الصحابه در باب یاد ابی هریره 3/583 شماره 6164 و گفته سندش درست، ذهبی با او موافق است [↑](#footnote-ref-419)
420. - سیر اعلام النبلاء 2/598. [↑](#footnote-ref-420)
421. - الاصابه 4/205. [↑](#footnote-ref-421)
422. - البدایه و النهایه 8/106. [↑](#footnote-ref-422)
423. - همان منبع قبلی 8/113. [↑](#footnote-ref-423)
424. - نگا: تهذیب التهذیب 265/12، و البدایه و النهایه 8/107، و تذکرة الحفاظ 1/33. [↑](#footnote-ref-424)
425. - الاصابه 7/201-202 و تهذیب التهذیب 12/263-265 و تذکرة الحفاظ و سیر اعلام النبلاء 2/418-436 نگا: من کتب منه فی دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی 1/97-99. [↑](#footnote-ref-425)
426. - بخاری آن را آورد (شرح فتح الباری) در کتاب العلم و در باب حرص و طمع نسبت به حدیث 1/233 شماره 99. [↑](#footnote-ref-426)
427. - حاکم در مستدرک خود آن را آورده در کتاب معرفه الصحابه در باب یاد ابی هریره 3/584 شماره 6167، حاکم گفته صحیح السند است و ذهبی هم با او موافق و هم نظر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-427)
428. - طبقات ابن سعد 4/340 و سیر اعلام النبلاء 2/604 و البدایة و النهایه 8/111 و فتح الباری 1/258، شماره 118. [↑](#footnote-ref-428)
429. - حاکم آن را در المستدرک آورده است، در کتاب شناخت اصحاب، باب یادی از ابوهریره، الدوسی 3/83 شماره 6165 و ذهبی و حاکم سکوت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-429)
430. - آن را حاکم در جاهای قبلی آورده 3/584 شماره 6166 و حاکم و ذهبی ساکت مانده‌اند. [↑](#footnote-ref-430)
431. - مسلم آن را (در شرح نووی) در کتاب الایمان و در باب سؤال کردن در مورد ارکان اسلام 1/201 شاره 12 آورده است. [↑](#footnote-ref-431)
432. - حاکم آن را در کتاب المستدرک آورده در کتاب شناخت اصحاب در باب ذکر ابوهریره 3/586 شماره 6175 نگاه کن البدایة و النهایة درست است و بر شرط‌های شیخین می‌باشد او را خارج نکرده باشند، ذهبی هم سخن و شرط مسلم را لحاظ قرار داده است. 8/109 [↑](#footnote-ref-432)
433. - الاصابة 4/209. [↑](#footnote-ref-433)
434. - به مستدرک حاکم مراجعه کن بخش شناخت اصحاب و باب یاد ابوهریره 3/586 شماره 6175 نگا: البدایه و النهایه 8/109. [↑](#footnote-ref-434)
435. - او محمد بن عمرو بن حزم انصاری و پدر مالک مدنی است، پیامبر را دیده ولی از او حدیث نشنیده مگر از اصحاب او. در روز حره در سال 63 ه‍ کشته شد. شرح حالی در کتاب‌های زیر دارد. تقریب التهذیب 2/118 شاره 6202 و الکاشف 2/2060 شماره 5081 و طبقات ابن سعد 5/71. [↑](#footnote-ref-435)
436. - حاکم آن را در بخش شناخت اصحاب و در باب یاد ابی‌هریره 3/585 شماره 6171 آورده است. او ذهبی در این باره سکوت اختیار کرده‌اند. نگا: سیر اعلام النبلاء 2/617 و فتح الباری 1/259 شماره 118. [↑](#footnote-ref-436)
437. - نگا: مسند شافعی ص 450 شماره 1292 امام مالک در موطأ در بخش طلاق و باب طلاق باکره آورده است 2/447 شماره 39 و بیهقی در سنن خود در بخش خلع و طلاق و در باب آنچه که درباره طلاق سه گانه هر چند با هم باشندآمده است، 7/335. [↑](#footnote-ref-437)
438. - فتح المغیث از سخاوی 3/96. [↑](#footnote-ref-438)
439. - ابوصالح سمان، ذکوان ابوصالح السمان الزیات مدنی است از سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و ابی درداء روایت می‌کرد، و منصور و اعمش و سهل فرزندش از او روایت می‌کردند، در مورد وثاقت او اتفاق نظر وجود دارد در سال 101 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی در این کتاب‌ها دارد. تقریب التهذیب 1/287 شماره 1846 و الکاشف 1/386 شماره 1489 و الثقات از عجلی 150 شماره 404. [↑](#footnote-ref-439)
440. - البدایه و النهایه 8/109-110. [↑](#footnote-ref-440)
441. - دفاع عن السنة از دکتر ابوشهبه ص 105. [↑](#footnote-ref-441)
442. - الرساله از شافعی ص 281 شماره 772 و البدایه و النهایه 8/110. [↑](#footnote-ref-442)
443. - سیر اعلام النبلاء 2/619. [↑](#footnote-ref-443)
444. - السنه و مناهج المحدثین از دکتر رجب صفر ص 66 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-444)
445. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 319. با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-445)
446. - مسلم آن را آورده است (در شرح نووی) در بخش فضایل اصحاب، در باب فضایل ابی هریره دوسی 8/290 شماره 2491. [↑](#footnote-ref-446)
447. - البدایة و النهایة 8/108. [↑](#footnote-ref-447)
448. - قصة الهجوم علی السنة از دکتر علی سالوس ص 88. [↑](#footnote-ref-448)
449. - نگا: مسند ابن حنبل با تحقیق از شیخ احمد محمد شاکر 12/84-85 در حاشیه صفحه. [↑](#footnote-ref-449)
450. - به شرح حال او نگاه کن در الاصابه 7/425-445 شماره 10674 و تذکرة الحفاظ 1/32 شماره 16، و اسد الغابه 6/313 شماره 6326 و استیعاب 4/1768 شماره 3208 و تجربه اسماء الصحابه 2/209 و تاریخ الصحابة ص 181 – شماره 940 و مشاهیر علماء الامصار ص 21 شماره 46 و سایر منابع گذشته. [↑](#footnote-ref-450)
451. - نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص 58. [↑](#footnote-ref-451)
452. - الفرق بین الفرق ص 282 – نگا: اهل السنة شعب الله المختار از صالح وردانی ص 54-55 و الشیعة هم اهل السنة از دکتر محمد تیجانی ص 159-163. [↑](#footnote-ref-452)
453. - الاعتصام 1/186. [↑](#footnote-ref-453)
454. - تأویل مختلف الحدیث ص 82، ابن حبان فی المجروحین 1/83، شاطبی هم آن را در الاعتصام آورده 1/187. [↑](#footnote-ref-454)
455. - تأویل مختلف الحدیث ص 82 با اندکی تصرف. نگا: آنچه که ابن حبان از ابی حاتم در المجروحین آورده 1/84. [↑](#footnote-ref-455)
456. - الاعتصام 1/187. [↑](#footnote-ref-456)
457. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در بخش قدر، باب 11/486 شماره 6594 و مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب قدر در باب چگونگی خلقت انسان در شکم مادرش و کتابش و روزیش و علمش و بدبختی و خوشبختی او 8/440 شماره 2643. [↑](#footnote-ref-457)
458. - تاریخ بغداد 12/172 و میزان الاعتدال 3/278 نگا: البدایه و النهایه 10/81-82 ابن کثیر بعد از نقل آن حکایت از او می‌گوید: این از بدترینِ کفر هست، لعنت خدا بر او باد اگر این را گفته باشد، اگر دروغ به او بسته باشند. بر کسی باد که بر او دروغ بسته است، البدایه و النهایه 10/82 این حدیث را تکذیب کرده است، او از جمله کسانی بود که سربازان سلطان را بر فقها و محدثین قرار داد، نیازی عزالدین در کتابش دین السلطان ص 650-651 که در آن تفکرات عمرو بن عبید معتزلی تأیید شده است که قدر و امر وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-458)
459. - احمد ابن الحسین بن جنیدب ابوالحسن ترمذی است، مورد اعتماد و حافظ می‌باشد، از احمد بن حنبل حدیث شنیده، بخاری و ترمذی از او روایت کرده‌اند، در سال 242 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در این کتاب‌ها تقریب التهذیب 1/32، شماره 25 و الکاشف 1/192 شماره 20 و الجمع بین رجال الصحیحین 1/9 شماره 13 و الثقات از ابن حبان 8/27 و الجرح و التعدیل 2/47 شماره 33. [↑](#footnote-ref-459)
460. - معرفة علوم الحدیث ص 4. [↑](#footnote-ref-460)
461. - احمد بن سنان بن حبان، ابوجعفر القطان الواسطی است، در مورد حدیث او و وثاقت او، اتفاق نظر دارند. در سال 259 ه‍ از دنیا رفت، بعضی گفته‌اند قبل از این تاریخ از دنیا رفته است، شرح حالی دارد در این کتاب‌ها: تقریب التهذیب 1/35 شماره 44. تذکرة الحفاظ 1/251، شماره 538 و طبقات الحفاظ ص 231 شماره 516، شذرات الذهب 2/137 و العبر 2/16، و الجمع بین رجال الصحیحین 1/7، شماره 5. [↑](#footnote-ref-461)
462. - معرفة علوم الحدیث ص 4. [↑](#footnote-ref-462)
463. - همان ص 4. [↑](#footnote-ref-463)
464. - دین السلطان ص 11، نگا: همان منبع صفحات 114، 117، 119، 153، 154، 129، 130، 665. [↑](#footnote-ref-464)
465. - انذار من السماء ص 705. [↑](#footnote-ref-465)
466. - دین السلطان ص 153. [↑](#footnote-ref-466)
467. - دین السلطان ص 154، احمد صبحی همین انتقادها را کرده، اهل حدیث و فقها و خصوصاً امام بخاری را مورد انتقاد قرار داده به کتاب‌های زیر نگاه کن، حد الردة و الحسبة، لا ناسخ و لا منسوخ، لماذا القرآن، و الصلاة فی القرآن، عذاب القبر و الثعبان الاقرع و قراءة صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-467)
468. - بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين ص 475، 476. [↑](#footnote-ref-468)
469. - همان ص 18. [↑](#footnote-ref-469)
470. - همان ص 477 نگا: تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 135-140. [↑](#footnote-ref-470)
471. - اگر خواستی به 1/424-431 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-471)
472. - اگر خواستی نگا: 1/439-447. [↑](#footnote-ref-472)
473. - نگا: کسانی که به اهل سنت ایراد گرفته‌اند اضواء علی السنه 62 و شیخ المفیده ص 33، و اعادة تقسیم الحدیث ص 116 و البیان با قرآن 2/514، 805، وحد الردة 67، 74 و السنه و دورها فی الفقه الجدید ص 13، 14، 95، 262، 269 و اهل السنة شعب الله المختار 31 و صفحات بعد از آن، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین ص 32 و الخدعة رحلتی من السنه الی الشیعه ص 29، 111، و صفحات بعد از آن و سایر مراجعی که ذکر شده است در مورد کسانی که در حجیت سنت و یا عدالت اصحاب ایراد گرفته است. [↑](#footnote-ref-473)
474. - الفرق بین الفرق ص 276-279 با دخل و تصرف و خلاصه کردن آن. [↑](#footnote-ref-474)
475. - عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة 1/29. [↑](#footnote-ref-475)
476. - سنن ابی داود در کتاب السنه، باب شرح السنه 4/197-198 شماره 4596. [↑](#footnote-ref-476)
477. - سنن ترمذی در کتاب الایمان در باب آنچه درباره اختلاف امت آمده است 5/25 شماره 264 گفته این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-477)
478. - سنن ابن ماجه در کتاب الفتن، در باب اختلاف امت، 2/492 شماره 3991. [↑](#footnote-ref-478)
479. - المستدرک در کتاب العلم، در باب این امت به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شود، بجز یکی، همه در آتش هستند1/217 شماره 441 و گفته بنابر شرایط بخاری و مسلم صحیح است هر چند خود آن را نیاورده‌اند، ذهبی هم موافق است. [↑](#footnote-ref-479)
480. - کتانی معتقد به تواتر حدیث است، همچنین، عبدالله الغماری، عبدالعزیز الغماری، نگا: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر ص 45 شماره 18 و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره بما وقع من الزیادة فی نظم المتناثر علی الازهار المتناثرة ضمن مجموعة الحدیث الصدیقه ص 185. [↑](#footnote-ref-480)
481. - بر خلاف کسی که به عدم صحت حدیث معتقد است. نگا: الخلافة و النشأة الاحزاب الاسلامیة از دکتر محمد عماره ص 129. [↑](#footnote-ref-481)
482. - المستدرک 1/218. [↑](#footnote-ref-482)
483. - ابو داود آن را در کتاب السنة و در باب شرح السنة آورده است 4/198 شماره 4597 و حاکم در مستدرک در کتاب العلم در باب این امت به هفتاد و سه گروه 1/218 شماره 443 هر دو از معاویه روایت کرده‌اند ابن ماجه آن را آورده در سنن خود در کتاب الفتن و باب اختلاف امت 2/492 شماره 3991 انس بوصیری در مصباح الزجاجه گفته 3/239 اسناد این درست و رجالش ثقه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-483)
484. - ترمذی در سنن خود در کتاب ایمان و در باب آنچه که درباره اختلاف امت آمده، آورده است 5/26 شماره 2641 و گفته این حدیثِ یک فرد مضر و ناشناس است و او را جز در این حدیث نمی‌شناسیم، حاکم در مستدرک خود آن را آورده در کتاب العلم و در باب این امت به هفتاد و سه گروه 1/218 شماره 444. [↑](#footnote-ref-484)
485. - الاعتصام 2/518-519 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-485)
486. - نگا: فضائل اهل سنت و علوم و ائمه آن‌ها و بیان آثار آن‌ها در دین و دنیا در کتاب الفرق بیان الفرق ص 321-325 نگا: الاعتصام از شاطبی 2/509 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-486)
487. - نگا: الفرق بین الفرق در فصل، معصوم کردن خداوند اهل سنت را، از تکفیر همدیگر یا گذشتگان خود و ایراد به آن‌ها ص 320-321 [↑](#footnote-ref-487)
488. - الفرق بین الفرق ص 279-283 با دخل و تصرف نگا: الاعتصام از شاطبی 2/505-523. [↑](#footnote-ref-488)
489. - قبلاً آورده شده است 1/484. [↑](#footnote-ref-489)
490. - الاعتصام 2/517-519 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-490)
491. - تأویل مختلف الحدیث از ابن قتیبه ص 83 با اندکی تصرف. نگا: گفته ابن قیم در مختصر الصواعق المرسله پاسخ به این سؤال و بیان کردن فرق میان اهل سنت و هواپرستان 2/571-576. [↑](#footnote-ref-491)
492. - الاحکام از ابن حزم 1/126. [↑](#footnote-ref-492)
493. - خطیب آن را در کتاب فی شرف اصحاب الحدیث ص 91 شماره 80 آورده است. [↑](#footnote-ref-493)
494. - یزید بن زریع با مقدم شدن زال تصغیر شده و البصری ابومعاویه است که توثیق شده است، در سال 182 و از دنیا رفت، شرح حالی دارد در کتاب‌های تقریب التهذیب 2/342 شماره 7741 و الکاشف 2/382 شماره 6301، و الثقات از عجمی 478 شماره 1841 و الجمع بین رجال الصحیحین 2/572 شماره 2237 و رجال صحیح البخاری از کلابادی 2/807 شماره 1355. [↑](#footnote-ref-494)
495. - خطیب در شرف اصحاب الحدیث ص 91 شماره 81 آورده است. [↑](#footnote-ref-495)
496. - همان 89 شماره 77. [↑](#footnote-ref-496)
497. - ابوداود طیالسی سلمان بن جارود البصری است، یکی از علمای بزرگوار و حافظان اسلام است در سال 203 از دنیا رفت. شرح حالی دارد در این کتاب‌ها تذکرة الحفاظ 1/351 شماره 340 و تقریب التهذیب 1/384 شماره 2558و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 153 شماره 327 و الثقات از عجلی 201-202 شمره 609 و شذرات الذهب 2/12 و التقیید لمعرفة رواة السنن و المسانید از ابن نقطه ص 277 شماره 343 تهذیب الکمال للمزی 11/401 شماره 2507. [↑](#footnote-ref-497)
498. - خطیب آن را در شرف اصحاب الحدیث آورده ص 101 شماره 101. [↑](#footnote-ref-498)
499. - شرف اصحاب الحدیث ص 28-31 با دخل و تصرف و تقدیم و تأخیر آوردن مطالب نگا:گفته حاکم در معرفة علوم الحدیث ص 2-4 و جمال الدین القاسمی در قواعد التحدیث ص 60 و السنة بین دعاة الفتنه ادعیاء العلم از استاد دکتر عبدالموجود ص 11. [↑](#footnote-ref-499)
500. - شرف اصحاب الحدیث ص 108 شماره 104. [↑](#footnote-ref-500)
501. - نگا: العقیده و الشریعه ص 50 و دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله کلیه الدعوة لیبی، شماره 10 ص 508 نگا: دائرة المعارف اسلامی 7/335-337. [↑](#footnote-ref-501)
502. - اضواء علی السنه ص 288 صفحات بعد از آن و اعادة تقسیم الحدیث ص 118 و صفحات بعد از آن و السلطة فی الاسلام ص 259 و حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث ص 91 و دلیل المسلم الحزین ص 59، و تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 173، 180، 352، 384، 655 و السنه و الفقهاء و المحدثین ص 13-33 و الخدعة رحلتی من السنه الی الشیعه ص 81 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-502)
503. - نگا: فجر الاسلام 217، 218 و ضحی الاسلام 2/130-133 و ظهر الاسلام 2/48 نگا:حیاة محمد از دکتر محمد هیکل ص 55 و مصادر التاریخ الاسلامی و مناهج البحث فیه از دکتر سید اسماعیل کاشف ص 21 و دیگران. [↑](#footnote-ref-503)
504. - ضوابط الراویة عند المحدثین ص 39-40. [↑](#footnote-ref-504)
505. - الفصل فی الملل و النحل 2/81 با دخل و تصرف. و نگا: تدریب الراوی 2/159. [↑](#footnote-ref-505)
506. - توضیح الافکار از صنعانی 1/234. [↑](#footnote-ref-506)
507. - علوم الحدیث و مصطلحه ص 283. [↑](#footnote-ref-507)
508. - نزهة النظر ص 30. [↑](#footnote-ref-508)
509. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری، در کتاب مواقیت الصلاة، در باب، برتر بودن نماز خواندن در اول وقت، 2/12، شماره 527 و مسلم در شرح (نووی) در کتاب الایمان، در باب داشتن ایمان به خدا از بهترین اعمال است 1/350-351 شماره 137 بخاری در (شرح فتح الباری) در کتاب مواقیت الصلاة در باب فضل الصلاة لوقتها 2/12 شماره 527 آن را آورده است مسلم هم در (شرح نووی) در کتاب ایمان در باب مؤمن بودن به خداوند از بهترین اعمال است 1/350 شماره 137. [↑](#footnote-ref-509)
510. - حاکم در المستدرک آن را آورده، در کتاب نماز در باب، زمان نماز 1/300 شماره‌های 674 و 675 و گفته بنابر شروط شیخین صحیح می‌باشد، ولی خود آن را نیاورده‌اند، ذهبی با او موافق است، نگا: تدریب الراوی 1/248. [↑](#footnote-ref-510)
511. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب اذان در باب نماز شب 3/251 شماره 731 و مسلم در (شرح حدیث نووی) در کتاب نماز مسافر و کوتاه کردن آن در باب، مستحب بودن نماز نافله در خانه‌اش 3/325-326 شماره 781 از احادیث روایت شده از زید بن ثابت می‌باشد. [↑](#footnote-ref-511)
512. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب ادب و در باب سخن چینی، از گناهان کبیره است. 1/487 شماره 6056 و مسلم در شرح نووی کتاب ایمان باب اشتباه بودن حرام خواندن سخن چینی 1/389 شماره 169 از احادیث روایت شده از حذیفه. [↑](#footnote-ref-512)
513. - فتح المغیث از سخاوی 3/69، نگا: علوم الحدیث دکتر صبحی صالح ص 254-262. [↑](#footnote-ref-513)
514. - مصطلح التاریخ ص 33 نگا: ضوابط الرواة عند المحدثین ص 46. [↑](#footnote-ref-514)
515. - تدریب الراوی 2/98 نگا: پاسخ به شبهه روایت حدیث به معنا، که شرح آن گذشت 1/37-376. [↑](#footnote-ref-515)
516. - دفاع عن السنه از دکتر ابو شهبه ص 31 برای اطلاعات بیشتر نگا: روش نقد نزد علمای حدیث، و سنت مطهر و مبارزه‌طلبی‌های آن از دکتر نور الدین عتره و منهج نقد المتن عند علماء الحدیث از دکتر صلاح الدین ادبی و به کتاب اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً و دحض مزاعم المستشرقین و اتباعهم از دکتر محمد لقمان سلفی. [↑](#footnote-ref-516)
517. - طبقات الشافعیة الکبری 4/35. [↑](#footnote-ref-517)
518. - البدایة و النهایة 12/108-109. [↑](#footnote-ref-518)
519. - الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ 24/25. [↑](#footnote-ref-519)
520. - البدایة و النهایة 12/109. [↑](#footnote-ref-520)
521. - احکام اهل الذمه 1/907. [↑](#footnote-ref-521)
522. - المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف ص 102-105 نگا: لمحات من تاریخ السنه از استاد عبدالفتاح ابوغدة ص 170-172. [↑](#footnote-ref-522)
523. - المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف ص 105. [↑](#footnote-ref-523)
524. - مناهل العرفان فی علوم القرآن 1/416 نگا: فتح الباری 9/694 شماره 4991. [↑](#footnote-ref-524)
525. - تحقیق معنی السنه و بیان الحاجة الیها، از سلیمان ندوی ص 10-11. [↑](#footnote-ref-525)
526. - نگا: 2/67-68. [↑](#footnote-ref-526)
527. - احمد ابن اسحاق همان ابوبکر احمد ابن اسحاق بن ایوب صبغی فقیه می‌باشد در حدیث و علم رجال و جرح و تعدیل عالم بود. در فقه هم آن زمان مورد اطمینان مأمون بود، بزرگان حافظین همچون ابوعبدالله حاکم از او سماع می‌کردند. هر چه از او روایت می‌کرد و میان یک جمع می‌نشست می‌گفت: ابوبکر امام مقدم است، شرح حالی او در الارشاد فی معرفة علماء الحدیث از حافظ خلیل قزوینی ص 318-319. [↑](#footnote-ref-527)
528. - معرفة علم الحدیث ص 4. [↑](#footnote-ref-528)
529. - همان ص 4. [↑](#footnote-ref-529)
530. - قبلاً منبع آورده شده است1/125. [↑](#footnote-ref-530)
531. - اصول الفقه المحمدی، از استاد صدیق بیشر به نقل از مجله کلیة الدعوة در لیبی شماره 11 ص 689-699. [↑](#footnote-ref-531)
532. - به نقل از دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی 2/395 و ضوابط الروایه عند المحدثین از استاد صدیق بیشر ص 64. [↑](#footnote-ref-532)
533. - دراسات محمدیه، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة از لیبی شماره 10 ص 505-506 و العقیده و الشریعه فی الاسلام ص 54 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-533)
534. - مانند مستشرق روبسون چنین پنداشته که سندهای خانوادگی برای نشر احادیث موضوع بوده است. نگا: دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی 2/435. [↑](#footnote-ref-534)
535. - السلطه فی الاسلام ص 260. [↑](#footnote-ref-535)
536. - دفع الشبهات عن الشیخ غزالی ص 109، نگا: همان ص 102-126. [↑](#footnote-ref-536)
537. - اضواء علی السنه، از محمود ابوریه ص 62. [↑](#footnote-ref-537)
538. - السنه و دورها فی الفقه الجدید از جمال الدین ص 12-15-84. [↑](#footnote-ref-538)
539. - ظهور الاسلام از احمد امین 3/86-88. [↑](#footnote-ref-539)
540. - تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 377. [↑](#footnote-ref-540)
541. - همان ص 656، نگا: همان ص 145،165، 176 نگا: حدة الردة از احمد صبحی منصور 87، 91، و القرآن و الحدیث و الاسلام از محمد رشاد خلیفه ص 40. [↑](#footnote-ref-541)
542. - تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة الیها ص 9، 10. [↑](#footnote-ref-542)
543. - الفكر المنهجى عند المحدثين ص 59. [↑](#footnote-ref-543)
544. - مسلم (بشرح النووى) فى المقدمة، باب بيان أن الإسناد من الدين 1/119. [↑](#footnote-ref-544)
545. - الترمذى فى كتاب العلل بآخر السنن 5/695. [↑](#footnote-ref-545)
546. - الدارمى فى المقدمة، باب فى الحديث عن الثقات 1/123 رقم 416. [↑](#footnote-ref-546)
547. - الفكر المنهجى عند المحدثين ص 59. [↑](#footnote-ref-547)
548. - بحوث فی تاریخ السنة المشرقه ص 5-25. [↑](#footnote-ref-548)
549. - سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد و زمان رحلت حضرت رسول ابن عباس سیزده ساله بود و گفته‌اند: پانزده ساله بوده است. الاستیعاب از ابن عبدالبر نگا: 3/933 شماره 1588. [↑](#footnote-ref-549)
550. - قبلاً آورده شده است 1/334. [↑](#footnote-ref-550)
551. - الفکر المنهجی عند المحدثین ص 59. [↑](#footnote-ref-551)
552. - منظور صحابی گرانقدر ضمام بن ثعلبه می‌باشد همانطور که بطور صریح در روایت انس از حاکم در مستدرک در کتاب المغازی و السیر آمده است، 3/55-56 شماره 4830 و گفته صحیح است، ذهبی هم با آن موافق است. [↑](#footnote-ref-552)
553. - بخاری آن را آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب علم، باب آنچه درباره علم آمده است و فرموده خداوند: بگو خدایا علم مرا افزون کن. 1/179 مسلم هم آن را آورده در کتاب ایمان باب سؤال کردن درباره ارکان اسلام 1/201 شماره 12. [↑](#footnote-ref-553)
554. - فتح الباری 1/183 شماره 63 نگا: تدریب الراوی 2/160-161. [↑](#footnote-ref-554)
555. - معرفه علوم الحدیث از حاکم ص 6 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-555)
556. - نگا: همان ص 14-15 نگا: آنچه که حاکم درباره شناخت علوم حدیث آورده ص 7 در سفر اصحاب به دنبال اسناد، نگا: تدریب الراوی 2/160-161 – و السنه المطهرة و التحدیات از دکتر نورالدین عتر ص 36-37. [↑](#footnote-ref-556)
557. - الفکر المنجهی عند المحدثین ص 60. [↑](#footnote-ref-557)
558. - دراسات فى الحديث النبوى، دكتر أعظمى 2/392 با تصرف، برای اطلاع بیشتر از این شبه رک: همان 2/397 – 433. [↑](#footnote-ref-558)
559. - او محمد بن سعید بن حسان بن قیس الاسدی است و اهل شام بود و به دار آویخته شد. درباره او می‌گویند: ابن ابی عتبه یا ابن ابی قیس، یا ابن ابی طبری، یعنی گفته‌اند که نام او را به صد نوع آورده‌اند تا اینکه پوشیده بماند. احمد گفته بخاطر بی‌دینی منصور او را کشت. شرح حال او در کتاب‌های تقریب التهذیب 2/79، شماره 5926 و الکاشف 2/174 شماره 4871، المجروحین ابن حبان 2/247 و الضعفا و المتروکین از سنائی ص 213 شماره 543، و الجرح و التعدیل 7/262 شماره 1436 و لسان المیزان 9/105 شماره 14225 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-559)
560. - الموضوعات از ابن جوزی 1/41-42. [↑](#footnote-ref-560)
561. - ابن عراق همان، ابو الحسن سعد الدین علی بن محمدبن علی بن عراق الکنانی دمشقی است. تألیفات سودمندی دارد. از جمله مهمترین آنها: تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشیعة الموضوعة، در سال 963 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی در شذرات الذهب 337/8 و الرسالة المستطرفه ص 105، و الاعلام 5/12 دارد. [↑](#footnote-ref-561)
562. - نگا: تنزیه الشریعه 1/15 و الموضوعات 1/41-43. [↑](#footnote-ref-562)
563. - نگا: اللآلی المصنوعة 1/263، و الموضوعات 1/306-307. [↑](#footnote-ref-563)
564. - تعدادی از محدثین در این زمینه تصنیفاتی دارند مانند: ابن ابی خیثمة و مزی و دیگران، از جامع‌ترین تصنیفات، تصنیف حافظ العلائی می‌باشد در کتاب «الوشی المعلم فیمن روی عن اییه عن جده عن النبی.» [↑](#footnote-ref-564)
565. - نگا: تدریب الراوی 2/257-259 و فتح المغیث از سخاوی 3/154-156، و فتح المغیث از عراقی شماره، 55، و سؤالات مسعود بن علی السجزی از حاکم ص 147 شماره 150. [↑](#footnote-ref-565)
566. - نگا: المجروحین از ابن حبان 2/221، 222، و میزان الاعتدال از ذهبی 3/406. [↑](#footnote-ref-566)
567. - نگا: المجروحین 2/242، و میزان الاعتدال، 4/223، اگر پاسخ بیشتری خواستی نگا: دراسات الحدیث النبوی از دکتر اعظمی 2/435-436. [↑](#footnote-ref-567)
568. - مسلم آن را در (شرح نووی) آورده است. درباره بیان این نکته که اسناد جزء دین می‌باشند، 1/120، و ترمذی هم در کتاب العلل خود که به آخر سنن اضافه کرده است، 5/695 و لفظ حدیث از ایشان می‌باشد. [↑](#footnote-ref-568)
569. - مسلم در (شرح نووی) در مقدمه آن و در باب بیان کردن اینکه اسناد جزء دین می‌باشند 1/120. [↑](#footnote-ref-569)
570. - ابن حبان آن را در المجروحین 1/27 آورده، و خطیب هم آن را شرف اصحاب الحدیث 88 شماره 76، آورده است. [↑](#footnote-ref-570)
571. - زرقانی آن را در شرح المواهب اللدنیه 5/453، و المناوی در فیض القدیر 1/433 آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-571)
572. - الفصل فی الملل و النحل 2/81-84 با اندکی تصرف، نگا: تدریب الراوی 2/159 و برای شناخت بیشتر به برتری و بزرگواری اسناد نگا: فتح المغیث از سخاوی 3/5-7 و تدریب الراوی 2/159-160 و معرفة علوم الحدیث از حاکم ص 6 و الاجوبة الفاضله از لکنوی ص 21-22. [↑](#footnote-ref-572)
573. - لمحات من تاریخ السنه و علم الحدیث از استاد عبدالفتاح ابوغده ص 143-144 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-573)
574. - ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر ص 71-72 نگا: همان ص 212 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-574)
575. - لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث از استاد عبدالفتاح ابوغده ص 189با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-575)
576. - به نقل از رساله محمدیه از آقای سلیمان ندوی ص 62، نگا: گواهی دکتر موریس بوکای در تدریس کتب مقدس ص 290 ضمن اینکه او مدافع سنت نبوده، بلکه با آن مخالف بوده است، و نظر خود را درباره آن در کتاب موقفنا من الحرکة الاشراقیه، ارائه داده است. [↑](#footnote-ref-576)
577. - الاسلام علی مفترق الطرق ص 92-93 با تقدیم و تأخر. [↑](#footnote-ref-577)
578. - نگا: دفاع دکتر سباعی از آن در کتاب السنة و مکانتها، ص 206-226. [↑](#footnote-ref-578)
579. - تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 432-658. [↑](#footnote-ref-579)
580. - نگا: دراسات محمدیه از گلدزیهر، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة از لیبی، شماره 10 ص 567، و المسلم المعاصی، از احمد صبحی منصور ص 29، و کتاب الصلاة فی القرآن از ایشان ص 63، و نگا: انذار من السماء از نیازی عز الدین ص 677. [↑](#footnote-ref-580)
581. - آن را احمد صبحی منصور گفته نگا: مجله آفاق عربیه شماره ربیع الآخر سال 1418 ه‍. [↑](#footnote-ref-581)
582. - این مطلب را از او در جمعی در خانه ابن خلدون شنیدم در درس‌های ارشاد یافته (خداوند، هر چند مستحق آن است را او ببخشاید). [↑](#footnote-ref-582)
583. - نگا: اضواء علی السنة از محمود ابوریه ص 317-330. [↑](#footnote-ref-583)
584. - السلطة فی الاسلام ص 292، و نگا: دین السلطان ص 103-113. [↑](#footnote-ref-584)
585. - اضواء علی السنه ص 323، نگا: پاسخ آن در کتاب حافظ ابن حجر (در کلام درست در دفاع از مسند). [↑](#footnote-ref-585)
586. - اضواء علی السنه ص 299-316، نگا: الاضواء القرآنیه فی اکتح الاحادیث الاسرائیلیه و تظهیر البخاری منها از دعای صالح ابوبکر، 2/132 و فجر الاسلام 218 و ضحی الاسلام، 1/340، 2/122، 130، 132، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی از احمد حجازی سقا ص 24، 31، و البیان بالقرآن 1/10 و بعد از آن. و الصلاة فی القرآن ص 63، و لماذا القرآن ص 80-154 و القرآن و الحدیث و الاسلام ص 40 و تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 124، 127، 247، 432، 658، و السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 28-237 و السلطة فی الاسلام، 292-348، و الاسلام بدون حجاب ص 25، 30 و تأملات فقی الحدیث عند السنة و الشیعة، ص 224-225 و اهل السنة شعب الله المختار، ص 23 و صفحات بعد از آن، و دفاع عن الرسول ضد الفقها و المحدثین ص 34-326 و جوار و مناقشه کتاب عائشه ام المؤمنین از هشام ابن قطیط ص 17 در حاشیه صفحه، به کتاب‌های شیعه هم مراجعه کرده مانند دین السلطان از نیازی عز الدین که این از بزرگترین کتاب‌هایی است که به این روش به صحیحین ایراد وارد کرده است، نزدیک هزار صفحه می‌باشد، نگا: انذار من السماء ص 696، 713. [↑](#footnote-ref-586)
587. - اگر خواستی نگا: 1/220-261، 2/40-57. [↑](#footnote-ref-587)
588. - دراسات محمدیه ص 236 به نقل از ضوابط الروایة عند المحدثین ص 392 و جمال بنا هم آن را در السنه و دورها فی الفقه الجدید ص 25، 131، 159 گفته است و همچنین توسط کسانی دیگر قبلاً آورده شده‌ است. [↑](#footnote-ref-588)
589. - نگا: الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین از استاد دکتر احمد محرم 2/222. [↑](#footnote-ref-589)
590. - هدی الساری ص 9-514. [↑](#footnote-ref-590)
591. - نگا: صحیح مسلم (شرح نووی) و به مقدمه آن که توسط شارح نوشته شده است، که احادیث مستدرک را میان بخاری و مسلم جدا کرده است 1/49. [↑](#footnote-ref-591)
592. - هدی الساری ص 364-365. [↑](#footnote-ref-592)
593. - همان ص 266،364،402 – نگا: تدریب الراوی 1/135-140. [↑](#footnote-ref-593)
594. - نگا: هدی الساری ص 366-402. [↑](#footnote-ref-594)
595. - نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، در باب فرموده خداوند (و کلم الله موسی تکلیما) 13/486 شماره 751 مسلم هم در صحیح خود به آن اشاره کرده است (شرح نووی) در کتاب الایمان باب اسراء رسول خدا به آسمان‌ها و واجب شدن نماز 4885/1 شماره 162. [↑](#footnote-ref-595)
596. - نگا: دفاعیه ابن حجر از او در فتح الباری 13/494 شما 7517 و نگا: شرح حال او در تقریب التهذیب 1/418، شماره 2796 و الثقات از عجلی ص 217، شماره 663، و الثقات از ابن حبان 4/360 و الکاشف 1/485، شماره 2277 و معرفة الرواة المتکلم فهم بما لا یوجب الرد للذهبی ص 116، شماره 155. [↑](#footnote-ref-596)
597. - حدیث را بخاری (شرح فتح الباری) در چند جا آورده در صحیح خود از جمله کتاب آغاز خلقت، در باب یاد ملائکه، 6/348، 349، شماره 3207 و در کتاب مناقب الانصار، در باب معراج 7/241، 242 شماره 3887. [↑](#footnote-ref-597)
598. - اعلام المحدثین ص 140، 141، نگا: رحاب السند الکتب الصحاح السنة ص 71 نگا: فتح الباری 13/488، 489، شماره 7517 نگا: دفاع دکتر رفعت فوزی در کتاب خود احادیث الاسراء و المعراج و دراسات توثیقیه و پاسخ او، به سید صالح ابوبکر، و دیگرانی که تلاش کردند همه سنت را انکار کنند، در طی حمله‌ای که به احادیث اسراء و معراج نمودند، نگا: الابهاج فی احادیث المعراج از امام ابن دحیه، تحقیق دکتر رفعت فوزی. نگا: الاسراء و المعراج از دکتر ابو شهبه. [↑](#footnote-ref-598)
599. - احادیث الاسراء و المعراج دراسة توثیقیة از دکتر رفعت فوزی ص 91-93 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-599)
600. - نگا: هدی الساری ص 13. [↑](#footnote-ref-600)
601. - علوم الحدیث ابن صلاح ص 141-142 نگا: التدریب الراوی 1/305 و فتح المغیث از سخاوی 1/334. [↑](#footnote-ref-601)
602. - نگا: حد الرده از احمد صبحی منصور ص 85-87. [↑](#footnote-ref-602)
603. - الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین از استاد دکتر احمد محرم 2/229. [↑](#footnote-ref-603)
604. - هدی الساری ص 403. [↑](#footnote-ref-604)
605. - الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین 2/232. [↑](#footnote-ref-605)
606. - هدی الساری ص 404 – نگا: دفاعه عن الرجال المطعون فیهم ص 405-493 نگا: البیان و التوضیح لمن اخرج له فی الصحیح و مس یضرب من التحریج از حافظ عراقی، و معرفة الرواة المتکلم فیهم بمالا یوجب الرد از امام شافعی. [↑](#footnote-ref-606)
607. - ابن خلدون می‌گوید: نگوئید (که ضعیف می‌باشند یا حافظه قوی ندارد)، راه را به رجال صحیحین می‌برد، زیرا اجماع در میان امت این است که آن‌ها را بپذیرند و اجماع خود بهترین پشتیبانی و بزرگترین دفاع است. نگا: المقدمه ص 345. [↑](#footnote-ref-607)
608. - ضوابط الروایة عند المحدثین ص 393، 394 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-608)
609. - الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین 2/228. [↑](#footnote-ref-609)
610. - فی رحاب الکتب السنة ص 97 و برای دفاع بیشتر از صحیحین نگا: الحدیث و المحدثون از دکتر ابوزهو ص 399-403، و کتب السنة دراسة توثیقیة از دکتر رفعت فوزی. [↑](#footnote-ref-610)
611. - الباعث الحثیث ص 29، نگا: رجاب الکتب السنة ص 72. [↑](#footnote-ref-611)
612. - نگا: السنة و مکانتها، از دکتر سباعی ص 28. [↑](#footnote-ref-612)
613. - اصفهانی، علی بن حسین بن هیثم آموی، ابوالفرج اصفهانی است، که شاعر و نویسنده و ادیب بود، ذهبی درباره او گفته جای تعجب است که او شیعه می‌باشد. و این در میان آموی‌ها نادر است، ابن جوزی می‌گوید: به او روایت امثال او اطمینان نمی‌شود، چون در کتاب خود آنچه را که مایه فسق می‌باشد بیان می‌کند، خوردن شراب را مجاز می‌داند و شاید آن را از خود در آورده است. از جمله تألیفات او: الاغانی والاخبار و النوادر، و اخبار الطفیلین و دیگر کتاب‌های او در سال 356 از دنیا رفت، شرح حالی دارد در لسان المیزان 5/13، شماره 5833، و البدایة و النهایة 118/280، و الفهرست ص 183-184 و وفیات الاعیان 3/307 شماره 417 و میزان الاعتدال 3/12، شماره 5825 و تنزیه الشریعة از ابن عراقی 1/87 شماره 304. [↑](#footnote-ref-613)
614. - نگا: در مورد خطرهای این کتاب نگاه کن که چگونه اکثر مستشرق‌ها به این تکیه کرده‌اند. و کتاب هزار و یک شب، در مورد ایراد به راویان اهل حدیث و فتواهای ائمه و آرای فقها و تاریخ مسلمانان و آن را برای غربزدگان ما، مورد اعتماد نمودند، تا در تاریخ اسلامی به آن اعتماد کنند. برای دیدن تفصیل این بحث، نگا: اصالت الفکر الاسلامی فی مواجهة التغریب و العلمانیة و التنویر الغربی از استاد انور جندی ص 410 416، است. نگا: مقدمات العلوم و المنهاج 1/369، 4/182، 188، و نگا: المستشرقون و التراث، از دکتر عبدالعظیم دیب ص 19-22. [↑](#footnote-ref-614)
615. - نگا: اصالة الفکر الاسلامی ص 410-416 و المستشرقون و التراث ص 19-22. [↑](#footnote-ref-615)
616. - این مثالی بود از کتاب او، در مورد سایر کتاب‌های او مقایسه کن مانند «العقیده و الشریعه فی الاسلام» و مذاهب التفسیر الاسلامی همانطور سایر مستشرقان به آن قیاس کرده‌اند نگا: المستشرقون و التراث ص 19-22. [↑](#footnote-ref-616)
617. - نگا: الروایة عند المحدثین ص 306-213 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-617)
618. - این بعنوان مثال در این کتاب آمده است و در مورد کتاب دیگر او شیخ المضیره ابوهریره و کتاب و منابع ابوریه و دیگر دشمنان حدیث بر همین اساس قیاس کند. [↑](#footnote-ref-618)
619. - نگا: ضوابط الروایة عند المحدثین ص 311. [↑](#footnote-ref-619)
620. - اگر خواستی به پاسخی که در مورد شبهه (جعل) داده شده است. نگا: 1/399. [↑](#footnote-ref-620)
621. - اگر خواستی به جهود حملة الاسلام فی مقاومة حرکة الوضع و الوضاعین 1/412-423 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-621)
622. - به 1/52-534 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-622)
623. - نگا: 1/268-269. [↑](#footnote-ref-623)
624. - الاعتصام 1/202. [↑](#footnote-ref-624)
625. - قبلاً آورده شده است 1/201، نگا: المستشرقون و التراث، از دکتر الدیب ص 28-41. [↑](#footnote-ref-625)
626. - اگر خواستی به 1/201 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-626)
627. - چگونگی وضعیت آن قبلاً آورده شده است، نگا:1/223-228. [↑](#footnote-ref-627)
628. - المحصول 2/215. [↑](#footnote-ref-628)
629. - اصول سرخسی 1/365. [↑](#footnote-ref-629)
630. - المعتمد فی اصول الفقه 2/80. [↑](#footnote-ref-630)
631. - دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی ص 110. [↑](#footnote-ref-631)
632. - المحصول 2/215. [↑](#footnote-ref-632)
633. - کشف اللئام عن اسرار تخریج احادیث سید الانام 1/31. [↑](#footnote-ref-633)
634. - او امام حافظ عبدالرؤف بن تاج الدین المناوی با ضم میم، شافعی مذهب و اهل مصر می‌باشد. از تألیفات او می‌توان به فیض القدیر بشرح جمع الصغیر و الجامع الازهر و دیگر کتب او اشاره نمود. وی در سال 1031 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب‌های هدایة العارفین اسماع المؤلفین و آثار المصنفین از اسماعیل پاشا 1/510-511 و همچنین کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون از حاجی خلیفه 1/561، و الرسالة المستطرفه از کتانی ص 184 موجود است. [↑](#footnote-ref-634)
635. - فیض القدیر 1/20-21 با اندکی تصرف. نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص 182-183 و از مثال‌های آن حدیث: «هر کس یکی از نمازهای واجب او در آخرین جمعه ماه رمضان قضا شود. تا هفتاد سال آن حکم شامل همه نمازهایی که قضا شده است می‌شود، که علامه ملاعلی قاری آن را بصورت قطعی باطل و بدون اعتبار دانسته است. و همچنین روایت نویسنده النهایه و دیگران و سایر شارحان الهدایه را، باطل دانسته و معتقد است که، آن‌ها اهل حدیث نمی‌باشند و سند حدیث را به هیچ کدام از آورندگان آن اسناد نداده‌اند، نگا: الموضوعات الکبری ص 242، شماره953. و نگا: الاجوبة الفاضلة ص 29-35. [↑](#footnote-ref-635)
636. - کشف اللثام 1/33. [↑](#footnote-ref-636)
637. - فیض القدیر 1/21. [↑](#footnote-ref-637)
638. - الاجوبة الفاضلة از کنوی ص 35 – نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص 183. [↑](#footnote-ref-638)
639. - الاعتصام 1/232. [↑](#footnote-ref-639)
640. - نگا: کتب السنة دراسة توثیقیة از دکتر رفعت فوزی ص 108، 109 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-640)
641. - علقمه بن وقاص اللیثی مدنی، که ثقه می‌باشد، هر کس تصور کند که او با پیامبر مصاحبت داشته، اشتباه کرده است، گفته شده که در زمان پیامبر به دنیا آمده عده‌ای گفته‌اند از عمر و عائشه حدیث روایت می‌کرده است. فرزندانش محمد ابن ابراهیم تیمی و الزهری از او روایت می‌کردند. در زمان خلافت عبدالملک بن مروان از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب‌های زیر وجود دارد: تقریب التهذیب 1/687، شماره 4701 و الکاشف 2/35، شماره 3877 و الجرح و التعدیل 6/405، شماره 2259، و الثقات از عجلی ص 342 شماره 1164. و تذکرة الحفاظ 1/53 ، شماره 35، و مشاهیر علماء الامصار ص 89 شماره 459. [↑](#footnote-ref-641)
642. - العقیدة و الشریعة فی الاسلام ص 53، و دراسات محمدیه، ترجمه استاد صدیق بشیر، به نقل از مجله کلیة الدعوة از لیبی، شماره 11/544. [↑](#footnote-ref-642)
643. - دین السلطان ص 560. [↑](#footnote-ref-643)
644. - همان صفحه 560، نگا: همان ص 206-672 – نگا: اندار من السماء 697 و تبصیر الامه بحقیقة السنه از اسماعیل منصور ص 353، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، از جمال بنا ص 158. [↑](#footnote-ref-644)
645. - بخاری آن را (در شرح فتح الباری) در چند جا از صحیح خود آورده است. از جمله در کتاب آغاز وحی، در باب چگونگی شروع شدن وحی به پیامبر 1/15 شماره 1 و مسلم در (شرح نووی) در کتاب الارکان در باب (انما الاعمال...) 7/61 شماره 7/19 مالک هم در الموطأ آن را آورده، به روایت محمد بن الحسن در باب نوادر ص 341، شماره 983. [↑](#footnote-ref-645)
646. - گمان کرده حافظ ابن حجر در فتح الباری 1/17 و در تلخیص الحبیر، که بخاری و مسلم حدیث را از مالک آورده‌اند و از موطأ، سیوطی در کتاب خود منتهی آلامال فی شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشتباه خود را اعلام نموده است، دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در حاشیه، موطأ به روایت شیبانی آن را در ص 341، بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-646)
647. - نگا: فتح الباری 1/16. [↑](#footnote-ref-647)
648. - بخاری در شرح (فتح الباری) در کتاب بیع‌ها و در باب آنچه درباره بازارها آمده آورده است 40/397، شماره 2118 و لفظ حدیث از خود اوست، مسلم در شرح نووی در کتاب فتنه‌ها، و شرایط قیامت و در باب، فساد و تباهی لشکری که در حانه می‌ماند آن را آورده است 9/233، شماره 2884. [↑](#footnote-ref-648)
649. - بخاری در شرح فتح الباری در کتاب جهاد و سیره و کسی که می‌جنگد تا دین خدا بلند مرتبه گردد، ش6/33-34 شماره 2810 آن را آورده است، مسلم هم در شرح نووی در کتاب فرمانروایی، در باب کسی که بجنگد تا دین خدا و ظلم او بلند مرتبه گردد آن جنگیدن در راه خداست. 7/56-57 لفظ حدیث از مسلم است. [↑](#footnote-ref-649)
650. - دراسات محمدیه به نقل از منبع قبلی ص 545-546. [↑](#footnote-ref-650)
651. - نگا: عمدة القاری 1/17. [↑](#footnote-ref-651)
652. - مسلم آن را از (شرح نووی) در کتاب البر و الصله آورده است در باب حرام بودن ظلم به مسلمان 8/362 شماره 2564، از جمله احادیث ابوهریره، نگا: به موقف المدرسة العقلیة من السنة، 2/48-49. [↑](#footnote-ref-652)
653. - نگا: هدی الساری ص 16 و تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، از استاد مروان شاهین ص 152. [↑](#footnote-ref-653)
654. - نگا: صحیح بخاری شرح فتح الباری 12/343 شماره 6953. [↑](#footnote-ref-654)
655. - فتح الباری 12/342-343، با تقدیم و تأخر. [↑](#footnote-ref-655)
656. - اغاثة اللهفان 1/354. [↑](#footnote-ref-656)
657. - ابن قیم آن را در مورد حق آن‌ها در دفاع از آنچه که به امام و اصحاب او، از جایز شمردن حیله‌ها و فتوی دادن به آن هستند، می‌داند. [↑](#footnote-ref-657)
658. - اعلام الموقعین 3/190-191، با اندکی دخل و تصرف در آن و برای اطلاعات بیشتر در مورد پاسخ به تحریم حیله‌ها و پاسخ اجازه‌دهندگان آن، نگا: نوشته‌های ابن قیم در دو کتاب خود، اعلام الموقعین و اغاثة اللهفان، که بصورت جدی به آن پرداخته است. [↑](#footnote-ref-658)
659. - فتح الباری 12/343 نگا: مبحث «جایز بودن حیله‌ها با سد ذرائع در تناقض است در اعلام الموقعین 3/171 و اغاثه اللهفان 1/358. [↑](#footnote-ref-659)
660. - نگا: اغاثة اللهفان 1/362 و اعلام الموقعین 3/176. [↑](#footnote-ref-660)
661. - فتح الباری 1/11. [↑](#footnote-ref-661)
662. - طرح التثریب 2/5. [↑](#footnote-ref-662)
663. - بخاری (شرح فتح الباری) آن را آورده در کتاب صلح در باب، اگر در مورد صلح با یک ستمگر تو را بخوانند، آن صلح پذیرفتنی نمی‌باشد 5/355 شماره 2697، مسلم هم (شرح نووی) در کتاب قضایا و در باب نقض کردن احکام باطل و پاسخ به امور حادث شده آن را آورده است. 6/256، 257، شماره 1718. [↑](#footnote-ref-663)
664. - نعمان بن بشیر از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حالی دارد در الاصابة 3/559 شماره 8728 و الاستیعاب 4/1496 شماره 2614 و اسد الغابة 5/310 شماره 5237، و تاریخ اصحاب ص 248 شماره 1367 و مشاهیر علماء الامصار ص 65 شماره 332. [↑](#footnote-ref-664)
665. - بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب الایمان در باب، فضل کسی که از دینش تبری جوید 1/153، شماره 52، مسلم در شرح نووی و در کتاب مساقات و در باب گرفتن حلال و رها کردن شبهه‌ها 6/31 شماره 1599 نگا: فتح الباری 1/11 و طرح التثریب 2/5، و جامع العلوم و الحکم 1/61. [↑](#footnote-ref-665)
666. - نگا: جامع العلوم و الحکم 72/1 و تفسیر البغوی 4/369، وتفسیر القرطبی 11/69-72 و تفسیر ابن کثیر 3/108-110 و فتح القدیر 3/322-323. [↑](#footnote-ref-666)
667. - فتاوی ابن تیمیه 8/249-250 با دخل و تصرف. نگا: النبوات له ص 126. [↑](#footnote-ref-667)
668. - نگا: سنن ترمذی، کتاب برتری‌ جهاد، در باب درباره کسی که از روی ریا می‌جنگد 4/154، بعد از حدیث اعمال به نیات آن‌ها بستگی دارند، شماره 1647 و الاذکار از نووی ص 6، و عمدة القاری 1/22، و اللآلی السنیات فی شرح حدیث انما الاعمال بالنیات، از دکتر ابراهیم علی سعده. [↑](#footnote-ref-668)
669. - الاحکام فی اصول الاحکام 1/94. [↑](#footnote-ref-669)
670. - فصلی در ملل و نحل 2/78 نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریة 30/825 و کافی از کلینی 1/341-453، و فصل الخطاب در اثبات تحریف کتاب خدای ارباب، از طبرسی ص 156-157 و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها 1/231- و الخطوة العریضة ص 27-30 و الشیعة و السنة، از استاد حسین الهی ظهیره 6-130. [↑](#footnote-ref-670)
671. - احمد آن را در مسند خود آورده، 5/41-52، 114، 122، در حدیثی از ابوبکر روایت شده، هیثمی آن را در مجمع الزوائد گفته: 7/151 – احمد و طبرانی همانند او آن را روایت کرده‌اند، بجز اینکه، او گفته، اذهب و ادبر. علی بن یزید بن جدعان هم دارای حافظ قوی نبوده ولی از او پیروی کرده‌اند سایر رجال احمد رجال صحیح می‌باشند. نگا: المعجم الکبیر 10/182، شماره 10273، از حدیث ابن مسعود. [↑](#footnote-ref-671)
672. - نگا: مذاهب التفسیر الاسلامی از گلدزیهر ص 8،53 و بعد از آن‌ها. [↑](#footnote-ref-672)
673. - المصاحف از ابن ابی داود، تحقیق آرتر ص 7، نگا: اعادة القراءة القرآن از جاک یرک ص 84-89. [↑](#footnote-ref-673)
674. - طه حسین بن علی بن سلامه، زندگی علمی خود را در دانشگاه الازهر آغاز نمود، سپس او در دانشگاه قدیمی مصر، فارغ التحصیل گشت او از اولین کسانی بود که مدرک خود را در آن گرفت، در سال 1914 م، و به استادی رسید و در دانشکده ادبیات بعنوان استاد مشغول کار شد سپس رئیس دانشکده و مدیر دانشگاه مصر و بعد از آن وزیر معارف گردید. از جمله تألیفات او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره نمود، مستقبل الثقافة بالمصر و الشعر الجاهلی و فی الادب الجاهلی و الفتنة الکبری و دیگر کتاب‌هایی که عامل سوم مستشرقان می‌باشد، در سال 1973 از دنیا رفت، شرح حالی دارد در، کتاب الاعلام،3/231، نگا: رجال مختلف فیهم رأی از استاد انور جندی. [↑](#footnote-ref-674)
675. - فی الادب الجاهلی ص 94-95 که سعید عشاوی در کتاب خود، حصاد العقل از او سخن گفته ص 72-73، و دکتر محمد ارکون در کتاب خود الفکر الاسلامی نقد و اجتهاد، ص 77-99 و دکتر نصر ابوزید در کتاب‌های خود نقد خطاب دینی (ص 53) و الامام شافعی، ص 59-62 انتشار مصطفی مهدوی و کتاب خود، البیان بالقرآن 1/23، نگا: پاسخ محمد محمد حسین، بر بحث دانشگاهی در کتاب خود، بنام، حصوننا مهدد، فی داخلها ص 251-270. [↑](#footnote-ref-675)
676. - دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی ص 148. [↑](#footnote-ref-676)
677. - الازهار المتناثره ص 49، 50 شماره 59 نگا: تدریب الراوی 2/179، 180، و توجه النظر ص 49 و فتح الباری 9/643 شماره 4991، 4992، فواتح الرحموت 2/15. [↑](#footnote-ref-677)
678. - نظم المتناثر من الحدیث المتواتر ص 173 شماره 197، و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره بما وقع من الزیادة فی نظم المتناثره علی الازهار المتناثره، از عبدالعزیز عمادی، بهمراه مجموعه‌ای از احادیث راستین ص 212. [↑](#footnote-ref-678)
679. - بخاری آن را آورده است (شرح فتح الباری) در کتاب فضیلت‌های قرآن و در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف 8/639، شماره 4991. [↑](#footnote-ref-679)
680. - مسلم در (شرح نووی) کتاب نماز مسافر و کوتاه کردن آن (شکسته خواندن) و در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف و بیان کردن معنای آن، آورده است 3/360 شماره 819. [↑](#footnote-ref-680)
681. - هشام بن حکیم، از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حال او در، الاصابة 3/603 شماره 8963 و در الاستیعاب 4/1538 شماره 5374 و در مشاهیر علماء الامصار ص 35 شماره 134 – موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-681)
682. - بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب فضیلت‌های قرآن در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف 8/639 شماره 4992 آورده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب نماز مسافر و شکسته خواندن آن و در باب بیان کردن قرآن بر هفت حرف و معنای آن آورده است. 3/359 شماره 818. [↑](#footnote-ref-682)
683. - نگا:قرائت‌ها در نگاه مستشرقان گمراه از شیخ عبدالفتاح قاضی ص 49-53. [↑](#footnote-ref-683)
684. - نگا:الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون از سمین حلبی 1/48، 4/563. [↑](#footnote-ref-684)
685. - نگا:مجله العربی شماره 480 سال 1998 ص 114-119. [↑](#footnote-ref-685)
686. - مسلم (شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان، و در باب بیان وسوسه در ایمان، و سخن کسی که آن را یافته است 1/340 شماره 132 از احادیث ابوهریره. [↑](#footnote-ref-686)
687. - مناهل العرفان 1/143-144 – نگا:فتح الباری 9/640-641، و المنهاج شرح مسلم از نووی 3/364. [↑](#footnote-ref-687)
688. - ترمذى، سن، كتاب القراءات، باب ما جاء أنزل القرآن على سبعة أحرف 5/178، 179ش2944 و می‏گوید: این حديث حسن و صحيح است، از طرق دیگر از أبى بن كعب روایت شده است. نگا: مناهل العرفان 1/144 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-688)
689. - الاحکام از ابن حزم 5/571-572. [↑](#footnote-ref-689)
690. - فتح الباری 8/640، شماره 4991. [↑](#footnote-ref-690)
691. - مناهل العرفان 1/156. [↑](#footnote-ref-691)
692. - همان منبع 1/154، نگا:منظور صورت‌های هفت گانه که قرائت‌ها از آن خارج نیستند در همان منبع 1/156 و فتح الباری 8/640. [↑](#footnote-ref-692)
693. - فی الادب الجاهلی ص 95. [↑](#footnote-ref-693)
694. - مسلم آن را (شرح نووی) آورده، در کتاب نماز مسافر و شکسته خواندن آن و باب آنچه که به قرائت‌ها بستگی دارد، 3/370 شماره 824. [↑](#footnote-ref-694)
695. - مازی: امام علامه محمد بن علی بن عمر تمیمی مازی ابو عبدالله، و از فقهای مالکی است اهل حدیث فقیه، اصولی و نویسنده بود در پزشکی آگاهی داشت، از نوشته‌های او، المعلم بفوائد شرح مسلم، و ایضاح المحصول من برهان الاصول، و غیر از این‌ها. در سال 536 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در الدیباج المذهب ص 374 شماره 508، و سیر النبلاء 12/169، و وفیات الاعیان 1/486، و شذرات الذهب 4/114، و الوافی بالوفیات 4/151، و شجرة النور زکیه 1/127 شماره 371 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-695)
696. - المنهاج شرح مسلم از نووی 3/371. [↑](#footnote-ref-696)
697. - المنهاج شرح مسلم 3/371، نگا:الاتقان 1/213،214 و تأویل مشکلات قرآن ص 47-49 و مبحوث فی القرآن و السنه از استاد عبدالله کنون ص 94-96. [↑](#footnote-ref-697)
698. - الاحکام از ابن حزم 5/574. [↑](#footnote-ref-698)
699. - قبلاً آورده شده است 1/367. [↑](#footnote-ref-699)
700. - نگاه کن بن مناهل العرفان 1/191. [↑](#footnote-ref-700)
701. - الاستشراق از دکتر محمد حمدی زقزوق 111-112 با اندکی دخل و تصرف در آن. [↑](#footnote-ref-701)
702. - قراء السبعه عبارتند از: 1- عبدالله بن عامر (ت 118- 2) عبدالله بن کثیر داری (ت 12 ه‍(3) ابوبکر عاصم بن ابی الجنود اسدی (127 ه‍(4) ابوعمرو زبان بن علاء بصری (ت 154 ه‍(5) حمزه بن حبیب زیات (ت 156 ه‍(6) نافع بن عبدالرحمن (ت 169 ه‍(7) علی بن حمزه الکسائی (ت 189 ه‍(نگا:مناهل العرفان 1/453، 459 – و معرفة الکبار از ذهبی 1/82، و بعد از آن، و غایة النهایه از ابن جزری 1/261 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-702)
703. - مناهل العرفان 1/193. [↑](#footnote-ref-703)
704. - مکی ابن ابی طالب حموش بن محمد بن مختارء ابو محمد القیسی است، متبحر در علوم قرآنی و عربی بود، در علوم قرآنی کتاب‌های زیادی نوشته است. و خوب عمل کرده است. از جمله کتاب‌های او «الایجاز» و الموجزفی القراآت، و الهدایه فی التفسیر، و سایر کتاب‌های دیگر او. در سال 437 ه‍ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در کتاب‌های الدیباج المذهب ص 424 شماره 595، و فیات الاعیان 2/120، و شذرات الذهب،3/260، و طبقات المفسرین از داودی 2/331 شماره 643 و طبقات القراء از ابن جرری 2/309. [↑](#footnote-ref-704)
705. - فتح الباری 8/648، نگا:الاتقان سیوطی 1/215 بند شماره 1097 – و الاحرف السبعه فی القرآن و منزلت القرائات منها از دکتر حسن ضیاء الدین در مبحث، «شواهدی از سخنان علما در بیان اینکه قرائت‌ها، بعضی از حروف هستند» ص 226. [↑](#footnote-ref-705)
706. - نگا:«فی الادب الجاهلی» از طه حسین ص 95. [↑](#footnote-ref-706)
707. - این قرائت‌ها در میان دویست شهر از شهرهای اسلامی جهان مشهور شده‌اند. و در پایان قرن سوم تدوین آن آغاز گشت، زمانی که امام ابن مجاهد احمد بن موسی، همه قرائت‌های قراء سبعه را جمع کرد – نگا:مناهل العرفان 1/193 در حاشیه آن. [↑](#footnote-ref-707)
708. - مناهل العرفان 1/193-194. [↑](#footnote-ref-708)
709. - ابوشامه عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم ابوشامه مقدسی، اهل حدیث و مجتهد شافعی مذهب، قاری و اهل نحو می‌باشد، شیخ قرائت و حدیث در دمشق بود، از جمله تألیفات او شرح الشاطبیه و مختصر تاریخ دمشق و سایر کتب می‌باشد. در سال 665 و از دنیا رفت، شرح حال او در تذکرة الحفاظ 4/1460 شماره 1157 و طبقات المفسرین از داودی 1/268 شماره 254، و طبقات القراء از ابن جزری 1/366 و طبقات الشافعیه از سبکی 8/165، و شذرات الذهب 5/318. [↑](#footnote-ref-709)
710. - فتح الباری 8/647، نگا:الاتقان 1/215 بند شماره 1093. [↑](#footnote-ref-710)
711. - نگا:الادب الجاهلی از طه حسین 96-99 – و بقیه همان مصادر و منابع گذشته می‌باشند ص 724. [↑](#footnote-ref-711)
712. - الاحکام فی الاصول الاحکام: 565، 566. [↑](#footnote-ref-712)
713. - مناهل العرفان 1/171 – نگا:فتح الباری 8/226-638 شمارهای 4986 4988. [↑](#footnote-ref-713)
714. - بخاری (شرح فتح الباری) آن را آورده است، در کتاب فضیلت‌های قرآن در باب جمع کردن قرآن 8/627 شماره 4987. [↑](#footnote-ref-714)
715. - بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر در باب (آیه کسانی از شما که از دنیا می‌روند، 8/41 شماره 4530-4546 و نگا:الاحکام از ابن حزم 5/568. [↑](#footnote-ref-715)
716. - ابوداود آن را در سنن خود در کتاب، السنه آورده است، در باب نهی از جدل کردن در قرآن 4/199 شماره 4603 و الحاکم فی المستدرک در کتاب تفسیر 2/243، شماره‌های 2882، 2883، از حدیث ابوهریره و گفته بنابر شرایط مسلم صحیح است ذهبی هم با او موافق است، نگا:احرف السبعه فی القرآن و منزلة القرائات منها از دکتر حسن ضیاء الدین در مبحث حروف هفت گانه ویژگی امت محمد است ص 145-146 و مبحث حروف هفت گانه مشخصه قرآن بر سایر کتب آسمانی است. ص 146 نگا:الکواکب المیزات فی اثر السنة النبویه علی القراءات از دکتر علام بن محمد بن علام ص 16-72-73، و اثر القراءات فی الدراسات النحویه از دکتر عبدالعال سالم علی ص 77-200. [↑](#footnote-ref-716)
717. - حاکم در مستدرک در کتاب تفسیر 2/243 شماره 2885 آن را آورده است. گفته: اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با آن موافقت کرده است. نگا:الشریعة از آجری ص 67 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-717)
718. - نگا:مناهل العرفان 1/140-145 و برای دفاع بیشتر به ایرادهای موجه به حدیث، نگا:الشیعة الاثنی عشریه، و منهجم فی التفسیر از دکتر محمد عسال ص 131-140 و القرآن و القراءات و الاحرف السبعه الحقیقة العلاقة صحة النقل از دکتر عبدالفتاح شبی، و القراءات فی نظر المستشرقین و الملحدین از شیخ عبدالفتاح قاضی و اثر القراءات فی الدراسات النحویه از دکتر عبدالعال سالم علی ص 9/73. [↑](#footnote-ref-718)
719. - جعد بن درهم، او تأدیب شده توسط مروان حمار است، از جمله موالی می‌باشد و بعد از تابعین بوده است، پنداشته که خداوند ابراهیم را خلیل نکرده است. و با موسی صحبت نکرد، و نظریه مخلوق بودن قرآن را ابداع کرد، بی‌دین بود. روز نحر، خالد القمری او را کشت، شرح حال او در این کتاب‌ها هست. میزان الاعتدال 1/399 شماره 1482، البدایه و النهایه 9/364، و لسان المیزان 2/186، شماره 1964 و الانساب المتفقه فی الخط از ابن قسیرانی ص 46، 47 شماره 48 و الضعفاء الکبیر از عقیلی 1/206 شماره 254. [↑](#footnote-ref-719)
720. - جهم بن صفوان - او ابومحرز الراسبی رئیس آن‌ها و اهل سمرقند بود، نویسنده – متکلم، گمراه و اهل بدعت بود رئیس جهمی‌ها است. صفات را انکار می‌کرد – نظر به خلق قرآن داشت می‌گفت خداوند در همه امکان‌ها هست، ایمان یعنی پیوند قلبی، هر چند کفر آمیز صحبت می‌کرد، در حدود سال 128 ه‍ - کشته شد، بعد از آنکه شر بزرگی بپا کرد، شرح حال او در تاریخ طبری 7/220 و الکامل فی التاریخ 5/342، 344، و میزان الاعتدال 426/1 شماره، 1584، و سیراعلام النبلاء 6/22 شماره 8، و لسان المیزان 2/257 شماره 216500، والوافی بالوفیات 11/207 شماره 305. [↑](#footnote-ref-720)
721. - نگا:الملل و النحل 1/40، و فتح الباری 13/357-359 و جهم بن صفوان و مکانته فی الفکر الاسلامی از استاد خالد العلی، ص 72-73. [↑](#footnote-ref-721)
722. - صفات ذاتی، صفات ازلی ثابت برای خداوند می‌باشند که از او جدا نمی‌شوند مانند صفت نفس، و علم و حیات، قدرت و شنیدن، نگا:الکواشف الجلیه عن معانی الواسطیه از استاد عبدالعزیز سلمان، ص 429. [↑](#footnote-ref-722)
723. - صفات فعلی: صفات ثابت خداوند می‌باشند که به مشیت و قدرت تعلق می‌گیرند، از لحاظ نوع قدیم و از نظر حادث شدن آحاد می‌باشند مانند صفت استواء، و نزول و خندیدن و آمدن. نگا:همان منبع، ص 426-430. [↑](#footnote-ref-723)
724. - الفرق بین الفرق، ص 112 نگا:العقیدة الاسلامیه بین السلفیه و المعتزله تحلیل و نقد از دکتر محمود خفاجی، ص 244. [↑](#footnote-ref-724)
725. - العقیده الاسلامیه از دکتر خظاجی، ص 244. [↑](#footnote-ref-725)
726. - همان منبع، ص 399. [↑](#footnote-ref-726)
727. - المحیط بالتکلیف، ص 30، 31، 33. [↑](#footnote-ref-727)
728. - همان منبع، ص 110. [↑](#footnote-ref-728)
729. - فصل الاعتزال و طبقات المعتزله، از قاضی عبدالجبار، ص 149. [↑](#footnote-ref-729)
730. - المحیط بالتکلیف، ص 200، نگا:شرح الاصول، ص 212، و فضل الاعتزال، ص 149، 152، و موقف المدرسة، العقلیه من السنه، 1/171، 175. [↑](#footnote-ref-730)
731. - رسائل العدل و التوحید از یحیی بن حسین، ص 115. [↑](#footnote-ref-731)
732. - شرح الاصول، ص 268، نگا:دین السلطان، ص 618. و انذار من السماء، ص 419، و اهل السنة شعب الله المختار، ص 43. [↑](#footnote-ref-732)
733. - شرح الاصول، ص 769. [↑](#footnote-ref-733)
734. - فتح الباری، 13/357. [↑](#footnote-ref-734)
735. - او مقاتل ابن سلیمان بن کثیر الازدی الخراسانی ابوالحسن بلخی مفسر است، او را تکذیب کردند و ترک نمودند، و به او تهمت تجسیم، (تجسم داشتن خدا) داده شد. او آگاه در تفسیر بود، از تألیفات او التفسیر الکبیر، و متشابه القرآن، و الناسخ و المنسوخ، و دیگر کتب است. در سال 15 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال و در میزان الاعتدال، 4/173، شماره 87415، و وفیات الاعیان، 5/255-257 و المجروحین از ابن حبان 3/14-16- و طبقات المفسرین 2/330-331، شماره 642، و تقریب التهذیب، 2/210، شماره 6892، و لسان المیزان، 9/198، شماره 14549 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-735)
736. - فتح الباری، 13/359. [↑](#footnote-ref-736)
737. - شرح الاصول، ص 125، نگا:منهج المدرسة العقلیه الحدیثه فی التفسیر، ص 44/47. [↑](#footnote-ref-737)
738. - فضل الاعتزال، ص 196-197. نگا:موقف المدرسة العقلیة من السنه، 1/175، نگا:نوشته‌های حسن السقاف در مقدمه خود و حاشیه‌ای که بر کتاب ابن الجوزی «دفع شبهه التشبیه با کف التنزیه» نوشته است. [↑](#footnote-ref-738)
739. - نگا:العقیده و الشریعه، از گولدزیهر، ص 120. [↑](#footnote-ref-739)
740. - عبارت است از ربوبیت، الوهیت، اسماء و صفات. [↑](#footnote-ref-740)
741. - نگا:فتح الباری، 13/402، شماره 7408، 13/418، شماره 7418، 7428. [↑](#footnote-ref-741)
742. - نگا:الملل و النحل، 1/86. [↑](#footnote-ref-742)
743. - نگا:فتح الباری، 13/369-370، شماره‌های 7371، 7375. [↑](#footnote-ref-743)
744. - نگا:فتح الباری، 13/402، شماره‌های 7407-7408. [↑](#footnote-ref-744)
745. - نگا:فتح الباری، 13/418، شماره‌‌های 7418-7428. [↑](#footnote-ref-745)
746. - قسمتی از آیه 11 سوره شوری، نگا:سیراعلام النبلاء، 10/79-80. [↑](#footnote-ref-746)
747. - نگا:شرح، الفقه الاکبر، از ابن منصور حنفی، ص 103-112، و شرح ملاعلی القاری علی الفقه الاکبر، ص 15-32، و موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/197. [↑](#footnote-ref-747)
748. - نگا:فتح الباری، 13/418، شماره‌های 7418، 7428 فرق معاصر تنسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها، 2/878-910. [↑](#footnote-ref-748)
749. - صحیح بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب توحید، و باب فرموده خداوند: خداوند شما را از خود بر حذر می‌دارد.» 13/395، شماره 7404، از احادیث ابوهریره. [↑](#footnote-ref-749)
750. - همان منبع در همان جای گذشته، 13/395، شماره 7405. [↑](#footnote-ref-750)
751. - صحیح بخاری، (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، باب فرموده خداوند «بجز خداوند، همه چیز فناپذیر است.» 13/400 شماره 740+6، از احادیث ابوهریره می‌باشد. [↑](#footnote-ref-751)
752. - نگا:صحیح بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، باب فرموده خداوند «برای آنچه با دستان خود آفریدم»، 13/404، شماره 7411، از جمله احادیث ابوهریره می‌باشد. [↑](#footnote-ref-752)
753. - نگا:منبع قبلی همان کتاب و باب 13/404، شماره 7412 از حدیث روایت شده از ابن عمر. [↑](#footnote-ref-753)
754. - نگا:صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب توحید باب فرموده‌ی خداوند (برای آنچه با دستهای خود آفریده‌ام)، 13/404، شماره 7415 از جمله احادیث ابن عمر. نگا:کل ما سبق الشریعه از آجری، ص 316-328، نگا:الابتهاج فی الاحادیث المعارج از ابن دُحیه، ص 93-101. [↑](#footnote-ref-754)
755. - نگا: تأویل مشکل القرآن، ص 56-57 و تأویل مختلف الحدیث، ص 192 و نگا: العقیدة الصحیحه فی الله و ما ثار حولها من مشکلات، از حافظ عبدالغنی نابلسی، ص 21-20، نگا: مجالس ابن جوزی فی المتشابه من الآیات القرآنیه از ابن جوزی، 6-11. [↑](#footnote-ref-755)
756. - نگا: التوحید و اثبات صفات الرب، از امام ابن خزیمه و الاسما و الصفات، از امام بیهقی و دیگران. [↑](#footnote-ref-756)
757. - نگا: «الحقایق الجلیه فی الرد علی ابن تیمیه فی ما اورده فی الفتوی الحمویه»، ص 121-46 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-757)
758. - نگا: المغنی، 4/139، و مقالات الاسلامیین، 1/238، و الفرق بین الفرق، ص 113 و الملل و النحل، 1/45 و الاباحه، ص 14، و الانتصار، 35، 94 و الاعتصام از شاطبی، 2/570 و الانصاف از باقلانی، ص 176، 177. [↑](#footnote-ref-758)
759. - المغنی، 4/99، نگا: شرع الاصول، ص 276. [↑](#footnote-ref-759)
760. - نگا: المغنی، 4/ 94-95. [↑](#footnote-ref-760)
761. - الفرق بین الفرق، ص 113 و نگا: اصول الدین، ص 97 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-761)
762. - مقالات الاسلامیین، 1/238. [↑](#footnote-ref-762)
763. - نگا: شرح الاصول، ص 262. [↑](#footnote-ref-763)
764. - المغنی، 4/137. [↑](#footnote-ref-764)
765. - همان منبع، 4/138. [↑](#footnote-ref-765)
766. - شرح الاصول، ص 270. [↑](#footnote-ref-766)
767. - الکشاف، 2/92. [↑](#footnote-ref-767)
768. - شرح الاصول، ص 268، نگا:آراء المعتزله الاصولیه دراسة و تقویماً، ص 83، و المعتزله و اصولهم الخمسه، ص 127. [↑](#footnote-ref-768)
769. - نگا: ابوهریره، از عبدالحسین شرف الدین، ص 68 و صفحات بعد از آن، و اضواء علی السنه، ص 231، و الاضواء القرآنیه، 2/299ف و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، ص 40-42،163،219. والسنه و دورها فی الفقه الجدید، ص 239، ودین السلطان، ص 177، و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-769)
770. - نگا: بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه از ابن تیمیه، 1/348. [↑](#footnote-ref-770)
771. - نگا: مجموع الفتاوا، 3/390. [↑](#footnote-ref-771)
772. - حادی الارواح، ص 219، 251. [↑](#footnote-ref-772)
773. - نگا: تفسیر القرآن العظیم، 2/161. [↑](#footnote-ref-773)
774. - نگا: شرح العقیدة الطحاویه، 1/243. [↑](#footnote-ref-774)
775. - نگا: نظم المتناثر من حدیث المتواتر، ص 239، شماره 307، و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره، ضمن مجموعة الحدیث الصدیقیه، ص 226، 227. [↑](#footnote-ref-775)
776. - نگا:فتح الباری، 13/443، و المنهاج شرح مسلم للنوی، 2/20، شماره‌های 180، 181. [↑](#footnote-ref-776)
777. - شرح الاصول، ص 268، نگا: منابع گذشته، ص 220. [↑](#footnote-ref-777)
778. - نگا:شرح الاصول، ص 269. [↑](#footnote-ref-778)
779. - نگا: 1/524، 2/29، 30. [↑](#footnote-ref-779)
780. - نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، 2/20، شماره‌های 180-181. و الانصاف از باقلانی، ص 176،181 و الفصل فی الملل و النحل، 3/4، و فتح الباری، 13/434-442، شماره‌های 7445-7449. [↑](#footnote-ref-780)
781. - مسلم، (شرح نووی)، آن را آورده است، در کتاب فتنه‌ها و شرایط قیامت، در باب یاد ابن صیاد، 9/279، شماره 2931، از حدیث بعضی از یاران پیامبر. نگا:الابتهاج فی احادیث المعراج از ابن دحیه، ص 84. [↑](#footnote-ref-781)
782. - نگا:بیان التلبیس الجهمیه، 1/358 و مجموع الفتاوی، 3/389 و شرح العقیدة الطحاویه، 1/245، و الجامع الاحکام القرآن، 55/7، و لوامع الانوار البهیة از سفارینی، 2/285، نگا:موقف المدرسة العقلیة من السنة، 1/230. [↑](#footnote-ref-782)
783. - مسلم (شرح نووی)، آن را آورده است در کتاب ایمان باب فرمودة پیامبر «نور است چگونه آن را ببینم.» و فرموده: «نوری دیدم.» 2/15، شماره 175. [↑](#footnote-ref-783)
784. - الانصاف از باقلانی، ص 176، نگا:الاسراء و المعراج از دکتر ابوشهبه، 67-69 و زادالمعاد، 3/36-38. [↑](#footnote-ref-784)
785. - حادی الارواح، ص 212، 213، با دخل و تصرف در آن، نگا:شرح العقیده، الطحاویه، 1/241-242، و الانصاف از باقلانی، ص 177. [↑](#footnote-ref-785)
786. - نگا:شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة از الکائی، 2/464. [↑](#footnote-ref-786)
787. - نگا:شرح الطحاویه، 1/239، و تفسیر القرآن العظیم، 4/450، العقیدة الصحیحه فی الله و ما ثار حولها من مشکلات از حافظ نابلسی، ص 29. [↑](#footnote-ref-787)
788. - مسلم (شرح نووی) آن را در کتاب ایمان و باب اثبات دیدن خداوند توسط مؤمنان در قیامت آورده است 2/19-20، شماره 181 و البیهقی فی البعث و النثور، ص 261، شماره 446، از حدیث صهیب می‌باشد. نگا:شرح اصول اعتقاد اهل سنت 2/255 و بعد از آن، و حادی الارواح، ص 214-215 – و الجامع الاحکام القرآن، 8/330، و تفسیر القرآن العظیم، 2/414، و شرح العقیده الطحاویه، 1/24. [↑](#footnote-ref-788)
789. - التفسیر الکبیر، 13/131، نگا:مناهل العرفان، 1/150. [↑](#footnote-ref-789)
790. - شرح اصول اعتقاد اهل السنه، 2/506، نگا:مناقب شافعی از بیهقی، 1/419، و مناقب الشافعی از رازی، ص 111. [↑](#footnote-ref-790)
791. - الجامع الاحکام القرآن، 19/261. نگا:شرح اصول اعتقاد اهل السنة، 3/506. [↑](#footnote-ref-791)
792. - جریر: همان جریر بن عبدالله بجلی است، که جزء اصحاب بزرگوار می‌باشد. (و شرح حالش در الاصابه 2/232 شماره 1136، و اسدالغابه، 1/529، شماره 730، والاستیعاب، 1/236، شماره 322، و تاریخ الصحابه، ص 59-60، شماره 193، و مشاهیر علماء الامصار، ص 56، شماره 275، موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-792)
793. - فرموده پیامبر (در دیدن او شک نمی‌کنید) دارای چند وجه می‌باشد: اول: لاتضامون: با تشدید میم، و مضموم خواندن تا، که (تفاعلون من الضم) به این معنی که گروهی به گروهی دیگر نمی‌پیوندید در مورد دیدن، بخاطر مشکل بودن، و پنهان بودن آن مثل آنگاه که وقت هلال ماه است، خدارا ظاهر شده و عیان می‌بینید. که نیازی نیست به همدیگر بپیوندید بخاطر جلال و بزرگواری او. وجه دوم و سوم: تضارّون با مشدد خواندن (را که اصل آن تضارَوُون یا تضاررَرُن از ضُرَّ به معنای کسی که به شما آسیبی نمی‌رسانده می‌باشد به کسی آسیبی نرسانید در درگیری و مجادله و نه تنگنا، زیرا همه آن‌ها در امر قابل دیدن در یک زمان، یا جهت خاصی یا اندازه مقدر شده، که همه این‌ها در مورد خداوند محال می‌باشد هستند. وجه چهارم: لاتُضّامون: یا لاتُضَاهون – در رؤیت او، یعنی خدا را به غیر او تشبیه نمی‌کنید و المضاهاة بمعنای مشابهت و دیگر وجود هاست – نگا:الابتهاج فی احادیث المعراج از ابن دحیه، ص 89-90 – و فتح الباری 11/455، شماره 6574، 13/443، شماره‌های 7434-7447. [↑](#footnote-ref-793)
794. - بخاری (شرح فتح الباری)، کتاب توحید باب فرموده خداوند (صورتهایی در آن روز خیره شده‌اند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند)، 13/429-430، شماره 7434 و مسلم (شرح نووی) کتاب مساجد و جاهای نماز خواندن در باب برتری نماز صبح و عصر و محافظت بر آن‌ها، 3/143، 144- شماره 633 و لفظ از بخاری است. [↑](#footnote-ref-794)
795. - بخاری آن را در (شرح فتح الباری) در کتاب توحید و باب فرموده خداوند (وجود یومئذ...) آورده است، 13/430، شماره 7435. [↑](#footnote-ref-795)
796. - بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب توحید، باب فرموده خداوند (وجوه یؤمئذ...) 13/433، شماره 7444، آورده – و مسلم در شرح نووی در کتاب الایمان باب اثبات دیدن خداوند برای مؤمنان در روز قیامت، 2/19، شماره 180 لفظ از مسلم است. [↑](#footnote-ref-796)
797. - باقلانی: او محمد ابن طیب بن محمد، قاضی ابوبکر باقلانی است اهل بصره – مالکی مذهب و در اصول اشعری است،- اهل کلام، و دارای کتابهای فراوانی است، در سال 403 ه‍. شرحی دارد در الدیباج المذهب 363 شماره 490- و شذرات الذهب 3/168 – و وفیات الاعیان 3/400، شماره 580 و سیر اعلام النبلاء 11/43، شماره 3734، و شجرة النور الزکیه، 1/92، شماره 209. [↑](#footnote-ref-797)
798. - بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید باب فرموده خداوند: (صورتهایی آنروز نگاه می‌کنند به سوی پروردگار خود) 13/430، شماره 7437، آورده و مسلم هم (در شرح نووی) کتاب ایمان باب راههای شناخت چگونگی رؤیت کردن، 2/21، 22- شماره 182، از حیث ابوهریره آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-798)
799. - الانصاف از باقلانی، ص 181، 182، نگا:الابتهاج فی المعراج از ابن دحیه، ص 78-79. [↑](#footnote-ref-799)
800. - لوامع الانوار البهیه از السفاینی، 2/246. [↑](#footnote-ref-800)
801. - علی بن مدینی همان علی بن عبدالله بن معمر بن نجیح ابوالحسن، ابن المدینی بصری است، مورد اعتماد و امام بوده است، در زمان خود آگاه‌ترین به حدیث و علتهای آن بوده است. در سال 234، از دنیا رفت، شرح حال او در تقریب التهذیب 2/697-698 شماره 4776 و الارشاد از خلیلی، ص 188 و الثقات از عجلی، ص 349، شماره 1198 و الکاشف، 2/42، شماره 3937، و طبقات الحفاظ، 187 شماره 4145- و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر، وجود دارد. 1/146 شماره 40. [↑](#footnote-ref-801)
802. - لوامع الانوار، 2/245، نگا:حادی الارواح، ص 202، و شرح اصول اعتقاد اهل السنة 2/504. [↑](#footnote-ref-802)
803. - شرح الاصول، ص 233-242. [↑](#footnote-ref-803)
804. - نگا:الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، ص 67. [↑](#footnote-ref-804)
805. - الانصاف از باقلانی، ص 184- نگا: فتح الباری، 8/473، و صفحات بعد از آن شماره 4855. [↑](#footnote-ref-805)
806. - حدیث را هم بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر و در باب سوره نجم، 8/427، شماره 4855، آورده است، مسلم، (شرح نووی)، در کتاب الایمان در باب معنای فرموده خداوند، (به اونازل شدن دیگری نشان داد) پس آیا پیامبر خدا را در شب اسراء دیده است. 2/908، شماره 177. [↑](#footnote-ref-806)
807. - نگا: الانصاف، ص 186ف و شرح الاصول، ص 267، 270. [↑](#footnote-ref-807)
808. - نگا: فتح الباری، 8/474، 475، و الابتهاج فی الاحادیث المعراج از ابن دحیه، 74/76، و زاد المعاد، 3/36-38، و الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، 67، 69. [↑](#footnote-ref-808)
809. - نگا: البعث و النشور از بیهقی، ص 262-263، شماره‌های 447، 448. [↑](#footnote-ref-809)
810. - به ص 224 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-810)
811. - الانصاف 186-187، برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد پاسخ به شبهه معتزلیان در مورد رؤیت خداوند مراجعه کنیدبه الانصاف و الابانه، ص 35-47، و موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/213-284 و شرح العقیده الطحاویه، 1/237-257. [↑](#footnote-ref-811)
812. - نگا: شرح الاصول، ص 132-301. [↑](#footnote-ref-812)
813. - شرح الاصول، ص 133-134 و صفحات بعد از آن، نگا: الفصل فی الملل و النحل، 3/164. [↑](#footnote-ref-813)
814. - شرح الاصول، 132، 301، 323، نگا: الکشاف زمخشری، 2/441. [↑](#footnote-ref-814)
815. - شرح الاصول، ص 323، 334، 345، 776. [↑](#footnote-ref-815)
816. - مجبره یا جبریه: از جبر مشتق شده، و آن نفی حقیقت فعل از آدمی و اضافه کردن آن بر خدای متعال، می‌باشد جبریه خالص آن است، که فعلی برای بندگان ثابت می‌گرداند، و قدرت انجام آن فعل را هم از او می‌گیرد، بصورت متوسط، این است که برای بندگان قدرتی غیر مؤثر می‌باشد. نگا: الملل و النحل: 1/85، التعریفات، ص 101. [↑](#footnote-ref-816)
817. - شرح الاصول، ص 766. [↑](#footnote-ref-817)
818. - مجموع المحیط بالتکلیف از قاضی عبدالجبار، ص 366، 367 – به نقل از موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/288. [↑](#footnote-ref-818)
819. - فضل الاعتزال، ص 194. [↑](#footnote-ref-819)
820. - شرح الاصول، ص 125. [↑](#footnote-ref-820)
821. - نگا: کتاب و قرآن قرائت معاصر، ص 131، 135، 357، 394، و دین السلطان، ص 323، 324، نگا: منهج المدرسة العقلیه، ص 533، 544. [↑](#footnote-ref-821)
822. - نگا: منهج المدرسة العقلیه، ص 533-544. [↑](#footnote-ref-822)
823. - مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب ایمان و در باب بیان کردن ایمان و اسلام و احسان و واجب بودن ایمان به اثبات قدر خداوند 1/77 شماره 8. از جمله احادیث عمر بن خطاب می‌باشد. [↑](#footnote-ref-823)
824. - مسلم (شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان و در باب بیان کردن ایمان و اسلام و احسان و واجب شدن ایمان به ثابت شدن قدر خداوند متعال 1/178، شماره 8. [↑](#footnote-ref-824)
825. - کیس: با مفتوح خواندن کاف به معنای ضد ناتوانی است، به معنی زیرکی در امور می‌باشد، ناتوان، ناتوانی خود را اندازه گرفت، و زیرک، زیرکی خود را اندازه گرفت، منهاج شرح مسلم 8/456، و فتح الباری، 487/1، حدیث را مسلم (شرح نووی) آورده است در کتاب قدر باب همه چیز به اندازه است. 455، 456، شماره 2655. [↑](#footnote-ref-825)
826. - نگا: کتاب قدر در صحیحین، بخاری (شرح فتح الباری)، 11/486، 524، شماره‌های 6594-6620، و مسلم (شرح نووی)، 8/440-468، شماره‌های 2643-2663. [↑](#footnote-ref-826)
827. - مسلم (شرح نووی) آن را آورده است، در کتاب قدر، باب، حجت آوردن موسی و خداوند، 8/402، شماره 2653، از حدیث ابن عمر. [↑](#footnote-ref-827)
828. - نگا: فتح الباری، 1/145، شماره 50. [↑](#footnote-ref-828)
829. - الانصاف از باقلانی، ص 157، 158، 161، 162، با تأخیر و تقدیم آوردن آن. [↑](#footnote-ref-829)
830. - نگا: المنتقی من منهاج الاعتدال، ص 48 و مفتاح دارالسعادة، ص 49-52. [↑](#footnote-ref-830)
831. - نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنة، 1/299-300. [↑](#footnote-ref-831)
832. - لوامع الانوار البهیة از سفارینی، 1/333. [↑](#footnote-ref-832)
833. - المنتفی من منهاج الاعتدال، ص 142، 143، 153، و شفاء العلیل فی مسائل القدر، ص 115 و شرح الطحاویه، 2/188. [↑](#footnote-ref-833)
834. - طحوی همان ابوجعفر، احمد بن محمد الازدری مصری طحاوی حنفی است، مورد اعتماد وثقه بود، ثابت و فقیه بود، مانند او نیامده است ریاست یاران ابوحنیفه در مصر به او رسید از تصنیفهای او (شرح معانی الآثار) و احکام القرآن، و العقیده، می‌باشد. در سال 321 ه‍ از دنیا رفت شرح حال او در طبقات الحفاظ از سیوطی، ص 339، شماره 767، و تذکرة الحفاظ 3/808، شماره 797، و طبقات المفسرین از داودی 1/74، شماره 69، والبدایه و النهایة 11/132، والتقییه لمعرفة رواة السنن از ابن نقطه، ص 174، شماره 5-195، و لسان المیزان، 1/415، شماره 845 آورده شده است. [↑](#footnote-ref-834)
835. - شرح الطحاویه، 2/179. [↑](#footnote-ref-835)
836. - المنتقی من منهاج الاعتدال، ص 53. [↑](#footnote-ref-836)
837. - قسمتی از حدیث که مسلم (شرح نووی) آورده است، در کتاب البر والصله، باب تحریم ظلم، 8/375، شماره 2577، از حدیث نقل شده ابوهریره. [↑](#footnote-ref-837)
838. - المنتقی من منهاج الاعتدال، ص 49، 50، و شرح الطحاویه، 2/193، 195. [↑](#footnote-ref-838)
839. - نگا:لوامع الانوار البهیه، 1/329-332، برای کسب اطلاعات بیشتر در پاسخ به شبهات معتزله و درباره قدر: نگا: الانصاف از باقلانی، ص 157، 168، و الشریعه از آجری، ص 149، 250، و موقف المدرسة العقلیه من السنة، 1/285-243. [↑](#footnote-ref-839)
840. - مانند نیازی عزالدین که به این حدیث ابن مسعود مرفوعاً، ایراد گرفته است، هر کدام از شما چهل روز در شکم مادر خود، می‌مانید، (حدیث) قبلاً آورده شده است. ص 655، نگا: دین السلطان، ص 650-651 نگا:دراسة الکتب المقدسه از دکتر موریس بوکای، ص 297، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی احمد حجازی، ص 158-160- والاضواء القرانیه از سید صالح ابوبکر، 2/303، و دیگران. [↑](#footnote-ref-840)
841. - بخاری (شرح فتح الباری)، آن را آورده است، در کتاب قدر، باب، آدم و موسی نزد خداوند برای هم حجت می‌آورند. 11/513، 514، شماره 6614، و مسلم (شرح نووی) در کتاب قدر در باب حجت آوردن آدم و موسی آن را آورده است. 8/450، شماره 2652. [↑](#footnote-ref-841)
842. - فتح الباری، 11/518، شماره 6614. [↑](#footnote-ref-842)
843. - الاضواء القرانیه، 2/239. [↑](#footnote-ref-843)
844. - دین السلطان، ص 655 و صفحات بعد از آن، نگا: دراسة الکتب المقدسی از موریس بوکای، ص 297. [↑](#footnote-ref-844)
845. - فتح الباری، 11/514. [↑](#footnote-ref-845)
846. - مسلم آن را (شرح نووی) آورده است، در کتاب قدر و در باب با قدرت امر کردن، رها کردن ناتوانی و کمک خواستن از خداوند، و تقدیر را به خداوند واگذار کردن 8/466، 467، شماره 2664. [↑](#footnote-ref-846)
847. - شرح طحاویة، 1/170 و صفحات بعد از آن، نگا: اقتضاء الصراط المستقیم، ص 368. [↑](#footnote-ref-847)
848. - شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر، ص 38، 39، بادخل و تصرف در آن. [↑](#footnote-ref-848)
849. - همانگونه که در حدیث عمر آمده است آدم به موسی گفت، دریافتم که آن در کتاب خداوند موجود بوده است، قبل از آنکه آفریده شوم؟ گفت: بله، ابوداود در سنن خود و در کتاب قدر آورده است، 4/226، شماره 4702. [↑](#footnote-ref-849)
850. - فتح الباری، 11/518، و قول و سخن قرطبی با معنای آن در جامع للاحکام القرآن موجود می‌باشد، 11/256. [↑](#footnote-ref-850)
851. - نگا: اقتضاء الصراط المستقیم، 369، و شفاء العلیل، ص 38، و شرح الطحاویه، 1/170. [↑](#footnote-ref-851)
852. - نگا: فتح الباری، 11/517، برای اطلاعات بیشتر در پاسخ به این حدیث نگا: نصوص من السنة و دفاع عنها از دکتر رفعت فوزی، ص 18-24 و ضلالات منکری السنه از دکتر طه حبیثی، ص 463، 475، نگا: موقف المدرسة العقلیة من السنة، 1/343-347. [↑](#footnote-ref-852)
853. - ابن ماجه در سنن خود آن را آورده است. در کتاب ایمان در باب قدر 1/45، شماره 85، گفته بوصیری در مصباح الزجاجه 1/58، این اسناد درست است و رجال آن ثقه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-853)
854. - نگا: شرح الاصول، ص 125-661، و صفحات بعد از آن، و الملل و النحل، 1/42، و آراء المعتزلة الاصولیه دراسة و تقویماً از دکتر علی بن سعد بن صالح، ص 123. [↑](#footnote-ref-854)
855. - نگا: فضل الاعتزال، 210، 350، و مقالات الاسلامیین، 1/334، و الملل و النحل، 1/45. [↑](#footnote-ref-855)
856. - نگا:شرح الاصول، ص 125، 132، 666-667. [↑](#footnote-ref-856)
857. - نگا:المسلم العاصی ازاحمد صبحی منصور، ص 14-30. [↑](#footnote-ref-857)
858. - مفتاح دار السعادة لابن قيم الجوزية ص 51، 52، وراجع ما سبق فى الجواب عن طعن المعتزلة فى أحاديث القدر ص 767-774 [↑](#footnote-ref-858)
859. - بخاری آن را (شرح فتح الباری) آورده است، در کتاب باب، آرزو کردن مرگ توسط بیمار، 10/132، 133، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب صفات منافقان و احکام آن‌ها، باب، هیچکس بوسیله اعمال خود وارد بهشت نمی‌شود، بلکه با رحمت خداوند واردبهشت می‌شوند، 9/174، شماره 2816، از احادیث روایت شده از ابوهریره، و لفظ آن از بخاری است. [↑](#footnote-ref-859)
860. - نگا: لوامع الانوار البهیه، 1/370، نگا:شرح دیوان کعب بن زهیر از حسن عسکری، ص 19. [↑](#footnote-ref-860)
861. - اختتی: کوچک می‌شوم و شکسته می‌گردم، نگا: لسان العرب، 2/28. [↑](#footnote-ref-861)
862. - نگا: اخبار عمرو بن عبید از دارقطنی، ص 14، و موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/268، 369. [↑](#footnote-ref-862)
863. - ابوداود در سنن خود در کتاب السنه آورده است، در باب قدر 4/225، شماره 4699، و ابن ماجه در سنن خود در کتاب قدر و باب قدر آن را آورده است 1/41، 42، شماره 77. [↑](#footnote-ref-863)
864. - نگا: شرح الاصول، ص 691، و مقالات الاسلامیین، 1/332. [↑](#footnote-ref-864)
865. - شرح الطحاویه، 2/99، 100. [↑](#footnote-ref-865)
866. - نگا: مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان باب شناخت راههای رؤیت 2/26، شماره 5/183. [↑](#footnote-ref-866)
867. - نگا: جامع البیان، 5/126 و الجامع الاحکام القرآن، 5/245، فرق معاصره تنسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها، 2/839. [↑](#footnote-ref-867)
868. - نگا: فضل الاعتزال، ص 154. [↑](#footnote-ref-868)
869. - بخاری (در شرح فتح الباری)، آن را آورده است، در کتاب جنائز و در باب جنایز، و هر کس آخرین کلامش لا اله الا الله باشد 3/237، شماره 332، و مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان در باب کسی که بمیرد و به خدا شریک قرار ندهد وارد بهشت می‌شود. و کسیکه مشرک بمیرد وارد آتش می‌شود. 1/370، 371، شماره 94، و لفظ حدیث از اوست. [↑](#footnote-ref-869)
870. - بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب ایمان 1/81، شماره 18، آن را آورده، لفظ حدیث هم از اوست، و مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب حدود و در باب حدود، کفارهای اهل آن می‌باشد 6/238، 239، شماره 1709، آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-870)
871. - نگا:الشفاعة از مقبل بن هادی و موقف المدرسة العقلیه من السنة، 1/360-362. [↑](#footnote-ref-871)
872. - المنهاج شرح مسلم، 1/255-256، شماره‌های 26-33. [↑](#footnote-ref-872)
873. - نسائی در سنن خود آن را آورده است در کتاب زکات و باب (با آنچه که بخشیده منت نهاده) 5/80، شماره 2562 و احمد در مسند خود به جای منان آورده «الدیوث الذی یقر فی اهله الخبث 2/69، 128، 134، از حدیث عمر. [↑](#footnote-ref-873)
874. - بخاری آن را آورده است (در شرح فتح الباری) در کتاب طب و در باب خوردن سم و داروی آن - 8/258، شماره 5778 و مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان و در باب بیان کردن خودکشی 1/395 شماره 109، آن را آورده که از حدیث ابوهریره می‌باشد. [↑](#footnote-ref-874)
875. - نگا: شرح الاصول، ص 657-663. [↑](#footnote-ref-875)
876. - المنهاج شرح مسلم، 1/369، شماره 91 با دخل و تصرف در آن. [↑](#footnote-ref-876)
877. - الجامع الاحکام القرآن، 5/335، نگا: المنهاج شرح مسلم، 10/402-403، شماره 109. [↑](#footnote-ref-877)
878. - نگا: المنهاج شرح مسلم، 1/369، شماره 1/391، شماره 105. [↑](#footnote-ref-878)
879. - بخاری آن را (شرح فتح الباری) آورده است در کتاب، رقاق در باب صفت بهشت و آتش است، 11/424، شماره 6560. [↑](#footnote-ref-879)
880. - مسلم (شرح نووی) در کتاب الایمان، باب دلیلی است بر اینکه قاتل نفس خود کافر نمی‌شود 1/407، شماره 116. [↑](#footnote-ref-880)
881. - مرجئه از ارجاء و به معنای تأخیر است، مرجئه لقبی است که به طایفه‌ای که عمل کردن به ایمان را به تأخیر می‌اندازد اطلاق شده است به این معنا که آن‌ها به عمل وارد نمی‌شوند که بنام ایمان است، ایمان را بر شناختن خلاصه کرده‌اند، اکثر آن‌ها می‌بیند که ایمان قسمت قسمت نمی‌شود نه زیان و نه کم می‌شود، عده‌ای از آن‌ها تصور کرده‌اند، که با وجود داشتن ایمان ارتکاب گناه شدن، ضرری ندارد، همانگونه که با کافر شدن عبادت انجام دادن سودی ندارد، نگا: مقالات الاسلامیین، 1/132، الملل و النحل، 1/137، نگا:فرق معاصره تنتسب الی الاسلام، 2/743. [↑](#footnote-ref-881)
882. - المنهاج شرح مسلم، 1/409، شماره 1160- با اندکی تصرف، نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/374-378. [↑](#footnote-ref-882)
883. - نگا: شرح الاصول، ص 688-689، با اندکی تصرف. نگا: فضل الاعتزال، ص 209. [↑](#footnote-ref-883)
884. - نگا:شرح الاصول، ص 690. [↑](#footnote-ref-884)
885. - نگا: فضل الاعتزال، ص 298. [↑](#footnote-ref-885)
886. - نگا: شرح الاصول، ص 689. [↑](#footnote-ref-886)
887. - این دو حدیث قبلاً در ص 244 آورده شده‌اند، نگا: شرح الاصول، ص 691. [↑](#footnote-ref-887)
888. - نگا: مذاهب التفسیر الاسلامی، ص 190- و المسلم العاصی از احمد صبحی، 10/30، و الانبیاء فی القرآن، ص 65 و صفحات بعداز آن. و الاضواء القرآنیه، ص 258-264، و القرآن والحدیث و الاسلام، ص 15-17- و انذار من السماء، 184-188 و دین السلطان، ص 207-208، 611- و تبصیر الامه بحقیقة السنة، ص 608-609، نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول السنه از دکتر خادم حسین بخش، ص 343. [↑](#footnote-ref-888)
889. - نگا: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص 234، شماره 304، و شرح الطحاویه، 1/312، و لوامع الانوار البهیه، 2/208، 218- و اتحاف ذوی الفضایل المشهره ضمن مجموعة الحدیث الصدیقیة، ص 226. [↑](#footnote-ref-889)
890. - نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/378. [↑](#footnote-ref-890)
891. - ابوداود آن را آورده در سنن خود، و در کتاب سنت در باب شفاعت کردن 4/236، شماره 4739، و ترمذی هم آن را آورده در سنن خود، و در کتاب صفت قیامت، در باب آنچه درباره شفاعت آمده است. 4/539-540، شماره 2435 و گفته: این حدیث حسن، صحیح غریب می‌باشد از این جهت، و در باب از جابر، حاکم آن را در مستدرک و در کتاب ایمان آورده، 1/139، شماره 228، و گفته این حدیث صحیح است بنابر شروط شیخین، ولی آن‌ها این حدیث را با این لفظ نیاورده‌اند، ذهبی هم با او موافق بوده است، حدیث از روایات انس بن مالک می‌باشد، حاکم آن را در دنبال حدیث جابر بعنوان شاهد آورده است. و بنا بر شروط مسلم آن را صحیح دانسته است، ذهبی هم موافقت کرده است، حاکم گفته: «این حدیث بدعتگذاران تفرقه‌انداز، میان شفاعت برای گناه صغیره و کبیره را از بین برده است، بیهقی در البعث و النشور آن را آورده، ص 55، شماره 1- از حدیث جابر نگا: استدراکات البعث و النشور، ص 173-177، شمارهای 268-277. و شعب الایمان، 2/110، 144. [↑](#footnote-ref-891)
892. - نگا: شرح الاصول، ص 690. [↑](#footnote-ref-892)
893. - بخاری آن را (شرح فتح الباری) در کتاب دعاها، در باب برای هر پیامبری دعائی است آن را آورده، 11/99، شماره 6304، و مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب ایمان باب مخفی کردن دعای پیامبر....- 2/76 شماره 199 آن را آورده، حدیث از ابوهریره و لفظ از مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-893)
894. - قبلاً در ص 111 آورده شده است، نگا: گفته‌های امام بیهقی در کتاب البعث و النشور، ص 56، و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-894)
895. - شرح الاصول، ص 690. [↑](#footnote-ref-895)
896. - شرح الاصول، ص 691. [↑](#footnote-ref-896)
897. - همان منبع، ص 691. [↑](#footnote-ref-897)
898. - اصول اعتقادی میان معتزله و شیعه امامیه از خانم دکتر عائشه یوسف مناعی، ص 345-346. [↑](#footnote-ref-898)
899. - مجموع الفتاوی، 1/149-150، با اندکی تصرف، اطلاعات بیشتر را درباره پاسخ به استدلالهای معتزله در کتابهای زیر پیدا کنید. لوامع الانوار البهیه، 2/217، و الانصاف از باقلانی، ص 168-176 و الاربعین فی اصول الدین از رازی، ص 245، و شرح المقاصد از تفتازانی، 2/175 – و معتزله اصولهم الخمسه، ص 235. [↑](#footnote-ref-899)
900. - نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنة، 1/395-396. [↑](#footnote-ref-900)
901. - بیهقی آن را در البعث و النشور آورده است، ص 55، شماره 2. [↑](#footnote-ref-901)
902. - نگا: ص 244-246. [↑](#footnote-ref-902)
903. - نگا: شرح الاصول، ص 691. [↑](#footnote-ref-903)
904. - نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه 1/390. [↑](#footnote-ref-904)
905. - حاکم در مستدرک و در کتاب ایمان، 1/140، شماره 232، آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-905)
906. - نگا: الکشاف زمخشری، 3/366. [↑](#footnote-ref-906)
907. - بخاری (در شرح فتح الباری)، در کتاب تفسیر باب نژاد آنهایی که با نوح حمل کردیم زیرا بنده‌ای شکرگزار بود، 8/247، 248، شماره 4712، آن را آورده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب الایمان باب نزدیکترین منزل اهل بهشت به آن 2/55-57- شماره -194- لفظ حدیث از بخاری می‌باشد. [↑](#footnote-ref-907)
908. - نگا: منبع تخریج حدیث قبل. [↑](#footnote-ref-908)
909. - مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان باب راههای دیدن 2/25، 26- شماره 183- نگا: استدراکات البعث و النشور از امام بیهقی که شیخ عامر حیدر آن را جمع کرده است، ص 131-135، شماره‌های 207-213 و التذکره از قرطبی، 1/477، 483، شماره‌های 780-790. [↑](#footnote-ref-909)
910. - نگا: استدراکات البعث و النشور، ص 144، 149 شماره‌های 23، 238، و شرح العقیدة الطحاویة، 1/307-315، و لوامع الانوار الالبهیه، 2/211، 212، و الشفاعة از مقبل بن هادی، ص 18، 31، 61 و التذکرة، 1/483-484، نگا: موقف المدرسة العقلیة من السنة، 1/390، 394، برای اطلاعات بیشتر در مورد شبهات معتزله نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/379-396، و ضلالات منکری السنة، ص 512، و السنه فی مواجهة اعدائها، ص 165-187. [↑](#footnote-ref-910)
911. - السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 249، 251، نگا: عذاب القبر، از احمد صبحی منصور، ص 11-17، و لماذا القرآن، ص 53، 120 – و المسلم العاصی، ص 12 و صفحات بعد از آن، و القرآن و الحدیث و الاسلام، ص 14، و صفحات بعد از آن، و انذار من السماء ص 191، 699، و دین السلطان، ص 280، 460، هر دو از نیازی عزالدین، نگا: القرآنیون و شبهاتم حول السنه از دکتر خادم بخش، ص 321، 333. [↑](#footnote-ref-911)
912. - و حدیث را بخاری (در شرح فتح الباری)، در کتاب تفسیر و باب «نزد اوست کلیدهای غیب که جز خداوند کسی از آن خبر ندارد 8/141، شماره 4627 از احادیث ابن عمر. [↑](#footnote-ref-912)
913. - نگا: جامع الاحکام القرآن، 19/28. [↑](#footnote-ref-913)
914. - حدیث را احمد در مسند خود آورده است، 1/386. و طیالسی در مسند خود، ص 51، شماره 385، و الحمیدی در مسند خود 1/68، شماره 24، و اللفظ از طیالسی، اسناد آن را احمد حافظ هیثمی در مجمع الزوائد اصلاح نموده است 8/263، نگا: فتح الباری 8/374، شماره 4777، 16/374، 377، شماره‌های 7379، 7380، و الموافقات از شاطبی 4/-456-459، و الوحی المحمدی از رشید رضا، ص 208، و الغیبیات فی ضوء السنة از دکتر محمد احمد همام، والغیب فی ضوء القرآن الکریم از استاد صدقی عبدالحمید عبد ربه. [↑](#footnote-ref-914)
915. - دائرة المعارف الاسلامیة، 7/333. [↑](#footnote-ref-915)
916. - نگا: الغیب فی ضوء القرآن الکریم، از استاد صدقی عبدالحمید عبدربه. [↑](#footnote-ref-916)
917. - مسلم (در شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان، در باب بیان کردن ایمان، اسلام و احسان 1/177 شماره 8، از جمله احادیث روایت شده از عمر. [↑](#footnote-ref-917)
918. - نگا: منهج النقد فی علوم الحدیث، ص 476، و الغیبیات فی ضوء السنه از دکتر محمد احمد همام، ص 52. [↑](#footnote-ref-918)
919. - نگا: العقیدة و الشریعة فی الاسلام، ص 218، 240، و دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة در لیبی شماره، 8، ص 563، و اضواء علی السنه، ص 182، 191، 241، 232، و البیان بالقرآن، 805/2، و دین السلطان، 180، 181، 304، و السلطه فی الاسلام، ص 292-317، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص 249، 251- نگا:القرآنیون و شبهاتهم حول السنه از دکتر خادم بخش، ص 325- از جمله کسانی که از آن متأثر شده است استاد محمد رشید رضا و شیخ شلتوت و دیگران می‌باشند. نگا: تفسیر المنار 19/450-459-460- و مجلة المنار جلد 10/245-246، و جلد 19/99- و جلد 28/755-756-757- و الفتاوی از شیخ شلتوت، ص 5982. نگا: السنة بین اهل الفقه و اهل الحدیث، ص 150-151، و موازین القرآن و السنه عزالدین بلیق، ص 81-95، 101. [↑](#footnote-ref-919)
920. - المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ص 142. [↑](#footnote-ref-920)
921. - توضیح درباره تواتر، دجال، مسیح، در المنتظر شوکانی می‌باشد، به نقل از الاذاعه لما کان و یکون بین یدی الساعه، ص 113. نگا: فتح الباری 6/569، شماره 3449، و الحاوی للفتاوی از سیوطی، 2/165-166 و التصریح بما تواتر فی نزول المسیح از کشمیری، و الاشاعه لاشراط الساعه از شریف حسینی، ص 87-112، و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره از عبدالعزیز الغماری ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه، ص 224، و نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص 225،شماره 289، و عقدالدرر فی اخبار المنتظر از امام یوسف بن یحیی المقدسی، ص 15-171. [↑](#footnote-ref-921)
922. - ابوداود در سنن خود و در کتاب المهدی 4/106، 107، شماره 4282 آورده است لفظ از خود اوست، ترمذی در سنن خود در کتاب فتنه‌ها در باب آنچه درباره مهدی آمده، 4/438، شماره 2230، 2231، آورده است و گفته: حدیث حسن و صحیح است. گفته در باب «درباره علی و ابی ‌سعید و ام سلمه و ابوهریره هم آمده است.» [↑](#footnote-ref-922)
923. - ابوداود در سنن خود در کتاب مهدی 4/107 شماره 5/2485 آن را آورده است، لفظ حدیث هم از اوست. ترمذی در سنن خود در کتاب یقین در باب آنچه درباره مهدی آمده 4/439، شماره 2232، آن را آورده است. گفته حدیث حسن است، ابن قیم گفته، سند ابی‌داود خوب است. نگا: المنار المنیف، ص 144. [↑](#footnote-ref-923)
924. - در اینکه مهدی منتظر از فرزندان حسن است نکته زیبایی است که ابن قیم آن را در المنار آورده است، اگر خواستی به آن مراجعه کن، ص 151. [↑](#footnote-ref-924)
925. - نگا: المنار المنیف، ص 152 و صفحات بعد از آن، نگا: مع الشیعة الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع از دکتر علی السالوس 1/160-162. آنچه شایسته ذکر است، ابن خلدون در ایرادی که به احادیث مهدی در مقدمه خود گرفته است، مهدی رافضیها را منکر شده، و آن را همانی ندانسته، که در احادیث اهل سنت آمده در این باره می‌گوید: آنچه از اخباری که اهل سنت درباره مهدی آورده‌اند، به اندازه توان جمع کرده‌ایم، حقی که باید آن را اقرار کرده اینست، دعوت دینی و حکومتی تمام نمی‌شود، جز با عظمت نژادی که آن را آشکار می‌سازد، کسی که از او دفاع می‌کند، تا امر خداوند در آن تمام شود، و نژادپرستی فاطمیها و قریش که در همه سرزمینها از بین رفته است. بجز آنچه در سرزمین حجاز و در مکه و مدینه باقی مانده است، از فرزندان حسن و حسین و جعفر، که در همه کشور پخش شده‌اند و اکثریت را تشکیل می‌دهند، گروههای بدوی هستند که در سرزمینها و حکومتهای خود پراکنده‌اند، همچنین آراء آن‌ها متفرق به گونه‌ای که به هزاران مورد می‌رسد. اگر ظهور این مهدی درست است، هیچ وجهی برای ظهور دعوتش نیست، مگر اینکه او هم از آن‌ها باشد، و شوکت و تعصب برای او تمام و محقق شود، یا یکی از فاطمیها را بدون تعصب بخواند که آن تمام نمی‌شود، نگا: مقدمه فصل فی امر الفاطمی و ما یذهب الیه الناس، و برداشتن پوششها از آن است، ص 344، 362، نگا: الغیبیات فی ضوء السنة از دکتر محمد همام، ص 145-149. [↑](#footnote-ref-925)
926. - مجله المنار، جلد 28/756. [↑](#footnote-ref-926)
927. - نگا:تفسیر المنار، 9/461. [↑](#footnote-ref-927)
928. - همان منبع، 9/4663-464، نگا: مجلة المنار جلد، 28/756. [↑](#footnote-ref-928)
929. - تفسیر المنار، 9/459-460. [↑](#footnote-ref-929)
930. - تفسیر المنار، 9/438. [↑](#footnote-ref-930)
931. - تفسیر المنار، 9/184. [↑](#footnote-ref-931)
932. - مجله المنار، جلد 27/783. [↑](#footnote-ref-932)
933. - تفسیر المنار، 9/442، نگا:مجلة المنار، جلد 27/610-619، مقاتل و گفته سید رشید رضا باطل بودن دفاع از جرح کعب الاحبار و وهب بن منیه را ثابت می‌کند. [↑](#footnote-ref-933)
934. - از استاد محمد رشید رضا تبعیت کردند درباره آنچه گفته بودند مسئولان مکتب عقلگرایی جدید، که دکتر فهد رومی در کتاب منهج المدرسة العقلیه الحدیثه فی التفسیر، ص 312-324، و ابوریه همان نظرات را آورده است،کلام رشید را به عنوان پرده‌ای جهت ایراد به سنت و راویان آن از اصحاب و تابعان و بعد از آن‌ها امامهای مورد اعتماد جدیدی بکار بگیرند، نگا: اضواء علی السنه، ص 145-181، و الاضواء القرانیه، 1/52-66- و فجر الاسلام، ص 160، 161، 162، 201، 202، و الصلاة از محمد نجیب، ص 32-37، و اصول الحدیث از عبدالهادی فضلی، ص 141 می‌باشد. [↑](#footnote-ref-934)
935. - از تفسیر المنار استفاده کن، 9/466. [↑](#footnote-ref-935)
936. - نگا: اسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث از دکتر الذهبی، ص 77-78، 83. [↑](#footnote-ref-936)
937. - التفسیر و المفسرون 1/189، و الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص 77-78، هر دواز دکتر ذهبی. [↑](#footnote-ref-937)
938. - نگا: تقریب التهذیب، 2/43، شماره 5666، و الکشاف 2/148، شماره 4662، و تذکرة الحفاظ، 1/52، شماره 33، و سیر اعلام النبلاء، 3/489-494، شماره 333، و مشاهیر علماء الامصار، 145، شماره 911، نگا: مقالات الکوثری، ص 32-33. [↑](#footnote-ref-938)
939. - نگا: میزان الاعتدال، 4/352، 353، و مشاهیر علماء الامصار، ص 150، شماره 956، و الثقات از عجلی 467، شماره 1786 و تذکرة الحفاظ 1/100، شماره 93، و تقریب التهذیب، ص 2/293، شماره 7512، نگا: الاسرائیلیات از دکتر ذهبی، ص 77. [↑](#footnote-ref-939)
940. - تهذیب التهذیب، 11/167، شماره 8654، نگا: معرفة الرواة المتکلم فیهم بما لایوجب الرد، از ذهبی، ص 186، شماره 362. [↑](#footnote-ref-940)
941. - التفسیر و المفسرون، 1/197، و الاسرائیلیات، ص 86. [↑](#footnote-ref-941)
942. - التفسیر و المفسرون، 1/192. [↑](#footnote-ref-942)
943. - فتح الباری، 13/346، شماره 7361. [↑](#footnote-ref-943)
944. - منهج المدرسة العقلیة الحدیثة فی التفسیر، ص 325، برای کسب اطلاعات در پاسخ به آقای رشید رضا در جرحی که کعب و وهب ابن منبه از او آورده‌اند، نگا: الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث از دکتر ذهبی 76-87 نگا: مجله المنار، جلد 27/377 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-944)
945. - منهج المدرسة العقلیه فی التفسیر، ص 518، 519. [↑](#footnote-ref-945)
946. - نگا: النهایة فی الفتن و الملاحم، 1/168، نگا: نظم المتناثر، من الحدیث المتواتر، ص 228، شماره 290، و دیگر منابع گذشته که درباره تواتر احادیث مربوط به مهدی می‌باشد، ص 797. [↑](#footnote-ref-946)
947. - بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب فتن در باب آوردن یاد، دجال، 13/97 شماره 7131، مسلم (در شرح نووی) در کتاب فتنه‌ها، و شرایط قیامت، باب یاد کردن از دجال و صفات او و همراهان او، 9/286، شماره 2933، لفظ از خود اوست. به منبع قبلی، ص 258، مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-947)
948. - به منبع قبلی، ص 258، مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-948)
949. - ترمذی در سنن خود در کتاب تفسیر و باب سوره انعام 5/247، شماره 3072 آن را آورده است و گفته حدیث حسن و صحیح است. این حدیث در صحیح مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان، باب بیان کردن زمانی که ایمان آوردن پذیرفته نمی‌شود، 1/472، شماره 158. [↑](#footnote-ref-949)
950. - فتح الباری، 13/98،شماره 7122، نگا: النهایة فی الفتن و الملاحم 166/1-169. [↑](#footnote-ref-950)
951. - المنهاج شرح مسلم، 9/293، شماره 2933-2938، نگا:فتح الباری، 13/110، شماره‌های 7132-7134. [↑](#footnote-ref-951)
952. - نگا: تفسیر المنار، 9/451، 45- و مجله المنار، جلد 28/756 والفتاوی از شیخ شلتوت، ص 77. [↑](#footnote-ref-952)
953. - نگا: تفسیر المنار، 9/317، و الفتاوی، ص 78. [↑](#footnote-ref-953)
954. - نگا: تفسیر المنار، 9/450، 451. [↑](#footnote-ref-954)
955. - نگا: الغیبات فی ضوء السنه، از دکتر محمد همام، ص 149، و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-955)
956. - نگا: القرآن العظیم، 1/582/577 و زاد المسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم 1/330، 331، و مسند احمد، با تحقیق استاد احمد محمد شاکر 12/257، در حاشیه صفحه 15/28 نگا: منابع گذشته، در مورد تواترحدیث مهدی، ص 797. [↑](#footnote-ref-956)
957. - مشکلات الاحادیث از گروهی از علمای نابغه، ص 177-178، نگا: عقیدة اهل الاسلام فی نزول عیسی از عبدالله غماری، ص 5-11، و نزول عیسی ابن مریم آخرالزمان از حافظ سیوطی، ص 61، 68. [↑](#footnote-ref-957)
958. - بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب پیامبران، باب، فرود آمدن عیسی بن مریم، 6/566، شماره 3448، 3449، آن را آورده است. مسلم هم در (شرح نووی) در کتاب ایمان باب نازل شدن عیسی و پیروی از شریعت رسول ما، 466/1، 467 شماره 155 آوره است، لفظ حدیث هم از اوست. [↑](#footnote-ref-958)
959. - نگا: منابع گذشته، ص 258. [↑](#footnote-ref-959)
960. - نگا: منابع گذشته، ص 258. [↑](#footnote-ref-960)
961. - قسمتی از حدیث طولانی که بخاری آن را آورده در (شرح فتح الباری) در کتاب احادیث پیامبران، باب، یادی از بنی‌اسرائیل، 6/571 شماره 3455، مسلم هم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب حکومت، باب واجب شدن وفات با بیعت خلفای اول، 6/472، شماره 1842. [↑](#footnote-ref-961)
962. - جامع البیان، 3/291. [↑](#footnote-ref-962)
963. - ابن زید، احمد بن محمد بن زید، ابوالعباس فاضل دمشقی است، از علمای حنبلی عارف و آشنا به فقه و عربی است از تصنیفات او، محاسن المسامی فی مناقب الاوزاعی، و اختصار سیرة ابن هشام، و دیگر کتب، در سال 87 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در الضوء اللامع لاهل القرن التاسع ازسخاوی، 2/71، 72 ، و الاعلام 1/230 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-963)
964. - او مطر ابن طهمان الوراق، ابورجاء، المسلمی مولاهم الخرسانی است، در بصره ساکن شد، راستگو و اهل اشتباه است، احادیث روایت شده از عطا ضعیف است، از شهر و حسن روایت کرده است، حمادان و همام از او روایت کرده‌اند. در سال 25 از دنیا رفت، عده‌ای می‌گویند، 129 ه‍ . شرح حال او در تقریب التهذیب 2/187 شماره 6721 و الکاشف 2/268، شماره 5471، و الجرح و التعدیل 8/287، شماره 1319، و الثقات از عجلی، ص 430، شماره 1584، و الثقات ابن حبان 5/434 و مشاهیر علماء الامصار 120، شماره 699، وجود دارد. [↑](#footnote-ref-964)
965. - مشکلات الاحادیث، ص 167، نگا: تفسیر القرآن العظیم، 1/366. [↑](#footnote-ref-965)
966. - القاموس المحیط، 4/393. [↑](#footnote-ref-966)
967. - نگا: تفسیر القرآن العظیم، 1/336، و مشکلات الاحادیث، ص 175. [↑](#footnote-ref-967)
968. - البدایه و النهایه، 85/2. [↑](#footnote-ref-968)
969. - مشکلات الاحادیث، ص 167-168. [↑](#footnote-ref-969)
970. - منبع قبلی، ص 181، 182. [↑](#footnote-ref-970)
971. - جامع البیان، 3/273. [↑](#footnote-ref-971)
972. - مشکلات الاحادیث، ص 170. [↑](#footnote-ref-972)
973. - ابوداود در سنن خود در کتاب ملاحم، در باب آمدن دجال، آن را آورده، 4/117-118، شماره (4324) لفظ از آن اوست. و حاکم در مستدرک در کتاب تاریخ، در باب، ذکر رسول اکرم با عیسی 2/651، شماره 4163، گفته: اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با او موافق است. [↑](#footnote-ref-973)
974. - نگا: الجامع لاحکام القرآن، 16/105. [↑](#footnote-ref-974)
975. - تفسیر القرآن العظیم، 4/132. [↑](#footnote-ref-975)
976. - نگا: منهاج شرح المسلم، 1/470. شماره 155، و فتح الباری، 6/568، 569، شماره 3448. [↑](#footnote-ref-976)
977. - جامع البیان، 6/21. [↑](#footnote-ref-977)
978. - تفسیر القرآن العظیم، 1/577، نگا: البدایه و النهایه، 1/85/89 و مسند احمد با تحقیق احمد شاکر 15/27-28، حاشیه صفحه، و فتح الباری، 6/568، شماره 3448، و مشکلات الاحادیث، ص 170-171. [↑](#footnote-ref-978)
979. - مشکلات الاحادیث، ص 169، نگا: المسیح فی القرآن الکریم از دکتر رمضان مصطفی دیاب. [↑](#footnote-ref-979)
980. - مشکلات الاحادیث، ص 178. [↑](#footnote-ref-980)
981. - مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر، 12/257 در حاشیه صفحه. [↑](#footnote-ref-981)
982. - زادالمسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم، 1/331-332. [↑](#footnote-ref-982)
983. - المنهاج شرح مسلم، 1/469، شماره 155. [↑](#footnote-ref-983)
984. - مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان در باب نازل شدن عیسی در حالی که به شریعت محمد حکم می‌کند، 1/468، شماره 156. [↑](#footnote-ref-984)
985. - قبلاً در ص 267 آورده شده است، نگا: فتح الباری، 6/507، شماره 3449 و نازل شدن عیسی بن مریم در آخر زمان از سیوطی، ص 21/58. [↑](#footnote-ref-985)
986. - مشکلات الاحادیث، ص 182، نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه، 2/214-230. [↑](#footnote-ref-986)
987. - مسند 2/298، هیثمی هم آن را در مجمع الزوائد در کتاب فتنه‌ها، باب نازل شدن عیسی ابن مریم 8/5 آورده است و گفته احمد آن را با دو سند روایت کرده. یکی مرفوع که این همان است، و دیگری موقوف، که رجال آن رجال صحیح می‌باشند. [↑](#footnote-ref-987)
988. - المعین الرائق فی سیرة سیر الخلائق، ص 28. [↑](#footnote-ref-988)
989. - حاکم در مستدرک در کتاب تاریخ و باب ذکر پیامبر و روح عیسی بن مریم 2/651 شماره 4162 آن را آورده است و گفته، اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با او موافق است. [↑](#footnote-ref-989)
990. - المعین الرائق، ص 29 – نگا: الغیبیات فی ضوء السنة از دکتر محمد همام، ص 165 و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-990)
991. - نگا: ص 255. [↑](#footnote-ref-991)
992. - نگا: ص 255-258. [↑](#footnote-ref-992)
993. - قبلاً در ص 225 آمده است. [↑](#footnote-ref-993)
994. - تفصیل آن قبلاً آمده و پاسخ آن هم داده شده است در ص 219-229. [↑](#footnote-ref-994)
995. - در مبحث بعدی متواتر بودن آن آورده می‌شود و پاسخ منکران آن می‌آید، ص 291. [↑](#footnote-ref-995)
996. - قبلاً از آن دفاع شده است، ص 248. [↑](#footnote-ref-996)
997. - نگا: فی تواتره الازهار المتناثره؛ ص 74، شماره 108، و اتحاف ذوی الفضایل المشتهره ضمن مجموعة الحدیث الصدیقیه، ص 226. [↑](#footnote-ref-997)
998. - نگا: فی تواتره اتحاف ذوی الفضایل المشتهره ضمن مجموعة الحدیث المشتهره، ص 225. [↑](#footnote-ref-998)
999. - الاعتصام، 2/573، 574، با دخل و تصرف اندکی در آن، نگا: اصول الدین از بغدادی، ص 245-246. [↑](#footnote-ref-999)
1000. - اگر خواستید نگا: 1/251-254. [↑](#footnote-ref-1000)
1001. - نگا: آنچه که گذشت درباره تفصیل رد قاعده عرضه کردن حدیث به عقل 1/250-254. [↑](#footnote-ref-1001)
1002. - مقدمه ابن خلدون، ص 508-509. [↑](#footnote-ref-1002)
1003. - الابانة، ص 27، شماره‌های 47، 58. [↑](#footnote-ref-1003)
1004. - الازهار المتناثره، ص 41، شماره‌های 43-107. [↑](#footnote-ref-1004)
1005. - نظم المتناثر، ص 125، 126، شماره‌های 113، 114. [↑](#footnote-ref-1005)
1006. - الروح، ص 74، و مفتاح دارالسعاده، 1/43. [↑](#footnote-ref-1006)
1007. - شرح الطحاویه، 2/136. [↑](#footnote-ref-1007)
1008. - نگا: اتحاف ذوی الفضائل المشتهره ضمن مجموعة الحدیث الصدیقیه از استاد عبدالعزیز غماری، ص 200. [↑](#footnote-ref-1008)
1009. - ضرار بن عمرو، همان ضرار بن عمرو العظفانی است، قاضی و از بزرگان معتزله بوده، او رئیس فرقه ضراریه بوده، مقالات زشتی و پلیدی دارد، بخاطر آن مقاله‌ها معتزله او را کافر دانستند و طرد کردند، - نگا: فضل الاعتزال، ص 391، و میزان الاعتدال، 228، شماره 3953، و سیر اعلام النبلاء، 10/544، شماره 175، و لسان المیزان 3/607، شماره 20/43، و الضعفاء از ابی نعیم، ص 95، شماره 151 و الضعفاء الکبیر از عقیلی 2/222، شماره 765، و الفهرست، ص 299. [↑](#footnote-ref-1009)
1010. - نگا: الروح از ابن قیم جوزیه، ص 81، و عذاب القبر فی المیزان از استاد عکاشه عبدالمنان، ص 101-131، والابانه، ص 15 و المنهاحج شرح مسلم از نووی، 9/224، شماره 2866. [↑](#footnote-ref-1010)
1011. - نگا: شرح الاصول، ص 730 و الروح، ص 80-81، و عذاب القبر فی المیزان، ص 110-103. [↑](#footnote-ref-1011)
1012. - نگا: فضل الاعتزال، ص 201، 202 و شرح الاصول، ص 730، و الفصل فی الملل و النحل، 4/67 و اصول الدین از بغدادی، ص 245-246. [↑](#footnote-ref-1012)
1013. - نگا: شفاء الصدر بنفی عذاب القبر از اسماعیل منصور، و عذاب القبر و ثعبان الاقرع از احمد صبحی منصور، و الکتاب القرآن و قرائت معاصر، از محمد شحرور، ص 381، و دفع الشبهات از احمد حجازی، ص 104،204، 208، و السنه و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، ص 244 و صفحات بعد از آن، و انذار من السماء، ص 244، و صفحات بعد از آن، و دین السلطان، 928، 948، هر دو از نیازی عزالدین، و اضواء علی السنه ازمحمود ابوریه، ص 74، و الاضواء القرآنیه از سید صالح ابوبکر، 2/318، 320-356، و سایرین. [↑](#footnote-ref-1013)
1014. - نگا: فتح الباری، 3/284، شماره 1369، و شرح الاصول، ص 330، 731. [↑](#footnote-ref-1014)
1015. - مسلم در (شرح نووی) در کتاب اخبار و در باب مرده با گریه اهل خود، عذاب می‌شود، 3/503-504، شماره 932. [↑](#footnote-ref-1015)
1016. - نگا: شرح الاصول، ص 730-732. [↑](#footnote-ref-1016)
1017. - فضل الاعتزال، ص 203. [↑](#footnote-ref-1017)
1018. - شرح الاصول، ص 731، 732، و فضل الاعتزال، 201-203. [↑](#footnote-ref-1018)
1019. - شرح الاصول، ص 73، و صفحات بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1019)
1020. - فتح الباری، 3/284، شماره 1374، نگا: شرح المقاصد از تفتازانی، 2/162. [↑](#footnote-ref-1020)
1021. - فتح الباری، 3/184، شماره 1287. [↑](#footnote-ref-1021)
1022. - نگا: فتح الباری، 3/185، شماره 1290، و المنهاج شرح مسلم از نووی 3/505، شماره 932. [↑](#footnote-ref-1022)
1023. - فتح الباری، 3/277، شماره 1370. [↑](#footnote-ref-1023)
1024. - بخاری (در شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب جنایز، باب آنچه درباره عذاب قبر آمده است، 3/275، شماره 1374 و مسلم (در شرح نووی) در کتاب بهشت و صفت آموزشی آن، باب محل نشستن مرده در بهشت یا آتش 9/220، شماره 2870، و لفظ حدیث از بخاری است. [↑](#footnote-ref-1024)
1025. - بخاری آن را آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب جنازه‏ها، باب آنچه درباره عذاب قبر آمد، 3/274، شماره 1370. و مسلم هم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب جنایز، باب مردگان بخاطر گریه خانواده عذاب می‌شوند 3/503، و لفظ از بخاری است. [↑](#footnote-ref-1025)
1026. - نگا: فضل الاعتزال، ص 203. [↑](#footnote-ref-1026)
1027. - المنهاج شرح مسلم از نووی، 9/225، شماره 2874. [↑](#footnote-ref-1027)
1028. - مسلم آن را (در شرح نووی) در کتاب مساجد و جاهای نماز خواندن و در باب مستحب بودن پناه بردن به خدا از عذاب قبر، 3/91-92، شماره 584 آورده است. [↑](#footnote-ref-1028)
1029. - فتح الباری، 11/180، شماره 6366. [↑](#footnote-ref-1029)
1030. - بخاری آن را (در شرح فتح الباری) در کتاب دعوتها و در باب پناه بردن به خدا از عذاب قبر، 11/178، شماره 6366، شماره 586، لفظ حدیث از اوست. [↑](#footnote-ref-1030)
1031. - مسند 6/81، 89، 174، حافظ هیثمی در مجمع زوائد آن را آورده در 3/55 و گفته، رجال آن صحیح می‌باشند. به دفع الشبهات از احمد حجازی سقا، نگا: ص 208-209، که خود این روایت کفایت می‌کند در نسبت دادن آن به پیامبر که تا قیامت نیاید عذابی نیست، توهم کرده‌اند که این روایات، عذاب قبر را نفی می‌کنند، تأمل کن چگونه کلمات را از جای خود تحریف می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1031)
1032. - نگا: فتح الباری، 3/278، نگا: تصریح رسول خدا بر براء بن عازب که او به این آیه استناد کرده (خداوند ثابت می‌کند کسانی که ایمان آوردند به قول ثابت در زندگی دنیایی و در آخرت خداوند گمراهان را گمراه می‌کند و هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد،) و گفت که درباره عذاب قبر نازل شده است. مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب بهشت، و صفت نعمتها و اهل آن، باب نشان دادن جای مرده در بهشت یا آتش، و ثابت کردن عذاب قبر، و پناه بردن به آن، 9/221، شماره 2871، و نسائی هم در سنن خود در کتاب جنازه در باب عذاب قبر آن را آورده است 4/101، شماره 2056. [↑](#footnote-ref-1032)
1033. - شرح الاصول، ص 730، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی از احمد حجازی السقا، ص 209، نگا: منابع گذشته، ص 282-283. [↑](#footnote-ref-1033)
1034. - نگا: المنهاج شرح مسلم 9/223 شماره 2866. و الجامع الاحکام القرآن 15/318، 319 و فتح الباری، 3/276، و تفسیر القرآن العظیم 4/81. [↑](#footnote-ref-1034)
1035. - تفسیر القرآن العظیم، 81/4. [↑](#footnote-ref-1035)
1036. - نگا: جامع الاحکام القرآن، 15/319، نگا: استدلال جریر بن عبدالله از آن در روایت البراء بن عازب نزد ابن داود و مدتی دیگر خواهد آمد، ص 290. [↑](#footnote-ref-1036)
1037. - بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب جنازه، باب، جای مرده شبانگاهان و صبحگاهان به او نشان داده می‌شود. 3/286، شماره 1379، و مسلم در (شرح النووی) آن را آورده، در کتاب بهشت و صفت نعمتهایش در باب، عرضه بر مرده که آیا بهشتی است یا جهنمی، 9/218، شماره 2866، لفظ حدیث از مسلم است. [↑](#footnote-ref-1037)
1038. - نگا: موقف المدرسة العقلیة من السنة، 1/414-415. [↑](#footnote-ref-1038)
1039. - اگر خواستید نگا: 1/498، 499، 2/18-32-215-217، 220، 221، 248، 249. [↑](#footnote-ref-1039)
1040. - نگا: شرح الطحاویة، 2/136، با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1040)
1041. - نگا: الروح، ص 62 و فتح الباری، 3/214. [↑](#footnote-ref-1041)
1042. - قسمتی ازحدیث طولانی براء بن عازب در مورد عذاب قبر، و حدیث را ابوداود آورده در سنن خود، ضمن طولانی بودنش در کتاب سنت در باب مسأله قبر و عذاب آن، 4/239، 240، شماره 4753، و احمد در مسند 4/287، 288، و هیثمی هم آن را در مجمع الزوائد آورده و گفته، احمد آن را روایت کرده و رجال آن هم صحیح می‌باشند. 3/52-53. [↑](#footnote-ref-1042)
1043. - البرزخ به معنای مانع میان دو چیز، منظور از آن، مدتی از زمان است که میان مرگ و روز قیامت قرار دارد، نگا:فرهنگ قاموس المحیط، 1/285. [↑](#footnote-ref-1043)
1044. - الروح، ص 62، نگا: شرح العقیدة الطحاویة، 2/136. [↑](#footnote-ref-1044)
1045. - الروح، ص 86-87 – با اندکی تصرف، نگا: موقف المدرسة العقلیه من السلسله، 1/403/405. [↑](#footnote-ref-1045)
1046. - شرح لمعة الاعتقاد الهادی الی سبیل الرشاد از ابن قدامه مقدسی، ص 69، نگا: وقف المدرسة العقلیه من السنه، 1/397. [↑](#footnote-ref-1046)
1047. - الروح، ص 74 – و لوامع الانوار البهیه، 25/2. [↑](#footnote-ref-1047)
1048. - الفصل فی الملل و النحل، 4/67،و فتح الباری، 3/275، 276. [↑](#footnote-ref-1048)
1049. - نگا: شرح الاصول، ص 733. [↑](#footnote-ref-1049)
1050. - ابوداود آن را آورده در سنن خود در کتاب السنة و باب درباره قبر، 4/239، شماره 4753. [↑](#footnote-ref-1050)
1051. - قسمتی از حدیث طولانی است که مسلم آورده در (شرح نووی) کتاب بهشت و... باب نشان دادن جای مرده و.... و ثابت کردن عذاب قبر، 90/218، 219، شماره، 2867. [↑](#footnote-ref-1051)
1052. - فتح الباری، 3/276، شماره 1369، با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1052)
1053. - قسمتی از حدیث طولانی که ترمذی آن را در سنن خود در کتاب جنازه باب آنچه درباره عذاب قبرآمده آورده است، 3/383، 384، شماره 1071. و گفته حدیث حسن و غریبی است. [↑](#footnote-ref-1053)
1054. - نگا: شرح العقیدة الطحاویه، 2/139. [↑](#footnote-ref-1054)
1055. - نگا: شرح الاصول، ص 732. [↑](#footnote-ref-1055)
1056. - نگا: تفسیر القرآن العظیم، 3/256. [↑](#footnote-ref-1056)
1057. - نگا: الروح، ص 89. [↑](#footnote-ref-1057)
1058. - قبلاً آوره شده است، ص 292. [↑](#footnote-ref-1058)
1059. - ص 287 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-1059)
1060. - نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، 9/224، شماره 2866-2875، و فتح الباری، 3/278، شماره 1374، و الروح، ص 90-91. [↑](#footnote-ref-1060)
1061. - نگا: شرح الطحاویه، 2/138، و الروح، ص 92، 93، الاعتصام، 2/569. [↑](#footnote-ref-1061)
1062. - نگا: فتح الباری، 3/278، شماره 1374، الروح، ص 100، برای اطلاعات بیشتر نگا: اثبات عذاب القبر و سؤال الملکین از امام بیهقی، و الغیبات فی ضوء السنه از دکتر محمد همام، و موقف المدرسة العقلیه من السنه 397-415. [↑](#footnote-ref-1062)
1063. - نگا: لماذا القرآن، ص 85، و قراءة فی صحیح البخاری، ص 41-42، هر دو از احمد صبحی منصور و دین السلطان، ص 418، 425، 450، 588، 604، 614، به همان کتاب مراجعه کن، ص 64، 67، 92، ونگا: انذار من السماء، ص 135-191، 699 هر دو از نیازی عزالدین، واهل السنه شعب الله المختار، ص 66، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین، ص 45، 326، هر دو از صالح وردانی. [↑](#footnote-ref-1063)
1064. - بخاری امیر مؤمنان در حدیث است، امام ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره ابن بَرْدزبه، به جد اومی‌باشد. یهودی و بر دین قوم خود بود، سپس مسلمان شد، مغیره فرزند او نزد یمان الجعفی والی و حاکم بخارا، در آن هنگام، نسبت «ولاء»، «دوست» و بعد از آن به نسبت او (جعفی) گفتند، او حافظ علم و صاحب (جامع الصحیح) و (التاریخ الکبیر) و (الادب المفرد) و (القراءة خلف الامام) و غیر از آنهاست. در سال 256 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در: تذکرة الحفاظ، 2/555، شماره 578، و طبقات الحفاظ از سیوطی، ص 252، شماره 560، و التیقید و المعرفة رواة السنن و المسانید از ابن نقطه، ص 30، شماره 6، و الارشاد از خلیلی، ص 377، 380. و طبقات المفسرین از داودی، 2/104، شماره 463، و امام البخاری امیرالمؤمنین فی الحدیث از استاد دکتر یوسف الکنانی، ص 5-20، و مقدمه فتح الباری، ص 501، 518، آمده است. [↑](#footnote-ref-1064)
1065. - نگا: السنة فی مواجهة اعدائها از استاد دکتر طه جیشی، ص 190، 207. [↑](#footnote-ref-1065)
1066. - نگا: 2/156، 162. [↑](#footnote-ref-1066)
1067. - نگا: السنه فی مواجهة اعدائها از استاد دکتر طه حبیشی، ص 190، با دخل و تصرف در آن او معتقدیم، آن‌ها تصور می‌کنند که بخاری با آورده این حدیث در صحیح خود، خواسته به رسول خدا افترا ببندد. [↑](#footnote-ref-1067)
1068. - بخاری آن را (در شرح فتح‌الباری) در کتاب مناقب انصار، و در باب فرموده پیامبر به انصار، شما محبوب‌ترین مردم نسبت به من هستید، 7/142، شماره 3786، و کتاب النکاح باب، جایز نیست که مرد با زن در میان مردم خلوت کند. 9/244، شماره 5234، کتاب ایمان و النذور، باب سوگند پیامبر چگونه بود؟ 11/534 شماره 6645، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب فضائل اصحاب و در باب از فضیلت‌های انصار، 8/306، شماره 2509. [↑](#footnote-ref-1068)
1069. - لماذا القرآن، ص 91-91 و قرائة فی الصحیح البخاری، ص 22، هر دو از احمد منجی منصور، نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 39-63، و دفع الشبهات عن‌الشیخ الغزالی از احمد حجازی السقا، ص 210. [↑](#footnote-ref-1069)
1070. - مسلم (در شرح نووی) در کتاب فضایل باب نزدیکی پیامبر مردم و متبرک شدن آن‌ها، 8/90 شماره آن را آورده 2326، و ابوداود هم آن را آورده است در سنن خود در کتاب. ادب‌ها، باب سنن در راهها، 4/257، شماره‌های 4818-4819. [↑](#footnote-ref-1070)
1071. - المنهاج شرح مسلم از نووی، 8/91. [↑](#footnote-ref-1071)
1072. - بخاری در شرح فتح‌الباری آن را آورده، در کتاب حیض و باب نزدیکی‌کردن با حایض، 1/481، شماره 302 و کتاب روزه باب زندگی‌کردن با روزه‌دار، 4/176، شماره 1927، مسلم آن را آورده (شرح نووی)، در کتاب حیض، باب نزدیکی کردن با حایض روی لباس، 2/207، شماره 293، و کتاب روزه، باب بوسیدن بر روزه‌دار حرام نیست اگر باعث تحریک شهوت نشود، 4/231، شماره 1106، نگا: فتح‌الباری، 9/245، شماره 5234. [↑](#footnote-ref-1072)
1073. - بخاری (در شرح فتح‌الباری) آن را آورده، در کتاب مناقب و وصف انصار در باب دوست داشتن انصار از ایمان است، 7/141 شماره 3783، و مسلم آن را (در شرح نووی) آورده، در کتاب ایمان در باب دوست داشتن انصار و علی از نشانه‌های ایمان و کینه به آن‌ها نشانه دورویی است، 1/340 شماره 75. [↑](#footnote-ref-1073)
1074. - بخاری آن را آورده (در شرح فتح‌الباری) در کتاب ایمان، نشانه ایمان دوست داشتن انصار است، 1/80 شماره 0/17، و کتاب مناقب الانصار، باب دوست داشتن انصار از ایمان است 7/141، شماره 3784، و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده. در کتاب ایمان باب به دلیل دوست داشتن انصار و علی از ایمان و نشانه‌های آن است، و کینه به آن‌ها از نشانه‌های نفاق و دورویی می‌باشد، 1/340 شماره 128. [↑](#footnote-ref-1074)
1075. - مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب ایمان و باب اینکه دوست داشتن علی و انصار از نشانه‌های ایمان است و کینه داشتن نسبت به آن‌ها نشانه نفاق است، 1/341، شماره 78. [↑](#footnote-ref-1075)
1076. - فتح‌الباری، 1/81، شماره 17. [↑](#footnote-ref-1076)
1077. - بخاری «در شرح فتح‌الباری» کتاب مناقب انصار، باب فرموده پیامبر به انصار: شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید، 7/142، شماره 3785، کتاب نکاح باب رفتن زنها و بچه‌ها به عروسی، 9/156، شماره 5180. [↑](#footnote-ref-1077)
1078. - ام سلیم دختر ملحان و نام ملحان: مالک‌بن خالدبن زیدبن حرام بن جندب ابن عامربن غنم بن عدی بن البخار انصاری خزرجی، بخاریه بود، ما در انس بن مالک درباره نام او اختلاف داشته و گفته شده سهله و گفته شده رمیله، و گفته شده رمیثة، و ملیکه و غمیصاء و رمیصاء، همسر مالک بن نضر بود، پدر انس بن مالک در جاهلیت، اندوهگین شد از او به سوی شام رفت، و همانجا از دنیا رفت، ابو طلحه انصاری با او ازدواج کرد که شرک بود، گفت من به تو علاقمند هستم در حالیکه مانند تو رد نمی‌شود، ولی تو کافر هستی ولی من زن مسلمانی هستم، اگر مسلمان شوی، مهرم بر توست والا با کسی دیگری ازدواج می‌کنم، مسلمان شد و با او ازدواج کرد. و خوب هم مسلمان شد. بچه‌ای از او بدنیا آورد که در نوزادی از دنیا رفت، او پدر عمر است که از همسرش خوشش می‌آمد. سپس بچه‌ای دیگر به دنیا آورد به نام عبدالله بن ابی طلحه، که پدر اسحاق است، در اسحاق و برادرانش برکت هست، ده برادر بودند، همگی علم را از او گرفتند. به همراه پیامبر بود و احادیثی را از پیامبر روایت کرده است. پسرش انس از او روایت کرده، از زنان عاقل بود. در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت. به شرح زندگی او نگاه کن در اسدالغابه 7/333 شماره 7479 و الاستیجاب 4/1940، شماره 4163، والاصابه 4/441 شماره 12077 و تاریخ الصحابه ص 276، شماره 1573 و تجرید اسماء الصحابه 2/333. [↑](#footnote-ref-1078)
1079. - بخاری آن را در شرح فتح‌الباری در کتاب اجازه خواستن، باب کسی که قومی را زیارت کند نزد آن‌ها بماند، 11/73 شماره 6281، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب فضایل باب بوی خوش عرق پیامبر و مبارکی آن 8/96، شماره 2332. [↑](#footnote-ref-1079)
1080. - ام حرام دختر ملحان بن خالدبن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن بخار الانصاری خزرمی است. همسر عباد بن صامت و خواهر ام سلیم و خاله‌اش بن مالک، اسم درست او نیست. پیامبر او را گرامی می‌داشت. در خانه‌اش به دیدنش می‌رفت، و نزد او می‌ماند. برای او دعا می‌کرد شهید شود، در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت، بر شرح حال اونگا:اسد الغابه 7/304، شماره 7411، و الاصابه 4/441، شماره 11971، والاستیجاب 4/1931، شماره 4137 و تجرید اسماء الصحابه، 2/316 و تاریخ الصحابه، ص 276 شماره 1573. [↑](#footnote-ref-1080)
1081. - بخاری آن را (در شرح فتح‌الباری) در کتاب جهاد و سیرت، در باب دعا کردن به جهاد و شهادت برای مردان و زنان 6/13، شماره‌های 2788، 2789، و باب برتری کسی که در راه خدای خود بمیرد از جمله آنهاست، 6/22 ـ شماره‌های 2799، 2800 و باب جهاد زن در دریا، 6/89، شماره‌های 2877، 2878 و باب سواران دریا 6/103 شماره‌های 2894، 2895، و باب آنچه درباره جنگ روم آمده 6/120، شماره 2924 و کتاب اجازه خواستن، باب کسی که قومی را زیارت کند و نزد آن‌ها بماند، 11/73، شماره‌های 6282، 6283، و کتاب تعبیر کردن باب خواب دیدن در روز، 12/408، شماره‌های 7001، 7002، مسلم در (شرح نووی) در کتاب امارت، باب، برتری جهاد در دریا 7/65، شماره 1812. [↑](#footnote-ref-1081)
1082. - لماذا القرآن ص 92-94، و قراءة فی صحیح البخاری، ص 41-46، هر دو از احمد صبحی منصور، نگا: دین السلطان از نیازی، عزالدین، ص 530، و الخدعة رحلتی من السنة الی الشیعة، ص 73، 75، و اهل السنة شعب الله المختار، ص 272 و دفاع عن الرسول ضد الفقها و المحدثین، ص 61، 124 هر سه از صالح وردانی. [↑](#footnote-ref-1082)
1083. - نگا: فتح‌الباری، 11/75، شماره‌های 6282-6283. [↑](#footnote-ref-1083)
1084. - بخاری آن را آورده (در شرح فتح‌الباری)، در چند جا، از جمله در کتاب ادب باب اخلاق نیکو و سخاوت و آنچه از بخل که زشت است. 10/471، شماره 6038، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب فضیلتها باب رسول خدا بهترین اخلاق را داشت، 8/76، 77، شماره 2309. [↑](#footnote-ref-1084)
1085. - نگا: فتح‌الباری، 11/80، 81، شماره‌های 6282-6283، و المنهاج شرح مسلم از نووی 7/67. [↑](#footnote-ref-1085)
1086. - مسلم آن را در شرح نووی در کتاب فضیلت‌ها در باب بوی خوش عرق پیامبر، 8/95، شماره 2331 آورده است. [↑](#footnote-ref-1086)
1087. - ابوداود در سنن خود در کتاب جهاد باب برتری جهاد در دریا، 3/7 شماره 2492 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-1087)
1088. - نگا: السنة فی مواجهة اعدائها، از دکتر طه حبیشی، ص 204، در حاشیه صفحه [↑](#footnote-ref-1088)
1089. - المنهاج شرح مسلم از نووی، ص 7/67. [↑](#footnote-ref-1089)
1090. - فتح‌الباری، 11/75، نگا: المنهاج شرح السنة از نووی، 7/69، شماره 1812. [↑](#footnote-ref-1090)
1091. - نگا: السنة فی مواجهة اعدائها از دکتر طه حبیشی، ص 202-206. [↑](#footnote-ref-1091)
1092. - بخاری آن را در شرح فتح‌الباری در کتاب طب، باب آیا جادو خارج می‌شود. 1/243، شماره 5760 و باب جادو، 10/246 شماره 5766 آمده است و در کتاب الادب باب فرموده خداوند (خداوند به عدالت و نیکی امر می‌کند)، 10/54، شماره 6063 و در کتاب آغاز آفرینش باب صفت ابلیس و سربازانش، 6/375، شماره 3268 و در کتاب الدعوات باب تکرار کردن دعا، 11/196، شماره 6391، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب اسلام، باب سحر، 7/429، شماره 2189 آمده است. [↑](#footnote-ref-1092)
1093. - المنهاج شرح مسلم، 7/430، نگا: تأویل مختلف الحدیث، ص 164. [↑](#footnote-ref-1093)
1094. - نگا: لماذا القرآن، ص 109-111، و قرائتی در صحیح بخاری، ص 36. هر دو از احمد صبحی منصور و اهل السنة شعب الله المختار، ص 68، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین، ص 258-268. و صفحات بعد از آن، هر دو از صالح وردانی، و اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص 378، والاضواء القرانیه از سید صالح ابویان، ص 287. و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، ص 194-195. و علم السحر بین المسلمین و اهل الکتاب، ص 106 و صفحات بعد از آن، هر دو از احمد حجازی سقا، و السنة و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، 237 و سایرین. [↑](#footnote-ref-1094)
1095. - محمد عبده: او محمد عبده بن حسن بن خیرالله است. امام فقیه، مفسر، متکلم، لغت‌دان، نویسنده، روزنامه‌نگار سیاسی می‌باشد. او تلاش‌های بزرگ و زیادی در زمینه اصلاحات علمی و اجتماعی انجام داد، ولی با وجود آن او درباره علم الحدیث کم‌توان بود، او بنابر اعتمادش بر منطق عقلگراها و دلایل، عقلی آن‌ها را بهترین سلاح در دفاع از اسلام می‌دانست. و به وسیله این دو عامل نظراتی در مورد سنت و راویان آن و عمل به حدیث، و تعدی کردن به آن ارائه کرده که کسانی مانند «ابی ریه» و «احمد صبحی منصور» و «سید صالح ابوبکر» و دیگر دشمنان حدیث، مانند یک پشتیبان به آن تکیه می‌کنند، در جهت ایراد گرفتن به حدیث نبوی، از جمله تألیفات او «رسالة التوحید» و «الاسلام و النصرانیه العلم و المدینه»، «شرح نهج‌البلاغه و دیگر کتب. در سال 1323 ه‍ از دنیا رفت. نگا: شرح حال او در السنه بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم از دکتر عبدالموجود، ص 236. و السنه و مکانت‌ها فی التشریع از دکتر سباعی، ص 30 و المجددون فی‌الاسلام از دکتر متعال سعیدی، ص 534-535 و تاریخ استاد امام رشید رضا، 1/16، و مجلة المنار المجلد، 9/276-281 و امام محمد عبده و منهجه فی التغیر از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص 11-114، و منهج‌المدرسة العقلیه فی التفسیر از دکتر فهد رومی، 124-187. [↑](#footnote-ref-1095)
1096. - تفسیر جزء عم، ص 180-183، نگا: مجله المنار، جلد 12/697 و جلد 29/104 و دیگر مطالبی که عبدالمجید محمدصالح در کتاب خود «صواعق الحق المرسله علی الجنین و الکهانه و السحرة» آورده است. ص 120 و 165. [↑](#footnote-ref-1096)
1097. - السنة بین دعاة الفتنه و ادعیاء العلم، از استاد دکتر عبدالموجود، ص 239. [↑](#footnote-ref-1097)
1098. - اگر خواستید نگا: مبحث گذشته (آنچه از خبر آحاد که نزد جمهور افاده علم می‌کند)، ص 13/18. [↑](#footnote-ref-1098)
1099. - التفسیر و المفسرون، 3/241. [↑](#footnote-ref-1099)
1100. - عملاً آورده شده است، 1/53. [↑](#footnote-ref-1100)
1101. - تفسیر المعوذتین از ابن قیم جوزیه، ص 41، نگا: امام محمد عبده و منهجه فی التفسیر از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص 259، 261. [↑](#footnote-ref-1101)
1102. - منهاج شرح مسلم از نووی، 7/429. [↑](#footnote-ref-1102)
1103. - نگا: السنة النبویة بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم از استاد دکتر عبدالموجود، ص 239، و السحر و السحرة و الوقایة من الفجرة، از استاد تاج‌الدین نوفل، ص 29، 63، 64. [↑](#footnote-ref-1103)
1104. - المنهاج شرح مسلم از نووی، 7/431، با اندکی تصرف، نگا: الشفا به تعریف حقوق المصطفی از قاضی عیاض، 2/180-183. [↑](#footnote-ref-1104)
1105. - نگا: تفسیرالقرآن‌العظیم از ابن کثیر 2/77-79، امام محمد عبده و منهجه فی التفسیر از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص 259. [↑](#footnote-ref-1105)
1106. - مشکلات‌الاحادیث النبویة و بیانها از استاد عبدالله بن علی النجدی قصیمی، ص 48-58، با اندکی تصرف. نگا: تأویل مختلف‌الحدیث از ابن قتیبه، ص 168. [↑](#footnote-ref-1106)
1107. - المنهاج شرح مسلم از نووی 7/430، و مقدمه ابن خلدون، ص 551، برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حدیث نگا: کتاب السحر بین الحقیقة و الخیال از دکتر احمد ناصر حمد، در این کتاب بحث محکمی درباره جادو کردن پیامبر وجود دارد، در آن به شبهات معتزله و دیگران پاسخ داده شده است، درباره موضوع این حدیث نگا: ص 112-126، از کتاب یاد شده، و نگا: ضلالات منکری السنة از استاد دکتر طه جیشی، ص 400-411. [↑](#footnote-ref-1107)
1108. - سالم: او سالم بن معقل، بنده ابی حذیفه و اهل فارس بود، خریده بود سرور او همسر ابی‌حذیفه، او را خریده بود. و او را ثبنیه نام نهاد، با شتری بدون بچه خریده بود، ابوحذیفه سرپرستی او را به عهده گرفت و منسوب به او شد، گفته می‌شد: سالم ابن ابی حذیفه، تا اینکه این آیه نایل شد: ﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ وَمَا جَعَلَ أَزۡوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنۡهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمۡۚ وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ قَوۡلُكُم بِأَفۡوَٰهِكُمۡۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ ٤ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ﴾ [الأحزاب: 4-5] «خداوند دو قلب برای یک مرد در درونش نیافریده است، و زن‌های شما که با آن‌ها ظهار می‌کنید، مادرتان نیستند. و پسرخوانده‌هایتان فرزندان شما نیستند، این را شما با دهن‌های خود گفته‌اید. در حالی که خداوند حق را می‌گوید و او است که راه را نشان می‌دهد، آن‌ها را به اسم پدرانشان بخوانید، آن به عدالت نزدیک‌تر است اگر پدران آن‌ها را نمی‌شناسید پس آن‌ها، برادران دینی شما و دوستان شما می‌باشند.» از مهاجرین شمرده شده، و روایت شده که او با عمر مهاجرت کرد، او امامت می‌کرد برای مهاجرین و در مسجد قبا و عمر در میان آن‌ها بود. قبل از اینکه رسول خدا به مدینه بیاید: و هرگاه رسول خدا به مسافرت می‌رفت او امامت اصحاب را به عهده می‌گرفت، زیرا بیشتر از بقیه قرآن را حفظ بود. در جنگ بدر به سن بلوغ رسیده بود، و آن جنگ را دید و ظاهراً اشتباهات ما درباره این حدیث مربوط به این سن می‌باشد. جنگ یمامه را هم دید، در حالیکه «عَلَم» مهاجرین در دست او بود، وقتی دست راستش قطع شد، علم را به دست چپ خود گرفت، و آن هم قطع گردید، علم را در آغوش گرفت و جان دادند. او و مولایش ابوحذیفه، سر یکی از آن‌ها در کنار پای دیگری پیدا شده و آن در سال دوازدهم هجری بود. عمر او را دوست و گرامی می‌داشت، وقتی به او ایراد گرفتند، عمر گفت اگر سالم، زنده بود، شورا قرار نمی‌داد. او از جمله قاریانی بود که رسول خدا درباره آن‌ها گفته بود: «قرآن را از چهار نفر بگیرید»: 1- ابی بن کعب، 2- معاذبن جبل، 3- سالم برده ابی حذیفه و 4- ابن مسعود. بخاری این حدیث را آورده: (در شرح فتح الباری) در کتاب فضایل صحابه و باب مدح سالم برده ابی حذیفه، 7/127 شماره 3758. مسلم آن را آورده است در (شرح نووی) کتاب فضیلت‌های اصحاب و باب فضایل ابن مسعود و مادرش 8/253، شماره 2494، در حدیث آمده که عایشه فرموده: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا در مسجد مردی هست که کسی را ندیدم بهتر از او قرآن قرائت کند. رسول خدا رفت و دید سالم، برده ابی حذیفه است. رسول خدا فرمود: «خدا را شاکرم که مثل تو را در میان امتم قرار داده است.» احمد در مسند خود آن را آورده در جزء 6، ص 160، و حاکم در مستدرک در کتاب صحابه باب ذکر مناقب سالم برده ابی حذیفه 3/250، شماره 5001، و گفته که بنابر شروط شیخین صحیح می‌باشد. ذهبی هم با او موافق بوده است. هیثمی در مجمع‌الزوائد آن را آورده و مردانش آن را روایت کرده‌اند که رجال آن صحیح می‌باشند، 9/300، همچنین در حدیثی از عمروبن عاص آمده که گفت: در مدینه پناهگاه بود نزد سالم برده ابی حذیفه آمدم او شمشیرش را حمایل کرد. شمشیری برداشتم و آن را حمایل کردم. رسول خدا فرمود: ای مردم آیا خدا و رسولش پناهگاه شما نیستند.» سپس فرمود: آیا همچون این دو مؤمن عمل نکرده‌اید.» احمد آن را روایت کرده در سند 4/2030 هیثمی آن را گفته در مجمع‌الزوائد 9/30، احمد و رجالش آن را روایت کرده‌اند. رجال او صحیح است. خداوند از سالم و اصحابش خشنود باد. نگا: شرح حال او در اسدالغابه، 2/382، شماره 1892، والاستیعاب، 2/567، شماره 881 و الاصابه 2/6، شماره 3059 و تاریخ الصحابه، ص 117، شماره 537، و مشاهیر علماء الامصار، ص 31، شماره 101. [↑](#footnote-ref-1108)
1109. - ابوحذیفه: همان ابوحذیفة بین عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی است، او از جمله اولین مسلمانان است. به سرزمین حبشه و مدینه هجرت کرد از صحابیان بزرگوار بود. خداوند شرف و فضل در او جمع کرده بود، زمانی مسلمان شد که رسول خدا وارد خانه ارقم نشده بود، وقتی به حبشه هجرت کرد به مکه بازگشت، و تا زمان هجرت با رسول خدا ماند، همه آن وقایع را با رسول خدا دید، روز جنگ یمامه به شهادت رسید او سید سالم بوده که همسرش او را شیر داده بود. سالم هم از بزرگان مسلمانان است، نگا: شرح حال او در اسد الغابه، 6/68، شماره 5807، و الاستیعاب، 4/1631، شماره 2914 والاصابه، 4/42، شماره 976 و تاریخ الصحابه، ص 81، شماره 326 و مشاهیر علماء الامصار، ص 33، شماره 117. [↑](#footnote-ref-1109)
1110. - دختر سهیل همان: سهلة بنت سهیل بن عمرو القرشیه، از بنی عامربن لؤی است. او زن ابی حذیفه بن عتبة بن ربیعه بود به همراه شوهرش به حبشه هجرت کرد، از جمله تازه مسلمانان بود، محمدبن ابی حذیفه فرزند او در حبشه به دنیا آمد. دنباله ندارد که آنهم ام سلیط ابن عبدالله بن اسود القرشی العامری و ام بکبربن شماخ بن سعید بن قائف و ام سالم بن عبدالرحمن بن عوف، و اوست که سالم برده ابی حذیفه را شیر داد. در حالی که مرد شده بود. نگا: شرح حال او در اسد الغابة 7/155 شماره 7027 و الاستیعاب 4/1865 شماره 3389 والاصابة 4/336، شماره 11352 و تاریخ الصحابة، ص 130، شماره 628، و تجرید اسماء الصحابة، 2/279. [↑](#footnote-ref-1110)
1111. - بحاری آن را آورده در (شرح فتح‌الباری) به صورت مختصر در کتاب النکاح، باب کافی بودن در دین 9/34، شماره 5088. و مسلم هم آن را در (شرح نووی) در کتاب شیر دادن، باب شیر دادن بزرگسال، 5/286 شماره 1453. [↑](#footnote-ref-1111)
1112. - ابن خطیب: او محمد محمد عبداللطیف، مشهور به ابن خطیب، نویسنده اهل مصر است، از جمله تألیفات او: الفرقان و حقایق ثابتة فی‌الاسلام می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1112)
1113. - نگا: حقایق ثابتة فی‌الاسلام از ابن خطیب، ص 101، 9102. [↑](#footnote-ref-1113)
1114. - نگا: الفرقان از ابن خطیب، ص 160. [↑](#footnote-ref-1114)
1115. - دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین از صالح وردانی، ص 159-260، نگا:احادیث ام المؤمنین عایشه، ادوار من حیاتها از مرتضی عسکری، ص 379، 383، و فتح الوهاب الجزیه، علی اهل الکتاب از اسماعیل منصور، ص 517، 529. [↑](#footnote-ref-1115)
1116. - نگا: نیل الاوطار، 6/314. [↑](#footnote-ref-1116)
1117. - وهِبْته: امام نووی گفته (در بعضی نسخه‌ها چنین است: «وهبته» از هیبت به معنای هیبت و شکوه است و او حرف عطف است، و در بعضی نسخه‌ها رهبتهُ، با راء از رهبه، و به معنای خوف می‌باشد و آن با کسر هاء و ساکن کردن یاء و مضموم کردن تاء می‌باشد. قاضی عیاض از بعضی نسخ‌ها چنین نوشته است. رهبته با ساکن بودن‌ هاء و مفتوح بودن باء، و منصوب بودن تاء، قاضی گفته: منصوب است با افتادن حرف جر و ضبط کردن اولی بهتر است و با نسخه‌های دیگر (وهبته) با واو صحیح‌تر می‌باشد. نگا: شرح مسلم از نووی، 5/289. [↑](#footnote-ref-1117)
1118. - مسلم در شرح نووی در کتاب شیر دادن، باب شیر دادن بزرگسال آن را آورده است، 5/287، 289 شماره 1453. [↑](#footnote-ref-1118)
1119. - سنائی در سنن خود در کتاب نکاح باب شیر دادن بزرگسال، 6/105، شماره 3322 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-1119)
1120. - نگا: شرح زرقانی بر موطاء، 3/259، حافظ دارمی گفته بعد از ذکر کردن حدیث در سنن خود «این مخصوص سالم است» نگا: سنن دارمی کتاب نکاح باب شیر دادن بزرگسال، 2/210، 211، شماره 2257. [↑](#footnote-ref-1120)
1121. - مسلم آن را آورده (شرح نووی) کتاب شیر دادن باب شیر دادن بزرگسال، 5/288، 289، شماره 1454. [↑](#footnote-ref-1121)
1122. - نگا: شرح زرقانی علی‌الموطاء، 3/292، و تأویل مختلف الحدیث، ص 276-279. [↑](#footnote-ref-1122)
1123. - نگا: فتح‌الباری، 9/53، شماره 5102. [↑](#footnote-ref-1123)
1124. - ابوداود آن را در سنن خود آورده است در کتاب نکاح، باب کسی که به او حرام شده: 2/223، شماره 2061. [↑](#footnote-ref-1124)
1125. - امام زرقانی او محمد بن شیخ عبدالباقی زرقانی است. ابوعبدالله امام و فقیه دانا، اهل حدیث، روایت سند، و مؤلف باتقوایی بود. از تألیفات او «شرح الموطاء» و شرح مواهب اللدنیه از زرقانی و سایر کتب است، در سال 1122 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در شجره النورالزکیه موجود است، 1/318، 319، شماره 1237. [↑](#footnote-ref-1125)
1126. - نگا:النهایه فی غریب الحدیث از ابن کثیر، 3/450/456، و قاموس المحیط، 3/30/31 و فتح‌الباری، 9/36، شماره 5088. [↑](#footnote-ref-1126)
1127. - نگا: شرح الزرقانی، علی الموطاء، 3/290. [↑](#footnote-ref-1127)
1128. - فتح‌الباری، 9/36، شماره 5088. [↑](#footnote-ref-1128)
1129. - المسند، 6/369. [↑](#footnote-ref-1129)
1130. - دکتر موسی شاهین گفته: ظاهراً فهماندن او از چگونگی شیر دادن که آیا از سینه خود او را شیر دهید؟ یا شیر خود را دوشیده به او می‌دهید؟ احتمال دارد که سؤال کردن و تعجب کردن از شیر دادن بزرگسال، تأثیر محرمیت گذاشته باشد نگا: فتح‌المنعم بشرح صحیح مسلم، 9/169. [↑](#footnote-ref-1130)
1131. - استاد موسی شاهین گفته: «استدلال ابن حزم به داستان سالم، درباره جایز دانستن لمس سینه زن بیگانه توسط مرد بیگانه و سینه را خوردن، اگر به صورت مطلق خواسته از آن کسی را شیر بدهد، استدلال اشتباهی است. ادعای او این است که شیر دادن محرم نزد او، همانا با مکیدن سینه امکان‌پذیر است تا شیر را از آن بمکد، نگا: فتح المنعم به شرح صحیح مسلم، 9/178، جمهور علما معتقدند که شیر دادن با سینه آن زن شیرده، محرم می‌شود، فرقی نمی‌کند بخورد یا بنوشد. هر نوع باشد، حتی اگر با سرم باشد یا از راه بینی و یا طبخ شده باشد آنگاه شرایطِ مطلوب اتفاق بیفتد و اگر در همان موارد گرسنگی را از بین برده باشد. حنفی‌ها حقنه را استثنا کرده‌اند. دلیل جمهور به رأی که داشتند حدیث عایشه است که فرموده‌اند شیر دادن از روی گرسنگی است: نگا: فتح‌الباری 9/52، شماره 5102، و نیل الاوطار، 6/316، 317، وسبل السلام، 3/1152. [↑](#footnote-ref-1131)
1132. - المنهاج شرح مسلم از نووی، 5/289. [↑](#footnote-ref-1132)
1133. - شرح الزرقانی علی الموطا، 3/291. [↑](#footnote-ref-1133)
1134. - نگا: طبقات الکبری از ابن سعد، 3/85 و شرح الزرقانی الموطاء، 3/291. [↑](#footnote-ref-1134)
1135. - بخاری آن را آورده (در شرح فتح‌الباری) در کتاب نکاح باب، کسی که معتقد به شیر دادن میان دو سال نیست، 9/50، شماره 5102 و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده است در کتاب شیر دادن باب شیر دادن از روی گرسنگی است، 5/289، 290، شماره 1455. [↑](#footnote-ref-1135)
1136. - دار قطنی در سنن خود آن را آورده است. در کتاب شیر دادن، 4/174، شماره 10، دار قطنی گفته: جز هیثم بن جمیل کسی آن را به ابن عینیه اسناد نداده، که ثقه و باحافظه است، وقف آن را علی با عباس عظیم‌آبادی تصحیح کرده است در کتاب تعلیق المغنی علی دار قطنی، 9/52، نگا: الدرایه فی تخریج احادیث الهدایة، 2/68، شماره 561، و نصب الرایة، 3/219، و سبل‌السلام، 3/1153، و نیل الاوطار، 6/315. [↑](#footnote-ref-1136)
1137. - ترمذی در سنن خود در کتاب شیر دادن و باب آنچه که درباره شیر دادن باعث محرم شدن نمی‌شود مگر در دو سال ادامه یابد، 3/458، شماره 1152، ابوعیسی گفته: این حدیث حسن و صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1137)
1138. - فتح‌الباری، 9/52، نگا: سبل‌السلام، 3/1154. [↑](#footnote-ref-1138)
1139. - مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب شیر دادن و باب محرم گردیدن با پنج بار شیر دادن، 5/285، شماره 1452. [↑](#footnote-ref-1139)
1140. - داجن به معنای گوسفندی است که مردم در خانه به او علف می‌دهند، و بر غیر گوسفند هم اطلاق می‌شود و هر آنچه که خانگی است مانند پرندگان و حیوانات دیگر، نگا: النهایه فی غریب الحدیث، 2/102، و لسان العرب، 13/148، و المعجم الوسیط، 1/272. [↑](#footnote-ref-1140)
1141. - ابن ماجه آن را در سنن خود در کتاب نکاح، باب شیر دادن بزرگ آورده است. 1/609، شماره 1944، و احمد در مسند خود، 6/269، آن را آورده است. نگا: جواب ابن قتیبه بر منکران این حدیث، ص 280-283. [↑](#footnote-ref-1141)
1142. - فتح‌الباری، 9/53، شماره 5102. [↑](#footnote-ref-1142)
1143. - فتح‌المنعم بشرح صحیح مسلم، 9/176، 177. امیر صنعانی در سبل‌الاسلام گفته: میان حدیث سهله و آیه دو سال (حولین) تعارض قایل نشو، و حدیث (همانا شیر دادن از روی گرسنگی است) شیر دادن لغتی است که بر بچه‌ها صدق می‌کند. و زمانی که آیه (حولین دو سال) در آن آمده است، و حدیث (همان شیر دادن از روی گرسنگی است) و گفتن این نکته که آیه برای بیان کردن شیر دادن که موجب نفقه است، هم با بیان زمان شیر دادن منافات ندارد، بلکه خداوند آن را در زمان کسی که بخواهد تمام شیر دادن را انجام دهد، وقتی تمام شیر را داد، دیگر در حکم شارع که معتقد به تمام شدن است نمی‌شود. نظر درست در مورد حدیث سهله و احادیث معارض آن سخن ابن تیمیه است، او گفته: در شیر دادن کوچکی اعتبار دارد، مگر نیازی باشد، مانند شیر دادن بزرگسالی که بر وارد شدن بر زن نیازی نداشته باشد، مانند سالم با همسر ابی حذیفه، چنین بزرگسالی‌هایی را اگر از روی نیاز شیر دهی، شیر دادن اثر می‌کند. در غیر این مورد باید کوچک باشند تا شیر داده شوند، سبل‌السلام، 3/1154، بعد از آن از سخنان ابن تیمیه نگا: نیل الاوطار، 6/315، 317. [↑](#footnote-ref-1143)
1144. - نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، 5/285، و حاشیه السندی علی النسائی، 6/101، شماره 3307. [↑](#footnote-ref-1144)
1145. - نگا: فتح‌الباری، 9/52، 53، شماره 5102، المنهاج شرح مسلم از نووی، 5/289 و شرح الزرقانی، 3/291، 292، نیل الاوطار، 6/315، و سبل‌السلام، 3/1153، و تأویل مختلف الحدیث، ص 283، 284. [↑](#footnote-ref-1145)
1146. - فتح‌المنعم بشرح مسلم، 9/177. [↑](#footnote-ref-1146)
1147. - اگر خواستید، مراجعه کنید به 1/457، 462. [↑](#footnote-ref-1147)
1148. - قبلاً آورده شده است، 1/457. [↑](#footnote-ref-1148)
1149. - المقدمه، فصلی درباره علم طب، ص 546. [↑](#footnote-ref-1149)
1150. - نگا: 1/459. [↑](#footnote-ref-1150)
1151. - ابن ماجه، سنن، کتاب الطب، در باب مداوای سیاتیک، 2/337، 338، شماره 3463 آن را آورده است، بوصیری در مصباح الزجاجه گفته: اسناد این صحیح است و رجالش ثقه می‌باشند، 3/124، شماره 1207. [↑](#footnote-ref-1151)
1152. - السنة مصدراً للمعرفة و الحضارة، ص 66، 67 با اختصار، نگا: السنة و التشریع از دکتر عبدالمنعم النمر، ص 110. [↑](#footnote-ref-1152)
1153. - دین السلطان، نیازی عزالدین، ص 523. [↑](#footnote-ref-1153)
1154. - نگا: صحیح بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب الطب، 10/141، 263، نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص 523-527. [↑](#footnote-ref-1154)
1155. - نگا: 1/457، 472. [↑](#footnote-ref-1155)
1156. - نگا: زادالمعاد، 4/320، 328. [↑](#footnote-ref-1156)
1157. - نگا: 1/461-467. [↑](#footnote-ref-1157)
1158. - نگا: زاد المعاد، 4/71. [↑](#footnote-ref-1158)
1159. - نگا: الطب فی السنة از دکتر محمد احمد سنهوری، ص 259-261. [↑](#footnote-ref-1159)
1160. - زادالمعاد، 4/11. [↑](#footnote-ref-1160)
1161. - قبلاً آورده شده است، 1/457. [↑](#footnote-ref-1161)
1162. - بخاری آن را آورده است (در شرح فتح الباری) کتاب الطب، باب درمان کردن سحر با خرمای خشک شده، 10/249 شماره 5768-5769، و مسلم هم در شرح نووی در کتاب نوشیدنیها باب برتری خرمای مدینه، 7/250، شماره 2047، از احادیث سعد بن ابی‌وقاص و لفظ از مسلم است. [↑](#footnote-ref-1162)
1163. - نگا: الطب فی السنة، از دکتر محمد سنهوری، فصل ششم (مشکلاتی که درباره بعضی احادیث پیش آمده و پاسخ به آنها)، ص 330-335. [↑](#footnote-ref-1163)
1164. - دفاع عن السنة از دکتر محمد ابوشهبه، ص 341-343، با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1164)
1165. - نگا: آیات 12-14 سوره مؤمنون. [↑](#footnote-ref-1165)
1166. - نگا: الطب فی السنة از دکتر محمد سنهوری فصل «قواعد طبی عمومی استنباط شده»، ص 154-196، و فصل «الطب الوقایی فی السنة»، ص 197، و فصل «پیشی گرفتن حدیث به سوی مفاهیم طبی، که از عصر و زمان پیشی گرفته است.» ص 197، 2500. [↑](#footnote-ref-1166)
1167. - ترمذی در سنن خود آن را در کتاب زهد و باب آنچه درباره کراهت زیاد خوردن آمده است، 4/509، 510، شماره 2380، و گفته حدیث صحیح و حسن است. [↑](#footnote-ref-1167)
1168. - نگا: ابداعات الطبیة لرسول الانسانیة از مختار سالم، ص 36، و طب الوقایی فی الاسلام از عمید صیدلی، و طب الاسلامی از دکتر طه. [↑](#footnote-ref-1168)
1169. - بخاری آن را در (شرح فتح الباری) در کتاب طب و باب مداوا کردن با عسل، و فرموده خداوند «در آن شفای مردم را قرار داده‌ایم 10/146، شماره 5684، آورده است، مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب سلامتی، باب مداواکردن با زنبور عسل 7/460، شماره 2217، و لفظ حدیث از اوست، آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-1169)
1170. - عده‌ای از متصوفان نادان خواهان آن هستند. [↑](#footnote-ref-1170)
1171. - زاد المعاد، 4/11/12، با اندکی تصرف. نگا: دفاع عن السنة از دکتر ابوشهبه، 341-345، با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1171)
1172. - نگا: السنة المطهرة و التحدیات از دکتر نورالدین عتر، ص 76. [↑](#footnote-ref-1172)
1173. - بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب طب، و باب هنگام افتادن مگس در ظرف. 1/260-261، شماره 5782 آورده است، و مانند او نیز در کتاب آغاز آفرینش، باب هنگام افتادن مگس در نوشیدنی یکی از شما (6/414 شماره 3320 آن را آورده‌اند). [↑](#footnote-ref-1173)
1174. - در فرهنگ لسان آمده، رجل دهری: کافری که به آخرت ایمان ندارد و معتقد به ماندگاری دنیاست. لسان العرب، 4/293. [↑](#footnote-ref-1174)
1175. - تأویل مختلف الحدیث، ص 210. [↑](#footnote-ref-1175)
1176. - مشکل الآثار، 4/283، 284. [↑](#footnote-ref-1176)
1177. - نگا: مجله المنار، 19/97-99، جلد 29/48، 51، و السنة و التشریع از دکتر النمر، ص 110. [↑](#footnote-ref-1177)
1178. - نگا: اضواء علی السنة، ص 223 و شیخ المضیرة، ص 269، 277. و الاضواء القرآنیة، 2/230، و شبهات حول الشیعه از عباس موسوی، ص 145-146، و دفع الشبهات از احمد حجازی السقا، ص 167، و دراسة الکتب المقدسه از موریس بوکای، ص 295، و قراءة فی صحیح البخاری از احمد صبحی منصور، ص 39، و حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث از سعید عشماوی، ص 92 و دیگران. [↑](#footnote-ref-1178)
1179. - ابن حنین: او عبید بن حنین، ابو عبدالله مدنی است، از ابی‌موسی و زید بن ثابت و طائفه، روایت کرده است، ابوزناد و یحیی بن سعید از او روایت می‌کردند، او ثقه و کم حدیث روایت کرده است، در سال 105، از دنیا رفت، شرح حال او در تقریب التهذیب، 1/643، شماره 4384، و الکاشف، 1/689، شماره 3613، و الجرح و التعدیل، 5/4-4 و شماره 1872، و طبقات ابن سعد 5/380، آمده است، و جز رشید رضا کسی او را متهم نکرده است آن هم بخاطر روایت کردن این حدیث، نگا: مجله المنار، جلدهای 29/48/50. [↑](#footnote-ref-1179)
1180. - نگا: مجله المنار، 48/29-50. [↑](#footnote-ref-1180)
1181. - نگا: مجله المنار، جلد 48/29-50، و المصادر السابقه، ص 343، نگا: موقف المدرسة العقلیة من السنة، 2/360. [↑](#footnote-ref-1181)
1182. - ابوداود در سنن خود، در کتاب خوردنیها، در باب درباره مگس که داخل غذا بیفتد، 3/365، شماره 3844، آن را آورده است. ابن ماجه در سنن خود در کتاب طب، باب افتادن مگس در ظرف آن را آورده است، 2/349، شماره 3505. و الدارمی در سنن خود در کتاب خوردنیها باب مگسی که داخل غذا بیفتد 2/135، شماره 2039، و احمد در مسند خود 2/229، 230، 246-443، آن را آورده است، بیهقی در سنن خود باب پاکی (طهارت) باب آنچه که نفس به سوی آن کشش ندارد، 4/53، آمده است، و بغوی در شرح السنه کتاب صید و باب مگسی که در نوشیدنی بیفتد. 11/259، 261 شماره 2813-2814، آن را آورده است، و ابن جارود آن را در المنتقی باب طهارت آب، و مقداری که نجس می‌شود و آن مقداری که نجس نمی‌شود، ص 26، شماره 55 آورده است. [↑](#footnote-ref-1182)
1183. - نسائی در سنن خود، كتاب الفرع والعتيرة باب (افتادن مگس در ظرف) 7/1578 و 179 شماره 4246، و ابن ماجه هم در مکانهای قبلی آن را آورده‌اند. 2/349، شماره 3504، و احمد در مسند خود 3/24، 67 و بیهقی در مکانهای قبلی و صفحات قبلی آن را آورده است- ابن حبان هم آن را در جاهای قبلی اورده است، 4/55، و بغوی هم در جاهای قبلی به آن اشاره کرده‌ است، شماره 2815، و طبرانی در اوسط 5/41، و هیثمی در مجمع الزوائد الی البزار آن را برشمرده و گفته رجال آن رجال درستی می‌باشند. [↑](#footnote-ref-1183)
1184. - آن‌ها عبارتند از عبید بن حنین و سعید المقبری، و ثمامه بن عبدالله بن انس و ابوصالح و محمد ابن سیرین. [↑](#footnote-ref-1184)
1185. - دفاع عن السنه، ص 238 – نگا: مسند احمد به تحقیق احمد محمد شاکر، 12/124 در حاشیه صفحه. [↑](#footnote-ref-1185)
1186. - نگا: سلسلة الاحادیث الصحیحة از شیخ البانی، 1/60. [↑](#footnote-ref-1186)
1187. - نگا: موقف المدرسة العقلیة من السنة، 2/261-263. [↑](#footnote-ref-1187)
1188. - اگر خواستید نگا: 1/498-499، 2/18-32-215، 217، 220، 221، 248، 249. [↑](#footnote-ref-1188)
1189. - نگا: سلسله الاحادیث الصحیحة از البانی، جلد 1/61. [↑](#footnote-ref-1189)
1190. - زاد المعاد، 4/112. [↑](#footnote-ref-1190)
1191. - نیل الاوطار، 1/56- نگا: سبل السلام، 1/37. [↑](#footnote-ref-1191)
1192. - نگا: فتح الباری، 10/262، شماره 5782، و نیل الاوطار 1/56، و سبل السلام، 1/37. [↑](#footnote-ref-1192)
1193. - معالم السنن، 5/340- نگا: زادالمعاد، 4/111-112، و شرح السنة از بغوی، 11/260. [↑](#footnote-ref-1193)
1194. - نگا: مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر، 12/128، در حاشیه صفحه، و دفاع عن السنه از دکتر محمد ابوشهبه، ص 338. [↑](#footnote-ref-1194)
1195. - نگا: فتح الباری، 10/263، شماره 5782، و نگا: معالم السنن، 5/341، 342، و تأویل مختلف الحدیث، ص 210-212. [↑](#footnote-ref-1195)
1196. - نگا: مسند احمد به تحقیق احمد شاکر، 12/124 حاشیه، و الانوار الکاشفه، ص 221. [↑](#footnote-ref-1196)
1197. - نگا: سلسلة الاحادیث الصحیحة، جلد 1/61، و موقف المدرسة العقلیة من السنه، 2/268، 269. [↑](#footnote-ref-1197)
1198. - نگا: الاحسان فی تقریب صحیح ابن حیان، 4/55، در حاشیه صفحه و دفاع عن السنة 345-346، و سلسلة الاحادیث الصحیحه، جلد 1/61، و موقف المدرسة العقلیه من السنة، 2/269-270، و السنة المطهرة و التحدیات از دکتر نورالدین عتر، ص 80-81. [↑](#footnote-ref-1198)
1199. - تفسیر القرآن العظیم، 1/247. [↑](#footnote-ref-1199)
1200. - او عبدالله بن مثنی بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری و پدر ابوالمثنی بصری است، از عمویش و حسن روایت کرده است محمد پسرش از او روایت کرده است همچنین مسدد و عبدالواحد بن قیاس، از او روایت کرده‌اند. ابن معین و ابوزرعه گفته‌اند که پرهیزگار و صالح است. ابن حجر می‌گوید: «راستگوست ولی بسیار غلط و اشتباه دارد، شرح حال او در تقریب التهذیب، 1/527، شماره 3582 و الکاشف، 1/592، شماره 2942، و الجرح والتعدیل، 5/177، شماره 830 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1200)
1201. - او ثمامه بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری بصری و قاضی بصره می‌باشد، از جدش و براء و ابی‌هریره بصورت مرسل روایت کرده است. عبدالله بن مثنی و عمر از او حدیث روایت کرده‌اند. ابوحاتم و ذهبی گفته‌اند که او ثقه است. ابن حجر گفته: راستگوست. شرح حال او در تقریب التهذیب، 1/150، شماره 855، و الکشاف 1/285، شماره 716- و الجرح والتعدیل 2/466، شماره 1893آمده است. [↑](#footnote-ref-1201)
1202. - انس گفته: منظور فعل و عمل کردن است، زیرا عرب گفتار را به جای افعال می‌داند، و آن را بر غیر زبان و سخن اطلاق می‌کند، و می‌گوید: با دستش گفت، یعنی آن را گرفت، با پایش گفت: یعنی رفت.... نگا: النهایه، 4/124، و القاموس المحیط، 4/41، 42. [↑](#footnote-ref-1202)
1203. - حافظ در فتح‌الباری آن را بیان کرده است، گفته‌اند بزار آن را آورده در حالی که رجال او ثقه می‌باشند. احمد بن مسلمه هم آن را از ثمامه روایت کرده است و گفته: از ابوهریره است، ابوحاتم هم آن را ترجیح داده است، ولی دارقطنی گفته: دو راه احتمال دارد. نگا: فتح الباری، 10/261، 262، شماره 5782. [↑](#footnote-ref-1203)
1204. - سعید بن خالد او پسر عبدالله بن قارظ الکتانی اهل مدینه است، هم پیمان بنی زهره است، از ربیعه ابن عباد و ابن مسیب روایت کرده است و ابن ابی‌ذئب و ابن اسحاق از او روایت کرده‌اند، شرح حال او در کتابهای تهذیب التهذیب، 4/20، شماره 2660، تقریب التهذیب، 1/351، شماره 2298، و الکاشف 1/434، شماره 1873، و الجرح و التعدیل، 4/16، شماره 62 موجود است. [↑](#footnote-ref-1204)
1205. - کتله: آنچه که از ترکیب خرما، گوشت و دیگر اشیاء بدست می‌آید، نگا: النهایه 150/4 و قاموس المحیط 4/43. [↑](#footnote-ref-1205)
1206. - ابوسلمه او ابن عبدالرحمن بن عوف زهری و مدنی است، گفته‌اند اسم او عبدالله است و گفته‌اند اسماعیل، یکی از پیشوایان است که فراوان روایت کرده است. از پدرش و عایشه و ابی‌هریره و از ابن عمر و زهری محمد بن عمرو روایت ‌کرده است، در سال 94 ه‍ از دنیا رفت، شرح حال او در: تقریب التهذیب، 2/409، شماره 8177، و الکاشف، 2/431، شماره 6661، و طبقات الحفاظ از سیوطی، ص 30، شماره 50، و مشاهیر علماء المصار، ص 83، شماره 430 و الثقات از عجلی، ص 499، شماره 1960. [↑](#footnote-ref-1206)
1207. - فاملقوه: یعنی آن را در آب فرو بردند. نگا:النهایه، 4/347. [↑](#footnote-ref-1207)
1208. - مسند 3/67. [↑](#footnote-ref-1208)
1209. - نگا: السنة و التشریع از دکتر موسی شاهین، آنجا که مثالی عملی زده که مسلمانان زیاد به این حدیث عمل کرده‏اند، هر چند که آن‌ها احساس می‌کردند که اصحاب به حدیث عمل نمی‌کنند، ص 55-58. [↑](#footnote-ref-1209)
1210. - نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنه، 2/271، 273. [↑](#footnote-ref-1210)
1211. - نگا: السنة و التشریع از دکتر موسی شاهین، ص 54، 55 و دفاع عن السنة از دکتر محمد ابوشهبه، ص 352. [↑](#footnote-ref-1211)
1212. - نگا: ص 346، 347. [↑](#footnote-ref-1212)
1213. - نگا: نقض دلیل تقسیم حدیث به تشریعی و غیرتشریعی، 1/468-472. [↑](#footnote-ref-1213)
1214. - مسلم (در شرح نووی) در کتاب الجهاد و السیر و باب فى الأمر بالتيسير و ترك التنفي، 283/6، شماره 1732 از حدیث ابوموسی اشعری. [↑](#footnote-ref-1214)
1215. - موقف المدرسة العقلیه من السنه 2/277، 278. [↑](#footnote-ref-1215)
1216. - مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر 12/125 حاشیه صفحه. نگا: موقف المدرسة العقلیه من السنة، 2/278-279. [↑](#footnote-ref-1216)
1217. - نگا: نصوص من السنة و دفاع عنها از دکتر رفعت فوزی المقدمه، و السنة النبویة الشریفة از دکتر احمد کریمه ص 70 – و ظاهرة رفض السنة و عدم الاحتجاج بها، از دکتر صالح احمد رضا ص 69-70. [↑](#footnote-ref-1217)
1218. - نزهة النظر ص 26. نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص 87. [↑](#footnote-ref-1218)
1219. - نگا: الفقیه و المتفقه 388/1 شماره‌های 405، 406 و مناقب الشافعی از رازی ص 317-319 و تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص 172-173. [↑](#footnote-ref-1219)
1220. - نگا: الفقه الاسلامی مرونته و تطوره از امام اکبر شیخ جاد الحق علی جاد الحق ص 61-62. [↑](#footnote-ref-1220)
1221. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص 173. [↑](#footnote-ref-1221)
1222. - الروح از ابن قیم جوزیه ص 87 -88 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1222)
1223. - نگا: قواعد التحدیث ص 85-102. [↑](#footnote-ref-1223)
1224. - السنة النبویة از دکتر احمد محمد کریمه ص 77 – نگا: الاسلام علی مفترق الطرق از محمد اسد ص 97-98. [↑](#footnote-ref-1224)
1225. - قبلاً آورده شده است 1/238. [↑](#footnote-ref-1225)
1226. - خطیب آن را در الفقیه و المتفقه 1/386 شماره 3990 آورده است. [↑](#footnote-ref-1226)